

سومين ويژه نامه

خورشيد عدالت

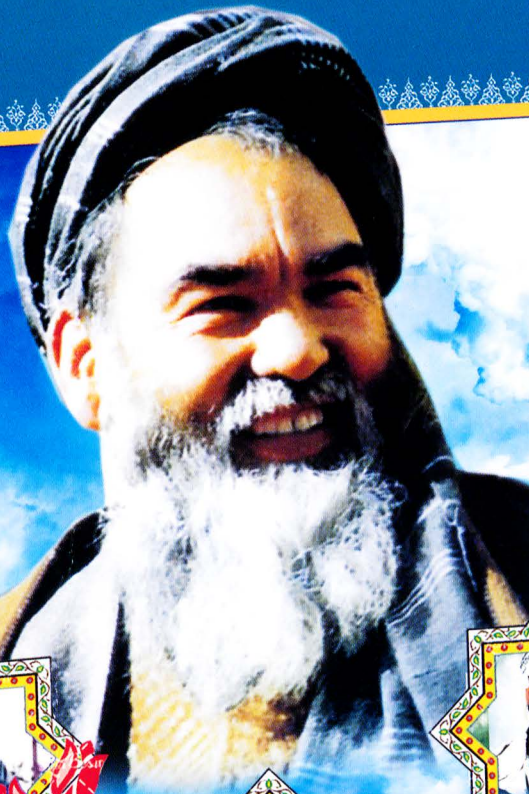


بهمناسبت

بيست و سومين

سالگرد شهادت بنيانگذار جنبش عدالت خواهي افغانستان

رهبر شهيد حجت الاسلام والمسلمين استاد عبد العلي مزاری (ره)



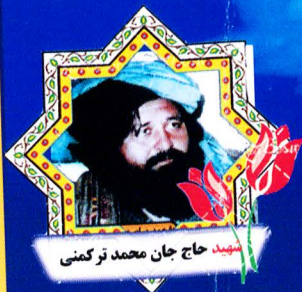
شهید ابراهیمی بهسودی



شهید ابوذر غزنوی



شهید اخلاصی جاغوری



شهید حاج جان محمد ترکمنی



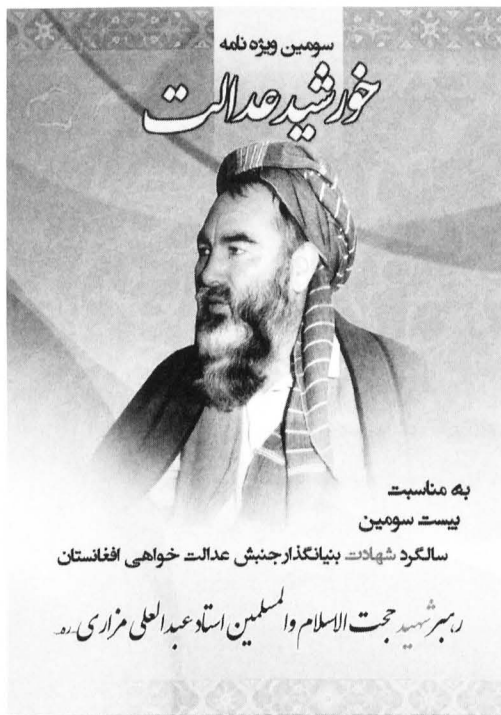
شهید سیدعلی علوی



شهید عباس جعفری لومانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سومین ویژه نامه ی خورشید عدالت
به مناسبت بیست و سومین سالگرد
شهادت رهبر شهید حجت الاسلام
والمسلمین استاد مزاری (ره) و یارانش.

حوت ۱۳۹۶

صاحب امتیاز:

«مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت خواهی افغانستان»

مدیر مسؤول:

دکتر حیات الله رسولی

جانشین مدیر مسؤول:

دکتر محمد جواد محسنی

سردبیران:

محمد عوض اعتمادی، عبدالعلیم برهانی

و عمران حلیمی

مدیر اجرایی:

محمد هاشم مسعودی

طراح و صفحه آرا:

محمد هادی رحیمی

هیأت علمی (به ترتیب الفبا):

محمد صادق ابراهیمی، قربانعلی احسانی، محمد

حجتی، حمید زکی، علی دوست سبحانی، علی اکبر

شریفی (رهگذر)، حسین صالحی مالمستانی، یوسف

عارفی، روح الله فرهنگ، غلام عباس فیاضی، محمد

عارف محبی، خالق داد ناصری، سلمان نوری

نشانی:

ایران - قم:

تذکر:

✓ مطالب مندرج در ویژه نامه «خورشید عدالت»

بیان گر نظریات و دیدگاه نویسندگان است.

✓ اداره ویژه نامه، در ویرایش و تلخیص مطالب آزاد

است.

✓ استفاده از ویژه نامه، با ذکر منبع بلامانع است.

ایمیل: adalatkhahi95@gmail.com

این شماره با حمایت مالی: جمعی از کیف فروشان غزنی مقیم تهران چاپ شده است

بخش اول: مقالات

الف) مقالات سیاسی

- مبانی نظری اندیشه‌ها و اقدامات راهبردی شهید مزاری^(ه) - محمد جواد محسنی ۱۴
- «رمز جاودانگی رهبر شهید استاد مزاری» - آصف حکمت ۴۲
- ساختار وحدت ملی از دیدگاه شهید مزاری^(ه) - حسن رضا خاوری ۶۳
- «منطق مبارزاتی رهبر شهید» - محمد عارف محبی ۹۱
- شاخصه‌های عدالت سیاسی در اندیشه شهید وحدت ملی - محمد محسنی ۱۰۸
- الزامات و راهبردهای توسعه عدالت از منظر شهید مزاری^(ه) - محمد علی نظری ۱۲۰
- چالش‌ها و راهکار تحقق وحدت ملی در افغانستان در اندیشه شهید مزاری^(ه) -
- سلمان نوری ۱۲۹
- شهید مزاری(ره) و استراتژی مقاومت - عمران حلیمی ۱۴۶
- شهید مزاری^(ه)؛ آهنگ بازگشت هزاره‌ها به خویشتن - علی حجتی ۱۶۷
- اقدامات راهبردی شهید مزاری^(ه) برای مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی -
- حسین صالحی مالستانی ۱۷۴
- بررسی عمل کرد هنر در تبیین ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(ه) - خالقداد ناصری ۱۹۷
- مهم‌ترین شاخصه‌های جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید - اسدالله ابراهیمی ۲۰۹
- دود، غبار، خون و موترهای شیشه‌دودی؛ بررسی و تحلیل رخدادهای سیاسی و نظامی
- مقاومت غرب کابل - نسیم هزاره ۲۱۴
- رمز ماندگاری شهید مزاری - محمد نبی متقی ۲۲۵

ب) مقالات حقوقی

- حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام از دیدگاه شهید مزاری^(ه) - محمدعوض اعتمادی ۲۳۰
- حق تساوی و برابری در اندیشه شهید مزاری^(ه) - حمید زکی ۲۴۴
- حقوق سیاسی، اجتماعی زنان در اندیشه شهید مزاری^(ه) - فرزانه ابراهیمی ۲۵۷

بخش دوم: یاران خورشید

- آشنایی با زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های دانشمند شهید حجت الاسلام استاد بصیر
- مالستانی^(ه) ۲۶۴
- زندگی جهادی و حوزه‌ی مطالعاتی شهید ابوذر ۲۷۵

زندگی‌نامه شهید استاد موحدی	۲۸۸
مختصری از زندگی‌نامه مجاهد شهید الحاج شیخ دولت محمد رفیعی	۲۹۴
یادنامهٔ سردار رشید اسلام شهید «عبدالطالب زکی» والی ولایت بامیان	۲۹۸
آشنایی با زندگی، شخصیت و فعالیت‌های نظامی، فرهنگی معلم شهید قوماندان نیک محمدخان بادغیسی	۳۰۶
آشنایی با زندگی، شخصیت و فعالیت‌های فصیحی مالستانی	۳۱۱
آشنایی با زندگی و فعالیت‌های بریدجنرال رازق‌داد گوهری	۳۱۶

بخش سوم: خورشید در آئینهٔ خاطرات

«صاعقه بهاری»	۳۲۰
یادی از نبرد سرنوشت‌ساز سترجنرال «بابه‌علی‌یار» در «کُوی کینک»	۳۲۰
اعلام بهت و حیرت	۳۲۶
دو خاطره از حجت الاسلام والمسلمین آقای حلیمی جاغوری	۳۲۷
دیدار دور از انتظار	۳۲۹
«جانم به فدایش، او مزاری است»	۳۳۰
یادی از روزهای غم‌انگیز سقوط غرب کابل و شهادت رهبر شهید!	۳۳۳
«یاد آن روزها!»	۳۳۶
خاطره‌ی از یکی از استادان ایرانی؛	۳۳۸
خاطره‌ای از مراسم تشیع جنازه رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری در یکه و لنگ	۳۴۲
فوق‌العاده بی‌آلایش و دارای وسعت نظر بود.	۳۴۴
دو خاطره‌ی جالب از جنرال رازق‌داد گوهری	۳۵۰
شهید مزاری و بیت المال	۳۵۱
ساده زیستی رهبر شهید استاد مزاری	۳۵۲

بخش چهارم: خورشید در آئینه‌ی هنر و ادب

الف) اشعار و سروده‌ها

رهبر شهید	۳۵۴
۱- تبلور توحید	۳۵۴
۲- سپیدار ستبر	۳۵۴
۴- سرو سبز	۳۵۶
آن مرد که جز لباس پشمینه نداشت	۳۵۶

۳۵۸.....	بطلان چلیپا.....
۳۵۹.....	شعر آتشین!.....
۳۵۹.....	شهید راه آزادی.....
۳۶۰.....	در سوگ خورشید و ستاره‌ها.....
۳۶۱.....	طلعت صبح.....
۳۶۲.....	مادر رهبر شهید.....
۳۶۲.....	۱- در دست تو یافت پختگی جوهر مرد.....
۳۶۲.....	۲- مادر سلام.....
۳۶۳.....	در رثای ابوذر غزنوی.....
۳۶۴.....	شهید اخلاصی.....
۳۶۵.....	۱- زخم افشار.....
۳۶۵.....	۲- روایت یک درد!!.....
۳۶۶.....	به بهرامی شهید؛.....

ب) نقاشی‌ها و نگاره‌ها

۳۶۷.....	آثار استاد سلمانعلی ارزگانی.....
۳۷۵.....	آثار ربابه محمدی.....
۳۷۸.....	آثار استاد علی بابا اورنگ.....

بخش پنجم: خورشید در نگاه کودکان

۳۸۳.....	یاد یار مهربان.....
۳۸۳.....	چه شیرین است
۳۸۴.....	دل‌مان تنگ می‌شود.....
۳۸۵.....	مردی بزرگ.....
۳۸۶.....	ماندگاری در دل‌ها.....
۳۸۷.....	پشت‌کار عجیب در تحصیل.....
۳۸۸.....	مراقب مادر باشید!.....

سرمقاله

افغانستان اکنون تقریباً چهار دهه است که با یک بحران فراگیر ملی دست و پنجه نرم می‌کند؛ بحرانی که در اثر آن، نه تنها تمام زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی کشور به کلی ویران گردیده، بلکه بنیادهای اخلاقی- فرهنگی جامعه افغانستان نیز به شدت آسیب دیده است. گذشته از علل و عوامل فرهنگی و اجتماعی، نقش عامل سیاسی و به‌طور مشخص نظام یا ساختار سیاسی، در پدیدآیی چنین بحرانی غیرقابل انکار است. پس از شکل‌گیری اولین حکومت قبیله‌ای افغانی/پشتونی در خراسان (افغانستان امروز) از سال ۱۷۴۷م. ساختار سیاسی- اجتماعی این کشور همواره بر بنیاد استبداد سیاسی، بی‌عدالتی اجتماعی و تبعیض قومی- مذهبی استوار بوده است؛ مهم‌ترین ویژگی‌های ساختار حکومت قبیله‌ای را می‌توان قرار زیر فهرست کرد:

۱. ماهیت قبیله‌ای نظام سیاسی مبتنی بر سنت «لوی جرگه»؛
۲. فساد سیاسی، انحصار قومی- قبیله‌ای قدرت سیاسی؛
۳. فساد اخلاقی و اجتماعی حکام، بی‌عدالتی و تبعیض قومی- نژادی و مذهبی در سطوح و ساحت‌های مختلف حیات جمعی؛
۴. وابستگی نخبگان قدرت به قدرت‌های استعماری بین‌المللی (روسیه و شوروی سابق، انگلیس و آمریکا) و اکنون وابستگی به همسایگان و قدرت‌های منطقه‌ای (عربستان، پاکستان و...) نیز بر آن افزون گشته است؛
۵. دخالت قدرت‌های استعماری و منطقه‌ای در سیاست افغانستان؛

۶. ناسیونالیسم قومی - قبیله‌ای (که برخی از اعضای خاندان سلطنت و نخبگان سیاسی

- اجتماعی اوغان/ پشتون از آن هواداری و تبلیغ می‌کردند و در ادبیات سیاسی افغانستان به نام «پشتونیسم» شناخته می‌شود)؛

۷. استبداد مطلقه و مطلقه‌ی سیاسی حاکم بر کشور.

طبیعی است که حکومتی با چنین ویژگی‌هایی، برای جامعه چندقومی - فرهنگی افغانستان که متشکل از هزاره، ازبک، افغان، تاجیک و ده‌ها قوم و قبیله‌ی خُرد و ریز دیگر است، نمی‌تواند چیزی غیر از بحرانی ویرانگر و آشفتگی فراگیر به بار آورد؛ بحرانی که گاهی به مثابه آتش زیر خاکستر در لایه‌های پنهان و زیرین جامعه جریان داشته و گاهی به صورت عیان و آشکارا هستی جامعه را در کام خود فرو برده و همه چیز را به نابودی کشیده است؛ مثل بحرانی که پس از کودتای کمونیستی ۱۳۵۷ خورشیدی دست به گریبان جامعه افغانستان شده است.

پس از پیروزی جهاد ضدکمونیستی مردم سرافراز افغانستان در سال ۱۳۷۱، بحران این کشور به نقطه‌ی اوج خود رسید و به صورت جنگ سراسری همگانی، جنگ همه علیه همه، نمایان گردید. عمده دلایل بحران فراگیر، پردوام و بی‌مانند این دوره، اشتباهات و خودمحوری رهبران گروه‌های جهادی و البته دخالت‌های بیرونی بود. عوامل اصلی و درون شکل‌گیری بحران ریشه در سه رؤیای متضاد و متفاوت سیاسی نخبگان سیاسی داشت: نخستین رؤیا، توسط نخبگان سیاسی و اجتماعی اوغو/ پشتون تعقیب می‌شد (سنت عبدالرحمن اول)، بر احیای ساختار سیاسی استبدادی - انحصاری گذشته افغان/ پشتون استوار بود؛ رویای دوم، محور توهّمات و رفتار سران تاجیک شمرده می‌شد (سنت سقوی اول)، که بر شکل‌گیری و حفظ انحصاری قدرت سیاسی به دست اقلیت تاجیک متمرکز بود؛ در این میان اما، اهداف و انگیزه‌های نخبگان گروه سوم برآمده از واقعیت‌های عینی و نیازهای حیاتی جامعه چندقومی - فرهنگی افغانستان بود، که بر ضرورت حل و فصل دائمی

و ریشه‌ای بحران افغانستان تأکید می‌ورزید. اهداف این گروه الهام گرفته از تفکرات دینی و بر محور و مدار اندیشه عدالت‌خواهی می‌چرخید. این آرمان، توسط **حجت الاسلام و المسلمین رهبر شهید عبدالعلی مزاری**^(۹) مطرح شد، او به عنوان یک مجاهد وارسته و عالم دینی آشنا به نیازهای زمان و مکان عمل می‌کرد، طرح اندیشه عدالت‌خواهی و تاسیس "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" شروع مناسب و ضروری برای دستیابی به اهداف مقدس - حقوق عادلانه همه اقوام - و تحقق "نظام سیاسی عادلانه" بود.

"جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" مثل هر جنبش دیگری، پدیده‌ای خلق‌الساعه نبوده و نیست، زیرا پیشینه درخشانی در عمق فرهنگ دینی و واقعیت‌های تلخ تاریخ سیاسی - اجتماعی افغانستان دارد؛ آموزه‌های قرآن کریم در رابطه با رسالت انبیاء الهی و وظیفه مردم برای تحقق قسط و عدالت (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (الحديد/ ۲۵)) آبخور اصلی این تفکر است. عدالت‌خواهی امیرالمومنین علیه السلام قدم دوم، و البته تفسیر اصیل عدالت دینی مسلمانان به شمار می‌رود. عدالت خواهی "غوریان" در غرjestان تاریخی و قیام حق خواهانه مردم غزنی، کابل، هرات، بامیان و... تنها بخشی از نمودهای عدالت‌خواهی مردم هزاره و شیعه در این سرزمین است.

مقاومت عدالت‌خواهانه و ضد استبدادی در یک برهه از تاریخ کشورما در مقابل نظام استبداد قومی، گماشته استعمار انگلیس و تهاجم نظامی عبدالرحمان آغاز یافت و پس از آن در قالب مبارزات فرهنگی و سیاسی علمای وارسته‌ای چون مرحوم علامه فیض محمد کاتب هزاره، اقدام استبدادستیزانه شهید عبدالخالق هزاره و همچنین مبارزات فرهنگی و سیاسی شهید بلخی، ابراهیم خان و...، تداوم یافت. این مبارزات و مقاومت‌ها اگرچه یک جریان پیوسته و روند ممتد تاریخی را تشکیل می‌دهند، اما تنها در دوره حجت الاسلام و المسلمین استاد شهید مزاری^(۹) و با رهبری متعهدانه و شجاعانه ایشان بود که امکان تولد

اجتماعی "جنبش عدالت‌خواهی" با مطالبات و اهداف مشخص فراهم آمد؛ در این دوره بود که شهید مزاری^(ه) با استفاده از نارضایتی هزاره ها و شیعیان از وضع اجتماعی - سیاسی شان، گفتمان خاص خود را پدید آورد و به صورت هوشمندانه ای "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" را حول محورها و مطالبات ذیل ساماندهی فرمودند:

۱. رسمیت یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی (نفی هرگونه فرقه‌گرایی)؛
۲. تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی همه گروه‌های قومی محروم (نفی هرگونه انحصار)؛
۳. توزیع برابر امکانات و فرصت‌های جامعه برای همه اقوام کشور (تأمین عدالت اجتماعی فراگیر)؛
۴. استبداد ستیزی و تأکید بر نظام مردمی حکومت، برآمده از مشارکت مردم در انتخابات (نفی نظام استبدادی)؛
۵. اصلاح واحدهای اداری و تقسیمات کشوری بر مبنای نفوس (عدالت اداری)؛
۶. مشارکت شیعیان و دیگر گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری‌های کلان و سرنوشت ساز کشور؛
۷. تغییر نظام سیاسی متمرکز انحصاری به: (۱) نظام سیاسی فدرال، یا (۲) نظام تقسیم قدرت بر مبنای نفوس اقوام/ احزاب (نظام سیاسی عادلانه)؛
۸. هم‌پذیری و حفظ وحدت ملی در سایه عدالت و تأمین حقوق عادلانه همه اقوام. (وحدت ملی متعادل/ عادلانه)

طرح آرمان عدالت و برابری، بر انحصارطلبان داخلی و حامیان منطقه‌ای و بین‌المللی شان چنان سنگین آمد که به‌منظور خفه کردن صدای عدالت‌خواهی، در طول کمتر از سه

سال بیش از ۱۳ جنگ ویرانگر و خونین را بر "جبهه عدالت‌خواهی افغانستان" تحمیل کردند که در اثر آن، مردم عدالت‌خواه کابل اگرچه مجبور شدند در دفاع از آرمان‌ها، اهداف و حفظ حیات سیاسی - اجتماعی خود هزینه‌های گزافی بپردازند، اما نور امیدی که از این آرمان متعالی در ذهن و ضمیر آنان تابیدن گرفته چنان درخشان و تابناک است که به حول و قوه الهی همه تاریکی‌ها و ظلمت‌ها را خواهد زدود. چنانکه مقاومت عزت‌مندانه و غرور آفرین مردم عدالت‌خواه در طول این بیست و شش سال اخیر نشان داده، شعله تمنایی که از این هدف الهی، در دل و جان پابرهنگان این سرزمین روشن گردیده چنان پرفروغ و فروزان است طوفان و تندباد هیچ حادثه‌ای حتی به سنگینی "فاجعه افشار"، سقوط جبهه عدالت‌خواهی غرب کابل و شهادت رهبر فرزانه "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان"، قتل عام‌های کور فرقه‌ای طالبان در "مزار شریف"، "بامیان" و یکه و لنگ و...، گروگانگیری‌ها و اسیر کشی‌های قومی "زابل"، انفجار تجمعات مسالمت‌آمیز مردمی دوم اسد (میدان روشنایی) و امثال آن، هیچ‌کدام، قادر به خاموش کردن آن نبوده و نیستند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه/۳۲).

بر مبنای همین وعده الهی، "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" همان‌گونه که از بدو تولد تا کنون به‌صورت بالنده، پویا و پرتوان به پیش رفته، در آینده نیز به لطف و امداد الهی هم چنان به پیش خواهد رفت، اگرچه ممکن است فازهای عملیاتی آن تغییر یافته و امواج متفاوتی پیدا کند، اما روند کلی و اصلی "جنبش عدالت‌خواهی" هرگز به رکود، انجماد و سکون گرفتار نیامده و نخواهد آمد.

بدین جهت، ضروری می‌نماید که موانع، تهدیدها، و نیز راهکارهای حفظ و تداوم این میراث عظیم معنوی آن رهبر فرزانه، به دقت شناسایی شود تا بتوانیم با عبور از موانع و تهدیدها و به کار بستن راهکارهای مناسب، وظیفه‌ی دینی و دین اجتماعی و سیاسی خود

نسبت به نسل‌های آینده را با موفقیت به انجام برسانیم. مهم‌ترین موانع و تهدیدهایی که در شرایط فعلی فراروی "جنبش عدالت‌خواهی" به نظر می‌رسد قرار زیر است.

۱. قطبی‌شدن جامعه عدالت‌خواه به عنوان جامعه پیشرو و پیش‌گام عدالت‌خواهی در کشور؛ تقسیم جامعه به قطب‌های متضاد، باعث می‌شود تا نیروها و انرژی‌هایی که باید در مسیر تحقق اهداف و آرمان‌های عدالت‌خواهانه به کار گرفته شوند، در راستای طرد و نفی و تخریب یکدیگر به مصرف برسند.

۲. یکی دیگر از تهدیدهای "جنبش عدالت‌خواهی"، منحل‌گرایی نیروهای سیاسی و اجتماعی است. گرایش‌های پیدا و پنهان به گروه‌های که قبلاً در جامعه عدالت‌خواه و کلیه مناطق افغانستان فعالیت می‌کردند، به صلاح مردم عدالت‌خواه و ثبات کشور افغانستان نبوده و نیست. زیرا باعث برگشت به دوران قبل از وحدت عدالت‌خواهان و البته در سطح کلان برهم زنده وحدت ملی کشور خواهد بود.

گروه‌های منحل، در دوران جهاد، به رغم برخی کم تجربگی‌ها، مشکلات و نارسایی‌های محدود، در مجموع نقش بسیار مثبتی برای مردم عدالت‌خواه افغانستان در جهاد و مقاومت اسلامی ایفا کردند. مدیریت جهاد، مهاجرت مردم عدالت‌خواه و نیز بخشی از بیداری فرهنگی، فکری، سیاسی و اجتماعی کنونی متأثر از فعالیت‌ها و خدمات گروه‌های منحل دوران جهاد است. "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" تنها متعلق به یک قوم، مذهب یا حزب خاص نبود و نیست، به مقتضای اصول و مبانی خود متعلق به همه اقوام محروم و مظلوم افغانستان بوده و همین‌گونه هم باید ادامه یابد. افق دور و هدف اصلی این جنبش دینی، فرهنگی اجتماعی و سیاسی نفی هرگونه ظلم، تبعیض، تحقیر و استبداد در همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اداری و... مردم کشورما، و در نهایت تحقق نظام سیاسی عادلانه در افغانستان است.

۳. تهدید دیگر "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" احساس رضایت‌مندی کاذب از وضع موجود کشور است. شکل‌گیری و تداوم جنبش‌ها با درک تبعیض‌ها، ظلم‌ها و استبداد سیاسی موجود، و نارضایتی مردم از آن تضمین می‌شود. واقعیت آن است که مشکلات و نگرش‌های تبعیضی و ستم‌آلود زیادی در کشور وجود دارد، هنوز هم نخبگان انحصار طلب قدرت سعی در احیای سنت غلط قومی، مذهبی و زبانی گذشته و تداوم آن دارد. تبلیغ رضایت‌مندی و گل و بلبل نمایی وضع موجود، آسیب جدی گسترش و قوت به حساب آمده و دال مرکزی گفتمان "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" را با چالش مواجه می‌سازد.

مهم‌ترین راهکارهای تداوم و تقویت جنبش عدالت‌خواهی در شرایط کنونی عبارتند از:

۱. آگاهی مردم افغانستان نسبت به تبعیض‌ها، تعصبات و انحصارطلبی‌ها و ظلم‌های موجود در کشور. در این راستا تأکید مداوم بر مطالبات برحق "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" و گسترش دادن مطالبات آن قدم مهم و موثر است. اوضاع و شرایط جامعه افغانستان مدام در حال تغییر است و به مقتضای تغییرات و دگردیسی‌هایی که در جامعه رخ می‌نماید، مطالبات و خواست‌های "جنبش عدالت‌خواهی" نیز مصادیق تازه‌ای می‌یابد. این مطالبات ممکن است در ظاهر متفاوت باشند، و یا توسط یک طیف خاصی نخبگان و یا بخشی از مردم افغانستان مطرح شود، اما در مجموع تکمیل‌کننده پازل اصلی اهداف کلان جنبش عدالت‌خواهی افغانستان در همه ابعاد و برای تأمین حقوق همه اقوام خواهند بود.

۲. سرمایه‌گذاری نسلی و بازتولید "انسانِ ترازِ عدالت‌خواهی" که مستلزم حداقل برداشتن سه گام مهم در این راستا است: نخستین گام آشنایی با ادبیات جنبش عدالت‌خواهی است که از خواندن متون مربوط به عدالت‌خواهی دینی و شنیدن سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های حجت الاسلام و المسلمین استاد شهید مزاری^(ره) و دیگر

آثار به جامانده از آن دوران، آغاز می‌شود؛ گام دوم به بازخوانی ادبیات جنبش عدالت‌خواهی اختصاص دارد که با توجه به شرایط متغیر روز به بازتفسیر مطالبات و خواست‌های عدالت‌خواهانه مردم می‌پردازد؛ در سومین گام نوبت به بازپروری و بازتولید ادبیات جنبش عدالت‌خواهی می‌رسد که در قالب مقالات علمی-تخصصی، بیان هنری از قبیل قصه، شعر، نقاشی، خطاطی، و...، و هم‌چنین تولیدات دیجیتالی از قبیل تولید نرم افزار و امثال آن، باید صورت گیرد.

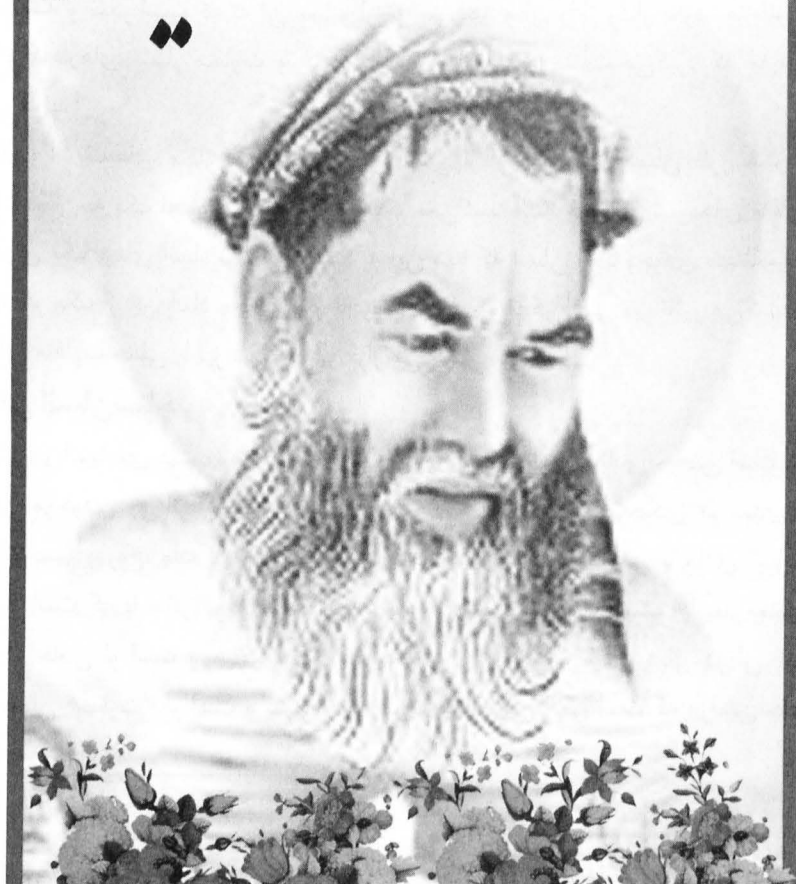
۳. دشمن شناسی؛ حوادث سال‌های پس از پدیدآیی جنبش عدالت‌خواهی، نشان می‌دهند که "جنبش عدالت‌خواهی افغانستان" با مثلث شومی مواجه است؛ یک ضلع آن انحصارگرایی و تروریسم قومی در قالب شعارهای به ظاهر طالبانی - اخوانی است، "اخوانیزم و طالبان" تاکنون عمل‌کرد انحصارگرا و ظالمانه‌ی در قبال عدالت‌خواهی مردم افغانستان داشته‌اند، همین‌ها باعث فرصت سوزی‌ها و بی‌اعتمادی‌های کلانی بین اقوام شریف افغانستان شده‌اند. ضلع دیگر، تروریسم بین‌المللی (پاکستان، القاعده و داعش و...) در این میان اما و مع الاسف، قاعده محوری مثلث شوم را تروریسم نقاب‌داری تشکیل می‌دهد که کانون تصمیم‌گیری‌های قومی، تبعیض‌آمیز و انحصارگرا در دولت کنونی افغانستان است. اضلاع این مثلث اگرچه به ظاهر با یکدیگر متخاصم و در حال ستیز به نظر می‌رسند، اما به لحاظ فکری، انگیزشی و رفتاری همه آن‌ها وجه مشترکی دارند که موجب پیوند آن‌ها به یکدیگر می‌شود؛ این وجه مشترک عبارت از تداوم تبعیض قومی، زبانی، مذهبی، انحصار طلبی سیاسی و عدالت‌ستیزی است، همین‌ها گرانیگاه این مثلث شیطانی و اضلاع به ظاهر متخاصم آن را تشکیل می‌دهد.

۴. پرهیز از خودزنی بین قومی، اقوام و نیروهای محروم و عدالت‌خواه؛ متأسفانه در گذشته و تاکنون برخی اشتباهات و انحصارگرایی‌های شخصی، صنفی، و گروهی

باعث تضعیف اعتماد و تضعیف عدالت‌خواهی مردم عدالت‌خواه افغانستان شده است. این روند اما، از این پس نباید ادامه یابد، زیرا انحصارگرایی به نفع هیچ قوم، گروه و جمعی نبوده و نیست. نخبگان و بزرگان سیاسی عدالت‌خواه اقوام افغانستان باید در صدد ترمیم و عبرت‌گیری از گذشته باشند. نخبگان و هواداران جبهه عدالت خواهی ممکن است نسبت به یکدیگر نگاه انتقادی و یا اختلاف سلیقه و اختلاف روش داشته باشند، اما این مسایل مجوز خودزنی و تخریب یکدیگر نبوده و نیست، تخریب و خودزنی به همان میزان که به تضعیف همه‌ی اقوام محروم و همبستگی عدالت‌خواهان می‌انجامد، قطعاً باعث تقویت و تشویق دشمن ستمگر، انحصارگرا، مستبد و البته بدخواهان کشور عزیز ما افغانستان نیز خواهد شد.

مدیر مسئول

بخش اول: مقالات
الف) مقالات سیاسی



مبانی نظری اندیشه‌ها و اقدامات راهبردی شهید مزاری^(۵)

■ محمدجواد محسنی *

۱. طرح مسأله

نوشتار حاضر در پاسخ به سئوالی پیرامون مبانی نظری «اندیشه‌ها و اقدامات راهبردی شهید مزاری^(۵)» تحریر شده است. برای پاسخ دادن به این پرسش ناگزیریم ابتدا به مبانی انسان‌شناختی، سپس به مبانی معرفت‌شناختی یا نحوه‌ی اندیشه و تفکر شهید مزاری^(۵) اشاره کنیم تا در نهایت به ارزیابی اعمال و کنش‌های آن شهید سعید برسیم.

از منظر جامعه‌شناسی، آدمیان موجودات کنش‌گر و عامل تلقی می‌شوند. فعالیت‌هایی چون تپش قلب، نفس کشیدن یا عمل گواش با آنکه در وجود آدمیان انجام می‌شود، و همچنین رفتارهای واکنشی صرف از قبیل فریاد کشیدن غیر اختیاری از روی ترس شدید و امثال آن، و یا رفتارهای حیوانات و جانوران دیگر از سنخ عمل و کنش شمرده نمی‌شوند. عنصر تعیین کننده در عمل و کنش آدمی اندیشه و تفکر است که به آن معنا و ارزش می‌دهد و آن را از رفتار صرف متمایز می‌کند. پس اعمال و کردارهای بسیار متفاوت و متمایز انسان‌ها از آن جا نشأت می‌گیرد که اندیشه‌ها و افکار متفاوتی دارند.

افکار و اندیشه‌های متفاوت، به نوبه‌ی خود ناشی از آن است که آدمیان طرز تفکرهای متفاوتی دارند و همگان به یک نحوه و به یک شیوه تفکر نمی‌کنند. البته خود این شیوه‌های متفاوت اندیشه و تفکر دارای یک مبنای انسان‌شناختی است؛ به این معنا که انسان ابعاد وجودی مختلف دارد و اصالت دادن به هر یک از این ابعاد وجودی، بر نحوه‌ی اندیشه و تفکر آدمی نیز تأثیر می‌گذارد و در نتیجه مسیرهای متفاوت عملی را نیز در مقابل او قرار می‌دهد.

مبانی انسان‌شناختی

انسان در اندیشه‌ی دینی، نه مثل گیاهان و جانوران یک موجود مادی محض است و نه همچون فرشتگان موجودی روحانی محض و بسیط شناخته می‌شود، بلکه موجودی دو بعدی است؛ یعنی مرکب از جسم و روح، ماده و معنی یا طبیعت و فطرت است؛ بعد جسمی یا مادی انسان، همان بعد طبیعی او است که با سایر موجودات مادی و جانوران دیگر مشترک است، اما بعد معنوی و روحانی انسان که خاص او است و هیچیک از یک جانوران و موجودات مادی دیگر در آن انباز و شریک نیست، همان «فطرت» او است و پشتوانه‌ی فطرت همان روح الهی است که در متن خلقت او دمیده

* دکتری جامعه‌شناسی

شده است: «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری از گل خواهم آفرید، پس وقتی آن را درست کردم [آراستم] و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.» (ص / ۷۱-۷۲)؛

قرآن کریم با تکیه بر این دو بعد وجودی انسان، ارزش‌های مختلفی به او نسبت می‌دهد؛ گاهی او را به مقامی می‌رساند که مسجود ملایکه و فرشتگان واقع می‌شود و گاهی او را از حیوانات و چارپایان هم نازل‌تر، پست‌تر و گمراه‌تر معرفی می‌کند. دلیل و سر این ارزشگذاری متناقض در این است که هرگاه انسان از منطق و احکام و دستورات فطرت پیروی نماید و با بال عقل و خرد از قفس طبیعت پرواز کند، در واقع بعد الهی خود را پرورش می‌دهد و در نتیجه رنگ و بوی الهی به خود می‌گیرد و تا جایی تکامل پیدا می‌کند که به «أَفْقِ اعْلَى» و مقام «أَوْدُنِي» می‌رسد که از مقام فرشتگان برتر است: «وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم/ ۷-۹).

اما همین انسان هرگاه اسیر عالم ماده و طبیعت و محصور در بعد مادی خود بماند و نتواند قفس طبیعت و مادیت خود را بشکند و به سوی خیر و کمال پرواز کند، از هویت انسانی خود که روح او است، غافل می‌گردد و نه تنها از پیمودن مسیر کمال باز می‌ماند، بلکه دچار انحطاط می‌شود و در نتیجه، به پرتگاهی سقوط و تنزل می‌کند که خداوند متعال در قرآن کریم او را در شمار حیوانات، و بلکه پست‌تر از چارپایان قرار می‌دهد: «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ؛ و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند؛ چنین افرادی همچون چارپایان و بلکه گمراه‌تر از آن‌ها است، آنان همان غافلان هستند.» (اعراف/ ۱۷۹).

بدین‌سان، ابعاد وجودی انسان دو الگوی زندگی، یا دو شیوه و منطق زندگی فراوری او نهاده است؛ یکی الگو و منطق فطرت است که انسان را به ارزش‌هایی چون خیر، خوبی و زیبایی و کمال، آخرت و جاودانگی دعوت می‌کند، و دیگری الگوی طبیعت و مادیت است که انسان را به ضد ارزش‌ها و به تعبیر قرآن کریم به «دنیا» یعنی امور پست و فرومایه از قبیل منیت (خودخواهی و خودمحوری)، لذت، منفعت، موقعیت و امثال آن فرا می‌خواند. مراجعه به منابع دینی از قبیل قرآن و حدیث، آثار فلسفی و

۱. همین مضمون در سوره حجر چنین آمده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّن حَمَلٍ مُّسْنُونٍ، فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر / ۲۸-۲۹).

اخلاقی و نیز تاریخ بشری نشان می‌دهد که در سراسر زندگی انسان همیشه یکی از این دو الگو مسموم و متبوع بشر بوده است؛ به گونه‌ای که زندگی انسان بر روی زمین، همواره صحنه‌ی رقابت و جلوه‌گاه نبرد این دو منطق و الگو یا روش فکری و رفتاری بوده است؛ یعنی در سراسر تاریخ بشر تعدادی از الگو یا منطق فطرت پیروی و خود را آزاد کرده و تعدادی همچنان اسیر الگو و منطق طبیعت مانده و به مقام حیوانیت راضی شده‌اند.

مبانی معرفت‌شناختی

شناخت و معرفت آدمیان از امور پیرامونی‌شان، نه همگون و یکسان، بلکه متفاوت است. معرفت‌شناسی متفاوت انسان‌ها از طرز تفکر یا عقلانیت متفاوت آنان نشأت می‌گیرد. آنچه در علوم اجتماعی نوین، به نام «عقلانیت» خوانده می‌شود چیزی نیست جز تعبیری دیگر از منطق یا الگو و روش فکری و رفتاری که به زندگی فردی و جمعی شکل و ساختار می‌بخشد. ماکس وبر، جامعه‌شناس کلاسیک آلمانی، «عقلانیت» را به دو نوع عقلانیت ابزاری (یا معطوف به هدف/منفعت) و ارزشی (یا معطوف به ارزش‌ها) تقسیم می‌کند. عقلانیت ابزاری/معطوف به منفعت در واقع همان الگو، روش یا منطق مادیّت و طبیعت در انسان‌شناسی است که انسان را به تعقیب اهداف قابل دسترس دنیوی و منافع مادی فرا می‌خواند، و عقلانیت ارزشی در واقع تعبیر معرفت‌شناختی همان منطق و الگوی فطرت است که انسان را به ارزش‌های فرامادی و اخلاقی از قبیل صداقت، امانت، عدالت، ایثار و از خود گذشتگی و ... فرا می‌خواند. بنابراین، انسان درباره‌ی امور پیرامونی به یکی از دو شیوه‌ی ابزاری و یا ارزشی می‌اندیشد و به همین نحو در قبال آن عمل می‌کند.

نکته‌ای که در اینجا نباید از آن غافل شد این است که منشأ ارزش‌مندی از منظر عقلانیت و اقتصاد مدرن «کمیایی» و میزان عرضه و تقاضا است، یعنی کالاها و اشیاء و اموری که همه‌ی اعضای یک جامعه به یک اندازه خواهان و طالب آن هستند ولی عرضه‌ی آن به اندازه‌ای نیست که به همه‌ی طالبان و نیازمندان به یک اندازه برسد، اموری ارزشمند تلقی می‌شوند؛ این امور به لحاظ اجتماعی عبارتند از: قدرت، ثروت، منزلت یا موقعیت، آموزش و تحصیلات، لذت، سلامت و امثال آن. شاید بتوان با کمی اغماض و تساهل همه این امور را تحت عنوان «منافع دنیوی» یا «منافع مادی» جمع کرد و برای بیان آن‌ها از اصطلاح «منافع دنیوی» یا «منافع مادی» استفاده کرد. پس عقلانیت ابزاری در جستجوی یافتن بهترین ابزار برای رسیدن به منافع دنیوی و مادی است؛ به بیانی دیگر، عقلانیت ابزاری به معنای به کارگیری بهترین ابزار ممکن برای کسب اهداف و منافع معین؛ یعنی عقلانیت معطوف به منفعت است.

در ادامه این نوشتار پس از توضیح کوتاهی پیرامون عقلانیت معطوف به منفعت، سراغ عقلانیت معطوف به ارزش یا منطق فطری می‌رویم و سپس به بررسی دیدگاه قرآن کریم در این باره اشاره می‌کنیم و آنگاه به مطالعه‌ی مصداقی و موردی آن در جامعه و تاریخ می‌پردازیم و در نهایت خواهیم دید که افکار و اندیشه و کردار و اعمال شهید مزاری در کدام الگو و منطق و روش قابل تحلیل است.

۳-۱. عقلانیت معطوف به منفعت

«عقلانیت» واژه فریبنده‌ای است که گاهی تحت عنوان واقع‌بینی، اجتناب از آرمان‌گرایی و احساسات و امثال آن، تسلیم شدن به گفتمان حاکم و کنار آمدن با وضع موجود را تبلیغ و توجیه می‌کند. این نوع عقلانیت به معنای تعقیب اهداف کوچک و مشخصی است که با پرداخت کم‌ترین هزینه، قابل وصول و دسترسی باشد. بدین جهت، از منظر این عقلانیت منفعت‌جویانه، انتخاب اهداف و آرمان‌های بزرگ به دلیل تحمیل هزینه‌های احتمالا سنگین عقلانی به شمار نمی‌روند. از این منظر، جوهر عقلانیت سازگاری با اوضاع زمانه است و مهم‌ترین وظیفه‌ی انسان تشخیص و درک واقعیت و تسلیم بودن در برابر آن است؛ از این‌رو، کشف روح زمانه و تشخیص جهت باد یا مسیر موج، و همسویی و هماهنگی با آن اساس و بنیاد عقلانیت به شمار می‌رود. امام علی (ع) در حدیثی که خطاب به کمیل ابن زیاد نخعی دارد مردم را به سه دسته تقسیم می‌فرماید و گروهی را که از عقلانیت معطوف به منفعت پیروی می‌کنند عضو حزب باد معرفی می‌کنند: **يَا كُمَيْلُ بْنُ زَيْدٍ النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: فَعَالِمٌ رِبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رَعَا أَتْبَاعَ كُلِّ نَاعٍ، يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛** می‌فرماید ای کمیل! مردم سه گروهند: دانشمند خداشناس، دانش‌جوی در راه رستگاری و فرومایگانی بی‌اراده و سرگردان که هر دعوتی را اجابت می‌کنند و به هر طرف که باد بپاید به همان طرف می‌روند، از نور دانش روشنائی نمی‌گیرند و به پایگاه محکمی پناه نمی‌برند. (نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۴۷)

این تعبیر از عقلانیت، که بسیاری از روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان ما به محض شنیدن آن دچار وادادگی و فلج ذهنی شده و کلی برایش دل‌ریسه می‌روند و یا فوراً در پای آن غش می‌کنند، البته کشف چندان تازه‌ای نیست، بلکه همان «کار عیسی و قیصر را به خودشان واگذارند» است و «نان به نرخ روز خوردن» و یا توصیه قدیمی پیرزنان قصه‌گو و مصلحت‌اندیشان محافظه‌کار ترسو است مبنی بر این که: «زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز!» و یا «شِلِّه تَه بُخُو، پَرْدِه تَه بُکُو». منطق و عقلانیت معطوف به منفعت، انسان را به یک نیروی منفعل و ناکارآمدی تبدیل می‌کند که فقط بلد است در حد یک حیوان تهدیدها و فرصت‌های زندگی فیزیکی‌اش را تشخیص دهد و دنبال کند. کاری که در گذشته وزراء، مشاوران یا ندیمان و ملازمان سلاطین و پادشاهان می‌کردند و تمام تلاش و کوشش‌شان این بود که سخن به دلخواه و میل سلطان بگویند و هر که منویات سلطان را زودتر تشخیص می‌داد و بیشتر چالپوسی و تملق می‌کرد به درگاه وی مقرب‌تر بود. در بعضی تواریخ نقل کرده‌اند که سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادمجان بورانی آوردند، گفت: بادمجان طعمی است خوش، ندیمش در مدح بادمجان سخن فراوان گفت، چون سلطان سیر شد گفت: بادمجان سخت مضر چیزی است. ندیم اندر مضرات بادمجان سخن پردازی مفصلی کرد. سلطان گفت: ای مردک! نه آن

زمان که مدحش می‌گفتی و نه حالا که در مضرات آن مبالغه می‌نمایی! ندیم گفت: قربان من نوکر توام نه نوکر بادمجان! این یعنی عقلانیت معطوف به منفعت! این نوع عقلانیت، عقلانیت سفره و بزم است نه عقلانیت پیکار و رزم.

عقلانیت معطوف به منفعت وقتی وارد محاسبات سیاسی می‌شود، به دست گرفتن یا مشارکت در قدرت سیاسی را به عنوان هدف اصلی معرفی می‌کند. از این‌رو، تمام تلاش احزاب سیاسی جهان این است که یا به تنهایی قدرت سیاسی را به دست گیرند و یا به صورت ائتلافی در قدرت مشارکت کنند. تقریباً تمام احزاب قانونی در سراسر جهان چنین رویه‌ای دارند. یعنی منفعتی که در این جا به عنوان هدف برگزیده می‌شود، منفعت سیاسی است نه اقتصادی. البته در بسیاری از موارد قدرت سیاسی منافع اقتصادی هم در پی می‌آورد؛ گاه به صورت مشروع و گاه غیرمشروع و غیرقانونی. به هر حال به دست آوردن و حفظ قدرت سیاسی به هر قیمت و طرفندی، اصل و اساس این نوع عقلانیت سیاسی می‌شود؛ در این نوع عقلانیت، هیچ نوع ارزشی برتر از حفظ قدرت وجود ندارد.

ماکس وبر معتقد است عقلانیت معطوف به منفعت، در فرهنگ کنونی غرب، غالب است و عقلانیت ارزشی در آن کم‌رنگ شده است (وبر، ۱۳۷۴). تمدن امروزی غرب، تمدن امیال و هواهای نفسانی و منافع صرفاً مادی و دنیوی است که در آن فقط دنیا (یعنی پول، قدرت، موقعیت و لذت آن هم لذات مادی و امثال آن) اصالت دارد، به همین دلیل، امروزه کشورهای زورمند جهان - بخصوص کشورهای غربی - برای به دست آوردن قدرت و ثروت بیشتر، به انجام یک سلسله اعمال و کردارهای ضد انسانی و ضد اخلاقی اقدام می‌کنند از قبیل استعمار و استثمار و غارت اقتصادی ملت‌های ستمدیده و مستضعف، تحمیل و گسترش جنگ بر کشورهای دیگر که مستلزم کشتارها و قتل عام‌های وحشتناک است، ترویج تروریسم کور که قتل و کشتار مردم بی‌گناه در سراسر جهان را هدف قرار داده است، گسترش تولید فروش سلاح‌های کشتار جمعی، ترویج فساد و فحشا در رسانه‌های جمعی، باند‌های مافیایی مواد مخدر و... همه و همه، تنها یک هدف را دنبال می‌کنند و آن عبارت است از تأمین منافع مادی و دنیوی نهادها، سازمان‌ها، شرکت‌ها و دولت‌های بزرگ و زورمند - اعم از غربی و غیر آن. این نتیجه نهایی عقلانیت معطوف به منفعت است که در علم، فرهنگ، تمدن، سیاست و اقتصاد دنیای امروز تجسم و تجسد یافته است.

۳-۲. عقلانیت ارزشی

البته آن چه ذکر شد چهره‌ی مسلط و وجهه‌ی غالب تمدن و فرهنگ غرب است و به این معنا نیست که در فرهنگ امروز غربی اخلاق و انسانیت دیگر به کلی مرده و از بین رفته و هیچ نوع عمل ارزشی و اخلاقی از هیچ کسی سر نمی‌زند، بلکه در همین دنیایی که سرشار از چنین آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های اخلاقی و انسانی است، ویژگی‌های مثبتی از قبیل کار و تلاش و فعالیت شبانه روزی، نظم و نسق فوق العاده امور، گسترش نوآوری‌ها و خلاقیت‌های فکری، هنری، تکنولوژیکی و... و نیز

کنوناسیون‌های مختلف حقوقی و بین‌المللی برای جلوگیری از فجایع انسانی بیشتر، راهپیمایی‌های ضدجنگ، حقوق بشر، جنبش حفاظت از محیط زیست و حقوق حیوانات و امثال آن نیز به چشم می‌آیند که خود حاکی از گرایش به نوعی عقلانیت ارزشی در دنیای امروز ما است.

دلیل این امر هم آن است که انسان موجود تک بعدی نیست، اگرچه بخشی از وجود انسان، بعد مادی او، مایل به طبیعت و منافع زودگذر مادی است، اما آدمی علاوه بر بعد مادی و طبیعی، یک بعد معنوی و روحانی و الهی نیز دارد که او را به تعالی و تکامل وجودی فرامی‌خواند که در ادبیات دینی و مذهبی از این بعد وجودی انسان به عنوان «فطرت» تعبیر شده است. و این فطرت است که انسان را به عقلانیت ارزشی و عمل بر مبنای آن دعوت می‌کند.

انسان به سبب آن که دارای فطرت الهی است، جهت‌گیری‌های غیرمادی و ارزشی نیز در اعمال و کنش‌هایش راه دارد. انسان را تنها مطالبات مادی و نیازهای حیوانی برنمی‌انگیزد، بلکه او قادر است هدف‌های متعالی مانند رضایت الهی را در زندگی خود نیز جستجو کند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۳). در واقع کنش‌های انسان‌هایی که در چنبره‌ی طبیعت و حیوانیت اسیر مانده و هنوز به انسانیت نرسیده و تعلیم و تعلم و تربیت انسانی نیافته، در چارچوب عقلانیت ابزاری یا «منطق منفعت‌طلبی» فهم‌پذیر و معنادار و قابل تحلیل است؛ اما انسان‌هایی که از گستره‌ی مادیات و حوایج حیوانی فراتر رفته و از جاذبه‌های معنوی و عالی تأثیر پذیرفته‌اند، از «منطق فطری» و عقلانیت ارزشی تبعیت می‌کنند. از نظر اسلام آنچه در انسان اصالت دارد، فطرت و منطق تعالی و تکامل است نه طبیعت و منفعت‌طلبی؛ چرا که از نظر قرآن کریم، «نیازهای معنوی و کشش‌های معنوی در وجود انسان، اصالت دارد و وابسته به نیازهای مادی نیست.» (همان، ص ۴۵۲ و ۴۵۹)

نکته‌ای در این جا لازم است به آن توجه شود این است که منشأ ارزش‌ها و ارزش‌مندی‌ها از منظر دینی، با معیارهای اقتصادی از قبیل کمپایی و عرضه و تقاضا تعریف نمی‌شود؛ بلکه ارزش‌مندی هر چیزی بر مبنای اهداف متعالی‌ای تعریف می‌شود که انسان برای رسیدن به آن اهداف آفریده شده و تمام امکانات و استعدادهای رسیدن به آن اهداف عالی در نهاد همه‌ی انسان‌ها به‌طور مساوی به ودیعه گذاشته شده است. به همین دلیل، این ارزش‌ها، ارزش‌های نسبی نیستند که تابع امیال فردی و قراردادهای اجتماعی باشند و یا تحت تأثیر شرایط تاریخی و فرهنگی دچار تغییر و تحول شوند، بلکه ارزش‌های وجودی و فطری و ذاتی‌اند که غایت خلقت و آفرینش انسان به حساب می‌آیند؛ این ارزش‌های دارای سلسله مراتب و درجاتی هستند که عالی‌ترین ارزش، که ارزش نهایی است و بالاتر از آن ارزشی وجود ندارد رسیدن به مقام قرب الهی است که آن هم فقط از طریق عبودیت و بندگی خداوند قابل وصول است. بنابراین، عقلانیت معطوف به ارزش از سنخ و گونه‌ای دیگر است و با عقلانیت ابزاری یا منفعت‌طلبی تفاوت بسیار می‌یابد. تفاوت این دو نوع عقلانیت را امام صادق (ع) این‌گونه بیان می‌فرماید: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عَبْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانَ. قَالَ قُلْتُ

فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ تِلْكَ الْكَرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ؛
 راوی می‌گوید از امام صادق (ع) پرسیدم عقل چیست؟ فرمودند: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید. گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگ و شیطنت است، نمایش عقل را دارد، ولی عقل نیست.» (کلینی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۵).

دیدگاه قرآن کریم پیرامون این دو نوع عقلانیت

حال می‌خواهیم ببینیم که نظر قرآن و سنت و سیره‌ی پیامبر (ص) و ائمه (ع) در مورد این دو نوع عقلانیت چیست؟ آیا قرآن کریم و سنت دینی ما به عافیت‌طلبی و تعقیب منافع شخصی و گروهی دنیوی و مادی دعوت می‌کند، یا از ما می‌خواهد که در زندگی خود از منطق، روش و الگوی دیگری پیروی کنیم؟

دیدگاه قرآن کریم پیرامون این دو نوع عقلانیت یا طرز تفکر و رفتار، از انسان‌شناسی آن؛ یعنی دیدگاه آن نسبت انسان نشأت می‌گیرد. نگاه اسلام به انسان، نگاه جامع است؛ یعنی وقتی انسان را موجودی دو بعدی تعریف می‌کند نیازها و ضرورت‌های هر دو بعد وجودی او را در نظر می‌گیرد؛ این گونه نیست که یک بعد را به نفع دیگری قربانی کند، اسلام از یک سو بر خلاف مسیحیت بعد طبیعی و مادی انسان را فدای بعد روحانی وی نمی‌کند و در عین توجه به آخرت و بعد معنوی او را به بهره‌گیری از نعمات دنیوی نیز دعوت می‌کند: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» و با آنچه خدا برای تو داده سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا [نیز] فراموش مکن»

(قصص/ ۷۷) از سوی دیگر بر خلاف تمدن جدید مادی غرب، بعد روحانی و فطری انسان را هم فدای بعد طبیعی و مادی نمی‌کند و انسان را به یک حیوان تقلیل نمی‌دهد که هدف زندگی‌اش به برآوردن نیازهای طبیعی و غریزی‌اش مثل خوردن، خوابیدن و تولید مثل و لذت بردن از زندگی طبیعی محدود شود. در عین احترام به بعد مادی و طبیعی انسان، اصالت را به بعد معنوی می‌دهد و او را به ارزش‌های معنوی و متعالی دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که در زندگی خود با استفاده از مواهب طبیعی و غریزی به دنبال ارزش‌های معنوی و متعالی باشد و تنها به بعد مادی و طبیعی وجود خود نپردازد.

قرآن کریم برخلاف عقلانیت منفعت‌طلبانه، انسان را به یک سلسله ارزش‌های معنوی و متعالی فرامی‌خواند؛ قرآن هرگز به انسان توصیه نمی‌کند که در نبرد حق و باطل «کار عیسی و قیصر را به خودشان واگذارد» و خود کنج عزلت گزیند که «هیچ آفت نرسد گوشه‌ی تنهایی را»، قرآن به هیچ‌کسی نمی‌گوید که عضو حزب باد باشد و از هر طرف که باد وزید او هم به همان سو متمایل شود، نوکر سلطان باشد و نه نوکر بادمجان! بلکه بر عکس، قرآن کریم انسان را به حق و حقیقت دعوت می‌کند و اتفاقاً از انسان می‌خواهد که نوکر بادمجان باشد نه نوکر سلطان! زیرا بادمجان یک حقیقت است، یک سلسله ترکیبات شیمیایی خاص هم دارد که به آن یک مزه‌ی خاص و یک سری خواص

شیمیایی ویژه می‌بخشد که برای سلامتی آدمی مفید و یا مضر است؛ سلطان و شاه و گدا هم برایش فرقی نمی‌کند. قرآن از ما هم می‌خواهد که پیرو حق و حقیقت باشیم، نه تابع نظر و فکر و هوا و هوس و یا خوشایند و ناخوشایند خود و یا دیگری. قرآن به ما یاد می‌دهد که به قول رهبر شهید مزاری^(ره) «عاشق قیافه کسی» نباشیم، بلکه فقط تابع و پیرو حق و حقیقت باشیم.

قرآن کریم وقتی اهداف رسالت انبیا را بیان می‌کند، بشریت را به دو دسته از ارزش‌های متعالی دعوت می‌کند که می‌توان آن‌ها را به ارزش‌های فردی و ارزش‌های جمعی تقسیم کرد: مهم‌ترین ارزش‌هایی که از منظر قرآن کریم به عنوان مهم‌ترین اهداف رسالت انبیا در حوزه‌ی زندگی فردی مطرح شده، توسعه دانایی و اخلاق یا تهذیب نفوس است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»^۱ اوست که در میان مردمی که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، پیامبری از خودشان برانگیخت؛ پیامبری که آیات خدا را بر آنان تلاوت می‌کند و آنان را به وسیله کارهای شایسته و اخلاق نیکو رشد می‌دهد و قرآن و معارف آن را به ایشان می‌آموزد، در حالی که آنان پیش از این در گمراهی آشکاری فرو رفته بودند (جمعه/۳). طبق این آیه هر چه آدمی از دانایی و آگاهی بیش‌تری برخوردار باشد و هر چه بیش‌تر به تهذیب و پاکی نفس خود پرداخته و با هواها و امیال نفسانی خود مبارزه کرده باشد، از منظر دینی ارزش‌مندتر است چون اهداف انبیای الهی را در بیش‌تر در وجود خود به تحقق رسانده است.

هم‌چنین قرآن کریم یک سلسله ارزش‌هایی را مطرح می‌کند که ماهیت جمعی دارد و جز در جامعه و در ارتباط با دیگری معنی پیدا نمی‌کند. مهم‌ترین ارزش‌هایی که در این حوزه مطرح شده عبارتند از: عدالت اجتماعی (گسترش عدل و قسط در جامعه)، احسان و نیکوکاری،^۱ فداکاری و ایثار،^۲ امر به معروف و نهی از منکر،^۳ مبارزه با ظلم و ستم، جهاد و نبرد مسلحانه برای رهایی بیچارگان از

۱. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید! (النحل/ ۹۰)

۲. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ» و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است (بقره/ ۲۰۷)

۳. «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» و باید از میان شما گروهی باشند که مردم را به نیکی فراخوانند و آنان را به کار پسندیده وادارند و از کار زشت و نکوهیده نهی کنند. اینانند که نیکبخت خواهند بود. (آل عمران/ ۱۰۴)

قید و بند استبداد و ظلم^۱ ناگفته پیدا است که تبلیغ و ترویج این ارزش‌ها در جوامعی که ظلمت جهل، فساد، استبداد، تبعیض و بی‌عدالتی، بردگی و بر آن‌ها مستولی، و از نور دانایی و آگاهی و عدالت و آزادی و برابری در آن‌جا خبر و اثری نباشد، چقدر کاری دشوار و سختی است. از میان ارزش‌های جمعی که قرآن کریم آدمیان را به آن‌ها دعوت می‌کند ظلم‌ستیزی و عدالت‌گستری در حیات سیاسی یک جامعه نسبت به سایر ارزش‌ها، اساسی‌تر و بنیادی‌تر است و بقیه از مصادیق و فروع آن به شمار می‌روند. در اینجا این نکته را اندکی توضیح می‌دهم و سپس به بررسی تجلی عینی این دو منطق در تاریخ می‌پردازیم:

از نظر اسلام، عدالت و برابری نه تنها یک ارزش انسانی است که بلکه اساسی‌ترین ارزش انسانی است که از نظر قرآن کریم، هم اساس و بنیاد نظام آفرینش است و هم فلسفه قیام قیامت و هم فلسفه بعثت انبیاء و فرستادن کتاب‌ها و شرایع آسمانی به شمار آمده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲

ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آن‌ها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منفعتی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است! (حدید/ ۲۵)

مراد از عدالت در این آیه، عدالت اجتماعی است. و آن عبارت از این است که ساختاربندی جامعه باید به گونه‌ای طراحی و عیار شود که هر یک از افراد، گروه‌های قومی و اقلیت‌های مذهبی و دینی، به حقوق مختلف سیاسی، اجتماعی، دینی و مذهبی خود، دست یابند و به این طریق همه‌ی اعضای جامعه، جایگاه مناسب و شایسته‌ی خود را در آن احراز کنند. اجتماعی بودن این حکم مستلزم آن است که هم یکایک افراد جامعه به عنوان عضوی از جامعه، مأمور به رعایت عدالت‌اند و حق زورگویی و غصب حقوق دیگران را ندارند و هم حکومت مأمور به انجام آن است که باید عدالت را در سطوح مختلف قانونی (وضع قانون عادلانه، تساوی افراد در برابر قانون و...)، توزیع برابر فرصت‌ها و امکانات اجتماعی و جبران تعدی و تجاوزی که نسبت به حقوق فرد یا گروهی صورت گرفته؛ اجرا کند.

^۱ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا؛ چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما! (نساء/ ۷۵)

صدر این آیه وظیفه انبیاء^(ع) را ترویج فرهنگ عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی می‌داند اما ذیل همین آیه، جهاد و مقاومت نظامی در راه عدالت را تشریح می‌کند: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» و هدف از نزول آهن را دفاع مشروع از کیان امت و جامعه‌ی عادلانه و مبارزه برای استقرار عدالت و قسط معرفی می‌کند. کلمه «باس» به معنای تأثیری شدید است، لیکن غالباً در شدت در دفاع و جنگ استعمال می‌شود، از آنجایی که انواع و اقسام مختلف سلاح‌های جنگی از آهن درست می‌شده و آهن در تمام جنگ‌ها و دفاع‌ها نقش تعیین کننده‌ای داشته، آن را دارای بَأْس و تأثیر شدید شمرده است. جمله «وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ» به لحاظ ادبی غایت برای «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» است و به این نکته اشاره دارد که خداوند آهن را نازل کرد تا بندگان خود را در دفاع از مجتمع صالح خود و بسط کلمه‌ی حق در زمین بیازماید. براین اساس، نزول آهن برای دفاع و حمایت از عدالت، و دیگر منافع آن برای مردم و نیز به منظور بازشناسایی دین‌یاوران و مجاهدان از فرصت طلبان و عافیت پیشه‌گان است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۳۰۱). همین مضمون دفاع در برابر ظلم و تجاوز و جهاد برای استقرار عدالت در سوره حج به این بیان آمده است:

«أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صُلُوكَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده، اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا بر یاری آنها تواناست. همانها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می‌گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتاست!» و اگر خداوند بعضی از مردم را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها، و معابد یهود و نصارا، و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود، ویران می‌گردد! و خداوند کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند خداوند قوی و شکست ناپذیر است. (حج/ ۴۰-۴۱)

این آیه به نظر بسیاری از مفسران، نخستین آیه تشریع جهاد در برابر کفار و ستمگران است و مظلومینی که در آیه نام برده شده، مسلمانان صدر اسلام‌اند که به علت ظلم و ستم‌های مشرکین مکه، از آن جا به مدینه مهاجرت کرده بودند. اما حکمی که در این آیه نازل شده، حکم عام است و اختصاصی به مهاجرین و یا مسلمان صدر اسلام ندارد، بلکه به همه مسلمانان تسری می‌کند. بنابراین، این آیه به صراحت تمام، به همه کسانی که مورد تجاوز واقع شده‌اند و حق و حقوقی از آنان ضایع شده و یا جنگی بر آنان تحمیل شده و خانه و کاشانه و سرزمین‌شان مورد تاراج قرار گرفته و خود به اجبار از آنجا آواره شده‌اند، دستور دفاع می‌دهد و جهاد و مقاومت برای دفع ظلم و برپایی عدالت را

تجویز می‌کند. دفاع یک سنت فطری است که در نهاد بشر و هر موجود زنده‌ای قرارداد شده است. (طباطبایی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۴۵).

قرآن کریم در جریان نزاع حق و باطل و عدل و ظلم، عزلت‌گزینی و سکوت و بی‌تفاوتی و عافیت‌طلبی را هرگز برنمی‌تابد، بلکه به صراحت تمام وظیفه انسان‌ها را حمایت از جریان عدالت‌خواهی دانسته و به آنان نهیب می‌زند که چرا به یاری مظلومان نمی‌شتابند و برای برپایی عدالت و دفع ظلم به مقاتله و جهاد با ظالمان بر نمی‌خیزند:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» چرا در راه خدا، و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند: «پروردگارا! ما را از این شهر (مکه)، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما» (نساء/ ۷۵).

از نظر قرآن کریم ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی روش و منطق انبیای الهی، اساس و بنیاد زندگی اجتماعی سالم است و قیام برای دفع ظلم و اجرای عدالت وظیفه‌ای دینی است و هر که در این راه و مسیر گام بردارد، قدم در راه آرمان‌های بلند انبیا^(ع) برمی‌دارد و انحراف از این مسیر، انحراف از منطق و روش انبیا^(ع) الهی است. به همین جهت قرآن کریم مقاتله و جنگ با عدالت‌خواهان و جریان عدالت‌خواهی را در ردیف کفر به خدا و مقاتله با انبیاء و پیامبران الهی^(ع) قرار داده، دشمنان عدالت‌خواهی را به عذابی دردناک تهدید کرده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را بناحق می‌کشند، و (نیز) مردمی را می‌کشند که امر به عدالت می‌کنند، به کیفر دردناک بشارت ده! (ال عمران/ ۲۱). همان‌گونه که مشاهده می‌شود در این آیه، آمران به عدالت و دعوت‌کنندگان به حق و حقیقت، در ردیف پیامبران قرار داده شده‌اند. گناه مخالفت با جریان عدالت‌خواهی و کشتن عدالت‌خواهان، همسنگ کفر به خداوند و کشتن پیامبران دانسته شده است و این نهایت اهتمام اسلام را به مساله بسط عدالت در اجتماع روشن می‌سازد.

در آیه ۷۶ از سوره نحل نیز ضمن بیان مثلی، افراد بی‌تفاوتی را که به حق و باطل کاری ندارند و به اصطلاح سرشان به کار خودشان گرم است، به گنگ‌های مادر زادی تشبیه می‌کند که امید هیچ خبری از آنان نمی‌رود و فقط سربرار زندگی خانواده و یا مالک‌شان‌اند، سپس به مقایسه‌ی این دسته با کسانی می‌پردازد که به قسط و عدل امر می‌کنند و دارای روش درست و برنامه‌ی صحیح برای زندگی فردی و اجتماعی‌اند، آنگاه می‌پرسد که آیا این گونه انسان‌ها با هم مساوی‌اند؟

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ

لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» خداوند دو نفر را مثال زده است که یکی از آن دو، گنگ مادرزاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می‌باشد او را در پی هرکاری بفرستد، خوب انجام نمی‌دهد آیا چنین انسانی، با کسی که امر به عدل و داد می‌کند، و بر راهی راست قرار دارد، برابر است؟! (نحل / ۷۶).

خداوند متعال در این آیه با بیان این تشبیه، مبارز عدالت‌خواه را مایه‌ی خیر و برکت می‌داند همانگونه که هر انسان زنده و سالمی مایه‌ی خیر و برکت و مفید به حال جامعه و انسان‌های دیگر است. اما کسانی را که در راه عدالت مبارزه نمی‌کنند و در مقابل ظلم و ستم سکوت می‌کنند و فریاد اعتراض بر نمی‌آورند، همانند گنگ‌های مادرزادی می‌شمارد که نه قدرت بر تکلم دارند که در مقابل ظلم اعتراض کنند و نه قدرت شنیدن دارند که سخن عدالت‌خواهان را بشنوند و از آنان حمایت کنند. و طبعاً چنین انسان‌هایی خیر و برکتی هم برای جامعه و دیگر انسان‌ها ندارند. و سر انجام با استفهام انکاری‌ای که در این آیه به عمل آمده است، فضیلت و برتری عدالت‌خواهان را نسبت به عافیت طلبان و عزلت‌پیشه‌گان و قاعدین اثبات می‌کند. (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۶۲، ج ۲، صص ۴۸۰-۴۸۱).

به این ترتیب، عقلانیت و منطقی که قرآن کریم به آن دعوت می‌کند، منطق و عقلانیت ارزشی است. وقتی تاریخ و سرگذشت پیامبران الهی را در آینه قرآن کریم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که عقلانیت و الگویی که انبیا الهی از آن پیروی کرده و در جهت گسترش و تثبیت آن کوشیده‌اند، همین عقلانیت ارزشی بوده است. به همین دلیل، هیچ پیامبری، پیامبر کنج عزلت و گوشه‌ی عافیت و راحت نبوده است، هیچ پیامبری پیرو منطق و عقلانیت منفعت‌جویانه نبوده است؛ بلکه همه‌ی آن‌ها در متن جامعه و سیاست در جهت گسترش دانایی و اخلاق و تهذیب نفوس در حوزه‌ی زندگی فردی، ظلم‌ستیزی و گسترش قسط و عدل در حوزه‌ی حیات جمعی چه تلاش‌ها و کوشش‌هایی بی‌دریغی نموده‌اند و چه رنج‌ها و مشکلات و مصایب طاقت فرسایی در راستای رساندن این اهداف عالی و متعالی به بشر متحمل شده‌اند. از منظر قرآن کریم هر کسی که به ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی اقدام کند در مسیر و خط و جریان پیامبران الهی قرار گرفته و هرکه به مخالفت با آن برخیزد در مسیر فرعون، نمرود، یزید و ... گام نهاده دچار خسران دنیا و آخرت خواهند شد.

تجلی این دو نوع عقلانیت در تاریخ

بنابراین، از نظر قرآن کریم از بدو خلقت و آفرینش انسان دو جریان پیوسته‌ی تاریخی در زندگی اجتماعی بشر جاری بوده است: یکی حق و دیگری باطل، یکی ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی، دیگری ستم‌پیشگی و تجاوز به حقوق دیگران، یکی ریشه در بعد الهی و فطری انسان دارد، دیگری از طبیعت و غریزه‌ی حیوانی بشر منشأ می‌گیرد. سیره و روش همه‌ی انبیای الهی بر حق‌جویی، ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی جریان داشته و مردم را به آن دعوت کرده‌اند.

آن گونه که قرآن کریم تاریخ بشر را روایت می‌کند، تاریخ همواره صحنه‌ی تقابل و نبرد این دو نوع عقلانیت، این دو نوع منطق یا الگو و روش بوده است که قرآن کریم یکی را حق، ثابت و پایدار، عالی و برین می‌شمارد و دیگری را باطل، پوچ، ناپایدار، زودگذر، نازل و پست می‌داند. این تقابل از همان آغاز تاریخ بشر، از تقابل هابیل در برابر قابیل شروع شده و سپس در نسل آدم در ابراهیم^(ع) در مقابل نمrod، موسی^(ع) در تضاد با فرعون، حضرت محمد^(ص) در جنگ با اشرافیت قریش، و علی^(ع) در تقابل با معاویه، و حسین^(ع) در برابر یزید و تا امروز و فردا همچنان تداوم یافته و خواهد یافت.

۱-۵. حضرت موسی و نجات بنی اسرائیل

فرعون یکی از زمامداران مستبد و خونریز تاریخ بود. قرآن کریم مهم‌ترین ویژگی شخصیتی فرعون را «عُلُو»؛ یعنی برتری طلبی معرفی می‌کند؛ یعنی فرعون خود را از دیگران برتر می‌دانست و به همین دلیل ادعای خدایی و الوهیت داشت. او برای تثبیت برتری خود مردم مصر را به طبقات، اقشار و گروه‌های مختلف تقسیم کرده بود، قوم خود (قبطیان) را بر بنی اسرائیل (که سبطی خوانده می‌شدند) برتری داده و مسلط کرده و قوم بنی اسرائیل را به استضعاف بردگی قوم خود کشیده بود؛ مردانشان را می‌کشتند و زنان‌شان را برای کنیزی می‌گرفتند. بنابراین، نظام حکومتی فرعون بر دو پایه استوار بود: یکی استبداد مطلقه که بر اراده و امیال و هواهای نفسانی شخص فرعون و طبقه‌ی حاکمه استوار بود، دیگری تبعیض و نابرابری قومی و نژادی که بر مبنای آن بنی اسرائیل را به بردگی گرفته بود: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُذِخُّ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ، إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» به راستی که فرعون در زمین سرکشی کرد و اهل آن را به طبقاتی پراکنده نمود که طائفه‌ای از آنان را به استضعاف و بردگی می‌کشید و پسران‌شان را می‌کشت و زنان‌شان را [برای کنیزی] زنده می‌گذاشت، به راستی که او از مفسدان بود.» (قصص/۴)

زمانی که کاهنان فرعون سقوط و فروپاشی سلطنت او را توسط پسری از بنی اسرائیل پیش بینی کردند، دستور داد که نوزادان پسر بنی اسرائیل را به قتل برسانند و دختران‌شان را برای کنیزی زنده بگذارند. اما، از آنجایی که اراده‌ی خداوند بر آزادی بنی اسرائیل تعلق گرفته بود، موسی^(ع) را در همان جو خفقان زنده نگهداشت و در خانه فرعون پرورش داد تا روز موعود فرابرسد و حضرت موسی^(ع) با نابودی دستگاه استبدادی فرعون قوم بنی اسرائیل را از قید و بند فرعون آزاد کند.

حضرت موسی با آنکه در دربار فرعون پرورش یافته بود، اما چراغ فطرتش خاموش نگردیده بود و وجودش سرشار از دشمنی با ظلم و حمایت از مظلومان و ستم‌دیدگان بود. به همین خاطر روزی از دربار فرعون آمده بود، دید فردی از قبطیان که قوم برتر مصر بود، بر مردی از بنی اسرائیل که در مصر قوم محروم بود، ظلم و ستم روا می‌دارد. آن مرد سبطی از حضرت موسی^(ع) استمداد کرد، حضرت موسی به کمک آن مرد مظلوم شتافت و با نواختن مشتی بر مرد قبطی، او را نقش زمین کرد و به سزای عملش رساند: «وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا

مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ» (قصص/ ۱۵) پس از این واقعه حضرت موسی (ع) از مصر خارج شد و از خداوند خواست که او را از قوم ستمگر نجات دهد: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (قصص/ ۲۱)

وقتی ظلم و طغیان و استبداد فرعون عالم گیر شد قرآن به حضرت موسی (ع) دستور داد تا به مصر برگردد و برای نجات قومش مبارزه با فرعون را آغاز کند: «اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى» برای مبارزه با فرعون بشتاب که در برابر خداوند سرکشی و طغیان کرده است. (طه/ ۲۴) حضرت موسی (ع) برای نجات مردمش به مصر آمد و به دربار فرعون رفت و او را به دین الهی دعوت کرد، اما او که سرشار از نخوت و تکبر و خودبزرگ بینی بود، نپذیرفت و به لجابت خود ادامه داد تا سر انجام وقتی حضرت موسی (ع) خواست قومش را از مصر خارج کند، در تعقیب او آمد تا از خروج آنان جلوگیری کند؛ دریا برای عبور بنی اسرائیل شکافته شده بود آنان عبور کردند، اما فرعون در رود نیل غرق شد. هدف حضرت موسی نجات بنی اسرائیل از ظلم و استبداد فرعون بود.

۲-۵. تجلی دو گونه عقلانیت در تاریخ اسلام

در تاریخ اسلام نمونه‌ی اعلا‌ی تقابل این دو نوع منطق و عقلانیت را پس از پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد (ص) در مقابل مشرکان و اشرافیت قریش، در منش و روش امامان شیعه و دستگاه حاکمه‌ی جور می‌بینیم. یک سو امام علی (ع) و امام حسن (ع) در طرف مقابل معاویه و اعوان و اذنابش، در یک طرف امام حسین (ع)، در طرف دیگر یزید، در یک طرف امام سجاد (ع)، امام باقر (ع)، امام صادق (ع) و سایر ائمه و در طرف مقابل حکام ستم‌گر اموی و عباسی را می‌بینیم که در مقابل هم صف آراسته‌اند. یک طرف جریان ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی و در طرف مقابل عدالت‌ستیزی و ستم‌پیشگی چهره می‌نماید. یک طرف نمونه‌ی اعلا و تجلی «منطق فطری» و «عقلانیت ارزشی»‌اند و تجسم عینی تعهد اخلاقی و پاکی و پاکیزگی روح و معنویت و زیبایی‌اند، طرف مقابل تجسم عینی شیطنت؛ رنگ و نیرنگ، دروغ و فریب، عهدشکنی و نقض پیمان، تجاوز و خونریزی و خلاصه تمام پلیدی‌ها و زشتی‌ها.

وقتی امام علی (ع) به حکومت رسید سیاست سخت‌گیرانه‌ای در جهت گسترش عدالت و محو تبعیض و نابرابری در تقسیم بیت‌المال در پیش گرفت و در جواب برخی از نزدیکانش که پیشنهاد کردند بخاطر مصلحت و تثبیت پایه‌های قدرتش، در برابر خواسته‌های برخی از بزرگان صحابه که از بیت‌المال سهمی بیشتر از دیگران می‌خواستند، کمی انعطاف نشان دهد و به اصطلاح معامله و مدارا کند، فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِي مَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ

سَمِيرٌ وَ مَا اَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، وَ لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ اِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ» شما مرا فرمان می‌دهید که پیروزی را به قیمت تبعیض و ستمگری بر کسانی که ولایت یافته‌ام، به دست آورم؟ [خیر] سوگند به ذات خدا که تا شب و روز از پی هم می‌آیند و تا ستاره‌ای در آسمان یکی پس از دیگری طلوع می‌کند، من گرد چنین کاری نخواهم گشت. اگر همه‌ی این اموال عمومی که در اختیار من است، مال شخصی خودم بود و می‌خواستم میان مردم تقسیم کنم، آن را به تساوی تقسیم می‌کردم [و هرگز تبعیض روا نمی‌داشتم] چه رسد به اینکه مال خداست [و من امانتدار خدایم]. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶)

در مقابل او معاویه قرار دارد که یک ماکیاولیست تمام عیار است و برای رسیدن به مطامع شیطانی‌اش، از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند؛ سخت‌گیری بر مردم و استبداد سیاسی، به شهادت رساندن و ترور مخالفان، جعل حدیث به نفع خودش و بنی‌امیه، تحریف دین و ترویج جبرگرایی، تطمیع و تهدید بزرگان صحابه، عهدشکنی و نقض پیمان، گسترش ناامنی و قتل عام مردم بیگناه و غارت اموال و تخریب خانه‌ها و تجاوز به نوامیس آنان، راه اندازی جنگ و خونریزی، حيله و نیرنگ و امثال آن، از جمله کارهایی است که او برای تثبیت قدرت و حکومت خود انجام داد.

دسته‌ای از افراد نادان که خود تابع همین منطق منفعت‌جویانه بودند این جنایات معاویه را به حساب زیرکی و تیزهوشی او می‌گذاشتند و فکر می‌کردند که امام علی (ع) این کارها را بلد نیست، لذا امام (ع) در خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه به اینان چنین پاسخ می‌دهد: «وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَدْعَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ

يَغْدِرُ وَ يَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَهْلِ النَّاسِ» به خدا سوگند معاویه از من زیرک‌تر نیست، ولی او نیرنگ می‌زند و مرتکب گناه می‌شود، اگر نیرنگ و پیمان شکنی ناپسند و ناشایسته نبود من زیرک‌ترین مردم بودم. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰) هم چنین امیر مؤمنان علی (ع) در خطبه‌ی ۴۱ نهج البلاغه ضمن گلایه از اوضاع روزگار که مردم گویا خوبی و پلیدی را به درستی از یکدیگر تشخیص نمی‌دهند و جای آنها را با یکدیگر عوض می‌کنند، می‌فرماید:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوَامُ الصَّدَقِ وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْفَى مِنْهُ، وَ مَا يَغْدِرُ مِنْ عِلْمٍ كَيْفَ الْمَرْجِعُ. وَ لَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْغَدْرَ كَيْسًا وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ. مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ. قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَجَهَ الْحِيلَةِ وَ دُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا وَ يَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مِنْ لَا حَرِيْجَةَ لَهُ فِي الدِّينِ؛ وفا همزاد راستی است. هیچ سپری نمی‌شناسم که بهتر از وفا آدمی را از گزند در امان دارد. و آنکه بداند، که پس از مرگ به کجا باز می‌گردد، هرگز راه بیوفایی نبوید. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که بیش‌تر مردمش بی‌وفایی و غدر را گونه‌ای کیاست می‌شمرند و نادانان نیز، چنین مردمی را زیرک و کارگشا می‌خوانند، اینان را چه می‌شود خدایشان نابود کند. [در مقابل] مردم کار افتاده و زیرکی هستند که می‌دانند در

هر کاری چه حیلست سازند، ولی امر و نهی خداوندی سد راه آنهاست. اینان با آن که راه و رسم حیلگری را می‌دانند و بر انجام آن توانایند، گرد آن نمی‌گردند. تنها کسانی که از هیچ گناهی پروای شان نیست، همواره منتظر فرصت‌اند تا در کار مردم حیلتی به کار برند.

در واقع امام^(ع) در این دو خطبه به این نکته اشاره می‌کند که من به خوبی از تمام ریزه کاری‌های سیاست مخرب باخبرم، و راه‌های پیروزی بر دشمن را دقیقاً می‌دانم و توانایی به کار بستن آن‌ها را هم دارم، ولی می‌دانم که حفظ ارزش‌ها هرگز اجازه بسیاری از این چاره جویی‌های سیاسی را که از اصول شیطانی سرچشمه می‌گیرند نمی‌دهد! من چشم به اوامر و نواهی الهی دوخته‌ام، هر جا به من اجازه پیشروی بدهد می‌روم، و هر جا مانع شود، باز می‌ایستم.

پس از امام علی^(ع) امت اسلامی با امام حسن^(ع) بیعت می‌کنند و او با همان رویه‌ی پدر در برابر معاویه قرار می‌گیرد، در جنگی که بین آن‌ها در سباط مدائن جریان داشت، معاویه برخی از سران قبایل عرب و فرماندهان لشکر امام حسن را فریب داد و از امام^(ع) جدا کرد و امام حسن مجبور شد صلح با معاویه را بپذیرد و عهدنامه‌ی صلح بین آن‌ها امضا گردید. پس از امضای قرارداد صلح، معاویه خطاب به مردم کوفه گفت: «ای مردم کوفه من برای نماز و زکات و حج، با شما نجنجیدم، ... بلکه با شما نجنجیدم تا بر شما حکومت کنم». سپس سخنانش را چنین ادامه داد: «هر شرطی که بستم و هر چیزی را که به حسن بن علی قول داده‌ام زیر این دو پایم می‌باشد که به آن وفا نخواهم کرد.» (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹، ج ۱۶، ص ۱۵؛ ابن کثیر، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۱۳۱)

معاویه همچنان که خود گفته بود عهدنامه‌اش با امام حسن را در موارد متعدد نقض کرد، یکی از عهدشکنی‌های معاویه طرح ولایت عهدی یزید بود. او برخلاف مفاد قرارداد صلحی که با امام حسن مجتبی^(ع) بسته بود تا پس از خود مسلمانان را در تعیین حکومت و سرنوشت خویش آزاد بگذارد، پس از شهادت امام حسن^(ع) بر آن شد که برای یزید از مردم بیعت بگیرد و او را ولیعهد خود قرار دهد. از این رو به همه‌ی فرمانداران خود در سرزمین‌های اسلامی از جمله والی مدینه دستور داد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرند. وقتی والی مدینه از امام حسین^(ع) خواست که با یزید بیعت کند، امام فرمود: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ، وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلَّنٌ بِالْفِسْقِ، وَ مِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ» ما از خاندان نبوت و معدن رسالت و جایگاه رفیع رفت و آمد فرشتگانیم، در حالی که یزید مردی است، فاسق، می‌گسار، قاتل بی‌گناهان؛ او کسی است که آشکارا مرتکب فسق و فجور می‌شود. بنابراین، هرگز شخصی همانند من، با مردم همانند وی بیعت نخواهد کرد.» (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۸؛ مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۴۴، ص ۳۲۵). مروان حکم که در آن جلسه حاضر بود، بر مسأله بیعت اصرار کرد که امام^(ع) با قاطعیت فرمود: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ، السَّلَامُ إِذْ قَدْ بَلَّيْتُ الْأَمَّةَ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ

الله (ص) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ؛ هنگامی که امت اسلامی به زمامداری مثل یزید گرفتار آید، باید فاتحه اسلام را خواند! من از جدم رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است!» (ابن طاووس، ۱۳۸۱، ص ۹۹؛ مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴).

به این ترتیب، امام (ع) که یزید را مردی فاسق، فاجر، شرابخوار، قاتل نفس محترمه و ... می‌دانست، هرگز حاضر به بیعت با یزید نبود. با ذکر آیه اَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، عمق فاجعه‌ی زمامداری یزید را بیان می‌کند که دیگر باید فاتحه‌ی اسلام را خواند و با استشهاد به کلام رسول خدا (ص) تصدّی خلافت توسط فرزندان ابوسفیان را حرام می‌دانست و خودش از خاندان عصمت و طهارت بود برای احراز منصب خلافت از همه‌ی شایسته‌تر بود.

وقتی خود را مجبور به بیعت با یزید احساس کرد، شبانه از مدینه به سوی مکه که حرم امن الهی بود به راه افتاد و هنگام خروج همان آیه‌ای را قرائت کرد که حضرت موسی هنگام فرار از شرّ فرعونیان از مصر به سوی مدین می‌خواند: «فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»؛ موسی ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت [در حالی که] می‌گفت: «پروردگارا، مرا از گروه ستم کاران نجات بخش». امام حسین (ع) با خواندن این آیه حال خروج خود از شهر مدینه را به حال خروج حضرت موسی (ع) از مصر تشبیه کرده‌اند که آن حضرت از ترس فرعون مصر ناچار به ترک شهر و دیار و فرار از شهر گردید، و امام حسین (ع) نیز به خاطر فرعون زمان خود مجبور به ترک دیار و خانه و کاشانه خود شدند.

عقلانیت معطوف به منفعت با دو چهره در برابر امام حسین (ع) تجلی می‌کند؛ یکی در چهره یزید که به صورت عریان تمام ارزش‌های دینی، انسانی و اخلاقی را در پای منافع دنیوی حاکمیت و قدرت قربانی می‌کند، چهره دیگر این عقلانیت در برابر امام حسین (ع) مصلحت‌اندیشی و محافظه‌کاری بود که دنیا را به «دم غنیمت شماری» و «شله ته بخو، پرده ته بکو» می‌گذرانند. طبق همین چهره از عقلانیت منفعت طلبانه بود که بسیاری از افراد سرشناس و اهل نظر در امور اجتماعی و سیاسی امام حسین (ع) را از قیام علیه یزید منع کردند؛ برخی از افراد به اصطلاح خیر اندیش و موجه و زاهد و تارک دنیا از قبیل عبدالله بن عمر، و نیز برخی از عمال بنی امیه امام حسین را به پذیرش بیعت و سازش با یزید دعوت می‌کردند، برخی دیگر او را به ماندن در مکه و احتراز از کوفه توصیه می‌کردند از قبیل عبدالله بن مطیع، ابن عباس، و محمد حنفیه و ...، و برخی حتی مهاجرت به سوی یمن و یا نواحی کوهستانی دیگر تشویق می‌کردند، تا از شر یزید در امان بماند. همه‌ی این افراد به ظاهر زیرک

و سردورگم روزگار چشیده و اهل تجربه و نظر، طبق محاسبات عقلانی خود این قیام را به نفع امام حسین (ع) نمی‌دانستند و به اصطلاح آن را محکوم به شکست می‌دانستند، اگرچه یزید موقعیت اجتماعی چندان در میان مردم نداشت، اما دستگاه حاکمه بنی امیه قوی تر از آن بود که با یک قیام مسلحانه چند نفر و یا حتی یک شهر و یا دوشهر به آسانی متلاشی شود. از این رو، واقع‌بینی، اجتناب

از آرمان‌گرایی و...، ایجاب می‌کرد که امام حسین با شمار عده و عده خود، دست از قیام بردارد. چنان‌که امروزه نیز برخی از روشنفکران قیام امام حسین و برخی اقدامات امام علی^(ع) را از این منظر تحلیل و آن را ناموفق ارزیابی می‌کنند. ابن خلدون نیز وقتی قیام امام حسین^(ع) را از منظر تئوریک «عصبیت» تحلیل می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که درست است که امام حسین^(ع) شایسته‌ترین فرد برای خلافت بود، اما عصبیت عربی قریش بر محور بنی امیه می‌چرخید و امام حسین^(ع) این مطلب را دریافت و لذا قیامش به ناکامی کشید. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۲).

درحالی که عقلانیت امام حسین^(ع) از گونه‌ای دیگر بود، عقلانیتی بود که سرچشمه اش قرآن کریم و سیره و سنت انبیا الهی و جدش رسول الله^(ص) و پدرش امام علی^(ع) بود. هدف اصلی و اساسی امام حسین^(ع) از قیام بر ضد خلافت یزید، نه آن چنان‌که برخی پنداشته اند به دست گرفتن حکومت بود و نه رسیدن به شهادت؛ بلکه هدف اصلی او آن گونه که خودش بارها اعلام کرد احیاء دین الهی و رفتار مطابق سیره و روش جدش رسول خدا و امر به معروف و نهی از منکر بوده است: «إني لم اخرج أشراً و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً، بل انما خرجت لطلب الاصلاح في امة جدي، اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر؛ و اسير بسيرة جدي و ابي علي بن ابي طالب» همانا من برای ایجاد آسفتگی و خودنمایی و نابسامانی و ستمگری خروج نکرده‌ام، بلکه همانا من برای اصلاح امت جدم قیام کرده‌ام و اراده کرده‌ام اینکه امر به معروف و نهی از منکر کنم و مطابق سیره و روش جدم و پدرم علی بن ابی طالب رفتار کنم» (رسولی محلاتی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۲) این مختصر مجال پرداختن بیش از این نیست، برای تفصیل بیش‌تر پیرامون اهداف و انگیزه‌های قیام امام حسین به کتب و منابع تاریخی مربوطه مراجعه شود.

۳-۵. تجلی این دو نوع عقلانیت در تاریخ افغانستان

تاریخ افغانستان نیز به عنوان بخشی از تاریخ بشر، از این قاعده مستثنا نبوده همواره صحنه‌ی نبرد حق و باطل بوده است؛ صفحه‌ی سیاه و تاریک این تاریخ مملو از ستم‌پیشگی، استبداد، انحصارطلبی، تبعیض، برتری طلبی قومی - نژادی و امثال آن است. تأسیس اولین حکومت افغانی/پشتونی در خراسان توسط احمدشاه ابدالی در سال ۱۷۴۷م، با توجه به ناسازگاری آن با واقعیت‌های عینی جامعه خراسان، از همان آغاز تولد بیمار می‌نمود و تداوم حیات و سلامت آن مستلزم اقدامات اصلاحی روزآمدی بود که متأسفانه هیچ وقت، نه در زمان خود احمدشاه و نه در زمان‌های بعد از وی، صورت نگرفت. ویژگی‌های میراث احمدشاه را می‌توان به قرار ذیل فهرست کرد:

۱. ماهیت قبیله‌ی نظام سیاسی مبتنی بر سنت «لوی جرگه»

۲. انحصار قومی - قبیله‌ای قدرت سیاسی

۳. بی‌عدالتی و تبعیض قومی - نژادی و مذهبی در سطوح و ساحت‌های مختلف حیات جمعی. پس از ورود قدرت‌های استعماری بین‌المللی در منطقه و دخالت آنان در امور کشور مشکلات ذیل نیز به مصایب و مشکلات پیشین افزوده گشت:

۱. وابستگی نظام سیاسی به قدرت‌های استعماری بیگانه

۲. ترویج ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی - نژادی

۳. استبداد مطلقه‌ی سیاسی - مذهبی

این شش ویژگی، البته با اندک تفاوت‌هایی به لحاظ میزان و درجه‌شان، ویژگی‌های ثابت نظام‌های سیاسی افغانستان بوده است.

در قبال این صفحه‌ی تاریک، تاریخ افغانستان نیز همچون تاریخ همه‌ی جوامع و ملل دیگر یک صفحه‌ی درخشان و نورانی وجود دارد که در آن خورشید عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی، آزادی خواهی و کوشش و تلاش برای برادری و برابری نورافشانی می‌کند. البته درخشندگی همه جریانات و حوادث در یک سطح نیستند، بلکه برخی از حوادث هستند که با شدت و حدت بیشتری می‌درخشند که به عنوان نمونه می‌توان قیام عدالت‌خواهانه هزارستان در برابر مظالم عبدالرحمن، حرکت علمی - فرهنگی مرحوم فیض محمدکاتب هزاره در راه افشاگری جنایات دستگاه ظالم و ستمکار، اقدام شهادت طلبانه شهید عبدالخالق در برابر استبداد مطلقه‌ی نادرخان، حرکت آگاهی بخش شهید بلخی و همراهانش در مقابل ستم‌گری‌های خاندان نادری، و جهاد و قیام مسلحانه مردم افغانستان بر ضد حکومت کمونیستی و اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و در پایان مقاومت عدالت‌خواهانه شهید مزاری^(ه) در برابر انحصارطلبی و تبعیض را می‌توان نام برد. البته در این‌جا، به دلیل رعایت اختصار، مجبورم از بررسی حوادث که فهرستی از آن ذکر شد، صرف نظر کنم و تنها به این مقطع اخیر تاریخ با محوریت شهید مزاری^(ه) بپردازم.

۴-۵. شهید مزاری الگوی عقلانیت ارزشی در تاریخ کشور

زیست‌نامه مبارزاتی شهید مزاری^(ه) تابلوی تمام‌نمای ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی در وجوه و ابعاد مختلف آن است. او در طول زندگی‌اش هیچگاه در برابر ظلم و بیداد سر خم نکرد، و تا جایی که در توان داشت و امکانات و شرایط اجازه می‌داد به کمک و یاری دیگر مظلومان می‌شتافت و هر جا هم که نیاز به جلب همکاری دیگران داشت، به حکم وظیفه‌ی دینی از آنان - در قالب ائتلاف سیاسی و یا نظامی - کمک و یاری می‌جست. زندگی نامه مبارزاتی آن شهید سعید را به صورت مختصر می‌توان در سه مرحله پی‌گرفت:

۱. مبارزه‌ی فرهنگی و سیاسی با استبداد؛ شهید مزاری در اثر آشنایی با یکی از علمای بصیر و درد آشنایی زمان شهید بلخی^(ه) از همان آغاز جوانی مبارزه با جهل و استبداد را سرلوحه‌ی زندگی خود

قرار داد. پس از اتمام خدمت عسکری و مسافرت به ایران و عراق برای تحصیل علوم دینی در حوزه‌های علمیه‌ی قم و نجف، همزمان با تحصیل علم و تهذیب نفس، از طریق تشکیل کتابخانه‌ی جوادی‌هی بلخ مبارزه با هیولای چهل و نادانی در حوزه‌ی جامعه و سیاست را نیز پی‌گرفت و کار انتقال کتب اسلامی آگاهی‌بخش و انقلابی به داخل افغانستان و تشویق و جذب جوانان به مطالعه را آغاز کرد. او در کنار تحصیل علوم دینی و معارف اهل بیت^(ع)، با مسافرت به کشورهای اسلامی ایران، عراق، سوریه و لبنان، ضمن آشنایی و مبادله‌ی تجارب مبارزاتی و سیاسی با شخصیت‌های علمی و مبارز و انقلابی مسلمان، برای طرح یک مبارزه‌ی هماهنگ بین‌المللی بر ضد ظلم و استبداد حاکم بر کشورهای اسلامی رای‌زنی و هم‌فکری کرده بود.

۲. مجاهدت و پیکار مسلحانه در برابر نظام کمونیستی؛ پس از به قدرت رسیدن احزاب کمونیستی خلق و پرچم در سال ۱۳۵۷ و سپس اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۳۵۸، شهید مزاری^(ه) که موجودیت، استقلال و تمامیت ارضی کشور و کیان دینی جامعه‌ی افغانستان را در خطر جدی می‌دید به حکم وظیفه‌ی دینی و اسلامی‌اش، در کنار مبارزه‌ی فرهنگی و آگاهی بخش خود، برای دفاع از کشور و ارزشهای دینی به مبارزه‌ی نظامی و مسلحانه روی آورد و جبهه‌ی مقاومت و جهاد را در قالب «سازمان نصر افغانستان» در شمال کشور فعال نمود. او بر خلاف بسیاری از رهبران سیاسی احزاب، در طول چهارده سال جهاد ضدکمونیستی به طور پیوسته و مداوم در جبهات جنگ علیه کمونیسم حضور داشت و برای برپایی حکومت اسلامی مبتنی بر عدالت و برابری مبارزه و تلاش می‌کرد.

۳. مبارزه با انحصارطلبی و تبعیض؛ وقتی نیروهای شوروی (سابق) در سال ۱۳۶۷ از افغانستان خارج شدند، احزاب جهادی مقیم پاکستان، که سرمست و مغرور از باده پیروزی بودند فعالیت‌های خود را در دو عرصه‌ی سیاسی و نظامی گسترش دادند: در عرصه سیاسی اولین حکومت به اصطلاح مجاهدان را تشکیل دادند که در آن، قدرت سیاسی را تنها بین خودشان تقسیم کردند و به دور از اصل انصاف و عدالت و برادری، برای احزاب شیعی افغانستان که در جهاد افغانستان نقشی بسیار سازنده و فعال داشتند، هیچ سهمی در نظر نگرفتند. در عرصه‌ی نظامی کوشیدند با تصرف شهر جلال آباد آن را پایتخت دولت مجاهدان قرار دهند. این کوتاه‌بینی که از همان آغاز محکوم به شکست می‌نمود، طولی نکشید که در هر دو عرصه‌ی سیاسی و نظامی با شکست مقتضاحانه‌ای مواجه شد؛ در عرصه‌ی سیاسی به دلیل اعتراض به حق احزاب شیعی نسبت به محروم شدن‌شان از مشارکت در قدرت با مشکل بحران مشروعیت مواجه گردید و در عرصه‌ی نظامی به دلیل رفتارهای وحشیانه و ناپه‌نجار مجاهدان با نظامیان تسلیم شده و زنده زنده مثله کردن‌شان، بقیه‌ی نیروهای نظامی را به مقاومت سرسختانه در برابر وحشی‌گری‌های آنان واداشت. شکست نظامی مجاهدان در جلال آباد از یک سو به تقویت روحیه و اعتماد به نفس کامل ارتش و نیروهای ملیشه وفادار به دولت کمونیستی کابل

انجامید، از سوی دیگر روحیه‌ی مجاهدان را به شدت تضعیف و راه حل نظامی برای سرنگونی رژیم کمونیستی را به بن بست کشاند و سران مجاهدان را به پذیرش تعقیب راه‌های سیاسی از طریق گفتگوهای بین‌المللی واداشت. این کوتاه بینی و تنگ نظری ناشی از همان عقلانیت منفعت جویانه بود که رهبران احزاب پیشاور نشین را وادار به اتخاذ چنان موضعی در برابر احزاب شیعی کرد و برای آن که هرکدام به سهم وزارت‌خانه و چوکی بیش‌تری برسد، با محروم کردن شیعیان از حقوق مسلم‌شان، نه تنها خود را با بحران مشروعیت مواجه کردند بلکه کشور را به سوی بحران و تضاد و شقاق ملی سوق دادند. البته حذف هزاره‌ها از دولت مجاهدان سبب شد که رهبران احزاب عمده‌ی شیعی که قبلاً در قالب احزاب پراکنده فعالیت می‌کردند، در قالب تشکل سیاسی فراگیری به نام «حزب وحدت اسلامی افغانستان» گرد هم آیند.

دومین دولت پاکستان ساخت مجاهدان پس از فروپاشی دولت کمونیستی افغانستان در سال ۱۳۷۱ تشکیل گردید. سقوط دولت کمونیستی و تسخیر کابل توسط مجاهدان غیر پشتون - هزاره، تاجیک و ازبک - آن‌ها را به لحاظ نظامی و سیاسی در موقعیت برتری قرار داد. به همین دلیل، گروه‌های جهادی پیشاور نشین پذیرفتند که پس از دوره‌ی دو ماهه‌ی دولت عبوری به ریاست آقای صبغت الله مجددی، قدرت برای مدت چهار ماه به آقای برهان الدین ربانی - رهبر جمعیت اسلامی افغانستان - تحویل شود. دولت آقای ربانی تاجیک‌تبار، با قبض انحصاری قدرت از مشارکت دادن عادلانه دیگر اقوام در قدرت سر باز زد و برخلاف توافق پیشاور هرگز حاضر نشد قدرت را به صورت صلح آمیز به دیگری تحویل بدهد.

به این ترتیب، افغانستان به صحنه‌ی جنگ مسلحانه بین گروه‌های متخاصم جهادی با سه رؤیای متفاوت تبدیل شد: رویای اول حفظ قدرت انحصاری به دست تاجیک‌تباران بود که در سر آقای ربانی و مسعود پرورده می‌شد، رویای دوم احیای حکومت انحصاری گذشته افغان/پشتون‌ها بود که در سر رهبران احزاب پشتون بخصوص حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار جریان داشت و رویای سوم در جستجوی دستیابی به حقوق مذهبی - سیاسی شیعیان و مشارکت عادلانه‌ی همه اقوام محروم در تصمیم‌گیری و قدرت بود که توسط حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری شهید عبدالعلی مزاری^(۵) تعقیب می‌شد.

متأسفانه در دومین دولت پاکستان ساخت جهادی نیز همان تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی سال ۱۳۶۷، در قبال احزاب شیعی که در متلاشی کردن رژیم کمونیستی افغانستان نقش اساسی و بنیادی را ایفا کرده بودند، تکرار شد و هزاره‌ها دوباره از حقوق مسلم انسانی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی خود محروم شدند. در پی اعتراض گروه‌های جهادی شیعی، دولت پاکستان به دولت موقت مجاهدان اجازه داد که به منظور ایجاد شقاق و نفاق بین شیعیان افغانستان، تنها حزب حرکت اسلامی را با اعطای یک پست معاونت ریاست جمهوری، سخنگویی شورای قیادی و یک وزارت بر خوان کرم‌اش مهمان کند و بدین ترتیب، به قول رهبر حرکت اسلامی، مشکله شیعیان را حل نماید! از منظر عقلانیت منفعت‌جویانه و

دنیاطلبانه این رهبر، مشکله‌ی شیعیان افغانستان چیزی نبود جز تأمین منافع شخصی و گروهی‌اش که آن‌هم در قالب اعطای یک وزارت و معاونت برای حرکت اسلامی و مقام سخن‌گویی آقای ربانی، برای شخص رهبر حرکت، دیگر به کلی و از اساس حل شده بود و دیگر هیچ مشکلی وجود نداشت! اما شهید مزاری^(۵) در مقام رهبری حزب وحدت اسلامی که نماینده واقعی شیعیان بود، همچنان معترض بود و به چیزی فراتر از احراز چند منصب و پست دولتی می‌اندیشید. پس از ورود صبغه الله مجددی رئیس جمهور دولت موقت مجاهدین به کابل، مذاکره با حزب وحدت اسلامی آغاز شد و در نتیجه دولت مجددی عضویت هشت نفر از حزب وحدت در شورای جهادی را پذیرفت و هم چنین وزارتخانه کلیدی «امنیت ملی» و چند وزارتخانه عادی و چند معاونت دیگر به‌عنوان بخشی از حقوق سیاسی شیعیان، به آن‌ها تعلق گرفت. پیش از آن که این توافق از طریق رسانه‌ها اعلام شود، آتش خانمان سوز جنگ داخلی در غرب کابل ابتدا بین نیروهای حرکت اسلامی محسنی و اتحاد اسلامی سیاف شعله‌ور شد و سپس دامنه‌ی آن گسترده شد و گریبانگیر حزب وحدت اسلامی نیز شد. برای تفصیل علل، چرایی و چگونگی آغاز این جنگ‌های خانمان‌سوز به کتاب «نبرد هزاره‌ها در کابل» نوشته ع. افسرده خاطر که خود شاهد عینی این حوادث بوده است، مراجعه شود.

پس از گذشت چندروزی از رسانه‌ای شدن توافق دولت مجددی با حزب وحدت اسلامی، رهبر حزب حرکت که سخنگوی آقای ربانی در شورای قیادی بود، از انحلال وزارت خانه امنیت ملی سخن به میان آورد، آن‌هم با این استدلال غیر معقول که چون سازمان امنیت در زمان دولت کمونیستی که به نام «خاد» خوانده می‌شد، مرتکب جنایاتی علیه مجاهدان شده است، پس باید منحل گردد!! در حالی که اگر این استدلال، استدلال درستی می‌بود باید همه وزارت‌های افغانستان بخصوص وزارت دفاع و ارتش ملی افغانستان نیز منحل می‌شدند، چون آن‌ها به دلیل مشارکت مستقیم در جنگ با مجاهدان بیش از خاد به قتل و کشتار مجاهدان اقدام کرده بودند. وانگهی دولت مجاهدان، از همان آغاز شکل‌گیری عفو عمومی اعلان کرده بود و بنابراین، هیچ کسی قابل تعقیب قضایی نبود مگر آن که شاکي خصوص داشته باشد.

شهید مزاری^(۵) به عنوان رهبر حزب وحدت اسلامی اگرچه توافق سیاسی با دولت مجددی را به عنوان بخشی از حقوق شیعیان و هزاره‌ها به دیده غنیمت می‌نگریست، اما، حوادث مذکور شهید مزاری^(۵) را بر آن داشت که به جای دل‌خوش کردن به تعلق چندوزارتخانه و پست دولتی به هزاره‌ها، به اصلاح و تغییر امور زیربنایی و اساسی جامعه و سیاست از قبیل انحصارطلبی، بی‌عدالتی، تبعیض و برتری‌جویی قومی - نژادی، استبداد، فرقه‌گرایی و امثال آن بپردازد. از این رو، با تمام توان و قدرت در برابر انحصارطلبی‌ها و قبیله‌گرایی‌های تاریخی که به سنت سیئه سیاسی کشور تبدیل شده بود، مقاومت کرد و خواسته‌های خود را مبنی بر عدالت اجتماعی در قالب اصول ذیل اعلام کرد:

۱. رسمیت‌یافتن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی (نفی فرقه‌گرایی)،

۲. تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی همه‌ی گروه‌های قومی محروم (نفی انحصار)،
۳. توزیع برابر امکانات و فرصت‌های جامعه برای همه اقوام کشور (تأمین عدالت اجتماعی)
۴. نفی ظلم و تبعیض‌های گذشته (استبداد ستیزی)،
۵. اصلاح واحدهای اداری و تقسیمات کشوری بر مبنای نفوس (عدالت اداری)،
۶. مشارکت شیعیان و دیگر گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری‌ها و تعیین سرنوشت کشور،
۷. تقسیم قدرت بر مبنای نفوس اقوام/احزاب (عدالت سیاسی).
۸. هم‌پذیری و حفظ وحدت ملی در سایه‌ی عدالت و تأمین حقوق همه‌ی اقوام.

دقت در این اهداف و مطالبات نشان می‌دهد که جوهر این مطالبات و خواسته‌ها یک چیز بیش‌تر نیست و آن «عدالت» است. این خواسته‌ها برای تازه به دوران رسیده‌های به اصطلاح مجاهد، سخت گران آمد و به جای پاسخ معقول به این خواسته‌ها و پیشنهادات، به توپ و تفنگ تمسک جستند و در مدت کمتر از سه سال بیش از ده جنگ خونین و ویرانگر را بر حزب وحدت و مردم غرب کابل تحمیل کردند. شهید مزاری به جای تسلیم شدن به جو زمانه و جستجوی کنج عزلت و عافیت و تعقیب منافع شخصی خودش، به دفاع از مردم پرداخت و مقاومت دفاعی و عدالت خواهانه غرب کابل را ساماندهی کرد.

آقای ربانی بر خلاف توافق پیشاور که قرار بود پس از چهار ماه از قدرت کناره‌گیری کند، از قدرت کنار نرفت و به انحای مختلف دوره ریاست خود را تمدید می‌کرد. از آن جمله تشکیل شورایی را به نام «شورای اهل حل و عقد» بود که در سال ۱۳۷۲ منعقد گردید. آقای ربانی در این شورا، علاوه بر تمدید ریاست جمهوری خود، پیش نویس قانون اساسی را نیز به تصویب رساند. این شورا از همان آغاز تشکیل، با مخالفت حزب وحدت اسلامی و دیگر گروه‌های جهادی همسو مواجه شد. مخالفان دولت ربانی، این شورا را شورایی دولتی (نه نماینده ملت و احزاب جهادی) دانسته و تصمیمات آن را فاقد اعتبار و مشروعیت قانونی اعلام کردند. در پیش نویس مصوب این شورا، موضعی به شدت فرقه‌گرایانه در قبال شیعیان و رسمیت مذهب تشیع اتخاذ شده بود. این پیش نویس مذهب حنفی را به عنوان مذهب رسمی و پیروی از مذهب رسمی (حنفی) را به عنوان شرط احراز ریاست جمهوری و نخست‌وزیری، دانسته و بر موافقت (و نه صرفاً عدم مخالفت) کلیه قوانین، نهادها و مؤسسات دولتی و اجتماعی با احکام شریعت این مذهب تأکید ورزیده بود. این پیش نویس، اگرچه، به دلیل اعلام مخالفت حزب وحدت اسلامی و دیگر گروه‌های جهادی هم‌پیمانش، به توشیح ریاست جمهوری وقت، آقای ربانی، نرسید و تبدیل به قانون اساسی رسمی کشور نشد، اما در عمل مبنای بسیاری از تصمیم‌گیری‌های دولت وی بود. این قانون اساسی، به لحاظ ارزش‌های دینی، انسانی و ملی،

فرقه‌گراترین و انحصارطلبانه‌ترین قانون اساسی در طول تاریخ کشور بود که بی‌عدالتی، ستم و تبعیض قومی - مذهبی، نفاق و شقاق ملی را ترویج و نهادینه می‌کرد.

طرفه آنکه در همین زمان، سران حرکت اسلامی شیعی نیز در دولت ربانی عضویت داشت که با سر دادن شعارهای تند مذهبی در بین شیعیان، تنها خود را مدافع رسمیت مذهب جعفری نشان می‌دادند و از نثار انواع تهمت‌های ناروا از قبیل قومگرایی، قدرت‌طلبی و امثال آن، نسبت به سران حزب و وحدت و شخص شهید مزاری دریغ نمی‌ورزیدند، عضو همین شورای نام نهاد اهل حل و عقد بودند. با تصویب این پیش نویس در شورای مذکور، حداقل انتظاری که از آنان می‌رفت این بود که به نشانه اعتراض از شورا خارج شوند و به ائتلاف خود با دولت ربانی پایان بخشند، اما آنان چنان به منافع دنیوی و مقامات سیاسی خود دلخوش بودند که راجع به این مسأله، نه تنها هیچ گونه مخالفت و اعتراضی جدی از خود ظهور و بروز ندادند، بلکه متأسفانه حتی در حد یک اظهار نظر رسانه‌ای هم از مخالفت با این پیش نویس خود داری کردند!

در مقابل این منطق و روش و منش که به چیزی فراتر از حفظ قدرت و موقعیت و پست و مقام توان اندیشیدن ندارد، منطق و روش و منش شهید مزاری^(۵) بود که هیچ وقت در عالم سیاست دچار روزمره‌گی و منفعت‌جویی و عافیت‌طلبی نشد و بر خلاف دیگر رهبران جهادی، به جای پاک کردن صورت مسأله، به حل اساسی و بنیادی مسأله افغانستان می‌اندیشید. اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مسأله از دیدگاه شهید مزاری رفع ظلم و تبعیض، تأمین حقوق اقلیت‌های قومی و برقراری رابطه عادلانه اجتماعی میان تمامی اقوام در همه‌ی ساحت‌های حیات جمعی بود که جز با طرح و اجرای همه‌ی جنبه‌ی عدالت اجتماعی ممکن و میسر به نظر نمی‌رسید. از این رو شهید مزاری^(۵) عدالت را محور و مدار تمام مسایل می‌شمرد و حل نهایی مسأله افغانستان و تأمین و تحکیم وحدت ملی را نیز تنها در گرو تأمین عدالت اجتماعی در همه‌ی ابعاد حیات جمعی و در سایه‌ی تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر آراء مردم، ممکن می‌دانست:

«هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چند قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابانه زندگی کنند ... خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۶۸)

شهید مزاری^(۵) دیدگاه‌های اساسی خود را در باره لزوم تأمین حقوق گروه‌های قومی، این گونه بیان می‌کند:

«مردم افغانستان چهارده سال مبارزه کردند و همه هم در این مبارزه شریک بودند. ما حقوق همه‌ی مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضور شان در صحنه‌ی جهادی می‌خواهیم

... هرملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند ... ما می‌خواهیم همه ملیت‌ها همانگونه که در جهاد سهم داشتند و در تکالیفی در طول چهارده سال پیش آمده سهم داشتند ... باید در آینده‌ی این مملکت هم سهم داشته باشند.» (همان، ص ۲۵-۲۶)

«به اعتقاد ما ... هرملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند، نه حق بیش‌تر از آن‌چه که هستیم می‌خواهیم و نه هم اجازه می‌دهیم که کسی بر ما ظلم کند.» (همان، ص ۱۲۴)

«ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم حقوق ملیت‌ها به معنای برادری ملیت‌ها است.» (همان، ص ۳۱۴)

«خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است. ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم اما هیچ‌گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای آن نبوده‌ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود.» (همان، ص ۶۸-۶۹)

شهید مزاری^(۵) به درستی دریافته بود که عامل اصلی جنگ‌ها و تنش‌های داخلی در افغانستان - چه در گذشته و چه در عصر حاضر - توزیع نابرابر فرصت‌ها و امکانات اجتماعی در قالب انحصارطلبی اقوام و گروه‌های قدرتمند است که به حذف و نابودی اجتماعی و سیاسی دیگر اقلیت‌ها اقدام می‌کنند. ولی این انحصارطلبی زمانی به صورت انحصارطلبی قبیله‌ای و گاهی در قالب انحصارطلبی حزبی، نژادی و مذهبی تجلی می‌کند. بنابراین او تنها راه حل جنگ‌های داخلی در افغانستان - که در زمان وی جریان داشت - را تحمل و هم‌پذیری گروه‌ها، ایجاد روابط عادلانه میان ملیت‌ها و مذاهب موجود در افغانستان می‌دانست:

«ما معتقد هستیم... مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل بکنند در صدد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب... راه حل برای افغانستان تفاهم است، نه حذف یکدیگر ...» (مزاری، ۱۳۷۴، ص ۱۴۷-۱۴۸)

«ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است، و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد.» (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۱۰۱)

در ثور سال ۱۳۷۲، خطاب به رهبران احزاب جهادی چنین اظهار کردند:

«این‌جا برای شما واضح می‌گویم در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها. دو برادر که در یک خانه زندگی می‌کنند، چطور برای شان حق قایل‌اند که در این خانه من هم حق دارم آن هم حق دارد. این برادری است نه دشمنی.» (مزاری، ۱۳۷۴، ص ۸۷)

او هم چنین تضادهای مذهبی در افغانستان را نیز ناشی از ذات مذاهب نمی‌دانست و معتقد به تحمل و هم‌پذیری مذاهب اسلامی و پیروان آن‌ها بود:

«از وقتی نام افغانستان بر این کشور گذاشته شده، دو تا مذهب در این کشور بوده (شیعه و سنی) و تا حال یکدیگر خود را نفی نکرده‌اند. و هرکس در این کشور چه از نظر حزبی، قومی، یا مذهبی بخواهد انحصارطلبی کند، اختلاف پیش می‌آید. لذا ما می‌گوییم بیایید همدیگر را بپذیریم.» (مزاری، ۱۳۷۳، ۲۲۶)

نتیجه‌گیری

اعمال و رفتار انسان از افکار و اندیشه‌های سرچشمه می‌گیرند. و خود این افکار و اندیشه ریشه در انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی یا شیوه‌ی اندیشیدن و طرز تفکر آدمی دارد. تاریخ بشر همواره صحنه‌ی نبرد و تقابل دو نوع عقلانیت و طرز تفکر بوده است. یکی طرز تفکر منفعت‌طلبانه مادی و دنیوی و دیگری طرز تفکر کمال‌خواهانه یا عقلانیت ارزشی که در جستجوی کمال وجودی و معنویت و ارزش‌های متعالی است. عقلانیت منفعت‌طلبانه آدمی را به محافظه‌کاری و تعقیب اهداف زودگذر و پست مادی و به کنج عافیت و راحت دعوت می‌کند، اما مقتضای عقلانیت ارزشی که منطق انبیای الهی است، حرکت هماهنگ با ساز زمانه و تسلیم بودن در برابر واقعیت نیست، بلکه تعهد و التزام به ارزش‌های دینی و اخلاقی، و تعقیب این ارزش‌ها در زندگی فردی و اجتماعی، و هم چنین تغییر و دگرگون‌سازی واقعیت مطابق با آن ارزش‌ها است. به همین دلیل، رهبران و مصلحان بزرگ اجتماعی، به جای آنکه خود را به دست موج بسپارند، در برابر امواج می‌ایستند و می‌کوشند مسیر امواج را مطابق و هماهنگ با ارزش‌های خود تغییر دهند.

شهید مزاری^(۵) به عنوان یک مصلح اجتماعی به جای تسلیم شدن به فشارهای زمانه، به طرح نظریه عدالت در همه ابعاد آن در حوزه‌ی سنت و اندیشه‌ی سیاسی افغانستان پرداخت و با این طرح تابوهای عالم سیاست افغانستان را در هم شکست. تابوهایی که عمدتاً بر مذهب و قومیت یا به تعبیر دقیق‌تر بر تفسیر قومی و عشیره‌ای از مذهب استوار شده و در عمل در قالب انحصار و استبداد سیاسی - مذهبی ظهور و بروز کرده و با تبعیض نژادی و تعصب قبیله‌ی استحکام یافته بود. او به جای دنبال کردن منطق و راهبرد «عقلانیت معطوف به منفعت» یا به قول نیچه «اراده معطوف به قدرت» با تبعیت از منطق و «عقلانیت معطوف به ارزش» به طراحی «اندیشه‌ی معطوف به عدالت» اقدام کرد و با ساماندهی مقاومت سه ساله‌ی غرب کابل در مقابل انحصارطلبی و استبداد سیاسی آن روز، جنبشی را در افغانستان بنیانگذاری کرد که روح و جانمایه آن را عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی تشکیل می‌دهد. ورود نظریه‌ی عدالت در اندیشه‌ی سیاسی افغانستان، تحولی بس مهم و سرنوشت‌ساز است که از یک سو محور بسیج عمومی و بیان آرمانها و خواست‌های دیرینه و بازیابی حقوق از دست رفته‌ی اقلیت‌های قومی و مذهبی (به‌خصوص هزاره‌ها) به حساب می‌آید و از سویی دیگر زلزله‌ای در ارکان

اندیشه‌ی سیاسی سنت‌گرای افغانستان در افکنده و بنیادهای پوسیده‌ی فکری و احساسی آن را به لرزش در آورده است.

هرچند نگاه انتقادی و اصلاح‌گرانه شهید مزاری^(ه)، پیرامون وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور، در زمان حیات خودش از سوی گروه‌ها و احزاب حاکم مورد پذیرش واقع نشد، و متأسفانه به جای موضع‌گیری واقع‌بینانه و عاقلانه در قبال آن، با گلوله و مرگ پاسخ داده شد. اما، مرور زمان و واقعیت‌های جامعه افغانستان صحت و درستی این دیدگاه را ثابت کرده و سرانجام تمامی نیروهای انحصارطلب را پس از سال‌ها جنگ ویرانگر مجبور به پذیرش آن در قالب توافق نامه بن کرد. این توافق‌نامه تغییرات بزرگی را بخصوص در نظام حقوقی، ساختار فرهنگ و سیاسی و هم‌چنین مسیر تاریخ افغانستان پدید آورد که بطور مثال از رسمیت مذهب جعفری، انتخابات آزاد عمومی، امکان دستیابی برابر همه‌ی اقوام به مناصب و پست‌های سیاسی و نظایر آن می‌توان نام برد.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. ابن ابی الحديد، عبدالحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، بيروت، دار احياء الكتب العربيه، ۱۹۵۹.
۲. ابن اعثم كوفي، محمد بن علي، الفتوح، محمد مستوفي هروي، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامي، ۱۳۷۲.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروين گنابادي، تهران: شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ۱۳۶۶.
۴. ابن طاووس، علي بن موسی، لهوف، ترجمه فرج الله الهی، سلسله، ۱۳۸۱.
۵. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البدايه و النهايه، ج ۸، بيروت: دار احياء التراث العربی، موسسه التاريخ العربی، ۱۹۸۸.
۶. رسولی محلاتی، سيد هاشم، زندگانی امام حسين (ع)، دفتر نشر فرهنگي اسلامي، ۱۳۷۴.
۷. شهيد مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، قم، مرکز فرهنگي نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۴.
۸. _____، فرياد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌ها)، به‌کوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، مؤسسه‌ی فرهنگي تحقيقاتی و آموزشی شهيد سجادی، ۱۳۷۳.
۹. _____، منشور برادری، (مجموعه‌ای از سخناني‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و دیدارها)، قم، بنياد رهبر شهيد بابه مزاری، ۱۳۷۹.
۱۰. طباطبائی، سيد محمد حسين، الميزان فی تفسير القرآن، ترجمه سيد محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسين، ۱۳۶۳.
۱۱. کلينی، محمدبن يعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح محمد کمره‌ای، تهران: کتابفروشی اسلاميه، ۱۳۷۹.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، الوفاء، ۱۳۶۲.
۱۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۲، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسير نمونه، تهران: دارالکتب الاسلاميه، ۱۳۶۲.
۱۵. وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی نژاد، و مصطفی عمادزاده، تهران: مولی، ۱۳۷۴.

«رمز جاودانگی رهبر شهید حجت الاسلام والمسلمین استاد مزاری»

■ محمد آصف محسنی (حکمت)*

۱ مقدمه

حجت الاسلام والمسلمین استاد عبدالعلی مزاری^(۱) رهبر آگاه و دردمندی است که کشور را در پیچ تاریخی سرنوشت‌ساز قرار داد. او معادلات قدرت و ادبیات «فردستی و فرودستی» حاکم بر مناسبات سیاسی- اجتماعی افغانستان و تفکرات فاشیستی را به چالش کشید و بجای آن، جدی‌ترین مفاهیم دینی و انسانی هم‌چون «عدالت»، «آزادی»، «وحدت ملی»، «برابری» و «برادری» را، به صورت برگشت ناپذیر، در این سرزمین مطرح نمود. امروزه رهبر شهید هم به عنوان رهبر جریان عدالت‌خواهی و هم به عنوان شهید وحدت ملی در اذهان طیف‌های وسیعی از اقشار حق‌طلب و عدالت‌خواه در داخل و بیرون از کشور نهادینه شده است.

امروزه شهید مزاری^(۲) نه تنها در افغانستان، بلکه در سطح بین الملل به عنوان یک فرد آزاده، عدالت‌خواه، حق‌طلب و رهبر همیشه جاوید مورد تجلیل و تکریم میلیون‌ها انسان است. برگزاری مراسم‌های باشکوه جهت تجلیل از رهبر شهید در اقصی نقاط عالم، گویای محبوبیت وی در سطح بین الملل است. درج شدن نام نامی رهبر شهید به عنوان رهبر آزاده و عدالت‌خواه در کنار مردان بزرگ همچون ماندلا، گاندی و غیره در کتاب درسی یکی از کشورهای اروپایی، یعنی سویدن، این نوید را به ما می‌دهد که در اثر تلاش و کوشش فرزندان و رهروان رهبر شهید آوازه وی روزی جهان‌نگیر خواهد شد و وی به عنوان الگوی مبارزاتی و عدالت‌خواهی در سطح جهانی قابل طرح است. از این‌رو شناخت شخصیت شخیص رهبر شهید، استراتژی‌های عمیقاً دینی و انسانی او، پایبندی به اهداف و آرمان‌های بلند الهی و انسانی وی و نیز معرفی رهبر شهید، استراتژی‌ها، اهداف و آرمان‌های وی برای نسل امروز و آینده کشور و بلکه برای مردم جهان، از مهم‌ترین وظایف رهروان جریان عدالت‌خواهی محسوب می‌شود.

در شرایط کنونی که تفکرات فاشیستی جریان انحصارطلب و مافیای قدرت، یک‌بار دیگر کشور را به سوی بحران و جنگ‌های داخلی سوق داده و برتری طلبی قومی و تمامیت‌خواهی به صورت آشکار در افغانستان مطرح می‌شود، نیاز اقوام محروم به شناخت ویژگی‌های شخصیتی، اهداف، آرمان‌ها و استراتژی‌های حق‌طلبانه و عدالت‌خواهانه رهبر شهید و نیز تقویت جریان عدالت‌خواهی و ایستادگی

همه جانبه در برابر استبداد و تمامیت‌خواهی اهمیت مضاعف یافته است. برغم جفاهای هدف‌مند و شبکه‌ای که علیه رهبر شهید از سوی عده‌ای معلوم الحال صورت می‌گیرد و امسال شدت بیشتری نیز پیدا کرده است، خوش‌بختانه شخصیت کم‌نظیر وی همچون آفتاب عالم‌تاب می‌درخشد و پرتوافشانی می‌کند و عدالت‌خواهان کشور به این نتیجه رسیده‌اند که مطالبات طرح شده توسط رهبر شهید و استراتژی‌های حق‌طلبانه، عدالت‌خواهانه و واقع‌بینانه ایشان، هم‌چنان گزینه بی‌بدیل برای برون رفت از معضلات موجود و رسیدن به صلح، برابری، برادری، وحدت ملی و عدالت اجتماعی است. به همین دلیل، امروزه مردم ما بیش از هر زمان دیگر نیازمند شناخت هرچه بیشتر و دقیق‌تر ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید، راهبردها و رهنمودهای وی و پیروی از اهداف و آرمان‌های انسانی و الهی آن رهبر همیشه جاوید اند. سوال اصلی نوشتاری که پیش‌رو دارید، این است که رمز جاودانگی و ماندگاری حجت الاسلام والمسلمین شهید عبدالعلی مزاری^(۵) به عنوان پیشوای جریان عدالت‌خواهی، صلح، برابری، برادری و وحدت ملی در چیست؟

به سؤال فوق می‌توان از منظرهای مختلف پاسخ گفت. نوشتاری که پیش‌رو دارید، در پی آن است که رمز و علت جاودانگی رهبر شهید را به صورت بسیار خلاصه در سه محور اصلی بیان نماید:

- ۱- ویژگی‌های شخصیتی ممتاز و کم‌نظیر رهبر شهید؛
- ۲- اهداف و آرمان‌های الهی و انسانی و طرح‌های عادلانه و واقع‌بینانه برای حل معضلات کشور؛
- ۳- تغییر گفتمان غیر انسانی مسلط بر کشور و پی‌ریزی گفتمان جدید براساس ارزش‌های اسلامی و انسانی.

نگارنده معتقد است شهید مزاری به صورت تصادفی و یا پروژه‌ای رهبر نشد، بلکه در فرآیند نسبتاً طولانی و کاملاً طبیعی و در اثر شایستگی‌ها و ویژگی‌های ممتاز شخصیتی، اهداف و آرمان‌های الهی و انسانی، استراتژی‌های واقع‌بینانه و دست‌آوردهای بزرگی که داشت به این مقام رسید.

۱- ویژگی‌های ممتاز شخصیتی رهبر شهید استاد مزاری^(۵)

شناخت ویژگی‌های شخصیتی آن رهبر جاودانه و فرزانه از آن‌جهت حایز اهمیت است که از یک‌سو مردم ما شدیداً نیازمند الگو هستند و شهید مزاری به گفته شهید ابوذر غزنوی شاه بیت خلق قهرمان ما به شمار می‌رود. از سوی دیگر برخی از گروه‌های شکست‌خورده و افراد مطرود، در پی انتقام‌گیری از مردم عدالت‌خواه و رهبر شهید برآمده‌اند و به صورت شبکه‌ای پروژه تخریب رهبر شهید و انتقام‌گیری از مردم را به راه انداخته‌اند. باوجودی تلاش‌های مذبوحانه و شبکه‌ای که در فضای مجازی و حقیقی برای تخریب شخصیت و تحریف اهداف و آرمان‌های بلند رهبر شهید صورت می‌گیرد، الحمدلله هرچه زمان می‌گذرد، برجستگی ابعاد شخصیتی رهبر شهید، حقانیت مطالبات و موضع‌گیری‌های او، همچنین کارآمدی استراتژی‌های وی برای حل معضلات افغانستان روشن‌تر می‌گردد.

شهید مزاری^(ه) بلحاظ برخورداری از ویژگی‌های ممتاز انسانی و اخلاقی، حقیقتاً از افراد نادر الوجود و بشدت کم‌یاب دوران معاصر به شمار می‌رود. از مهم‌ترین ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید برخورداری از فضایل اخلاقی و انسانی است، که در این نوشتار به بیان برخی از ویژگی‌های برجسته آن پیشوای شهید بسنده می‌کنیم.

۱- ۱. ایمان مستحکم و توکل برخداوند متعال

رهبر شهید از عالمان دینی برجسته بود که با تمام وجود به دین و ارزش‌های دینی اعتقاد داشت. ایمان مستحکم به باورهای دینی و توکل بر قدرت لایزال الهی اصلی‌ترین رمز موفقیت او در عرصه‌های بسیار سخت و دشوار جهاد و مقاومت و نیز اساسی‌ترین رمز جاودانگی او محسوب می‌شود. اعتقاد مستحکم به اسلام و آموزه‌های اسلامی، موجب شده بود که وی در تمام عمر ذره‌ای سستی به خود راه ندهد و به صورت کاملاً خستگی‌ناپذیر در راستای نشر معارف اسلامی و دفاع از اسلام و ارزش‌های اسلامی، بخصوص اصل عدالت، تلاش نماید. اندکی تأمل در کارنامه درخشان وی، بخصوص در دوران مقاومت پرافتخار غرب کابل، این حقیقت را بخوبی آشکار می‌سازد که رهبر شهید بحق مصداق بارز «مومن همچون کوه استواری است که در برابر توفان‌ها ذره‌ای تکان نمی‌خورد» بود. او با اعتقاد کاملی که به توحید و قدرت لایزال خداوند متعال داشت، با جسارت تمام در برابر کوه‌های از مشکلات ذره خم به ابرو نمی‌آورد و همواره خطاب به مردم و مجاهد مردان غیور سنگرهای عزت و مقاومت می‌فرمود: «ما لطف الهی را با چشم سر دیدیم و باید هیچ وقت خدا و قدرت او را فراموش نکنیم». (مرکز فرهنگی نویسندگان: ۱۳۷۴: ص ۱۱۳).

۲- ۱. تقوا و ساده زیستی

از مهم‌ترین مؤلفه‌های شخصیت رهبر شهید تقوی و زهد کم‌نظیر اوست. شهید مزاری^(ه) تمام عمر با برکت خود را ساده و بی‌تکلف زیست. او نه تنها در عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم، بلکه در زهد و ساده‌زیستی نیز به پیشوای خویش حضرت علی^(ع) اقتدا نمود و دنیا هرگز و در هیچ موقعیتی نتوانست او را بفریبد. شهید مزاری^(ه) با آن که می‌توانست مانند برخی از سیاست‌مداران و مدعیان رهبری جهاد، به فکر اضافه کردن زن و فرزند و زور و زر اندوزی و زندگی در بنگله‌های خارج از افغانستان باشد، اما هیچ‌گاه فریفته زرق و برق دنیا نشد، بلکه همواره خود و خانواده محترم شان در کمال سادگی و زهد زندگی کرد. احتیاط مزاری^(ه) نسبت به مصرف بیت المال مثال زدنی است، او حتی برای ضروری‌ترین مصارف خانه ذره‌ای از بیت المال مصرف نمی‌کرد. به عنوان نمونه، تنها یادگار رهبر شهید زینب مزاری^(ه) در مجله «نگاه شاهد» خاطره‌ای بسیار آموزنده و کم‌نظیری را از زبان مرحومه همسر شهید مزاری^(ه) نقل می‌کند: وقتی زینب به دنیا می‌آید لباس و پوشاک کافی نداشته است. همسر شهید مزاری^(ه) از وضعیت سخت زندگی گلایه نموده و از او درخواست می‌کند که لا اقل برای این نوزاد لباسی تهیه نماید؛ اما رهبر شهید، ضمن تسلی دادن به همسرش می‌گوید من پول و سرمایه شخصی ندارم و جرأت استفاده از بیت المال برای مصارف شخصی و خانوادگی را نیز ندارم. لذا به همسرش

دستور می‌دهد که یکی از لباس‌های جدیدتر رهبر شهید را پاره کرده و از آن چند دست لباس برای دخترش تهیه نماید.

۱-۳. صداقت و تعهد

از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی رهبر شهید، که موجب شده بود توده مردم عمیقاً نسبت به او باورمند باشند و تمام جریان‌های سیاسی داخل کشور و کشورهای خارجی دخیل در قضایای آن‌روز افغانستان نیز روی او حساب ویژه باز نمایند، صداقت و تعهد کم نظیر شهید مزاری^(۵) بود. رهبر شهید وقتی با شخص و یا گروهی عهد و پیمان می‌بست، در هیچ شرایطی آن‌را فراموش نمی‌کرد و در هیچ شرایطی حاضر نبود، عهد خود را بشکند. شهید مزاری^(۵) که صادقانه به مردم خود تعهد سپرده بود، لحظه‌ای از حقوق و سرنوشت اقلیت‌های محروم افغانستان غفلت نکند، در بسیاری از سخنرانی‌های خود خطاب به مردم و سنگرداران غیور غرب کابل می‌فرمود: «تعهد کرده‌ام که در رابطه به حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچ‌وقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم.» (همان، ص ۶۳). «برای شما من این‌جا می‌گویم که من هیچ منفعتی غیر از منافع شما ندارم، اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم، (تکبیر حضار) و این را هم برای شما اطمینان می‌دهم که کمک و یاری از خداست، به امید شما و رحمت الهی، از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جایی بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا نخواستیم (تکبیر حضار) خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد، در بین شما کشته شوم (تکبیر حضار) و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.» (همان، ص ۲۲۲).

رهبر شهید تا پای جان به پای تعهد الهی و انسانی خویش با مردم، ایستاد و با خون خویش جریان عدالت‌خواهی را در افغانستان برای همیشه دوام و قوام بخشید. به همین دلیل، نام او همواره زنگ خطری است که هر از چند گاهی بر گوش خفتگان این قوم نواخته می‌شود و او هم‌چون پیشوای خودش امام حسین^(ع) این سخن را فریاد می‌کند که «مرگ با عزت بهتر از زندگی زیر بار ذلت است».

۴-۱. ایمان به توانمندی‌های مردم در عین توکل بر خداوند متعال

ایمان به توانمندی‌ها و قابلیت‌های شگرف انسانی اقلیت‌های محروم در عین توکل بر خداوند متعال، از مهم‌ترین ویژگی‌های رهبر شهید و رمز موفقیت او به حساب می‌آید. او در محاسبات سیاسی- اجتماعی و تعیین اهداف و راهبردهای خویش با در نظر داشتن قدرت مطلق و لایزال الهی، به توانمندی‌های شگرف مردم، نیز عمیقاً باورمند بود و با توجه به همین باورمندی با قاطعیت می‌گفت: «انشاء الله در آینده کسی شما را حذف کرده نمی‌تواند.» او این ذهنیت را که اقلیت‌های محروم، از جمله هزاره‌ها شأنیت و توان حاکمیت بر سرنوشت خویش را ندارند، فرآورده روابط ناعادلانه سیاسی و اجتماعی حاکم بر مناسبات سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور می‌دانست. از باب نمونه وی تأکید

داشت: «این که در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارد. سیاست این طور تجویز می کرد که از یک نژاد از مادر جنرال متولد شود و مردم دیگر در طول تاریخش یک جنرال نداشته باشد. ... پس طبیعت این طور نیست که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد، یکی باید خدمتکار و عمله این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد.» (همان، ص ۴۱-۴۲).

رهبر شهید عمیقاً باورمند بود که توانمندی مردم هزاره بسیار شگرف تر از آن است که تاکنون به مردم تلقین شده است. به همین دلیل، کوشید، نگاه کم‌بینانه به هزاره‌ها را از ذهن همگان محو نموده و محاسبات نوین انسانی را در مناسبات اجتماعی کشور به وجود آورد. او عملاً اثبات کرد که مردم هزاره به نیکی استعداد هرگونه ترقی و پیشرفت را دارد و اثبات کرد که هزاره پیش‌گام اصلاح طلبی، رهبر جریان عدالت‌خواهی و پرچمدار وحدت ملی در افغانستان است. چنان که فرمانده غیور و یار همیشه جاوید شهید مزاری^(۵) سترجنرال ابوذر غزنوی^(۶) همیشه این جمله را تکرار می کرد که ما افتخار می کنیم در افغانستان هزاره‌ها پرچمدار عدالت اجتماعی هستند.

۵-۱. مردمی زیستن

رهبر شهید که از متن توده‌های ستم کشیده برخاسته بود، هیچ‌گاه مردم خویش را تنها نگذاشت و هیچ‌گاه از شرایط حاکم بر زندگی مردم خویش غافل نماند. او در سخت‌ترین شرایط همواره در میان مردم، با مردم خویش و کاملاً مردمی زندگی کرد. او در دریای خون و آتش در کنار مردم ماند و در نهایت به بزرگترین آرزوی خویش که شهادت در راه حق و در میان مردم بود نایل آمد. رهبر شهید^(۷) در واپسین روزهای مقاومت غرب کابل با آن که مانند بسیاری از سیاستمداران برای او نیز امکان فرار و رفتن در مکان امن تر فراهم بود، اما با شهامت تمام در جمع سنگرداران عزت و شرف غرب کابل فرمود: «شما مطمئن باشید ما اینجا هستیم در کنار شما و از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیرم آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای من توفیق بدهد، توفیق شهادت را که در بین شما شهید بشوم. من در میان شما مردم می‌مانم آخر سرنوشت من شهادت است یا اسارت» (همان، ص ۲۲۳).

در شرایط نوین کشور نخبگان ما باید بدانند که بریدن از مردم و بی‌اعتنایی کردن به حقوق آن‌ها خیانتی بزرگی است که جز سیاه‌رویی هیچ ره‌آوردی دیگری در پی نخواهد داشت. مقاومت بحق مردم ما در غرب کابل اثبات کرد که عزت رهبران و نخبگان در مردمی بودن و ذلت آن‌ها در گدایی کردن از دیگران و بریدن از مردم است. روشن است که مردمی بودن و توجه به حقوق مردم خویش نه تنها هیچ منافاتی با همبستگی و وحدت ملی ندارد، بلکه وحدت ملی بدون توجه به حقوق مردم امکان پذیر نیست.

۶-۱. امیدواری و صلابت

همان‌گونه که بیان شد، رهبر شهید با ایمان مستحکم بخدا و اعتماد بی‌نظیر به توان‌مندی‌های مردم خویش، امیدوار و با صلابت عمل می‌کرد. او با نصب العین قرار دادن فرمایشات انسان ساز مولی علی^(ع) که «بزرگ‌ترین سرمایه اعتماد به نفس و بزرگ‌ترین بلا ناامیدی است»، چنان با اعتماد به نفس و با صلابت موضع‌گیری می‌کرد که مغرورترین و متکبرترین افراد وقت که قدرت و امکانات بیش‌تری نیز در اختیار داشتند، نمی‌توانستند در برابر اراده فولادین شهید مزاری^(ره) تاب بیاورند. شخصیت کاریزما و هیبت الهی کم‌نظیر بابۀ مزاری^(ره) ناشی از امیدواری و صلابت کم‌نظیر او بود. رهبر شهید نه تنها خود امیدوار و با صلابت بود، بلکه همواره می‌کوشید امید و اعتماد به نفس از دست رفته اقوام محروم افغانستان، بخصوص هزاره‌های ستم کشیده را به آن‌ها بازگرداند. او با صلابت تمام موفق شد که مناسبات حاکم بر روابط اجتماعی افغانستان را به چالش بکشد و مردم این سرزمین را به بازخوانی و باز اندیشی فراخواند و بدینسان امیدواری و اعتماد به نفس را که سرمایه اصلی به حساب می‌آید در ذهنیت آحاد ملت زنده نماید و ناامیدی را که بزرگ‌ترین بلای فکری و اجتماعی به حساب می‌آید، از اذهان مردم خویش بزداید. شکوفا شدن خودباوری و خوداندیشی بزرگ‌ترین ره‌آورد رهبر شهید برای مردم افغانستان بود که به هویت‌یابی مظلومین و ستمدیدگان این سرزمین منجر شد. این ره‌آورد همان چیزی بود که رهبر شهید تمام عمر برای آن مجاهدت و تلاش نموده بود و از این نگاه بزرگ‌ترین آرزو و آرمان خویش را تحقق یافته می‌دید. بدون هیچ‌گونه اغراق باید اعتراف نمود که رهبر شهید رفیع‌ترین قلۀ تاریخ کشور ما است که از فراز آن هم می‌توان قرن‌ها محرومیت و ستم‌های غیر انسانی گذشته را دید و هم می‌توان افق‌های روشن و پیروزی‌های پی در پی آینده مردم خویش را شهود کرد.

۱-۷. علمیت و ظرفیت فکری بالا

رهبر شهید از شخصیت‌های برجسته علمی کشور بود که علاوه بر تحصیل در شمال کشور در حوزه علمی پر افتخار قم، سال‌ها با جدیت تحصیل نمود و از محضر اساتید مبرز این حوزه وجودش را از علم و معارف اهلیت^(ع) پرآبار ساخت. دوره تحصیل رهبر شهید در حوزه علمی چندان طولانی نبوده، اما تیزهوشی، سخت کوشی و علاقه‌مندی وی موجب شد که سطوح عالیۀ حوزه علمیۀ او به بخوبی فراگیرد. همین فرزاندگی علمی رهبر شهید در کنار سجایای نیک اخلاقی وی موجب شد که مرجع تقلید وقت وی و کالت‌نامه اعطا نماید.

در اثر اقتضای زمان و شرایط آن‌روز جامعه، وی ناچار شد که برای انجام وظایف دینی خویش تحصیل را رها کرده به جهاد و مبارزه روی آورد و همین امر موجب شد که بعد علمی شخصیت او تحت الشعاع بعد مبارزاتی و سیاسی شخصیت وی قرار گیرد. او بعد از متمحض شدن در مسایل مبارزاتی و سیاسی، کم‌تر توفیق یافت که شخصاً به تدریس و تحقیق بپردازد، اما از معدود رهبران

جهادی بود که علاقهٔ شدید به فعالیت‌های علمی، فرهنگی و پژوهشی داشت. او در عین حالی که بشدت درگیر مبارزات سیاسی و نظامی بود، اما هیچ‌گاه از فعالیت‌های فرهنگی، علمی و پژوهشی غفلت نمی‌کرد. بدون تردید، بسیاری از نویسندگان و فرهنگیان برجستهٔ مردم ما دست‌پرورده‌های رهبر شهید محسوب می‌شوند و با حمایت‌های بی‌دریغ او کارهای فرهنگی ماندگار و موثر انجام داده‌اند.

رهبر شهید حقیقتاً انسان هوشمند و زیرک بود و هرآن‌چه را آموخته بود عمیق فهم و درک کرده بود. او به دلیل هوش‌مندی فوق‌العاده و زکاوت کم‌نظیری که داشت، هم معارف اسلامی را خوب و عمیق فراگرفته بود و هم درد و نیازمندی‌های جامعه و مردم خود و راه‌های برون رفت از مشکلات را بخوبی می‌دانست. رهبر شهید بلحاظ ظرفیت فکری و شخصیتی همانند دیگر مصلحان بزرگ اجتماعی از ظرفیت ذهنی و شخصیتی بسیار وسیع و توانمندی‌های انسانی ممتاز برخوردار بود. شهید مزاری^(۵) از معدود رهبران جهادی بود که با برخورداری از سعهٔ صدر، ظرفیت شخصیتی بسیار رفیع و اندیشه‌های بلند انسانی، حصارهای تنگ رهبری حزبی و قومی را درهم شکست و به حیث رهبری ملی چهره بست.

با توجه به ظرفیت وسیع شخصیت رهبر شهید، رهروان آگاه و دردمند او باید توجه داشته باشند که موضع‌گیری‌های شان منطقی، واقع‌بینانه و متناسب با اوضاع فعلی جامعه و سازگار با آرمان‌ها و اهداف بلند شهید مزاری^(۵) باشد. سلبی‌نگری و نادیده گرفتن ظرفیت وسیع شخصیت رهبر شهید، همسویی نا آگاهانه با ادبیات تخریبی دشمنان مزاری^(۵) است. محصور کردن شهید مزاری^(۵) در چارچوب تنگ تفکر قومی، جز آب در آسیاب دشمن ریختن، نتیجهٔ دیگری نخواهد داشت.

در نتیجه می‌توان گفت: ویژگی‌های منحصر به فرد رهبر شهید حجت الاسلام والمسلمین شهید مزاری^(۵) از او یک رهبر سیاسی و اجتماعی کاملاً مشروع، محبوب و جاودانه برای همهٔ ستم‌دیدگان و عدالت‌خواهان افغانستان ساخته است، که همواره چون خورشید در افق افغانستان و بلکه در افق جنبش‌های رهایی بخش جهان می‌درخشد. ویژگی‌های شخصیتی آن رهبر فرزانه به حدی ممتاز و برجسته است که او را هم‌چون دیگر انسان‌های صالح و مخلص خداوند متعال، در قلوب همهٔ مومنان و پاکان محبوب و جاودانه ساخته است. به همین دلیل، نادیده گرفتن مؤلفه‌های اصلی شخصیت رهبر شهید، بخصوص جنبهٔ روحانی و معنوی او به معنای نامشروع جلوه دادن رهبری آن شهید فرزانه و در واقع دشمنی با شهید مزاری^(۵) است. اگر به ادبیات تخریبی دشمنان مزاری^(۵) دقت کنیم، در می‌یابیم که آن‌ها نیز هم‌چون دوستان نادان، کوشیده‌اند تا از مزاری^(۵) یک چهرهٔ بی‌اعتنا به دین و ارزش‌های دینی و یک شخص کاملاً قوم‌گرا ارائه دهند. رهروان آگاه و دردمند رهبر شهید باید توجه داشته باشند که، موضع‌گیری‌ها و ابراز احساسات باید عاقلانه، منطقی، واقع‌بینانه و متناسب با اوضاع فعلی جامعه و سازگار با آرمان‌ها و اهداف بلند شهید مزاری^(۵) باشد. سلبی‌نگری و احیای ادبیات خصمانه، هیچ‌گونه سازگاری با اندیشه‌های بلند رهبر شهید ندارد.

۲- اهداف و آرمان‌های الهی و انسانی رهبر شهید و طرح‌های واقع‌بینانه او برای

حل مشکلات افغانستان

دومین عامل بسیار مهم و موثر در جاودانگی رهبر شهید اهداف الهی و انسانی و طرح‌های واقع‌بینانه او برای حل مشکلات و معضلات جامعه ستمدیده افغانستان است. شعارها و موضع‌گیری‌های شهید مزاری^(۵) در طول دوران جهاد، بخصوص در دوران مقاومت تاریخی غرب کابل، بیان‌گر این واقعیت است که این روحانی غیور و متقی همواره در پی تحقق اهداف الهی و انسانی هم چون تحقق عدالت، برابری، برادری، وحدت ملی و غیره بوده و طرح‌های واقع‌بینانه برای رسیدن به این اهداف ارائه نموده است. طرح‌ها و ایده‌های سیاسی و اجتماعی رهبر شهید در تاریخ گفتمان سیاسی افغانستان یک ابتکار به حساب می‌آید. البته، ممتاز بودن اهداف و طرح‌های شهید مزاری^(۵) بیش‌تر وامدار الهی، انسانی و واقع‌بینانه بون آن‌هاست. شهید مزاری^(۵) به عنوان یک روحانی مجاهد، سیاست‌مدار عدالت‌خواه و رهبر مردمی تلاش نمود مشکلات مردم و جامعه افغانستان را با عمق جان خویش درک کند و با تکیه بر باورهای توحیدی برای رهایی از این مشکلات استراتژی‌های را در پیش گیرد که در عین اسلامی و انسانی بودن با واقعیت‌های جامعه افغانستان نیز سازگاری داشته باشد.

به همین دلیل اگر شخصیت ایشان را بر مبنای این اهداف و طرح‌ها تعریف نماییم، بخوبی رمز موفقیت و جاودانگی او را درک می‌کنیم. به عنوان نمونه احقاق حقوق و احیای کرامت انسانی اقلیت‌های محروم یک آرمان الهی و انسانی است. عدالت‌خواهی و مبارزه با تبعیض‌های ناروا بخشی از سرشت الهی انسان است. عدالت‌طلبی و مبارزه با ظلم به عنوان یک وظیفه الهی و انسانی هم در زمان جنگ‌های مسلحانه و هم در زمان صلح و دموکراسی وجود دارد.

هرچند استفاده از واژه مبارزه با «بودن در زمان صلح» تناقض‌نما به نظر می‌رسد و عده‌ای با استفاده از همین توجیه پیروان رهبر شهید را به نفی هرگونه مبارزه دعوت می‌کنند و در گامی فراتر مایل اند که سخن گفتن از بزرگ‌ترین عصیان اجتماعی هزاره‌ها برای احقاق حقوق مدنی و شهروندی شان را هم به فراموشی بسپارند و نام نقش آفرینان جاوید نام این خیزش همگانی را کتمان کنند. اما اندک تأمل، بطلان و مغالطه‌آمیز بودن این ترفند را به‌خوبی آفتابی می‌کند، مغالطه که از خلط شکل و محتوی ناشی می‌شود. مبارزه با ظلم و بی‌عدالتی به مثابه یک محتوی، همان‌گونه که در شرایط جنگ می‌تواند وجود داشته باشد، در زمان صلح هم می‌تواند حضور خود را به اثبات برساند، اما شکل این محتوی به صورت قطع نمی‌تواند همیشه ثابت و یکسان باقی بماند. بنابراین، پاسخ ما از سؤال مطرح شده در باب رمز جاودانگی رهبر شهید، می‌تواند این باشد که سخن گفتن از مزاری^(۵)، به معنای پایبندی به اهداف الهی و انسانی ایشان می‌باشد. در واقع گره‌خوردن اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) با

دینی‌ترین و انسانی‌ترین مقوله‌ها هم‌چون عدالت، احیای کرامت انسانی، برابری، برادری و آزادی و طرح برگشت ناپذیر این مقوله‌ها او را جاودانه و شایسته رهبر ملی ساخت.

روشن است که بیان مبسوط اهداف و استراتژی‌های الهی و انسانی رهبر شهید در این مجال ناممکن است، از این رو، تنها به بیان مهم‌ترین آن‌ها بسنده نموده و به اساسی‌ترین آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

۲- ۱. عدالت‌خواهی و مبارزه با ظلم

شاهبیت اندیشه و اساس فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی شهید مزاری^(۵) را رفع ظلم و تبعیض و برقراری همه جانبه عدالت اجتماعی تشکیل می‌داد. در مجموع سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و موضع گیری‌های سیاسی او، بر هیچ امری به اندازه عدالت و تأمین حقوق حقه ملیت‌ها تأکید به عمل نیامده است.

در واقع فریاد عدالت‌خواهی رهبر شهید بغض یک تاریخ سکوت و ستم را در هم شکست. اندیشه‌های عدالت‌خواهانه او نه تنها در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی قد کشید. بدون تردید، امروزه شهید مزاری^(۵) از بزرگ منادیان عدالت و از رهبران مهم جریان عدالت‌خواهی بحساب می‌آید. عدالت اجتماعی مهم‌ترین اصل در شاکله اندیشه سیاسی شهید مزاری^(۵) است و بارزترین مصادیق آن عبارتند از: توزیع عادلانه قدرت، اصلاحات اداری، انکشاف متوازن ملی و نفی تبعیض نژادی و مذهبی. در ادامه مهم‌ترین مولفه‌های عدالت اجتماعی را به صورت بسیار مختصر بیان خواهیم کرد.

۲- ۱- ۱. توزیع عادلانه قدرت

رهبر شهید، توزیع عادلانه قدرت، یعنی عدالت سیاسی را به عنوان مهم‌ترین رکن عدالت اجتماعی ضروری می‌داند. به همین دلیل با جسارت و صلابت تاریخی خویش، ساختار انحصاری و فاشیستی حاکم بر افغانستان را در هم کوبید و مردم مظلوم اما قهرمان هزاره و دیگر اقلیت‌های ستمدیده را وارد قلمرو قدرت و سیاست کرد. او به دولت به مثابه نظام سیاسی - اجتماعی که در آن اشتراک زندگی یک ملت تحقق می‌یابد می‌نگریست. لذا با جرأت و هیبت مقاومت ناپذیر، می‌گفت: «ما عاشق قیافه هیچ‌کس نیستیم، حقوق ملت خود را می‌خواهیم، هرکس که این حقوق را برای ملت ما قائل شود، ما دست او را می‌فشاریم...از راه مذاکره سیاسی با گروه‌ها می‌نشینیم حقوق ملت خود را خواهیم و عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم و انحصارطلبی را نفی می‌کنیم هرکس که باشد.»

«ما عاشق قیافه هیچ‌کس نیستیم سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم یکی رسمیت مذهب ما، دیگر این‌که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند. سوم اینکه شیعه در تصمیم گیری شریک باشد» (همان، ص ۷۸).

طرح‌های استاد شهید مبنی بر ضرورت اشتراک همه اقوام و ساکنین این سرزمین در تصمیم‌سازی و اداره افغانستان دقیقاً در مقابل ذهنیت فاشیستی و استبدادی فرادستی و فرودستی حاکم بر این سرزمین قرار دارد که با دنیای امروز هیچ تناسبی ندارد. شهید مزاری^(۵) در یک مصاحبه مطبوعاتی با

خبرنگاران داخلی و خارجی در تاریخ ۱۳۷۱/۴/۱۹ چنین گفت: «مردم افغانستان چهارده سال مبارزه کردند و همه هم در این مبارزه شریک بودند. ما حقوق همه مردم افغانستان را طبق نفوس و به تناسب حضورشان در صحنه جهادی می‌خواهیم... هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند... ما می‌خواهیم همه ملیت‌ها همان‌گونه که در جهاد سهم داشتند و در تکالیفی در طول چهارده پیش آمده سهم داشتند ... باید در آینده این مملکت هم سهم داشته باشند.» (غفاری لعلی، ۱۳۷۳: ص ۲۵).

۲-۱-۲. انکشاف متوازن ملی

از اساسی‌ترین ارکان عدالت اجتماعی توزیع عادلانه ثروت و سرمایه‌های ملی است. رهبر شهید با درک اهمیت توزیع عادلانه ثروت و انکشاف متوازن ملی، ضمن انتقاد شدید از تبعیضات ناروای گذشته، تأکید داشت که باید همه مردم افغانستان علی‌السویه به سرمایه‌ها و ثروت ملی دست رسی داشته باشند. این درست نیست که اکثر مناطق افغانستان بخصوص مناطق حاصل خیز در اختیار یک قوم باشد و قوم مظلوم هزاره در کمال محرومیت در مغاره‌های هزارستان رنج بکشند. هم‌چنین عادلانه نیست که درآمدهای داخلی و خارجی افغانستان در مناطق خاص مصرف شود و مناطق هزارستان از هرگونه آبادانی و پروژه‌های سازندگی محروم باشند.

در اثر خون پاک شهدا و مجاهدت‌های غیور مردانی هم‌چون؛ رهبر شهید استاد مزاری^(۵) و یاران صدیقش، در شرایط کنونی، برهمگان روشن شده است که اصل عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن مناطق کشور از محوری‌ترین نیازهای است که باید به درستی و در کمال صداقت به مرحله اجرا گذاشته شود. از این رو، در قانون اساسی جدید افغانستان آمده است: «دولت مکلف به ایجاد جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت از حقوق مردم، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور شده است».

هرچند سوگمندان از نظر تا عمل فاصله زیاد وجود دارد و در افغانستان پسا طالبان نیز متأسفانه، میلیارد‌ها دلار کمک‌های بین المللی که برای کل افغانستان منظور شده است اولاً، توسط مافیای قدرت حیف و میل می‌شود؛ ثانیاً ظالمانه و برخلاف مصالح ملی، در جهت مقابل عدالت اجتماعی و توسعه متوازن ملی هدایت می‌شود. به عنوان نمونه هزارستان که محروم‌ترین منطقه کشور به حساب می‌آید و مردم آن بیش‌ترین سهم را در افتخارات ملی و حمایت از دولت مرکزی داشته است، بی‌بهره‌ترین منطقه‌ای است که اساساً جایگاه شان در طرح مدیریت انکشافی و توسعه کشور کاملاً مفقود است. این درحالی است که هزارستان هیچ‌گونه مشکل و مانعی امنیتی برای راه اندازی و اجرای پروژه‌های انکشافی ندارد. دولت حامد کرزی و محمدشرف غنی، باید در قبال این مسأله پاسخگو باشند که چرا پروژه‌های عمرانی عمدتاً به مناطق جنوبی که نا امن‌ترین مناطق کشور به حساب می‌آید

و مردم آن کم‌ترین همکاری را با دولت مرکزی دارند سوق داده می‌شود و به مناطق مرکزی توجهی صورت نمی‌گیرد؟

۲-۱-۳. اصلاحات اداری

اصلاحات اداری بیش‌ترین نقش را در محرومیت‌زدایی و اشتراک اقلیت‌های محروم در قدرت و امتیازات کلان ملی دارد. از این رو، اصلاحات اداری، از مفاهیم و موضوعات کلیدی در اندیشه سیاسی رهبر شهید بحساب می‌آید. شهید مزاری^(۵) اصرار داشت که حوزه‌های انتخابیه و هم چنین واحدهای اداری باید بر مبنای نفوس عیار گردد و ظلم‌های گذشته مرتفع گردد. رهبر شهید تأکید داشت که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده باید تغییر کند. شهید مزاری^(۶) در زمینه تبعیض در تقسیمات اداری می‌گوید: «ما در زمان ظاهر [آخرین پادشاه افغانستان] چهار دوره رأی‌گیری داشتیم، وکیل در پارلمان می‌آمدند، از تمام هزاره‌جات که هرولسوالی‌اش یک‌صد و شصت هزار نفر داشت، سی نفر وکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرقی [ولایات پشتون نشین] که نفوس هرولسوالی‌اش پانزده هزار نفر بود یک وکیل می‌آمد ... یکبار که روی موضوعی که در پارلمان طرح شد و فارسی زبان‌ها یک‌جا شدند، اکثریت را در پارلمان تشکیل دادند ولی بلافاصله در دوره دوم هرچه علاقه داری در مناطق پشتون نشین بود به ولسوالی تبدیل شد تا اکثریت را افغان‌ها [پشتون‌ها] تشکیل بدهد.» (همان، ص ۳۶).

در افغانستان پسا طالبان انتظار می‌رفت براساس قانون اساسی جدید و اقتضای عدالت اجتماعی، اصلاحات اداری در رأس کار دولت قرار گیرد و اقلیت‌های محروم، مخصوصاً هزاره‌ها، از این تبعیض نابخشودنی و تاریخی نجات یابند، متأسفانه روند اصلاحات اداری نیز مانند پروسهٔ انکشاف ملی بر خلاف عدالت اجتماعی سوق داده شده و درخواست‌های مکرر مردم هزاره در این خصوص، نادیده گرفته می‌شود. به عنوان مثال سال‌ها است که تقاضای ولایت شدن جاغوری، دره صوف و بهسود از سوی مردم این مناطق در دولت مطرح شده، اما گوش شنوای در دولت برای شنیدن صدای مردم این مناطق وجود ندارد. انحراف مسیر لین برق ۵۰۰ کیلوولت (توتاپ) از مسیر بامیان- میدان وردک به مسیر سالنگ و نادیده گرفتن مطالبات میلیونی و عدالت‌خواهانهٔ مردم، نمونه‌ای دیگر از بی‌اعتنایی دولت به انکشاف متوازن ملی محسوب می‌شود.

۲-۱-۴. نفی تفکر برتری نژادی و مذهبی

شرایط اجتماعی که شهید مزاری^(۵) در آن می‌زیست، سرشار از انواع تبعیض و نابرابری و برتری جویی قومی و مذهبی بود. این گونه تبعیض‌ها و نابرابری‌ها بخصوص بر قوم هزاره اعم از شیعه و سنی با شدت چند برابر اعمال می‌گردید. در مقابل تبعیض‌های ناروای نژادی شهید مزاری^(۶) با اعتقاد به اندیشه ناب توحیدی و الهی، همهٔ انسان‌ها را در کرامت ذاتی برابر می‌دانست و اعتقاد داشت که کرامت اکتسابی و شرافت و فضیلت فقط در گرو رعایت تقوای الهی و رعایت ارزش‌های انسانی است.

وی در این باره با اشاره به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/ ۱۳)

تأکید داشت که هدف از اختلاف نژادها و اقوام صرفاً بازشناسی انسان‌ها از یکدیگر است، نه تبعیض نژادی و بهره‌کشی انسان‌ها و اقوام غالب از اقلیت‌ها. چنان‌که مایه برتری انسان‌ها فقط رعایت تقوای الهی است. شهید مزاری^(۵) عدالت را نیز به عنوان نگرش ذهنی و یا ایستار روانی یا به تعبیر رایج آن «ملکه» ای در نظر می‌گرفت که افراد و جوامع را وادار به رعایت قانون و سنت الهی نموده و هرگونه تبعیض نژادی و امتیازطلبی و تفاخر قومی را به شدت نفی می‌کند. در این مورد تأکید داشت که امتیاز از آن این قوم و آن قوم نیست، خداوند برای تکامل جامعه بشریت مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف، صورت‌های مختلف، شکل‌های مختلف، زبان‌های مختلف، نژادهای مختلف، همه‌تان آزادید و هرکدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کند پیش ما با فضیلت‌تر است. شهید مزاری با تکیه بر این منطق قرآنی و انسانی، هرگونه برتری طلبی نژادی، مذهبی و غیره را در افغانستان به چالش کشید و به جای آن شایسته‌سالاری را مطرح کرد.

۲- ۱- ۵. نفی انحصار طلبی

شهید مزاری^(۵) به درستی دریافته بود که عامل اصلی جنگ‌ها و تنش‌های داخلی در افغانستان - چه در گذشته و چه در عصر حاضر - انحصارطلبی اقوام و گروه‌های قدرتمند و حذف دیگران است. ولی این انحصارطلبی زمانی به صورت انحصارطلبی قبیله‌ای و گاهی در قالب انحصارطلبی حزبی، نژادی و مذهبی تجلی می‌کند. بنابراین او تنها راه حل جنگ‌های داخلی در افغانستان - که در زمان وی جریان داشت - را تحمل و هم‌پذیری گروه‌ها، ملیت‌ها و مذاهب موجود در افغانستان می‌دانست. وی در این زمینه می‌گوید: «ما معتقد هستیم... مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل نکنند در صدد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب... راه حل برای افغانستان تفاهم است، نه حذف یکدیگر...» همچنین می‌گوید: «ما مردم افغانستانیم، هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است، و دیگر اقوام هستند. همه آنها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد.»

«ما می‌خواهیم که ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد.» (غفاری لعلی، پیشین، ص ۶۸-۶۹).

شهید مزاری^(۵) برخلاف تبلیغات سوئی که علیه وی صورت گرفته و می‌گیرد، نه انحصار طلب بود، نه افزون‌خواه و نه جنگ‌طلب؛ بلکه تنها یک مجاهد خستگی ناپذیر راه عدالت، وحدت و برادری میان

اقوام بود. از این رو شهید مزاری^(۵)، فراتر از رهبری حزبی و قومی عمل می کرد. او برخلاف بسیاری از رهبران جهادی، حکومت و قدرت و امتیازات اجتماعی و سیاسی را تنها برای قوم و حزب خود نمی خواست؛ بلکه خواستار تأمین حقوق همه اقلیت های قومی و مذهبی افغانستان بود: وی بر این نکته تأکید می کرد و می گفت: «هر ملیتی طبق نفوس شان به همان اندازه که هستند در تصمیم گیری های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند، نه حق بیشتر از آنچه که هستیم می خواهیم و نه هم اجازه می دهیم که کسی بر ما ظلم کند.» همچنین تأکید داشت که «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است. ما حقوق ملیت های محروم را می خواهیم و از آن دفاع می کنیم اما هیچ گاه معتقد به اتخاذ شیوه های قهرآمیز و توسل به جنگ برای آن نبوده ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود.» (غفاری لعلی، پیشین، ص ۶۹).

او از آن جایی که تأمین حقوق ملیت ها را در افغانستان، تنها اصل تضمین کننده ختم جنگ های داخلی، تأمین کننده وحدت ملی و عامل حفظ تمامیت ارضی کشور می دانست، نه تنها در سخنرانی ها و مصاحبه های خود، بلکه در موضع گیری های سیاسی خود نیز بر آن سخت پافشاری و اصرار می ورزید و بر همین مبنا بود که تا آخرین لحظه زندگی خود بر حمایت از جنبش ملی - اسلامی افغانستان استوار باقی ماند و به حذف آن از صحنه های سیاسی، اجتماعی و نظامی افغانستان رضایت نداد و همواره در کنار مواضع حزب وحدت از حقوق اجتماعی و سیاسی از یک ها نیز دفاع کرده و به دیگران نیز توصیه می کرد که جنبش ملی - اسلامی را به عنوان یک واقعیت بپذیرند. زیرا معتقد بود که هر طرحی که بدون توجه به واقعیت های عینی جامعه افغانستان ارائه شود، هرگز موفق نخواهد بود.

از سوی دیگر توجه به این نکته نیز ضروری است که در افغانستان همیشه از مذهب و احساسات مذهبی مردم استفاده ابراری شده و حکام برای رسیدن به اهداف سیاسی خویش مذهب را وسیله قرار داده و از احساسات مذهبی عوام در این جهت سوء استفاده کرده اند. به تعبیر زیبای شهید مزاری^(۵): «در افغانستان شعارها مذهبی اند ولی عمل کردها نژادی». از این رو همواره تبعیض های نژادی و قومی در زیر لفافه تبعیض مذهبی پوشانده شده و بر اساس تعصب مذهبی به آن مشروعیت داده شده است. ایشان در این باره می گوید: «مشکل افغانستان هم بر سر این مسأله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد تمام هنجارها و درگیری ها بر سر همین مسأله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک دفعه در چهره مذهب است، یک دفعه در چهره نژاد است. اما ما معتقدیم که آنچه فعلاً در افغانستان جریان دارد به خاطر مسأله نژاد است. تضاد مذهبی است اما کم رنگ است. تضاد اصلی به خاطر نژاد است.» (غفاری لعلی، پیشین، ۲۲۶).

شهید سعید در آخرین سخنرانی خود در جمع مردم کابل نیز با اشاره به انواع تبعیض هایی که از سوی حکام مستبد و نژاد پرست گذشته علیه هزاره ها اعمال می گردید می گوید: «وقتی ۶۲٪ مردم ما نابود شد [در زمان عبدالرحمن]، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می شود ما محروم بودیم،

تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود بر اینکه ما را نگذارند به مکتب‌ها ما را نگذارند به کار کردن و تجارت‌ها، آنچه که در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم. در زمان شاه محمود خان [که به عنوان پدر دموکراسی لقب یافته بود] رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرد.» (مرکز فرهنگی نویسندگان، پیشین، ص ۳۸۰).

۲-۲. ملت‌سازی و طرح‌های واقع‌بینانه او برای رسیدن به وحدت ملی

از مهم‌ترین اهداف مبارزاتی رهبر شهید، ملت‌سازی و رسیدن به وحدت ملی بود. رهبر شهید با درک این واقعیت که حل مشکلات و معضلات جامعه افغانستان بدون هم‌پذیری اقوام و رسیدن به وحدت ملی غیر ممکن است، تلاش نمود با در نظر داشت واقعیت‌های جامعه پراکنده افغانستان، طرح‌ها و استراتژی‌های موثر برای رسیدن به این هدف ارائه نموده و در مقام عمل نیز گام‌های عملی در این جهت بردارد، که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۲-۲-۱. وحدت احزاب شیعی

از استراتژی‌های بسیار مهم و هوشمندانه رهبر شهید، که نه تنها هیچ منافاتی با وحدت ملی ندارد، بلکه از راه‌های رسیدن به وحدت ملی نیز بحساب می‌آید، وحدت احزاب شیعی بود. در واقع شهید مزاری^(۵) وحدت احزاب شیعی را از مهم‌ترین عوامل قهری تضمین‌کننده وحدت ملی می‌دانست. رهبر شهید تأکید داشت که برای توان‌مند شدن وحدت همه احزاب، نهادها، اصناف و شخصیت‌های شیعی و پرهیز از هرگونه اختلاف و موضع‌گیری‌های افراطی و تفرقه‌انگیز ضروری و لازم است. به همین دلیل، در دکترین سیاسی رهبر شهید وحدت احزاب شیعی از اصول بنیادین و زیربنائی به حساب می‌آمد. حزب وحدت اسلامی افغانستان که از گروه‌ها و اشخاص متخاصم شیعی تشکیل گردیده بود، از ابتکارات و شاهکارهای تاریخی و میراث گران‌بهای رهبر شهید برای مردم ما است، که با سعه صدر و بلند نظری او و یاران صدیقش به وجود آمد. به همین دلیل در شرایط فعلی نیز توقع مردم رهبران و بزرگان شیعه و هزاره این است که به جای تکروی و خودخواهی، منافع و سرنوشت مردم خویش را در نظر داشته باشند و بیش از این فرصت سوزی نکنند.

۲-۲-۲. هم‌گرایی و وحدت اقوام محروم

دومین استراتژی مهم شهید مزاری^(۵) به عنوان مقدمه وحدت ملی، هم‌گرایی و وحدت اقوام محروم در افغانستان است. وی با توجه به عبرت‌های تاریخی و شناخت عمیق از تفکرات فاشیستی حاکم بر افغانستان اذعان داشت تا زمانی که اقوام محروم افغانستان به وحدت و هم‌گرایی نرسند، ریشه کن کردن تفکرات فاشیستی و رسیدن به عدالت اجتماعی در افغانستان ناممکن است. از این رو، در آستانه پیروزی جهاد مقدس ملت مسلمان افغانستان در یک اقدام تاریخی و ابتکار بی‌نظیر، از یک‌ها را به تشکیل جنبش ملی اسلامی شمال تشویق نمود و عملاً خود به تشکیل آن کمک شایان کرد و در

تمام دوران مقاومت از جنبش شمال حمایت کرد. وقتی آقای ربانی رئیس جمهور وقت افغانستان علیه جنبش ملی-اسلامی افغانستان به رهبری ژنرال دوستم که از قوم ازبک افغانستان نمایندگی سیاسی - نظامی می کرد، فتوای جهاد صادر کرده بود، شهید مزاری^(۵) درحالی که خود نیز در معرض شدیدترین مشکلات و خطرات قرار داشت، این اقدام آقای ربانی را محکوم کرده و آن را یک خیانت ملی به حساب آورد. وی در این زمینه می گوید: «این فتوا نه از نگاه شرعی درست است، نه از نگاه سیاسی درست است، نه از نگاه ملی درست است... هرکس بیاید وحدت ملی را بهم بزند هرکس بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد ما این را خائن ملی می دانیم ... این موضع مردم ما است.» همین استراتژی هوشمندانه رهبر شهید موجب شد که مردم ازبک و بخصوص رهبری جنبش ملی اسلامی شمال همواره خود را مدیون رهبری ها و حمایت های رهبر شهید بدانند و به سربازی شهید مزاری^(۵) افتخار کند.

رهبر شهید نه تنها برای حمایت از حقوق ازبک ها و جلب همکاری آن ها تلاش کرد، بلکه از سوی دیگر، برای ایجاد هم گرایی هرچه بیشتر میان هزاره، ازبک و تاجیک تمام تلاش های خود را بکار بست. جلسه تاریخی «جبل السراج» و معاهده تاریخی آن، از ابتکارات رهبر شهید بود که اگر عملی می شد، قطعاً هم وحدت ملی تضمین شده بود و هم حقوق همه ملیت های محروم در افغانستان تأمین می گردید. متأسفانه تفکرات خام و فاشیستی عده ای موجب شد که این ابتکار بی نظیر در عمل ثمره نداشته باشد و بلکه ثمرات ارزشمند جهاد مقدس ملت مسلمان افغانستان را نیز بر باد دهد و وحدت ملی و هم گرایی اقوام محروم را نیز بشدت آسیب بزند.

۲-۲-۳. وحدت ملی

بدون تردید، وحدت ملی از مهمترین مولفه های اندیشه سیاسی-اجتماعی رهبر شهید به حساب می آید. به همین دلیل نام و عنوان «شهید وحدت ملی» حقیقتاً برازنده او است. رهبر شهید، به دولت به مثابه بستر نظام حقوقی-سیاسی که در آن اشتراک زندگی یک ملت تحقق می یابد می نگریست. براین مبنا بود که شهید مزاری^(۵)، بر برادری ملیت ها و مذاهب تأکید وافر داشت و آن را یکی از اصول وحدت ملی و بلکه مهم ترین پایه و اساس آن می شمرد. در ماه ثور سال ۱۳۷۲، خطاب به رهبران احزاب چنین بیان داشت: «این جا برای شما واضح می گویم در افغانستان دشمنی ملیت ها فاجعه بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت ها مطرح است. حقوق ملیت ها یعنی برادری ملیت ها. دو برادر که در یک خانه زندگی می کنند، چطور برای شان حق قایل اند که در این خانه من هم حق دارم آن هم حق دارد. این برادری است نه دشمنی. (مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۴: ص ۸۵).

در مصاحبه ای با تلویزیون پیام آزادی نیز در این رابطه می گوید: «ما حقوق ملیت ها را می خواهیم حقوق ملیت ها به معنای برادری ملیت ها است. این به معنای دشمنی یک برادر نیست. هرکس در راستای دشمنی در افغانستان گام بردارد فاجعه است و آن کس خاین ملی است.» (غفاری لعلی، ۱۳۷۳: ص ۳۱۴).

او تضادهای مذهبی در افغانستان را ناشی از ذات مذاهب نمی‌دانست و معتقد به تحمل و هم‌پذیری مذاهب اسلامی و پیروان آن‌ها بود. رهبر شهید در این زمینه می‌نویسد: «از وقتی نام افغانستان بر این کشور گذاشته شده، دو تا مذهب در این کشور بوده (شیعه و سنی) و تا حال یکدیگر خود را نفی نکرده‌اند. و هرکس در این کشور چه از نظر حزبی، قومی، یا مذهبی بخواهد انحصارطلبی کند، اختلاف پیش می‌آید. لذا ما می‌گوییم بیایید همدیگر را بپذیریم.» (همان، ص ۲۲۵-۲۲۶).

رهبر شهید بخاطر وحدت و منافع ملی و برقراری عدالت و امنیت در افغانستان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد و در این راستا با همه طرف‌های درگیر، حاضر به مذاکره و گفتگو و زندگی مسالمت آمیز بود. به همین دلیل حتی از گفتگو با کسانی که نابودی مردم ما را هدف قرار داده بودند، نیز امتناع نمی‌کرد. اگر شهید مزاری^(۵) وارد جنگ دفاعی و تحمیلی گردید، همه این جنگ‌ها و حماسه‌های شجاعانه و غیرت‌مندانه او در غرب کابل، کاملاً دفاعی و دفع تهاجم بود، و اگر نه رهبر شهید همواره طالب صلح، آرامش و همبستگی ملی و عدالت اجتماعی در افغانستان بود. گواه این مطلب استقبال رهبر شهید از هرگونه طرح صلح عادلانه با همه طرف‌های درگیر و کنار آمدن با گلبدین حکمتیار است، که بارها موضع‌گیری‌های فاشیستی خود را اعلام کرده و حق مردم ما را نادیده گرفته بود. اساساً مزاری^(۵) در مسیر حرکت بسوی چهارآسیاب و مذاکره با طالبان شهید شد. رهبر شهید آن‌قدر بزرگ و بلند نظر بود و ملی و بلکه جهانی فکر می‌کرد که نه تنها بسوی اشخاص و گروه‌های شیعی، بلکه از سری اقتدار، دست دوستی، برابری و برادری را بسوی همه احزاب و اقوام افغانستان دراز کرد.

شهید مزاری^(۵) در کوران جنگ و تضادهای قومی- مذهبی به جای سوء استفاده از آن‌ها برای تثبیت موقعیت خود، تلاش می‌کرد که روابط خصمانه بین احزاب، اقوام و ملیت‌ها را به رابطه دوستانه و برادرانه تبدیل کند و در این راستا در عمل و نظر از هیچ تلاش و کوششی فروگذاری نکرد. وی می‌فرمود: «ما با همه تنظیم‌ها سرچنگ نداریم دوست هستیم با همه ملیت‌ها سر دشمنی نداریم و دوست هستیم و وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم... ما دشمنی پشتون و هزاره را ... حل کردیم در صورتی که شما شاهد بودید که یک پشتون در منطقه هزاره آمده نمی‌توانست و یک هزاره در منطقه پشتون رفته نمی‌توانست. این را حزب وحدت با تفاهم حل کرد. من می‌گویم هر کس برای نفاق و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند خائن ملی افغانستان است (تکبیر حضار). دولت قبلی [کمونیستی] در بین ازبک و پشتون آن‌قدر دشمنی خلق کرده بود که ازبک در منطقه پشتون رفته نمی‌توانست و پشتون در منطقه ازبک، این را فقط با وساطت حزب وحدت توانستند این دو ملت دشمنی‌اش را رفع نمایند... ما میانجی شدیم بین جنبش و حزب اسلامی و آقای حکمتیار و آقای دوستم نشستند. این افتخار ملی را حزب وحدت دارد... این به این معنا نیست که امروز ازبک و پشتون و هزاره علیه تاجیک موضع بگیرد. تاجیک برادر ما است؛ از ملت ما و یک کتله بزرگی از این سرزمین است. این به معنای دشمنی نیست. ما در این راستا تلاش می‌کنیم که یک‌روز این دشمنی را هم با

تفاهم بین این چهار تا ملیت حل کنیم و این افتخار تکمیل شود به حزب وحدت.» (مرکز فرهنگی نویسندگان، ۱۳۷۴: ص ۹۳).

به این ترتیب می‌توان گفت که شهید مزاری^(ه) از معدود رهبرانی بود که در بحبوحه جنگ و تضادهای قومی- مذهبی به جای سوء استفاده از آن‌ها برای تثبیت موقعیت خود، تلاش می‌کرد که روابط خصمانه بین اقوام و ملیت‌ها را به رابطه دوستانه و برادرانه تبدیل کند و در این راستا در عمل و نظر از هیچ تلاش و کوششی فرو گذار نکرد.

شهید مزاری^(ه) با برخورداری از اندیشه‌های بلند، افکار عالی و تلاش‌های صادقانه برای برقراری حکومت راستین اسلامی، صلح پایدار و عدالت و برابری در افغانستان، حصارهای تنگ رهبری حزبی و قومی را به زودی درهم شکست و به حیث «شهید وحدت ملی» مطرح شد. حقیقتاً شهید مزاری تنها به منافع حزب و گروه و احیاناً قوم و نژاد خود نمی‌اندیشید، بلکه بالاتر از آن‌ها برای افغانستان اندیشه و عمل می‌کرد. افغانستانی که در آن همه اقوام و گروه‌ها در سایه حکومت اسلامی به حقوق حقه خود دست یافته و از ظلم و تبعیض و بی‌عدالتی خبری نباشد.

به نظر می‌رسد، باتوجه به افق جدید و فرصت‌های تازه‌ای که در کشور به وجود آمده است، وحدت ملی و تلاش در راستای ملت‌سازی، ضروری‌ترین نیاز افغانستان به حساب می‌آید. در این میان نخبگان و دولت‌مردان بیش از همه مسئولیت دارند تا در راستای تعمیق و گسترش هرچه بیش‌تر وحدت ملی و جلوگیری از اقداماتی که به تخریب وحدت ملی منجر می‌گردد تلاش نمایند. امیدواریم رهبران دولت وحدت ملی، با درک این واقعیت که حاکمیت دوباره تفکر قومی و فاشیستی در افغانستان قابل تکرار نیست، بجای فرافکنی سیاسی، به فکر وحدت ملی و اجرای قانون اساسی باشند. رهبران وحدت ملی باید بدانند که تغییر دادن پروژه‌های سودمند ملی هم‌چون تغییر دادن مسیر انتقال لاین برق از مسیر بامیان-میدان وردک، بی‌اعتنایی نسبت به خون‌های به ناحق ریخته شده ده‌ها نخبه و تحصیل کرده مردم، از جمله در حادثه دلخراش ۱۳۹۵/۵/۲ چوک دهمزنگ، حذف و کنار گذاشتن هدفمند برخی از چهره‌های موثر اقوام محروم هزاره، ازبیک و غیره از بدنه دولت، از اقدامات بسیار مخرب و ضد وحدت ملی است که ملت‌سازی در افغانستان را با مخاطرات جدی رو به رو می‌سازد و تبعیض و بی‌عدالتی را آشکارتر و فزون‌تر می‌سازد.

۳- تغییر گفتمان ظالمانه و طرح برگشت‌ناپذیر گفتمان عادلانه و انسانی در کشور

سومین عامل ماندگاری و رمز جاودانگی رهبر شهید، دست‌آوردهای شگرف و تاریخی جنبش عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری برای ملت مسلمان افغانستان است. نظریه عدالت اجتماعی شهید مزاری^(ه) و نیز پایمردی و مقاومت‌های وی و یاران باوفایش در راستای برقراری عدالت و احیای حقوق و کرامت انسانی اقشار محروم افغانستان، آثار و پیامدهای مثبت فراوانی داشته است، که در این نوشتار امکان بررسی و واکاوی آن وجود ندارد. از این‌رو، تنها به مهم‌ترین دست‌آوردهای نهضت عدالت‌خواهی شهید مزاری^(ه) که تناسبی با موضوع این نوشتار دارد، اشاره خواهیم کرد.

۳-۱. تغییر فرهنگ سیاسی کشور از حالت بسته و تمامیت‌خواه به فعال و مشارکت‌جو

به نظر می‌رسد، قابل کتمان نیست که در اثر صلابت و پایداری رهبر شهید و یاران عدالت‌خواه او، فرهنگ سیاسی در افغانستان دچار تغییرات ژرف و عمیقی شده و از حالت بسته و انفعالی به فرهنگ فعال و مشارکت‌جو تغییر یافته است. تغییر ساختار حقوقی افغانستان (تأمین حقوق برابر برای همه شهروندان اعم از زن و مرد) و تغییر ساختار سیاسی کشور از حالت انحصاری، قبیله‌ای و تک‌جنسیتی به استقرار نظام مبتنی بر آراء تمام آحاد مردم افغانستان و حضور زن و مرد در رقابت‌های انتخاباتی و مدیریت‌های کلان حکومتی، تدوین قانون اساسی مبتنی بر عدالت اجتماعی، آزادی بیان و وجود مطبوعات مستقل و آزاد، از مهم‌ترین نشانه‌های، تغییر فرهنگ سیاسی کشور به حساب می‌آید. در واقع، طرح نظریه عدالت اجتماعی توسط شهید مزاری^(۵) که از یک‌سو از منطق قوی برخاسته از متن دین مقدس اسلام و وجدان سلیم انسانی برخوردار بود و از سوی دیگر در جهان معاصر که به دلیل کثرت رسانه‌های خبری و اطلاع‌رسانی، این ایده بگوش همه جهانیان رسید و از سوی دیگر، این ایده مطابق با عرف سیاسی بین‌المللی بوده و از حمایت افکار عمومی نیز برخوردار بود، ادامه فرهنگ انحصارطلبی و تبعیض‌آمیز، در افغانستان را نا ممکن ساخت. درواقع انحصارطلبان، هیچ چاره‌ای نداشتند، جز این‌که این تغییر بنیادین را بپذیرند. بنابراین، تغییر فرهنگ سیاسی و ساختار حقوقی افغانستان، از مهمترین دست‌آوردهای مبارزاتی رهبر شهید برای ملت مسلمان افغانستان محسوب می‌شود که در در ماندگاری و محبوبیت وی در قلوب یکایک انسان‌های عدالت‌خواه نقش اساسی دارد.

۳-۲. تغییر مناسبات تبعیض‌آمیز اجتماعی و احیای هویت اقشار محروم

رهبر شهید نه تنها خود امیدوار و با صلابت بود، بلکه همواره می‌کوشید هویت، امید و اعتماد به نفس از دست رفته اقشار محروم جامعه، بخصوص جامعه ستم کشیده هزاره را به آنان بازگرداند. او با صلابت تمام موفق شد که مناسبات تبعیض‌آمیز و استبدادی حاکم بر روابط اجتماعی افغانستان را به چالش بکشد و تمام اقشار محروم جامعه، را به بازخوانی و بازاندیشی فراخواند و بدین سان امیدواری و اعتماد به نفس را که سرمایه اصلی به حساب می‌آید، در ذهنیت آنان زنده نموده و نا امیدی را که بزرگ‌ترین بلای فکری و اجتماعی به شمار می‌رود، از اذهان آنان بزدايد. او این ذهنیت را که هزاره‌ها شأنیت و توان حضور در فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی را ندارند، فرآورده روابط ناعادلانه سیاسی- اجتماعی و نظام نژادپرستانه حاکم بر مناسبات تاریخی و اجتماعی کشور می‌دانست و با شهامت و صلابت بی‌نظیر آن را از ذهن همگان محو کرد و در عوض محاسبات نوین انسانی را در مناسبات ملی به وجود آورد. خوداندیشی و شکوفا شدن خودباوری در اقوام محروم کشور، بخصوص مردم هزاره، بزرگ‌ترین ره‌آورد رهبر شهید برای همه اقشار محروم افغانستان، بخصوص جامعه هزاره بود که به هویت‌یابی و امیدواری آنان منجر شد. این ره‌آورد همان چیزی بود که رهبر شهید در طول مبارزات

عدالت‌طلبانه خویش برای آن مجاهدت‌ها و تلاش‌ها نموده بود و از این نگاه بزرگ‌ترین آرزو و آرمان خویش را تحقق یافته می‌دید. از این‌رو، بدون هیچ‌گونه اغراق، رهبر شهید رفیع‌ترین قله تاریخ کشور ما است که از فراز آن هم می‌توان قرن‌ها محرومیت و ستم‌های غیر انسانی گذشته را دید و هم می‌توان افق‌های روشن و پیروزی‌های پی در پی آینده مردم خویش را شهود کرد.

۳-۲. تغییر میثاق ملی و شکل‌گیری قانون اساسی جدید مبتنی بر عدالت اجتماعی

در اثر خون پاک شهدا و مجاهدت‌های غیور مردانی چون رهبر شهید و یاران صدیقش، در شرایط کنونی، بر همگان روشن شده است که اصل عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن ملی از محوری‌ترین نیازهای است که باید بدرستی و در کمال صداقت به مرحله اجرا گذاشته شود. از این‌رو، در قانون اساسی جدید افغانستان آمده است: «دولت مکلف به ایجاد جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت از حقوق مردم، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه مناطق کشور شده است.»

رسمیت یافتن مذهب شیعه در قانون اساسی جدید افغانستان یکی دیگر از دست‌آوردهای بزرگ و بسیار مهم جریان عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری^(ه) در افغانستان است. همین مقدار که در مهم‌ترین میثاق ملی، یعنی قانون اساسی بر انکشاف متوازن ملی تصریح و تأکید شده و مذهب شیعی در کنار مذهب حنفی به رسمیت شناخته شده است، خود از دست‌آوردهای بسیار بزرگ جریان عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری در افغانستان به حساب می‌آید. البته روشن است که از بین رفتن تبعیضات نهادینه شده و رسیدن به عدالت اجتماعی و انکشاف متوازن ملی قدری زمان‌بر است، اما امید می‌رود که رهروان رهبر شهید برای تحقق عملی آن لحظه‌ای آرام نگیرند و بکوشند تا دولت و همه نهادهای مربوطه را متقاعد سازند که در جهت عمل به قانون اساسی و تحقق عدالت اجتماعی گام‌های جدی بردارند.

۳-۳. آغاز تغییر در روند تقسیمات کشوری و ساختار اداری

همان‌گونه که بیان شد، تغییر در روند تقسیمات کشوری و ساختار اداری از مهم‌ترین مطالبات رهبری شهید استاد مزاری^(ه) بود. او با درک عمیق از ریشه‌های تاریخی و اجتماعی ستم بر اقوام محروم، بخصوص هزاره‌ها، تقسیمات کشوری و اصلاح ساختار اداری را از مهمترین راهکارهای عینیت یافتن عدالت اجتماعی می‌دانست و در اکثر سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مذاکرات خود آن را مطرح می‌ساخت. این مهم هرچند هنوز عینیت نیافته و حقوق مسلم اقوام محروم، بخصوص هزاره‌ها همچنان نادیده انگاشته می‌شود، لیکن همین مقدار که در نص قانون به آن تصریح شده و با ولایت شدن دایکندی در دولت قبلی، این روند آغاز شد، خود یک دست‌آورد بزرگ برای جریان عدالت‌خواهی به شمار می‌رود. اما روشن است که تا رسیدن به عدالت اجتماعی و عملی شدن مطالبات

مردم در جهت تعدیل واحدهای اداری و به وجود آمدن تغییرات اساسی در روند تقسیمات کشوری و ساختار اداری راه بسیار طولانی در پیش رو داریم.

متأسفانه در حکومت وحدت ملی، برخی متعمدانه می‌کوشند که مانع اجرای اصل تعدیل واحدهای اداری در کشور شوند. مانع‌تراشی در جهت ولایت شدن جاغوری که از جهات مختلف ظرفیت ولایت شدن را دارد و بسیاری از مراحل قانونی آن نیز طی شده است، یکی از نمونه‌های اعمال تبعیض و عدم تمکین دولت‌مردان در برابر اصل تعدیل واحدهای اداری و عمل به قانون اساسی است. امیدواریم دولت‌مردان که اساسی‌ترین وظیفه آنان اجرایی کردن قانون اساسی در کشور است، بیش از این در جهت تحقق عدالت اجتماعی و عمل به قانون اساسی کشور کوتاهی نکنند.

جمع‌بندی و سخن پایانی

ویژگی‌های شخصیتی کم‌نظیر شهید مزاری^(۵) او را در قلب مؤمنین و عدالت‌طلبان جای داده و جاودانه ساخته است. ایمان قوی، توکل، صداقت، تعهد، شجاعت، صلابت، مردم‌دوستی، امیدواری و ساده‌زیستی در شخصیت او تجلی یافته بود. اینک دوست و دشمن به پاکی رهبر شهید، در عین تمکن و فراهم بودن زمینه‌های برخورداری از رفاه، اعتراف دارند. علاوه بر ویژگی‌های شخصیتی، طرح‌ها و ایده‌های سیاسی و اجتماعی رهبر شهید در تاریخ افغانستان یک ابتکار به حساب می‌آید. ممتاز بودن ایده‌های وی بیشتر وامدار الهی، انسانی و واقع‌بینانه بودن آن‌هاست. شهید مزاری^(۵) به عنوان یک روحانی مجاهد، سیاست‌مدار عدالت‌خواه و رهبر مردمی تلاش نمود مشکلات مردم و جامعه افغانستان را با عمق جان خویش درک کند و با تکیه بر باورهای توحیدی، برای رهایی از این مشکلات استراتژی‌های را در پیش گیرد که کاملاً اسلامی و انسانی بوده و با واقعیت‌های موجود در جهان و جامعه افغانستان، نیز سازگاری داشته باشد.

شهید مزاری^(۵) با برافراشتن پرچم عدالت‌خواهی و مبارزات حق‌طلبانه، معادلات قدرت و ادبیات «فردستی و فرودستی» حاکم بر مناسبات سیاسی- اجتماعی افغانستان را به چالش کشید و بجای آن، جدی‌ترین مفاهیم دینی و انسانی همچون «عدالت»، «آزادی»، «برابری و برادری» را، به صورت برگشت‌ناپذیر، در آن سرزمین مطرح نمود. امروزه استراتژی‌های انسانی و هوشمندانه او چنان حقانیت یافته است که معاندان نیز چاره جز سینه چاک کردن در زیر پرچم عدالت‌اجتماعی ندارند. رهروان رهبر شهید باید به هوش باشند که پایبندی به اهداف و آرمان‌های بلند ملی و جهانی او ضروری‌ترین امر برای مردم ستم دیده افغانستان، مخصوصاً اقشار محروم آن سرزمین است، که قرن‌ها محرومیت و محکومیت را تحمل کرده‌اند.

دستاوردهای بزرگ جریان عدالت‌خواهی به رهبری شهید مزاری^(۵)، چنان شگرف است که می‌توان از آن به یک انقلاب و دیگردینی اساسی در افغانستان نام برد. هرچند تا تحقق کامل عدالت اجتماعی در افغانستان، هنوز راه دراز در پیش‌روست، اما دستاوردهای بس بزرگی از ناحیه مبارزات

حق طلبانه به رهبری شهید مزاری^(۵) نصیب ملت مسلمان افغانستان، بخصوص اقلیت‌های محروم شده است که احیای اعتماد به نفس و ایجاد امیدواری در اقشار محروم، تغییر گفتمان سیاسی از نظام استبدادی به نظام فعال و مشارکت‌جو، قانونی شدن انکشاف متوازن ملی و غیره از مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌رود. به همین دلیل، نیاز اقشار محروم افغانستان، بخصوص زنان، به مبارزات سیاسی و جریان عدالت‌خواهی نه تنها کم نشده، بلکه مضاعف نیز شده است. در شرایط جدید بهتر و روشن‌تر می‌توان از شهید مزاری^(۵) به عنوان یک رهبر و پیشوا، آن‌هم در سطح ملی، سخن گفت. شهید مزاری^(۵) با درک صحیح از دین و واقعیت‌های گذشته و حال جامعه افغانستان، با اتخاذ الهی‌ترین و انسانی‌ترین استراتژی‌ها، راهکارهای بسیار عادلانه، واقع‌بینانه، کاربردی و ملی را برای حل مشکلات و چالش‌های فراوری جامعه افغانستان، ارائه داد و در عمل با خون سرخ خویش تعهد خود را نسبت به آرمان‌های والای الهی و انسانی خویش به اثبات رساند. جامعه امروز افغانستان برای عبور از گردنه‌های صعب‌العبور پیش‌رو، هیچ راهی جز پیروی از خط‌مشی جریان عدالت‌خواهی که رهبر شهید پرچم‌دار آن است، ندارند. امروزه نه تنها جامعه هزاره و ازبک، بلکه دیگر اقوام افغانستان نیز نیازمند استراتژی‌های کاملاً دینی، انسانی، ملی و واقع‌بینانه رهبر شهید هستند و حقا که بارزترین مصداق «شهید وحدت ملی» است.

فهرست منابع

- ۱- احمدی، محمد امین، تابوهای عالم سیاست، در مجموعه زنده‌تر از تو کسی نیست، به کوشش حمزه واعظی، قم، کمیسیون فرهنگی هفته نامه وحدت، ۱۳۷۸
- ۲- احیای هویت، مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید، قم، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۳- حیدری، گلشاد، جایگاه زن در اندیشه شهید مزاری، فصلنامه فرهنگی - اجتماعی سلام، سال اول، شماره دوم، ۱۳۸۷
- ۴- غفاری لعلی، عبدالله، فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌های استاد مزاری)، قم، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳
- ۵- منشور برادری، قم، بنیاد رهبر شهید بابیه مزاری، ۱۳۷۹
- ۶- واعظی، حمزه، زنده‌تر از تو کسی نیست، قم، کمیسیون فرهنگی هفته نامه وحدت، مصاحبه با استاد مزاری.
- ۷- حکمت، محمدآصف، جایگاه و حقوق زن در اندیشه شهید مزاری، مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان، فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها، قم، انتشارات بین‌المللی المصطفی (ص)، ۱۳۸۹

ساختار وحدت ملی از دیدگاه شهید مزاری^(۵)

■ حسن رضا خاوری

برای این برادرها توصیه می‌کنیم که قانونی نسازند که وحدت ملی را در خطر بیندازد. این یک اصل است. شهید مزاری^(۵)

۱- مقدمات

«وحدت ملی» مقوله‌ای پیچیده و گشودن ابعاد آن دشوار است. بخشی از پیچیدگی آن به سنت‌ها و تاریخ سیاسی گذشته برمی‌گردد، که نه تنها امکانات لازم برای تحقق آن را پرورش نداده، بلکه برعکس، شکاف‌هایی را خلق کرده که وحدت ملی را به درون تباهی و امتناع رانده، و بخشی هم به دولت‌سازی معیوب در حال حاضر برمی‌گردد که بعضاً به اراده‌های ضدملی یا بی‌اراده‌گی آلوده است، و مجموع آن‌ها و دیگر عوامل باعث شده که معضل دیرینه تا کنون برقرار و بردوام بماند. به‌هرحال، التقات به «وحدت ملی» به لحاظ عقلی بدیهی است و به لحاظ سیاسی ضروری، اما این مسأله‌ی حادّ به اندازه‌ی لازم در کانون تأملات ما واقع نشده است. پذیرش مزاری به عنوان «شهید وحدت ملی» در سطح ملی، بار دیگر نگاه ما را به سوی درک اهمیت وحدت ملی فرامی‌خواند و این فراخوان و یادآوری را نمی‌توان نادیده و ناچیز گرفت. مقاله حاضر به پاس این یادآوری گام برمی‌دارد، یادی که از روح زنده‌ی شهید مزاری ساطع است و تفکر در باب وحدت ملی را راهبری می‌نماید.

۱-۱ طرح مسأله

در همین ابتدا باید اذعان کرد که «وحدت ملی» به‌خودی خود حلال جادویی مشکلات جامعه‌ی ما نیست، اما افق حل یا انحلال بسیاری از آن‌ها خواهد بود. معضلات، بن‌بست‌ها و گره‌های سیاسی فراوانی وجود دارد که برخی از آن‌ها تنها در افق وحدت ملی قابل گشودن و حل و فصل اند. وحدت ملی افق راهبردی مسائل سیاسی جاری است؛ مخصوصاً این که وضعیت شکننده‌ی کنونی از درون شرایطی بس هولناک سربرآورده که گذرا و مقطعی نبوده، بلکه به سلسله‌ای از منازعات دیرینه و بی‌ثباتی سیاسی پایدار برمی‌گردد. لذا با توجه به پس‌زمینه‌ی تاریخی، ملاحظه‌ی وحدت ملی به عنوان یک افق راهگشا از ضرورت حیاتی و مضاعف برخوردار است. اینک این افق راهبردی با نامی آشنا گره خورده: «شهید وحدت ملی عبدالعلی مزاری»، اگر وحدت ملی را به عنوان افق راهگشا در بن‌بست‌های سیاست دولت بدانیم، آن‌گاه دولت وحدت ملی به طور رسمی پذیرفته است که شهید مزاری

ابداع‌کننده‌ی این افق راهگشا است و آن را تحت عنوان لقب «شهید وحدت ملی» اعتراف کرده و رسمیت بخشیده است. طرح و روح شهید مزاری همچنان از آغاز تا کنون یگانه افق راهگشای سیاست افغانستان می‌باشد.

به هر حال، بیان استوار آن عزیز سفر کرده حتی پس از سه دهه همچنان به روشنی طنین انداز است: «ما وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می‌دانیم.» یا: «ما این افتخار را داریم و حق داریم که افتخار کنیم برای این که ما وحدت ملی را در افغانستان به وجود آوردیم.» (سخنرانی مورخه ۱۳۷۲/۱۲/۳، چراغ راه، صص: ۱۵۵-۱۵۶) این مقاله می‌کوشد معنای این «اصل» و ساختار آن را از دیدگاه شهید وحدت ملی روشن ساخته، و نشان دهد که مزاری چگونه تحت تیره‌گی‌های جنگ‌های داخلی، این افق درخشان انسانی را برای حل مسائل و بن‌بست‌های سیاسی، مخصوصاً برای تحقق صلح و تشکیل یک «دولت مردمی» می‌گشاید و به وجود می‌آورد. علاوه بر این، از آن‌جا که وحدت ملی در افغانستان «قاعده‌مند» و «نهادینه» نشده، لذا تحلیل دیدگاه شهید مزاری به عنوان نقطه‌عزیمت مناسب برای ادراک قاعده‌مندی و نهادینه‌سازی وحدت ملی جایگاه خاصی دارد و باید آن را ارج نهاد.

به طور بسیار فشرده، مزاری ساختار وحدت ملی را حول سه مؤلفه‌ی اساسی برپا می‌دارد: کثرت، وحدت و سیاست. این سه مؤلفه‌ی انسانی - که در «واقعیت‌های عینی جامعه» ریشه دارد، در قالب سه گزاره‌ی عقلانی قابل فرمول‌بندی است: ۱) دیگری (یعنی تکتّر انسانی و تنوع اقوام بشری) وجود دارد و غیرقابل حذف است؛ ۲) پس، موجودیت و حقوق دیگری را باید به نحو رسمی پذیرفت و تفاهم پیشه کرد؛ ۳) این تفاهم و پذیرش دیگری باید در سطح سیاسی (تصمیم‌گیری‌های کلان کشور) صورت بگیرد؛ زیرا با انسانیت همه‌ی ملیت‌های افغانستان گره خورده است. این گزاره‌های سیاسی، لبّ کلام شهید مزاری در باب ساختار وحدت ملی را تشکیل می‌دهد، که بازسازی نظام‌مند آن‌ها در کانون تحقیق حاضر جای دارد. مباحث مرکزی تحقیق در پایان با بررسی پاره‌ای اتهامات و پارادوکس‌ها تکمیل و تنقیح می‌گردد.

۲-۱) شیوه مواجهه با شهید مزاری

شخصیت هر انسانی به طور طبیعی پیچیده است، ولی رهبر یک اجتماع انسانی، آن‌هم به حیث راهبر و سازمان‌دهنده و بلکه نماینده‌ی کلیت مردمان خویش و سمبل روح جمعی آن‌ها، به طریق اولی، از پیچیدگی‌های مضاعفی برخوردار است. بنابراین، ۱) هر انسانی، از جمله رهبر مردمی آن‌قدرها بسیط و ساده نیست که بتوان کارنامه‌ی او را با یک پاسخ کوتاه «آری» (دفاع کامل) یا «نه» (رد کامل) ارزیابی و تعیین تکلیف کرد. چنین رویکردی نه تنها معقول نیست، بلکه ریشه‌های استبدادی و فاشیستی دارد، که همه چیز را به سیاه و سفید مطلق تقلیل داده، آن‌گاه خود را در کفه‌ی مطلقاً خوب، و دیگری را در کفه‌ی مطلقاً بد قرار می‌دهد. این نگاه به لحاظ منطقی، معیوب و خطا است، و به لحاظ واقعیت‌های انسانی، عقیم است و راهی برای درک معضلات بشری نمی‌گشاید، چه برسد برای حل آن‌ها. ۲) عقل و منطق سلیم اقتضا می‌کند که پیچیدگی‌های انسانی به دقت ملاحظه شود.

گشودن این پیچیدگی‌ها مستلزم آن است که تمایزاتی مطرح شود، تا بتواند جوانب مختلف عمل کرده‌ای یک رهبر را به نحو معرفتی باز کند. با توجه به این دو نکته، بابت درک و تفسیر مزاری، یک تمایز را پیشنهاد می‌دهم: تمایز میان تفکرات شهید مزاری و تدبیرات او؛ تمایز میان تفکرات مزاری (که بیش از هر جا، در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های او می‌درخشد) با تدبیرات و اقدامات او (که شامل مبارزات با دولت کمونیستی و متجاوزان شوروی (سابق)، تشکیل حزب وحدت، جنگ و دفاع از حقوق اساسی ستمدیدگان در دوره حکومت مجاهدان، فعالیت‌های فرهنگی و غیره می‌شود). علاوه بر این‌ها، درک پاره‌ای از تدبیرات او نیازمند اندیشیدن دقیق است، مثلاً این که او چگونه مناسبات سیاسی را انسانی می‌سازد و به احیای امر سیاسی می‌پردازد (ر. ک: علی امیری، ۱۳۹۲: ۲۸-۱۷)، یا این که او چگونه یک افق ملی برای صلح، ثبات سیاسی و عدالت‌خواهی می‌گشاید. چنین تدبیراتی عمیقاً با تفکر گره خورده‌اند و خارج از منطق فکری شهید مزاری قابل درک نیستند.

حذف هزاره‌ها، شیعیان و ستمدیدگان از ساختار حکومت موقت مجاهدان و هیچ‌انگاری ۱۴ سال جهاد خونبار آن‌ها در دوره‌ی دولت ربانی، شهید مزاری را سخت تکان می‌دهد و دچار حیرت می‌سازد. او به اندیشیدن مدام روی می‌آورد و از تجدیدنظر در مواضعش طبق واقعیت‌های تازه نمی‌هراسد. او بارها به وضعیت جاری سیاست در افغانستان اندیشیده، آن‌هم زیر غرّش راکت‌ها، توپ‌ها، هاوان‌ها، تانک‌ها و طیاره‌های دولت، و در زمان خود، بیش از هر کسی به علّت جنگ‌های داخلی فکر کرده و حاصل تفکرش را به روشنی و در قالب سخنرانی‌ها با مردم و نسل آینده به اشتراک گذاشته است. برخی‌ها اشکالی مطرح کرده‌اند که شهید مزاری چون از جنگ زیاد گپ زده، پس جنگ‌طلب بوده، اما واقعیت برعکس است. مزاری تنها کسی است که بیش از هر رهبری به علّت جنگ‌های داخلی اندیشیده و درباره‌ی آن توضیح داده است. به عبارتی، اگر جنگ‌های داخلی منشأ اصلی مشکلات مردم افغانستان است، آن‌گاه باید پرسید: کدام یک از رهبران جامعه‌ی ما، این منشأ اصلی فجایع ملی را به اندازه‌ی جدّی گرفته که به خود زحمت فکرکردن درباره‌ی آن داده است؟ آن‌ها به راحتی، جنگ‌های داخلی را در چند جمله کوتاه محکوم کرده و بیش از این درباره‌ی آن فکر نکرده و توضیحی نداده‌اند. به عبارتی، آن‌ها خیلی عامیانه و پیش‌پاافتاده با این جنگ‌های دهشتناک برخورد کرده‌اند. چنین مواجهه‌ای نشان می‌دهد که آن‌ها بعضاً گرچه سواد و تحصیلات زیاد داشته‌اند اما از بصیرت عقلی لازم برای تفکر در باب جنگ و تباهی مردم بی‌بهره بوده‌اند. آن‌ها با این که همگی در جنگ‌ها دخیل بودند، اما هیچ گاه آن را به منزله‌ی «تأمل در نفس» ملاحظه و تحلیل نکرده‌اند. تفکر با مواجهه‌ی پیش‌پاافتاده میانه‌ای ندارد و هرگز عاری از تأمل در نفس نیست. محکوم کردن جنگ سخت نیست و همه آن را محکوم کرده و می‌کنند، اما روشن‌سازی علّت‌های وقوع آن دشوار و کار تفکر است، که به‌جز بیانات شهید مزاری، در آثار سایر رهبران جنگ‌های داخلی دیده نمی‌شود. مزاری جنگ‌های داخلی را همچون تأمل در نفس نگریسته و تحلیل کرده است، ولو به شکل پاره‌پاره،

مجروح و منقطع. او نسبت خود با جنگ‌های داخلی را به روشنی تحلیل درآورده و بی‌پرده با آینده‌گان در میان نهاده است، به اندازه‌ای که در توان داشته. لیکن بقیه‌ی رهبران چنین مسئولیتی را ادا نکرده و به تعیین نسبت خود با رویدادهایی که در آن اشتراک داشته‌اند و بر سرنوشت مردم اثرگذار بوده، نپرداخته‌اند! یا حداقل من تا کنون چیزی ندیده‌ام. علاوه بر این، جنگ یک واقعیت ساده نیست، که در محکوم کردن لفظی خلاصه و تمام شود، بلکه واقعیتی پیچیده و چندجانبه است. مزاری بارها به چندگانگی ماهیت جنگ‌های داخلی اشاره کرده و تلاش ورزیده ابعاد آن را باز کند. چهره‌ی طبیعی و انکارناپذیر جنگ همانا ویرانگری و تباہ‌کنندگی آن است، اما این تمام حقیقت جنگ نیست، بلکه برای ستمدیدگان حیثیت‌های دیگری نیز دارد، مثلاً، دفاع از موجودیت سیاسی‌شان که مدام انکار و حذف شده‌اند، یا فعال شدن اراده‌های عدالت‌خواهی که قبلاً در انفعال محو می‌شدند. ستمدیدگانی که قبلاً در قبال حذف‌های تاریخی خویش سراپا منفعل و تسلیم بودند اما این بار اراده‌هاشان حول محور عدالت‌خواهی فعال شده و مقاومت‌شان را تا پای جان ادامه دادند. این خیزش اراده‌ها چیز اندکی نیست، به‌خصوص اگر در نسبت با مسأله‌ی «بحران اراده» در تاریخ مناسبات استبدادی افغانستان سنجیده شود، که این بار چگونه ستمدیدگان و محذوفان تاریخ قیام کرده، بسیج شده و عرصه‌ی حکومت ظالمانه را محدود و تنگ‌تر ساخته‌اند. بیدارشدن اراده‌های آزاد و شجاع که در برابر ستمگری‌های زمانه می‌ایستند، به هیچ وجه رویداد انسانی اندکی نیست، آن‌هم به دور از توسل به ایدئولوژی‌های رایج؛ چنان‌چه روآ درباره‌ی تشکیل حزب وحدت اسلامی می‌گوید: «این بار، تفاوت کار در آن بود که این حزب، بدون مراجعه به باورهای ایدئولوژیکی بنیان‌گذاری شد.» (اولیویه روآ؛ ۱۳۹۰: ۱۱۶) ظهور یک جریان سیاسی عاری از ایدئولوژی، رخدادی سزاوار اندیشیدن است. بی‌دلیل نیست که تمام اقشار هزاره تا پای جان به همراهی و حمایت حزب مردمی خویش برخاستند: «کلینران، دریوران، سقاوها، نانوا، پنجرماین‌ها، پرزه‌فروشان، لبلبوفروشان، لیلایم‌فروشان، تاجران، همه و همه گرد آمده بودند.» (محمذبی عظیمی؛ ۱۳۷۸: ۶۲۶) خلط و یکی‌کردن این حیثیت‌ها و نفی همه‌ی آن‌ها به یک چوب (جنگ کور و بی‌مفهوم)، خلاف قواعد عقلانی و دور از دانایی است. خلاصه، جنگ مطلقاً حکم واحد ندارد؛ زیرا برخی جنگ‌ها به هدف نسل‌کشی، حذف گروه‌های مقاومت و غیره راه‌اندازی می‌شوند که اصلاً لازم نیست، اما پاره‌ای جنگ‌ها برای دفاع است و «ضرورت» دارد. این ضرورت هرگز قابل انکار و نکوهش نیست. در هر صورت، فاجعه همین است که مردم و احوال و نیازهای حیاتی‌شان نزد رهبران و سران جامعه، ارزش اندیشیدن نداشته‌اند، بلکه شگفت‌انگیز است که برخی‌هاشان از ستمدیدگان و محذوفان تبری جسته و به دربار ستمگران و فاسدان طراز اول تولی می‌جویند! مسأله‌ی حذف مردم از ساختار حکومت یکی از حادث‌ترین مشکلات تاریخی افغانستان است اما حذف مردم از موضوع تفکر یا دغدغه‌ی رهبران آن زمان یک فاجعه‌ی اساسی‌تر به شمار می‌آید. به‌هرحال، اندیشیدن به مردم و تأمل در علل تاریخی نادیده‌گیری آن‌ها پاره‌ای از منطق شهید مزاری را برمی‌سازد، که برای نسل آینده به یادگار گذاشته: «این وظیفه‌ی ما است که باید بی‌پرده صحبت

کنیم، تا برای تاریخ و نسل‌های آینده‌ی ما روشن باشد.» (چراغ راه: ۱۶۸) البته، بازکردن کلیت منطق شهید مزاری و ارزیابی همه‌ی تدبیراتش در چارچوب این مقاله نمی‌گنجد، لذا این‌جا تنها بخشی از آن بحث می‌شود که به مفهوم «وحدت ملی» ارتباط می‌گیرد. باری، رعایت چنین تمایزی کمک می‌کند بتوانیم فارغ از احساسات آلوده به حب و بغض بیهوده، نگاهی دوباره به شهید مزاری ببندیم و از جهات مختلف به درک تفکرات و تدبیرات او نزدیک شویم. در این صورت، راحت‌تر می‌توان مواضع خود را در قبال رهبری او به عنوان جزئی از یک جریان تاریخی روشن و مستدل ساخت. اگر منطق و تفکر شهید مزاری مسأله‌ای انسانی برای این سرزمین و ساکنانش طرح کرده باشد (که اجمالاً می‌توان گفت، دفاع از «موجودیت مردم» در سطح سیاسی مهم‌ترین سوژه‌ی اندیشه‌ها و کردارهای سیاسی مزاری است)، باید به آن گوش سپرد و از آن درس و تجربه برگرفت. همچنین تدبیرات و اقدامات او، مثل هر انسان دیگری، بعضاً موفق یا ناموفق، درست یا نادرست، و معقول و قابل‌الگوبرداری یا نامعقول و قابل رد است. و دیگر این‌که، التفات به فاصله‌ی میان تفکرات و تدبیرات او اهمیت دارد؛ چرا که میزان قدرت یا شکست مسأله‌ی بنیادین مزاری را نشان می‌دهد، و درک علت‌های آن برای هر جریان عدالت‌خواه ضروری است، مخصوصاً به حیث اندوختن و غنی‌سازی تجربه‌های سیاسی حذف‌شدگان. به عبارتی، حتی خامی‌ها، نقص‌ها و شکست‌های مزاری سزاوار اندیشیدن و روشن‌سازی معرفتی است. زیرا شهید مزاری با تمام حقیقت‌ها و خطاهایش درواقع تجربه‌ی نوعی ستم‌دگانی است که یک قرن قتل‌عام‌ها و تاراج‌های سیستماتیک و کامل‌ترین حذف‌ها و گسترده‌ترین محرومیت‌ها را از سر گذرانده‌اند. تجربه‌ی شهید مزاری برای ستم‌دیدگان افغانستان یک تجربه‌ی فردی صرف نیست، بلکه یک تجربه‌ی نوعی و مردمی و لذا نهفته در درون هر ستم‌دیده‌ای است که بخواهد علیه وضعیت نامطلوب افغانستان به پا خیزد، که در آن دولت مرکزی به مردمان و شهروندان خودش حمله می‌کند و کله‌منار می‌سازد! همچنین، اندیشیدن به تجربه‌ی شهید مزاری باید بتواند سویه‌های ناگفته و تاریک منطق او و نیز مرز تدبیرات درست و نادرست او را تشخیص‌پذیر سازد. چون در این صورت است که از «ناباشت تجربه» و «عبرت‌گیری» تاریخی می‌توان سخن گفت، و یک گام در مسیر عدالت‌خواهی‌ای پیش رفت که خود او فراروی ما گشوده، تا ما به احیای انسانیت از دست‌رفته نزدیک‌تر شویم. بر این اساس، برخورد با شهید مزاری به هیچ حب و بغض اضافی و بی‌دلیل نیاز ندارد، بلکه یک محاسبه‌ی منطقی و مواجهه‌ی معقول می‌خواهد. تمایز میان تفکرات و تدبیرات او و بازاندیشی آن‌ها در ظرف تاریخی‌شان، شرایط تحصیل چنین معرفتی را تسهیل می‌بخشد.

۳-۱) زمینه و زمانه مزاری

مزاری یک قرن قتل‌عام و نسل‌کشی ستم‌دیدگان را صرفاً پشت‌سرش در گذشته نمی‌بیند، بلکه امکان تکرارش در پیش رو را نیز می‌بیند. او جز راه مقاومت عدالت‌خواهانه، انتخاب دیگری ندارد، همان‌طور که جز مردمش یاور دیگری ندارد. وضعیت جهان و منطقه و شرایط داخلی افغانستان

بسیاری از امکان‌های انسانی را مسدود و نابود کرده است. بیش از یک قرن می‌شود که افغانستان در تئاتر مناسبات قدرت‌های جهانی، نقش «حائل» بودن را بازی می‌کند، مکان خلوتی برای تصفیه حساب‌های قدرت‌های مختلف، نفس‌چین نقشی بیش از هر چیز سردرگمی و بی‌بنیادی دولت در افغانستان را نشانی می‌دهد. بی‌تردید دولت در افغانستان از اوان مدرن‌شدنش تا کنون بر پایه‌ی یک بنیاد مطمئن ساخته نشده و تا هنوز از بی‌بنیادی رنج می‌برد. به همین دلیل است که با ضعیف‌ترین توفان‌ها در دامن قدرت‌های خارجی (بریتانیا، روسیه، امریکا) می‌غلطد، و همین‌ها گورش را می‌کنند، و بعضاً حتی کشوری مثل پاکستان به خود جرأت می‌دهد افغانستان را به جولانگاه هیولای طالبانی‌اش بدل سازد و با انتحار و انفجار، قلوب مردمان را با خون شخم بزند. باری، تا سلطنت در افغانستان برقرار بوده، حکومت بر بنیاد استبداد بوده است. استبداد یک شکل از شکل‌های حکومت نیست، بلکه قسمی شکل بی‌حکومتی است. از این‌رو، پرسش بنیاد حکومت در آن از اساس منتفی می‌باشد. در حاشیه‌ی این تاریخ استبدادی اما توفان جریان‌های چندصباحی مشروطه‌خواهی، ناسیونالیست‌ها، چپ‌ها و اسلام‌گراها که بر صحنه‌ی سیاسی افغانستان وزیده‌اند، هیچ یک نتوانسته بنیاد مستحکمی برای حکومت عرضه و مستقر سازند. در قلمرو حکومت‌های بی‌پایه و ظالمانه، هزاره‌ها در بدترین موقعیت انسانی قرار داشته‌اند، مردمانی دائماً در معرض تهدیدهای نظامی، محرومیت‌های سیاسی و ناامنی‌های اقتصادی، که نه تنها دولت مرکزی برای آن‌ها کمترین حمایت و امنیتی تدارک ندیده، بلکه خود دولت‌ها عامل اصلی تهدیدها، محرومیت‌ها و ناامنی‌ها بوده است. دقیق‌تر، هزاره‌ها در موقعیت یک ملیت بدون دولت به‌سر می‌برده‌اند. به همین خاطر، خواست مشارکت در ساختار قدرت و حضور در عالی‌ترین سطوح تصمیم‌گیری سیاسی برای آن‌ها بخشی از سفر خروج آنان از مصر بی‌دولتی تلقی می‌شود، که هرگز نمی‌توان آن را رها کرد یا دست‌مایه‌ی معامله و امتیازطلبی قرار داد؛ زیرا عمیقاً با نجات هزاره‌ها و کل ستمدیدگان افغانستان از ورطه‌ی فجایع تحمیلی دولت به ملت گره خورده است. نکبت دولت‌های مرکزی ما همین است که نیمی از مردمانش را به قربانی و مقتول و نیمه‌ی دیگرش را به قاتل و جانی بدل می‌سازد. در نتیجه، عذاب تباهی همه‌ی مردمان افغانستان را فراگرفته و کل کشور روز به روز بیشتر در دوزخ عقب‌ماندگی فرورفته و امکان‌هایی از دسترس عموم دورتر و دورتر می‌شود. به‌هرحال، پس از صد سال سیاست‌های حذفی، نور امیدی در چشم‌انداز رؤیای هزاره‌ها درخشیدن گرفت. آن‌ها راه خود را در خلوص آیین‌های به نام «شهید مزاری» یافتند و هم‌پای اراده‌ی او به احیای موجودیت سیاسی ستمدیدگان و گشودن افق تازه برای مقاومت علیه بی‌عدالتی‌های تاریخی همت گماشتند.

مزاری از کودکی درون شوق اقامه‌ی عدالت پرورش یافته و تجربه آموخته بود. به‌طور کلی، او فعالیت‌های اصلی مبارزاتی‌اش را زمانی شروع کرد که جهان آن روز وفق الگوی جنگ سرد میان امریکا و شوروی نظم‌بندی شده بود. افغانستان تحت نفوذ شوروی قرار داشت. نه جمهوری داود، یک حکومت مردمی بود و نه جمهوری خلقی‌ها. کمک‌های خارجی به داود و کمک‌های شوروی به

کمونیست‌ها، اثر ماندگاری بر کارآمدشدن حکومت‌ها در پی نداشت، بلکه وضعیت حکومت‌ها را بدتر و پیچیده‌تر ساخت، و قسماً آن‌ها را از پایه‌های مردمی دور ساخته، و به ورطه‌ی استبداد حزبی یا قومی سوق دادند. به‌طور کلی، اشغال افغانستان واکنش سراسری مردم را برانگیخت و آن‌ها در قالب احزاب جهادی مختلف سازماندهی شدند، تحت حمایت‌های مالی و نظامی خارجی‌ها و همسایه‌ها. سرانجام، ارتش سرخ وادار به خروج گشت. بعد از آن، برای سقوط حکومت نجیب، دو طرح کلی از سوی مجاهدان به اجرا درآمد: یکی از خارج و عمدتاً با محوریت پشتون‌ها، که در حمله‌ی جلال‌آباد شکست خورد، و دیگری از داخل و با محوریت اقوام محروم، که ابتدا مزار را سقوط دادند و سپس به سوی کابل پیشروی کردند، اما بدعه‌دی و بی‌تدبیری مدعیان انحصاری طی انتقال قدرت در کابل، فاجعه‌های جبران‌ناپذیر آفرید و شکل تازه‌ای از دولت ستمگر روی کار آمد. مزاری خواهان تشکیل دولت دادگر بود و در این راه، در برابر دولت ستمگر مقاومت کرد. چون تجربه‌های سده‌های گذشته و نیز فاجعه‌ای مانند افشار نشان داده که خاستگاه فجایع به دولت ستمگر برمی‌گردد که بر پایه‌ی حذف مردم از جایگاه بنیان حاکمیت برساخته شده است. حکومت‌های اخیر افغانستان در برابر تندباد حوادث همگی چون بید بر خویش لرزیده‌اند. زیرا هیچ یک از آن‌ها پایه‌های وسیع مردمی نداشته‌اند. به‌راستی، حکومت و سیاست در افغانستان هرگز برای «بهبترکردن زندگی مردم» تأسیس نشده است. مزاری به ضرورت مردمی‌کردن سیاست پی برد. برای این کار، قبل از هر چیز می‌بایست موجودیت سیاسی مردم از چرخه‌ی «حذف تاریخی» و دایره‌ی باطل نادیده‌گیری، بی‌اهمیتی و بی‌احترامی بیرون کشیده می‌شد. او در این راستا، تدبیرات و اقدامات زیادی به عمل آورد. البته، حذف مردم هرگز منحصر به هزاره‌ها نیست، بلکه عموم مردم افغانستان را دربرمی‌گیرد و مزاری آن را در دوره‌ی سربازباش به وضوح مشاهده کرده، نگاه جامع داشت و همیشه در تفکرات و بیاناتش مدنظر قرار می‌داد. همچنین، او اوضاع خاورمیانه را نیز از نزدیک رصد می‌کرد. چون سرنوشت مردم افغانستان با تحولات خاورمیانه و جهان اسلام عمیقاً پیوند داشت.

در خاورمیانه نیز تحولات شگرفی آغاز شده بود. انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی رسیده، و داعیه‌ی صدور انقلاب داشت، اما به سد جنگ تحمیلی هشت‌ساله برخورد، و بعد از آن بازسازی ویرانی‌ها و جبران عقب‌ماندگی‌ها در اولویت قرار گرفت. ایران گرچه با هزاره‌ها اشتراک مذهبی دارد اما با تاجیک‌ها اشتراک نژادی و زبانی دارد. در زمانه‌ای که نژاد و منافع ملی حرف اول را می‌زند و دین و مذهب در روابط بین الملل جایی ندارد، جهت و اولویت حمایت‌ها پیشاپیش مشخص است. پشتون‌ها نیز قدرت غالب افغانستان، همسایه‌ی ایران و جزئی از جهان اسلام است. در محاسبه‌ی منافع ملی یک کشور هیچ یک از این فاکتورها قابل نادیده‌گیری نیست. لذا، ایران تا قبل از ظهور طالبان عمدتاً درصدد حفظ نوعی توازن میان گروه‌های درگیر بود، و بعد از پیروزی‌های غیرمترقبه‌ی طالبان به حمایت کامل از دولت ربانی و جبهه متحد شمال پرداخت. اما عربستان با تکیه بر ثروت

نفتی‌اش، حمایت‌های گسترده و یک‌جانبه از جریان‌های بنیادگرا در منطقه به عمل آورد، و در افغانستان به‌طور خاص از حزب اسلامی حکمتیار و حزب اتحاد اسلامی سیاف و بعد از طالبان حمایت می‌کرد. در مجموع، قبل از انقلاب اسلامی ایران اما امریکا ایران را به عنوان ستون نظامی و عربستان را به عنوان ستون اقتصادی سیاست‌های خود در خاورمیانه تعریف کرده بود. با انقلاب، دکترین امریکا در قبال جمهوری اسلامی ایران فروریخت ولی عربستان اهمیت مضاعف یافت. پس، ایران در اثر انقلاب اسلامی و افغانستان به خاطر اشغال شوروی، هر دو از حیطه‌ی نفوذ امریکا خارج شدند. این رویدادها برای امریکا سنگین بود؛ چون از یک سو، انقلاب اسلامی موفق شده و رؤیاهای غرب را پریشان ساخته بود. از سوی دیگر، انرژی خاورمیانه و منابع سرمایه‌داری مورد تهدید روسیه واقع می‌شد. اشغال افغانستان برای جهان اسلام نیز بسی سنگین بود، به دلیل سلطه‌ی الحاد بر یک کشور اسلامی، آن‌هم در برهه‌ای که داعیه‌ی اسلام سیاسی در حال اوج‌گیری بود. بنابراین، از جهات متعدد، نوعی اجماع جهانی حاصل آمد تا افغانستان به خط مقدم مبارزه با شوروی بدل شود. با ازدست‌رفتن ایران و افغانستان، تنها پاکستان برای امریکا باقی مانده بود، که نباید به دست شوروی می‌افتاد. بدین‌سان، پاکستان یک موقعیت استثنایی یافت و به کانون جذب کمک‌های غرب و عرب بدل شد، و پاکستان با فرصت‌طلبی تمام از این موقعیت بهره‌برداری کرد، تا تعیین سرنوشت افغانستان را به دست خود گیرد. پاکستان در مهندسی دو دولت مستعجل و فاجعه‌بار دست بالا داشت: ابتدا حکومت موقت مجاهدان، چنان که برای رهبران مجاهدان، «پیشاور وطن اصلی بود و کابل وطن فرعی.» (محمدنبی عظیمی؛ ۱۳۷۸: ۶۲۰) ولی انتظارات پاکستان را برآورده نساخت، لذا بعداً حکومت طالبان را به راه انداخت. با این احوال، تا جایی که به منطق درونی مجاهدان مربوط می‌شود، سه مدل در باب قدرت سیاسی قابل بازسناسی است: ۱- کسب قدرت و حفظ آن از طریق انحصارسازی، که حزب جمعیت اسلامی (ربانی و مسعود) بازیگر اصلی آن بود. ۲- احیای قدرت موروثی و بازپس‌گیری کابل، که حزب اسلامی (حکمتیار) بازیگر اصلی آن بود. ۳- مشارکت عادلانه‌ی اقوام در ساختار قدرت، که حزب وحدت اسلامی (مزاری) آن را دنبال می‌کرد. (حمزه واعظی؛ ۱۳۸۱: ۱۷۶-۱۷۸) دو مدل اول و دوم علی‌رغم تفاوت‌ها اما در هسته‌ی تک‌قومی مشترک بودند و هر دو بر پایه‌ی الگوی حذف مردم به‌عنوان تعیین‌کننده‌ی سرنوشت افغانستان عمل می‌کردند. لذا بی‌جهت نیست که مزاری ثقل مبارزاتش را بر این ایده استوار می‌سازد که مردم در مقام تعیین‌کننده‌ی سرنوشت خویش قرار گیرند، و تا پای جان برای استقرار این ایده مبارزه کرد، اما از آن زمان تا کنون، مردم به حیث تعیین‌کننده‌ی امور پذیرفته نشده است.

آن‌چه از کلام خود شهید مزاری در باب توصیف زمانه‌اش استفاده می‌شود، این است که او با «رنج مردم»، به‌خصوص رنج‌های ناشی از «محرومیت‌های تاریخی» روبرو است، رنج‌های مردمی که «در تمامی زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، عمرانی و اجتماعی» تحت «انواع گوناگون تبعیض و مظلالم» واقع شده‌اند. خود او این رنج‌های سراسری را تا مغز استخوان چشیده؛ و «همه‌ی آن‌ها نتیجه‌ی حکومت

قبایلی و سیستم انحصاری قدرت بوده است.» (چراغ راه: ۳۵) بنابراین، او بیش از هر چیز به «مردم» و «رنج‌های مردم» توجه دارد، و منشأ اصلی آن را در «بحران سیاسی» افغانستان می‌بیند، و شاخصه‌های دیگر زمانه‌اش را در ارتباط با همین رویداد مرکزی مورد بازشناسی قرار می‌دهد. زمانه برای مزاری زمانه‌ی بحران‌ها است، که حادث‌ترین آن‌ها «بحران دولت» است. زیرا، در یک سوی این بحران، مسأله‌ی دولت به عنوان اثرگذارترین قدرت انسانی بر تعیین سرنوشت مردم قرار دارد، و در سوی دیگر آن، مردم محروم و رنج‌دیده‌ای است که دولت مرکزی، اقتدارش را بر مبنای «انسانیت‌زدایی» از آن‌ها بنا کرده است.

تا جایی که به دولت مربوط می‌شود، مزاری بارها به ظالمانه بودن «تشکیلات اداری» در دولت‌های گذشته اشاره می‌کند. فرآیند ساختن دولت و تشکیلاتش در گذشته معقول و عادلانه صورت نگرفته و لذا ساختارهای ظالمانه منشأ بروز فجایع بی‌شمار گشته است. از این‌رو، مزاری نسبت به تأسیس تشکیلات دولت و فرآیند دولت‌سازی در دوره‌ی مجاهدان حساسیت زیادی به خرج می‌داد. چون او به سابقه‌ی تاریخی دولت‌سازی و نقش تشکیلات ظالمانه آن در خلق حوادث ناگوار همچون کله‌منارسازی‌ها و محرومیت‌های تاریخی ستم‌دیدگان و نفی هویت و موجودیت سیاسی مردمان، وقوف کامل و آگاهی تام داشت و نگران امکان تکرار دوباره‌ی فجایع بود. به همین خاطر، مزاری نمی‌توانست قانون اساسی و سنت‌های ناعادلانه‌ی ساختن دولت جدید را نادیده بگیرد یا آن را به تسامح و معامله برگزار کند. در کل، ساختن دولت عدالت‌محور و انسانی نیازمند داشتن بنیاد فراگیر و پایه‌های جدید است، و هیچ بنیادی وسیع‌تر و فراگیرتر از «مردم» وجود ندارد، اما مشکل این‌جا است که موجودیت و هویت مردم به حیث اساس حکومت پیشاپیش حذف شده و بازگرداندن مردم به جایگاه سیاسی‌شان با دشواری‌های ساختاری مواجه بوده و هست. بزرگی و نوآوری طرح انسانی مزاری به همین است که می‌کوشد مردم را از ورطه‌ی حذف تاریخی و ساختاری بیرون کشیده و به مرجع مناسبات سیاسی و بنیاد حکومت آینده بدل سازد و این جوهره‌ی منطق مزاری را تشکیل می‌دهد، اما این‌که تدبیراتش برای تحقق آن به نتیجه‌ی مطلوب نرسید، تابع عامل‌های متغیر و مختلفی است؛ از جمله، سیاست اساساً نسبت فردی و یک‌جانبه نیست، بلکه جمعی و چندجانبه است. لذا طرف‌های درگیر و اراده‌های انسانی متعددی در آن شرکت و دخالت دارند، که هر کدام دارای آزادی و منافع خاص خویش است، و مجموعه‌ی این اراده‌ها بر تحولات و رویدادهای سیاسی اثر می‌گذارند. به همین دلیل، وقتی یکی از طرف‌های درگیر به منطق تفاهم تن ندهد و بی‌دلیل بر روال انحصار اصرار بورزد، تخاصم جای تفاهم را می‌گیرد و امکان حصول نتیجه‌ی مطلوب را ویران می‌کند. صرف‌نظر از این‌ها اما طرح مردم به عنوان مسأله‌ی بنیادین سیاست در افغانستان فی‌نفسه دستاورد ناچیزی نیست، به‌خصوص این‌که مسأله‌ی مردم در مقام تعیین‌کننده‌ی سرنوشت خودشان از وضعیت حذفی هزاره‌ها فراتر می‌رود و تمام ساکنان این سرزمین را دربرمی‌گیرد. یعنی ظرفیت عظیمی از

تحول سیاسی درون هسته‌ی این منطق مردمی نهفته است، که تنها به اراده‌ی خود مردم شکوفا می‌گردد. علاوه بر این، اگر سخن مزاری یعنی «حذف موجودیت سیاسی مردم» به عنوان یک تعریف تجربی و محسوس از پدیده‌ی تاریخی «استبداد» پذیرفته و بسط داده شود، آنگاه ابعاد تاریخی و ظرفیت منطقه‌ای طرح مزاری بیشتر نمایان می‌شود، که روکردن مردم به مثابه‌ی تعیین‌کننده‌ی سیاست، آن‌هم بدون توسل به هر گونه /ایدئولوژی درواقع بنیان یک تاریخ گسترده و اساس جهان سیاسی سنتی را به لرزه درمی‌آورد، نه تنها در افغانستان بلکه در کل خاورمیانه. در هر صورت، سده‌های اخیر افغانستان تاریخ «فراموشی مردم» است. مزاری با این تاریخ جور درگیر است، و همین‌طور با قوانین، سنت‌ها و تشکیلاتی که فراموشی مردم را نهادینه می‌کنند. در مجموع، او «وحدت ملی» را به مثابه‌ی افقی برای یادآوری مردم و درک نقش تعیین‌کننده‌ی آنان می‌گشاید. چراکه وقتی مردمان غریب افغانستان یک‌ونیم میلیون قربانی برای آزادی کشورشان تقدیم کرده‌اند، این حق آنان است که «باید سرنوشت خویش را خودشان تعیین نمایند». او به آینده می‌نگریست و امید داشت که روزی فرابرسد که «منطق اصالت زور» نابود شده، و «انتخابات آزاد» برگزار شود. زیرا تنها در این صورت است که «دولت پایه‌ی مردمی پیدا می‌کند و قانونی است.» (چراغ راه: ۳۳)

۲- مؤلفه‌های ساختاری وحدت ملی

ابتدا بایسته است که به تعریف مقدماتی مفهوم «وحدت ملی» نظر افکنیم:

«وحدت ملی» به مؤلفه‌هایی گفته می‌شود که در فرآیند یک ساختار دینامیکی تألیف می‌گردد، و مجموعه قواعدی را در یک بستر تعاملی قوام می‌بخشد. (حمزه واعظی، ۱۳۸۱: ۱۰۹)

با توجه به این تعریف می‌توان گفت، مؤلفه‌هایی که به وحدت ملی ساختار و به قواعدش قوام می‌بخشند، همان مؤلفه‌هایی هستند که به عنوان الزامات درونی، فعالیت‌های سیاسی مختلف را در یک بستر فراگیر تعاملی و مشارکتی، امکان و مکان می‌بخشد. بر این اساس، عناصر ساختاربخش وحدت ملی دست‌کم شامل سه مؤلفه‌ی انسانی است: کثرت، وحدت و سیاست. زیرا فقط همین سه مؤلفه است که به عنوان مقومات ذات وحدت ملی، افق مشترک فعالیت‌های سیاسی را چارچوب‌بندی می‌کند، بدون هیچ گونه الزام و فشار خارجی. به عبارتی، وحدت ملی از مؤلفه‌های ساختاری‌ای تشکیل شده که به قواعد تعاملات و مناسبات سیاسی درون کشور قوام می‌بخشد. بنابراین، در تحلیل وحدت ملی باید دو سطح متمایز را مد نظر قرار داد: یکی مؤلفه‌های ساختاری، که شامل کثرت، وحدت و سیاست می‌شود؛ و دیگری قواعد تعاملاتی، که شامل برابری، تفاهم و مشارکت عادلانه می‌گردد.

به لحاظ مفهومی، اصطلاح «وحدت ملی» گرچه در ظاهر از دو جزء مفهومی «وحدت» و «ملی» تشکیل شده، اما یک ساختار سه‌جزئی دارد: کثرت، وحدت و سیاست. زیرا، مؤلفه‌ی وحدت پیشاپیش وجود «کثرت» را مفروض می‌گیرد تا بتواند بدان «وحدت» ببخشد. یعنی، موضوع وحدت همانا کثرت است. مفهوم «ملی» بر قلمرو سیاسی دلالت دارد. بنابراین، ساختار وحدت ملی حداقل از سه مؤلفه‌ی ذاتی و انسانی ساخته شده: کثرت (مردم)، وحدت (تفاهم) و سیاست (اشتراک همه‌ی ملیت‌ها در

تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت خود و آینده‌ی افغانستان). به‌طور خلاصه، مردمان و اقوام مختلف وجود دارند و حذف‌ناپذیر اند. ملیت‌های مختلف همگی دارای حقوق انسانی اند، که باید برای همه به نحو یکسان به رسمیت شناخته شود. اقوام افغانستان همگی با هم برادر و برابر اند. پس، باید با همدیگر تفاهم داشته باشند و به سهم‌گیری و مشارکت عادلانه‌ی همدیگر احترام بگذارند و از حضور یکدیگر در ساختن مملکت شاد شوند. این تفاهم و مشارکت سیاسی به‌طور مشخص باید در عالی‌ترین سطوح تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت جامعه انجام گیرد. با سلوک این مراحل می‌توان از تحقق وحدت ملی در افغانستان سخن گفت و آن را همچون افق زندگی انسانی برپا داشت. عدم التزام عملی به هر یک از مؤلفه‌های سه‌گانه و قواعد متناظر آن‌ها، سرنوشت وحدت ملی را به خطر می‌اندازد و افق همزیستی مسالمت‌آمیز را تخریب می‌کند. از دوره‌ی جنگ‌های داخلی تا کنون، تکنیک‌های مختلفی برای دورزدن و ویرانی هر یک از مؤلفه‌های اساسی وحدت ملی به کار گرفته شده است، که در برابر آن‌ها باید کاملاً هوشیار بود. مثلاً، سوءاستفاده از تکرر بشری در راستای تفرند «تفرقه بینداز و حکومت کن!»؛ معامله‌گری‌ها و زدوبندهای حزبی به جای تفاهم و توافق ملی؛ تبدیل مشارکت عادلانه در تصمیم‌گیری‌های سیاسی به منازعات مالکیت بر سرنوشت ملیت‌ها و تجارت با جان و سرنوشت مردمان، و غیره. سه مؤلفه‌ی کثرت، وحدت و سیاست، ستون‌های وحدت ملی را تشکیل می‌دهند که به نحو زنجیره‌ای به همدیگر جوش خورده‌اند. لذا تخریب هر یک از آن‌ها ویرانی همه‌ی آن‌ها را در پی می‌آورد. پس، هر تکنیک تخریبی و رویه‌ی انحرافی سزاوار توجه و برخورد جدی است؛ وگرنه یک «خیانت ملی» یا «فاجعه‌ی ملی» را به بار می‌نشانند. به‌راستی، وظیفه‌ی هر شهروند مسئول در قبال این فجایع ملی و عاملان آن چیست، به‌خصوص که خودش یکی از قربانیان باشد؟ این انحرافات، تخریب‌ها و تکنیک‌های آن‌ها خطرناک و سرنوشت‌ساز اند و به کرات در تاریخ معاصر رخ داده‌اند. مزاری نسبت به آن‌ها بسیار حساس و سخت‌گیر است و در برابر آن‌ها می‌ایستد: «این وظیفه‌ی ملی ما است که در برابر کسی که تخلف و خیانت می‌کند، ایستاده شویم.» (چراغ راه: ۳۷) چون هر یک از آن‌ها به تنهایی می‌تواند سعادت مردمی و سرنوشت وحدت ملی را به نابودی بکشاند. در ادامه، هر یک از این مؤلفه‌ها با استناد به سخنان مزاری شرح داده خواهد شد.

۲-۱) مؤلفه کثرت

کثرت یا تکثر و تنوع انسانی همانا وضعیت پایه‌ای جامعه‌ی انسانی است، که می‌توان تحت نام «مردم» از آن یاد کرد. کثرت به عنوان مؤلفه‌ی وحدت ملی یک امر بدیهی است، که جامعه بدون آن اصلاً جامعه نیست. اساساً همین تکثر انسانی بماهو تکثر موضوع اصلی وحدت ملی است که چگونه می‌توان بدون حذف به این تکثر طبیعی انسجام و وحدت بخشید؟ در ادامه، بحث کثرت ذیل دو محور ارائه می‌شود: یکی «کثرت و برابری مردم»، که در راستای ساختار وحدت ملی قرار دارد؛ و دیگری، «انکار و سیاست حذف»، که بستر خیانت‌های ملی را هموار می‌سازد.

الف) تكثر و برابری مردم

مزاری دیدگاهش درباره‌ی وضعیت تكثر انسانی و تنوع قومی را بر پایه‌ی تفسیر آیه ۱۳ سوره‌ی حجرات تبیین می‌کند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ». (ر. ک: سخنرانی مورخه‌ی ۵ جدی ۱۳۷۳، چراغ راه: ۱۶۵-۱۹۹؛ احیای هویت: ۲۷۰-۳۱۴) آیه‌ی شریفه خطاب به «مردم» است، خطابی کاملاً فراگیر، بدون هیچ قید و شرط مذهبی و نژادی؛ و سه مطلب را پیش می‌کشد: ۱. منشأ واحد و مشترک برای خلقت تمام مردمان جهان؛ ۲. وضعیت تكثر ملیتی و تنوع قبیله‌ای آدمیان؛ ۳. معیار اکرام نزد خدا، «تقوا» است. دو مطلب نخست، واقعیت‌های وجودی، الهی و خارج از انتخاب و اراده‌ی انسانی را تصدیق می‌کند، ولی مطلب سوم، یک وضعیت ارادی و فضیلت انسانی را بیان می‌کند.

در تعبیر قرآن، «قبائل» و «شعوب» همانا مفاهیم حاکی از وجود تكثری بشری است. فلسفه‌ی خلقت تكثر و تنوع انسانی برای «معرفت‌اندوزی» است: «لتعارفوا»، نه برای تفرقه‌اندازی و برتری‌جویی نژادی. به عبارتی، عبارت «لتعارفوا» اتخاذ نوعی رویکرد معرفتی در قبال تكثر جامعه‌ی انسانی را الزام می‌بخشد. به تبع، برخوردهای غیرمعرفتی با موجودیت اقوام و ملیت‌های متکثر باید کنار گذاشته شود. داستان خلقت اگرچه برای برخی‌ها اسطوره است اما مزاری به آن همچون درس بزرگ می‌نگرد و از آن نتایج درخشانی برای احیای امر انسانی استنباط می‌کند. گفتار او را می‌توان به عنوان قسمی «هستی‌شناسی تكثر و برابری انسانی» قرائت کرد. به نظر او، اسلام بر تمایز قیافه‌ها و تفاوت نژادها مهر صحت و تأیید زده است. پس، تفاوت قیافه‌ها و تكثر ملیت‌ها نه جرم است، که کسی به خاطر آن محکوم شود، و نه فضیلت است، که منشأ برتری‌جویی، انحصارطلبی و امتیازخواهی شود. در این صورت، «وقتی اسلام وجود اقوام را صحه گذاشته، پس چرا هزاره بودن جرم است؟» (چراغ راه: ۱۶۸) در کل تاریخ تفکر سیاسی جهان اسلام، این پرسش هزاره‌گی بسی غریب و سخت تکان‌دهنده است، و به‌تنهایی می‌تواند اساس سیاست در افغانستان را مرئی یا زیرورو کند، اگر عقلانیتی در کار باشد. «تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسأله‌ی امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک دفعه در چهره‌ی مذهب است، یک دفعه چهره‌ی نژاد» (چراغ راه: ۱۶۸)، درحالی‌که تمام تفاوت‌های نژادی به یک ریشه‌ی واحد و مشترک برمی‌گردد و آن ریشه همانا انسانیت آدمی است.

در قرآن، استدلال برتری‌طلبی بر مبنای «تبار»، منحصرأ توسط شیطان ارائه شده، که ادعا دارد: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۶؛ و اعراف: ۱۲). مغز استدلال شیطان چنین است: من از آتش و آدم از خاک. چون آتش از خاک برتر است، پس، من برترم، و آدم باید به من سجده کند و سلطه‌ام را بپذیرد. البته، شیطان در تفاوت تباری‌اش با آدم (آتش و خاک) صادق بود، اما انسان‌ها از آن‌جا که در نهایت همگی از یک تبار واحد و مشترک برخاسته‌اند، لذا هرگونه ادعای

امتیاز و برتری تباری به معنای چنگ‌زدن به امر موهوم و سجده به شیطان است. البته، منشأ یا ذاتِ واحدِ امر انسانی - که مرز انسان و غیرانسان را معین می‌کند - واقعیتِ عینیِ تکثر بشری و تنوع قومی را نفی نمی‌کند، بلکه برعکس، از وجود و حضور آن در تمام مجموعه‌ی تکثر انسانی و تنوع ملیتی پرده برمی‌دارد. زیرا، هسته‌ی واحدِ انسانیت، بنیادِ تمامِ تکثرات و تنوعات انسانی را برمی‌سازد، و در ذات هر فرد انسانی حضور دارد، که انسان را از غیرانسان متمایز می‌کند، و انکار آن به معنای انسانیت‌زدایی از افراد و اقوام و ملیت‌ها است. بدین ترتیب، شهید مزاری با ارجاعِ مسأله‌ی تکثر انسانی به قرآن و سخن الهی درواقع حیث هستی‌شناختیِ تکثر انسانی و تنوع قومی را نشان می‌دهد. درک سویی‌ی انتولوژیکِ تکثر و برابری انسانی، نیازمند اتخاذ رویکرد معرفتی است؛ قرآن هم صراحتاً آن را تذکر داده است: «لتعارفوا». هیچ یک از رهبران جهادی به جز مزاری، انسانیت را چنین پر عظمت انکشاف نداده است.

تصدیق تکثر انسانی بیش از هر چیز به عقلانیت بستگی دارد. چون تصدیق آن امر عقلی است، هرچند پشتیبان قرآنی هم دارد اما نیروهای سیاسی باید واجد حدی از عقلانیت سیاسی باشند، تا تاب حضور و عدالت‌خواهی دیگری را داشته و سختی‌های راه تفاهم را به جان بخرند. بنابراین، همان‌طور که اصل تکثر مردمی باید پذیرفته شود، لوازم آن نیز باید رعایت گردد؛ مثلاً حقوق همه اقوام به رسمیت شناخته شود، و همه حق زندگی و تعیین سرنوشت داشته باشند. «اگر آزادی و حقوق انسان‌ها ارزش دارد، باید برای همه باشد.» (چراغ راه: ۷۷) مناسبات برای همه انسانی شود و حقوق همه‌ی ملیت‌ها اعاده گردد، به نحو یکسان. همه در ساختن مملکت و آینده‌ی خود سهیم باشند، آن‌هم به تناسب واقعیت وجودی و شعاع وجودی‌شان. حکومت آینده توسط رأی مردم تعیین شود. مزاری می‌گوید: «ما رفتنی هستیم و این مردم ماندنی هستند.» (چراغ راه: ۲۱۰) بخشی از راز ماندگاری مردم به حذف‌ناپذیری تکثر بشری برمی‌گردد. بنابراین، از آن‌جا که مردم ماندگار اند، لذا مردم پایدارترین و مطمئن‌ترین بنیاد تشکیل دولت به حساب می‌آید. بر این اساس، وحدت ملی بر «پایه‌ی مردم» و تمام ملیت‌های ساکن کشور استوار می‌گردد. مردم مؤلفه‌ی زیربنایی و ماندگار وحدت ملی است. ولی از آن‌جا که مردم در طول تاریخ گذشته حذف شده‌اند، لذا وحدت ملی در گذشته نبوده است. وقتی مزاری احیای امر سیاسی را بر مبنای موجودیت مردم و همه‌ی ملیت‌ها طرح می‌کند، لحظه‌ی آغازین به‌وجودآمدن وحدت ملی کلید می‌خورد. شهید مزاری «مردم» را به عنوان تعیین‌کننده‌ی آینده و مبنای مشارکت در ساختار سیاسی کشور معرفی کرده است. اما آن‌چه در شرق تعیین‌کننده بوده، عمدتاً «غلبه» و «اصالت زور» بوده و «قدرتی که در رأس حکومت است.» (چراغ راه: ۷۱). منطق «تعیین‌کننده بودن مردم» در واقع همین قاعده‌ی تاریخی حکومت و مبنای اصلی استبداد شرقی را هدف می‌گیرد و قصد برچیدن آن را دارد، ولی استبداد در تمام زوایا و خفایای فرهنگ و سیاست و

اجتماع ما نفوذ کرده، و به سادگی قابل رفع و رفو نیست، بلکه مستلزم به کارگیری اراده‌ی همگانی است.

برابری: کثرت وجود دارد اما چه رابطه‌ای میان اعضای آن برقرار است؟ رابطه‌های مختلف و متضادی می‌تواند شکل بگیرد، اما تا جایی که به «مردم» مربوط می‌شود، «برابری» یگانه رابطه‌ی درونی میان اعضاء و افراد کثیر اجتماع انسانی است. طبق آیه‌ی ۱۳ سوره حجرات، هیچ تبعیضی در خلقت بشری افراد به کار نرفته، لذا «برابری» سرشت وجودی تمام انسان‌های روی زمین است. این برابری همچون هسته‌ی اساسی در ذات هر آدمی نهفته است، که فاصله‌ی انسان و نوانسان را مشخص می‌سازد، و موضوع اولیه‌ی احکام الهی و انسانی است. هرگاه این برابری وجودی به پای تضادهای مذهبی و نژادی و ایدئولوژیکی قربانی شود، پیامد اصلی آن بروز فاجعه‌های انسانی است. قوانین و مناسبات قدرت زمانی انسانی می‌شود که اساساً بر پایه‌ی همین «برابری وجودی» استوار گردد، که در سرشت هر انسانی مستتر است. البته، گرچه تکثر انسانی و تنوع قومی وجود دارد و متن واقعیت انسانی را برمی‌سازد، اما آن‌چه در دل این تکثر و تنوع کثیر، مستتر و مشترک است، همان «برابری وجودی در سرشت بشری» است. مزاری این برابری وجودی را هم از قرآن و هم از کلام حضرت علی(ع) آموخته است، آن‌جا که امیرالمؤمنین برای مالک بن اشتر می‌نویسند: «... فإنيهم صنفان: إما أخ لك في الدين أو نظير لك في الخلق.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) همانندی در سرشت بشری فراگیرترین پایه و قاعده برای دفاع از برابری انسانی است. لازمه‌ی این برابری آن است که هرگونه برتری‌جویی و امتیازخواهی و تضادهای اجتماعی بر مبنای تفاوت‌های تباری کنار گذاشته شود. اقتضای برابری، «برادری» و «تفاهم» است، نه دشمنی و نفاق. و صدا البته، برادری به معنای حقوق مساوی و عادلانه است.

در افغانستان تمام ملیت‌ها در جهاد شرکت داشته‌اند، از ویرانی‌های خانه و زندگی‌شان رنج کشیده‌اند و ما می‌گوییم که این‌ها همه برادر یکدیگر اند، همه از افغانستان اند و همه صدها سال برادروار زندگی کرده‌اند، بناءً برای تعیین سرنوشت آینده‌شان حق دارند که تصمیم بگیرند. این به معنای برادری ملیت‌ها است، نه خصومت و دشمنی ملیت‌ها. (صحبت رهبر شهید با اعضای شورای صلح غرب کابل، مورخه‌ی ۱۳۷۲/۸/۱)

اینجا برای شما به طور واضح می‌گوییم که در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه‌ی بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است؛ حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها. (چراغ راه: ۱۰۸)

اما حذف هزاره‌ها و ازبک‌ها در حکومت موقت پیشاور مؤلفه‌ی اول «وحدت ملی» را نابود کرد، و جایی برای بقای سایر مؤلفه‌ها و قواعد آن‌ها باقی نگذاشت:

در پیشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای این‌ها حق قایل نیستیم و این‌ها در افغانستان موجودیت ندارند. ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما در خطر است. کسی که موجودیتش در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند، بعد از آن نوبت می‌رسد به این که چگونه

زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند و آن گاه برسد به این که چگونه نظام را حاکم بسازد.... لہذا ما در تلاش شدیم کہ بیابیم برای حفظ موجودیت‌مان جمع شویم و وحدت کنیم. (چراغ راه: ۱۷۳)

اندک تلاش‌ها برای اصلاح تشکیلات دولت موقت و عبور از منطق حذف نتیجہ نداد. دشمنی به جای دوستی، و نابرابری به جای برابری غلبہ یافت. در نتیجہ، انبوهی از حذف‌ها بر بال راکت‌ها و از جنگال طیارہ‌های دولتی بر تقدیر مردمان غیرنظامی و شهروندان عادی نازل می‌شد. به‌طور کلی، جنگ‌های داخلی تابع دو محور عمده بوده‌اند: ۱. تضاد مذہبی؛ و ۲. تضاد نژادی: «ما معتقدیم آنچه کہ فعلاً در افغانستان جریان دارد، بہ خاطر مسأله نژادی است. تضاد مذہبی هست اما کم‌رنگ است. تضاد اصلی بہ خاطر نژاد است.» (چراغ راه: ۱۷۰) هر دو تضاد اصلی بر مبنای انکار برابری وجودی و حذف هسته‌ی واحد انسانی بہ وجود می‌آید. در آن دورہ، «سیاست حذفی» درندہ‌تر از سابق دہان گشودہ و ہر موجودیتی را می‌بلعید، و بدین‌سان، پایہ‌های وحدت ملی را غول آسا و پیوستہ می‌جوید و بہ موازات آن، افق حیات انسانی بر خاک سیاہ امتناع آوار می‌گشت.

ب) انکار و حذف مردم

حذف تکرر انسانی و نفی برابری همانا جوہرہ‌ی تاریخی استبداد را برمی‌سازد. فرد مستبد کسی است کہ از اساس وجود دیگری را نادیدہ و بی‌اہمیت می‌گیرد، یعنی عملاً موجودیت دیگری را نفی می‌کند و بہ همین خاطر، خودرأی، خودکامہ و مستبد می‌شود؛ چون برای او، «دیگری» نہ وجود دارد و نہ اہمیت. وقتی موجودیت دیگری بی‌اہمیت و هیچ تلقی می‌شود، بہ طریق اولی جان، ناموس، اموال و تضييع حقوق انسانی او نیز بی‌اہمیت تلقی شدہ و ہر فاجعہ‌ای کہ بر قربانی وارد آید، فرد مستبد را تکان نمی‌دہد و وادار بہ فکر نمی‌کند. این نادیدہ‌گیری و بی‌اہمیتی دیگری تنها بہ طبقہ‌ی حاکمان مربوط نمی‌شود، بلکہ چارچوب فرہنگی و تاریخی این سرزمین و مردمان را تشکیل می‌دہد و لذا توقف آن و غلبہ بر آن امری بس عظیم، دشوار و خطرناک است.

بہ‌ہرحال، استبداد سیاسی همان نفی موجودیت سیاسی مردم است کہ بہ شکل‌های مختلف و در بسیاری از برنامه‌ها و عملکردهای گوناگون دولت‌های ما تکرار می‌شود. وقتی موجودیت سیاسی مردم از اساس نادیدہ گرفته و بی‌اہمیت تلقی می‌شود، طبیعی است کہ منزلت سیاسی و حقوق انسانی و مصالح آن‌ها پایمال و انکار می‌گردد. در غیاب عقلانیت سیاسی، مخالفت سیاسی و مذاکرات برای احقاق حقوق مردم و احیای ہویت آن‌ها بی‌ثمر می‌ماند. در کل، شدیدترین تخریب مؤلفہ‌ی کثرت مردمی همانا حذف و انکار آن است، کہ در این صورت، وحدت ملی از اساس فرومی‌ریزد و امکانی برای تحقق دو مؤلفہ‌ی وحدت و سیاست باقی نمی‌ماند. در بنیان ہر گونه انحصارطلبی سیاسی همانا حذف موجودیت سیاسی مردم نہفتہ است. این خطرناک است؛ چون اساس و تہداب وطن را ویران می‌سازد و مجالی برای ساختن خانہ‌ی وطن باقی نمی‌گذارد. بدون ایجاد تہداب مردمی برای دولت،

نه دیوار امنیت قابل ساختن است و نه سقف صلح امکان برپا شدن می‌یابد. به همین دلیل، مزاری بر ملاحظه‌ی موجودیت مردم و نفوس آن‌ها در بازسازی ساختار حکومت تأکید اکید می‌ورزید و کوتاه نمی‌آمد. چون به وضوح می‌دید که معماری حکومت جدید بر پایه‌ی حذف مردم پیش می‌رود و در صورت استقرار، پیشاپیش ثمره‌ی انسانی در پی ندارد.

هزاره‌ها هم در اولین حکومت موقت مجاهدان (گروه هفت‌گانه) و هم در دومین حکومت موقت آن‌ها (شورای راولپندی) حذف شده بودند، و هم این‌که مذهب آن‌ها در قانون اساسی دولت ربانی، رسمیت نیافته بود. مجددی تا حدی پذیرفته بود که روال حذف درست نیست؛ لذا تلاش کرد که حزب وحدت و جنبش ملی را وارد تشکیلات دولت موقت کند. به همین خاطر، او جنرال دوستم را به رتبه‌ی «سترنجالی» ارتقا داده و «مجاهد کبیر» خواند، اما ربانی، حکمتیار و مسعود او را مورد انتقاد قرار دادند و تضادها افزایش یافت. (محمّدنبی عظیمی؛ ۱۳۷۸: ۶۲۰) همچنین، مجددی وزارت امنیت ملی را به حزب وحدت سپرد، اما باز ربانی و مسعود مخالفت کردند و با تبدیل وزارت امنیت به ریاست امنیت، آن را به حزب خود اختصاص دادند. «قناعت کردند که وزارت‌خانه‌ی امنیت ملی را برای ما بدهند. ساعت سه شورای جهاد توافق کردند و ساعت شش شورای رهبری آن وزارت‌خانه را منحل اعلان کرد.» (چراغ راه: ۶۷۶۶) و ربانی ادعا کرد که این وزارت از اصل وجود نداشت! بدین‌سان، دولت موقت مجاهدان اسیر زنجیره‌ی حذف‌ها و انحصارطلبی‌ها ماند و نتوانست به سوی تشکیل یک دولت ملی و فراگیر قدم بردارد. تکنیک‌های حذف و شیوه‌های انحصارطلبی گوناگونی در این دوره دیده می‌شود، که این‌جا مجال پرداختن به همه‌ی آن‌ها نیست اما اجمالاً ایجاد نفاق (میان مردم، بین احزاب، میان یک حزب، بین حزب و مردم و...)، معامله (با گروهک‌های فاقد پایه‌ی مردمی) و ایجاد جنگ‌های مختلف و نیز توطئه‌های براندازی احزاب رقیب از جمله شیوه‌ها و تکنیک‌های بارز حذف بوده، و اساساً در هیچ‌انگاری مردم ریشه دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت، مجاهدان بیش از آن‌که دغدغه‌ی تأسیس یک دولت فراگیر داشته باشند اما بیشترین تصمیم‌ها و تلاش‌هاشان را برای حذف همدیگر به کار برده‌اند. «زمانی که تعهد نباشد و برای حذف یکدیگر تصمیم‌گیری می‌کنند، کسانی که شب و روز برای حذف یکدیگر گام برمی‌دارند، به مردم فکر نمی‌کنند و دل نمی‌سوزانند... برای حذف یکدیگر فکر می‌کنند.» (چراغ راه: ۲۶۶) کارویژه‌ی عقلانیت سیاسی در دولت مجاهدان نه تصمیم‌گیری درباره‌ی تأمین منافع مردم و ساختن آینده‌ای بهتر برای آنان بلکه اندیشیدن‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات درباره‌ی «حذف یکدیگر» بوده است. جنگ‌های داخلی اجرای همین دغدغه‌ها و تصمیم‌های سیاسی ناشی از «منطق حذف» است. بیشترین مسئولیت فجایع ملی متوجه نیروهایی است که بیشترین قدرت دولتی را در اختیار و انحصار داشته‌اند و امکانات دولت را برای حذف دیگران مصرف کرده‌اند. مزاری بارها از این حذف‌ها سخن گفته است و روش و منطق حزب وحدت را در قبال دفاع از سرنوشت مردم صراحتاً اعلام کرده اما از سوی دولت انحصاری پاسخ منطقی نیافته است.

مسأله افغانستان وقتی حل می‌شود که همه مردم و احزاب همدیگر را تحمل کنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب، چه از نگاه مذاهب، روش حزب وحدت این است که با کسی جنگ نداریم، برای همه احزاب و ملیت‌ها احترام قائلیم و برای همه حق مساوی طبق نفوس‌شان می‌خواهیم، و بر همین اساس، برای مردم خود حق می‌خواهیم. راه‌حل برای افغانستان، تفاهم است، نه حذف یکدیگر.... بیست ماه گذشته اثبات کرده که کسی توانایی حذف کسی دیگر را ندارد. ما این افتخار را داریم و حق هم داریم که افتخار کنیم که وحدت ملی را در افغانستان ما به وجود آوردیم. (چراغ راه: ۱۵۶)

جنگ‌های خانمان‌سوز تباه‌کننده بودند اما این نکته‌ی اساسی را اثبات کرده‌اند که مردم، تکرر انسانی و دیگری، «حذف‌ناپذیر» و «ماندنی» است. این صدای ستم‌دیده که تا کنون بلند و کوبنده است، هنوز ناشنیده مانده و «منطق حذف» همچنان در بنیان خیلی از تصمیم‌گیری‌های دولت حاضر نیز مستتر و آشکارا ادامه دارد. هنوز دولت‌ملت افغانستان تکلیف و نسبت خود با منطق حذف را معلوم، مشخص و یک‌سره نکرده است، و به همین دلیل، فجایع ملی هر روز بیش از پیش رخ می‌دهند، و این سلسله‌ی جلیله تا سال‌ها ادامه خواهد داشت و فعلاً نقطه‌ی پایانی بر آن دیده نمی‌شود. مزاری هر چه می‌گوید: «این‌ها باید تجدیدنظر بکنند و این‌ها باید از بیست ماه گذشته درس بگیرند که نمی‌شود با زور حکومت کرد، نمی‌شود با تانک حکومت کرد، نمی‌شود با پول حکومت کرد.» (چراغ راه: ۱۶۳) اما هیچ درس و تجربه‌ای از رویدادهای گذشته و بن‌بست منطق حذف آموخته نمی‌شود، نه آن روز و نه امروز. «ما تا وقتی موجودیت داشته باشیم، حیثیت داشته باشیم و هویت داشته باشیم، سر ما توطئه می‌کنند.» (چراغ راه: ۶۹) به همین دلیل است که زمینه‌های تفاهم هر روز بیش از پیش نابود و امکان وحدت ملی به ورطه‌ی امتناع می‌غلطد. آن سال‌ها عمده‌ترین تضادها حول نژاد و مذهب شعله‌ور می‌شد و سلسله‌ای از تبعیض‌های غیرانسانی را به راه می‌انداخت. به همین خاطر، مزاری معتقد بود که «حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود آید» (چراغ راه: ۳۵) بلکه باید بر مبنای «مردم» تأسیس شود. و این مستلزم آن است که همه‌ی ملیت‌ها «هویت سیاسی داشته باشند»؛ اما انحصارطلبان، هویت سیاسی ملیت‌های دیگر را قبول نداشته و تحمل نمی‌کردند. اکنون نیز مسأله همان است که بود و عوض نشده. بدین ترتیب، چرخه‌ای از خشونت پایدار به جریان افتاده و ادامه می‌یابد. یک علت بن‌بست سیاست در افغانستان معاصر همین جا آشکار می‌شود که اقدامات مدنی برخی گروه‌ها قدرتِ مقابله با این چرخه‌ی خشونت را ندارد. به عبارتی، چرخه‌ی خشونت توانِ سیاست و انسانیت را به مخاطره انداخته و جایی برای پیشبرد برنامه‌های انسانی باقی نگذاشته است.

تأکید بر نفوس مردم و هویت سیاسی آن‌ها دقیقاً بر تلازم احیای امر انسانی و امر سیاسی به عنوان یگانه بنیاد دولت فراگیر انگشت می‌گذارد و از آن جدا نیست. شکاف‌های قومی و مذهبی (و نابرابری‌هایی که از دل این شکاف‌ها فوران می‌کند)، نه تنها امکان طرحی در باب بنیاد وسیع برای

تشکیل دولت ملی فراهم نمی‌آورد، بلکه برعکس، بنیانی برای امتناع شکل‌گیری دولت مردمی و قانونی فراهم می‌آورد؛ چون پیشاپیش، مردم و تکتّر ملیتی اقوام در بنیان آن حذف شده و جای آن را افرادی گرفته است که «علّت تمام بدبختی‌ها، انحصارطلبی و جاه‌طلبی بعضی از رهبران است». لذا مزاری مهار «بحران کنونی» را منوط به اجتناب از زورگویی و ترک رؤیای باطل «حکومت یک حزب یا ملیت بر دیگران» (چراغ راه: ۳۶) می‌دانست. مدل حکومت تک‌حزبی یا تک‌قومی، آشکارا بر بنیان حذف مردمان طراحی شده و پاسخگوی مقتضیات زمانه نبوده و نیست. درنهایت، انحصارطلبی و زورگویی به تداوم جنگ و بدنامی مجاهدان منتهی شد، چنان‌که مزاری بارها آن را هشدار داده بود. اکنون نیز مسأله تغییر جدّی نکرده و به قوّت خود باقی است. لذا وحدت همچنان از اهمیت تعیین‌کننده و ضرورت حیاتی برخوردار است.

۲-۲ مؤلفه وحدت

تکثر و برابری مردمان وضعیت وجودی بشریت است. این‌که جوامع چگونه به این وضعیت وجودی خود سامان می‌بخشند، به اراده‌ی خودشان بستگی دارد. شهید مزاری تکثر و برابری را سرشت وجودی بشریت می‌دانست و تکثر و برابری اقوام و ملیت‌های افغانستان را از همین منظر می‌نگریست و برای همه حقوق انسانی برادرانه می‌خواست. برادری در سیاست استعاره‌ای از برابری است. مزاری رابطه‌ی اقوام را از سنخ رابطه‌ی برادری یعنی برابر می‌دانست، نه رابطه‌ی پدرفرزندی، که استعاره‌ای از رابطه‌ی نابرابری و استبدادی در تاریخ سیاست است. به‌هرحال، مسأله گذر از کثرت به وحدت است. روال تاریخ استبدادی افغانستان بدین سان بوده که حذف تکثر انسانی را به عنوان تنها راه وحدت تلقی و اجرا کرده است. مزاری مقاومتی را رهبری کرد تا پایان راه حذف را روشن سازد و در مقابل، راه جدیدی باز نماید: راه تفاهم. پس، اینجا «وحدت» مطلوب و مقصود ما است. وحدت از طریق تفاهم حاصل می‌آید، نه تخصّص.

الف اتحاد و تفاهم

«کثرت» یک امر پیشینی و از قبل موجود است، و لذا امر تصدیقی و تأییدکردنی می‌باشد، امّا وحدت یک امر پسینی و ساختنی است. وحدت درواقع هماهنگی و انسجام‌بخشی به همان کثرت نامنسجم اولیه است. البته، وحدت به لحاظ لغوی قسمی یگانگی است، امّا موجودیت‌های متکثر به یک موجودیت یگانه تبدیل نمی‌شود، بلکه انسجام می‌یابند، همچون دانه‌های متکثر یک تسبیح، که به خودی‌خود معنا ندارند و تنها هنگامی معنای خاص و مشخص می‌یابند که حول شیرازه‌ای واحد انسجام یافته باشند. برخی‌ها پروسه‌ی حذف را همان یگانگی و وحدت سیاسی می‌پندارند و حتی حذف تکثر قومی به وحدت ملی ترجمه و فهمیده می‌شود! اما پرروشن است که حذف تکثر و تنوع قومی همان وحدت و یگانگی ملی نیست، بلکه وحدت در این‌جا به معنای پذیرش همدیگر، تفاهم و کنارآمدن با تکثر و تنوع قومی است. به عبارت دقیق‌تر، زمانی می‌توان به عرصه‌ی وحدت گذر کرد

که قبلاً منطق تاریخی حذف مردم کنار گذاشته شده باشد. با ادامه‌ی سیاست‌های حذفی، هرگز نمی‌توان از وحدت و تفاهم ملی سخن راند. وحدت ملی حاصل پذیرش و تفاهم همه‌ی نیروهای سیاسی کشور است. البته، به همان اندازه که وحدت ملی بر پایه‌ی پذیرش و تفاهم نیروها استوار است، پابندی به توافقات نیز ضرورت دارد، تا وحدت ملی بتواند قاعده‌مند و نهادینه شود یا زمینه‌ی آن فراهم آید. در دولت موقت مجاهدان یا تفاهم و توافقی میان نیروهای سیاسی صورت نمی‌گرفت، یا این که توافقات عملی نمی‌شدند و الزام و پابندی نسبت به آن‌ها وجود نداشت. در مجموع، بحران سیاسی افغانستان همچنان درون آتش جنگ‌های داخلی لاینحل باقی ماند و با ظهور طالبان به اوج رسید، چنان که ملا عمر «راه‌حل نظامی» را بهتر از «مذاکرات بی‌نتیجه» می‌دانست: «ما معتقد هستیم که حل نظامی قضیه بهتر از حل مسأله از راه مذاکرات است. زیرا چندین مذاکرات صلح به جایی نرسیده است.» (احمد رشید؛ ۱۳۸۷: ۸۲) جنگ ملا عمر ادامه‌ی سیاست حذفی بود. راه‌حل نظامی ملا عمری هم جواب نداد. این که جنگ پاسخگوی حل مسایل نیست، از پیش روشن بود اما چرا مذاکرات بی‌نتیجه بود؟ پاسخ را باید در «عدم تفاهم» و «عدم پذیرش همدیگر» جست‌وجو کرد. مذاکرات به نتیجه نمی‌رسید؛ چون تفاهم شکل نگرفت یا به تفاهم تن ندادند. تفاهم بدون آگاهی از واقعیت‌های وجودی یعنی بدون آگاهی از احوال مردم پدید نمی‌آید. جنگ نه تنها عدم تفاهم را حل نمی‌کند، بلکه آن را عمیق‌تر می‌کند. ملا عمر از دیدن این واقعیت ساده عاجز و کور بود، همان‌طور که ربانی و مسعود راه کوری را پیشه کرده بودند. هر دو طیف استبداد و انحصار، سیاست حذفی را با دهشتناک‌ترین ابزار آن پیش بردند و به نتیجه نرسیدند.

به سخنی دیگر، مسأله گذر از کثرت به وحدت است. راه این گذار از دیدگاه شهید مزاری همانا «تفاهم و همدیگری» است. شهید مزاری این گذار را طی یک فرآیند سه‌بعدی رهبری کرد: ۱. وحدت قومی؛ ۲. تفاهم اقوام؛ ۳. وحدت ملی. وحدت قومی برای هزاره‌ها از آن رو ضرورت دارد که فاجعه‌ی عبدالرحمان باعث نابودی اکثریت هزاره‌ها و پراکندگی گسترده‌ی باقیمانده‌ها شده است. بقیه‌ی السیف کله‌منارسازی و برده‌گیری‌ها باید به خود انسجام بخشیده و به وحدت برسند تا بتوانند به عنوان یک نیروی سیاسی مقتدر وارد صحنه شوند. این امر بیش از آن که یک انتخاب باشد اما یک ناگزیری است که برای انعکاس صدای عدالت، ستم‌دیدگان باید متحد شوند تا بتوانند از وجود و حقوق خود دفاع کنند. در این راستا، مزاری معتقد بود که وحدت ریشه‌ی موجودیت سیاسی مردم است. (چراغ راه: ۷۱) او تشکیل حزب وحدت را همچون اثبات وجود یک ملیت محروم می‌دانست. مزاری می‌گفت که بر پایه‌ی وحدت، حضور، وفاداری و فداکاری مردم است که «قبول‌اندیم که ما هستیم، و یک ملت هستیم، و بدون ما تصمیم گرفته نمی‌توانید.» (چراغ راه: ۱۶۲) پیوند وحدت مردم و اثبات موجودیت سیاسی بارها و با تعبیر گوناگون در سخنان مزاری بیان شده است که اهمیت حیاتی آن را نشان می‌دهد. پس، یک بُعد از تلاش‌های بی‌وقفه‌ی مزاری معطوف به آگاهی‌بخشی نسبت به وحدت به

عنوان ریشه‌ی موجودیت سیاسی مردم است. وحدت مردم ریشه‌ی موجودیت سیاسی و حیات تازه‌ای در تاریخ معاصر ما شد. تحت رهبری مزاری، جان‌ها و عقل‌ها و نیروهای مردمی به یکدیگر متصل شد و قدرت جدیدی پدید آمد که امید تازه‌ای به کالبد‌ها و پیکره‌ی اجتماعی «بازماندگان ارزگان» دمید. رهایی مردم از بی‌اعتمادی، یأس و عجزی که استبداد عبدالرحمانی در جان و روان مردم نهادینه کرده بود، یک نعمت چشمگیر به حساب می‌آید که به برکت رهبری مزاری حاصل آمد و تا کنون سرچشمه‌ی اعتماد‌ها، امید‌ها و توانایی‌های مردمی ما را تشکیل می‌دهد. صرف موجودیت مردمی به شکل پراکنده و بی‌رابطه با همدیگر در جهان سیاست نه تنها کافی نیست بلکه مخرب نیز هست. غول انحصار همچنان سرپا است و سیاست‌های حذفی‌اش را دنبال می‌کند. لذا وحدت سیاسی و همبستگی اجتماعی مردم یک ضرورت حیاتی است. پس، مسأله‌ی حاضر سه بُعد دارد: یکی، وحدت ستم‌دگانی که همیشه از صحنه‌ی سیاسی و تصمیم‌گیری در قبال سرنوشت خود حذف شده‌اند. دوم، دیگران موجودیت متحد ستم‌دگان را به رسمیت بشناسند و راه تفاهم گشوده و هموار گردد. سوم، گروه‌های متعارض یک کشور در صورت تفاهم می‌توانند به وحدت ملی نایل آیند. بُعد اول روشن است و نیاز به بحث ندارد. لذا در ادامه، ابعاد دوم و سوم به اختصار توضیح داده می‌شوند.

شهید مزاری بارها می‌گفت جنگ و حذف، راه‌حل مشکلات افغانستان نیست، بلکه تفاهم و مذاکره است. مدام از پایان راه حذف سخن می‌گفت اما طرف‌های درگیر گوش شنوا نداشتند. امید تفاهم آن‌جا مستقر می‌شود که گروهی در پی حذف دیگران نباشد، موجودیت دیگران را بپذیرند و از طریق گفت‌وگو با دیگران به تفاهم برسند؛ اما «نطق حقیقی و گفت‌وگوی اصیل تنها در توان کسی است که از واقعیت‌های وجودی آگاه باشد.» (علی امیری؛ ۱۳۹۱: ۲۷۵) حل و فصل مسائل و مشکلات سیاسی تنها از راه گفت‌وگو، تفاهم و مذاکره ممکن می‌گردد و گفت‌وگو بدون آگاهی از واقعیت‌های وجودی ممکن نیست. بدیهی‌ترین و بنیادی‌ترین واقعیت وجودی همانا «مردم» است و این که مردم «به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور» (چراغ راه: ۳۳) برای تعیین سرنوشت سیاسی و آینده‌ی مملکت خود سهیم باشند. پس، تفاهم و مذاکره بدون آگاهی از واقعیت بنیادین مردم و احوال آن‌ها و تصدیق آن ممکن نیست. مردم بنیاد وسیع هر گونه حکومت انسانی است. وحدت ملی زمانی برقرار می‌شود که بر بنیاد مردمی استوار گردد. همچنین، حکومت بدون پایه‌ی مردمی حکومت قانونی نیست و نمی‌تواند ثبات سیاسی به وجود آورد. علاوه بر این‌ها، مردم چاره‌ساز آینده است اما بدون وحدت ملی و همبستگی سیاسی نمی‌توانند آینده‌ای مطمئن و از آن خود ته‌دای گذاری و خلق کنند. تنها راه مردم «وحدت و یکپارچگی آن‌ها» است. (چراغ راه: ۶۶) استدلال شهید مزاری این بود که: «از پراکندگی و تفرقه، کاری ساخته نیست، ما باید در یک چوکات سازمان‌یافته و منظم گرد هم بیاییم و کار کنیم.» (یاد گل سرخ: ۱۰۴)

مطالبات مزاری که معطوف به برادری ملیت‌ها، برابری آن‌ها، رسیدن مردمان به حقوق خود، داشتن حق تصمیم درباره‌ی سرنوشت خود، حق اشتراک عادلانه و رسمیت مذهب همگی مطالباتی در

راستای ایجاد و تقویت وحدت ملی اند. زیرا شرط تحقق وحدت ملی حضور و مشارکت همگانی است و مطالبات مزاری درواقع راه حضور همگانی را می‌گشاید. پس، راه حل عبور از بحران‌ها این است که دولت بر پایه‌ی مردمی تشکیل شود و به مردم برای تصمیم‌گیری در قبال زندگی و تعیین سرنوشت خودشان و نمایندگی از خودشان حق داده شود. (چراغ راه: ۷۷) سازوکار دستیابی مردم به حقوق‌شان، «انتخابات» است و حکومت آینده باید توسط «رأی مردم» تعیین شود. البته «باید دقت نمود انتخابات روی چه فرمولی و روی چه قانونی صورت بگیرد». (چراغ راه: ۷۱-۷۲) وحدت با انتخابات درست ارتباط دارد، همان‌طور که با تمامیت ارضی پیوند دارد. بنابراین، اتحاد اقوام و ملیت‌های افغانستان تنها از طریق تفاهم قابل تحقق است. به نظر مزاری، مردم افغانستان با دو راه اساسی روبرو است: ۱. راه حذف، که میراث گذشته بوده است. ۲. راه تفاهم: راه تازه‌ای که امید آبادانی مملکت بدان منوط است. مزاری بارها پایان راه حذف را اعلام کرد. تجربه‌ی جنگ‌های کابل به رغم تباهی‌هایش اما این پایان را اثبات کرد. اگر دیده‌ی عبرت‌بین وجود دارد، باید از اصرار بی‌خود بر راه حذف دست کشید و در راه تفاهم قدم نهاد. راه تفاهم راه پذیرش همدیگر است و در این راستا، شهید مزاری از جنبش دفاع می‌کرد و از حذف‌ناپذیری آن سخن می‌گفت. چون اقتضای تفاهم و پذیرش همدیگر همین گونه است. «راه حذف در افغانستان تمام شد و کسی نمی‌تواند کسی را، ملتی را، حزبی را و مذهبی را حذف کند. یک راه است: راه تفاهم و پذیرش همدیگر. و این منطق را به همه اعلان کردیم و می‌گوییم روی این مسأله هستیم.» (چراغ راه: ۱۶۲) تفاهم و پذیرش همدیگر هم پایه‌ی وحدت ملی است و هم پایه‌ی حفظ تمامیت ارضی افغانستان. مزاری بارها از پیوند وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان سخن رانده است. اما آن‌چه این وحدت و تمامیت ارضی را در معرض تهدید و نابودی قرار می‌دهد، تفرقه و تخاصم است. در ادامه، اندکی به این آسیب اشاره داده می‌شود. البته، سخنرانی‌های شهید مزاری را می‌توان همچون شرحی مفصل بر تفاهم و تخاصم نیروهای سیاسی آن روزگار تلقی و قرائت کرد که منطق رویدادها را تماماً بر پایه‌ی موجودیت مردم به شرح می‌کشد.

ب) تفرقه و تخاصم

«وحدت مردمی و نیروهای جهادی و قوای مسلح» (چراغ راه: ۴۷) در مزار «افتخار» آفرید و انتقال قدرت با آرامش و امنیت اتفاق افتاد اما در کابل، چون توافقات عملی نشد و وحدتی پدید نیامد، انتقال قدرت به فاجعه انجامید. سقوط مزار که کلید فتح کابل بود، درواقع معجزه‌ی وحدت و تفاهم نیروها بود. معجزه‌ی تفاهم قابل باور نبود و دو روز طول کشید تا پیروزی مزار را تأیید کنند. (ر. ک: چراغ راه، صص ۵۵-۵۷) در کابل اما تفاهم و توافقات زیرپا نهاده شد و تخاصم روی کار آمد.

حکومت انتقالی برای احراز حقوق ملیت‌های محروم مسأله‌ای حیاتی بود (چراغ راه: ۷۳) اما اقدامات عادلانه صورت نگرفت. دولت‌سازی به روال سابق تبعیض و حذف بازگشت و تنها مجریان آن تعویض شد، عامل‌هایی که از حوادث و واقعیت‌های ویرانگر عقل نگرفتند:

ما معتقد بودیم و خوش‌بین شده بودیم که از سال ۶۷ تا حالا برادران سر عقل آمده، واقع‌بین شده و برای وحدت ملی این ملت و برای تمامیت ارضی این مملکت فکر می‌کنند، ولی حالا برعکس به این نتیجه رسیدیم که نه، بلکه این‌ها دارند از سابق هم بدتر عمل می‌کنند. (احیای هویت: ۲۰۶)

دولت ربانی یهود و نصارا را به رسمیت شناخت اما رسمیت تشیع در قانون اساسی را نپذیرفت. همان طور که وحدت ملی یک اصل است، پرهیز از تصویب قوانین مخرب وحدت ملی نیز یک اصل است. بسیاری از قوانین در افغانستان یا بدون درنظرداشت منافع همگانی تصویب شده یا اگر قانون درست تصویب شده اما اجرایی نشده است. مثلاً، قانون اساسی فعلی گرچه یک قانون خوب است اما طبق برخی گزارش‌ها، ماده‌ای -جز پایتخت- نمانده که نقض نشده باشد. آن زمان نیز توافقات درست کم‌وبیش منعقد می‌شد اما در اجرای آن متعهد نبودند. در کل، مسأله منحصر به قوانین نیست، بلکه فراتر از آن، ساختارها و اصل تشکیلات و اساسات دولت است که در گذشته، ظالمانه و تبعیض‌آمیز بوده است. در دولت مجاهدان این فرصت پیش آمد که رویکردهای تبعیض‌آمیز گذشته اصلاح شود اما دولتمردان وقت تن به اصلاح نداده و رویه‌های انحصاری در پیش گرفتند و ساختارهای ظالمانه را مجدداً برپا کردند و برای تثبیت دوباره‌ی تاریخ تبعیض و حذف سیستماتیک از تمام توان دولت کار گرفتند، چنان‌که ماهیت جنگ‌های داخلی درواقع جنگ دولت علیه بخش عظیمی از ملت بود. فاجعه‌ی افشار شاهد انکارناپذیر ماهیت اصلی آن جنگ‌ها است. کلاً تفرقه‌ها و تخاصم‌ها افزایش یافت. به لطف دولت انحصارگرا، صدای تبعیض و حذف بلندتر از صدای عدالت و برابری برآمد، فرصت تغییرات اساسی ناپود شد و افغانستان نتوانست از باتلاق جور خارج شود.

سیاست‌های حذفی در ضدیت با اصل وحدت ملی قرار دارند و باید ادامه پیدا نکنند. به‌هم‌زدن وحدت ملی و ایجاد تضاد ملی خیانت بزرگ است. این خیانت اما به شکل‌های گوناگون به اجرا درآمده است. دولت موقت مجاهدان تکنیک‌ها و رویه‌های متعددی را برای ادامه‌ی غیرقانونی خود دنبال می‌کرد. خیلی قبل از آن که مدت کوتاه مجددی پایان یابد، طیف ربانی شورایی راه انداختند که نوعی دولت در درون دولت به حساب می‌آمد، اما وقتی موعد خود ربانی پایان یافت، شورایی برای ادامه‌ی دولت و انتخاب کادر جدید تشکیل نداد. توافقات رعایت نشد و حکومت در مسیری افتاد که خلاف وحدت ملی بود. انحصارها و تبعیض‌ها و حذف‌ها هیچ ضرورتی نداشت اما مبارزه با آن‌ها ضروری بود. زیرا، «هر کس بیاید وحدت ملی را به‌هم بزند، هر کسی بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد، ما این را خاین ملی می‌دانیم.» (چراغ راه: ۱۶۲) برخورد با خیانت ملی یک امر ضروری است. مزاری برای ازبین‌بردن «تضادها میان ملیت‌ها» کوشش‌های زیادی کرد و سهم خود را در «ایجاد وحدت ملی واقعی» ادا نمود. به نظر او، «دشمنی ملیت‌ها فاجعه‌ی بزرگی در افغانستان است.» (چراغ راه: ۳۷) و

«ریشه‌ی اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور، انحصارطلبی و نادیده‌گرفتن حقوق دیگران است.» (چراغ راه: ۳۷) مبارزه با ریشه‌ی فجایع یک ضرورت است و ایستادگی در برابر آن «وظیفه‌ی ملی» (چراغ راه: ۳۷) به حساب می‌آید. بخش عظیمی از سخنرانی‌های مزاری به شرح تخصصات و ایضاح منطق جنگ‌های داخلی می‌پردازد.

۲-۳) مؤلفه سیاست

چنان‌که گفته شد، مسأله گذار از کثرت به وحدت است، که راه آن تفاهم و همدیگرپذیری بوده و بحث شد، اما سطح این تفاهم و همدیگرپذیری همانا «سیاست» است. «تفاهم و پذیرش همدیگر» جزو واژگان کلیدی مزاری است. تفاهم و پذیرش همدیگر در سطح توزیع امتیازات و معامله منظور مزاری نیست بلکه او پذیرش همدیگر در سطح سیاسی و تصمیم‌گیری برای سرنوشت آینده مملکت را مدنظر دارد. حکومت از آن مردم است و مردم در بالاترین سطوح قدرت باید نقش تعیین‌کننده داشته باشند. در این راستا، نیروهای سیاسی با یک انتخاب مواجه اند: ۱- راه تفاهم و پذیرش همدیگر، که بر پایه‌ی آن عرصه‌ی سیاسی گشوده و آبادانی کشور ممکن می‌شود. ۲- راه حذف و تخصص، که بر پایه‌ی آن جنگ‌ها شعله‌ورتر و کشور ویران‌تر می‌گردد. دولت وقت بر گزینه‌ی دوم اصرار ورزید و راه تفاهم و پذیرش همدیگر را نپذیرفت. نتیجه هم فجایع جبران‌ناپذیر و سقوط دولت بود. پس، تجربه‌ی جنگ‌های داخلی دو تلازم را اثبات می‌کند: تلازم سیاست و انسانیت، و تلازم استبداد و خشونت. مزاری بر اساس پیش‌فرض اول با بی‌عدالتی‌ها مخالفت سیاسی می‌کرد اما دولت بر مبنای تلازم دوم با زبان جنگ پاسخ می‌داد و ظرفیت تحمل مخالفت سیاسی و مفاهمه و مذاکره را نداشت؛ چون اقوام دیگر را در سطح برابر به رسمیت نمی‌شناخت. و البته این امر نیز در نادیده‌گیری موجودیت و هویت سیاسی مردم ریشه داشت.

الف) سیاست و انسانیت

سیاست منشأ اثرگذاری بر سرنوشت بشر است و احیای انسانیت بدون اصلاح آن ممکن به نظر نمی‌آید. تفاهم و پذیرش همدیگر در سطح اخلاق و اقتصاد کفایت نمی‌کند، بلکه حتماً باید در سطح سیاسی صورت بگیرد. سیاست منشأ حذف و منبع انسانیت‌زدایی از انسان‌ها بوده و این روال باید از همان سرچشمه‌اش متوقف و اصلاح شود، تا دامنه‌های آن صلاح پذیرد. پذیرش همدیگر و تفاهم باید در سطح سیاسی و تصمیم‌گیری صورت بگیرد، تا ساختار «وحدت ملی» برپا شود. پذیرش همدیگر در سطح تصمیم‌گیری به خاطر پیوند پیچیده‌ی سیاست و انسانیت است. سیاست عرصه‌ی اثرگذارترین نیروها بر تقدیر جمعی مردمان زمین است. لذا هیچ مرجعی جز خود مردم صلاحیت ندارد به عنوان تعیین‌کننده‌ی آن پذیرفته شود. به همان پیمانه که مردم از بنیاد سیاست حذف می‌شود، انسانیت با زوال روبرو می‌شود. بنابراین، از یک‌سو، احیای امر سیاسی با احیای انسانیت ملازم است. و از سوی

دیگر، احیای امر سیاسی بدون تفاهم و پذیرش مردم در سطح تعیین‌کننده‌ی سیاست ممکن نیست. پس، تفاهم و پذیرش همدیگر عمیقاً با احیای انسانیت در افغانستان پیوند خورده است. به عبارت دیگر، سیاست باید مردمی باشد، و مردم در مقام تعیین‌کننده‌ی تقدیرات جهان سیاست پذیرفته شده باشند و سازوکارهای متناسب آن ایجاد شده باشد. احیای امر سیاسی نزد مزاری به معنای احیای مردم در نقش تعیین‌کننده‌ی امور است. بنابراین، پذیرش همدیگر و اجازه‌ی حضور مردم در سطح سیاسی یگانه راه‌حل عبور افغانستان از مشکلات اساسی است. برنامه‌ریزی تحقق فجایع از عرصه‌ی سیاسی برخاسته است، و مادام که این عرصه‌ی مناسبات جمعی اصلاح و بر بنیاد مردم بازسازی نگردد، زندگی مردمان و شهروندان رنگ صلح و امنیت را به خود نمی‌بیند. هر تصمیم در سطح سیاسی ممکن است با مرگ و زندگی شهروندان پیوند بی‌واسطه داشته باشد. لذا حق مساوی همه شهروندان است که امکان مشارکت و ورود به عالی‌ترین سطوح سیاسی را داشته باشند و با حذف‌های ساختاری روبرو نباشند. جهاد و سقوط دولت کمونیستی فرصت درخشانی برای ظهور مردم در نقش تعیین‌کننده‌ی سیاست بود و سختی‌های مبارزات هم بر دوش مردم بود اما رهبران بد عمل کردند و فرصت احیای مردم در مقام تعیین‌کننده‌ی سیاست از کف رفت.

حذف مردم هزاره هم به معنای سیاست‌زدایی از آن‌ها است و هم به معنای انسانیت‌زدایی از آن‌ها. ملازم با خشونت و قساوت اعمال شده بر ستمدیدگان هزاره اما تبلیغات گسترده‌ای برای غیرانسانی نشان‌دادن سیمای آن‌ها نیز انجام شده است. (علی امیری؛ ۱۳۹۲: ۲۴) این فرآیند دوگانه هم در حکومت‌های گذشته انجام شده و هم در دولت ربانی. مزاری با این فرآیند دوگانه و پیچیده‌ی تاریخی و سیاسی درگیر بود و در پاسخ بدان توأمان «طرح انسانی کردن سیاست و سیاسی کردن انسان» را روی دست گرفت و در تقریر آن کوشید. او فراتر از اصلاح رونب‌های سیاسی اما به بنیادهای سیاست توجه داشت و در پی اصلاح بنیادها بود، این که مردم به عنوان بنیاد فراگیر حکومت و عامل فعال سیاست پذیرفته شود. حکومت‌های گذشته بی‌بنیاد بودند، ثبات نداشتند و به راحتی سقوط می‌کردند. چون همگی بر مبنای «حذف مردم» و فراموشی مصالح مردمی تشکیل شده بود. حذف و فراموشی مردم منحصر به دولت‌های چند سده‌ی گذشته نیست و ریشه‌های تاریخی و فرهنگی عمیقی دارد. امر سیاسی، مشارکت سیاسی، عدالت، آزادی، قانون و... همگی از شئون مردم است و تا مردم در جایگاه جوهری خود مستقر نشود، هیچ سعادت‌پایداری در جهان‌های ممکن سیاست و عدالت و حقوق رخ نخواهد داد. مزاری در جهان سیاست بدون توسل به ایدئولوژی‌های شرق و غرب اما از ایده‌ی «مردم به عنوان بنیاد فراگیر حکومت» دفاع کرد. او خود را در مردم ذوب کرده بود، درحالی که منطق جهان خواستار ذوب مردم در رهبران بود. نزد او، رهبران باید در مردم ذوب شوند؛ زیرا «رهبران رفتنی اما مردم ماندنی هستند.» (چراغ راه: ۲۱۰) قاعده این است که امر رفتنی در امر ماندنی و امر فانی در امر باقی ذوب شود، نه برعکس. اما تاریخ سیاست وارونه می‌شده و امر ماندنی و باقی در امر رفتنی و فانی ذوب و نابود شده است. کتاب «یاد گل سرخ» سراسر شرح همین ذوب شدن شهید مزاری در

خدمت به مردم است. او از خود فانی شده و در خدمت به مردم محو شده بود. او رضایت خداوند را در رضایت خلق خدا می‌دید؛ چون مسئولیت رهبری مردم را به دوش داشت. در حفاظت از بیت المال بیشترین تلاش‌ها و سخت‌گیری‌ها را اعمال می‌کرد و با تمام وجود در مراقبت از «ناموس ظهور حق» فانی شده بود. از این‌رو، او به حق یکی از اولیای بزرگ الهی در تاریخ ما است.

مطالبات شهید مزاری به امتیازخواهی و دیگر شبهات بی‌اساس قابل ترجمه نیست. مسأله اساساً حزب و قوم نیست، بلکه مردم است و مردم همه را شامل می‌شود. درواقع، مردم تنها امر فراگیر است. جهاد افتخار همگانی و امر مردمی است. همه مردم مبارزه کردند، مهاجر و آواره شدند، شهید دادند، مجروح شدند. مردم در ازدست‌دادن زندگی‌ها، خانه‌ها و خانواده‌ها با هم شریک و هم‌سرنوشت بوده‌اند. پس چرا نباید در تعیین سرنوشت سیاسی و آینده‌ی مملکت خود شریک باشند؟ (احیای هویت: ۱۸۸) آن‌چه در راولپندی و پشاور و در حکومت موقت مجاهدان نادیده گرفته شد، منافع این حزب و آن حزب نبود، بلکه اصل موجودیت مردم نادیده گرفته و هویت سیاسی آن‌ها انکار شد، همان مردمی که بار سختی‌های جهاد تماماً بر دوش آن‌ها بود و اعم از هزاره و غیرهزاره بودند. (احیای هویت: ۲۰۲) نادیده‌گیری مردم توسط عده‌ای که موقع جنگ خارج بودند ولی موقع پیروزی ادعای ریاست و نفی موجودیت مردم کردند، امر غیرمنطقی و نیازمند برخوردهای لازم است. (چراغ راه: ۴۸) مردم صاحب اصلی انقلاب بوده و حذف آن‌ها خیال باطل است. مردم با حضور خود در صحنه‌ی جهاد و پیکار برای آزادی، هویت سیاسی کسب کردند و این هویت سیاسی مردم قابل نادیده‌گیری نیست. (چراغ راه: ۶۰-۶۱) و صص: ۶۴-۶۵) مزاری تلاش می‌کرد تا نقش واقعی مردم برای آن‌ها به رسمیت شناخته شود و از بازی در نقش‌های تشریفاتی و نمایشی آزاد شوند اما برخی گروه‌ها و اشخاص حضور مردم و نقش تعیین‌کننده‌ی آن‌ها را نپذیرفتند و با سنگ‌اندازی‌های زیاد مانع مردمی‌شدن حکومت شدند، و با خشونت‌های فراوان و بی‌مورد کوشیدند تا مردم را سرکوب کرده و مانع دستیابی آن‌ها به جایگاه واقعی‌شان در سیاست شوند. استبداد چیزی نیست جز همین نظام حذف مردم، نادیده‌گیری موجودیت و هویت سیاسی آن‌ها و انکار بدیهی‌ترین حقوق آن‌ها، از جمله انکار حق زندگی، انکار حق تعیین سرنوشت سیاسی و.... تحمیل جنگ‌های پیاپی بر مردم برای نشان‌دادن و بیان عملی همین انکارها و نادیده‌گیری‌ها بود.

ب) استبداد و خشونت

همان‌طور که سیاست و انسانیت به میانجی مردم به هم جوش می‌خورند اما استبداد و خشونت به میانجی حذف مردم یکی می‌شوند. استبداد حتی در بهترین حالتش چیزی جز توده‌ی سیال و متراکم خشونت نیست. زیرا خشونتی بالاتر از حذف موجودیت و انکار هویت سیاسی مردم نیست. تلازم استبداد و خشونت امری کهن و دیرینه است. چنان‌چه قبلاً گفته شد، استبداد درواقع شکلی از حکومت

نیست، بلکه فقدان شکلی از شکل‌های حکومت است. حکومت امری انسانی و بر بنیاد جوهریت مردم است و مردم در حکومت استبدادی از سطح بنیاد حاکمیت حذف شده و به ابزار و شیئی از اشیاء حکومت و کالایی از اموال شخصی سلطان بدل شده است. تغییر این وضعیت پایدار و جهان‌مند، به سادگی و در کوتاه‌مدت و بدون نقش فعال مردم ممکن نیست.

گروهی که تفاهم و پذیرش همدیگر را رد می‌کند، راه را برای تخاصم و جنگ باز می‌کند و از تحمیل خشونت و جنگ علیه مردم ابایی ندارد. از طرف دیگر، مردم خردمند نمی‌توانند به نامعقولیت‌ها و تباهی‌ها تن دردهند و تسلیم نابودی شوند. لذا جنگ امری ناگزیر می‌شود. این جنگ یک بُعد ندارد. به تعبیری دیگر، مردم برای تغییر و کسب حق تعیین سرنوشت سیاسی خود با دولتمردانی روبرو هستند که آن‌ها را حذف کرده‌اند. لذا تغییر بدون خشونت ممکن نیست. تغییر ضروری است و مبارزه با استبداد و انحصار ضرورت دارد. این ضرورت که عاری از خشونت نیست، امر معقول است که علیه امر نامعقول مبارزه می‌کند. تفاوت این دو خشونت به این است که خشونتی که انحصارگرایان و استبدادگرایان به مردم تحمیل می‌کنند، ضرورت ندارد و معقول نیست اما خشونتی که برای مقابله با خشونت کور ضروری می‌شود، امری معقول است و قابل دفاع.

۳- سخن پایانی

منطق شهید مزاری ترکیبی از تفکرات و تدبیرات او است. به‌طور خلاصه، در منطق شهید مزاری، «مردم» جایگاه کانونی دارد. مردم مبدأ و معاد تفکرات سیاسی او است. او از مردم آغاز می‌کند و به مردم بازمی‌گردد. مقاله حاضر کوشید تا با قرائت سخنرانی‌های شهید مزاری، جایگاه وحدت ملی نزد او را روشن سازد. کثرت، وحدت و سیاست مؤلفه‌های ساختاری وحدت ملی را برمی‌سازند. این مؤلفه‌های ساختاری کاملاً بر پایه‌ی مردم قابل تحلیل است. الف) کثرت: مردم مجموعه‌ی تکثرات انسانی است. تکثر بشری اصل و اساس است. نخستین قاعده‌ی تکثر همانا برابری است. فرد فرد مجموعه‌ی مردم با یکدیگر برابر هستند. مزاری این اصل و قاعده‌ی بنیادین را از قرآن کریم (حجرات: ۱۳) اخذ کرده است. این اصل و قاعده، امر وجودی و تصدیق‌کردنی است. انکار آن به حذف مردم و نادیده‌گیری هویت سیاسی آن‌ها منجر می‌شود. حکومتی که بر اساس انکار و حذف پایه‌ریزی شود، نه دوام و قوام دارد و نه منجر به سعادت اتباع می‌شود. ب) وحدت: تکثر نیازمند انسجام و وحدت است. شرط امکان هر گونه وحدت، تفاهم و همدیگرپذیری است. شهید مزاری وحدت و همدیگرپذیری را تنها دارایی مردم می‌داند که خودشان به دست آورده‌اند و رهبران بر آن‌ها متنی ندارند، بلکه عملکرد بد رهبران باعث نابودی تنها دارایی آن‌ها شده و بعضاً به تفرقه و نفاق و شقاق میان مردم دامن زده‌اند. همدیگرپذیری آسان نیست و ظرفیت بالا می‌خواهد. آن‌چه به رشد ظرفیت‌مندی رهبران کمک می‌کند، عقلانیت و فرهنگ و دانش است. مزاری امید دارد روزی منطق زور کنار رفته و منطق تفاهم و همدیگرپذیری روی کار آید. چون منطق زور به تفاهم تن نمی‌دهد و موجودیت دیگری را

نمی‌پذیرد، و با انحصارگرایی به تفرقه و تخاصم دامن می‌زند و بدین سان، هزینه‌های جبران‌ناپذیری روی دست مردم می‌گذارد.

ج) سیاست: شهید مزاری تفاهم و همدیگرپذیری را در سطح سیاست می‌خواهد، نه برای امتیازطلبی و معامله. زیرا سرنوشت سیاسی مردم و آینده‌ی مملکت و تمامیت ارضی کشور قابل معامله نیست. درواقع شهید مزاری به امکان سیاست و بنیاد آن نظر دارد که فراتر از منازعات منفعت‌طلبانه و انحصارگرایانه چگونه می‌توان امر سیاسی را رخدادپذیر ساخت؟ سه گام وجود دارد: ۱. تصدیق تکثر بشری و برابری مردم؛ ۲. تفاهم برادرانه با مردم و همدیگرپذیری؛ ۳. همدیگرپذیری در عالی‌ترین سطح سیاست و تصمیم‌گیری‌ها درباره تعیین سرنوشت سیاسی و آینده‌ی کشور. این سه گام ساختار وحدت ملی را تشکیل می‌دهند و درون این ساختار مبتنی بر مردم است که احیای امر سیاسی امکان‌پذیر می‌شود و شأن انسانی مردم حفظ می‌شود. اگر یکی از عناصر مذکور نقض شود، آن‌گاه باب خیانت‌های ملی باز می‌شود. بدین سان، مزاری ساختار وحدت ملی و خیانت ملی را بر اساس اندیشیدن به «مردم» برای ما اندیشه‌پذیر نموده است.

اقتصاد فراموشی مردم و نادیده‌گیری هویت سیاسی مردم از کجا تأمین می‌شود؟ به نظر می‌رسد که کمک‌های جهانی و خارجی نقش اساسی در حذف مردم ایفا کرده است. بسیاری از منازعات بر سر تصاحب و تاراج کمک‌های بین‌المللی جریان دارد. از یک طرف کمک‌ها ضروری است اما از طرف دیگر، کمک‌ها نه تنها به مردم نرسیده بلکه منجر به حذف مردم از عرصه‌ی سیاسی شده است. قدرت‌های جهانی هنوز از عهده‌ی حل این پارادوکس نیامده‌اند.

مزاری اصول و قواعدی را طرح کرده که ساختار وحدت ملی را برمی‌سازد و اندیشیدن به کلیت آن را برای ما ممکن می‌کند. در کانون این اصول «مردم» جای دارد. منطق شهید مزاری بدون اندیشیدن به مردم قابل درک نیست و متقابلاً مردم نیز بدون شهید مزاری قابل اندیشیدن نیست؛ زیرا این مزاری است که مردم و موجودیت سیاسی آن‌ها را به عرصه‌ی اندیشیدن پرتاب کرده است. وقتی مردم موضوع سیاست است، آن‌گاه دو راه در قبال آن بیشتر وجود ندارد: الف) تصدیق مردم، که لاجرم باید برابری آن‌ها و تفاهم و پذیرش آن‌ها در سطح تصمیم‌گیری‌های سیاسی پذیرفته شود؛ ب) انکار مردم، که سر از حذف و تخاصم و استبداد درمی‌آورد. طرز تفکر نخست در راستای برساختن و برپاداشتن وحدت ملی است، ولی طرز تفکر دوم در راستای خیانت ملی قرار دارد. وظیفه‌ی ملی هر شهروندی حمایت از وحدت ملی و مبارزه با خیانت ملی است. مزاری بهتر از هر کسی به وظیفه‌ی ملی خود عمل کرد. از این‌رو، هم‌چنان الگوی ما است.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه.

۱. عبدالعلی مزاری؛ چراغ راه: برگزیده‌ای از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و پیام‌های استاد شهید بابه مزاری^(ه)، گردآورنده رضا ضیایی، بی‌جا، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری: نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸.
۲. عبدالعلی مزاری؛ احیای هویت: مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید بابه مزاری^(ه)، به کوشش محمد جاوید جاوید، کابل، امیری، بی‌تا.
۳. احمد رشید (۱۳۸۷)؛ طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ نو در آسیای میانه، ترجمه عبدالودود ظفری، کابل، میوند.
۴. اولیویه روال (۱۳۹۰)؛ افغانستان از جهاد تا جنگ‌های داخلی، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
۵. حمزه واعظی (۱۳۸۱)؛ افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران، عرفان.
۶. علی امیری (۱۳۹۲)؛ «احیای امر سیاسی»، نشرشده در کتاب: مزاری و منطق مقاومت، گزیده مقالات سمینار ما و مزاری، کابل، میرگن، صص: ۲۸-۱۷.
۷. محمدنبی عظیمی (۱۳۷۸)؛ اردو و سیاست، در سه دهه اخیر، پشاور، میوند.
۸. محمداسحاق فیاض؛ یاد گل سرخ: مجموعه خاطراتی از رهبر شهید، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.

«منطق مبارزاتی رهبر شهید»

■ محمدعارف محبی *

۱. چکیده

نظام فرهنگی در افغانستان ترکیبی از اضلاع سه گانه؛ قبیله، عقیده و تجدد می‌باشد. ضلع‌های متعارض و هویت چندپاره فرهنگی منجر به بی‌هویتی فردی و خوابگردی اجتماعی در کشور گردید. پرسش اصلی در این پژوهش، چیستی الگویی مبارزاتی رهبر شهید برای احیای هویت و تعدیل مناسبات اجتماعی می‌باشد. بر مبنای مطالعات انجام شده، منطق مبارزاتی شهید مزاری؛ در چوکات اصول سه گانه: تصحیح و تعمیق هویت فردی، احیای هویت جمعی و عدالت در حوزه سیاست، با راهبردهای: خودشناسی، خدامحوری، ولایت مداری، خدمت‌گرایی، بصیرت، عبرت آموزی، خود توانمندی، ائتلاف و مقاومت، الگوسازی گردیده و در ضمن نشان داده شده است که برجستگی‌ها و امتیازات شهید مزاری چه بود که او را به مثابه اسطوره مقاومت ماندگار ساخت و چرا منطق مبارزاتی او تبدیل به سرمشق مبارزاتی برای جنبش عدالت خواهی در کشور گردید.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، هویت، خوابگردی اجتماعی، عدالت، بصیرت، عبرت آموزی.

طرح مسئله

زندگی در قالب سرمشق و پارادایم تصویر گردیده و انعکاس نظام معنایی می‌باشد. انسان‌ها همان‌گونه زندگی می‌کنند که خود و دیگران را تصور می‌نمایند. تصورات ذهنی، مبدأ کنش و واکنش‌های اجتماعی به حساب می‌آید. در چوکات کنش متقابل اجتماعی، زندگی شکل گرفته و شخصیت انسان ساخت می‌یابد. معنای زندگی در ذهنیت فردی و اجتماعی انسان‌ها نهفته است. ذهنیتی که خود در متن نظام فرهنگی جامعه جاری بوده و در فرایند جامعه‌پذیری تبدیل به بخش از هویت انسان می‌گردد. ساختار ذهنی؛ منطق و مبنای تعبیر انسان از خود و از محیط زندگی محسوب می‌شود، انسان براساس نوع تعبیر و نگاهی که دارد به ارزیابی خود و جامعه پرداخته و متناسب با آن موقعیت و نقش‌های اجتماعی برای خود تعریف می‌نماید. درست از همین خاستگاه است که سنخ‌های متفاوت اجتماعی به وجود می‌آیند. افراد زمانی در یک سنخ و دسته اجتماعی طبقه‌بندی می‌گردند که آمادگی ذهنی برای عضویت در آن گروه را داشته باشند. طبقات فرادست و فرودست جامعه، قبل از

* محقق و پژوهش‌گر

این که با شاخص‌های عینی از همدیگر تفکیک کردند، دارای ذهنیت فرادستی و فرودستی هستند (کوزر، ۱۳۷۹، ص ۲۵۵)، لذاست که در عرصه مناسبات اجتماعی، حاکمان بی‌منصب و منصب‌داران مفلوک، ثروت‌مندان فقیر و فقیران ثروت‌مند به وجود می‌آیند. درک تحولات اجتماعی، مبتنی بر درک ذهنیت حاکم بر جامعه می‌باشد و در این میان، قهرمانان کسانی هستند که در تقدیر جامعه خلق گردیده و ساختارهای منحط ذهنی و عینی جامعه را بر بنیاد مصالح و منافع مردم ترمیم و استوار می‌نمایند.

حکایت استاد مزاری، حکایت غصه‌های فروخورده انسان افغانستانی است. رهبر شهید را زمانی می‌توان به درستی فهم و تفسیر نمود که ساختارهای لبریز از تحقیر و تبعیض نژادی حاکم بر جامعه و تاریخ افغانستان را درک نمود. زیرا؛ ما در تاریخ زندگی می‌کنیم و نه تنها تاریخ را همراه خویش داریم که تاریخ ما را می‌سازد. امروز ما روایت از دیروز ماست، هم اکنون در حال ساختن تاریخ برای فردای خویش می‌باشیم. تاریخ امر خود بنیاد نیست، تاریخ را انسان‌های تاریخ ساز می‌سازد، لذاست که تاریخ با مردان تاریخی معنا گردیده و با فراموش شدن آن‌ها تاریخ نیز فراموش می‌گردد. شهید مزاری قهرمانی بود که مسیر تاریخ کشور را تغییر داد و تحول عظیم در ذهنیت و باورهای مردم افغانستان ایجاد نمود. مزاری در تقدیر جامعه‌ای آفتابی گردید که در منگنه تفکر قبیله‌ای و استبداد سیاسی، هویت انسانی خویش را باخته بودند. ماندگاری استاد شهید ناشی از تعبیر انسانی و فراقومی او از مناسبات اجتماعی در افغانستان بود، او از خاستگاه عقیده برخاست و در چوکات نوع تعریفی که از خود، خدا و خلق خدا داشت، می‌خواست با نفی منطق قبیله، مشق زندگی را در مدار خدامحوری و دیگرخواهی اخلاقی استوار نماید، استاد شهید به این دلیل ماندگار گردید که سرمشق جدید و ماندگار برای زیست انسانی در کشور ارائه نمود و منطق مبارزه با بیداد را به روشنی الگوسازی کرد. به همین دلیل؛ تا زمانی که تبعیض و ستم در کشور وجود دارد، مردم ما نیز محتاج بازخوانی مبارزات جدی او برای تحقق عدالت خواهی خواهند بود. در این نوشتار سعی می‌گردد با بررسی مفاهیم بنیادین و مرتبط با منطق مبارزاتی رهبر شهید؛ اصول و اقدامات راهبردی استاد شهید برای احیای هویت و تنظیم مناسبات عادلانه در کشور الگوسازی گردد.

چوکات مفهومی

چارچوب مفهومی، منطق فهم موضوع مورد تحقیق بوده و تعیین می‌کند که چه چیز را باید دید، چگونه باید دید و چگونه به پرسش و پرسش‌های مطرح شده پاسخ داد. چارچوب مفهومی در واقع، بنیادهای محتوایی و اصول راهنما برای چگونگی ورود و خروج از امر پژوهش است. در تحلیل و تدوین «منطق مبارزاتی رهبر شهید» ضروریست؛ مفاهیم هویت فرهنگی به مثابه منطق حیات اجتماعی، خودشناسی به عنوان عنصر ارادی در مهندسی نظام فرهنگی و خوابگردی اجتماعی به حیث بیماری فراگیر جمعی، مورد توجه قرار گیرد تا از طریق تعیین نسبت میان آن‌ها، بتوان چگونگی رهایی

مردم از بند ستم و خود باختگی و فرایند تحقق عدالت اجتماعی را در چوکات اندیشه‌ها و اقدامات راهبردی استاد شهید الگو سازی نموده و در پرتو آن راه‌هایی از بن‌بست‌های ساختاری و ارادی در شرایط امروزی را شناسایی و اجرایی نمود.

الف) هویت فرهنگی

تبیین منطق مبارزاتی رهبر شهید، قبل از هر چیز نیازمند درک درست از هویت فرهنگی حاکم بر کشور می‌باشد. تأمل هستی‌شناسانه نسبت به فرهنگ، نشان می‌دهد که در برخی از نظام‌های فرهنگی؛ اصالت به حیات مادی و تأمین نیازهای غریزی انسان داده می‌شود و در برخی دیگر؛ فطرت و ساحت معنوی بشر اصیل تلقی گردیده، بر عقلانیت و آگاهی انسان‌ها تأکید می‌گردد. خداگرایی هسته مرکزی امور فطری می‌باشد و خودگرایی کانونی‌ترین غریزه، در حوزه غرایز به شمار می‌آید. اما خودگرایی، فرهنگ و نظام‌های اجتماعی قبایلی، ناسیونالیستی، لیبرالیستی و... را به وجود می‌آورد. اما خدامحوری فرهنگ دینی را بر بنیاد «عقیده توحیدی» ساخت می‌بخشد. نظام‌های فرهنگی، متناسب با همان اصل مبنایی خویش، مفاهیم بنیادینی را شکل می‌دهند، این مفاهیم زمانی فرهنگ را خلق نموده و تمدنی را به وجود می‌آورد که در ذهنیت جامعه حضور یافته و منشأ رفتارهای عملی گردد (پارسنیا، ۱۳۸۵، ص ۱۴۶). رفتارها، هویت فرهنگی دارد. فرهنگ؛ حاوی ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای رفتاری می‌باشد. تداخل فرهنگی در میان جوامع بشری امر عادی و طبیعی است. نظام فرهنگی در افغانستان، دارای اضلاع سه‌گانه: «قومیت»، «مدرنیته» و «اسلام» می‌باشد، به این معنا که عناصری از فرهنگ قومی، فرهنگ اسلامی و فرهنگ مدرن، تلفیق گردیده و منطق زندگی در این کشور را ساخت بخشیده است.

۱) فرهنگ قبیله: یک خاستگاه انسان شناختی: فرهنگ قبیله از خاستگاه غریزه انسانی

بر می‌خیزد. خودگرایی کانونی‌ترین غریزه، در حوزه غرایز می‌باشد از چنین خاستگاه است که فرهنگ قبیله بر بنیاد اصالت خود و خون، ساخت یافته و در قالب «من و برادرم علیه پسرعموهایم، من و پسر عموهایم علیه بیگانه» ساماندهی می‌گردد. منیت در متن این تفکر قرار دارد، همه چیز با معیار «من» سنجیده می‌شود. منیت و خودمداری بازتاب دوگانه در درون قبیله دارد؛ در سطح درون گروهی، همبستگی مکانیکی را شکل داده، هرکس کار خودش را انجام می‌دهد، اما در عرصه رقابت قبایلی، در قالب خون‌مداری تعین یافته و هویت فردی در هویت جمعی محو می‌گردد.

دو) محورهای اصلی: در منطق قبیله به حکم مواجهه قبایل با طبیعت خشن و جنگ‌های

ممتد قبایلی؛ زورمداری عنصر اصلی محسوب می‌گردد. بر مبنای اصل زور است که خشونت در جامعه قبایلی نهادینه می‌گردد؛ تبعیض اجتماعی، استبداد سلطنتی و اقتصاد غارتی از مهم‌ترین ویژگی‌های جوامع قبایلی به حساب می‌آید.

سه) واگرایی‌ها و همگرایی‌ها: در جامعه قبایلی به هر میزان که واگرایی‌های اجتماعی تشدید شود، همبستگی گروهی شدیدتر می‌شود.

(۲) فرهنگ مدرن: یک) خاستگاه انسان شناختی: فرهنگ مدرن قرائت تکامل یافته از فرهنگ قبیله است و بر بنیاد اومانیزم استوار می‌باشد. اومانیزم یعنی همه چیز برای انسان و انسان برای هیچ چیز. از چنین خاستگاه است که فرهنگ مدرن بر بنیاد فردگرایی استوار می‌گردد. پیام صریح فردگرایی این است که هیچ قدرتی نباید بر خواسته‌های فردی فرمان براند و یگانه معیار حقیقت فرد است. از چنین خاستگاه است که منطق زندگی در چارچوب لیبرالیسم تنظیم گردیده و لذت‌گرایی هدف غایی معرفی می‌گردد.

(دو) محورهای اصلی: در فرهنگ مدرن؛ حقوق‌مداری اصل محوری محسوب می‌گردد، نظام اقتصادی هویت تکاثری یافته، در راستای تراکم و انباشت ثروت عمل می‌کند و نظام سیاسی در چارچوب سیستم دموکراسی، عهده‌دار اجرا و محافظت از قانون می‌باشد.

سه) واگرایی‌ها و همگرایی‌ها: بر مبنای اصل لذت‌گرایی؛ جذب امکانات اقتصادی اصالت یافته و فرهنگ مدرن، در راستای تجارتی ساختن زندگی و بهره‌کشی انسان‌ها از همدیگر فعال می‌گردد. به همین دلیل است که غرب برای مدیریت واگرایی‌های فردی سعی دارد تا همگرایی‌ها را در چارچوب نظام حقوقی آهنین، تمهید نماید.

(۳) فرهنگ دینی: یک) خاستگاه انسان شناختی: فرهنگ دینی از خاستگاه فطرت انسانی بر می‌خیزد. خدا گرایی کانونی‌ترین عنصر در ساحت فطرت انسان محسوب می‌شود. خداگرایی در منطق دین از معبر دیگرخواهی اخلاقی عبور می‌نماید و از چنین خاستگاه است که فرهنگ دین بر بنیاد اخلاق ساماندهی می‌گردد.

(دو) محورهای اصلی: فرهنگ دینی بر مبنای اصالت اخلاق، مناسبات اجتماعی را در چوکات تعاون، همکاری و اصل سبقت و سرعت در خیرات سامان می‌بخشد، نظام اقتصادی هویت کوثری و خیرخواهانه یافته و در چارچوب «معیشت و رزق طیب» و «فرهنگ انفاق» معنا می‌گردد، نظام سیاسی بر مبنای اصل «ولایت الهی» شکل گرفته و نه تنها مکلف به تمهید همگرایی اخلاقی در میان امت اسلامی است که اساساً موظف است تا از حرمت و کرامت همه‌ی انسان‌ها مراقبت نماید.

سه) همگرایی و واگرایی: بر مبنای دیگرخواهی اخلاقی است که اخوت دینی و همگرایی انسانی در چارچوب فرهنگ اسلامی امکان‌پذیر گردیده و جوامع اسلامی در مسیر وحدت، همگرایی و همبستگی اخلاقی هدایت می‌شوند.

نظام فرهنگی در افغانستان معاصر، دارای اضلاع سه‌گانه: «قبیله»، «مدرنیته» و «اسلام» می‌باشد، به این معنا که عناصری از فرهنگ قبایلی، فرهنگ اسلامی و فرهنگ مدرن، تلفیق گردیده و منطق زندگی در کشور را ساخت بخشیده است. تردیدی نیست که نظام فرهنگی در بسیاری از

کشورها، تلفیقی از این اضلاع می‌باشد اما بر مبنای نوع ترکیب آن‌هاست که نه تنها منطق زندگی در این جوامع تاحدودی متفاوت می‌گردد که حتی نحوه زندگی و تعامل در درون خرده فرهنگ‌های قومی در این کشورها، نیز تفاوت می‌یابد. ثبات فرهنگی ناشی از همگرایی اضلاع سه گانه است و محتوای زندگی بر بنیاد محوریت هر کدام از این ضلع‌ها شکل می‌گیرد. به همین مقیاس؛ آسیب دیدگی‌های حیات اجتماعی متناظر با نوع تعارض در متن نظام فرهنگی معنا یافته و به تبع آن، سنخ آسیب‌ها، در هر کدام از این کشورها، تغییر می‌کند. به این صورت که در برخی از کشورها، مسائل اجتماعی ریشه در تعارض اسلام و مدرنیته داشته و فرهنگ ایلی در حواشی این تعارض قرار دارد، اما مشکلات در تعدادی از کشورهای دیگر از جمله در افغانستان، باید در تعارض همه‌ی اضلاع آن جستجو گردد. برمبنایی تعارض جدی میان این اضلاع است که تنور تباهی مردم ما را می‌بلعد. شهید مزاری در چنین بستری اقدام به مبارزه نمود و راز کامیابی او نیز در عقلانیت منسجم او یعنی نوع نسبتی که میان خود، خدا و دیگران قایل بود باید جست‌وجو گردد.

ب) خودآگاهی

خود همان معنا و شخصیت است که انسان برای خود قایل است. خود تصویر و برداشتی است که انسان در فرایند تجربه‌ها و فعالیت‌های اجتماعی از خود به دست می‌آورد، به نظر کولی، خود اغلب یک خوداجتماعی و «خودآینه‌ی است» (توسلی، ۱۳۸۳، ص ۲۹۷) که دیگران در آن منعکس می‌گردند. انسان بر اساس ذهنیت دیگران نسبت به خود در باره خود قضاوت کرده و تصویری از خود را برای خود می‌سازد. او تصور می‌کند که چگونه در ذهن دیگران ظاهر می‌شود و دیگران در باره او چه قضاوت می‌کند و بر مبنای این دو تصویر است که تصویری از خود را در خود می‌یابد (رتزر، ۱۳۷۴، ص ۲۸۸). بنابراین؛ خود، تنها انعکاس ذهنیت و تفسیر دیگران نسبت به انسان نیست، بلکه برداشت و قضاوت خود انسان در باره نحوه ارزیابی دیگران از او نیز موثر است (توسلی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۱). بر مبنای همین تصویر نهایی است که انسان در باره خود قضاوت کرده و با خود به تعامل می‌پردازد. خود را سرزنش نموده و یا از خود احساس رضایت می‌نماید.

خود، براینده تنش‌های درونی انسان است: به این صورت که بخش از خود و شخصیت انسان کاملاً متأثر از الزامات اجتماعی بوده و عمل انسان را متناسب با انتظارات جامعه شکل می‌دهد. اما بخش دیگر از خود که نشاندهنده ویژگی‌های فردی و تمایلات شخصی انسان است اقتضا می‌کند که فرد در راستای تمایلات فردی خویش عمل نماید و این تنش درونی یا تنش میان تمایلات فردی و انتظارات جامعه است که سه نوع خود را در درون انسان شکل می‌دهد: «خود موجود» و تصویری که هم اکنون انسان از خود دارد، «خود دلخواه» یا تصویری از آنچه که باید باشد و «خود وانمودی» یا شیوه‌ای که انسان خود را در یک موقعیت اجتماعی نشان می‌دهد (رتزر، ۱۳۷۴، ص ۲۹۰). به هر میزانی

که فاصله میان این خودها وجود داشته باشد به همان میزان تنش در درون افراد به وجود آمده، رفتارها و کنش‌های نمایشی در عرصه اجتماعی شکل می‌گیرد و در نهایت از متن همین بازی‌های نمایشی است که خود اجتماعی انسان (خود که جامعه، فرد را با آن خود می‌شناسد) به وجود می‌آید و شخصیت منسجم و یا چند پاره انسان شکل می‌گیرد.

خود فرایند است که در چوکات نظام فرهنگی ساخت می‌یابد. در قالب فرهنگ قبیله، «خود موجود» انعکاسی از منزلت فردی و خونی فرد در ساختار قبیله است، «خود دلخواه» در چارچوب اصالت زور تعقیب می‌گردد و «خود وانمودی» متناسب با منطق قبیله (خون‌مداری) تبارز می‌یابد. در فرهنگ مدرن؛ «خود موجود» برآیند از کامیابی‌ها و ناکامی‌های غریزی فرد است، «خود دلخواه» معطوف به کامجویی‌های هرچه بیشتر معنا می‌گردد و «خود وانمودی» متناسب به ارزش‌های دموکراتیک نمایانده می‌شود. در چوکات فرهنگ دینی؛ «خود موجود» تصویری از کامیابی‌ها و کاستی‌های فرد در امر بندگی است، «خود دلخواه»، معطوف به تقرب هرچه بیشتر به خداوند متعال بوده و «خود وانمودی» بازتابنده اخلاق مداری و دیگرخواهی اخلاقی می‌باشد. ثبات شخصیتی در هرکدام از نظام‌های فرهنگی حاکی از تنظیم منطقی این خودها با همدیگر است. با قطع نظر از داوری ارزشی؛ خودآگاهی یعنی درک منطقی و منسجم انسان از خودهای سه‌گانه متناسب با نظام فرهنگی. در جوامعی دارای فرهنگ ترکیبی مشکل اساسی عمدتاً ناشی از تعارض این خودها در سطح فردی و اجتماعی بوده و از همین خاستگاه است که پدیده‌های خودفراموشی و ازخودبیگانگی پدید آمده و مناسبات اجتماعی غرق در تباهی و خوابگردی اجتماعی می‌شود.

ج) خوابگردی اجتماعی

خوابگردی اجتماعی ریشه در ذهنیت پر ابهام و کدر جامعه دارد. جامعه‌ای که قدرت تفکر خویش را از دست داده عواطف و احساسات اش در مدار تمایلات غریزی به خود اقناعی تخدیر شده اسیر است، کردارهای غیر منطقی و بی‌دلیل خواهند داشت؛ اندیشه‌های دارند که خود شان نمی‌دانند این اندیشه‌ها از کجا سر چشمه گرفته است کارهای را می‌کنند که خودشان نمی‌دانند چرا می‌کنند موضع گیری‌های دارند که نمی‌دانند برخاسته از چیست. خوابگرد اجتماعی شبیه کسی است که در خواب فعالیت‌های را انجام می‌دهد اما نمی‌داند که چرا چنین کارها را انجام می‌دهد (ظهری، ۱۳۸۱، ص ۶۴). جامعه خوابگرد، خود را در فراگرد خود نمایشی‌های خیالی گم نموده و جامعه‌ای است که نه ریشه در سنت اجتماعی خویش دارد و نه دارای درک روشن از آینده خود می‌باشد. چنین جامعه‌ای دارای هویت مبهم و تعریف نشده است؛ دوستی می‌کنند دلیل دوستی کردنشان را نمی‌دانند، دشمنی می‌ورزند دلیل دشمنی کردنش را نمی‌دانند، کار می‌کند دلایلش را نمی‌دانند کار نمی‌کنند باز دلایلش را نمی‌دانند، در چنین فضای کسانی باید بیدار باشد تا به نقد خوابگردی اجتماعی پرداخته و نسبت به شرایط تباه کننده موجود اعتراض نماید.

اعتراض و نقدی مبتنی بر درک عالمانه از مصالح واقعی انسان و درد عاشقانه نسبت به سرنوشت جامعه است که در ذهنیت بسته اجتماعی نفوذ نموده، افراد و گروه‌های اجتماعی را باخوشتن انسانی‌شان آشنا می‌سازد و در فرایند مواجهه انسان با خود واقعی خویش است که نه تنها خود را می‌یابد که خود به نقد خویش می‌پردازد و با هر نه گفتن و آری گفتن‌های آگاهانه به خود است که به استعدادها و قابلیت‌های نهفته در خویش فعلیت داده و به خود شکوفایی و خود توانمندی مداوم دست می‌یابد. اما نقد و اعتراضی که مبتنی بر درک درست از مصالح و مفاسد اجتماعی نباشد، خود نوعی خوابگردی اجتماعی است، اعتراضی که ناشی از احساس و درد عاشقانه نباشد، منتقد و معترض اجتماعی را در تحمل رنج‌های ناشی از مبارزه با انحرافات اجتماعی ناتوان می‌سازد، زیرا؛ انسان خودآگاه تنها انسان رها شده از اسارت زنجیر نیست بلکه انسان آزاد است که خود را در موقعیت اجتماعی خویش می‌یابد و رسالت انسانی برای خود قایل است؛ آزادی توانایی مثبت برای تعیین موقعیت است که مورد خواسته آدمی است (جعفری، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۶۸). براین اساس؛ خودآگاهی صرفاً آگاهی به بد باوری‌های خویش نیست که به معنای دستیابی به باورهای خوب و رهای دیگران از دام بدباوری‌ها و خوابگردی‌های اجتماعی نیز می‌باشد، احیای هویت و رسالت بیدارگری، کار سخت و دشوار است که جز بر بنیاد تعهد عالمانه و عشق آگاهانه، تحقق نخواهد یافت.

رهبر شهید و راهبردهای عبور از خوابگردی اجتماعی

انسان حقیقتی است که در متن مناسبات اجتماعی ساخته می‌گردد. فرهنگ، قالب فکری و چارچوب حیات جمعی جامعه می‌باشد. فرهنگ قبیله میداندار اصلی در تاریخ کشور محسوب می‌گردد و فرهنگ عقیده در چوکات منطق قبیله تفسیر شده و به نفع آن قربانی شده است. با ورود فرهنگ مدرن، تعارض سه ضلعی در نظام فرهنگی کشور شکل گرفت، با تضعیف محوریت قبیله، تعارضات در متن نظام فرهنگی افغانستان تشدید شد. بر مبنای محوریت شکسته قومیت، قرائت‌های مبهم و مغشوش قومی از دین و مدرنیته رواج یافت و افغانستان غرق در کردارهای بی‌دلیل و بددلیل گردید. در چنین بستر فرهنگی فرو ریخته است که پدیده‌های از خود بیگانگی و خوابگردی اجتماعی افغانستان را می‌بلعد. اهمیت بازخوانی مبارزات رهبر شهید ناشی از این است که او در متن وارونگی‌ها، سعی در تصحیح و ترمیم منطق شکسته زندگی در کشور داشت و از معدود شخصیت‌های بود که صادقانه از خاستگاه عقیده توحیدی یعنی خودشناسی در مدار خدا باوری برخاست و از همین خاستگاه به تصحیح هویت فردی، تصحیح هویت و باورهای جمعی پرداخت و برای تسریع و ممکن ساختن این امور، می‌خواست قدرت سیاسی را بر بنیاد اخلاق استوار سازد.

الف) تصحیح هویت فردی

خود فهمی فرایند متأثر از نوع نگاه دیگران به انسان و قضاوت انسان نسبت به خود است. در شرایط نفاق و بی‌اعتمادی اجتماعی، افراد براساس علایق و نفرت‌های گروهی مورد ارزیابی قرار می‌گیرند و براساس همین ارزیابی است که انسان تصویری گمراه کننده از خود برای خود ساخته، دچار دوگانگی شخصیت می‌گردد و در نهایت به خودباوری کاذب دست یافته و بدون توجه به قابلیت‌های خویش بر موج عواطف و احساسات مثبت یا منفی گروه‌های قومی قرار می‌گیرند، از چنین خاستگاه است که هویت انسان افغانستانی قبیله‌گرا شکل گرفته و ارزش‌های انسانی در تنور گرایش‌ها و منازعات خونبار قبیله‌ای خاکستر می‌گردد. استاد شهید مهم‌ترین شخصیت است که «خود» را در چوکات منطق دین فهم نموده و بر بنیاد رسالت و مکلفیت‌های دینی، در عرصه مبارزه فعال می‌گردد. صداقت در بندگی، او را تبدیل به مبارز از خود گذشته، رهبر متقی، مجاهد اخلاق مدار و مصلح اجتماعی می‌سازد. بر همین مبنا؛ در منطق مبارزاتی رهبر شهید، تصحیح هویت فردی (خودسازی) به مثابه بنیادی‌ترین اصل تلقی گردیده و با راهبردهای: «خودشناسی»، «خداواری» و «ولایت‌مداری» قابل تعقیب دانسته می‌شود.

۱) خودشناسی

در چارچوب تفکر دینی؛ خود حقیقی انسان همان وجود ربطی و اتصال وجودی انسان با حقیقت هستی است. انسان در پیوند با خدا است که به حقیقت انسانی خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌گردد. خودآگاهی یعنی درک انسان از نحوه ارتباطی که با منبع هستی بخش خود دارد. درک این ارتباط قبل از این که از سنخ علم حصولی و اقناع عقلانی از ارتباط خالقیت و مخلوقیت میان خدا و انسان باشد، برخاسته از شهود و دریافت علم حضوری است. همان گونه که خود حقیقی، رابطه عینی و واقعی انسان با خدا است، نه تصویر این رابطه، «خود آگاهی» واقعی نیز یافتن و یابیدن قلبی و شهودی این ارتباط می‌باشد. بنابراین؛ هرگاه انسان به لحاظ منطقی و عقلی خود را مخلوق خداوند دانسته و قانع کننده‌ترین استدلال‌ها را نیز در این ارتباط داشته باشد اما در صورتی که از درک و دریافت حضور خداوند در متن هستی و زندگی خویش عاجز باشد از «خودآگاهی دینی» محروم خواهد بود. لذاست که در منطق دین؛ عالم بی‌عمل آفت حیات جمعی جامعه معرفی گردیده، علمی که در خدمت خودآگاهی و خودیابی انسان نباشد حجاب دانسته می‌شود.

استاد شهید عالم متعهدی بود که خود را در ارتباط به خداوند متعال فهم نموده و حضور حق تعالی را در متن هستی و تحولات حیات فردی و جمعی انسان‌ها می‌دید و بر مبنای چنین خود فهمی است که هرگز از مال بیت المال برای خود و خانواده خویش مصرف نکرد و حتی در ایام تحصیل از وجوهات شرعی نیز استفاده ننمود و با تمام وجود معتقد بود که چنین مصارفی مسئولیت داشته و انسان باید در قبال آن پاسخگو باشد و این یعنی خود را در محضر خداوند دیدن و توجه به بازخواست

و لطف الهی داشتن، در یکی از صحبت‌هایش با مردم می‌گوید: یک چیزی که دشمن بررسی نکرده بود قدرت خدا بود، ما در این جنگ، لطف الهی را با چشم سر دیدیم، باید هیچ وقت خدا را و قدرت خدا را فراموش نکنیم (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۵۷). دشمن چهار تا بمب در قلعه شاده در دشت برچی انداختند؛ در یک خانه که کسی نبود بمب منفجر شد، سه تا بمب در خانه‌ای که نفر موجود بود منفجر نشد، این را غیر از لطف الهی هیچ چیز دیگر نمی‌شود تصور کرد. لهذا برای مسعود می‌گوییم؛ تا آن وقتی که مردم ما خدا دارد راه خدا را فراموش نکرده تو توانایی شان را نداری (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۵۸). با چنین خودشناسی بود که در متن دشواری‌های مبارزه خودسازی خود و تصحیح خودشناسی دیگران را تعقیب می‌نمود.

۲) خدا محوری

فرهنگ دینی، بر بنیاد «عقیده» به اصول و ارزش‌های دینی بنا می‌گردد. هسته اصلی و کانونی‌ترین عنصر در نظام اعتقادی دین، عقیده توحیدی یعنی «خدا محوری» قرار دارد. بر اساس همین مرکزیت اعتقادی است که منطق دین شکل گرفته، انسان و عالم هستی معنادار می‌گردد. معنویت‌گرایی در جامعه ترویج گردیده، نهادها و سرمایه‌های اجتماعی در راستایی شکوفاسازی فطرت و ساحت معنوی انسان و جامعه انسانی سازمان می‌یابد. رهبر شهید، تقویت دینداری در جامعه را برای تصحیح هویت فردی افراد به عنوان یک اصل راهبردی دانسته و مدام از اهمیت دین، دینداری و نهادهای دینی صحبت می‌نمود؛ او در زمانی که تحت شدیدترین حملات دشمن قرار داشت، خطاب به مردم می‌گوید: تمام آنچه ما داریم، عزت و شرف و حیثیت ما از مسجد و دینداری ماست (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۶۴). غرور برایتان دست ندهد که خداوند تبارک و تعالی با همه لطفش، با همه رحمتش، غرور بی‌جا را برای بندگان دست نداشت. شما وقتی در مسجد جمع می‌شدید، ختم می‌گرفتید، دعا می‌کردید، ما مطمئن بودیم برای اینکه پیروزی از شما است (همان، ص ۵۸). با ارجاع دادن جنگ به عنصر مبنایی نظام فرهنگی، معتقد است که جنگ یا ناشی از خودخواهی است و یا معطوف به ایمان و باورهای الهی؛ شما مردم خداجو برای خدا قیام نمودید (همان، ص ۸). {عده‌ای} در کابل برای قدرت طلبی و خودخواهی، جنگ براه انداختند (همان، ص ۸). کسانی که قدرت طلبند و کسانی که موجودیت شما را قبول ندارند، کسانی که شما را از افغانستان نمی‌دانند، این خودخواهان هر روز سی‌الی چهل موشک در کابل می‌فرستند (همان، ص ۸). من را اگر خدا و مردم به عنوان سرباز قبول کنند و مردم بپذیرند، این برایم افتخار است (همان، صص ۱۰-۱۱). چنین گزاره‌های به روشنی حاکی از این است که استاد شهید هویت فردی افراد را در نحوه تعیین نسبت آن‌ها با خدا فهم نموده و تعبد به تکالیف الهی را به عنوان اصل راهبردی تلقی می‌نمود.

۳) ولایت مداری

در کانون گفتمان اسلام، مسئله «ولی‌شناسی» قرار دارد. «ولی» عینیت‌یافتگی دین در جان آدمی است. «ولی» همان انسان نمونه و الگوی است که انسان، تیپ ایده‌آل و غایت انسانیت خویش را در او می‌بیند، خود را در آیینه او نگرسته و به او اقتدا می‌نماید، دیانت و انسانیت خویش را متناسب با نگرش او معنا می‌کند. به این معنا که انسان در حقیقت انسانی و واقعیت زندگی خویش متأثر از پیشوایی است که به او اقتدا کرده و به عنوان مرجعیت دینی و انسانی خویش انتخاب نموده است. از چنین خاستگاه است که ولایت مداری در متن تحولات اجتماعی جاری می‌گردد. رهبر شهید در چوکات چنین نگرشی نسبت به امر ولایت است که همیشه نسبت به نشر معارف اهلبیت(ع) اهتمام داشته و حتی در شدیدترین شرایط اجتماعی می‌فرمود: همین افتخار بزرگ برای ما و شما کافی است که پیرو علی و حسین(ع) هستیم، بگذار هرچقدر که دشمن می‌تواند برای این عقیده و بخاطر این پیروی بر سر ما فشار بیاورد و ما را نابود کند، با این، افتخار خواهد بود(همان، ص ۲۴). فراموش نکنیم که چنین صحبت‌های در شرایطی ابراز می‌گردید که عده‌ای چنین رویکردی را تمهید کننده جنگ‌های مذهبی در کشور دانسته و به راحتی کتمان مذهب تشیع در قانون اساسی دولت ربانی را پذیرفته بودند اما استاد شهید نه تنها مخالف خودسانسوری مذهبی بود که برای تصحیح، تقویت و رسمیت یافتن هویت شیعی در افغانستان تأکید نموده و معتقد بود که هویت آدمی بدون هویت مذهبی او ناقص و مخدوش می‌باشد.

ب) تصحیح و احیای هویت اجتماعی

استبداد سیاسی قبیله مدار، جهالت و نظام اجتماعی قبایلی، بستر منازعات اجتماعی در افغانستان را فراهم نمود، تداوم جنگ‌های قومی، واگرایی‌های اجتماعی را تشدید کرده و قبیله‌گرایی را افزایش داد. در فراگرد کنش‌های قبیله‌ای است که خودها در درون قبایل شکل گرفته و نوع ارزیابی قبایل از خود در ذهنیت افراد قبیله منعکس می‌گردد؛ قبایلی که خود را دارای منزلت بالای اجتماعی تصور می‌کردند نگرش‌ها و گرایش‌های افراطی نسبت به خود بزرگ بینی اجتماعی به افراد خود می‌دادند و قبایل شکست خورده به میزان شکست‌ها و محرومیت‌های که تحمل کرده بودند خود کم بینی را به افراد خویش تلقین می‌کردند. تداوم این فرایند بلند مدت در تاریخ افغانستان باعث گردید که تفکر و عواطف ملی در سطح کشور فلج شده، افراد و گروه‌های اجتماعی در کام خوابگردی اجتماعی به تباهی کشیده شوند. خوابگردی اجتماعی یعنی رفتارهای بی‌دلیل و بد دلیلی که از فقدان وجدان تاریخی بر خاسته و در چوکات بی‌تفاوتی و خودزنی‌های ویرانگر بازتات عمومی می‌یابد. رهبر شهید برای عبور از چنین وضعیتی تباه کننده است که مدام بر سه اصل حیاتی: خدمت، بیداری و درک تاریخی تأکید می‌نماید.



(۱) اصل خدمت

خیانت، رفتار بددلیل است که افراد خائن به دلیل بدفهمی از خود و منافع خویش، مرتکب آن می‌گردند. خیانت بازتاب خود فراموشی و برجسته‌ترین مصداق خوابگردی اجتماعی است. تاریخ افغانستان صحنه‌ی حیرت انگیز از رفتارهای بددلیل و بی‌دلیل می‌باشد. در چنین فضا است که ابتدایی‌ترین اصول انسانی نادیده گرفته شده و افرادی ساطور برای قصابی شدن خود و مردمش می‌شوند. خیانت برنده‌ترین تیغ و تباه کننده‌ترین غرقابه‌ی است که در همیشه تاریخ، گلوی آدمی را بریده و آدمیت را بلعیده است. تباهی مداوم و دیرینه در افغانستان پیامد خیانت بازیگرانی خائن در سطح ملی و در درون گروه‌های قومی می‌باشد. خیانت، نمایش فریبنده است که مردم فریب خورده را علیه خودشان فعال می‌نماید، از همین خاستگاه است که سرنوشت جمعی را به تباهی کشانده و گردابه تباهی را تندتر و آدمخوارتر می‌سازد. در چارچوب چنین نگاه است که رهبر شهید، توجه به تفکیک خدمت از خیانت را در کنار ایمان به ارزش‌های دینی و خداواری قرار داده، خطاب به مردم می‌فرماید: شما دو چیز را مدنظر داشته باشید یکی توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه چیز قوی است، دوم اینکه متوجه باشید کسی در بین شما خیانت نکند (همان، ص ۱۱۴).

(۲) اصل بصیرت

ذهن در فرایند جامعه پذیری تکون یافته و با رشد تجربه‌های افراد، توسعه می‌یابد. ذهن مخزنی از صورت‌ها و تجربه‌های زندگی است. ذهن شبیه ناخود آگاه فروید، تاریک و مبهم است آنچه که ذهن را روشنایی می‌بخشد، قدرت تفکر می‌باشد. ذهنیت و تفکر بسته اجتماعی رفتارهای بی‌دلیل را شکل می‌دهد و چنین رفتارهای به نوبه‌ی خود، ناآگاهی اجتماعی را عمیق‌تر ساخته و غفلت‌زدگی را فراگیر می‌سازد. غفلت از سرنوشت جمعی، در قالب بی‌تفاوتی تبارز یافته و فضای جامعه را عاری از مسئولیت پذیری می‌سازد، در چنین شرایط است که جامعه تبدیل به قبرستان خاموش گردیده، ستم و تبعیض در جامعه نهادینه می‌گردد. رهبر شهید در تقدیر مردمی مقدر شده بود که غفلت و احساس نا توانی آن‌ها را بلعیده بود و او برای ایجاد بصیرت در افکار عمومی سیاست را مردمی ساخته و مردم را در متن مبارزه فراخواند و با ارجاع بر ستم‌های سنگین تاریخی مدام تأکید نموده و می‌گفت: اگر لحظه‌ای غفلت کنیم، باز سه صد سال به اسارت و نابودی قرار می‌گیریم (همان، صص ۹-۸). اگر بی‌تفاوت باشیم، اتحاد خود را حفظ نکنیم ما را باز سه صد سال دیگر حذف می‌کنند و آن وقت برای جوالی گری باشیم (همان، ص ۹). با تقدیر از حضور مردم در صحنه به آن‌ها امید داده و می‌فرمود: این احساسات علامت بیداری و زنده بودن شماست (همان، ص ۲۳).

۳) اصل عبرت

ما در تاریخ زندگی می‌کنیم و نه تنها تاریخ را همراه خویش داریم که تاریخ ما را می‌سازد. امروز ما روایت از دیروز ماست، هم اکنون در حال ساختن تاریخ برای فردای خویش می‌باشیم. بدون درک و حافظه تاریخی هرگز نمی‌توان نقش فعال و منطقی در تحولات امروز ایفا نمود. تاریخ افغانستان بر بنیاد خون و خیانت ساخت یافته و لبریز از ستم و تبعیض می‌باشد. انسان افغانستانی از متن فجایع هولناک تاریخی بر خاسته و تا هنوز تاوان عبرت ناپذیری خود را پرداخت می‌نماید. افغانستان امروز میراث شوم از حاکمیت آدمخواران قبیله گرای است که آدم می‌خوردند و در چوکات فرهنگ غارتی از کله‌ها، منارها ساخته و قطار از زنان و دختران را در بازار اسارت لیلام می‌کردند. رهبر شهید با درک درست از نقش حافظه و وجدان تاریخی در تحولات اجتماعی، سعی در عریان سازی تاریخ برای اجتناب از تکرار فجایع تاریخی داشت به همین دلیل؛ او بیش از همه‌ی مبارزان راه رهایی در کشور بر حوادث تاریخی تأکید نموده و می‌گفت: در جنگ علیه انگلیس وقتی مردم ما علم بردار قیام می‌گردند «غیرت زایی» لقب می‌یابند اما وقتی حکومت تشکیل می‌شود دیگر ما غیرت زایی نبودیم (همان، ص ۷). ما در طول تاریخ افغانستان، سه چهار بار قتل عام شدیم و در دوره عبدالرحمن ۶۵٪ مردم ما از بین رفت (همان، ص ۱۹). دلالت روشن این یاد آوری‌ها چیزی نبود جز این که حوادث امروز صورتبندی جدید از حوادث تاریخی است و با عبور از دهلیز گذشته است که می‌توان منطق بازی در کشور را آموخت و نقش فعال در تعیین سرنوشت خویش ایفا نمود.

ج) تصحیح و تعدیل مناسبات سیاسی

حاکمیت سیاسی قلب ارگانیزم اجتماعی است. مدیریت فضای اجتماعی از منبع قدرت سیاسی اعمال می‌گردد. نظام سیاسی متناسب با فرهنگ سیاسی و نظام اجتماعی پدید آمده و در حوزه سیاست و قدرت ساخت می‌یابد. نظام سیاسی مجموعه‌ای از نقش‌ها و یا ساختاری از نقش‌هاست (آل‌غفور، ۱۳۷۵، بی‌ص). به این صورت که مسئولیت‌ها و وظایف سیاسی تعریف شده است، افراد با توجه به موقعیتی که در نظام سیاسی دارند، ایفای نقش می‌نمایند. حکومت مجموعه‌ای از افراد و نهادها است که قوانین فائده در جامعه را وضع نموده و با پشتوانه قدرت برتری که در اختیار دارند اجرا می‌کنند (فیرحی، ۱۳۸۰، ص ۱۴۲). فرهنگ سیاسی به فرایندهای سیاسی جهت و معنا می‌بخشد. رفتارهای سیاسی قابل فهم نیستند مگر در ارجاع به متن جامعه و فرهنگی که در درون آن واقع می‌شوند (بودون، ۱۳۸۳، ص ۲۳). استبداد سیاسی در تاریخ افغانستان، از خاستگاه قبیله بر می‌خیزد، فضای جامعه را بر بنیاد اصالت خون ساخت بخشیده، فرهنگ ناهمگن سیاسی را تمهید و تحکیم می‌نماید. نظام سیاسی که از دل این نوع فرهنگ سیاسی بر می‌خیزد، نظام سلطانی قبیله محور است. چنین حاکمیتی به دلیل ماهیت غیریت سازی خونی که دارد منازعات قومی را تشدید می‌نماید، بی‌اعتمادی فراگیر گردیده و رفتارهای سیاسی در قالب فرصت طلبی‌های چاپلوسانه، انفعال و کناره‌گیری،

اعتراض‌های پنهان و انباشته از ترس، انجام می‌شود (بشیره، ۱۳۷۵، بی‌ص). رهبر شهید با تشخیص دقیق از گلوگاه مهندسی مناسبات اجتماعی، عدالت در سیاست را تنها معبری برای عبور از تبعیض و ترمیم هویت‌های شکسته دانسته و برای تحقق این هدف راهبردهای ذیل را طراحی و اجرا نمود.

۱) خود توانمندی

افغانستان به معنای واقعی کلمه قلمرو استبداد می‌باشد. استبداد مبتنی بر ذهنیت استبداد منش و استبداد پذیر بوده و شکست چنین ذهنیتی جز با ایجاد مرکزیت سیاسی قدرتمند برای اقوام و گروه‌های تحقیر شده امکان پذیر نبود و نیست، بر مبنای چنین نگرشی است که رهبر شهید و یارانش اقدام برای تشکیل حزب وحدت اسلامی نمودند: ما در قالب احزاب مختلف راجع به نوع حکومت فکر می‌کردیم اما وقتی برادرانی که در پیشاور نشسته بودند گفتند؛ شیعه دو درصد یا سه درصد هستند و هیچ حقی ندارند که در حکومت نقش داشته باشند، ما برای اثبات موجودیت خود اقدام به تشکیل حزب وحدت اسلامی نمودیم (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۲۶). چون ما در ابتدا باید از موجودیت خود دفاع کنیم، سپس نوبت می‌رسد به اینکه چگونه زندگی کنیم و در مرتبه سوم باید بگوییم چه نوع نظام سیاسی داشته باشیم (همان، ص ۸۸). در افغانستان ملیت‌ها و نژادهای وجود دارد که هیچ کدام اکثریت نمی‌باشد و ما یکی از چهار قوم عمده در افغانستان هستیم (مزاری، ۱۳۷۳) (فریاد عدالت، ص ۱۲۸). با ایجاد این مرکزیت مقتدر سیاسی است که موجودیت هزاره‌ها به عنوان یکی از چهار قوم عمده در افغانستان تثبیت گردیده و تبدیل به یکی از محورهای تصمیم‌گیرنده اصلی در کشور می‌شود.

۲) ائتلاف با گروه‌های همسو

منازعات مستمر و دوامدار قبایل با یکدیگر ضرورت هم‌پیمانی را در سطح جامعه قبایلی، به وجود می‌آورد. به این معنا که قبایل برای افزایش توانمندی خویش به ناچار با برخی از قبایل دیگر هم‌پیمان می‌گردند. هزاره‌ها در منازعات قبایلی در تاریخ افغانستان، هرگز شانس ائتلاف از موقعیت برابر با اقوام دیگر را نداشتند اما پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی، برای اولین بار این فرصت برای هزاره‌ها فراهم می‌گردد که از موقعیت مناسب وارد تعامل و همگرایی با اقوام و تشکلهای دیگر شود. استاد شهید در این ارتباط می‌گوید: بعد از تشکیل حزب وحدت و براساس این ذهنیت که در طول ۲۵۰ سال از پشتون ظلم دیدیم، اولین هیئت در سال ۶۷ در پیش مسعود رفت که تو هم ملت محروم هستی و ما هم ملت محروم هستیم بیا دست به دست هم دهیم. مسعود در ظاهر قبول کرد و قرار گذاشته شد که هیئت دوم را او بفرستد که نفرستاد، برای چگونگی فتح کابل ما هیئت فرستادیم و قطع نامه نداشتیم که باز مسعود عهد شکنی کرد (مزاری، ۱۳۷۳، صص ۲۶-۲۷). عهد شکنی مسعود هرچند خسارت جدی بر اقوام ستم‌دیده افغانستان وارد نمود اما رهبر شهید هرگز از ضرورت راهبردی ائتلاف برای عبور از تبعیض فاصله نگرفت.

ائتلاف در منطق قبایل عمدتاً در چوکات منافع قبیله ساخت یافته و مطالبات قبیله‌ای را تعقیب می‌نماید اما رهبر شهید با عبور از چوکات خون و قبیله، مطالباتش را از موضع حق و در چارچوب منافع ملی دنبال نموده و می‌گفت: ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت می‌خواهیم؛ یکی رسمیت مذهب ما، دیگری تغییر تشکیلات ظالمانه و سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد (همان، ص ۳۸). ما حقوق ملت خود را می‌خواهیم، هرکس این حقوق را برای ما قایل شود، ما دست او را می‌فشاریم (همان، ص ۳۹). حزب وحدت تا کنون هرتعهد و توافقی که داشته است به آن پای بند بوده و صادقانه عمل کرده، ما یک ائتلاف لفظی با جنبش دوستم داشتیم پای آن استادیم و از جنبش حمایت کردیم، پیش از سقوط دولت کمونیستی با مسعود داشتیم که تا آخرین لحظات به آن عمل نمودیم. ائتلاف بین ما و حزب اسلامی نیز امر طبیعی است (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۱۴۶). شورای نظام می‌خواهد که حل قضیه افغانستان میان شورای نظام، جنبش و حزب وحدت باشد و حزب اسلامی را قبول ندارد، از سوی دیگر حزب اسلامی می‌گوید مسئله میان حزب اسلامی، جنبش و حزب وحدت حل گردد و شورای نظام را قبول ندارد ولی ما می‌گوییم که مسئله به صورت چهارجانبه حل گردد یعنی همه با هم باشیم (همان، ص ۱۸۸).

استاد شهید با اعتقاد به اینکه؛ در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است و باید برادری ملیت‌ها مطرح باشد (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۴۴). با جدیت نگرش‌های حقیرانه‌ای که وابستگی هزاره‌ها به پشتون یا تاجیک را تعقیب و تبلیغ می‌کرد، نفی نموده و می‌گفت: این درست نیست که ما در کنار جمعیت باشیم یا در کنار حزب اسلامی، چرا این مسئله را نگوئیم که دیگران در کنار ما باشند (همان، ص ۷۵). هرکس بگوید ما طرفدار حزب اسلامی هستیم ما علیه جمعیت هستیم این به نفع ما نیست این غلط است، این طرز تفکر، طرز تفکر غلط است. ما در این جا موضع سیاسی داریم، ما علیه دولت موضع که می‌گیریم از خاطر منافع مردم ماست (همان، صص ۷۷). ما طرفدار جنگ نیستیم. ولی حقوق برای مردم خود می‌خواهیم هرکسی که بیاید این حقوق را که حق مسلم مردم ماست که در تصمیم‌گیری شریک باشیم و یک چهارم برای ما سهم بدهند، با آنان مذاکره می‌کنیم و مسایل را حل می‌کنیم (همان، صص ۱۱۴-۱۱۳). ما حقوق خود را خواهانیم و پشتیبان ما هم مردم ماست و مردم ما روی پای خود استاده‌اند و به هیچ‌کس دیگر متکی نمی‌باشند (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶). با چنین نگرشی بود که استاد شهید توانست هزاره‌ها را تبدیل به قدرت انکار ناپذیر در کشور نموده و شوکت برپا شده آن‌ها را احیا نماید.

۳) مقاومت و شهادت

با تشکیل حزب وحدت اسلامی، هرچند حضور شیعیان در عرصه تعاملات سیاسی محسوس گردید. اما هنوز منطق مطالبات رهبر شهید در فضای قالبی قبیله انعکاس نمی‌یافت، زیرا؛ در چوکات منطق قبیله، تفکر و اندیشه نیز قبیله‌ای بوده و تنها مطالبات قبیله است که در درون قبیله بازتاب

می‌یابد. دشواری کار برای شهید مزاری دقیقا از همین جا آغاز می‌گردد. او برای نفوذ در ذهنیت قبایل مجبور بود که عواطف آن‌ها را معطوف به خود سازد. شهید مزاری آماده گردید تا عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین حماسه خویش را در غرب کابل خلق نماید. غرب کابل لبریز از خون و آتش است، او می‌بیند که طالبان آمده‌اند تا مرگ مزاری را جشن بگیرند اما او مقاوم‌تر از همیشه، در آخرین دیدارش با مردم، از ایثار و شهادت سخن می‌گوید: من این جا می‌گویم که هیچ منفعی غیر از منافع شما ندارم. از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جای بروم، شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم، نه این را از خدا خواستیم. از خدا خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد در بین شما کشته شوم، در خارج از کنار شما زندگی برایم ارزشی ندارد. از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را از همه بگیرم. آن روزی که حقوق را گرفتم، آن روز از خدا می‌خواهم که برای ما توفیق دهد توفیق شهادت که در بین شما شهید شوم (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۱۱۵). این توفیق نصیب مزاری گردید؛ او از جان خویش گذشت تا وجدان جامعه بیدار گردد. سخت‌ترین شکنجه‌ها را تحمل کرد تا جامعه از رنج ندانستن آزاد گردد. مزاری شهید شد تا شاهد آزادی جامعه خویش باشد.

مقاومت و شهادت استاد مزاری ذهنیت مردم افغانستان را با پرسش‌های جدی مواجه نمود؛ او چرا چنین کرد؟ چرا مرکز فرماندهی خود را در جای امن منتقل نکرد؟ چرا این چنین بی پروا در صحنه ایستاد و آرزوی شهادت نمود؟ در پرتوی چنین تکانه‌های بود که دریچه‌های روشن در افق زندگی انسان افغانستانی تأیید و در تابش شهادت و تشییع با شکوه او از مرکز تا شمال کشور است که عواطف مردم افغانستان معطوف به مزاری، کار مزاری و مطالبات انسانی مزاری می‌گردد. این چنین بود که داستان مزاری در طلیعه تاریخ جدید کشور نقش بست، مزاری تبدیل به نماد عدالت خواهی در کشور گردیده و جریان عدالت خواهی دارای سرمایه عظیم در تاریخ افغانستان شد. دغدغه جدی این است که خواب‌گردی اجتماعی در قالب بدفهمی و بی‌تفاوتی فعال در فضای کشور، با کتمان و سانسور نام و آرمان‌های بلند مزاری، مانع از حضور جدی او در ذهنیت خودآگاه جامعه افغانستان گردد که اگر چنین شود جنبش عدالت خواهی در کشور، خسارت سنگینی خواهد دید، که هرگز چنین مباد! به همین دلیل توجه داشته باشیم که ما همیشه نیازمند به باز خوانی شهید مزاری هستیم. روحش شاد!

نتیجه

نظام فرهنگی در افغانستان ترکیبی از اضلاع سه گانه قبیله، تجدد و اسلام می‌باشد. فرهنگ قبیله؛ خون محور و زورمدارانه است، فرهنگ مدرن؛ اومانیستی و حقوق محور بوده و هسته مرکزی در اسلام؛ خدا محوری و به تبع آن دیگر خواهی اخلاقی است. در دوران معاصر به رغم شکسته شدن تصلب فرهنگ قبیله اما هنوز قبیله عنصر اصلی تلقی گردیده و گزاره‌های از دین و مدرنیته در چوکات آن فهم می‌شود. بر همین مبناست که قرائت‌های قومی از اسلام و مدرنیته در چوکات کاریکاتوری

«دیانت قبیله‌ای» و «لیبرالیسم قومی» بازتاب یافته و در خدمت اصالت خود و خون معنا می‌یابند. با فروپاشی هویت فردی و گروهی در کشور است که خوابگردی اجتماعی در جامعه گسترش می‌یابد. رهبر شهید، شخصیت مبارزی بود که از خاستگاه عقیده و ایمان به خداوند برخاست، علیه تمامیت خواهی قبیله و تبعض نژادی مبارزه نمود. با ارجاع به چنین مبنای تئوریک است که می‌توان کلیه اقدامات او برای احیای هویت و تنظیم عادلانه مناسبات اجتماعی در افغانستان را قابل فهم ساخت.

استاد شهید عالم متعهدی بود که خود را در ارتباط به خداوند متعال فهم نموده و حضور حق تعالی را در متن هستی و تحولات حیات فردی و جمعی انسان‌ها می‌دید. از چنین خاستگاه است که به منظور اصلاح و بیداری جامعه وارد عرصه مبارزاتی می‌گردد، هدفش را در چارچوب اصول سه‌گانه؛ تصحیح و تعمیق هویت فردی، احیای هویت جمعی و عدالت در حوزه قدرت سیاسی، با راهبردهای خودشناسی، خدا محوری، ولایت مداری، خدمت، بصیرت، عبرت، توانمندی، ائتلاف و مقاومت، تعقیب و دنبال می‌نمود. در چوکات چنین منطق مبارزاتی است که از تمام هستی خود گذشته و با نثار جان‌ش به بهترین شکل ممکن هویت غارت شده مردم خویش را احیا می‌نماید، منطق مبارزاتی خود را تبدیل به سر مشق و الگویی مبارزاتی برای جنبش عدالت خواهی در کشور نموده، یاد و نامش را به عنوان اسطوره مقاومت، جاودانه و ابدی می‌سازد.

منابع

۱. آل غفور، سید محمد تقی، نقش فرهنگ در ساختار سیاسی ایران معاصر، فصلنامه نقد و نظر، ش/ ۷-۸، تابستان و پاییز ۱۳۷۵. نسخه الکترونیکی (فاقد صفحه).
۲. بشیریه، حسین، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی گروه‌های حاکم در دوره پهلوی، فصلنامه نقد و نظر، ش/ ۷-۸، تابستان و پاییز ۱۳۷۵. نسخه الکترونیکی (فاقد صفحه).
۳. بودون، ریموند، منطق کنش اجتماعی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران، توتیا، ۱۳۸۳.
۴. پارسانیا، حمید، علم و فلسفه، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۵. توسلی، غلام عباس، نظریه های جامعه شناسی، تهران، سمت، ۱۳۸۳.
۶. جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۷۶.
۷. رتزیر، جورج، نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۴.
۸. فیرحی، داوود، نظام سیاسی و دولت در اسلام، فصلنامه علوم سیاسی، ش/ ۱۴، تابستان ۱۳۸۰.
۹. کوزر، لیوئیس، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۷۹.
۱۰. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. مدرنینه، روشنفکرو دیانت، (مجموعه مقالات) به اهتمام سید مجید ظهیری، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱.
۱۲. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)، مرکز نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، ۱۳۷۳.
۱۳. مزاری، عبدالعلی، فریاد عدالت، گردآوری عبدالله غفاری لعلی، قم، مؤسسه فرهنگی- تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳.

شاخصه‌های عدالت سیاسی در اندیشه شهید وحدت ملی

■ محمد محسنی*

۱. مقدمه

کاوش راجع به عدالت و به تبع آن عدالت سیاسی به قدمت عمر بشر است. دانشمندان، و فیلسوفان عهد باستان عدالت را در سطح فردی و اجتماعی جزو فضایل و هنرهای چهارگانه و به ویژه برترین هنر اخلاقی دانسته اند که هر آدم شایسته باید برخوردار باشد. دانشمندان مسلمان به پیروی از عهد باستان همچنین براساس آموزه‌های دینی، عدالت را جامع فضایل دانسته و بر اهمیت آن تأکید کرده‌اند. در سنت فلسفی غرب نیز عدالت مطرح بوده و زمینه ساز مباحث و چالش‌هایی گردیده است. به طور کلی عدالت در جوامع وادیان مختلف جایگاه بالایی داشته است. اما دین مبین اسلام به عنوان کامل‌ترین دین، نگاه متفاوت‌تر از سایر ادیان نسبت به مفهوم «عدالت» دارد. چنانچه عدالت در سیره پیامبراعظم(ص) و سایر پیشوایان دین سخت مورد توجه بوده و هر آن که فرصت اجرایی آن را یافتند در تمام عرصه‌ها جاری و ساری نمودند. شهید وحدت ملی از جمله رهبران تاریخ ساز معاصر افغانستان است که عمر خویش را برای احیای عدالت در تمام عرصه‌ها از جمله عدالت سیاسی صرف نمود و تا آخرین قطره خونس علیه ظلم، ستم و استبداد و بی‌عدالتی مبارزه نمود. نوشتار پیش‌رو برآن است تا «عدالت سیاسی» را از منظر شهید و حدت ملی عبدالعلی مزاری(ره) به اختصار مورد بحث و بررسی قرار دهد.

عدالت سیاسی

جان راولز، شاخص‌ترین چهره فلسفه سیاسی قرن بیستم علاوه بر این که عدالت را متضمن مفهوم برابری سیاسی می‌داند معتقد است که، رعایت انصاف در تصمیم‌گیری‌های مربوط به روابط اجتماعی به مفهوم عام آن و در نتیجه، عدالت اجتماعی حاصل از این تصمیم‌گیری‌ها را نیز شامل می‌شود. (منصور، ۱۳۸۴: ۲۰۷) عدالت به مثابه انصاف را باید از منظر راولز به مثابه یک مفهوم سیاسی با ارجاع به ارزش‌های سیاسی خاص، فهم و توجیه کرد. در نگاه او، اصول عدالت، تأمین‌کننده شیوه تعیین حقوق و وظایف در نهادهای سیاسی جامعه، توزیع مناسب منافع و مسئولیت همکاری اجتماعی است. (واعظی، ۱۳۸۴: ۱۹۹)

* کارشناسی ارشد علوم سیاسی و روابط بین الملل

به لحاظ دینی، درک صحیح از مفهوم «عدالت سیاسی» نیازمند تبیین رابطه عدالت با سیاست است. زیرا بدون روشن شدن این ارتباط، نمی‌توان از اجرای عدالت در حوزه‌های گوناگون حیات انسان سخن گفت. در بینش اسلامی سیاست، به عنوان اداره یک نظام، همیشه با مفهوم عدالت، آمیخته و یکی از مهم‌ترین ابعاد بحث عدالت، ارتباط آن با سیاست و نظام سیاسی جامعه است. (عیوضی، ۱۳۸۸: ۱۰۴)

در متون دینی، از عدالت به عنوان زینت فرمانروایان یاد شده و برترین بندگان خدا، رهبران عادل شمر شده‌اند. امام علی(ع) می‌فرماید: عدالت مایه استحکام زندگی مردم و پیرایه فرمانروایان است. برترین بندگان خدا در نزد او، رهبران عادل است که هم خود هدایت شده است و هم دیگران را هدایت می‌کند. (تمیمی، ۱۳۷۷: ۵۰)

به هرحال «عدالت سیاسی» به حوزه قدرت و سیاست و مشارکت مردم ارتباط پیدا می‌کند؛ یعنی حاکمان چگونه در نزد مردم کسب مشروعیت می‌کنند. در صورتیکه قدرت از راه اجبار و زور بدست آید چنین حکومتی نه تنها در نزد مردم مشروعیت ندارد بلکه اطاعت و فرمانبرداری از چنین حکومتی جایز نیست. (جمال‌زاده، ۱۳۸۷: ۸)

از آن‌چه ذکر شد عدالت می‌توان نتیجه گرفت که، عدالت سیاسی یکی از جنبه‌های مهم عدالت به شمار می‌رود، براین اساس عدالت سیاسی عبارت است از اداره کردن امور کشور به نحو شایسته و ایجاد فضای عادلانه برای زندگی مردم همراه با برابری، امنیت و رفاه و آسایش (آشوری، ۱۳۸۳: ۲۰۷). برخی معتقدند که رعایت عدالت سیاسی عبارت است از اصل عدل در عرصه‌های عملی و نظری سیاست که با مفاهیم قدرت، مشروعیت، آزادی، برابری، تبعیت و اجبار سیاسی، عناصر و نهادهای عینی اعمال قدرت، روش تولید و توزیع قدرت سیاسی در ارتباط است. پس عدالت سیاسی زمینه‌ای شکوفایی استعداد و توانمندی شهروندان را فراهم نموده و موانع محدودیت‌های مشارکت برابر و آزادانه را برطرف می‌کند (کاظمی، ۱۳۸۱: ۱۸۰).

بنابراین جامعه عدالت محور در عرصه‌ای سیاسی جامعه‌ای است که امکان شرکت همه مردم در ساختار قدرت، عدم احساس بیگانی، مشروع دانستن حاکمان و مسئولان و نمایندگان، اطمینان آزادی عمل و عدم احساس ظلم و نابرابری وجود داشته باشد. توزیع قدرت براساس استحقاق و شایستگی و کارآمدی افراد زمینه تحقق عدالت سیاسی را در جامعه هموار می‌سازد.

شاخصه‌های عدالت سیاسی

افغانستان از جمله کشورهای است که قدرت سیاسی در این کشور اغلب تحت سیطره گروه قومی خاص قرار داشته است و هیچ‌وقت توزیع قدرت براساس عدالت انجام نگرفته است و کمتر مقطعی تاریخی را می‌توان یافت که در آن تمام گروه‌ها و نیروهای اجتماعی موجود در این کشور از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار بوده و در نظام سیاسی آن مشارکت داشته باشند. بنابراین یکی راه‌های تحقق

عدالت سیاسی در جامعه چند قومی افغانستان، گذر از نظام مطلق‌گرا و شکل‌گیری نظام تکثرگرا و ایجاد یک نظام سیاسی توسعه یافته با محوریت عدالت که در آن همه نیروهای سیاسی و اجتماعی مشارکت داشته باشند از ضرورت انکار ناپذیر برخوردار است. در اندیشه سیاسی شهید مزاری (ره) نیز مفهوم عدالت از مفاهیم کلیدی و تعیین کننده به شمار می‌رود و دارای مؤلفه و شاخصه‌هایی است که در ذیل به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

۱- مشارکت سیاسی عادلانه

مشارکت سیاسی روندی است که طی آن قدرت سیاسی میان افراد جامعه توزیع می‌گردد و تمامی شهروندان از حق تصمیم‌گیری، ارزیابی، انتخاب و انتقاد بهره‌مند می‌شوند. لازمه‌ی مشارکت سیاسی فعال وجود آزادی است چرا که در فقدان آزادی، نظارت و انتقاد صورت نمی‌گیرد (کیخا، ۱۳۸۳: ۱۶۸). تعیین سرنوشت، آزادی در انتخابات، تشکیل گروه‌ها و احزاب سیاسی و... از بنیان‌های مهم عدالت سیاسی به شمار می‌رود که اگر آزادانه و بدون اجبار در جامعه صورت بگیرد و همه افراد جامعه از آن بهره‌مند گردند می‌توان نسبت به تحقق عدالت سیاسی امیدوار بود.

رفع ظلم و تبعیض، ایجاد رابطه‌ی عادلانه میان همه‌ی اقوام در تمامی عرصه‌ها، تأمین و تحکیم وحدت ملی، تشکیل حکومت اسلامی مبتنی بر آراء مردم، دغده‌ها و آرمان‌های مهمی بود که شهید مزاری (ره) برای تحقق آن در جامعه سخت تلاش نمود. شهید مزاری (ره) معتقد بود که نظام سیاسی مبتنی بر عدالت، «عدالت سیاسی - اجتماعی» زمانی معنادار می‌شود که رهبران و نخبگان سیاسی اصل مشارکت سیاسی را برای عموم افراد جامعه و شهروندان بپذیرند. و منافع جمعی بر منافع شخصی ترجیح داده شود. استاد شهید در سخنان و مصاحبه‌های خود سرشماری دقیق را بعد از بازگشت مهاجران به وطن خواستار می‌شود و معتقد است که باید افراد شایسته از هر قوم و اقلیت به میزان نفوس شان در حکومت شرکت داده شوند و در تقسیمات سیاسی - اداری کشور سهیم باشند. در نگاه شهید مزاری (ره) ساختار کهنه‌ی حکومت داری که یک ساختار ظالمانه است باید عوض شود و ساختار جدید مبتنی بر عدالت اجتماعی جایگزین آن شود. در نگاه شهید مزاری (ره) همه مردم افغانستان که در جهاد علیه متجاوزان شرق و غرب مشارکت داشته اند، یا به کشورهای دیگر رنج آوراگی را کشیده اند باید در امور کشور سهیم و مشارکت داشته باشند. دلیلی وجود ندارد که یک قوم خود را صاحب اصلی این سرزمین بداند و دیگران را از حقوق شهروندی محروم کند (مزاری، ۱۳۷۴: ۳۷-۳۵).

فراگیر بودن اندیشه شهید مزاری (ره) در باب حکومت او را به عنوان رهبر خبیر سیاسی تبدیل نموده که با منطق اسلامی و ملی و مدنی وارد سیاست و اجتماع شده بود. مایه‌های وزین و سنگینی که از گفتار و حرکت‌های سنجیده شده سیاسی او بجای مانده است حکایت از عدالت‌محوری او بر منطق اسلامی دارد. چنان‌چه سخنان شهید مزاری (ره) به خوبی آرمان‌های عدالت‌خواهی و عدالت‌محوری او را روشن می‌کند: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت

اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چند قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ای مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابرانه زندگی کنند و حقوق حقه‌ای تمام ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده و آنها بتوانند متناسب با میزان حضور خود در جهاد چهارده ساله‌ای ضد روسی، در تعیین سر نوشت سیاسی شان سهم بگیرند. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (مزاری، ۱۳۷۳: ۶۸)

بدون تردید شهید مزاری (ره) یکی از رهبران تاریخ ساز افغانستان در نیمه دوم قرن بیستم به شمار می‌آید. او ایجادگر بزرگ‌ترین و برحق‌ترین جنبش مردمی علیه تبعیض تاریخی نژادی- مذهبی، در تاریخ معاصر افغانستان است. در حقیقت شهید مزاری (ره) ایجادگر اصلی گفتمان وحدت ملی، برابری، عدالت، پلورالیزم سیاسی و حق طلبی در تاریخ معاصر افغانستان، به خصوص در نیمه‌ی دوم قرن بیست است. وی جنبشی را رهبری نمود که ریشه در عمق تاریخ افغانستان دارد. هرچند رهبری این جنبش به بهای خونش ختم شد ولی ثمره و تأثیرات عمیق خود را در جامعه‌ی کنونی افغانستان بر جای گذاشت که حاصل آن شکست انحصار قدرت و هویت بخشی به قوم زخم خورده که در طول تاریخ برآن ظلم رفته بود، می باشد.

۲- گزینش سیاسی عادلانه

منظور از گزینش سیاسی عادلانه و برابر، حق برابر شهروندان در دستیابی به مناصب و موقعیت‌ها است. به عبارت دیگری، حق انتخاب شدن برابر که بیان‌گر سطح بالای از مشارکت سیاسی است. در حقیقت گزینش روندی است که براساس آن افراد مناصب، مقامات و مسؤولیتی‌های را در یک نظام سیاسی به دست می‌آورند. بدیهی است که گزینش برابر زمانی در جامعه تحقق پیدا می‌کند که عدالت سیاسی در جامعه حاکم باشد و توزیع قدرت سیاسی به نحوی عادلانه و مطلوب انجام گیرد. (میراحمدی، ۱۳۸۸: ۸۱)

راولز آن‌جا که از آزادی‌های اساسی از جمله آزادی سیاسی بحث می‌کند، علاوه بر حق رأی، از حق نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی نیز سخن می‌گوید. وی معتقد است که دست کم همه شهروندان از حق رأی و نامزدی برای احراز مناصب دولتی و عمومی برخوردارند. در نگاه راولز همه شهروندان، صلاحیت پیوستن به احزاب سیاسی و رسیدن به قدرت حکومتی را دارند. راولز معتقد است که اصل عدالت برای توزیع درآمد و ثروت و سازمان‌هایی کاربرد دارد که در سلسله اختیارات خود تفاوت‌های افراد را مد نظر دارند. در نگاه راولز اصل عدالت زمانی اجرا خواهد شد که همه مشاغل در دسترس همگان باشند و مشروط به این شرط، ساماندهی نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به گونه‌ای باشد که سود همگان باشد (راولز، ۱۳۷۸: ۳۴۲).

هدف اصلی اصلاحات سیاسی در فرایند دموکراتیزاسیون، گذر از اصل امتیاز به اصل برابری در جامعه سیاسی است. برپای حکومت بر اساس امتیاز دهی اصلاحات را رادیکالیزه و تند نموده و امکان مقاومت‌های مختلفی در برابر آن وجود دارد. برابری مردم در حق داشتن در قدرت سیای و حکومت هدف اصلی عدالتخواهی سیاسی است و دموکراسی حد مقدور عدالت سیاسی در جوامع بشری را ممکن می‌سازد (بشیری، ۱۳۸۱: ۱۸۱-۱۸۲). درگزینش سیاسی برابر، نخبگان و افراد جامعه از حق رأی برخوردارند و در صورت داشتن تخصص می‌توانند در سیستم سیاسی انتخاب شوند. درگزینش برابر هیچگونه تبعیض نظیر تبعیض جنسی، قومی و قبیله‌ای وجود ندارد، حاکمان براساس شایستگی و صلاحیت انتخاب می‌شوند. اسلام نیز نسبت به گزینش کارگزاران اهمیت ویژه‌ای قائل است، کسانی باید انتخاب شوند که صلاحیت لازم را داشته باشند و به دردها و مشکلات مردم آگاهی داشته باشند. به طور کلی در گزینش برابر تفاوت بین افراد وجود ندارد، زن و مرد و اقلیت‌های قومی و مذهبی از نظر حقوق سیاسی و اجتماعی یکسان هستند و ملاک انتخاب افراد در سیستم حکومتی دانش و مهارت و آگاهی افراد است، موقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی، عشیره و قومی هیچ نقشی در انتخاب افراد ندارد. (جمال‌زاده، پیشین، ۱۳)

شهید مزاری(ره) نیز مشروعیت حکومت و هم اسلامی بودن آن را ناشی از عدالت و مردمی بودن آن می‌داندست و معتقد بود که حکومتی که مبتنی بر اراده و خواست مردم نباشد و در آن حقوق اقوام و اقلیت‌ها مراعات نشود، آن حکومت نه اسلامی است و نه از مشروعیت برخوردار است. بنابراین، حق حاکمیت بر کشور را ندارد. (مزاری، پیشین) شهید مزاری(ره) آرمان تشکیل حکومت اسلامی واقعی و عدالت محور را در سر داشت و معتقد بود که تنها در سایه چنین حکومتی هرگونه ظلم، تبعیض و نابرابری را احساس نمی‌کند، او در این خصوص می‌گوید: «اگر روزی در این کشور حکومت اسلامی واقعی برقرار شود، نه در آن حکومت اسلامی تبعیض نژادی وجود دارد و نه حق کشی وجود دارد و نه تبعیض لسانی و مذهبی وجود دارد» (همان: ۱۲)

۳- توسعه سیاسی عدالت محور

گفتمان توسعه سیاسی در افغانستان از عصر تأسیس افغانستان نوین تاکنون دگردیسی و تغییر اولویت‌های قابل اعتنایی را شاهد بوده است؛ با این وصف، برخی از دقایق و دال‌های توسعه سیاسی نظیر آزادی، چالش با استبداد، قانون گرایی و...، در حوزه گفتمانی اهمیت و حضور مستمر خود را حفظ کرده است. در طول تاریخ مسأله «قدرت» و مهار آن در افغانستان از مسائل جدال برانگیز بوده است. باز خوانی گفتمان توسعه سیاسی که تحدید و مشروط نمودن قدرت از جمله اهداف بنیادین آن است از اهمیت اساسی برخوردار بوده است. با وجود اینکه گفتارهای اصلاح طلبی در افغانستان به‌منظور بهسازی و تعدیل قدرت سابقه طولانی دارد و موفقیت‌های را نیز به دست آورده است، اما هیچ‌کدام نتوانستند که در اذهان سوژه رضایت بخش واقع شوند. از نگاه این نوشتار تنها گفتمان سازگار با جامعه ناهمگون افغانستان گفتمان مبتنی بر «عدالت» است که در صورت اجرای شدن آن توسعه‌ی فراگیر

اتفاق خواهد افتاد. از آنجا که افغانستان کشوری است که جمعیت آن قریب به اتفاق مسلمان و از دین مقدس اسلام پیروی می‌کنند، گفتمان توسعه سیاسی عدالت محور تنها گفتمان مطلوب و سازگار با ارزش‌ها و اصول پذیرفته جامعه اسلامی افغانستان است. در غیر این صورت هر الگوی هرچند در برخی زمینه‌ها پیشرونده باشد اما هیچ وقت فراگیر و رضایت بخش نخواهد بود.

شهید مزاری(ره) نظریه عدالت اجتماعی را در شرایط و زمانی پی‌ریزی کرد که اندیشه‌ای سیاسی در این کشور بر تفسیر قومی و عشیره‌ای از مذهب استوار است اما در عمل در قالب انحصار و استبداد سیاسی - مذهبی‌ای نشأت یافته از تبعیض و تعصب قبیله‌ای و نژادی ظهور و بروز می‌کرد. در چنین شرایطی تنها پی‌ریزی نظامی سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی بود که می‌توانست که اقوام و اقلیت‌های محروم را به بازیابی حقوق از دست رفته شان امیدوار می‌ساخت. برجسته کردن اندیشه عدالت اجتماعی در چنین شرایط حکایت از درک و تفکر صحیح رهبر شهید دارد. به دلیل این که تنها با اجرای عدالت اجتماعی است که می‌توان رابطه عادلانه‌ی اجتماعی میان همه اقوام در تمام عرصه‌های حیات جمعی برقرار ساخت. لذا شهید مزاری(ره) تأمین و تحکیم وحدت ملی را تنها در گروه تأمین عدالت اجتماعی می‌داند. شهید مزاری(ره) می‌گوید: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است». شهید مزاری(ره) عدالت اجتماعی را اساس مشروعیت حکومت و اسلامی بودن حکومت بیان می‌کند و معتقد است که حکومت که مبتنی بر اراده و خواست مردم نباشد و در آن حقوق اقوام و اقلیت‌ها مراعات نشود، آن حکومت نه اسلامی است و نه مشروعیت دارد (محسنی، ۱۳۸۵: ۸۲-۸۵). دقت در سخنان شهید مزاری(ره) به‌خوبی درک ما را از توسعه سیاسی عدالت محور عمیق می‌سازد: «ما معتقد هستیم... مسئله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را تحمل کنند در صدد حذف یکدیگر نباشند، چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذهب... راه حل برای افغانستان تفاهم است، نه حذف یکدیگر...» (همان: ۲۲۶)

۴- حق تعیین سرنوشت

۱ حق تعیین سرنوشت از جمله حقوق و آزادی اساسی انسان‌ها به شمار می‌رود که بر اساس آن همه افراد و دولت‌ها می‌توانند صرف نظر از قومیت، نژاد، دین و...، امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و...، تعیین کنند. از نظر اسلام خداوند انسان را به گونه آفریده است که انتخاب مسیر صحیح زندگی و تعیین سرنوشت او در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و عقیدتی و...، با خود اوست. امام علی(ع) هنگام بیعت مردم با وی، حق حاکمیت و تعیین حاکم را از حقوق اختصاصی و مسلم مردم می‌شمارد (سجاد، ۱۳۸۲: ۱۲۶).

تلقی شهید مزاری(ره) از مفهوم عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی همان مفهومی است که در سیره امام علی(ع) وجود دارد. رهبر شهید معتقد بود که نظام سیاسی مبتنی بر عدالت، «عدالت سیاسی»

زمانی معنادار می‌شود که رهبران و عموم شهروندان اصل مشارکت سیاسی را برای عموم افراد جامعه و شهروندان بپذیرند. شهید مزاری (ره) با تأسی به امام علی (ع) شرکت مردم را در حکومت و مسائل سیاسی حق مردم می‌داند و نه تنها هیچ قوم و نژادی را نفی نمی‌کرد که نفی دیگر اقوام را از عرصه های اجتماعی و سیاسی فاشیست قلمداد می‌کرد. او به صراحت فریاد می‌زد که «ما مردم افغانستانیم هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم... ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است و دیگر اقوام هستند... همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند و هرکس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد.» (مزاری، همان: ۳۳).

با دقت در سخنان شهید مزاری (ره) درک ما از حق تعیین سرنوشت عمیق‌تر می‌شود، در نگاه شهید حق تعیین سرنوشت حق مشارکت برابر برای همه افراد جامعه جدا از مناسبات قومی، قبیله‌ای، نژادی و... است. در واقع دیدگاه شهید مزاری (ره) راجع به تعیین سرنوشت، برگرفته از این اصل قرآنی است که می‌فرماید: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» (رعد/۱۱)

۵- حکومت اسلامی عدالت محور

در اسلام عدالت محوری یکی از معیارهای تشکیل حکومت به حساب می‌آید. امام علی (ع) می‌فرماید: اگر خداوند از عالمان پیمان سخت نگرفته بود که در برابر شکمبارگی ستم‌گر و گرسنگی ستم‌دیده هیچ آرام و قرار نگیرند، بی‌تأمل رشته حکومت از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته، خود را به کناری می‌کشیدم (نهج البلاغه، خطبه ۳). روشن است که در نگاه امام علی (ع) حکومت هدف نیست بلکه وسیله برای تحقق عدالت، اقامه حق و ازاله باطل است.

در اندیشه رهبر شهید عبدالعلی مزاری (ره) نیز حکومت و تشکیل آن هدف نیست بلکه وسیله است برای تحقق آرمان‌های الهی و اسلامی، وی به صراحت اعلام می‌دارد که هدف از تشکیل حکومت رفع ظلم و ستم‌های است که در طول تاریخ به ناحق از سوی حاکمان مستبد بر مردم روا داشته شده است. بنابراین، مهندسی «عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی» از سوی رهبر شهید کاملاً بر اساس مبانی اسلامی و برگرفته از نظام و مکتب علوی صورت پذیرفته است. سخنان آن شهید جاوید تبیین کننده اهدافش در باب تشکیل حکومت است. شهید مزاری فرمود: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است. ما می‌خواهیم ستم‌های چند قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ای مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابانه زندگی کنند و حقوق حقه‌ای تمام ملیت‌های افغانستان تأمین گردیده و آن‌ها بتوانند متناسب با میزان حضور خود در جهاد چهارده ساله‌ای ضد روسی، در تعیین سرنوشت سیاسی شان سهم بگیرند.

خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (مزاری، ۱۳۷۳: ۶۸)

۶- رفع تبعیض و نابرابری های اجتماعی

در حکومت عدل محور امام علی(ع) تمامی انسان هایی که در جامعه اسلامی زندگی می کنند، و از هرملت، نژاد، رنگ و صنف ... که باشند از حقوق اجتماعی مساوی برخوردارند و همه مردم تحت کفالت حکومت اسلامی هستند. بنابراین، منطق امام علی(ع) هیچ گونه تبعیضی در مدیریت سیاسی و اجتماعی را نمی پذیرد.

هرچند تاریخ افغانستان سرشار از انواع تبعیض، نابرابر و برتری جویی قومی و مذهبی بوده است. ولی عصر و زمانی که شهید مزاری^(۵) در آن زیست می کرد نیز انواع تبعیض ها و نابرابری ها بر اقوام کوچک مخصوصاً مردم مسلمان و تشیع هزاره با شدت چند برابر اعمال می گردید. باید گفت: در افغانستان به دلیل سوء استفاده حاکمان از مذهب برای رسیدن به اهداف های سیاسی خود مدام به تبعیض های نژادی و قومی بر اساس تعصب های مذهبی به آن مشروعیت بخشیده است. شهید مزاری^(۵) که تحصیل کرده مکتب علوی است، دانش و بنیش سیاسی اش مبتنی به سیره و مکتب علوی است با درک این واقعیت در یافته بود که: «مشکل افغانستان هم بر سر این مسئله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در این جا ظلم نکنند، حق دیگری را ضایع نکنند، دیگر مشکل وجود ندارد تمام هنجار و درگیری ها بر سر همین مسئله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک دفعه در چهره مذهب است، یک دفعه در چهره نژاد است. اما ما معتقدیم که آن چه فعلاً در افغانستان جریان دارد به خاطر مسئله نژاد است. تضاد مذهبی است اما کم رنگ است. تضاد اصلی به خاطر نژاد است» (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۶۷).

۷- وحدت و همدلی

در قرآن کریم از تنوع و گوناگونی حیات بشری سخن به میان آمده است. انسان ها علاوه بر ویژگی مشترک تفاوت های فردی نیز با همدیگر دارند. علی رغم تفاوت ها امکان همزیستی مسالمت آمیز، وحدت و همدلی میان انسان ها وجود دارد. قرآن کریم به طور عموم همه مسلمانان را به وحدت و همدلی فراخوانده است و می فرماید: همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق نشوید. (آل عمران/ ۱۰۳)

بر اساس همین اصل قرآنی شهید مزاری(ره) نه تنها وحدت ملی را در افغانستان یک اصل می دانست که اختلاف و نفاق و دو دسته شدن را مانع اصل در راه ایجاد وحدت ملی و مایه ذلت مردم و جامعه می دانست (مزاری، ۱۳۷۴: ۱۴۶). به عقیده شهید مزاری(ره) زمانی وحدت ملی در افغانستان امکان پذیر است که نخبگان سیاسی جامعه باید از دلبستگی های نژادی و گروهی خود دست بردارند و تحقق وحدت ملی زمان امکان پذیر است که مردم و احزاب همدیگر را تحمل کنند و در صدد حذف همدیگر نباشند و همزیستی بر اساس احترام متقابل باید انجام گیرد (همان: ۱۴۷).

۸- حق خواهی عادلانه

عدل و عدالت به معنای پرداخت حقوق و امتیازات بر اساس استعداد، لیاقت، حمایت از محرومان، توجه به حقوق اقلیت‌های محروم و...، از ویژگی‌های حکومت ایده‌آل و مدینه فاضله است. رهاورد عدالت اجتماعی توجه حکومت و حاکم به حقوق گروه‌های آسیب پذیر جامعه است. که نوعاً توانایی و قدرت دفاع از حقوق خود در مقابل قشر غالب و حکومت را ندارد. حضرت علی(ع) یکی از علل پذیرش حکومت را پیمان الهی برای دفاع از ضعیفان جامعه ذکر می‌کند به فرماندهانش به صراحت دستور می‌دهد که: با مردم چنان رفتار نکنند که محرومان از احقاق حق خود نا امید گردند. حضرت علی(ع) در منشور حکومتی اش به مالک اشتر همه مردم را دارای حق می‌داند. به تفضیل در باره مستضعفان به ویژه یتیمان و سال‌خوردگان سفارش می‌کند از مالک می‌خواهد بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص دهد و نگذارد حکومت و مستی قدرت وی را از رسیدگی به امور شان باز دارد. (نهج البلاغه، خطبه: ۵۳)

بدون شک رهبر شهید عبدالعلی مزاری(ره) با الهام از مکتب اسلام و الگوگیری از اندیشه عدالت امام علی(ع) در پی این بود که از حقوق همه اقوام به ویژه اقلیت‌های قومی که در طول تاریخ از حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم بوده اند، حمایت کند. سخنان او بهترین شاهد براین مدعاست: «خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است. ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم اما هیچ‌گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای آن نبوده‌ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود.» (مزاری، ۱۳۷۴: ۶۸-۶۹)

۹- تأمین امنیت سیاسی فراگیر

امنیت سیاسی به روندی گفته می‌شود که بر اساس آن افراد در جامعه نسبت به جان، حیثیت، حقوق مادی و معنوی خود هیچ‌گونه هراسی و خوفی نداشته باشند. به عبارت دیگر، مراد از امنیت سیاسی اطمینان شهروندان به احقاق و حقوق شان از طرف دولت است. دولت باید معیار و ضوابط را به کار گیرد که همه شهروندان از فرصت‌های پدید آمده برای رسیدن به اهداف خود بهره‌مند شوند. وظیفه دولت است که در مراحل قانون گذاری، قضاوت و اجرای قانون، بی‌طرفی خود را نسبت به همه شهروندان اطمینان دهد (جمشیدی، ۱۳۸۹: ۲۳). بنابراین، اگر افراد جامعه از امنیت شخصی، عمومی و اجتماعی، حقوق مادی و معنوی خود از جانب دولت احساس امنیت و اطمینان داشته باشند می‌توان گفت: در چنین جامعه‌ای امنیت سیاسی حاکم است. چنانچه در این زمینه امام خمینی(ره) می‌فرماید: «دولت در خدمت مردم است و از زورگویی و استبداد- که منشأ اصلی ناامنی و هراس و ترس عمومی در یک جامعه به شمار می‌رود- خبری نخواهد بود. (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۶، ۲۵۶)»



راولز معتقد است که، حکومت باید پاسبان حقوق شخص باشد. کاربرد بی‌طرفانه‌ی قواعد و امور عمومی به حکومت قانون می‌انجامد. راولز اجرای بی‌طرفانه قانون و اعمال منصفانه آن را، عدالت انسجام بخش می‌نامد. دورنمای که راولز از نافرمانی مدنی ارائه می‌دهد اصرار ندارد که هرچه قانون

می‌گوید: باید اطاعت کرد هرچند در شرایط آرمانی اطاعت کامل از قانون وجود دارد ولی در شرایط غیر آرمانی تنها اطاعت ناکامل شرط است. البته بحث راولز در مورد نافرمانی مدنی تنها، شامل قلمرو «عدالت» می‌شود. راولز اصل آزادی برابر و اصل برابری فرصت منصفانه را از اصول «عدالت» ذکر می‌کند و معتقد است که این اصول آزادی معمولاً توسط قدرت و حکومت نقض می‌شوند و اغلب این آزادی‌ها پاس داشته نمی‌شود و در نتیجه نافرمانی مدنی شکل می‌گیرد (میراحمدی، همان: ۶۷-۶۸).

همان طوری که اشاره شد، افغانستان یک جامعه بسیار ناهمگون است که از گروه‌های قومی متفاوت و نیز تعداد زیاد فرقه‌های مذهبی که عبارتند از شیعه، سنی با گرایش‌های مختلف تشکیل شده است که این امر در نحوه‌ای کنش متقابل مردم و تعامل حکومت و مردم تأثیرگذار است. به علاوه، پیچیدگی فرایند صورت بندی دولت، اتکا عمیق جامعه افغانستان بر ساختار قبیله‌ای و قومی است که ایجاد یک اقتدار عالی مرکزی نیرومند را که به عنوان حکومت مشروع در سراسر جامعه تلقی شود، مشکل می‌سازد. همه این شرایط در قدم اول رژیم‌ها را از اجرایی اصلاحات و نوسازی که در سطح وسیع جامعه مورد پذیرش واقع شود، تقریباً ناممکن ساخته است. در قدم دوم، رژیم‌ها را از ایجاد یک هویت ملی افغانی که برای کل جمعیت مهم باشد، به غیر از دوره‌های جنگ و تعارض عاجز بوده اند. فرایند دولت سازی در افغانستان در طی سه مرحله کلان تاریخی که جنبه‌های بنیادی عقل سیاسی افغانی را شکل داده است مورد توجه قرار گرفته است. به طور کلی، فرایند دولت سازی در افغانستان از بدو شکل گیری به عنوان دولت مستقل افغان در اواخر نیمه اول قرن هیجدهم تا عصر حاضر را، می‌توان تحت سه مدل عام از دولت سازی مطالعه کرد: ۱) الگوی دولت قبیله که تا قرن بیستم تنها شکل دولت سازی در این کشور را شکل داده است. ۲) مدل دولت - ملت غربی که تا دهه نود را پوشش می‌دهد. ۳) دولت و امارت اسلامی که در حکومت مجاهدان و طالبان متبلور گردید. این سه الگوی دولت سازی است که در مجموع کلیت عقل سیاسی معاصر در افغانستان را می‌سازد.

خلاصه این که نهادهای شدن عقلانیت سیاسی قبیله‌ای از مکانیسم‌های علی پنهان بحران معاصر افغانستان به شمار می‌رود. در نتیجه تشکیل نظام سیاسی جامعه افغانستان از زمان شکل گیری تا کنون در وضعیت هابزی (جنگ همه علیه همه) قرار دارد. چنانچه شهرانی منشاء ستیزه معاصر افغانستان را جنبه‌ای از میراث ناکارآمد فرهنگ سیاسی این کشور تلقی می‌کند که همواره مبتنی بر عقلانیت قبیله‌ای بوده است. وی پیامدهای فرایند دولت سازی مبتنی بر عقلانیت قبیله‌ای را بی‌اعتمادی کامل بین اتباع و طبقه حاکم، اقتدارگرایی، ارتقا قبیله به عنوان شالوده اخلاقی کنش‌های سیاسی و استعمار داخلی و بهره‌کشی از شهروندانی که خارج از دایره‌های قبیله‌ای دولت قرار داشته اند ذکر می‌کند. (شهرانی، ۱۳۸۷: سایت جاویدان).

بنابراین، از آن‌چه بیان شد نتیجه گرفته می‌شود که در نظام سیاسی قبیله محور، امنیت سیاسی شکل نمی‌گیرد و افراد جامعه نسبت به حقوق اجتماعی، سیاسی و حقوق مادی و معنوی خود از طرف دولت و حکومت اطمینان ندارند. در نظام سیاسی قبیله محور حقوق افراد اعم از مرد و زن و بهره‌مندی از حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی به‌طور یک‌سان وجود ندارد. در چنین نظام سیاسی امتیازات افراد از قبیل: پول، نژاد، طایفه، دین، مذهب و غیره مبنای گزینش قرار می‌گیرد و لیاقت و شایستگی افراد به راحتی نادیده گرفته می‌شود. در طی دویست و پنجاه سال و اندی که از ظهور افغانستان نوین می‌گذرد همواره این قاعده اعتبار خود را حفظ کرده و مبنای تصمیم سازی‌های سیاسی تمام نیروهای سیاسی را در این کشور شکل داده است. در نظام سیاسی با محوریت قوم و قبیله، عقلانیت قبیله‌ای به عنوان شالوهای اخلاقی تشکیل جامعه سیاسی مد نظر قرار می‌گیرد و فرایند جامعه‌پذیری سیاسی نیز تنها بر پایه‌ای ارزش‌ها و هنجارهای خاص گرایانه قومی و قبیله‌ای استوار می‌گردد. در دوران معاصر نیز که سازندگان دولت در افغانستان به تقلید از مدل‌های غربی دولت سازی سعی کرده اند که جامعه سیاسی براساس اندیشه‌ای «دولت - ملت» ایجاد نمایند، به دلیل ریشه‌های عمیق فرهنگ سیاسی تبار محور که تا حدی زیادی بر این رفتار تاریخی دولت بوده است، در این زمینه با شکست مواجه گردیده اند. بنابراین، تاکنون در افغانستان امنیت سیاسی به دلایلی که ذکر شد وجود نداشته و تاکنون نیز این روند ادامه دارد.

نتیجه

عدالت اجتماعی محور اصلی اندیشه شهید مزاری^(ره) را شکل می‌دهد که در صورت اجرای شدن آن ساختار یک نظام سیاسی مطلوب را در افغانستان تحقق می‌بخشد. ویژگی‌های اندیشه عدالت اجتماعی این است که اولاً: مبنای کاملاً دینی دارد و شهید مزاری^(ره) طرح اندیشه عدالت اجتماعی از اولین شهید راه عدالت حضرت علی(ع) الگوبری می‌کند و ثانیاً: رهبر شهید عبدالعلی مزاری(ره) حرکت خود را با دفاع از حقوق مظلومان و محرومان آغاز نمود که در طول تاریخ از هرگونه حقوق سیاسی و اجتماعی خود محروم بودند. اگر شهید مزاری(ره) از حقوق جامعه هزاره بیش‌تر سخن می‌گفت تنها به این دلیل بود این قوم در طول تاریخ بیش‌تر از سایر اقوام مورد بی‌مهری و بی‌عدالتی قرار گرفته است و الا شهید مزاری و اندیشه‌های او، در یک قوم و حزب خاص منحصر نیست بلکه او رهبر لایق و سیاستمدار ورزیده بود که اندیشه‌هایش باعث استحکام وحدت ملی در افغانستان می‌شود و یک همگونی در جامعه ناهمگون افغانستان ایجاد می‌کند. تصویری که شهید مزاری(ره) از دموکراسی داشت بدون شک هرگونه بحران را در جامعه چند قومی افغانستان حل می‌کرد. در تفکر شهید مزاری(ره) مردم سالاری، توسعه سیاسی، ایجاد حکومت عادلانه زمانی در جامعه به وجود می‌آید که حکومت بر پایه اراده آگاهانه آحاد مردم تشکیل شده باشد و مردم بر حکومت از حق نظارت و کنترل قانونی و عملی برخوردار باشد. در نتیجه در نگاه شهید مزاری(ره) جامعه توسعه یافته مبتنی بر عدالت سیاسی جامعه‌ای است که افراد آن از هر لحاظ (مادی معنوی) به حقوق خود دسترسی داشته

باشند و بین حکومت و افراد جامعه روابط دوستانه برقرار باشد و هیچ‌گونه تبعیض نژادی و مذهبی، وجود نداشته باشد. و این امر ممکن نیست مگر این‌که عدالت سیاسی در جامعه نهادینه شده باشد.

منابع

۱. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.
۲. آشوری، محمد، حقوق بشر و مفاهیم مساوات، انصاف و عدالت، تهران، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
۳. آمدی تمیمی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه، محمدعلی انصار، تهران، ۱۳۷۷.
۴. بشریه، حسین، دیپاچه‌ای برجامه‌شناسی سیاسی ایران دوره‌ی جمهوری اسلامی، تهران، نشرنگاه معاصر، ۱۳۸۱.
۵. جان راولز، نظریه عدالت، ترجمه محمدکمال سروریان، مرتضی بحرانی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۷۸.
۶. جمال‌زاده، ناصر، «عدالت سیاسی و اجتماعی در سه رهیافت فقهی، فلسفی و جامعه‌شناسی»، مجله دانش سیاسی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۸.
۷. _____، عدالت سیاسی و اجتماعی در سه رهیافت فقهی، فلسفی و جامعه‌شناسی، دانش سیاسی، سال چهارم، شماره دوم، ۱۳۸۷.
۸. جمشیدی، محمدحسین، «مفهوم و شاخصه‌های عدالت سیاسی در گفتمان سیاسی امام خمینی(ره) با تأکید بر نظریه عدالت سیاسی راولز»، فصلنامه علمی- پژوهشی انقلاب اسلامی، پاییز ۱۳۸۹، شماره ۲۲.
۹. خمینی(ره)، روح الله، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۱۰. سجادی، عبدالقیوم، مبانی حزب در اندیشه سیاسی اسلام، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۸۲.
۱۱. شهرانی، محمدنظیف، نهضت استقلال و نوگرایی شکست خورده، مترجم، محی‌الدین مهدی، ۱۳۸۷، برگرفته از سایت: www.jawidan.com
۱۲. عیوضی، محمدرحیم، عدالت، حکومت و مردم در اندیشه سیاسی اسلام در نظام سیاسی عدالت در اسلام، تهران، مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۸.
۱۳. کاظمی اخوان، بهرام، عدالت در اندیشه‌های اسلامی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۲.
۱۴. کیخا، نجمه، «مفهوم و سازوکارهای تحقق عدالت اجتماعی»، مجله علوم سیاسی تابستان، ۱۳۸۳، شماره ۲۶.
۱۵. محسنی، محمدجواد، جامعه فردا، شماره ۳، ۱۳۸۵.
۱۶. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، قم، انتشارات سراج، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۱۷. _____، فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌ها)، به‌کوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزش شهید سجادی، ۱۳۷۳.
۱۸. منصور میراحمد، اسلام و دموکراسی مشورتی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
۱۹. میراحمدی، منصور، «عدالت سیاسی در گفتمان اسلام سیاسی فقه‌ای»، مجله علوم سیاسی، زمستان ۱۳۸۸، شماره ۴۸.
۲۰. واعظی، احمد، جان رالز، از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴.

الزامات و راهبردهای توسعه عدالت از منظر شهید مزاری^(۵)

■ محمدعلی نظری*

۱ مقدمه

عدالت از جمله آرمان‌های، اصیل، بنیانی و بی‌بدیل انسانی است به همین دلیل از فجر تاریخ بشری تا کنون عدالت موضوع نظوروزی اندیشمندان و اهتمام مصلحان اجتماعی بوده است. شاید مقطعی از تاریخ بشر را نتوان یافت که در آن سخن از عدالت در میان نباشد. در تاریخ بشر عدالت عمدتاً از دو زاویه متفاوت اما مکمل مورد توجه قرار گرفته است. فیلسوفان بیشتر از منظر ذهنی و به نحو انتزاعی به موضوع عدالت پرداخته‌اند و کوشیده‌اند که قواعد صوری و اصول عدالت را مشخص کنند. رویکرد دیگر به عدالت، منظر اصلاح‌گرایانه است. برخلاف فیلسوفان که عمدتاً رویکرد تجریدی به عدالت داشته‌اند، مصلحان اجتماعی بیشتر بعد عینی و انضمامی عدالت را مورد توجه قرار داده‌اند و تلاش نموده‌اند تا معنای عدالت را نه در دنیای ذهن که در جهان واقعیت و متن زندگی آدمیان جستجو نمایند. مصلحان کمتر در بند مفهوم‌پردازی و برافراشتن کاخ‌های مفهومی است، بلکه از این منظر آنچه اهمیت دارد، نمونه‌های عینی و برجسته عدالت یا بی‌عدالتی در جریان زندگی روزمره و واقعی آدمیان است. از منظر مصلحان، رویکرد استعلایی و انتزاعی محض کمک‌چندانی به پیشبرد عدالت در جوامع انسانی نمی‌کند، چرا که ممکن است قواعد صوری و مقررات بنیانی یک جامعه، مثلاً قانون اساسی آن، کاملاً عادلانه‌پی‌ریزی شده باشند، در عین حال، بی‌عدالتی، محرومیت و نابرابری‌های گزاف به صورت مشهود، همچنان در زندگی واقعی مردم وجود داشته باشند. لذا از این دیدگاه دغدغه عدالت داشتن وقتی می‌تواند در جهت بهزیستی بشر مؤثر باشد که به جای ارائه طرح‌های انتزاعی، مبتنی بر رویکرد تطبیقی یا واقع‌گرایانه باشد. این رویکرد، بیش از آن که در پی‌جویی ترسیم نقشه جامعه کاملاً عادل باشد، به صورت نسبی دل در گرو زدودن بی‌عدالتی و

تبعیض‌های آشکار از جهان واقعی و زندگی عملی مردم دارد. از دید اصلاح‌گرایانه حتی اگر هم نتوان بر ویژگی‌های یک جامعه آرمانی سراپا عادل یا مدینه فاضله در جهان انسانی، به اجماع دست یافت، اما می‌توان محرومیت‌ها، آلام و رنج‌های آشکار انسانی را که مردم در زندگی واقعی‌شان با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند، شناسایی و در جهت بهبود و اصلاح آن‌ها تلاش کرد. شهید مزاری، بزرگ پیشوای عدالت‌خواهی در افغانستان، چنین رویکردی به عدالت داشت؛ او برای تحقق آرمان عدالت هم‌چون فیلسوفان تنها به نظریه‌پردازی در باب عدالت نپرداخت بلکه در قامت مصلحی بزرگ، عملاً نیز در جهت محو تبعیض و ستم با تمام وجود تلاش نمود و راه‌ها و شیوه‌های عدالت‌خواهی را برای تشنگان عدالت نشانه‌گذاری کرد. در این مختصر برخی الزامات و راهبردهای عدالت‌طلبی از منظر بزرگ مردی که تمام هستی‌اش را در راه مبارزه با دیو ستم فدا کرد، مورد توجه قرار گرفته است.

۱. الزامات عدالت‌طلبی

در تفکر شهید مزاری^(ه) عینیت یافتن زیست‌جهان عادلانه و انسانی، مستلزم تحقق شرایط متعددی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

۱-۱. آگاهی از حقوق شهروندی

در اندیشه شهید مزاری، جامعه ناآگاه، مناسب‌ترین محیط برای تمامت‌خواهی و ستم‌های اجتماعی است. بر همین اساس از منظر ایشان عدالت‌طلبی رابطه مستقیم با میزان آگاهی و شناخت مردم از حقوق انسانی و تکالیف‌شان در قبال یکدیگر دارد. زیست‌جهان انسانی، چیزی جز مجموعه حقوق و تعهدات متقابل نیست. لذا زمانی می‌توان دل به تحقق جامعه‌ای عادل سپرد که افراد هم نسبت به وظایف خود در قبال جامعه آگاهی داشته باشند و هم بدانند که در قبال تکالیف و زحمتهایی که بر دوش می‌کشند، از حقوق و مزایای نیز برخوردار می‌شوند. در جامعه ناعادل آنچه اهمیت دارد، شناخت وظیفه و انجام تکلیف است و سخنی از حقوق در میان نیست؛ اما در جامعه عادل حق و تکلیف دو روی یک سکه‌اند و افراد به همان میزانی که نسبت به انجام تعهدات خود اهتمام دارند، طالب حقوق خود نیز هستند. به همین دلیل آگاهی از حقوق انسانی و شهروندی، ابتدایی‌ترین پیش‌شرط استقرار عدالت است. زیرا بدیهی است تا زمانی که عاملان اجتماعی نمی‌دانند در قبال تکالیف و وظایفی که در جامعه متحمل می‌شوند از چه حقوق و مزایای باید بهره‌مند باشند، مطالبه و استیفای حق هم وجود نخواهد داشت. با نبود آگاهی نه فهمی از حقوق شهروندی وجود دارد و نه مطالبه و جریان حق‌خواهی شکل می‌گیرد (بهبودی، ۱۳۹۲: ۴۰).

بدون شک از جمله علل اصلی که باعث شده سراسر تاریخ کشور ما با رنگ ظلم و بی‌عدالتی و استبداد نوشته شود، چیزی جز همین فراگیری جهل و بی‌خبری نبوده است. امروزه هم اگر از گوشه و کنار جامعه ما فریادهای عدالت‌خواهی شنیده می‌شود، به دلیل آن است که علم و آگاهی در بخش‌های از جامعه راه یافته و قشرهایی از مردم دریافته‌اند که انسانی زیستن، با تحمل ظلم و نابرابری منافات دارد. بنابراین تکثیر دانایی شرط ضروری تحقق عدالت است؛ چرا که در سرزمین سترون جهل و خرافه، درخت حق و عدالت نمی‌روید و امکان رشد و پرورش پیدا نمی‌کند. عدالت‌خواهی و دم زدن از حقوق انسانی میوه درخت آگاهی است و انسان تا این امکان را نیافته که از این «میوه ممنوعه» تناول کند، هیچ‌گاه نخواهد توانست در برابر اراده‌های معطوف به قدرت و ستم‌پیشگان قامت راست نموده و حقوق انسانی‌شان را مطالبه نمایند. تأمل در تاریخ بشری به خوبی پیوندی میان عدالت‌خواهی و رشد علم و آگاهی را نشان می‌دهد. تاریخ نشان می‌دهد که سخن از حرمت نهادن به حقوق انسان وقتی به میان می‌آید که علم جایگزین خرافه می‌گردد و تبیین‌های علمی از جهان به جای تفسیرهای اسطوره‌ای می‌نشینند.

۱-۲. اراده و خواست تغییر

از دیدگاه شهید مزاری (ره) عدالت‌طلبی و حق‌خواهی با جامعه ساکن و منفعل تناسب و سنخیتی ندارد، بلکه جامعه‌ی را می‌طلبد که مردمان آن طالب دگرگونی و تصرف در جهان هستند. جامعه‌ی که همه چیز را از پیش تعیین شده و مقدر می‌بیند و همواره رویدادهای زیست جهان انسانی را به اسباب خارج از اراده انسان نظیر بخت و اقبال یا عوامل متافیزیکیال نسبت می‌دهد، چگونه می‌توان انتظار داشت که در احوال مردمان آن دگرگونی مثبتی رخ دهد. پیشرفت، ترقی و محقق شدن آرمان‌های متعالی در زیست جهان انسانی جز با اراده و خواست آدمیان محقق نمی‌شود و در حقیقت نوع انتخاب‌های آدمی است که سعادت و تیره‌بختی او را رقم می‌زند. دستیابی به حقوق انسانی مانند عدالت، برابری و رهایی از بند قدرت‌ها و ساختارهای ظالمانه، جز بر پایه اراده فعال به دست نمی‌آید (احیای هویت، ۱۳۷۳: ۱۰۹-۱۱۵).

باور به عاملیت و اراده انسان، یک باور ساده نیست، بلکه بیانگر نوع جهان‌بینی و نگرش خاصی به عالم و آدم است که وقتی در بخش از عالم ظهور یافت، حیات مردمان آن سامان را از اساس دگرگون کرد. جهان که امروزه مدرن خوانده می‌شود و در آن انکشاف‌های شگرفی در عرصه علم، تکنولوژی، عقلانیت، فرهنگ مدارا و هم‌پذیری، رفاه و شادکامی مادی ایجاد گردیده، از جمله آثار و

برکاتی همین نگرش به عالم و آدم است. انسان جدید، بر خلاف انسان گذشته فقط خود را در این عالم موجودی ساکن و منفعل نمی‌بیند. انسان جدید، انسان متصرف است. او شکل موجود عالم را قانع کننده و رضایت‌بخش نمی‌داند و معتقد است که باید تا آنجا که می‌تواند در مجموعه این عالم تغییرات پدید آورد. برای انسان قدیم همه چیز عالم تقدیر شده، معین و در جای خود بود. انسان هم نه قادر به تصرفات عمیق در این عالم بود و نه مطلوبیتی در این کار می‌دید، حداکثر تصرفات او به تغییراتی جزئی در رویدادهای خرد منحصر بود. او معتقد بود که هر چیزی خواه در عرصه طبیعت و خواه در عرصه اجتماع جایی طبیعی دارد و بایسته نیست که به نظم طبیعی امور چه در مواجهه با طبیعت و چه در ارتباط با حیات انسانی، دست برد و آن را دگرگون ساخت. اما انسان امروز خود را به صفت انسان غیر قانع و متصرف در عالم می‌بیند. انسان ماقبل مدرن، از خود تلقی میهمانی را داشت که در خانه‌ای از پیش معماری شده و بر سر سفره آماده و پر از مائده‌های آسمانی دعوت شده است. این انسان به «قسمت» خود راضی بود و معتقد بود که قدر برخورداری او از خوان طبیعت و اجتماع، در جهانی ماورای اراده‌ها رقم خورده است. به همین دلیل در نگاه او همه چیز موزون و عادلانه به نظر می‌رسید و لب به اعتراض گشودن علیه وضع موجود نوعی سرپیچی از نظم عادلانه جهان تلقی می‌شد. این تلقی قرن‌های طولانی انسان را در دوره‌ای که به «عصر ظلمت» مشهور است، متوقف کرد. اما همین انسان محبوس در زندان فATALیسم و تقدیرگرایی، وقتی به اراده و عاملیت انسان ایمان آورد و باور کرد که تقدیر او به دست خودش رقم می‌خورد و باید جهان را آن گونه که خود می‌خواهد بسازد نه آن گونه که برای او ساخته‌اند، آرام آرام دامن شب و تاریکی از دیار مردمان آن سامان دامن برچید و سپیده‌دم علم، عقلانیت، عدالت، آزادی، حقوق انسان، رواداری و غیره آسمان آن شهر و دیار را روشن کرد.

۱-۳. باور به کرامت ذاتی انسان

شهید مزاری^(۵) باور به کرامت انسانی و ارج نهادن به انسان را مهم‌ترین شرط تحقق عدالت و گسترش عدالت می‌داند. وی با الهام از آموزه‌های توحیدی اسلام، پیام برادری، برابری و کرامت انسانی را سر می‌داد و حل مشکل را در گرو احیاء انسانیت، احترام به انسان و اعتقاد به برابری انسان می‌دید. پیام او پیام انسانیت است. درست است که او یک هزاره شیعه مذهب بود. اما او نه نژادگرا بود و نه به بازی‌های فرقه‌ای و مذهبی علاقه نشان می‌داد. هزاره به عنوان یک انسان تحقیر شده که بایستی از او رفع تبعیض و تحقیر گردد برای او مطرح بود و کیش تشیع به عنوان باور اعتقاد انسان، از نظرگاه او ارجمند و شایسته احترام بود (بهبودی، ۱۳۹۲: ۶۴).

به باور شهید مزاری، دلالت و درونمایه اصلی کرامت ذاتی انسان عبارت است از این که آدمی به صرف انسان بودن یک رشته حقوق طبیعی و جدایی‌ناپذیر دارد. در فرهنگ یا جامعه‌ای که ذات انسان «بما هو انسان» ارزش ندارد، سخن گفتن از عدالت و رعایت حقوق انسان ناموجه و فاقد معنی است. وقتی می‌توان از ضرورت فرصت‌های برابر، برابری در مقابل قانون، حق تعیین سرنوشت سیاسی، حق برخورداری از یک زندگی شرافتمندانه و فارغ از درد، حق آزادی بیان و عقیده و امثال آن سخن گفت که قبل از هر چیز برای انسان «به عنوان انسان»، فارغ از تعلقات نژادی، قومی، مذهبی، جنسی حرمت و ارزش قائل بود. اگر پذیرفتیم که همه انسان‌ها دارای کرامت و شایسته حرمت‌گذاری هستند، نتیجه ضروری آن، این خواهد که همگان حق دارند از حقوق و فرصت‌های عادلانه برای رشد و خودشکوفایی برخوردار باشند. (احیای هویت، ۱۳۷۳: ۸۴-۸۵).

۱-۴. ایمان به آزادی

یکی دیگر از پیش‌نیازهای عدالت طلبی از منظر شهید مزاری، توسعه فرهنگ آزادی و آزادی‌خواهی در جامعه است (غفاری لعلی، ۱۳۷۳: ۳۲). در چارچوب اندیشه وی، «حق طبیعی همه مردم و ملیتها است که در سر نوشت آینده شان سهیم باشند.» (همان، ۱۲۰). بین آزادی و عدالت رابطه پیچیده‌ای وجود دارد. از یک سو، آزادی به عنوان مهم‌ترین حق انسانی، هدف یا عنصر محتوایی عدالت اجتماعی است. از سوی دیگر، آزادی نقش ابزاری مهم در گسترش عدالت دارد. به بیان دیگر، آزادی علاوه بر این که هدف عدالت‌گستری است، نقش ابزاری نیز دارد بدین معنی که تحقق عدالت تا حد زیادی به وجود آزادی و میزان روحیه آزادی‌خواهی مردمان یک جامعه بستگی دارد. آزادی حسنه‌ای از حسنات عدالت است و وقتی که عدالت به مفهوم جامع آن گسترش یابد، آزادی را دهم در گستره خود خواهد داشت؛ چرا که با هرتلقی از عدالت، نهایتاً به آزادی خواهیم رسید.

اما همانگونه که تحقق عدالت به تحقق آزادی منجر می‌شود، آزادی‌خواهی نیز مناسب‌ترین روش و ابزار برای توسعه و نهادینه شدن گفتمان عدالت در جامعه است. زیرا آدمیان تنها در شرایطی فرصت خود شکوفایی و عینیت بخشیدن به ظرفیت‌های انسانی خود را پیدا می‌کند که در زیست‌جهان عاری از اجبار و تحکم امکان عمل داشته باشد. چرا که عدالت در سرزمین اجبار و تحکم یا اساساً متولد نمی‌شود و یا ناقص متولد می‌شود. بنابراین برای کامیابی پروژه عدالت‌خواهی باید میزانی از آزادی و روحیه آزادی‌خواهی در جامعه وجود داشته باشد. از طرف دیگر، آزادی باید با معیار عدالت مهار شود زیرا اگر آزادی عادلانه توزیع نگردد و تنها کسانی از آن برخوردار باشند که پنجه‌های نیرومندتر و چنگال‌های تیزتر دارند، بدون شک آزادی به ضد خود یعنی ابزاری برای انقیاد و بردگی تبدیل خواهد شد. پیامد آزادی منهای عدالت چیزی جز تضادهای فاحش طبقاتی، تبعیضات ساختاری و محرومیت قاعده هرم جامعه از مزایا و فرصت‌های زندگی نخواهد بود. آزادی در غیاب عدالت، به

زورمندان و خداوندگاران قدرت اجازه می‌دهد که از کله‌ها، مناره‌ها بسازند و طبقات فرودست را به بردگی بکشند، کما این که عدالت در نبود آزادی شبیه «کوسه ریش پهن» تناقض‌آمیز خواهد بود.

۲. راهبردهای عدالت‌طلبی

بر اساس اندیشه‌های شهید مزاری^(ه) راهبردهای تحقق عدالت در جامعه افغانستان را می‌توان به قرار ذیل بر شمرد:

۱-۲. شالوده‌شکنی گفتمان قومیت

به اعتقاد شهید مزاری^(ه)، ایجاد و سنگ‌وارگی بی‌عدالتی در جامعه ما پیامد عقلانیت ویژه‌ای بوده است که می‌توان آن را عقلانیت قبیله‌ای نامید. شهید مزاری در این خصوص می‌گوید: «اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند، اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حق دیگری را ضایع نکند، دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسأله امتیازطلبی و حذف همدیگر است. این امتیازطلبی یک‌دفعه در چهره مذهب است، یک دفعه چهره نژاد است. اما ما معتقدیم آن‌چه که فعلاً در افغانستان جریان دارد، بخاطر مسأله نژادپرستیست. تضاد مذهبی است اما کم رنگ است. تضاد اصلی بخاطر نژاد است.» (بهبودی، ۱۳۷۳: ۳۵). لذا او گذار از گفتمان قومیت و بسط گفتمان هویت ملی را یکی از راهبردهای اساسی توسعه عدالت می‌داند و می‌گفت: «وحدت ملی را ما در افغانستان یک اصل می‌دانیم. خواست ما تأمین عدالت برابری و برادری میان مردم افغانستان است. هرکس برای نفاق و دشمنی ملیت‌ها حرف بزند خاین ملی افغانستان است. در افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه بزرگی است در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها» (همان، ۲۷).

ابن خلدون پدر علم جامعه‌شناسی در «مقدمه» به نحو درخشانی به توصیف و تبیین عقلانیت قبیله‌ای ذیل مفهوم «عصبیت» پرداخته است. از نظر ابن خلدون، سازمایه اصلی عصبیت قبیله‌ای را پیوندهای خویشاوندی و قبیله‌ای تشکیل می‌دهد. عصبیت به عنوان منطق اجتماعی ذاتاً با اصول عدالت تعارض دارد چرا که در جامعه‌ای مبتنی بر عصبیت آن‌چه بایسته و نایسته‌های اعمال و فرایندهای اجتماعی را مشخص می‌کند، اشتراکات تباری و خویشاوندی است. در ساخت اجتماعی استوار بر عصبیت، هم تکالیف و هم حقوق افراد و گروه‌ها بر مبنای وابستگی خونی و نسبی تعیین می‌شود. نزدیکی و دوری خویشاوندی در میزان برخورداری افراد نقش تعیین‌کننده دارد؛ هر چه فرد به لحاظ خونی به گروه قومی نزدیک‌تر باشد، حقوق و منافع او از حمایت بیشتری برخوردار خواهد بود، بر عکس، دوری نسبی هر چه بیشتر باشد محرومیت‌های بیشتری را هم به همراه می‌آورد. در حالیکه در منطق عدالت تشابهات و تفاوت‌های طبیعی، وابستگی‌های تباری، رنگ، نژاد، جنسیت و دیگر ویژگی‌

های انتسابی، نه برای افراد و گروه‌ها ایجاد استحقاق می‌کند و نه آن‌ها را از حقوق انسانی‌شان محروم می‌سازد (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲۴ و ۲۴۴).

منطق عدالت، موضوع حقوق و تکالیف «انسان» است نه «نسب» و هر فرد انسانی به این دلیل که انسان است از یکسره حقوق ذاتی و جدایی‌ناپذیر برخوردار است. لذا این دو منطق یعنی عدالت و عصبيت در تضاد آشکار قرار دارد و به همین دلیل در جامعه‌ی مثل افغانستان که عقلانیت قومی یا به تعبیر ابن خلدون عصبيت منطق و شالوده‌ای زندگی را می‌سازد، سخن گفتن از عدالت تناقض‌آمیز خواهد بود. عدالت ذاتا گرایش به تعمیم و شمول دارد و عصبيت به خاص‌گرایی و انقباض. لذا ابن خلدون می‌گوید، شخص صاحب عصبيت کسی است که فقط حریم و منافع خویشاوندان تباری را محترم و قابل دفاع می‌داند چه به حق باشد و عادلانه یا ناحق باشد و ظالمانه.

۲-۲. قانون‌گرایی

از دیدگاه شهید مزاری^(۵) یکی از راهبردهای مهم ایجاد جامعه مدنی و عادلانه، تساوی در برابر قانون و نهادینه شدن قانون‌گرایی در جامعه است (بهبودی، پیشین، ۲۶-۲۷). در حیات بشری اکتشافات زیادی چه در عرصه فنی و تکنیکی و چه در عرصه روش‌های زندگی صورت گرفته است که برخی از آن‌ها چنان مهم بوده است که سرآغاز عصر جدیدی گردیده و دوره نوینی را رقم زده است. از جمله این کشف‌های سرنوشت‌ساز که سبب شد احوال بشر از اساس دگرگون شود، حسنه‌ی بنام «قانون» بود. چرا که با کشف قانون بود که این امکان فراهم آمد که عدالت در جامعه بشری موضوعیت پیدا کرده و سازوکار تحقق آن فراهم گردد. رابطه بین قانون و عدالت نظیر رابطه عدالت و آزادی است. از یک سو، مشروعیت قانون وابسته به این است که عادلانه باشد از طرف دیگر، سازوکاری که تحقق عدالت را در جامعه تضمین می‌کند، رعایت قانون است. قانون است که معین می‌کند برای این که زندگی جمعی امکان‌پذیر گردد، باید مردم پاره‌ای از زیاده طلبی‌های خود را فروگذارند و به حقوق، امنیت و رفاه و آسایش دیگران نیز بیندیشند. قانون مهاری است بر افسارگسیختگی‌های قدرت، و در سایه رعایت قانون و مقدس‌شمردن آن است که اعضای یک جامعه می‌توانند منافع مشترک‌شان را تأمین نمایند و به اهداف و مقاصد شان دست یابند (بهبودی، ۱۳۷۳: ۴۱).

۲-۳. گفت‌وگو به عنوان «روش حل مسأله»

تعارض و تضاد منافع از ذاتیات زندگی جمعی است. به نظر نمی‌رسد بشر این توان را داشته باشد که بتواند به آرمان جامعه عاری از هر گونه تعارض تحقق بخشد. هر چند این امکان وجود ندارد

که جامعه بهشتی را در زمین ایجاد کرد، اما تجارب بشری نشان داده که می‌توان تعارضات و درگیری‌ها را کاهش داد، از دامنه خشونت‌ها و آسیب زدن به همدیگر کاست و میزان ستم‌ها و تجاوز به حقوق دیگران را به حداقل رساند. همانگونه که اشاره شد یکی از راهبردهای اساسی بشر برای زندگی مسالمت‌آمیز و توأم با عدالت، ابداع کرده پیروی از قانون است. اما نکته اساسی که در این جا وجود دارد عبارت است از این که قانون و قراردادهای همواره عادلانه نیستند و منافع همه اقشار و گروه‌های اجتماعی را تضمین نمی‌کند. بدون این که بخواهیم جای دوری برویم، تأمل در شرایط تاریخی افغانستان به روشنی این واقعیت را ثابت می‌کند که وضع قانون به تنهایی برای رهایی و انسانی زیستن کافی نیست؛ نه تنها غیرکافی است بل در شرایطی که قوانین تمثیل کننده اراده عموم نباشد، منشاء ستم‌های مضاعف در جامعه می‌گردد. زیرا در سایه قوانین ظالمانه هم به مردم ستم روا داشته می‌شود و هم ستم‌های اعمال شده با پشتوانه قانونی بودن، موجه و مشروع جلوه داده می‌شود.

بنابراین، عدالت‌گستری به سازوکاری بنیادی‌تر از وضع قانون و قانون‌گرایی نیازمند است، سازوکاری که این امکان را فراهم آورد که شرکت کنندگان در یک زیست جهان مشترک رخنه‌های کاستی قوانین را رفع و رجوع نمایند و زمینه‌های ستم‌های سیستماتیک را از بین ببرند. راهکاری که این هدف بنیادی را محقق سازد، نهادینه شدن اخلاق گفت‌وگو در جامعه است. گفت‌وگو نوعی شیوه زندگی است که ویژه آدمیان است و شرط آن به رسمیت شناختن رقیب و داشتن حقوق و فرصت‌های برابر است. به رسمیت شناختن رقیب معنای حقیقی و ساده‌اش این است که همان‌طور که طرف اول حق سخن گفتن دارد، طرف دوم هم حق سخن گفتن دارد. در شیوه زندگی مبتنی بر گفت‌وگو، وجود دیگری به رسمیت شناخته می‌شود و طرفین رقیب می‌توانند در فضای عادلانه، منصفانه و آزادانه سخنان یکدیگر را بشنوند و در مورد مسایل همزیستی مشترک به توافق برسند. حتی اگر بخواهیم گفت‌وگو را نفی و یا متوقف کنیم، بازهم باید وارد گفت‌وگو شویم. چه برای اثبات مصلحت گفت‌وگو و چه برای نفی گفت‌وگو باید از در گفت‌وگو درآییم. گفت‌وگو از مختصات منحصر به فرد انسانی است؛ ویژگی است که نوع انسان را برتر از دیگر انواع جانداران قرار می‌دهد. لذا هابرماس می‌گوید: اگر ما احکام یک گفت‌وگوی منصفانه و آزادانه را کشف کنیم، احکام و صفات یک جامعه انسانی را کشف کرده‌ایم. آدمی عدالت، آزادی و انسانیت خود را بیش از هر جا در یک گفت‌وگوی آزادانه، عادلانه و انسانی متجلی می‌سازد؛ لذا اگر گفت‌وگو را خوب بشناسیم، می‌توانیم اوصاف و خصایل یک جامعه انسانی را بشناسیم و به مردم بیاموزیم که چگونه زندگی انسانی و انسان‌نوازی داشته باشند. در گفت‌وگو طرفین باید از فرصت‌ها، شرایط، امکانات و از حقوق مساوی برخوردار باشند. اگر این تساوی نباشد، آن گفت‌وگو یک گفت‌وگوی خردمندانه و ثمربخش نخواهد بود (بهبودی، ۱۳۷۳: ۷-۹) شهید مزاری^(۵) در این زمینه می‌گوید: «مساله افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب همدیگر را

تحمل بکند. در صدد حذف یکدیگر نباشند. راه حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر» (همان، ۲۸).

جمع‌بندی

بدون شک، میراث بی‌بدیل شهید مزاری^(ره)، گفتمان عدالت است. اگر بابه مزاری را شهید راه عدالت بنامیم، سخن به گزاف نگفته‌ایم. در بازنمایی عدالت فیلسوفان سخنان بغرنج فراوانی گفته است، اما در گفتمان شفاف شهید مزاری^(ره)، عدالت عبارت است از مهیا بودن شرایطی که در آن فرصت انسانی زیستن برای همه میسر باشد و هیچ فردی به دلیل نژاد، جنسیت، مذهب و سایر متغیرهای انتسابی از حقوق انسانی شان محروم نگردد. عدالت در اندیشه شهید مزاری^(ره) یک مفهوم بنیادی است و دامنه وسیعی دارد و ناظر به تمام ابعاد حیات انسان از قبیل، سیاست، اجتماع، اقتصاد، فرهنگ و غیره می‌باشد. اگر بخواهیم صورت‌بندی از مفهوم عدالت بر اساس گفتمان شهید مزاری^(ره) ارائه دهیم، می‌توان گفت: عدالت از نگاه او زیست جهانی را توصیف می‌کند که در آن به همه شهروندان این فرصت داده می‌شود تا با برخورداری از امکانات، استعدادها و ظرفیت‌های انسانی خود را شکوفا سازند.

منابع:

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، مقدمه، مترجم، محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت علمی و فرهنگی، هشتم، ۱۳۷۵.
۲. بهبودی، مرتضی، مزاری‌نامه، نشر دیجیتالی، اصفهان، مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.
۳. احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید) انتشارات سراج، ۱۳۷۳.
۴. غفاری لعلی، عبدالله، فریاد عدالت، موسسه فرهنگی تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، ۱۳۷۳.

چالش‌ها و راهکار تحقق وحدت ملی در افغانستان در اندیشه شهید مزاری^(ه)

■ سلمان نوری*

چکیده

آنچه در این نوشته به خوانش گرفته شده است، چالش‌ها و راهکار تحقق وحدت ملی در افغانستان، در اندیشه‌ی شهید مزاری^(ه)، قائد جنبش عدالت‌خواهی در افغانستان است. در منظومه‌ی فکری شهید مزاری^(ه) «وحدت ملی» جایگاهی ویژه‌ی دارد. او با نگاهی به گذشته‌ی تلخ و دردناک مردم افغانستان و مظالم بی‌شماری که از جانب حکام مستبد و نوکران اجانب، بر اقوام مختلف افغانستان رفته و عقب ماندگی کشور را در پی‌داشت، «وحدت ملی» را یک اصل دانسته و حرکت اصلاحی خود را برای تحقق آن، بر محور عدالت‌خواهی، بنیان نهاد. از دیدگاه قائد شهید^(ه)، «وحدت ملی» زمانی محقق می‌شود که بر بنیان «عدالت اجتماعی» بنا و پایه‌ریزی گردد؛ زیرا بر قراری عدالت، مانع امتیازخواهی انحصار طلبان از یک سو و سد راه تفرقه و اختلاف در میان اقوام مختلف کشور از جانب دیگر است و در سایه سار آن همه‌ی اقوام ساکن افغانستان جایگاه واقعی خود را باز می‌یابند. از این‌رو، رهبر شهید به عدالت اهتمام ویژه‌ی داشت. برای برقراری آن در جامعه، اصلاحاتی را در دو جهت نظر و عمل روی دست گرفت؛ در بعد نظر سعی کرد تا افکار و اندیشه افراد و اقوام را نسبت به هم‌دیگر اصلاح کند و اندیشه‌ی هم‌پذیری و تفاهم جایگزین تفکر برتری‌طلبی گردد، در بعد عملی، تغییر ساختار نظام سیاسی کشور را مورد توجه قرار داد و خواستار ایجاد نظام سیاسی اسلامی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی گردید، نظام که همه اقوام افغانستان در بدنه قدرت و در تصمیم‌گیری‌های اساسی شریک باشند. رهبر شهید^(ه) در راستای تحقق «عدالت» با موانع، چالش‌ها و مخالفان آن به مبارزه برخاست، سر انجام در راه تحقق «عدالت» شهد شیرین شهادت را نوشید و به عنوان شهید «عدالت» نامش در تاریخ کشور ثبت و ماندگار گردید.

واژگان کلیدی: مزاری، عدالت اجتماعی، تفاهم، مشارکت ملی، وحدت ملی، اقوام، افغانستان.

* کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی

روزنه

یکی از مباحث که امروزه در ادبیات سیاسی مطرح و موجب رشد، شکوفایی و ارتقای جایگاه یک کشور در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تلقی می‌گردد، «وحدت ملی» است. به‌ویژه در کشورهای دارای اقوام مختلف، با فرهنگ‌های متفاوت حضور دارند، وفاق ملی، در تمام عرصه‌های زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی باعث موفقیت چشم‌گیری گردیده است و بر عکس، در جوامعی که میان شهروندان آن شکاف اجتماعی پدید آمده و همبستگی وجود ندارد، در معرض آسیب‌های گوناگون در ساحت‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی قرار دارند. در کشور مانند افغانستان که از بدو تأسیس تا کنون مردم آن به جهت عدم همبستگی، و وجود شکاف‌های اجتماعی رنج‌های زیادی را متحمل شده‌اند، «وحدت ملی» یک ضرورت است. اما پرسش اساسی این است که چالش‌های اساسی یا موانع اصلی «وحدت ملی» در افغانستان کدام‌اند؟ برای تحقق وحدت ملی، چه راهکار یا راهکارهای می‌توان ارائه داد؟ این نوشته تلاش دارد تا به این پرسش‌های بنیادین، با تکیه بر اندیشه‌های سیاسی و ماندگار قائد شهید استاد مزاری^(۵) پاسخ دهد. این مبحث در قالب چند بخش ارائه می‌گردد

۱. مفهوم شناسی

دو مفهوم کلیدی «وحدت ملی» و «عدالت اجتماعی» در ساخت این مقاله نقش اساسی دارد، از این‌رو، ضرورت دارد تا معنا و مقصود این دو مفهوم، روشن گردد.

الف) وحدت ملی

وحدت ملی، در اصطلاح ادبیات سیاسی عبارت است از: «اشتراک همه افراد ملت در آمال و مقاصد، چنان که، به منزله‌ی مجموعه‌ی واحدی به شمار آیند» (آقا بخشی، ۱۳۸۹، ص ۴۴۴). به عبارت دیگر، وحدت ملی به این معنی است که اعضای یک جامعه دارای هرنژاد، هر نژاد، هر مذهب، هر مسلک و مرامی باشند، فعالیت‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و... خود را در وابستگی، همبستگی و پیوند متقابل و در سمت و سوی رسیدن به اهداف مشترک انجام دهند.

بنابراین، وحدت ملی زمانی مفهوم می‌یابد که اعضای یک جامعه (متعلق به هرنژاد، قوم و دارای هرگوش که باشند) در جهت تحقق اهداف عام و مشترک جامعه با یکدیگر همکاری نمایند و یکدیگر را تأیید و تقویت کنند و بر سر ارزش‌ها و اعتقادات مشترک تفاهم و هم‌دلی داشته باشند.

ب) عدالت

واژه عدل در لغت به معنای تساوی، مساوات (راغب، ۱۴۱۲، ۵۵۱) میانه روی در امور (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ۳۹۶) و حد وسط میان افراد و تقریب بدون کم و زیاده (مصطفوی، ۸، ۵۳) آمده است و در اصطلاح عدالت اجتماعی بر اساس اقتضای آن دو تعریف ارایه شده است، هنگامی که سخن از جایگاه و نصیب هرفرد یا گروه در جامعه است، عدالت به معنی حفظ حقوق، کرامت انسانی و حیثیت اجتماعی او در بهره‌برداری از کالاهای اولیه و مشترک است و زمانی که افراد یا گروه‌ها در چار چوب قواعد پذیرفته

شده و بر اساس سعی و تلاش خود «حقوق» کسب می‌کنند، این حقوق به آنان تعلق داشته و بر جامعه است که حقوق مکاتبه آنان را به رسمیت بشناسد. پس اقتضای عدالت به‌طور پیشینی، «برابری» و «مساوات» است؛ عدالت عبارت از «قرار دادن هرچیز در جایگاه خود» است، اما اگر حقوقی مشروع کسب شود این حقوق به صاحبانش تعلق دارد و در این موارد معیار عدالت، رعایت «استحقاق» و «شایستگی» است و عدالت عبارت از «دادن هر صاحب حق، حق او را» است. با روشن شدن مفاهیم وحدت ملی و «عدالت اجتماعی» به اصل موضوع پرداخته، در ابتدا موانع و چالش‌های تحقق «وحدت ملی» را از منظر قائد شهید^(۵) مورد واکاوی قرار داده و سپس به راهکار ممکن برای «وحدت ملی» پرداخته می‌شود.

۲. چالش‌های وحدت ملی از دیدگاه شهید مزاری^(۶)

تأمل در سخنان پیشوای شهید^(۵) نشان می‌دهد که به نظر ایشان چند عامل عمده در گذشته‌ی تاریخ افغانستان، مانع تحقق وحدت ملی و شکل‌گیری «هویت ملی» در جامعه بوده است و امروز نیز اگر آن‌ها، بر طرف نگردد، وحدت ملی در کشور تحقق نخواهد یافت.

۱- ۲. انحصارطلبی

قائد شهید^(۵) انحصارطلبی و امتیازخواهی‌های قومی، نژادی و مذهبی را چالش عمده فرا روی تحقق وحدت ملی در جامعه افغانستان تلقی می‌کرد و آن را عامل اصلی تمامی مصایب وارده بر مردم کشور می‌دانست. بدین جهت یکی از عمده‌ترین اهداف مبارزاتی خود را شکستن انحصار و از بین بردن امتیازطلبی‌های نابجا قرار داده بود چنان‌که هدف از انعقاد موافقت‌نامه تاریخی «جبل السراج» را شکستن طلسم انحصار دانسته و در پاسخ گلایه‌ی فاروق اعظم که گفته بود: شما قصد حذف پشتون-ها را داشتید، به صراحت می‌گوید: «در آن توافق‌نامه حذف پشتون‌ها مطرح نبود، فقط می‌خواستیم انحصار شما را بشکنیم» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۹۷) و نیز در همین رابطه می‌گوید: «برداشت عده‌ای از برادران پشتون این است که در توافقات «جبل السراج»، پشتون‌ها حذف شده بودند؛ نه، این حرف نبود. یک چیزی که در این‌جا شده بود، این بود که انحصار بشکند، دیگر در افغانستان انحصارطلبی نباشد» (همان، ص ۱۷۶)

قائد شهید^(۵) ریشه‌ی همه‌ی مشکلات کشور را امتیازخواهی و حذف هم‌دیگر دانسته و می‌گوید: «تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسأله‌ی امتیازطلبی و حذف هم‌دیگر است. این امتیازطلبی یک دفعه در چهره‌ی مذهب است، یک دفعه در چهره‌ی نژاد است» (همان، ۱۷۰)

قائد شهید^(۵) معتقد بود که اندیشه‌ی انحصارطلبی خصلت ذاتی هیچ قبیله و قومی نیست بلکه هر شخص و جمعی برتری طلب که بخواهد قدرت را در انحصار خود در آورد و در صدد تفوق نژادی خود بر دیگران باشد، مصداق آن است. از این‌رو، می‌گوید: «قدرت طلبی و انحصارطلبی یک تعداد که خلاف مسیر اسلامی و انسانی رفتار می‌کنند، متعلق به این نژاد و آن نژاد نیست و ما باید امروز تجدید

نظر کنیم، درست است که عبد الرحمن شصت و دو فی صد مردم ما را از بین برده است، نه همه‌ی پشتون‌ها... من معتقدیم در این‌جا در طول تاریخ گذشته‌ی افغانستان حکومت ملی و اسلامی به وجود نیامده، اما یک خاندان و تعداد قدرت طلب بالای مردم ما ظلم کرده است» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۸).

قائد شهید مزاری بزرگ^(۵)، پس از گذشت یک‌سال از سقوط حکومت نجیب و روی کار آمدن حکومت موقت و انحصارطلبی‌های مسعود و شورای نظار در مصاحبه‌ی می‌گوید: «آن روز عبد الرحمن جنایت را انجام داده بود که لکه‌ی ننگ در تاریخ افغانستان بود و متعلق به قوم پشتون بود و مردم ما به این باور بود که پشتون‌ها به ما ظلم کرده و دشمن ما پشتون‌ها است و این فاجعه (جنگ‌های تحمیلی شورای نظار و عوامل آن علیه حزب وحدت) اثبات کرد که این مظالم مال اشخاص است، مال اقوام و ملت‌ها نیست. این بار آن‌چنان فجایع پیش آمد که روی فجایع دوران عبد الرحمان را شست» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۲).

در جای دیگر نیز می‌گوید: «برای قدرت طلبی و انحصارطلبی این ظلم را برای مردم شان با سرمایه‌ی خود این مردم روا می‌دارند... و نتیجه بگیریم که ظلم اشخاص، ظلم قوم نیست... این ظلم مربوط به شخص یا اشخاص قدرت طلب است» (همان، ص ۲۵۸).

هم‌چنین در مصاحبه‌ی می‌گوید: «باید مردم افغانستان امروز بدانند که اگر دو صد و پنجاه سال ظلم بالای شان شده، این جای انکار نیست، منتها این ظلم نه مال اسلام بود که آن‌ها به نامش حکومت می‌کردند و نه هم مال یک قوم، بلکه یک خاندانی که وابسته به خارج بودند، سر باقی مردم ظلم کردند و حق طبیعی مردم را غصب کردند» (همان، ص ۲۵۷) و نیز می‌گوید: «اگر به حساب قومیت، به حساب نژاد ظلم می‌کنند، این ظلم مربوط به شخص یا اشخاص قدرت طلب است» (همان، ص ۲۵۸).

بنابراین، در اندیشه‌ی قائد شهید^(۵) اشخاص قدرت‌خواه، انحصارطلب و نژادگرا با روا داشتند ظلم بر ساکنان افغانستان عامل اصلی مصایب و فجایع در کشور بوده است نه قوم که آنان تعلق به آن دارد بلکه قوم ابراز جهت اشباع خواست‌های حیوانی، و وسیله‌ی رسیدن به قدرت بوده است. اینان در گذشته و امروز جامعه، مانع عمده‌ی «وحدت ملی»، پیش‌رفت و آبادانی افغانستان است.

۲-۲. ایجاد خصومت میان ملیت‌ها

مطالعه تاریخ افغانستان و سر گذشت حکام مستبد، قدرت طلب و انحصارگرا نشان می‌دهد که آنان با دامن زدن به مسایل نژادی، قومی، مذهبی، زبانی و ایجاد خصومت و تفرقه میان ملیت‌های مختلف افغانستان مانع «وحدت ملی» شده تا از این طریق قدرت شان را حفظ کرده و بر سیطره‌ی شان در کشور ادامه دهند و در این جهت تا مرزی پیش رفتند که دین را ابزار قرار دادند و علمای را اجیر کردند تا فتوای تکفیر علیه قوم دیگر صادر کنند. پس از سقوط رژیم دست‌نشانده نجیب، و پایان یافتن دولت آقای مجددی، و روی کار آمدن ربانی تاجیک تبار نیز همین رویه را در پیش گرفت. از این‌رو، رهبر شهید تمام توانش را برای مقابله با این سیاست شیطانی «اختلاف بیان‌داز و حکومت کن»

به کار بست و در برابر آن ایستاد و مبارزه کرد تا این توطئه را خنثی و هم‌دلی میان ملیت‌ها ایجاد و خصومت را بر طرف سازد.

در مواقع مختلف به روشن‌گری در این زمینه پرداخت و گفت: «یک تعداد کسانی که در کابل و در افغانستان می‌خواهند تفرقه ایجاد کنند تا خودشان بر حکومت باقی بمانند، این مسأله (پشتون، هزاره، تاجیک، ازبیک...) را دامن می‌زنند. وقتی که بین ما و اتحاد سیاف جنگ بود، می‌گفتند: جنگ بین پشتون و هزاره است. بعد از جنگ‌های حکمتیار و وزارت دفاع مسأله‌ی بین فارسی زبان و پشتون را مطرح کردند... هیچ یک از این جنگ‌ها را به عنوان نژاد و مذهب نمی‌دانیم بلکه از طرف عناصر قدرت طلب بر مردم افغانستان تحمیل گردیده است» (رضایی، ص ۲۳۷). «مردم افغانستان سه صد سال با هم یک‌جا زندگی کردند و این‌جا هم فارسی زبان بود و هم پشتو زبان، هم شیعه بود و هم سنی و تمام اقوام با هم برادر بودند... و توصیه من برای مردم افغانستان این است که جنگ‌های تنظیمی را به جنگ‌های قومی و مذهبی نکشانند که به نفع مردم افغانستان نیست» (همان، ص ۲۳۷) در جای دیگر می‌گوید: «در طول شانزده ماه گذشته، سیاست‌ها برای ایجاد خصومت میان ملیت‌ها عملی شد» (صحبت رهبر شهید با اعضای شورای صلح غرب کابل، ۱۳۷۲/۸/۱)

پس از منظر قائد شهید^(۵) در طول تاریخ افغانستان افراد قدرت طلب و وابستگان اجانب، برای حفظ قدرت خود، با استفاده از جهل و ناآگاهی مردم و دامن زدن به مسایل قومی و مذهبی در میان اقوام مختلف افغانستان، تضاد و اختلاف ایجاد کردند و مانع وحدت ملی در کشور شدند.

۲-۳ بی‌عدالتی

قائد شهید(ره) عمده‌ترین و مهمترین عامل شکاف اجتماعی و مانع تحقق وحدت ملی در افغانستان را ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی در عرصه‌های مختلف از جمله ساختار نظام ظالمانه، روابط ناعادلانه‌ی اجتماعی و توزیع ناعادلانه فرصت‌ها، امکانات و ثروت ملی می‌دانست. در سخنان متعدد به این امر اشاره دارد. برای جلوگیری از اطاله کلام برخی از آن‌ها آورده می‌شود: «در گذشته هیچ گاه نظام عادلانه‌ی خالی از تبعیض و ظلم در افغانستان وجود نداشته و پایه‌های تبعیض و ظلم و بی‌عدالتی، در نظام‌های گذشته کشور گذاشته شده [است]» (احیای هویت، ۱۸۸).

به راستی نگاهی به گذشته‌ی افغانستان نشان می‌دهد که از بدو تأسیس و حاکمیت اندیشه‌های تبعیض آمیز و نژاد پرستانه در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و ایجاد شکاف در جامعه از طریق دامن زدن به مسایل قومی و مذهبی، مناسبات ناعادلانه‌ی اجتماعی بین اقوام ساکن افغانستان حاکم بوده است و این امر پس از حاکمیت مطلق العنان قبیلولی، توسط عبدالرحمن جهت تحکیم پایه‌های قدرت گسترش و به ویژه در دوران امان الله خان و جاه افتادن افکار محمود طرزی در میان خاندان سلطنتی، شدت گرفت و در زمان نادرخان به اوج خود رسید،

به‌گونه‌ای که تاریخ سازی به نفع قوم خاص آغاز گردید و هر سند تاریخی که حاکی از جنایات و وطن فروشی آنان بود، از بین برده شد و استوره سازی به نفع آن‌ها آغاز گردید. اسناد مربوط به افتخارات سایر اقوام ساکن افغانستان نابود گردید، حتی لوح سنگ‌های قبر تراشیده یا شکسته شد تا نام رجال تاریخی و مدافعان واقعی حریم کشور مربوط به اقوام دیگر از صفحه‌ی تاریخ محو گردد. امیران انحصار طلب برای حفظ قدرت شان در این راستا تا جای پیش رفتند که تعلیم و تربیت را انحصاری، و ورود دانشجویان غیر قوم حاکم را در دانشکده‌ی نظامی و حقوق، رسماً ممنوع کردند (یزدانی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۷). تنها چیزی که در قاموس حاکمان انحصار طلب نبود، اندیشیدن در باره‌ی ترقی، پیش‌رفت، توسعه و آبادانی کشور بود.

در تفکر قائد شهید(ره) یکی از مظاهر روشن و برجسته‌ی بی‌عدالتی و اعمال تبعیض توسط حاکم در افغانستان، تقسیمات واحدهای اداری کشور است. به نظر ایشان تقسیمات واحدهای اداری در افغانستان نه بر اساس معیارهای علمی و فنی و مصالح کل جامعه بلکه بر طبق منافع قوم حاکم صورت گرفته است و در نتیجه باعث بی‌عدالتی‌ها و تضییع حقوق در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی توسعه و انکشاف گردیده و موجب شکاف اجتماعی است. او برای نابرابری و تبعیض در تشکیلات اداری مثال گویایی را بیان کرده و می‌گوید: «ما در زمان ظاهر چهار دوره رأی گیری داشتیم. وکیل در پارلیمان می‌آمدند، از تمام هزارجات که هر ولسوالی‌اش یک صد و شصت هزار نفر داشت سی نفر وکیل می‌آمد و جنوبی و مشرقی که نفوس هر ولسوالی‌اش پانزده هزار نفر بود، یک وکیل می‌آمد. با دو هزار و هشت صد نفر هم یک وکیل داشت» (چراغ راه، ۷۲) و نیز می‌گوید: «در منطقه دره صوف که یک ولسوالی است قبل از انقلاب در زمان ظاهر چهل و سه هزار نفوس داشت، ولایتش که مرکز بود هیجده هزار نفوس داشت. آن وقت یک نماینده از ولایت می‌آمد و یک نماینده از ولسوالی. در کنار این چهل و سه هزار نفر نفوس یک ولسوالی دیگر از برادران اهل تسنن بود که دوازده هزار باشند داشت. پس دوازده هزار هم یک رأی داشت و چهل و سه هزار هم یک رأی» (همان، ۷۳).

یکی از عرصه‌های تبعیض و بی‌عدالتی، فرصت‌های است که در هر جامعه‌ای برای رشد و تربیت و شکل‌گیری شخصیت افراد، وجود دارد، توزیع نابرابر این فرصت‌ها عده‌ای را برخوردار و عده‌ای را محروم ساخته، و باعث شکاف اجتماعی و مانع تحقق «وحدت ملی» می‌شود. رهبر شهید(ره) مثال روشن و گویایی برای نابرابری فرصت‌ها بیان کرده می‌گوید: «این که در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود، طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارد. سیاست این طور تجویز کرده بود که از یک نژاد از مادر جنرال تولد شود و یک مردم دیگر، در طول تاریخش یک جنرال نداشته باشد» (احیای هویت، ۷۴).

در افغانستان همانطوری که در چگونگی توزیع منابع، مواهب و فرصت‌ها عدالت رعایت نمی‌شد، در اثر نابرابری روابط اجتماعی، در آنچه داده می‌شده با آنچه ستانده می‌شده نیز تبعیض وجود داشته

است (بی‌عدالتی تعویضی). شهید مزاری (ره) برای بی‌عدالتی تعویضی مثال روشن را بیان می‌کند: «اگر یک نفر از کسانی که بالای شما ظلم می‌کردند، می‌آمد در خانه شما چای و پارچه و لباس را پایین می‌کرد و می‌گفت که سال دیگر، من از اینجا پول این‌ها را می‌گیرم؛ شما جرئت نمی‌کردید که در مقابل آن نفر بایستید و بگویید که ما این چیز را ضرورت نداریم. سال دیگر آن نفر می‌آمد و آن را با قیمت بالا، دو باره بر سر شما و بر سر زمین و چیزهای دیگر تان حساب می‌کرد تا زمین‌های شما را بگیرد، شما در اینجا طاقت مخالفت را نداشتید» (احیای هویت، ۳۴۳ و ۱۳۴).

یکی از نمونه‌های بارز بی‌عدالتی، تبعیض و نابرابری در گذشته و حال افغانستان، تبعیض در عرصه قضا است. هیچگاه امکان دسترسی همگان به طور مساوی و برابر به دستگاه قضا و دادرسی عادلانه و در نهایت حکومت قانون وجود نداشته است. مثلاً یکی از اصول پذیرفته شده در حقوق جزا چه در سطح ملی و بین‌المللی این است که جرم یک عمل شخصی است و شخصی که جرم نتیجه‌ی عمل نباشد مسئول شناخته نمی‌شود و مقتضای عدالت نیز همین است و در قانون جزا افغانستان نیز بر آن تصریح شده است، ولی در عمل این اصل در طول تاریخ قضایی افغانستان اعمال نشده است. نمونه‌های زیادی از بی‌عدالتی و نقض این اصل وجود دارد که به خاطر متهم شدن یک فرد به ارتکاب جرم، وابستگی آن فرد و حتی آشنایان او توقیف شده و مجازات می‌شدند چنان که امروزه نیز همین وضعیت وجود دارد. یکی از نمونه‌های بارز بی‌عدالتی در حوزه قضا ماجرای محاکمه بی‌رحمانه‌ی شهید عبدالخالق هزاره است. او که همواره ناظر ظلم، ستم و بی‌داد دستگاه حاکمه نادر خانی بر مردم کشورش بود، وجدانش تاب سلب آزادی و بی‌عدالتی گسترده در حوزه‌های مختلف را نیاورده و در ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ علیه استبداد قیام و نادر غدار را به قتل رساند، جلسه‌ی محاکمه او مرحوم فرهنگ چنین بازگو می‌کند: «شاه محمود موضوع استنطاق قاتل شاه و تحقیق مربوط به آن را روی دست گرفت و این کار به کمک هیأتی که شبانه در دفتر قلعه بیگی ارگ اجتماع می‌نمودند اجرا کرد. شخص قاتل که بلافاصله از حادثه گرفتار و به ارگ آورده شده بود، معلوم بود. او جوانی بود پانزده ساله به نام عبدالخالق از هزاره‌های مقیم کابل که در لیسه‌ی نجات تحصیل می‌کرد» (فرهنگ، ۱۳۸۵، ۶۸۴) مرحوم فرهنگ بر خلاف برداشت نادرست تاریخ‌نویسان خارجی از شهید عبدالخالق، علت این اقدام شهید عبدالخالق علیه شاه را مخالفت با سلب آزادی‌ها، استبداد و تبعیض شدید حکومت در بین اقوام و به ویژه قوم هزاره که شهید عبدالخالق نیز متعلق به آن بود، می‌داند و جوانان مثل شهید عبدالخالق که با افکار ضد استبدادی نشو و نمو نموده و با حال و هوای ضد دولتی زیست می‌کردند، ناچار متوسل به ترور می‌شدند (همان، ۶۸۵).

مرحوم فرهنگ در ادامه می‌نویسد: «متأسفانه هیأت موظف نخواست یا نتوانست کار استنطاق را که ممکن بود حقایق مهمی را در مورد افکار عامه در برابر کارهای دولت آشکار سازد به اسلوب درست مطابق با اجکام شریعت و قانون اجرا نماید، بلکه آن را تابع حس کینه‌توزی و انتقام‌گیری

ساخت و با چنان خشونت و شکنجه‌های قرون اوسطایی اجرا نمود که در اثر آن حقایق از میان رفت و اشخاص مورد تحقیق که علاوه بر شخص قاتل، شامل یک عده از نزدیکان و رفیقان او و حتی مردمان به کلی بی‌تعلق به این مسأله بودند، به وسیله‌ی شکنجه مجبور ساخته شدند تا به مطالب دور از حقیقت اعتراف کنند و هر چه پرسش‌کنندگان می‌خواستند بگویند و امضا کنند. در پایان چنین استنطاق غیر اصولی، عبدالخالق به عنوان قاتل، یک نفر هم‌صنفی او به نام محمود به عنوان معاون در جه یک و عبدالله و محمد اسحاق و محمد عزیز از متعلمان مکتب نجات به عنوان همکاران در جه دوی او مجرم شناخته شدند.

جلسه محاکمه به تاریخ ۲۴ قوس منعقد گردید و در آن علاوه بر عبدالخالق، محمود و برادرش علی اکبرخان، محمد ایوب خان معاون لیسه‌ی نجات، غلام رسول خان معلم سپورت مکتب مذکور، میر سید قاسم خان معین وزارت معارف، خداد خان پدر عبدالخالق، مولاداد خان کاکای عبدالخالق، قربانعلی خان مامای عبدالخالق، غلام‌ربانی خان و غلام مصطفی خان پسران غلام جیلانی خان چرخ، عبداللطیف خان پسر عبدالعزیزخان چرخ به اعدام محکوم شدند» (همان، ۶۸۵-۶۸۶). در حالی که اقتضای عدالت و اصل شخصی بودن جرم این است هیچ کس به جرم که از سوی فرد یا افراد دیگر ارتکاب یافته، قابل مجازات و مؤاخذه نیست. این نمونه‌ی از بی‌عدالتی در حوزه قضا در افغانستان است. اکنون عدالت اقتضا دارد که مظالم گذشته و خسارات معنوی و مادی وارده بر آن‌ها جبران گردد و شأن کرامت انسانی آن‌ها و منزلت اجتماعیشان به هر طریق ممکن توسط دولت اعاده گردد.

بنا بر این، یکی از موانع عمده‌ی تحقق وحدت ملی در افغانستان وجود ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، قضایی و اقتصادی است. تا تبعیض و بی‌عدالتی در جامعه وجود داشته باشد وحدت ملی محقق نخواهد شد.

۳. اجرای عدالت راهکار تحقق وحدت ملی

همان طوری که تبیین گردید یکی از موانع اساسی تحقق وحدت ملی در افغانستان، ستم‌های تاریخی و تبعیض و بی‌عدالتی حکومت‌های استبدادی بر بخش‌های وسیع از افغانستان و مردم آن بوده است. به‌صورت طبیعی رفع این مانع یا راهکاری برای این چالش، هم در اندیشه دینی و هم در اندیشه سیاسی رهبر شهید^(۵) امری جز تحقق عدالت نیست. با برطرف شدن این چالش، قطعاً دو مانع دیگری نیز زمینه‌اش برچیده می‌شود و در نتیجه وحدت ملی محقق خواهد شد. برای این که ارزش عدالت و نقش و تأثیر آن در برچیدن شکاف‌های اجتماعی و سامان یافتن نظام جامعه بیش‌تر روشن گردد ضروری می‌نماید در ابتدا جایگاه آن در معارف دینی تبیین گردد و سپس دیدگاه رهبر شهید^(۵) در این باب مرور و تبیین شود.

۱-۳. جایگاه عدالت در معارف دینی

تأمل و تفکر در متون دینی می‌نمایاند که از منظر دین و تعالیم آسمانی اسلام قوام حیات بشر به عدالت اجتماعی است، عدالت خواست فطری هراسان است. خداوند متعال که عین عدل است همان-طوری که جهان هستی را به نحو نظام احسن و جلوه‌ی عدالت خود آفرید و هرپدیده‌ای را در جایگاه خاص خود قرار داد به گونه‌ی که هیچ کاستی در آفرینش و ناسازواری در آن وجود ندارد: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ» (راغب، ۱۴۱۲، ۵۵۱)، «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن/۷)، ساختار درونی انسان را نیز مانند ساختمان بیرونی اش متعادل و هماهنگ و مکمل آفرید. بنابراین، عدالت اجتماعی برای انسان در چنین نظامی، خواست فطری، همگانی، دائمی، فرازمانی، فرامکانی و همگام با کل نظام و هماهنگ با همه‌ی اعضای جهان آفرینش است و در مقابل ظلم، تبعیض و بی‌عدالتی وصله‌ی ناهمگونی است که با مجموعه‌ی نظام هستی و صراط مستقیم همه‌ی موجودات بیگانه است.

در قرآن کریم کلمه‌ی عدل چهارده بار در دوازده آیه‌ی از هفت سوره (عبدالباقی، ۱۳۶۲، ۴۴۸)، و مشتقات آن، مانند «فعدلک»، «لا عدل»، «تعدل»، «تعدلوا»، «یعدلون» و «اعدلوا» چهارده بار و در مجموع بیست و پنج بار در یازده سوره به کار رفته است (همان)، و نیز واژه‌ی «قسط» پانزده بار در پانزده آیه از ده سوره (همان، ۵۴۴) و مشتقات آن مانند «تقسطوا»، «اقسطوا»، «اقسط» و «المقسطین» هشت بار در هشت سوره و با هم در بیست آیه از چهارده سوره آمده است، و در مجموع در چهل و پنج آیه از بیست و پنج سوره به موضوع عدالت و رعایت حقوق افراد پرداخته شده است.

قرآن کریم عدالت را از اهداف رسالت پیامبران الهی خوانده، می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أُنْزِلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (حدید/۲۵)؛ به راستی، پیامبران خویش را با نشان‌های روشن و همراه با «کتاب» و «میزان» فرستادیم تا مردم عدل را بر پا دارند و آهن را نازل کردیم در آن نیروی شدید و منافع برای مردم است.

مراد از کتاب، احکام و قوانین عادلانه‌ی است که خداوند در قرآن ذکر کرده است، منظور از میزان وادار کردن مردم بر عمل کردن مطابق آن احکام عادلانه است تا در سایه آن قسط و عدل را در میان شان برپا دارند و مقصود از آهن اجبار مردم توسط حکومت و دستگاه اجرایی به گردن نهادن به احکام و قوانین عادلانه در صورت تمرد و تخلف از آن‌ها است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ۲۹، ۴۷۰). بنابراین، همان‌طور که از «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» استفاده می‌شود، عدالت را پیامبران به ارمغان نیاورده‌اند بلکه مردمند که در پناه راهنمایی‌های پیامبران به احکام عادلانه و آموزش‌های ایشان، به قوانین الهی آشنا

شده و با عمل و پایبندی به آن‌ها عدالت را برپا می‌دارند. پس هدف انبیای الهی اقامه قسط و عدل توسط مردم است.

قسط و عدالت‌ورزی از اموری است که اسلام برپا داشتن و بسط آن را با بیان‌های گوناگون در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و قضایی از امت اسلامی خواسته است. قرآن کریم در ارتباط به عدالت در حوزه اجتماعی دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل/۹۰)؛ خداوند به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

لفظ عدل در این آیه شریفه مطلق، شامل عدالت فردی، و عدالت اجتماعی می‌گردد ولی از ظاهر سیاق آیه استفاده می‌شود که مراد عدالت اجتماعی است؛ یعنی با هریک از افراد جامعه طوری رفتار شود و در جایی قرار داده شوند که مستحق و سزاوار آن است. هرفرد از افراد جامعه مأمور به انجام و رعایت این خصلتی اجتماعی (عدالت) است، که خداوند به آن دستور داده است و لازم‌ه‌اش این است که امر نیز متعلق به مجموع باشد. بنابراین، همان‌طور که فرد فردی از افراد مأمور به اقامه عدالتند، جامعه نیز که حکومت عهده‌دار زمام و اداره‌ی امور آن است، موظف به برپا داشتن آن است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۲، ۳۳۱). چنان‌که پیامبر اکرم (ص) نخستین کسی است که خود را مأمور عمل به این دستور الهی دانسته و می‌فرماید: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (اعراف/۲۹)؛ بگو: «پروردگارم امر به عدالت کرده است».

در سایه عدالت جامعه سامان یافته و به انسجام می‌رسد. راه عدل، راه میانه و اعتدال است و دوام و بقای حیات فردی و اجتماعی بستگی به آن دارد: «العدل حياة» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ۲۷) باید حیات در همه‌ی اجزاء جامعه ساری و جاری باشد و اگر بخشی از جامعه به هر دلیلی سلامت و حیات خود را از دست بدهد، سلامتی همه‌ی آن به مخاطره می‌افتد. بنابراین، عدل باید همه‌ی بخش‌ها و اجزاء جامعه را پوشش دهد تا جامعه انسجام یافته، رشد و تکامل و رو پیش‌رفت سیر نماید. قوام و پایداری مردم به عدل است: «العدل قوام الرعية» (همان، ۴۳) چه این‌که گستره‌ی عدالت چنان شاه راهی است که همه را در خود جا داده و به مقصد می‌رساند و در سایه‌ی سار آن، هر فرد و قومی ساکن افغانستان بدون مزاحمت طبقات قدرتمند به حقوق حقه‌ی خود رسیده و در جایگاه اجتماعی شایسته، واقعی و مناسب خود قرار می‌گیرند.

در تفکر دینی عدالت بدون ظلم سیتزی افسانه، و اعتدال بدون نفی و طرد تعادل شکنان و امتیاز خواهان پندار پوچ است. مبارزه با ظلم همان اندازه اصولی و لازم است که تلاش برای برقراری عدالت ضروری است: «الجور مضاد العدل» (همان، ۲۷) با اجرای عدالت و ابزار عدل باید با ظلم و ستم و بی‌عدالتی و تبعض در جامعه مبارزه کرد. «ضادوا الجور بالعدل» (همان، ۸۱۵) دواي ستم و جور، عدل است: «داووا الجور بالعدل» (همان). در جامعه وجود ظلم، بی‌عدالتی و تبعیض حاکمیت عدل را نا ممکن می‌سازد و در نتیجه جامعه بیمار شده و از رشد و تکامل باز می‌ماند.

۲-۳. عدالت در منظومه‌ی فکری قائد شهید^(ه)

قائد شهید^(ه) با اندیشیدن در باره‌ی تاریخ غمناک گذشته و فجایع تحمیل شده بر مردم ستمدیده‌ی افغانستان، برای جلوگیری از تکرار تاریخ از یک‌سو، انسانی کردن سیاست از سوی دیگر و پیش‌رفت، ترقی و آبادانی کشور از جانب سوم، حرکت اصلاحی خود را با محور «عدالت» جهت تحقق «وحدت ملی» آغاز نمود. زیرا از منظر قائد شهید^(ه) وحدت ملی زمانی جایگاه واقعی می‌رسد، معنا و مفهوم می‌یابد که بر بنیان مرصوص عدالت بنا نهاده شود.

نگاه گذارا به سخنان رهبر شهید نشان می‌دهد که بنیان تفکر سیاسی عقلانی او را «عدالت اجتماعی» بر اساس آموزه‌های دینی در برابر اندیشه‌ی برتری‌خواهی، تبعیض‌گرا و انحصارطلب ناشی از خواست‌های نفسانی و حیوانی، تشکیل می‌دهد. زیرا او افزون بر آن که به عنوان یک تحصیل‌کرده-ی حوزه‌ی علمیه، به آموزه‌های دینی آشنایی کامل داشت و اهمیت و جایگاه عدالت اجتماعی در معارف دینی و نقش آن در «وحدت ملی» و به سامان رساندن جامعه را به‌خوبی درک کرده بود و به عنوان یک فرد متدین به آن ایمان داشت. آن را مایه‌ی حیات جامعه، سبب امنیت و آسایش مردم زجرکشیده و موجب آبادانی کشور می‌دانست، متعلق به قومی بود که بی‌عدالتی‌ها و تبعیض‌های بی‌حد و حصری در ابعاد مختلف، در طول نزدیک به دو قرن بر آن‌ها روا داشته شده بود و خود شاهد و با زره زره‌ی وجودش آن را لمس کرده بود. از این‌رو، عدالت اجتماعی را حلقه‌ی مفقوده‌ی در جامعه‌ی افغانستان می‌دانست که آرامش و امنیت، وفاق همگانی و «وحدت ملی» بدون تحقق آن در کشور امکان پذیر نیست.

قائد شهید^(ه) با الهام از معارف دینی و ارزش‌های والای الهی و انسانی، نجات مردم ستمدیده و زجر کشیده افغانستان از بحران پدید آمده توسط حلقه انحصارگرا و «تحقق وحدت ملی»، جنبش عدالت‌خواهی را در برابر تفکر برتری‌طلبی و تبعیض‌گرا، بنان نهاد و در سخنان متعدد با صراحت هدف از تشکیل آن را مبارزه با تبعیض و برقراری عدالت در همه‌ی حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اداری و فرهنگی در جامعه خوانده است: «هدف ما تشکیل حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی است» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۲۴۵) و نیز می‌گوید: «حقوق ملت خود را می‌خواهیم عدالت اجتماعی را در جامعه می‌خواهیم، انحصارطلبی را نفی می‌کنیم، هرکس که باشد» (احیای هویت، ص ۷۸). در سخن دیگر می‌گوید: «ما خواستار حکومت اسلامی مبتنی بر قانون و عدالت اجتماعی در افغانستان هستیم که در آن حقوق همه‌ی مردم کشور به تناسب نفوس و میزان حضور شان در حیات سیاسی، اجتماعی کشور تأمین گردد» (فریاد عدالت، ص ۶۸).

در اندیشه‌ی قائد شهید مزاری^(ه) همه‌ی اقوام ساکن افغانستان با هم برادرند و باید مناسبات میان آن‌ها بر اساس عدالت تنظیم گردد، در غیر این‌صورت عقده و کینه پدیده آمده و برادری تبدیل به خصومت و دشمنی می‌گردد که فرجام آن جز فاجعه برای کشور، چیزی دیگر نخواهد بود: «در

افغانستان دشمنی ملیت‌ها فاجعه‌ی بزرگی است. در افغانستان برادری ملیت‌ها مطرح است. حقوق ملیت‌ها یعنی برادری ملیت‌ها» (همان، ص ۸۷) و در سخن دیگر بی‌عدالتی‌ها و ستم‌های روا داشته شده بر مردم افغانستان را یاد آوردی کرده و وجود جامعه‌ی عاری از تبعیض و برتری‌طلبی را در سایه‌ی تحقق عدالت اجتماعی دانسته و می‌گوید: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ی به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌طلبی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ی مردم افغانستان از هر قوم، نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه‌ی تمامی ملیت‌ها افغانستان تأمین گردد...» (فرید عدالت، ص ۶۸)

بنابراین، قائد شهید^(ره) خواستار تحقق عدالت اجتماعی در همه ابعاد بود. در بعد سیاسی خواستار توزیع عادلانه اختیارات و مناسب اجتماعی بر پایه ضوابط، شایستگی و صلاحیت‌ها بود. در بعد فرهنگی خواستار توزیع عادلانه آموزش و اطلاعات مناسب به مردم جهت بهره‌مندی همگان از رشد و شکوفایی بود و در بعد اقتصادی معتقد بود که ثروت و امکانات در جامعه عادلانه توزیع و از تبعیض اجتناب گردد و در بعد حقوقی و قضایی اعتقاد داشت عدالت زمانی تحقق می‌یابد که موازن حق در جامعه اجرا و حقوق عموم مردم احقاق و از جان، مال و کرامت انسانی آنان حراست گردد. از این‌رو، قائد شهید^(ره) جهت «تحقق عدالت» در ابعاد مختلف، در دو زمینه نظر و عمل، تلاش‌های گسترده‌ی روی دست گرفت؛ تا هم از نظر ادراکی، تفکر افراد و اقوام نسبت به هم اصلاح گردد، و هم در بعد عملی همه‌ی اقوام در بدنه قدرت و تصمیم‌گیری‌های اساسی کشور سهیم و در تعیین سر نوشت سیاسی شان دخیل باشند.

۳-۲-۱. ضرورت اصلاح نگرش‌ها جهت حاکمیت اندیشه‌ی هم‌پذیری و تفاهم

نخستین گام از منظر قائد شهید^(ره) برای تحقق عدالت و وحدت ملی در افغانستان، اصلاح نگرش‌ها و تغییر رویکردهای ظالمانه و تبعیض آمیز در جامعه است. زیرا منشأ گرایش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی، بینش‌ها و نوع تفکر، اندیشه و باور افراد است تا تفکر افراد و اقوام نسبت به هم عوض نشود و یکسان‌انگاری جایگزین برتری‌طلبی نگردد، جای برای کردار نیک و رفتار عادلانه نیز نخواهد بود. از این‌رو، قائد شهید^(ره) تغییر ذهنیت و اصلاح نگرش‌های اقوام نسبت به همدیگر را مورد توجه قرار داد تا روحیه برتری‌طلبی قومی، قبیله‌ای و نژادی و حذف هم‌دیگر از میان رفته و بستر برای هم‌پذیری و تفاهم فراهم گردد. به عبارت دیگر او معتقد بود که بنیان «وحدت ملی» در صورت پاه می‌گیرد که خواص و گردانندگان اصلی سیاست در جامعه افغانستان، از نظر ادراکی هویت‌های متکثر موجود را، به عنوان یک واقعیت بپذیرند و به حقوق دیگران ایمان داشته و به آن احترام بگذارند. در چنین فضای هرفرد نسبت به همه احساس تعهد و مسئولیت کرده و اطمینان حاصل می‌شود که همه‌ی افراد و اقوام و قبایل حقوق شان پاس داشته شده و در جایگاه واقعی و پایگاه شایسته‌ی خود قرار می‌گیرند. ایمان به حقوق انسان اندیشه‌ها را تغییر داده و ذهنیت‌های منفی را به هم‌گرایی و هم‌پذیری و یکسان‌نگری تبدیل می‌کند زیرا در تفکر اسلامی که اکثر قریب به اتفاق مردم افغانستان به آن باور دارند،

حقوق انسان بر خواسته از حق خدا است و خاستگاه اصلی حقوق انسانی، حقوق الهی است. جامعه‌ی انسانی جامعه الهی و توحیدی است و حریم و حرمت انسان بر همه‌ی تکالیف و حرمت‌ها برتری دارد. هر اندیشه و ذهنیت و قانون با حقوق انسان در تراحم و تعارض باشد، در واقع با حق الهی در تضاد و باطل است. از این‌رو، ایمان به خدا بزرگ‌ترین پشتوانه حقوق انسان و ارج نهادن به منزلت و شخصیت انسانی است.

تحقق عدالت به چنین ایمان و اندیشه‌ی آزاد و اخلاق مدار نیازمند است. اندیشه‌ی که هر فرد نپسندد برای دیگران، آن‌چه را که برای خود نمی‌پسندد و دوست ندارد برای دیگران آن‌چه که برای خود دوست می‌دارد. توجه به مصالح عامه جایگزین فرد نگرى گردد. هر فرد از افراد جامعه احساس کند که با دیگران یکسان و دارای منافع همسان و مشترک هستند. با تفکر برتری‌طلبی، ایمان نداشتن به حقوق انسان و نه پذیرفتن واقعیت‌های موجود، از یک سو، و اندیشیدن به منافع شخصی و قومی، استثمار دیگران و حرص و طمع ورزیدن به قدرت، از جانب دیگر، تحقق این امر ناممکن و در نتیجه «وحدت ملی» محقق نخواهد شد. بدین جهت قائد شهید^(۵) به عنوان یک اندیشمند اسلامی و آگاه به حقوق انسان، در سخنان متعدد روی مسأله تفاهم و هم‌پذیری اقوام از نظر ادراکی و احترام به حقوق همدیگر، تأکید ورزیده است و راه‌حل واقعی بحران افغانستان را در گرو آن می‌داند: «راه‌حل مسأله‌ی افغانستان، پذیرش هم‌دیگر است. همه‌ی اقوام ساکن در افغانستان حداقل سه صد سال در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و با یکدیگر برادر بوده‌اند. امروز هم بیایند و حرف یکدیگر را برادر وار بپذیرند و در کنار یکدیگر زندگی کنند» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۳۴)

در سخن دیگر می‌گوید: «باید مشکل افغانستان از راه تفاهم و پذیرفتن واقعیت‌های افغانستان حل شود» (همان، ص ۲۳۳). «ما معتقد هستیم، مسأله‌ی افغانستان وقتی حل می‌شود که مردم و احزاب هم‌دیگر را تحمل بکنند، در صدد حذف یکدیگر نباشند؛ چه از نگاه اقوام، چه از نگاه احزاب و چه از نگاه مذاهب. ... راه‌حل برای افغانستان تفاهم است نه حذف یکدیگر...» (همان، ص ۱۵۶). «راه حذف در افغانستان تمام شده است و کسی نمی‌تواند کسی را، ملتی را، حزبی را و مذهبی را حذف بکند. یک راه است، راه تفاهم و پذیرش هم‌دیگر.» (همان، ص ۱۶۲)

قائد شهید^(۵) در راستای تحقق این هدف دیدارهای را با سران اقوام مختلف ترتیب داد و تلاش کرد تا بدبینی‌ها میان گروه‌های متعلق به اقوام مختلف را از بین ببرد، و از لحاظ ادراکی، به تفاهم متقابل و وفاق جمعی برسند. از این‌رو، در دیدار با جلال‌الدین حقانی، از این ابتکار خود به عنوان گامی در جهت رفع دشمنی بین اقوام یاد نموده و می‌گوید: «ما امروز اگر در این مملکت هیچ‌کاری نکرده باشیم، تنها کار ما این است که فاجعه‌ای که در افغانستان پیش آمده بود و دشمنی هزاره و پشتون بود، دشمنی ازبک و پشتون بود، ما این را رفع کردیم. من این خدمت را در این‌جا کردم که امروز ازبک پشتون را دشمن نمی‌داند و پشتون ازبک را. پشتون هزاره را دشمن نمی‌داند و هزاره پشتون را. من

اگر هیچ خدمت دیگری نکرده باشم، این خدمت را کرده‌ام. من هیچ وقت نمی‌گویم که ما امروز با تاجیک دشمن هستیم. ما همیشه حقوق ملیت‌ها را خواسته‌ایم. حقوق ملیت‌ها به معنای این است که چهار برادر که از یک پدر و مادرند، در خانه‌ی شان حقوق دارند. خواستن این حقوق به معنای دشمنی نیست» (سخنانی از پیشوای شهید، ۱۳۷۴، ص ۱۰۶).

قائد شهید^(۵) کسانی را که سخنان تفرقه‌انگیز می‌گفتند تا بستر زندگی مسالمت آمیز اقوام مختلف در کنار هم را از بین برده و با ایجاد تفرقه میان آنان، دشمنی را حاکم کنند، خائن ملی دانسته و می‌گوید: «من می‌گویم هرکس برای نفاق و دشمنی ملت‌ها حرف بزند خائن ملی افغانستان است.» (همان، ص ۱۴۹ و رضایی، ص ۱۵۷) و نیز می‌گوید: «هرکسی بیاید تضاد ملی را به وجود بیاورد ما این را خائن می‌دانیم.» (همان، ص ۱۶۱).

بنابراین، اولین گام در راه تحقق «عدالت اجتماعی» و فراهم شدن بستر «وحدت ملی» در افغانستان هم‌پذیری، تفاهم و پذیرش هویت‌های متکثر موجود (پشتون، هزاره، ازبیک، تاجیک، ایماق، نورستانی، بلوچ، ترکمن و...) در درون جامعه‌ی افغانستان به عنوان یک واقعیت انکار ناپذیر و عوض شدن ذهنیت و بینش اقوام نسبت به هم و جایگزینی اندیشه آزاد به جای تفکر برتری طلبی است. به عبارت بهتر جایگزینی تفکر اسلامی و احترام به ارزش‌های الهی و انسانی به جای اندیشه‌ی جاهلی و بربریت است. چرا که در فضایی همدلی و هم‌پذیری، مردم به‌طور طبیعی به عدالت رو می‌آورند و اندیشه‌ها تحت تدبیر عقل قرار می‌گیرد و عقلانیت در میان آنان حاکم گردیده و سر انجام «وحدت ملی» محقق می‌گردد.

۲-۳. تغییر ساختار نظام سیاسی

گام دوم از منظر قائد شهید^(۵) برای تحقق «عدالت اجتماعی»، تغییر ساختار نظام سیاسی است. بدین جهت در بعد عمل تلاش‌های زیادی را جهت مشارکت همه اقوام در مدیریت کلان کشور روی دست گرفت تا اراده‌ی جمعی و عمومی جایگزین اراده‌ی فردی و قومی گردد. به عبارت دیگر قائد شهید^(۵) تحقق «عدالت اجتماعی» را در گرو سهیم شدن همه‌ی اقوام ساکن کشور بر اساس تناسب نفوس، در بدنه قدرت و حکومت می‌داندست و معتقد بود بدون مشارکت عادلانه‌ی اقوام و ملیت‌ها در تصمیم‌گیری‌های اساسی و دخالت در سرنوشت سیاسی، هیچ‌گاهی «عدالت» تحقق نیافته و در نتیجه «وحدت ملی» به معنای واقعی کلمه محقق نشده و در حد یک شعار باقی خواهد ماند. به همین جهت

۱. اشاره به آیه‌ی شریفه دارد که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات، ۱۳) ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (اینها ملاک امتیاز نیست)، رامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست خداوند دانا و آگاه است!

تا آخرین لحظه‌های حیات در سخنان متعدد به حضور اقوام مطابق شعاع وجودی شان در ساختار نظام سیاسی تأکید ورزیده و اصرار داشت: «حزب وحدت برای ملت‌های محروم کشور، سهم مساوی در تصمیم‌گیری‌ها می‌خواهد، چون انقلاب اسلامی مال همه بوده و همه اقشار مردم در انقلاب شرکت داشتند، در تصمیم‌گیری هم طبق نفوسشان شرکت داشته باشند» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۳۲)

«در جهاد افغانستان همه‌ی مردم افغانستان سهم داشته‌اند، باید برای مرجع قانونی (حکومت افغانستان) همه مردم سهم باشند (همان، ص ۲۳۲).

«ما مردم افغانستان هستیم. هیچ‌نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است هزاره است تاجیک است افغان است ایماق است و دیگر اقوام هستند. همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکسی به حقوق شان برسند و هرکسی در باره سرنوشت خود تصمیم بگیرد. این حرف ما است» (احیای هویت، ص ۳۳).

«هرملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور، در سرنوشت سیاسی خود سهم باشد و این مربوط به ملیت خاصی نیست، ملیت‌های مختلف در این کشور وجود دارد، ما می‌خواهیم همه‌ی ملیت‌ها همان‌گونه که در جهاد سهم داشتند... شهید دادند، آواره دادند، باید در آینده این مملکت هم سهم داشته باشند» (رضایی، ۱۳۸۸، ص ۲۳) کلیه‌ی ملیت‌های این سرزمین اعم از تاجیک، هزاره، ازبیک هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها حکومت آینده کشور سازمان دهی شود.

یکی از ماندگارترین پلان رهبر شهید^(۵) برای مشارکت ملی جهت برقراری عدالت اجتماعی در راستای تحقق «وحدت ملی» ارایه‌ی طرح چهار جانبه^۱ از سوی ایشان بود. «ما قبلاً طرح داده بودیم که چهار گروه (حزب وحدت، جنبش ملی - اسلامی، حزب اسلامی و جمعیت) در افغانستان از نظر نظامی عمده هستند به توافق برسند و دولت را تشکیل بدهند و بقیه احزاب به تناسب حضور شان نقش داده شود» (همان، ص ۲۷۶).

۱. این طرح اساس اجلاس «بن» آلمان برای حل معضله‌ی افغانستان نیز قرار گرفت و زمینه‌ی تشکیل حکومت با حضور اقوام افغانستان گردید.

این طرح در واقع همان سیستم دموکراسی چند قومی و تسهیمی است که برای حل بحران افغانستان، جهت فراهم شدن زمینه تحقق عدالت و تأمین حقوق همه‌ی اقوام، بعد از طرح سیستم فدرالی ارائه شد. تعدادی از کشورهای جهان با این سیستم اداره می‌شوند. این سیستم دارای چهار ویژگی است؛ مشخصه‌ی اول، مشارکت نمایندگان همه‌ی گروه‌های قومی در تصمیم‌گیری سیاسی است، بدین معنا که تسهیم قدرت مستلزم تصمیم‌گیری مشترک توسط نمایندگان گروه‌های قومی مختلف است، بهترین وسیله‌ی رسیدن به این هدف تشکیل انجمنی با چند عضو است.

از این‌رو، مشارکت ملی و شرکت همه‌ی مردم از هر قوم و قبیله، در ساختار نظام سیاسی کشور مورد توجه قائد شهید^(ره) جهت تحقق «عدالت اجتماعی» بوده است تا در سایه سار آن «وحدت ملی» در افغانستان محقق شود.

بنابراین، از منظر قائد شهید^(ره) اساس و بنیان تحقق «وحدت ملی» در افغانستان، اجرای «عدالت» در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضایی است که وابسته به روحیه همکاری، اندیشه‌ی تفاهم و هم‌پذیری اقوام در بعد نظر و مشارکت همه‌ی اقوام افغانستان در سرنوشت سیاسی و سهیم شدن در قدرت در بعد عمل و تغییر سیستم نظام انحصاری و استبدادی به نظام عادلانه است. برای برقراری عدالت در جامعه‌ی ستمدیده افغانستان با مخالفان آن مبارزه و از حقوق مشروع مردمش دفاع کرد و سر انجام در راه به ثمر رساندن آن برای نجات مردم از بحران به فوز عظیم شهادت نائل گردید.

فرجام سخن

بنابراین، از دیدگاه قائد شهید^(ره) در افغانستان که ساکنان آن را اقوام مختلف تشکیل می‌دهد و هر کدام دارای فرهنگ خاص و گویش‌های مخصوص خود هستند، ایجاد «وحدت ملی» یک اصل اساسی است و تحقق آن مبتنی بر «عدالت اجتماعی» در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، حقوقی و قضایی و اداری است. بر قراری عدالت نیز در گرو ایجاد روحیه هم‌پذیری، تفاهم و تقویت روح برادری در بعد نظر و مشارکت ملی در ساختار قدرت سیاسی در بعد عمل است. در سایه‌ی پیاده کردن همین اصول در جامعه می‌توان ریشه‌های تفکر تبعیض‌گرا، برتری طلبی قومی، نژادی و مذهبی را خشکاند و بزرگ‌ترین چالش در راه تحقق «وحدت ملی» از میان برداشت. اما باید یاد آور شد که بعد

مشخصه دوم این سیستم، خود مختاری گروه‌های قومی است؛ یعنی افزون بر این‌که در همه‌ی مسائل مورد علاقه مشترک، نمایندگان گروه‌های مختلف قومی با هم تصمیم‌گیری می‌کنند، در مورد مسائل دیگر قدرت تصمیم‌گیری به گروه‌های قومی مجزا داده می‌شود تا هر گروه بتواند خود توسط خود تصمیم بگیرد. مشخصه‌ی سوم دموکراسی تسهیمی تناسبی بودن احراز مقام رسمی توسط نمایندگان گروه‌های قومی و تخصیص منابع ملی است، تناسبی بودن از حیث تضمین نمایندگی عادلانه گروه‌های اقلیت اهمیت خاص دارد، عام‌ترین و سر راست‌ترین روش برای رسیدن به تناسب نمایندگی سیاسی استفاده از نظام انتخاباتی نمایندگی تناسبی است، مانند نظام که در بلژیک و سوئیس وجود دارد.

مشخصه‌ی چهارم سیستم تسهیمی داشتن حق و توی اقلیت است که به حیاتی‌ترین و اساسی‌ترین مسائل محدود می‌شود و معمولاً بر مبنای توافق‌های غیر رسمی استوار است (تارمین لیست، ۱۳۸۵، ۲، ۶۸۱). امروزه برخی کشورهای مانند بلژیک، سوئیس، هالند، مالزی و به نظر برخی لبنان که دارای تکثر قومی، یا زبانی و یا دینی هستند با این سیستم مدیریت می‌شوند.

از گذشت سال‌ها و سپری شدن حکومت دولت جناب آقای کرزی و روی کار آمدن دولت به نام «حکومت وحدت ملی» نه تنها موانع یاد شده سر راه وحدت ملی کم رنگ نشده است بلکه شواهد فراوانی بر افزایش انحصارطلبی‌ها و بی‌عدالتی‌ها در بخش‌های مختلف اجتماعی، اداری، سیاسی، فرهنگی و... وجود دارد که مجال آوردن آن‌ها در این نوشته نیست. وجود همین امر باعث گردید تا قشر عظیم از نیروهای جوان کشور امید خود نسبت به آینده را از دست داده، کشور را ترک و با تحمل مشقت‌های فراوان راهی کشورهای بیگانه گردد. بنابراین، تا تفکر برتری‌طلبی و روحیه‌ی فزون‌خواهی ناشی از منیت منحط تغییر نکرده، گرایش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی اصلاح نشده و زمینه‌ی برای برقراری عدالت در جامعه فراهم نگردد، «وحدت ملی» جز در حد شعار و محدوده‌ی لفظ، عملاً تحقق نخواهد یافت و رنج مردم مظلوم و ستمدیده‌ی افغانستان پایان نخواهد پذیرفت

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های استاد شهید)، تهیه و تنظیم مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، بی‌جا، انتشارات سراج، ۱۳۷۴ ش.
۳. آقا بخشی، علی، و افشاری راد مینا، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر چاپار، ۱۳۸۹ ش.
۴. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، قم، دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق
۵. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت - دمشق، دارالقلم - الدار الشامیة، ۱۴۱۲.
۶. رضایی، رضا، چراغ‌راه (سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های برگزیده از رهبر شهید بابه مزاری^(۵))، اروپا، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری^(۵)، ۱۳۸۸ ش.
۷. سخنانی از پیشوای شهید، ویرایش و تنظیم ارزگانی و عزیز رویش، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید^(۵)، ۱۳۷۴ ش.
۸. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷.
۹. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰.
۱۰. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ویرایش محمد کاظم کاظمی، تهران، مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۸۵.
۱۱. فریاد عدالت، مجموعه‌ی سخنرانی‌ها رهبر شهید.
۱۲. فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير، قم، موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴.
۱۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸.
۱۴. مطهری، مرتضی، عدل الهی، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
۱۵. یزدانی، حسین علی، پژوهش در تاریخ هزاره‌ها، تهران، نشر عرفان، ۱۳۹۰ ش.

شهید مزاری (ره) و استراتژی مقاومت

عمران حلیمی *

۱- طرح مسئله

تنها شخصیتی که با اقدامات، طرح‌های راهبردی و اندیشه‌های سیاسی خود بیشترین تأثیر را بر سرنوشت سیاسی - اجتماعی کشور و به خصوص جامعه‌ی هزاره بر جای نهاد، شهید مزاری بود. شهید مزاری تنها رهبری بود که با تلاش‌های خستگی ناپذیر و بی‌وقفه‌ی وی، برای نخستین بار جامعه‌ی هزاره به وحدت و یکپارچگی دست‌یافت و طعم شیرین زعامت و رهبری واحد را تجربه کرد. شهید مزاری نه تنها در زمان حیات خود منشأ تحولات عظیم در جامعه‌ی هزاره شد، بلکه شهادتش تحولات عظیم‌تر و سرنوشت‌سازی‌تری را در این جامعه رقم زد. حتی جریانات فکری - سیاسی کنونی جامعه‌ی هزاره، بر مدار تصمیمات و خط فکری - سیاسی او تعیین می‌گردد. یکی از اقدامات راهبردی رهبر شهید، در چند سال پایانی حیات پربرکت‌شان، انتخاب «استراتژی مقاومت» در برابر زورگویی‌ها و انحصار طلبی‌ها بود. در حقیقت همین استراتژی بود که جامعه‌ی هزاره را زیر و رو کرد و در سرنوشت سیاسی - اجتماعی این قوم تغییرات بنیادی ایجاد کرد.

در چند سال اخیر عده‌ای در فضاهاى مجازى و نوشته‌هاى خود سعى مى‌کنند، از همین زاویه، شخصیت رهبر شهید را مورد حمله قرار داده و در انظار عمومی و نسل‌های آینده، ایشان را به عنوان فردی جنگ‌طلب و ما جراجو معرفی کنند. این گروه از همان آغاز با حرکت عدالت‌خواهانه‌ی مردم ما مشکل داشتند و با شیوه‌های مختلف در برابر آن سنگ اندازی می‌کردند. اکنون با متهم کردن رهبر شهید به جنگ افروزی، می‌خواهند ایشان را ترور شخصیت کنند. جمع‌کثیری از این گروه از این‌که با صراحت رهبر شهید را به جنگ افروزی متهم کنند، ابایی ندارند. ملایم‌ترین حملات و انتقادات آنان نسبت به عمل‌کرد و شخصیت رهبر شهید، طرح پرسش‌های انحرافی از این سنخ است که چرا شهید مزاری برای استیفای حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره‌ها و شیعیان متوسل به بهره‌گیری از گزینه‌ی نظامی شد؟ چرا ایشان فقط گزینه‌ی جنگ را برگزید و از راه مذاکره و شیوه‌های مسالمت‌آمیز، این هدف را دنبال نکرد؟

* دانشجوی دکتری اندیشه معاصر

اما فارغ از این گونه شبهه پراکنی‌ها و رویکردهای مغرضانه، هر کسی که در مورد حوادث و رویدادهای دهه‌ی هفتاد کابل و عوامل و ریشه‌های آن مطالعه نماید، نیز می‌تواند این سؤال را از خود بپرسد که چرا شهید مزاری، به استراتژی مقاومت روی آورد؟ آیا شهید مزاری، بهره‌گیری از اهرم زور را به عنوان یک گزینه برای رسیدن به خواسته‌ها و مطالباتش «انتخاب» کرد یا شرایط زمانه و دشمنان، جنگ و مقاومت مسلحانه را بر ایشان و به طور کلی هزاره‌ها، «تحمیل» کردند؟ آیا جنگ‌های هزاره‌ها در کابل ماهیت قدرت طلبانه داشت یا ماهیت دفاعی و هزاره‌ها از روی اجبار و ناگزیری به بهره‌گیری از گزینه‌ی نظامی واداشته شدند؟ چه عوامل سیاسی، اجتماعی و تاریخی باعث شد که رهبر شهید «ره» از استراتژی مقاومت و دفاع نظامی به عنوان یک گزینه‌ی خطرناک و پر هزینه بهره بگیرد؟ آیا راه‌ها و شیوه‌های دیگری وجود نداشت که شهید مزاری و حامیان را به اهداف عدالت‌خواهانه‌ی شان نزدیک نماید؟ به عبارت دیگر آیا بهتر نبود که رهبر شهید، سیاستی را در پیش بگیرد که در عین تأمین خواسته‌ها و به دست آوردن نتایج کنونی، برای جامعه‌ی هزاره هزینه‌ی کمتری در بر داشته باشد؟ این‌ها، پرسش‌های اساسی نوشته‌ی حاضر هستند و نگارنده سعی خواهد کرد تا در حد توان و ظرفیت این مقاله، به آن‌ها پاسخ گوید.

۲- عوامل و زمینه‌های سیاسی و تاریخی مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی رهبر شهید

دست‌یافتن به پاسخ درست برای پرسش‌های فوق، نیازمند این است که قبل از هر چیز، تحلیل درستی از زندگی مرارت‌بار و سراسر رنج جامعه‌ی هزاره، در قرن بیستم و هم‌چنین وضعیت فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی افغانی و بارزترین مشخصه‌های آن، در طول این قرن و به خصوص اواخر دهه‌ی شصت و اوائل دهه‌ی هفتاد (زمان حضور رهبر شهید در غرب کابل و مقاومت عدالت‌خواهانه‌ی او) به دست آید. زیرا اگر مسئله در پیوند با این زمینه‌ی کلی، مورد مطالعه و تحلیل قرار نگیرد، هیچ تفسیری معنای موجهی نخواهد یافت. شهید مزاری کسی نبود که بدون تحلیل اوضاع و بدون شناخت و آگاهی کافی از شرایط، به اقدامی دست‌یازد. مبارزات او و بسیاری دیگر از عدالت‌خواهان بر اساس آگاهی از اوضاع تاریخی و شرایط زمانه، شکل گرفته بود. بنا بر این، فهم شرایط تاریخی و اوضاع زمانه، از پیش شرط‌های ضروری درک درست اقدامات و تصمیمات آنان به شمار می‌آید. در فرازهای آتی، محنت‌های تاریخی هزاره‌ها و وضعیت فرهنگ سیاسی - اجتماعی در افغانستان، به عنوان بسترهای تاریخی و سیاسی - اجتماعی تصمیم رهبر شهید، مبنی بر «مقاومت در برابر زورگویی‌ها و انحصارطلبی‌ها» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲ محنت‌های تاریخی هزاره

قرن بیستم را می‌توان برای هزاره‌ها قرن محنت‌ها و گرفتاری‌های سخت و طاقت فرسا قلمداد کرد. قرنی که در آن، هزاره‌ها در معرض انهدام کامل قرار گرفت و تمام آن‌چه را که برای بقا و

ادامه‌ی حیات ضرورت داشت از دست داد. در واقع می‌توان گفت در این قرن هزاره‌ها با سر، به زمین فرود آمد و روزی نبود که شلاق ناملایمات و بی‌مهری‌های روزگار بر بازوان و پشت و پهلوی فرود نیاید. در این قرن جامعه‌ی هزاره، جز بدبختی، سیه روزی و رنج و مصیبت‌های استخوان سوز روی خوشی از زندگی ندید. حقیقتاً مصیبت‌ها و گرفتاری‌های مردم هزاره در این قرن از حد توصیف و بیان خارج است و انسان وقتی می‌خواهد در باره‌ی حجم و ابعاد آن مصیبت‌ها و محنت‌ها، بیندیشد و سخن بگوید، قبل از هر چیزی، بغض‌گلویش را می‌فشارد و انبوهی از نفرت و انزجار از درونش شعله می‌کشد. به راستی جنایاتی که عبدالرحمان و اخلافش در حق مردم ما روا داشتند در تاریخ، نظیر و سابقه‌ای ندارد. انسان به تعجب می‌افتد از این‌که بعضی آدم‌ها، تا چه اندازه، از انسانیت تهی می‌شوند که به آن همه ستم و بیدادگری در حق هم‌نوعش رضایت می‌دهند. در این برهه از تاریخ افغانستان، وجدان و اصول انسانی در روابط و مناسبات میان حکام و مردم به کلی به محاق فرستاده شده و زمامداران در غیبت اخلاق و وجدان انسانی، خصلت‌های حیوانی خویش را تمام و کمال و با عریان‌ترین وجه ممکن، به نمایش می‌گذارند. تنها در فاصله‌ی کمتر از بیست و پنج سال حاکمیت عبدالرحمان خان، بیش از ۶۲٪ در صد جمعیت هزاره قتل عام و آواره شده یا به بردگی داده می‌شود. تمام سران و بزرگان این مردم؛ اعم از خان و ملا و حتی حاجی و سید و زوار به کام مرگ فرستاده می‌شوند. تمام خانه‌ها، انبارهای غله، انبارهای علف و هیزوم، کشاورزی و باغ‌ها و درختان مردم را به آتش می‌کشند. اموال‌شان را به غارت می‌برند و پس از سرکوب شورش‌ها، زمین‌های حاصل خیزشان در میان پشتون‌های کوچی ماورای خط دیورند (کوچی‌های پاکستانی) توزیع می‌گردد. به این هم اکتفا نمی‌گردد، پس از پیروزی نیروهای متجاوز حکومت، نظامیان وحشی در مناطق مختلف هزارجات مستقر می‌گردد تا در هر کوی و برزن، این مردم شکست خورده را، تحت نظر و مراقبت بگیرند تا مبادا میان خود ارتباط برقرار کرده و وحدتی میان‌شان ایجاد گردد. مرگ بارترین توطئه‌ی دستگاه عبدالرحمانی بر ضد جامعه‌ی هزاره، وضع مالیات‌های سنگین و کمر شکن، بعد از آن همه قتل عام‌ها و فجایع خونین بود. این مالیات‌ها بیش از پیش مردم هزاره را به خاک سیاه نشانده و بدبختی و سیه روزی همیشگی این مردم را به دنبال داشت.

شرح و توصیف کامل‌تر این جنایت‌های هولناک را به نقل از کتاب‌های تاریخی، دنبال می‌کنیم. این گزارش‌ها تا حدودی، ابعاد، سطوح و زوایای مختلف ستم‌های تاریخی اعمال شده در حق مردم هزاره را بازگو و آشکار می‌کند. مرحوم ملا فیض محمد کاتب در گزارشی، می‌نویسد: پس از آن‌که حکم تکفیر هزاره‌ها توسط مولوی‌های بی‌سواد و مزدور صادر شد، عبدالرحمان به وسیله‌ی نامه‌های افسران و صاحب منصبان سپاه از شورش مجدد هزاره‌ها آگاه گردید و به همه، فرمان داد که هر تعداد از زنان و مردان و پسران و دختران و اموال هزاره را به غنیمت گرفتند، یک پنجم را به دار الحکومه فرستاده و بقیه حق خودشان خواهد بود. در پی این حکم، هزاران هزار زن و دختر و پسر مردم هزاره به اسیری رفته، از راه بردگی در سراسر افغانستان و کشورهای خارجی به فروش رسیده، خانه‌ای نماند

که دو سه تن از زنان و دختران هزاره را مالک نشدند ... و در همین زمان، (ماه صفر ۱۳۱۰) عبدالرحمان به جنرال میر عطا خان دستور داد که هر طایفه‌ای از هزاره که به فرمان برداری و اطاعت از حکومت باقی مانده است را به طور کامل خلع سلاح نموده حتی قبضه‌ی کاردی که برای ذبح حیوانات داشته باشند را از آنان بگیرد. آدم‌های مفسد و شریرشان (یعنی کسانی که توانایی سازمان‌دهی و شورش احتمالی علیه حکومت را داشتند) را نابود کرده یا تبعید نماید. تمام قلعه‌هایی که قبلاً دستور تخریب شان صادر شده بود و نیز دیگر قلعه‌های آنان را بلا فاصله، از پای ویران نماید. (کاتب، ۱۳۷۲، ج ۳: ۲۵۳-۲۵۴) علاوه بر آن‌چه که افسران و سربازان به ملکیت گرفتند و برای منسوبان و دوستان خود بخشیدند. حتی برای خود امیر عبدالرحمان خان، بازار برده فروشی از مردم هزاره در کابل و قندهار به اندازه‌ای گرم شد که از طرف امیر عبدالرحمان خان مالیات تعیین گردید که به هر نفر عشر قیمت‌شان به دولت داده شود. تنها در قندهار از خرید و فروش بردگان هزاره خزانه‌ی دولت شصت تا هفتاد هزار روییه در سال عایدات داشت و این در حالی بود که قیمت یک غلام و یا کنیز از یک صد روییه بیشتر نبود. (اخلاقی، ۱۳۸۰: ۲۶۳)

حاج کاظم یزدانی در شرح این جنایات وحشیانه می‌نویسد: از آن‌جا که انبار هیزم و علف روستائیان در کنار آبادی‌های شان قرار دارد، لذا تخریب دهکده‌ها برای سپاهیان بسیار آسان بود و با آتش زدن انبار هیزم و علوفه‌ی خشک، تمام قریه‌ها را به آتش می‌کشیدند و حتی اماکن مقدسه از جمله حسینیه‌ی میر ایلخانی که در نوع خود کم نظیر بود، از بن ویران گردید. (یزدانی، ۱۳۷۰: ۳۶۶) همه‌ی کشاورزی‌ها و باغ‌های مردم به آتش کشیده شد. حتی درخت‌های غیر میوه را آن‌چه قابل استفاده لشکر بود استفاده می‌کردند و بقیه را پایمال کرده و یا به آتش می‌کشیدند. (اخلاقی، ۲۶۳). اموال مردم به قسمی به غارت رفت که می‌توان گفت بعد از جنگ چیزی باقی نمانده بود. مواد خوراکی، حیوانات اهلی، لباس، اسباب زراعی، لوازم منزل، پول نقد، جواهرات، اشیای عتیقه، کتاب‌های قلمی خوش خط و گران‌بها، از جمله قرآن‌ها، همه و همه به غارت رفتند و هزاره‌ها چنان به فقر مبتلا شدند که تأثیر سوء آن تاکنون باقی است. از جمله اشیائی که به غارت رفت اسلحه و تجهیزات دفاعی مردم بود که تماماً ضبط گردید و حتی کارد را به عنوان اسلحه گرفته بودند و مردم در ذبح گاو و گوسفند به مشقت افتادند. خلع سلاح هزاره‌ها باعث شد که این مردم در برابر مهاجمان کوچی - که از پاکستان می‌آیند - کاملاً بی دفاع باشند. (یزدانی، همان، ۳۶۷)

میرها و خوانین هزاره با تمام نیروهای مسلح و نوکران خود توسط عبدالرحمان از بین برده شد. پس از شکست هزاره‌ها، عمال حکومت، هرچه دل‌شان می‌خواست انجام می‌دادند. مردم از ترس این‌که متهم به شورش و فساد نشوند، به ناگزیر در برابر هرگونه ظلم و ستم سکوت می‌کردند. روحانیت و رهبران مذهبی که در جامعه‌ی هزاره از جایگاهی رفیع برخوردار بود؛ همگی به کام مرگ فرستاده شدند. در مناطق هزارجات علما و رهبران مذهبی اهل سنت، فرستاده شد، تا مردم را به مذهب

تسین هدایت نمایند. (همان، ۲۶۴) به احتمال زیاد، برادران هزاره‌ی اهل سنت ما، در نواحی مختلف کشور، محصول همین سیاست شوم نسل کشی فرهنگی است عبدالرحمان به قتل عام، به بردگی کشیدن و آتش زدن هستی هزاره‌ها بسنده نکرد، هر جنایتی که به ذهنش می‌رسید و در توان داشت در حق این مردم به کارگرفت. او پس از آن همه قتل و کشتار، زمین‌های حاصل خیز مردم هزاره را نیز، تحت عنوان زمین‌های مفتوح العنوه، تصرف کرده و در میان پشتون‌های قبایلی که تازه از کوه سلیمان به افغانستان آمده بودند، مانند قبیله‌ی اچکزی و کاکر و غیره توزیع کرد. علاوه بر آن، به خانه به دوشان و کوچی‌های بیابانگرد و بدوی پاکستانی اجازه داد که از کوه‌های سر سبز و خرم هزارجات به عنوان چراگاه مواشی و دام خود استفاده کرده و به آن‌ها سفارش می‌شد که کشاورزی و زراعت مردم را نیز پایمال نمایند تا مردم هزاره مجبور شوند آن منطقه را ترک گویند. (تیمورخان اف، ۱۳۷۲: ۲۵۸)

یکی دیگر از سیاست‌های تبه سازی عبدالرحمان، وضع مالیات بر اراضی، (زمین) مالیات بر مواشی (حیوانات اهلی) عشر و مالیات سرانه بود که بر مردم هزاره تحمیل کرد. مالیات سرانه بدین قرار بود که هر فرد هزاره، باید سالانه دو قران مالیات به حکومت پرداخت نماید. مضاف بر این، مأمورین حکومت و افراد نظامی که در منطقه مستقر شده بودند نیز، برای شخص خودشان حواله‌های گوناگون می‌دادند. پلیس‌های که برای تحصیل آن می‌آمدند، نیز پول دیگری به عنوان محصلانه دریافت می‌کردند. «بنا بر رسم این طایفه، سربازان آنان خود، برای حصول معاش خویش به اخذ مالیه از جوامع بیگانه می‌پرداختند. این امر نشان می‌دهد که دست غارت سربازان، حتی در مواقع صلح نیز آزاد نگهداشته می‌شده و ورود سربازان برای حصول مالیه، به مفهوم اخذ مستقیم معاش آنان از جوامع تحت سیطره‌ی نظامی‌شان بوده است.» (دایفولادی، ۱۳۷۷: ۳۶۶) عبدالرحمان تصمیم داشت که جامعه‌ی هزاره را با شیوه‌های مختلف از زندگی ساقط کرده و به سیه روزی و تبه‌ای همیشگی گرفتار نماید. نمونه‌ی دیگری از غارتگری عبدالرحمان و اطرافیانش را مرحوم غبار این گونه گزارش می‌کند: در سال ۱۹۱۱م، نرخ روغن در بازار کابل تقریباً سیر ۱۵ افغانی بود. نائب السلطنه امان الله خان؛ نوه‌ی عبدالرحمان، هفت هزار روپیه از معاش خود را به جای آن که از خزانه دریافت نماید، در بهسود حواله گرفت و روغن را تقریباً به نرخ رایگان جمع کرد و آن را توسط خود مردم به کابل انتقال داد. (غبار، ۱۳۶۸: ۶۰۸)

شیوه‌ی غیر انسانی که عبدالرحمان در حق مردم هزاره به کارگرفت، در دوره‌های حاکمان ستمگر بعد از او نیز ادامه یافت. همان بی‌رحمی؛ همان مالیات‌های سنگین و همان چور و چپاول و غارت و توهین و تحقیرها بدون کم‌وکاست. حاج عبدالحسین مقصودی این وکیل دردهای ناگفته‌ی هزاره، در خاطرات غم انگیز خود از دوره‌ی روی کار آمدن ظاهر به بعد، ستم‌ها و بیدادگری‌های عمال حکومت نسبت به جامعه‌ی هزاره را با جزئیات بسیار توضیح داده و نشان می‌دهد که در این دوره عمال ستمگر حکومت، چگونه به چور و چپاول و غارت این مردم مشغول بوده‌اند: «افراد امنیتی علاقه‌داری‌ها و

حکومت از مردم خود منطقه مطابق دستور خاص اجیر می‌شدند؛ روش برخورد این افراد از طرف مسئولین حکومت دیکته می‌گردید روش نهایت ظالمانه و شرم آور بود. ... خوب به یاد دارم موقعی که یکی از این پولیس‌ها جلب یک نفر را در منطقه آورده بود، آن قدر به آزار و اذیت مردم پرداخت که یکی از اهالی مجبور شد با همه‌ی ترس و لرز، خود را مرگ نامیده گفت: جناب حواله‌دار صاحب از این‌که جلب آورده‌ای نفرهایت همه حاضرند که همراه شما به حکومتی بروند. اگر ماسیلانه می‌خواهید که برایت بدهیم حاجت به لت و کوب نداره. حواله‌دار صاحب از این‌که در مقابلش چنین جسارتی را دید از فرق تا کف پا دیوانه‌وار و غضب آلود گفت ماسیلانه‌ی من یک چارک مگس خشک است! وقتی مردم چنین حرف تحقیر آمیز و غیر عملی را شنیدند همه خاموش ماندند.» (مقصودی، ۱۳۶۸: ۱۲)

ایشان در ادامه‌ی همین مطلب می‌نویسد: درست در سال ۱۳۱۸ ه.ش. بود که هیئت نفوس شماری وارد منطقه‌ی ما می‌شد و از طفل نوزاد گرفته تا پیر لب گور درج کتاب اساس گردیدند. در ۱۳۱۹ ه.ش. هیئت مذکور وارد محله‌ی ما گردیده و شروع به توزیع تذکره یک ورقه نمود. اسم، ولد، عمر و دیگر مشخصات قبلاً در آن ورقه طبع شده بود، صرف از طرف هیئت خانه پوری و درج کتاب اساس می‌گردید و برای مردم داده می‌شد. در همین توزیع تذکره به بهانه‌ی کم نوشتن و بلند نوشتن عمر افراد میلیون‌ها پول از مردم گرفته شد. اگر کسی حاضر به رشوت دادن نمی‌شد سن آن را مطابق جلب و سوق عسکری ثبت می‌کرد. (همان، ۱۳)

مردم هزاره به مدت بیش از صد سال، بدین صورت زندگی کرد. زندگی سخت و مرارت‌بار و طاقت فرسا. نه کسی از دردش خبر داشت و نه فریادش را کسی می‌شنید. حاکمان بی‌رحم و قساوت پیشه، به مدت بیش از یک قرن، تمام توان و امکانات و حيله‌ها و تدبیرهای کثیف خود را به کار بستند، تا جامعه‌ی هزاره را به خاک سیاه تباهی نشانده و در فلاکت و بدبختی و بیچارگی غرق نمایند. مضاف بر فشارهای مادی، از فشارهای روانی و تبلیغاتی نیز برای سرکوب، اسارت و تحقیر این مردم استفاده می‌کردند. روشن است که چنین فضای آکنده از خشونت و تحقیر چه تأثیرات مخربی، بر روحیه‌ی مردم هزاره بر جای می‌گذاشت. تقدیر باوری، ترس موهوم، خود کم‌بینی و از دست دادن اعتماد به نفس و خود باوری، کمترین اثر و پیامد اعمال این نوع سیاست‌ها بر جامعه هزاره بود. برای تغییر این وضعیت ناگوار شخصیت‌هایی چون شهید عبدالخالق هزاره، ابراهیم خان گاو سوار، شهید علامه بلخی و رهبر شهید لازم بود که با از خود گذشتگی بی‌ماندشان، با قدرت طلبان و زور گویان پنجه در افگنده و در راه احیای هویت، عزت نفس و خود باوری این مردم فداکاری نمایند.

۲-۲ اندیشه‌های انحصار طلبانه و تبعیض‌گرا در افغانستان

ستم‌های تاریخی اعمال شده در حق هزاره‌ها، به تنهایی نمی‌توانست، عامل نبردهای دهه‌ی هفتاد باشد. در کنار این عامل، عامل قدرتمند دیگری وجود داشت که جبهه‌ی عدالت‌خواهی و در رأس آن

رهبر شهید را به انتخاب استراتژی مقاومت و به سمت بهره‌گیری از منطق مشت آهنین سوق می‌داد. آن عامل، سیطره‌ی فرهنگ انحصارطلبانه و تبعیض‌گرا در فضای سیاسی افغانستان بود که از عصر پایه‌گذاری حاکمیت پشتونی تا زمان تصاحب قدرت توسط تاجیک‌ها در دهه‌ی هفتاد، استمرار داشت. در حقیقت حضور نیرومند همین فرهنگ در افغانستان بود که اجازه نمی‌داد گروه‌های مختلف قومی، موجودیت و حقوق سیاسی و اجتماعی همدیگر را به رسمیت شناخته و به آن احترام بگذارند. این فرهنگ، فرهنگ حذفی بود و هرگروهی، آسایش و راحتی خود را تنها در حذف و انهدام گروه‌های دیگر از عرصه‌ی حیات سیاسی و اجتماعی، جستجو می‌کرد. در این فرهنگ جایی برای تعامل و هم‌پذیری اقوام و نژادهای مختلف وجود نداشت.

اگر واقع بینانه به مسئله‌ی افغانستان نگاه شود، می‌توان دریافت که مسئله‌ی اصلی در این کشور در یکصد سال اخیر، سیطره‌ی فرهنگ قبیله‌ای، انحصار طلب و تبعیض‌گرا بوده است. قبیله‌گرایی همگانی و فراگیر که دامن همه‌ی اقوام ساکن در این کشور را آلوده کرده است و اختصاص به پشتون یا قومیت خاص دیگر ندارد. پشتون‌ها از آن جهت که در طی چندین سده، حاکمیت بلا منازع افغانستان را در اختیار خود داشته‌اند، روحیه‌ی انحصارگرایی در میان‌شان نیرومندتر است. اما شواهدی فراوان بیانگر آن است که انحصارگرایی در این کشور عمومیت دارد. با اندکی دقت به حوادث و رویدادهای گذشته و کنونی می‌توان دریافت که بسیاری از منازعات و کشمکش‌های اجتماعی و رفتارهای فاجعه بار در تاریخ معاصر افغانستان، چه در دهه‌های قبل از انقلاب و چه بعد از آن، ریشه در همین مسئله داشته‌اند. به بیان دیگر باید گفت بخش اعظم رویدادهای خونین و خشونت‌بار در تعامل میان اقوام افغانستان، تنها در همین زمینه‌ی کلی قابل فهم و تبیین است؛ حتی تعاملات و برخوردهای نامناسب برخی گروه‌های قومی شیعی با هزاره‌ها در این برهه تاریخی نیز از همان شیوه و سبک و سیاق عبدالرحمانی و حاکمان بعد از او، یعنی تعامل سرکوب و حذفی، سبق می‌برد و باید با ارجاع به همان زمینه‌ی کلی فهم و تفسیر گردد.

بر اساس همین فرهنگ قبیله‌گرایانه و انحصارطلب، تاجیک‌ها نیز، در طول تاریخ تلاش کردند، موقعیت‌های گوناگون سیاسی را تسخیر کرده و با حذف و محروم‌سازی دیگران، آن را در انحصار خود داشته باشند. نمونه‌ی عینی و بارز برخوردهای انحصارطلبانه‌ی تاجیک‌ها را می‌توان بعد از سقوط دولت کمونیستی دکتر نجیب‌الله تا شرایط کنونی به خوبی مشاهده کرد. در دهه‌ی هفتاد زمانی که برای چند صباحی قدرت را در دست تاجیک‌ها افتاد، همه چیز را در انحصار خود درآورده و برای دیگر اقوام و مذاهب، کمترین سهم و حقی در قدرت قائل نشدند. آنان برای غلبه بر دیگران و به اطاعت در آوردن آنان، تمام اصول اخلاقی و انسانی و تمام تعهدات و پیمان‌های خود زیرپا نهاد و جنگ‌های خونین و بی‌رحمانه‌ای را بر هزاره‌ها تحمیل کردند. بعد از سقوط طالبان و روی کارآمدن نظام جدید سیاسی نیز، با آن که در کنفرانس بُن، هزاره‌ها و ازبک‌ها و تاجیک‌ها با هم به عنوان «جنبش شمال» در کنفرانس شرکت کرده و طرف مقابل مجموعه پست‌ها و وزارت‌هایی را به عنوان سهم همه‌ی آن‌ها، در نظر

گرفته بودند، اما در عمل تاجیک‌ها، همه‌ی پست‌های کلیدی و معاونت اول ریاست جمهوری را تصاحب کرده و دیگران را از آن محروم ساختند.

شهید مزاری دریافته بود که تا زمانی که این نوع تفکر در جامعه‌ی ما زنده باشد و اقوام و گروه‌های اجتماعی حقوق همدیگر را به رسمیت شناخته و به آن احترام نگذارند، مردم روی آرامش، امنیت و خوش‌بختی را نخواهد دید. بدین رو برای مبارزه با تفکر قبیله‌گرا و انحصارطلب، مبارزه‌ی همه جانبه لازم بود. با وجود این، شهید مزاری گزینه‌ی نظامی و جنگ را، راه‌حل مشکل افغانستان نمی‌دانست و بر راه‌حل سیاسی مسئله به عنوان بهترین شیوه، تأکید می‌کرد. اما برای دفاع از هستی و موجودیت مردم خود، بهره‌گیری از گزینه‌ی نظامی را حق مشروع خود می‌دانست و از آن امتناعی نداشت. برای آن‌که فهمیده شود، تفکر انحصارگرایانه و تبعیض‌گرا، چه تأثیری در تصمیمات، جهت‌گیری‌ها و اقدامات رهبر شهید داشته است ابتدا مفهوم انحصارگرایی و تبعیض را اندکی توضیح داده و سپس مظاهر و جلوه‌های انحصارگرایی و تبعیض در سیاست‌های حاکمان پیشین افغانستان را تا زمان حکومت برهان الدین ربانی، در عرصه‌های مختلف بیان خواهیم کرد.

انحصارگرایی به این معنا است که منابع ارزشمند جامعه - نظیر قدرت، ثروت، حیثیت، سلامتی و تحصیلات عالی - را حق اختصاصی و انحصاری خود یا یک گروه خاص دانسته و از دسترسی دیگران به آن‌ها، ممانعت و جلوگیری نمائیم. در تفکر انحصارگرایانه، همه چیز مختص یک فرد، خانواده یا حداکثر یک قوم دانسته می‌شود و دیگران استحقاق و شایستگی برخورداری هیچ چیز ارزشمندی را ندارند. می‌توان هر نوع تبعیض نژادی، قومی، زبانی و ... را زائده این نوع تفکر دانست. معنای تبعیض این است که نسبت به کس یا عده‌ای، به دلیل وابستگی قومی و به خصوص برای انکار حقوق اعضای‌شان در دستیابی برابر به منابع ارزشمند، از قبیل مسکن، مشاغل، تحصیلات، درآمد، قدرت و حیثیت، رفتار متفاوت از خود نشان دهیم. (ترنر، ۱۳۷۸: ۲۲۰) بدنیست بدانیم که این نوع رفتار، معمولاً به دو شکل اعمال می‌گردد. ۱. تبعیض عریان که شکل رسمی و قانونی دارد. در تبعیض عریان، قانون مبنای رفتار تبعیض آمیز قرار می‌گیرد و قربانیان به صورت رسمی از حقوق و مزایای بهره‌گیری از منابع ارزشمند، محروم نگهداشته می‌شوند. به بیان دیگر در این نوع تبعیض، برخورد نابرابر براساس عضویت گروهی که مورد تأیید قانون است، صورت گرفته و لذا حق اعتراض نیز از قربانی، سلب می‌گردد. (رابرتسون، ۱۳۷۷: ۲۵۷). ۲. اما نوع دیگری از تبعیض، وجود دارد که به آن تبعیض پنهان یا نهادی شده می‌گویند. این نوع تبعیض بسی خطرناک‌تر و کشنده‌تر از نوع اول است. در این نوع تبعیض برخورد نابرابر براساس عضویت گروهی، در قالب آداب و رسوم اجتماعی، نگرش‌ها، ذهنیت‌ها، ضرب المثل‌ها، جوک‌ها و ... خود را به نمایش می‌گذارد. خطر این نوع تبعیض از آن جهت بیشتر است که وقتی چیزی تبدیل به فرهنگ و نگرش می‌شود، در واقع گروه تبعیض گرا، می‌پندارد که چنین رفتاری به لحاظ اخلاقی و وجدان انسانی، منعی ندارد، به عبارت دیگر در روابط میان آن‌ها یک نوع

نگاه نابرابر و از بالا به پائین به وجود می‌آید. بدین رو، گروه قربانی نحوه‌ی تعامل و برخورد گروه فرادست را با خود، به شدت تحقیر آمیز و آزار دهنده تلقی خواهد کرد. از طرفی، اگر این نوع نگاه مدت زمان طولانی‌تری استمرار یابد، گروه قربانی نیز چه بسا به لحاظ ذهنی بپذیرد که شایسته‌ی چنین رفتارهایی است و آن را جزء سرنوشت تغییر ناپذیر خود تلقی نماید. تبعیض عریان اگرچه شکل آشکار دارد اما چون توسط قانون برقرار و حمایت می‌شود، می‌تواند توسط قانون نیز تخفیف یابد. ولی از بین بردن تبعیض پنهان و نهادی شده که غیر مستقیم‌تر و غالباً دارای نتایج و آثار بسیار ظریف است، به مراتب دشوارتر از رفع تبعیض قانونی است. (رابرتسون، ۲۵۷) زیرا از بین بردن آن مستلزم دگرگونی‌های گسترده فرهنگی، تغییر ساختار ذهنی و ایجاد تحول در طرز رفتار و نگرش‌های طبقات، گروه‌ها، اقوام و نژادهای گوناگون است.

همان‌گونه که اشاره شد، انحصارگرایی و تبعیض در افغانستان پیشینه‌ی عمیق تاریخی دارد. در حقیقت اگر بخواهیم بارزترین شاخصه‌ی تاریخ افغانستان را از دوره‌ی عبدالرحمان بدین‌سو، در یک جمله خلاصه کنیم، انحصارگرایی، برتری جویی قومی و تبعیض، اولین واژه‌ها و کلماتی خواهد بود که در ذهن متبادر می‌شوند. می‌توان نمونه‌های، عینی بی‌شماری از سیاست‌ها و تصمیمات تبعیض‌آمیز شاهان را از لابلای اسناد و مدارک تاریخی بیرون کشیده و در معرض دید خوانندگان قرار داد؛ تبعیض در عرصه‌های مختلف مذهبی، آموزش، تقسیمات اداری، توزیع امکات و فرصت و موقعیت‌ها و ... که در فرازهای آتی به چند نمونه از آن‌ها اشاره خواهد شد. اما قبل از آن، قطعه‌ی از مقاله‌ی انور الحق احدی، رئیس گروه «افغان ملت» را ذکر می‌کنیم که به رغم تعصبات کور پشتونی خود، به تبعیض علیه هزاره‌ها با صراحت اعتراف و اقرار می‌کند. وی می‌نویسد: «شکایت اقلیت‌ها این است که در گذشته مناصب دولتی در اختیار و انحصار پشتون‌ها بوده است اما واقعیت این است که در دهه‌ی دموکراسی (۱۹۷۴ - ۱۹۶۴) پشتون‌ها ۵۷ درصد، تاجیکان ۳۳ و سادات ۴ درصد مناصب دولتی را در اختیار داشته‌اند لذا هم پشتون‌ها و هم تاجیکان اندکی بیش از سهم خود، مناصب دولتی داشته‌اند ولی سهم سادات خیلی بیش از اندازه‌ی شان بوده است و هزاره‌ها اساساً سهم چندانی نداشته‌اند. بنابراین به جز ادعای هزاره‌ها، ادعای سایر اقوام مبنی بر تبعیض سیاسی صحت ندارد ولی ادعای هزاره‌ها کاملاً درست بوده و آنها مورد تبعیض قرار داشته‌اند.» (احدی، ۱۹۹۵)

و نیز بدنیست قطعه‌ی از نوشته‌ی شهید حاج عبدالحسین مقصودی، را در این‌جا ضمیمه کنیم که می‌نویسد: حکومت‌های بعدی، سیاست‌شان همان دنباله‌ی سیاست امیر عبدالرحمان بود منتها به شکل تازه و پیچیده‌تر. در زمان عبدالرحمان ده‌ها هزار مرد و زن به غلامی و کنیزی فروخته شد و صدها هزار در گورستان‌های عمومی یا دم توپ نابود گردیدند. اکنون این کشتن بدتر از آن زمان بود. اگر عبدالرحمان قتل عام کرد، انسان‌ها را به بردگی کشاند و جنایات هولناک دیگری مرتکب شد، جهان و منطقه از آن آگاه شدند ولی اکنون مرگ تدریجی و بی سروصدا، هزاره‌ها را قتل عام می‌کرد که هیچ چشمی و هیچ گوشی متوجهش نمی‌شد. (مقصودی، همان، ۶۴) اکنون نمونه‌های از سیاست‌ها و اقدامات

تبعیض آمیز فرمان روایان افغانستان را ذکر می‌کنیم. البته آن‌چه در این‌جا ذکر خواهد شد، بیشتر سیاست‌های تبعیض‌گرایانه در مورد هزاره‌ها را بازتاب می‌دهد.

تذکر و یادآوری این نکته نیز لازم است که اگرچه ستم‌های تاریخی روا داشته شده در حق هزاره‌ها از سوی زمامداران پیشین را می‌توان به عنوان بخشی از مصادیق اعمال سیاست‌های تبعیض‌گرایانه در نظر گرفت. اما باید گفت این دو مسئله، از جهاتی با همدیگر تفاوت دارد. ستم‌های روا داشته شده در حق هزاره‌ها (قتل عام‌ها، کوچ دادن‌های اجباری و به بردگی دادن هزاره‌ها) ممکن است بر اساس یک نوع باور گرفته باشد. جنایاتی که در حق هزاره‌ها شد، فراتر از تبعیض بود. در تبعیض، افراد فقط از حقوق و مزایای سیاسی و اجتماعی خود محروم می‌گردند. اما رفتاری که در حق هزاره‌ها صورت گرفت، حذف فیزیکی و تباهی آن مردم بود. این با تبعیض خیلی فرق دارد. به همین خاطر مسئله‌ی قتل عام هزاره‌ها را در این نوشته به صورت مستقل توضیح داده و برجسته کردیم. به علاوه تبعیض تنها در حق هزاره‌ها اعمال نمی‌شد، بلکه تاجیک‌ها و ازبک‌ها نیز کم و بیش مشمول آن می‌شدند.

۱-۲-۲ تبعیض مذهبی

یکی از انواع تبعیض که البته بیشتر علیه هزاره‌ها و شیعیان اعمال می‌گردید، تبعیض مذهبی بود. تبعیض مذهبی کاملاً صورت رسمی و قانونی داشت. شیعیان افغانستان، که اکثریت مطلق شان را هزاره تشکیل می‌دهند، از زمان عبدالرحمان بدین‌سو، از تمام حقوق مذهبی خود محروم بودند و حتی اجازه نداشتند، مراسمات و آئین‌های مذهبی خود را به صورت علنی برگزار نمایند. در دومین قانون اساسی افغانستان که در سال ۱۳۰۹ هـ.ش، پس از سقوط حکومت امانی وضع و تصویب گردید، بر دین اسلام به عنوان دین رسمی و مذهب حنفی به عنوان مذهب رسمی و عمومی تأکید به عمل آمد. جالب این است که در این قانون به یهودی‌ها و هندوان آزادی عمل مذهبی و آموزش عقاید دینی، داده شده، اما از شیعیان و حقوق مذهبی آنان، در این قانون، اصلاً ذکری به میان نیامده بود! بنابراین شیعیان در عمل باید یکی از سه راه را در پیش می‌گرفتند: یا باید تغییر دین داده، در زمره اهل هند و یهودیان قرار می‌گرفتند؛ یا تغییر مذهب داده از مذهب حنفی پیروی می‌کردند و یا آن‌که به کتمان مداوم هویت مذهبی خویش پرداخته و شیوه تقیه را در پیش می‌گرفتند. البته شیعیان در عمل شیوه‌ی سوم را علیرغم مشقتها، مشکلات و خطراتی که برای‌شان در برداشت، برگزیدند. قانون اساسی حکومت مجاهدین (زمان ریاست جمهوری برهان الدین ربانی) نیز از این رویکرد البته با تفسیر متعصبانه‌تری، متابعت می‌کرد به گونه‌ای که با مرور کلی به این قانون اساسی به جرأت می‌توان ادعا کرد که این قانون از نظر حقوق مذهبی فرقه‌گراترین و متعصبانه‌ترین قانون اساسی بوده که تاکنون در افغانستان وضع شده است. در قانون اساسی مصوب ۱۳۴۳ نیز بر دین اسلام به عنوان دین رسمی

تأکید به عمل آمده و در آن به فرقه‌ی خاصی از اسلام به عنوان مذهب رسمی اشاره‌ای نگردیده و به سایر اقلیت‌های دینی نیز آزادی عمل در چارچوب قانون را می‌دهد.

۲-۲-۲ تبعیض در ارتش

یکی دیگر از موارد اعمال تبعیض علیه هزاره‌ها، استخدام و به کارگیری نیروهای هزارگی در ارتش و نیروهای مسلح بود که به دو صورت اعمال می‌گردید: ۱. حکومت نیروهای هزارگی را فقط به عنوان سربازان ساده در نیروهای مسلح به کارگرفته و کارهای سخت و طاقت فرسا، نظیر سرک کاری و ایجاد سد را سر آن‌ها انجام می‌داد. سربازان هزاره، غالباً در مناطق بد آب و هوا به عنوان سرباز وظیفه فرستاده می‌شدند. ۲. از ورود نیروهای هزارگی، به دانشکده‌های افسری و مراتب بالای نظامی، رسماً ممانعت به عمل می‌آمد. نادرخان پس از سقوط دادن حکومت بجهی سقاو به تقویت اردوی منظم همت گماشت. مکتب حربیه (دانشکده نظامی) جدیدی در بالا حصار کابل تعمیر نمود. در حالی که قبایل سمت جنوبی را با بعضی از قبایل سمت مشرقی و قندهار از خدمت نظام (سربازی) معاف ساخته بود، وظیفه مذکور را بالای سایر مردم از طریق قرعه به شدت تطبیق می‌کرد. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ۶۰۵) این سنت سیئه تا آخر حکومت جمهوری محمد داوود خان (۱۳۵۷ هـ.ش) ادامه داشت. گذشته از معافیت برخی قبایل پشتون از خدمت سربازی، انواعی دیگری از تبعیض نیز در اردو جریان داشت. جنرال نبی عظیمی در این مورد می‌نویسد: «افسران را بیشتر از پشتون‌های زمین‌دار تشکیل می‌داد که از زندگی مرفه برخوردار بودند، عده‌ای از افسران از تاجیک‌های تحصیل کرده و روشنفکر تشکیل می‌یافتند. تعداد کمی از ازبک‌ها و نورستانی‌ها، بلوچ‌ها نیز به حیث افسر خدمت می‌کردند. ولی هنوز هم افسران هزاره در اردوی افغانستان اندک بودند. سربازان را عمدتاً دهقانان تهی دست و کم زمین تشکیل می‌دادند که بیشتر از هشتاد فی صد آنها را تاجیک‌ها، ازبک‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها و مردم غیر پشتون تشکیل می‌دادند... در اردو همانند گذشته هنوز هم اختلافات قبیله‌ای و تعصب لسانی و فرقه‌ی حاکم بود.» (عظیمی، ۱۳۷۷: ۲۵۱)

۲-۲-۳ تبعیض در تعلیم و تربیت و آموزش

حاکمان قبیله‌گرای پشتون، در همه‌ی عرصه‌های حیات سیاسی - اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، به صورت سیستماتیک و هدفمند، جامعه‌ی هزاره را از حقوق و مزایای شان محروم نگه می‌داشتند. یکی از عرصه‌هایی که در حق هزاره‌ها، جفای نا بخشودنی صورت گرفت، عرصه‌ی تعلیم و تربیت و آموزش بود، که اثر آن بعدها در دیگر عرصه‌ها نیز ظاهر شد. اولین مکتب‌ها، در هزارجات، آن هم در حد ابتدایی، پس از تاریخ ۱۳۳۰ ش. راه اندازی شد. این در حالی بود که تاریخ راه اندازی اولین مکتب در افغانستان - که به لیسه‌ی حبیبیه معروف است - به سال ۱۲۸۱ ش. مطابق با ۱۹۰۳ م، بر می‌گردد؛ یعنی بین راه اندازی اولین مکتب در هزارجات و اولین مکتب در افغانستان دقیقاً ۵۰ سال فاصله وجود دارد! این بدان معناست که در طی این مدت، سایر مناطق از مکاتب ابتدایی و متوسطه به اندازه‌ی کافی اشباع شده بود. آقایان بعد از نیم قرن، یک باب مکتب ابتدایی را از باب لطف برای هزاره‌ها،

هدیه داده بودند! شهید مقصودی در خاطرات خود می‌نویسد: «یکی از وکلای سابق هزاره‌جات به من گفت که جهت گرفتن مکتب لیس (دبیرستان) در پنجاب دایزنگی دست به کار شدم، بعد از طی مراحل آن پیش وزیر معارف رفتم وزیر معارف به من گفت، وکیل صاحب! راستش این است که اگر در هزاره‌جات مکتب لیس بدهم خاندان سلطنت به من خنده می‌کند.» (مقصودی، همان: ۶۴)

تبعیض و محروم سازی هزاره‌ها، در این عرصه، تنها به آن چه گفته شد، خلاصه نمی‌شود، حتی زمانی که آقایان لطف کرده علی الظاهر، تبعیض در سطح آموزش ابتدایی را برداشتند، در سطوح دیگر، تبعیض‌ها هم‌چنان ادامه پیدا کرد. طبق دستور مقامات، از ورود تحصیل کردگان هزاره، در دانشگاه‌ها، به خصوص دانشکده‌های چون طب و حقوق و انجینری و دانشکده‌ی حریه، (افسری) به صورت رسمی، ممانعت به عمل می‌آمد. شهید مقصودی می‌نویسد: «از جمله خیانت‌های که قابل سرزنش است و با هیچ خیانت دیگر مقایسه نمی‌شود، محروم کردن فرزندان هزاره از تعلیم در مکاتب و تحصیل در فاکولته‌های (دانشکده‌ها) به خصوص بود. دستور صادر کردند که بچه‌های هزاره را در فاکولته‌های طب، حریه و حقوق نگیرند و تا می‌توانند از ورود آنها به فاکولته‌های انجینری، زراعت و ادبیات جلوگیری نمایند. و اگر احیاناً کدام کسی از سدّ معبر گذشته باشد، سکه‌ای بوده که در تشخیص آن دقت به خرج نداده بودند و یا از ممزوجیت و ترکیب اسم علی، حسین و عباس به همراه نداشته بوده‌اند.» (همان، ۱۱۹)

تبعیض در امر تعلیم و تربیت، هنوز هم در دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی افغانستان، بر ضد جامعه‌ی هزاره وجود دارد. اگرچه اکنون از ورود جوانان هزاره در دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل نمی‌آید هنوز در دانشگاه کابل از ورود فارغ التحصیلان هزاره برای تدریس و پژوهش جلوگیری می‌شود. با کمال تأسف باید گفت بعد از چهارده سال جهاد و مبارزه برای آزادی وطن و ده سال مبارزه برای عدالت و برابری و تأمین حقوق اقلیت‌ها، هنوز در وزارت تحصیلات عالی تمام بورس‌های تحصیلی خارج از کشور، حتی الامکان به کتله‌های قومی و قبیله‌ی خاصی تعلق می‌گیرد و سایر اقوام و اقلیت‌ها همچنان در محرومیت به سر می‌برند.

۴-۲-۲ تبعیض در تقسیمات اداری

تقسیمات اداری در هر کشوری، معمولاً، برای آن صورت می‌گیرد که امر مدیریت و نیز خدمت رسانی به مردم تسهیل شده و تمام ساکنین و نواحی کشور از خدمات و امتیازات عادلانه بر خوردار گردند. اما در افغانستان متأسفانه این امر نیز، از اعمال سیاست‌های تبعیض‌گرایانه بی‌نصیب نماند و کاملاً در راستای اهداف قوم‌گرایانه حاکمان متعصب و در جهت محروم سازی هرچه بیشتر جامعه‌ی هزاره انجام شد. در آخرین تقسیمات اداری از سوی ظاهر شاه خان، در سال ۱۳۴۲ همزمان با آغاز دهه‌ی دموکراسی، افغانستان به ۲۹ واحد اداری (ولایت) تبدیل گردید که در هر ولایت (استان) یک والی از طرف مرکز تعیین می‌گردید. هر استان از چندین ولسوالی و علاقه‌داری تشکیل می‌گردید. در

این تقسیم‌بندی جدید، تنها یک بخش از حکومت کلان دایزنگی به ولایت بامیان تبدیل شده اما مرکز آن در منطقه‌ی تاجیک‌ها تعیین گردید. بخش‌های دیگر هزارجات در قالب ولسوالی‌ها و علاقه‌داری‌های گوناگون، میان ولایات مختلف تقسیم گردید و هزاره‌های این کشور که حدود حداقل ۲۰٪ نفوس آن را تشکیل می‌دهند حتی از استقرار مرکزیت یک ولایت در منطقه خود محروم شدند. این تقسیم‌بندی طبق هیچ معیار معقولی قابل توجیه نیست. زیرا در آن نه تعداد نفوس مورد توجه بوده و نه معیار جغرافیایی (از قبیل مسافت مساوی مرکز ولایت با ولسوالی‌ها و علاقه‌داری‌های تابعه) و نه همسانی‌ها و همگونی‌های فرهنگی و قومی لحاظ شده است.

طرح این تقسیم‌بندی از سوی حاکمان وقت، عمدتاً به این هدف صورت گرفت که اقلیت‌های قومی دیگر را از بسیاری از حقوق و مزایای‌شان از جمله مشارکت برابر آنها در قدرت و تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری (از قبیل مجلس شورا و لوی جرگه) محروم سازد. زیرا در این کشور، تاکنون تقسیمات اداری معیار تعیین حوزه‌های انتخابیه نیز بوده است. مرحوم فرهنگ که خود یکی از نویسندگان قانون اساسی ۱۳۴۳ بود، این مسأله را دلیل ناکامی و عدم موفقیت قانون اساسی مزبور می‌داند: «در هنگام تسوید قانون دلایل کافی از نگاه تاریخ، جغرافیه و مردم‌شناسی افغانستان موجود بود تا نظام مرکزگرایی موجود در کشور را به نظام اتحادی یا فدرال تبدیل می‌کرد و زمینه برای سهم‌گیری مردم در اداره کشور و توسعه اقتصادی آنها مهیا می‌گردید. لیکن تسوید کنندگان قانون به دلایلی که گذشت زمان، بطلان آن را آشکار ساخته، از طرح و بررسی این موضوع خودداری می‌کردند. این امر همراه با رعایت نشدن تناسب نفوس در تعیین حوزه‌های انتخابی، قانون را از پشتیبانی عده‌ای بزرگی از مردم محروم ساخته و در ناکامی بعدی آن مؤثر افتاد.» (همان: ۷۹۲)

۵-۲-۲ تبعیض در توزیع امکانات

حاکمان متعصب و نادان پشتون، همان‌گونه که تقسیمات اداری را به نفع قوم خود به اتمام رسانده بودند، در توزیع امکانات در میان شهروندان نیز همین سیاست تبعیض آمیز را به اجرا گذاشتند. آنان با این‌که با تکه تکه کردن هزارجات، حق رأی دادن را از بیش از هفتاد درصد هزاره‌ها سلب کرده بودند، در تخصیص بودجه و امکانات نیز، بامیان تنها ولایت مربوط به هزاره‌ها را در محرومیت مطلق نگهداشتند. در حالی که در دیگر مناطق، برای احداث جاده و سد و نیروگاه برق، کوه‌ها را سوراخ می‌کردند، اما ولایت بامیان و دیگر مناطق هزارجات از داشتن یک جاده خاکی ابتدایی محروم بود. حاج عبدالحسین مقصودی، نماینده‌ی دردمند هزاره، که خود سال‌ها این تبعیضات را با تمام وجود لمس کرده است می‌نویسد: «در تمام مدت که من به یاد دارم از طرف حکومت کوچک‌ترین توجهی در ساحات معارف، صحیه (بهداشت) ترانسپورت، زراعت و غیر مسائل اجتماعی هزاره‌جات صورت نمی‌گرفت حتی از دادن این گونه حقوق مدنی باشدت هرچه تمام جلوگیری می‌کردند.» (مقصودی، ۴۶) بدین ترتیب می‌توان درک کرد که در هزاره‌جات با آن همه اشکال تعصب و تبعیض آیا شفاخانه‌ی وجود خواهد داشت؟ از شفاخانه گذشته حتی یک کلینک ابتدایی نیز یافت نمی‌شد.

در تمام مناطق هزارجات یک سرک وجود داشت که از طریق سرچشمه‌ی بهسود کابل را با پنجاب دایزنگی وصل می‌کرد که آن‌هم توسط مردم و مصارف خودشان احداث شده بود. تنها نقشی که مأمورین محل و عمال دولت در احداث این سرک داشتند، شلاق زدن و فحش و دشنام گفتن به مردم بود. باقی هزاره‌جات از این لطف هم بی‌بهره بودند که حکومت آن‌ها را مجبور به سرک‌سازی کند؛ چرا که در اثر این کار سهولت برای اهالی و موضوع جبر و ظلم مأمورین تا حدی کاهش می‌یافت. مردم از راه‌های دور و دراز پای پیاده و یا توسط اسب و الاغ طی مراحل می‌کردند. اگر کدام آقایی از مأمورین دولت و یا جناب حاکم صاحب از منطقه می‌گذشت آن وقت تهیه‌ی اسب برای جمعیت چند نفری مشکل دیگر به حساب می‌آمد. (همان، ۵۹) مسئله دیگری که مردم سخت در عذاب بودند آوردن مواد اولیه از قبیل مواد غذایی، پوشاک، نمک و غیره از کابل بود که مجبور بودند مقدار معین ضروریات اولیه مواد غذایی و پوشیدنی خود را خریداری و به پشت اندازد تا راه هزاره‌جات را در پیش گیرد. (همان، ۶۰)

با روی کار آمدن حکومت کمونیستی در کابل و تجاوز اتحاد جماهیر شوروی و مطرح شدن جنگ و جهاد علیه بیگانگان، مسئله‌ی انحصارطلبی، قبیله‌گرایی و تبعیض برای مدتی، به تاریک‌خانه‌ی فراموشی سپرده شد. اما با خروج نیروهای ارتش سرخ از کشور، مشخص شد که جنگ بر ضد ارتش سرخ تحت عنوان جهاد علیه بیگانه، در اصل ماهیت قدرت طلبانه و قبیله‌گرایانه داشته و بهره‌گیری رهبران سیاسی مجاهدان از کلمه‌ی مقدس جهاد، صرفاً جنبه‌ی تبلیغاتی و شعاری داشته است نه واقعیت. چنان که رهبران جهادی پیشاور نشین، دیوانه‌وار در تلاش بودند تا با نادیده گرفتن زحمات و تلاش‌های دیگران در بدست آوردن کرسی‌های بیشتر از همدیگر سبقت بگیرند. در خلال سال‌های ۶۷-۶۶، دوتا حکومت از سوی سران جهادی در پیشاور تشکیل گردید که در هیچ‌یک، برای جامعه‌ی هزاره جایگاهی، در نظر گرفته نشده بود. زمانی که رادیو بی‌بی سی با بعضی از این رهبران مصاحبه کرده و در مورد حقوق هزاره‌ها سؤال کرد، به صراحت گفته بودند که در افغانستان از دو سه درصد هزاره بیشتر وجود ندارد! بصیر احمد دولت آبادی در این مورد می‌نویسد: واقعیت این بود که در سال ۱۳۶۷ شمسی، زمانی که روس‌ها از افغانستان بیرون شدند، مجاهدان حکومتی در پیشاور تشکیل دادند تا جانشین حکومت کابل گردد. ولی در این حکومت هیچ سهم و حقی برای مردم هزاره و شیعه قائل نشدند. قبل از آن در حوت ۱۳۶۶ نیز حکومتی به ریاست آقای احمدشاه احمدزی تشکیل شده بود که هیچ‌گونه سهمی به هزاره‌ها قائل نشدند و چوکی‌ها این‌گونه تقسیم شده بود. (دولت آبادی، ۱۳۸۵: ۴۷۸)

بصیر احمد دولت آبادی در کتاب شناسنامه‌ی احزاب افغانستان، نحوه‌ی ترکیب کابینه‌ی هردو دولت مجاهدان و تقسیم وزارت‌خانه‌ها را به تفصیل ذکر کرده است. برای آن که مشخص گردد در این دو کابینه، تا چه اندازه تبعیض و انحصارگرایی قدرت و سیطره‌ی خود را بر تصمیمات سران

جهادی اعمال کرده، بد نیست در این نوشته نیز، نگاهی به نحوه‌ی ترکیب این دو کابینه‌ی جهادی انداخته شود:

الف) ترکیب کابینه‌ی احمدشاه احمدزی.

- ۱) حزب جمعیت سه وزارت: ۱) وزیر داخله، سید نورالله عماد. ۲) وزیر اسکان و عمران مجدد، داکتر فاروق اعظم. ۳) وزیر تعلیم و تربیت، مولوی میر حمزه.
- ۲) حزب اسلامی حکمت‌یار دو وزارت. ۱) وزیر خارجه، قاضی نجی الله. ۲) وزیر عدلیه، استاد علی انصاری.
- ۳) حزب اتحاد اسلامی سیاف ریاست دولت و دو وزارت. ۱) رئیس دولت انتقالی مجاهدان افغانستان، احمدشاه احمدزی، قوم پشتون. ۲) وزیر امور دعوت و ارشاد، محمد یاسر. ۳) وزیر پلان عبدالعزیز فروغ.
- ۴) حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی یک معاونت و یک وزارت. ۱) معاون دوم رئیس جمهور، مولوی محمدشاه فضلی. ۲) وزیر مالیه، محمد اسماعیل صدیقی.
- ۵) جبهه‌ی نجات ملی صبغت الله مجددی یک وزارت و یک معاونت. ۱) معاون اول رئیس جمهور، داکتر ذبیح الله. ۲) وزیر امور صحی، محمد انور واثق واعظ زاده.
- ۶) حزب اسلامی یونس خالص دو وزارت. ۱) وزیر دفاع حاج دین محمد. ۲) وزیر زراعت و مالداري، مطیع الله مطیع.
- ۷) حزب محاذ ملی گیلانی یک وزارت. ۱) وزیر تحقیقات علمی، استاد دین محمدگران. (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۷۸)

ب) ترکیب کابینه‌ی مجددی

۱. جبهه‌ی نجات ملی: ۱) رئیس جمهوری، صبغت الله مجددی. ۲) وزارت صحت عامه.
۲. اتحاد اسلامی: ۱) صدر اعظم، عبدالرسول سیاف. ۲) وزارت مخابرات.
۳. حرکت انقلاب اسلامی: ۱) وزارت دفاع، مولوی محمد نبی محمدی. ۲) وزارت تحقیقات ملی. ۳) وزارت زراعت.
۴. حزب اسلامی یونس خالص: ۱) وزارت داخله، ۲) وزارت امنیت ملی. ۳) وزارت حج و اوقاف.
۵. حزب اسلامی گلبدین حکمت‌یار: ۱) وزارت خارجه، گلبدین حکمت‌یار. ۲) وزارت سرحدات. ۳) وزارت عدلیه.
۶. جمعیت اسلامی: ۱) وزارت اعمار مجدد. ۲) وزارت دعوت و ارشاد. ۳) وزارت معادن و صنایع.

۷. محاذ مّلی: ۱) استره محکمه (قاضی القضاة). ۲) وزارت مالیه. ۳) وزارت تعلیم و تربیه، محاذ مّلی. (همان، ۲۸۵-۲۸۶)

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، در این دو کابینه، حتی یک وزارتخانه به هزاره‌ها اختصاص داده نشده است. بصیر احمد می‌نویسد: با این که یک دهه از عمر حکومت‌های کودتایی می‌گذشت و به اثر قیام و مجاهدت مردم در سراسر کشور، یک ابر قدرت متجاوز به زانو در آمده و مجبور به فرار شده بود، ولی ذهنیت رهبران مجاهدان مقیم پیشاور، همان ذهنیت عبدالرحمانی بود که حضور هزاره‌ها را در افغانستان انکار می‌کردند. این سیاست کتمان‌گری، در حق مردم هزاره و شیعه که کل مناطق هزاره نشین را در اختیار داشتند و در طول سالیان جهاد، دوش به دوش برادران سنی خود به مبارزه خود علیه حکومت کابل و ارتش سرخ شوروی ادامه داده بودند، سخت تحقیر آمیز و کشنده بود و چون پتک آهنین بر فرق رهبران هزاره و شیعه فرود آمد و آن‌ها را از خواب گران بیدار ساخت و دریافتند که عبدالرحمان هنوز نمرده است. (دولت آبادی، پیشین: ۴۸۰)

۳- نتیجه‌گیری

رهبر شهید در یک چنین شرایط سیاسی، اجتماعی و تاریخی اسفباری قرار داشت. از یک سو، جامعه‌ی هزاره گرفتار ضعف‌های خردکننده‌ی روحی - روانی و عدم خودباوری، با آن همه محرومیت و محنت‌های استخوان سوز و بنیان بر انداز تاریخی؛ از سوی دیگر، رهبران سیاسی و جهادی عموماً اسیر تفکرات قبیله‌ای و انحصارگرایانه‌ی خویش. هنوز عده‌ای از آن‌ها خواب تشکیل امپراطوری پشتونی و احیای مجد و عظمت تاریخی خانواده و قبیله‌ی خویش را می‌بینند و عده‌ای در هوای تصاحب قدرت و تشکیل دولت خالص تاجیکی دم و بازدم می‌کنند. هنوز برای‌شان نام و صدای هزاره، غریب و نا آشنا می‌آید و نمی‌توانند باور کنند که غیر از خودشان کسانی دیگری نیز در این کشور زندگی می‌کنند که برای آزادی میهن از چنگ بیگانگان، خون دل‌ها خورده و ده‌ها هزار شهید تقدیم کرده‌اند! پس چه باید کرد؟

رهبر شهید «ره» در این برهه‌ی تاریخی، باید یکی از سه گزینه را انتخاب می‌کرد: یا باید تسلیم وضع موجود می‌شد و دست روی دست نهاده، با خود خوری و تأسف وضعیت پیش آمده را تماشا می‌کرد. اگر این گزینه را انتخاب می‌کرد، بدون شک در فردای تاریخ، نسل‌های آینده‌ی هزاره، ایشان و دیگر رهبران را به خاطر کوتاهی، مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دادند. یا مثل برخی دیگر از رهبران شیعه، دست در دست استخبارات پاکستان و اربابان قدرت نهاده و با سرنوشت مردم خود معامله می‌کرد. انتخاب این گزینه، البته بدون شک به نفع خود، خانواده و بستگانش بود. شهید مزاری اگر این راه را در پیش می‌گرفت و در برابر بی‌اعتنایی رهبران جهادی پیشاور نشین، نسبت به موجودیت و حقوق سیاسی مردم خود سکوت اختیار و یا با تزویر و خیانت، حقوق و سرنوشت مردم خود را در قبال یک وزارتخانه و مشتی دلار بادآورده سعودی، معامله می‌کرد؛ نه تنها آنگونه مظلومانه

به شهادت نمی‌رسید و نه تنها خانواده‌اش با دشواری زندگی را سپری نمی‌کرد؛ بلکه یقیناً امروز، صاحب مدرسه و بارگاه مجل و تلویزیون و دانشگاه و بالاترین موقعیت‌های سیاسی و امثال آن هم می‌بود. اما شخصیت رهبر شهید «ره» و مناعت طبع او اجازه نمی‌داد که سرنوشت مردم خود را با چوکی و دلار معامله کند. زیرا او خود از تبار ریسمن به دوشان بود و طعم تلخ تحقیر هزاره بودن را با تمام وجود چشیده و لمس کرده بود. او درد یک تاریخ را به دوش می‌کشید. یک تاریخ سراسر رنج و مرارت و مظلومیت را. از این‌رو، نمی‌توانست در قبال سرنوشت این مردم و ستم‌های تاریخی که بر آن‌ها رفته و بازهم در حال تکرار شدن بود، بی‌تفاوت بماند. گزینه‌ی سوم در برابر رهبر شهید آن بود که با تمام توان و امکانات از موجودیت و حقوق مردم خود دفاع نموده و در برابر زورگویی‌ها و انحصار طلبی‌های قبیله‌گرایانه بایستد. «استراتژی مقاومت» یعنی همین. این گزینه، خود مشتمل بر دو امر اساسی می‌شد: ۱. مذاکره و گفتگوی فعال، برای رسیدن به اهداف مورد نظر. ۲. بهره‌گیری از منطق زور برای دفاع از حقوق و موجودیت خود.

عقل سلیم و منطق خرد ایجاب می‌کرد که جامعه‌ی هزاره برای رویارویی با وضعیت‌های گوناگون احتمالی، آمادگی داشته باشد، تا در صورت شکست مذاکره و بسته شدن راه گفتگو، با همان منطقی با زورگویان سخن گفته شود که آنان می‌فهمند. بدین‌رو، ضروری بود که قبل از هرچیزی به بالا بردن توانمندی خود جهت مقابله با حریفان و ایجاد رخنه در صفوف یگانه‌ی آنان پردازد. از این‌جا است که از یک‌سو تلاش‌های ویژه و خستگی ناپذیر در جهت ایجاد وحدت و همبستگی میان گروه‌های هزارگی کلید می‌خورد و از سوی دیگر، طرح مذاکره و ایجاد هم‌پیمانی و هم‌سویی، میان اقلیت‌های محروم، با جدیت پی‌گیری می‌گردد. پیمان جبل السراج با احمدشاه مسعود، به همین منظور صورت گرفت. رهبر شهید در سخنرانی می‌فرماید: شما در جریان قضیه هستید، برادرانی که در پیشاور نشسته بودند، گفتند که شیعه‌ها در افغانستان دو درصد یا سه درصد هستند و از کل رادیوها اعلان شد که شیعه‌ی دو درصد یا سه درصد هیچ حق ندارد که در حکومت نقش داشته باشد و این حرف عقلایی است و غیر عقلایی هم نیست. در این‌جا بود که ما فکر کردیم، پس ما که تا حالا در سر و صورت می‌زدیم که دولت در افغانستان تشکیل بدهیم و آن دولت وابسته نباشد. حکومت ناب اسلامی باشد. وقتی که ما در افغانستان موجودیت نداریم! این حرف بی‌خودی است، باید اول از موجودیت خود در افغانستان دفاع کنیم. ما باید اول برای این برادران اثبات کنیم که در افغانستان هستیم و روی این مسئله بود که حزب وحدت تشکیل شد. (رهبر شهید، ۱۳۷۴: ۵۲-۵۳)

این تصمیم سرنوشت‌ساز ترین تصمیمی بود که رهبر شهید «ره» در طول دوران حیات بابرکت خود، برای جامعه‌ی هزاره می‌گرفت. استراتژی مقاومت یعنی انتخاب گزینه‌ی دفاع و مقابله‌ی همه‌جانبه با زورگویی‌ها و انحصار طلبی‌های کسانی که قصد داشتند حقوق و موجودیت مردم ما را نادیده بگیرند. شهید مزاری تصمیم گرفته بود که با قاطعیت در برابر این زورگویی‌ها بایستد و با هر وسیله‌ی ممکن از حقوق و موجودیت مردم خود دفاع نماید. خود رهبر شهید، در یکی از سخنرانی‌هایش در این

بارہ چنین می‌فرماید: «همان‌طور که در اول خدمت تان عرض کردم، خدا را شاهد می‌گیرم و شما را هم شاهد می‌گیرم که طرف دار جنگ نبودم و نیستم و بعد از این هم نخواهم بود؛ ولی این افتخار را دارم و می‌کنم که تعهد گذاشته‌ام از مردم خود دفاع کنم. من تعهد کرده‌ام که از مردم خود دفاع کنم، حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع از مردم می‌دهم. حالا اگر کسی یا کسانی بیایند و تبلیغ کند و مرا جنگ طلب بگوید هیچ باکی ندارم! من این افتخار را دارم و شما این افتخار را به من دادید. ما این تعهد را به شمار سپردیم که جنگ را آغاز نمی‌کنیم ولی اگر کسی بر سر حیثیت مردم ما تجاوز کند دفاع می‌کنیم و جواب می‌دهیم.» (رهبر شهید، ۱۳۷۴: ۶۲) در دیگر صحبت‌ها، بیانیه‌ها و مصاحبه‌های رهبر شهید نیز، این مسئله بآل‌مناسبه، مورد اشاره و تأکید قرار گرفته است: «من به شما تعهد سپرده‌ام که از شما دفاع کنم و به شما خیانت نکنم.» (همان، ۸۹) «بنده که از ابتدا به خاطر دفاع از حقوق، عزت و سربلندی شما مردم قهرمان و زنجیر شکن، تعهد سپرده و پیمان بستم که هیچ‌کس را اجازه‌ی معامله و خیانت در رابطه با سرنوشت شما ندهم، اینک افتخار دارم که در ظل امدادهای بی‌پایان خداوند، باز هم، شاهد پیروزی و موفقیت شما، بر کلیه عناصر خود فروخته، اجبر و بیگانه از خود می‌باشم...» (رهبر شهید، ۱۳۹۳: ۳۱۰)

با این‌که منطق دفاع از حقوق و موجودیت با تمام امکانات و ظرفیت‌ها، بهره‌گیری از گزینه‌ی نظامی را به عنوان یک حق مشروع، از هر نظر تجویز می‌کرد، در این مرحله نیز، رهبر شهید مذاکره و گفتگو را بر گفتمان نظامی و بهره‌گیری از زور ترجیح می‌داد؛ زیرا به خطرات و هزینه‌های عظیم جانی و مالی ناشی از جنگ به خوبی آگاه بود و می‌دانست که گروه‌های گرفتار جنون قدرت، ممکن است، چه مصائب و قتل عام‌هایی را بر مردم هزاره تحمیل کنند و ایشان نمی‌خواست مردم افغانستان به طور عموم و هزاره‌ها به صورت خاص، گرفتار یک مصیبت عظیم دیگر شوند. به همین خاطر در بهره‌گیری از گزینه‌ی نظامی تا حد امکان دوری می‌کرد. اما تشنگان قدرت، و طرفداران سیادت قبیله، زبان گفتگو را نمی‌فهمیدند و می‌خواستند همه چیز را با زور نظامی حل و فصل کنند.

چنین شد که طی کم‌تر از سه سال، ۱۳ یا به روایتی، ۲۲ جنگ عظیم بر مردم ما تحمیل شد. نیروهای خون آشام و مغرور پشتون و تاجیک و ازبک، دیوانه وار از زمین و هوا بر سر مردم هزاره آتش می‌ریختند. در این نبردهای خونین، که هدف اصلی آن‌ها حذف، قلع و قمع و سرکوب مردم هزاره بود - به خصوص در چند جنگ اول، - تمام گروه‌ها و احزاب جهادی متعلق به جامعه‌ی اهل سنت، اعم از پشتون و تاجیک و ازبک و حتی نیروهای جهادی اعراب مشارکت داشتند، اما بر خلاف انتظار و پیش بینی‌های قبلی، با چنان مقاومت جانانه‌ای از سوی مردم هزاره و رهبری آن مواجه شدند (عظیمی، ۱۳۷۸: ۶۲۶) که با خفت و سر افکندگی تمام، از بسیاری از سنگرهای خود عقب نشست و با کشته‌ها و زخمی‌های فراوان به خانه‌ها و ولایات خود بر می‌گشتند. به تعبیر رهبر شهید: «در جنگ اول، دوم، سوم، تا چهارم را، هیچ جریانی در افغانستان وجود نداشت، که با ما و شما جنگ

نکرده باشد. بعد سنگرهای ما و شما هم در همین غرب کابل، خانه به خانه بود. وقتی شما خواستید، خدا شما را یاری کرد و همه‌ی مناطق پاک شد. دشمنان از قندهار، از هرات، از تخار، از بدخشان، از هلمند، از همه جا آمدند. مرده بردند.» (رهبر شهید، همان، ۲۱۸)

مسئولین و رهبران هزاره، قبلاً راه گفتگو و مذاکره را آزموده بودند و تا آخر هم باب مذاکره باز نگه‌داشته بودند، اما همان‌گونه که توضیح داده شد، در شرایط سیاسی آن زمان افغانستان، برای این‌گونه حرف‌ها گوش شنوایی وجود نداشت و مذاکره و گفتگو نتیجه‌ای نبخشیده بود. شرایط و فرهنگ سیاسی آن روز افغانستان، منطقی می‌طلبید که برای زورگویان و قدرت‌طلبان قابل فهم باشد و آن، منطق زور و مشت آهنین بود. هزاره‌ها و در رأس آنان رهبر شهید «ره» برای دفاع از حقوق سیاسی و اجتماعی خود، از منطق مشت آهنین - با این‌که نه به لحاظ اخلاقی و نه به لحاظ شرعی اشکالی نداشت - هیچ‌گاه بهره نگرفت و همواره به حل مسالمت‌آمیز مسئله از راه گفتگو تأکید می‌کرد. «ما مکرراً برای شما گفتیم و توضیح دادیم که ما هیچ‌وقت جنگ‌طلب نیستیم و راه‌حل مسئله‌ی افغانستان را جنگ نمی‌دانیم.» (رهبر شهید، همان) اما در دفاع از موجودیت خود، از این گزینه به خوبی بهره‌گرفت و به همگان نشان داد که کسی نمی‌تواند موجودیت و حضور هزاره را در این کشور کتمان نماید.

از آن‌چه تا کنون گفته شد، روشن می‌گردد که جنگ‌های مردم هزاره در غرب کابل کاملاً ماهیت دفاعی داشت و این جنگ‌ها از سوی گروه‌های انحصارگرا بر مردم ما و در رأس آن رهبر شهید استاد مزاری «ره» تحمیل شد. این جنگ‌ها، جنگ‌های دفاع از موجودیت و حق زیستن در کشوری به نام افغانستان بود؛ نه جنگ زورگیرانه و تجاوزگرانه. اگرچه مردم هزاره در آن شرایط علیه هیچ‌یک از گروه‌ها، جنگی را آغاز نکرد، اما اگر برای دفاع از حقوق خویش، در جنگی پیشگام هم می‌شد، طبق هیچ اصل انسانی و اخلاقی در پیشگاه عقلا و خردمندان عالم محکوم نبود.

همان‌گونه که در آغاز توضیح داده شد، در سال‌های اخیر، عده‌ای مغرض که نسبت به رهبر شهید و جریان عدالت‌خواهی، کینه‌ای دیرینه دارند، از تعدد و تکثر جنگ‌ها علیه جامعه هزاره، به عنوان حربی بهره‌گرفته و به زعم خود تلاش می‌کنند، تا با وانمود کردن رهبر شهید به عنوان فردی جنگ‌طلب و آشوبگر، وجهه و شخصیت آن بزرگوار را در بین عامه و نیز نسل کنونی و نسل‌های آینده مخدوش نمایند.

اما این سفسطه‌های شیطنت‌آمیز، جز خوش‌خدمتی به اربابان داخلی و خارجی، بهره‌ای از حقیقت ندارد. بهترین گواه بر کذب و جعلی بودن چنین ادعاهایی، اعتراف به حقانیت مواضع رهبر شهید از سوی کسانی است که حداقل می‌توان گفت نسبت به شهید مزاری، هیچ‌گونه تعلق خاطری نداشته‌اند. این اعترافات به‌خوبی نشان می‌دهد که جنگ‌های رهبر شهید با گروه‌های تاجیک و پشتون، کاملاً جنبه‌ی دفاعی داشته‌اند، نه توسعه طلبانه و تجاوزکارانه. در دهه‌ی هفتاد، گروه‌های زورگو و قبیله‌گرا، آن جنگ‌ها را بر جامعه‌ی ما تحمیل کردند و شهید مزاری از روی ناچاری و برای دفاع از هستی و

موجودیت مردم خود، به آن‌ها پاسخ متقابل داد. به عنوان مثال آقای صبغت الله مجددی، اولین رئیس دولت مجاهدان، پس از اتمام دوران ریاست موقتش در ارتباط با جنگ میان اتحاد سیاف و حزب وحدت اسلامی چنین می‌گوید: «محترم استاد سیاف به این همه اکتفا نموده به همدستی دشمنان خارجی مذهب و ملت مسلمان افغانستان، جنگ خانمانسوزی را بین اعضای گروه خویش و حزب وحدت اسلامی براه انداخت و قرار اطلاعات دقیق هنوز هم در تدارک حمله‌ی دیگر بر برادران اهل تشیع می‌باشد.» (عظیمی، ۶۲۳)

هم‌چنین ژنرال نبی عظیمی، که یک تاجیک نسبتاً منصف است به صراحت اعتراف می‌کند که آن جنگ‌ها به جامعه‌ی هزاره تحمیل و آن‌ها برای دفاع از هستی و موجودیت خود ناگزیر شدند: در این جنگ‌ها که حاصل آن سوختن نصفی از شهر کابل بود، هزاره‌ها با وصف اختلافات حزب وحدت و حرکت باهم مشترکاً عمل می‌کردند و احساسات مذهبی و قومی آن‌ها بر احساسات حزبی و گروه بازی‌شان فایق آمده بود. در شهر کابل آن‌ها اقلیت بودند، بناءً مسئله مرگ و زندگی آن‌ها در این جنگ‌ها مطرح بود. این خلق محروم و مرارت کشیده‌ی کابل عقده‌های زیادی از بر خورد تحقیر آمیز دولت‌ها و حکومت‌های گذشته داشتند و هرگز آن‌ها را فراموش نمی‌نمودند. آن‌ها حتی در هنگام دولت دکتور نجیب الله باهم متحد شده بودند و اکنون همان مسئله مرگ و زندگی آن‌ها را یکپارچه ساخته بود. درین صفوف مبارزی که برای دفاع از شرف و ناموس خویش بسیج شده بودند، کلینران، دریوران، سقاوها، نانواها، پنجر ماین‌ها، پرزه فروشان، لبلو فروشان، لیلای فروشان، تاجران، همه و همه گرد آمده بودند. آن به تدریج به نیروهای متشکل و پرتوانی تبدیل گردیدند که می‌توانستند از مناطق خویش بدرستی دفاع نمایند. تنها کمبود آن‌ها را فقدان سلاح ثقیل و تخنیک محاربوی تشکیل می‌داد. (عظیمی، ۱۳۷۸: ۶۲۶)

منابع

۱. احدی، انور الحق، زوال پشتون‌ها در افغانستان، ترجمه: سید اکبر زیوی، نشریه‌ی مطالعات آسیایی، جلد ۳۵، شماره ۷، سال ۱۹۹۵، صص ۶۲۸-۸۲۱. دانشگاه پروویدینس.
۲. اخلاقی، محمد اسحاق، هزاره‌ها در جریان تاریخ و فرازهای تاریخ سیاسی اجتماعی افغانستان، قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۰.
۳. ترنر، اچ. جانانان، مفاهیم و کاربردهای جامعه‌شناسی، ترجمه محمد فولادی، محمد عزیز بختیاری، انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۷۸.
۴. تیمورخان اف، تاریخ ملى هزاره، ترجمه: عزیز الله رحیمی، قم، ۱۳۷۲.
۵. دایفولادی، ابراهیم، افغانستان قلمرو استبداد، کوپته‌ی بلوچستان، بی‌نا، ۱۳۷۷.
۶. دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه‌ی احزاب، قم، ۱۳۷۱. به نقل از جریده دست باون زیری، شماره‌ی دوم (۱۳۶۷/۴/۱۵)
۷. دولت آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵.
۸. رابرتسون، یان، در آمدی به جامعه، ترجمه‌ی حسین بهروان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷.
۹. رهبر شهید، منشور برادری، (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و ملاقات‌های رهبر شهید)، قم، مرکز فرهنگی - اجتماعی سراج، ۱۳۹۳.
۱۰. عظیمی، محمدنبی، اردو و سیاست، در سه دهه‌ی اخیر افغانستان، کابل، مرکز نشراتی میوند، ۱۳۷۸.
۱۱. غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۸.
۱۲. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۱۳. کاتب، ملا فیض محمد، وقایع افغانستان به نام بدل سراج التواریخ، ج ۳، قسمت اول، تهران، ارگان نشراتی سیدجمال‌الدین حسینی، (جبل‌الله) ۱۳۷۲. چ اول.
۱۴. مقصودی، حاجی عبدالحسین، هزارجات سرزمین محرومان، کوپته‌ی بلوچستان، بی‌نا، ۱۳۶۸.
۱۵. یزدانی، حاج کاظم، صحنه‌های خونین از تاریخ تشیع در افغانستان، مشهد، بهرام، ۱۳۷۰.

شهید مزاری^(۵)؛ آهنگ بازگشت هزاره‌ها به خویشتن

■ علی حجتی*

۱مقدمه

هزاره‌ها یکی از اقوام بومی در افغانستان بوده و در مبارزات ملی علیه تجاوز بیگانگان نقش برجسته داشته‌اند. اما به‌رغم تمام پیشینه‌های درخشان تاریخی، در تنگنای اسارت و تبعیض گرفتار بوده و با وضعیت اسفبار روبرو بوده‌اند. فقر، فلاکت، بی‌عدالتی و ستم را با تمام وجود چشیده و لمس کرده‌اند. در امتداد ستم‌های تباه‌کننده تاریخی بگونه‌ای هویت انسانی هزاره‌ها کتمان، انکار و تحقیر می‌گردد که حتی هزاره‌ها خود نیز هویت خویش را معیوب تلقی کرده و سعی در مخفی نگه‌داشتن آن می‌کردند. در چنین فرایند تلخ و غمبار است که گروه‌های فراوانی از مردم هزاره در دل تاریخ گم گردیده و در متن کتله‌های اجتماعی دیگر محو و ناپدید می‌شوند. از این رو؛ مبارزه و مقاومت رهبر شهید زمانی قابل درک می‌گردد که اقدامات او در ارتباط به عقبه تاریخی آن مورد توجه قرار گیرد. در این نوشتار سعی می‌گردد با تصویری هرچند اجمالی از وضعیت تاریخی هزاره‌ها و موقعیت هزاره‌ها در عصر شهید مزاری^(۵)، اقدامات رهبر شهید به‌منظور رهایی هزاره‌ها از دام ستم و تبعیض، تصویرسازی گردد.

الف) وضعیت تاریخی هزاره‌ها

هزاره‌ها یکی از اقوام تاریخی در افغانستان بوده و بیشتر در مناطق مرکزی این کشور ساکن می‌باشند. هزاره‌ها با سیاست استبدادی عبدالرحمن قتل عام گردیدند. در تداوم این سیاست و سیاست‌های تبعیض‌آمیز پشتون‌های حاکم، این مردم از نظر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، توسعه نیافته‌ترین مردم باقی ماندند. تاریخ مردم هزاره، با فراز و فرودهای روبه‌رو بوده است، سیاه‌ترین دوران برای مردم هزاره دوره عبدالرحمن محسوب می‌شود. این حاکم پشتون با تعصب قبیله‌ای و قوم‌گرایی

* کارشناسی ارشد اقتصاد.

که داشت، درخشش قدرت هزاره‌ها برایش قابل هضم نبود. لذا به رغم این که هزاره‌ها پیشنهاد و شرایط او را در سال ۱۳۰۹ پذیرفته و اطاعت خود را اظهار کردند. ولی مأمورینی که به منظور اداره امور بدانجا آمده بودند به آزار و اذیت مردم پرداخته، با ستم و جور، مردم را در تنگنا قرار دادند که این مسئله منجر به قیام مردم شد. (نایل، ۱۳۷۲ ص ۹۰) از این قطعه تاریخی به این نتیجه می‌توان دست یافت که توطئه عبدالرحمن برای نابودی و حذف هزاره‌ها آشکار بوده، به رغم این که هزاره‌ها حاکمیت عبدالرحمن را پذیرفت بودند ولی او باز توهین، تحقیر، قتل و کشتار هزاره‌ها را روی دست گرفت. به دنبال سیاست عبدالرحمانی، حاکمان پشتون، هزاره سیتزی و محرومیت افزایی در مناطق هزارستان را از وظایف اولیه خود می‌دانستند. حسین نایل می‌نویسد: در تمام مدت؛ دولت‌های وقت مردم هزاره را از نظر انداخته و در بهبود احوال شان کمترین توجه نمی‌کردند، آنان از معارف، شفاخانه، پروژه‌های ساختمانی و از پست‌های دولتی محروم بودند. (همان، ص ۹۴) عبدالرحمن برای تطبیق پروژه شوم هزاره سیتزی خود، کشتار، توهین و تحقیر و کوچ اجباری در هزارجات را روی دست گرفت.

۱- قتل و کشتار هزاره‌ها

در تاریخ افغانستان چندین بار هزاره‌ها نسل کشی و قتل عام گردیده‌اند؛ در زمان عبدالرحمن بیشتر از نصف هزاره‌ها از بین رفتند. کشتار عبدالرحمن از سخت‌ترین کشتارهای بود که بر هزاره‌ها تحمیل گردید؛ چه بسیار کسانی که کشته شدند و بسیاری از زنان و دختران به بردگی گرفته و در بازارها بفروش رفتند، آنقدر به این قوم ستم روا داشته شد که قلم از شرح آن عاجز می‌باشد (دولت آبادی، ۱۳۸۵، ص ۱۲). مرحوم کاتب آوارگی هزاره‌ها را یکی از پر تلفات‌ترین آوارگی نسل بشر به حساب می‌آورد. ایشان به این باور است که از هر ۱۰ نفر هزاره‌ای که بعد از قتل عام و اعلام فرمان بردگی، راهی غربت شدند، صرفاً یک نفر جان به سلامت برده و بقیه در مسیر راه از سوی مردم، مرزداران، گرسنگی، تشنگی، حیوانات درنده و غیره تلف شدند. (همان، ص ۱۱) مرحوم کاتب قتل عام هزاره‌ها را در خلال جنگ‌های هشتادان، چنین شرح می‌دهد: از هزاره‌ها عده‌ای بسیار مقتول گردید؛ چهار صد تن از مردان و زنان و پسران و دختران ایشان اسیر و دستگیر شدند. سپهسالار غلام حیدرخان در جنگ‌های شاه علی و اقوام سعید درویش، عده‌بی را به قتل رسانید. آنانی که در چهار قلعه محصور بودند، همه گلوله باران شدند. قلعه‌ها به خاک برابر گردید. سپهسالار تمام قلعه‌های آنان را آتش زده و سوختاند. همان سپهسالار، هزار و یکصد نفر از اسیران هزاره را از ارزگان با خود برداشت و جانب ترکستان رفت. (کاتب، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۸) کاتب در مورد قتل عام و نابودی مردم قلندر می‌گوید: تعدادی از مردم غارت شده و پامال شده قلندر که زنده مانده بودند، مجبور شدند؛ پنجصد رأس گوسفند و بز به رسم هدیه و رسم مهمانی به سپاه پرداخت نمایند. (همان، ص ۶۰). تباهی مردم هزاره هرچند در آن روز برای عبدالرحمن افتخار و غرور بود ولی بعد از گذر تاریخ می‌توان این حاکم مستبد را حاکم

ناموس فروش نیز لقب داد چون هزاره‌ها از سرزمین افغانستان بودند، فروش زنان هزاره در بازار به معنی فروش ناموس افغانستان است و این لکه ننگین بر دامان خاندان عبدالرحمن تا ابد ماند.

۲- توهین و تحقیر اجتماعی هزاره‌ها

بعد از کشتار هزاره‌ها، آنانی که از خشم عبد الرحمن زنده‌مانده بودند، شدیدترین تحقیرها و توهین‌ها را تحمل نمودند. در سراسر دوران عبدالرحمن هزاره‌ها به عنوان اسیر در دستان پشتون‌ها زندگی کرده و روزگارشان انباشته از ترس گردیده بود، در چنین بستر اجتماعی است که روحیه آنان به شدت تضعیف می‌گردد. در تداوم این تحقیرها است که اهانت به هزاره تبدیل به هنجار گردیده و در گفتگوی روزانه مردم افغانستان به گونه‌ای بازتاب می‌یابد که حتی کلمه هزاره بار معنایی منفی پیدا می‌نماید. نایل می‌گوید: روزگاران زیادی در لفظ «هزاره» استخفاف و کهتری نهفته بود و غالباً ممکن بود کسی از این نسبت متحمل ضرر و زیان گردد، از این جهت کسانی بودند که برای گریز از استخفاف و اهانت و به منظور جلوگیری از زیان احتمالی، هویت خود را می‌پوشانیدند. بعض افرادی ضعیف‌النفس حتی به تغییر نام خود دست می‌زد که این امر سخت درد انگیز بود و در عین حال لکه ننگی بردامن نظام‌های فتودالی نفاق افکن و تبعیض‌گرای گذشته به حساب می‌آمد. (موسوی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۴) تحقیر هزاره‌ها بی‌حد و حصر بود تعبیرهای تحقیر کننده چون؛ هزاره خر بارکش، هزاره و چاکلت، یا تعبیر جوالی، حکایت از وضعیت اسفبار اجتماعی هزاره‌ها دارد. سید عسکر موسوی می‌گوید: سخت‌ترین و پست‌ترین کارها توسط کارگر هزاره انجام می‌شد. (موسوی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۵) توهین و تحقیر علیه هزاره‌ها هرچند در زمان عبدالرحمن آغاز شد اما در امتداد تاریخ ادامه یافت.

۳- کوچ اجباری هزاره‌ها

بعد از تصرف هزاره‌جات، زمین‌های بسیاری غصب گردیده و به عنوان غنیمت جنگی به کوچی‌ها داد شد، برخی از نواحی از قبیل ارزگان، آجرستان، غور و دهرآورد کاملاً از جمعیت هزاره‌ها تخلیه شده و افغانان جایگزین آن‌ها گردیدند. (موسوی، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴) بعد از قتل عام هزاره‌ها، عبدالرحمن مستبد، صحنه را بر هزاره‌های باقی‌مانده چنان جهنمی ساخته بود که هرکس توان رفتن داشتن از هزارستان گریخته و راهی غربت شدند؛ او با اجرایی ۱۶ نوع سیاست مالیاتی، مرگ دشوارتر از قتل عام را بر مردم هزاره تحمیل کرده بود. هزاره‌های زجر دیده که توان پرداخت آن‌ها را نداشتند، از زادگاه شان فرار می‌نمودند. تمام این فشارها به این دلیل انجام می‌شد که هزارستان از وجود هزاره‌ها تخلیه گردد. همین تفکر عبدالرحمن در رفتار حاکمان بعد از او نیز تکرار گردید. در زمان نخست وزیری هاشم خان عمومی ظاهر شاه مالیات‌های مخصوص بر مردم هزاره وضع شد که روغن کته‌پاو نام گرفت (همان، ص ۲۱۷) و از الاغ و اسب نیز مالیات دریافت می‌شد. این در حالی بود که کوچی‌ها نه فقط مالیات پرداخت نمی‌کردند بلکه کمک‌های نیز از سوی حکومت مرکزی دریافت می‌کردند. هدف از وضع

مالیات جدید این بود که هزاره‌ها یا زمین‌های خود را بفروشند و یا آن‌ها را ترک کنند تا زمین‌های بیشتری برای اسکان کوچی‌ها فراهم آید. از سوی دیگر حکومت در نظر داشت با وضع مالیات از داشتن رومه‌های زیاد برای هزاره‌ها جلوگیری نموده، تا آنان را فقیرتر سازد و زمینه برای موانع کوچی فراهم گردد. (همان، ۲۱۷)

ب) وضعیت هزاره‌ها در دوران معاصر

هزاره‌ها در دوران معاصر گرچند فضای نفس کشیدن را پیدا نمودند ولی همچنان از حقوق شان محروم بوده و هنوز با همان روحیه حاکمان مستبد پیشین در فضای سیاسی کشور روبرو بودند؛ که به اجمال به آن‌ها اشاره می‌گردد.

۱- نقش هزاره‌ها در شکل‌گیری و پیروزی انقلاب

هزاره‌ها، به عنوان نیروی مؤثر و قوی در برابر تهاجمات و تجاوزگریهای نیروهای بیگانه، نقش درخشنده داشته‌اند. بدون شک هزاره‌ها را می‌توان نیروی مبارز و پیشگام در مبارزات ملی در تاریخ افغانستان دانست. رهبر شهید حجت الاسلام والمسلمین مزاری^(ره) می‌گوید: وقتی انگلیس سرزمین افغانستان را اشغال نمود، شما مردم در برابر متجاوزین استادی دنیا از قیام شما حیرت زده بود، وقتی انگلیس را شکست دادید هند و پاکستان نیز آزاد شدند (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۱۶). هزاره‌ها آغازگر قیام ملی در برابر نیروهای روس نیز بودند. شهید مزاری^(ره) نقش هزاره‌ها در انقلاب و شکست روس‌ها را چین بیان می‌کند: زمانی که کودتای ننگین روس‌ها در افغانستان به وقوع پیوست در تمام دانشگاه‌ها و اردوها و... مسلمان بودن، قرآن خواندن و تدین، جرم محسوب می‌شد. همه وحشت زده از کشور فرار می‌کردند. عده‌ای در پیشاور دفاتر باز کرده و چشم دوخته بودند تا شاید نسل جوان جواب این بی‌خدایان را بدهند. در همین زمان بود که قیام مردم دره صوف به همه‌جا پیچید و به دنبال آن قیام مردم چهارکنت، طولی نکشید که قیام مردم قهرمان پرور مرکزی به وقوع پیوست. همین برادرانی که امروز دیگران را نفی می‌کنند، دیروز را فراموش کردند که برای ما اظهار می‌نمودند که انقلاب اسلامی دیگر شکست ناپذیر است چون مردم شمال و هزاره‌جات قیام نموده‌اند. (همان، ص ۱۷) انگیزه مقاومت و دفاع هزاره‌ها از آرمان‌های ملی و دینی برای تمام رهبران، حاکمان و اقوام ساکن در افغانستان معلوم بود، آن‌ها به خوبی می‌دانستند؛ هزاره و نسل هزاره، تندیس مقاومت، صداقت و وفاداری می‌باشد. ولی همین هزاره که مدافع منافع ملی بود فقط در میدان‌های نبرد القاب مردان مقاومت را کمایی می‌کرد. به فرموده شهید مزاری^(ره) در جنگ علیه انگلیس وقتی مردم ما علم‌بردار قیام می‌گردند (غیرت زایی) لقب می‌یابند اما وقتی حکومت تشکیل می‌شود دیگر ما غیرت زایی نبودیم. (همان، ص ۷) هزاره‌ها که در تمام مقاطع تاریخی افغانستان همسو با دولت مرکزی و در تحقق اهداف ملی اسلامی، نقش مهمی را ایفا می‌کردند اما وقتی سخن از حکومت‌داری و تقسیم قدرت می‌شد به هزاره‌ی غیرت‌زایی، لقب

یاغی و جنگ طلب را می‌دادند. همان‌های که تضمین انقلاب را در حرکت انقلابی هزاره‌ها می‌دیدند، با رویکرد نفی و انکار، منکر حقوق سیاسی و حق شهروندی این قوم زجر دیده می‌شدند.

۲- حذف سیاسی هزاره‌ها

مردم هزاره به‌رغم همکاری و همسویی با آرمان‌های ملی، هیچ گاه حقوق برابر با دیگر شهروندان را نداشتند. وقتی مسئله حقوق سیاسی به میان می‌آمد هزاره‌ها به عنوان قوم یاغی کوبیده و در بازار بردگان به فروش می‌رسد. این تفکر صرفاً حکایت تاریخی نیست که بعد از انقلاب با همین ایده، هزاره‌ها از مشارکت در تشکیل دولت محروم می‌گردند؛ حاکمان فاشیستی با ایده قوم پرستی در طول تاریخ، هزاره‌ها را از صحنه سیاسی کشور حذف نموده و فرصت حضور در فضای سیاسی را از آنان می‌گرفتند. استاد مزاری می‌گوید: زمانی که عبدالرحمن تصمیم گرفت دولت مرکزی به وجود بیاورد تمام حکومت‌های محلی با این مسئله مخالفت کردند از شمال گرفته تا جنوب از شرق تا غرب کشور ولی چرا مردم ما شصت دو درصدش قتل عام می‌گردند؟ (همان، ص ۵۱) این سیاست را می‌توان چنین تحلیل کرد؛ عبدالرحمن با شناختی که از جسارت، غیرت و مقاومت هزاره‌ها داشت می‌خواست با قتل عام، توهین، تحقیر و کوچاندن؛ آن‌ها را از صحنه سیاسی کشور برای همیشه حذف نماید. شهید مزاری^(۹) موقعیت سیاسی هزاره‌ها در طول تاریخ افغانستان را چنین تحلیل می‌کند: در تاریخ افغانستان هزاره‌ها یک جنرال در دولت نداشتند، طبعاً چنین نبود که مردم هزاره لیاقت و استعداد جنرال شدن را نداشتند، سیاست چنین اقتضا می‌کرد که فقط از یک نژاد و از مادر یک قوم، جنرال متولد شود. (همان، ص ۴۱) حاکمان مستبد، فضای سیاسی را برای هزاره‌ها چنان محدود کرده بودند که فرصت تحصیل و ورود در ارتش برای انسان هزاره آروزی نایاب تلقی می‌شد. سیاست قبیله‌گرایی و تبعیض چنین اقتضاد می‌کرد که از مادر یک قوم ریس‌جمهور، وزیر و جنرال متولد شود و فرزندان دیگر اقوام باید جارو کش این شهر بوده و حق حیات نداشته باشند. این تفکر فاشستی محدود به یک دوره تاریخی نیست که در عصر پس از پیروزی انقلاب و جهاد نیز تبارز می‌یابد، رهبر شهید می‌گوید: کسانی که قدرت طلبند، موجودیت شما را قبول ندارند، کسانی که شما را از افغانستان نمی‌دانند، آن‌ها خودخواهان و قبیله‌گرایند. اگر لحظه‌ای غفلت کنیم، باز سه صدسال به اسارت و نابودی قرار می‌گیریم. (همان، صص ۸ و ۹) مرحوم مزاری با توجه به تجربه تاریخی، اوضاع مردم هزاره را چنین تحلیل می‌کند: این تفکر خود خواهی و استبداد هنوز در ذهن ناپاک قبیله‌گرایان هست و جوانه می‌زند اگر به هوش نباشیم و انسجام مان را حفظ نکنیم بار دیگر از صحنه سیاسی کشور حذف خواهیم شد و صدها سال دیگر باید محرومیت را بکشید تا به وضعیت مطلوب دست بیابید. (همان، ص ۸)

ج- اقدامات رهبر شهید برای بهبودی حیات اجتماعی هزاره‌ها

شهید مزاری (رهبر) را می‌توان اولین احیاگر هویت هزاره‌ها نامید، او با تمام وجود بی‌عدالتی و ستم تاریخی بر هزاره‌ها را لمس کرده بود. لذا برای همگرایی هزاره‌ها اقدام نمود تا هزاره‌ها و شیعیان برای دفاع از حقوق خویش سیاست واحد را اتخاذ نمایند. وضعیت اجتماعی سیاسی هزاره‌ها و شیعیان بعد از شکست روس‌ها بگونه‌ای بود که رهبران جهادی بدون در نظر گرفتن آن‌ها جلسه هم‌اندیشی برای تشکیل دولت را برگزار کرده، هزاره‌ها و شیعیان را دو درصد اعلام نمودند. این اظهار رهبران جهادی حاکی از آن بود که هزاره‌ها و شیعیان در کشور یک اقلیت محکوم است و حق حضور در تعیین سرنوشت سیاسی کشور را ندارند. شهید مزاری (رهبر) می‌گوید: ما انقلاب کردیم تا حکومت ناب اسلامی داشته باشیم، وقتی ما در افغانستان موجودیت نداریم و حق مشارکت در سرنوشت سیاسی کشور را نداریم، باید از موجودیت خود دفاع کنیم و برای برادران دینی خود به اثبات رسانیم که در کشور هستیم، ما نه تنها هستیم که انقلاب کردیم و در مبارزات ملی پیش‌گام بودیم. (همان، ص، ۵۲) روی این مبنا؛ شهید مزاری (رهبر) برای تشکیل جبهه واحد اقدام نمود و از طریق جدی‌ترین مقاومت، در پی احقاق حق مردم خویش گردید.

۱- تشکیل حزب وحدت اسلامی

نخبگان جامعه هزاره و شیعیان برای نفی تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی به یک همگرایی رسیده و در قالب حزب وحدت اسلامی ابراز وجود نمودند. رهبر شهید، نخستین رهبر سیاسی هزاره بود که از موقعیت دبیر کلی یک حزب سیاسی، مطالبات هزاره‌ها و شیعیان افغانستان را مطرح نموده و تعقیب می‌نمود. او در میان مردمش از محبوبیت فراوانی برخوردار گردیده و به بابه قوم موسوم شد. سید عسکر موسوی می‌گوید: بزرگ‌ترین دست آورد مزاری فراهم ساختن سه ویژگی؛ رهبری قومی، مذهبی، سیاسی، در شخص خود و در یک سازمان مدرن بود. او پس از چند سال مبارزه علیه بی‌اعتمادیها، موفق شد بسیاری از دسته‌ها، نیروها و اقشار جامعه را گردهم آورده و از مردم منسجم، در عرصه ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نمایندگی کند. بدین ترتیب می‌توان گفت: فرایند ۱۵۰ سال پیش را که توسط میر یزدان بخش برای متحد کردن هزاره و شیعیان شروع شد، در این زمان توسط مزاری تحقق یافت. سید عسکر میان میر یزدان بخش و استاد مزاری شباهت‌های زیادی را می‌بیند: هردو اعتقاد شدید به وحدت میان جمعیت هزاره و شیعیان داشت، هردو در کشمکش‌های جدی میان تاجک‌ها، ازبک‌ها، پشتون‌ها و هزاره‌ها می‌زیست. میر یزدان بخش شاهد نخستین جنگ علیه انگلیس بود و مزاری در زمان جنگ مقاومت علیه شوروی به سر می‌برد. او می‌گوید: شهادت این دو نیز شباهت غیر عادی بهم دارد؛ میر یزدان بخش گرفتار خیانت کاکر گردید. حاجی‌خان کاکر او را دعوت کرده و به قرآن سوگند خورده بود که خلاف گفته‌اش عمل نکند، اما وقتی وی به اردوگاه کاکر رفت دستگیر شده و به وحشیانه‌ترین شکل به قتل رسید. مرگ او نقطه پایان هر نوع امید برای وحدت هزاره‌ها و سر آغاز خصومت تلخ هزاره‌ها و پشتون‌ها بود. شهید مزاری نیز توافق با گروه خون آشام

طالبان کرد اما چندی بعد توسط این گروهگ به شهادت رسید (موسوی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۵) شهادت مزاری مرحله سرنوشت ساز در تحولات سیاسی هزاره‌ها را رقم زد و تداوم همگرایی را جدی‌تر نمود.

۲- مقاومت در برابر انحصارطلبی

هزاره‌ها نقش اساسی در انقلاب علیه تجاوزگری بیگانگان داشت، ولی وقتی رهبران جهادی برای تشکیل دولت اقدام می‌نمایند، هزاره‌ها را اقلیتی می‌پندارند که نمی‌توانند نقشی در تعیین سرنوشت سیاسی کشور را داشته باشند. شهید مزاری^(۵) نیز در برابری چنین تفکری به مقاومت می‌پردازد و از این جاست که جبهه مقاومت در غرب کابل فعال گردیده و از متن خون و آتش، حق و عدالت را تعقیب می‌نماید. در چنین شرایط است که جنگ‌های نابرابر علیه غرب کابل تحمیل می‌گردد. قتل و کشتار هزاره‌ها در افشار نسل‌کشی تمام عیاری بود که کودکان و مردان سالخورده و زنان را به رگبار بستند. شهید مزاری^(۵) در رابطه به فاجعه افشار می‌گوید: اگر در زمان عبدالرحمن ما شاهد این مسئله بودیم که اطفال ما را می‌فروختند و هزاره‌ها را سر بریده و می‌کشتند ولی بعد از صدسال دوباره این تراژدی تکرار گردید. بدتر از آن، این‌جا اطفال هشت ساله و زنان را کشتند و تمام این کشتار و جنایت بدست کسی انجام شد که شعار حکومت اسلامی داده، استاد علوم اسلامی و الهیات است (مزاری، ۱۳۷۳، ص ۸۵). قتل عام هزاره‌ها به این مسئله ختم نگردید. بار دیگر بدست قبیله گرایان موسوم به طالبان به وقوع پیوست، نسل‌کشی هزاره‌ها در قزلب‌آباد، کشتار مردم هزاره در بامیان، یکه‌ولنگ و کشتار مرموز هزاره‌ها در کندی پشت (شاه راه غزنی و قندهار)، کمتر از نسل‌کشی عبدالرحمانی نبود. بدون شک قتل عام هزاره در تاریخ و در دوران معاصر قصه تمام ناشدنی است. شهید مزاری^(۵) برای عبور از چنین بن‌بست لبریز از خون، این استراتژی ماندگار را از خود به یادگار گذاشت که با تمام وجود حق خود را مطالبه و تعقیب کنید، معیار تان برای رفاقت‌ها و رقابت‌ها صرفاً حق و احقاق حق باشد درست از چنین خاستگاه است که می‌گوید: ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم؛ یکی رسمیت مذهب، دیگری تغییر تشکیلات ظالمانه و سوم اینکه شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد. (همان، ص ۳۸). در پرتوی چنین تفکری بود که هزاره‌ها و شیعیان هویت کتمان شده خود را بدست آوردند. حق خواهی و عدالت‌طلبی، درس و میراثی بود که از رهبر شهید برای تمام اقلیت‌های محکوم به یادگار ماند. روحش شاد و یادش گرامی باد.

منابع

۱. نایل، حسین، سایه روشنایی از وضع جامعه هزاره، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۷۲.
۲. دولت آبادی، بصر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، خدمات کمپوتری عظیم، ۱۳۸۵.
۳. کاتب، فیض محمد، سیراج التواریخ، ج ۳ بی‌تا.
۴. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، مترجم اسدالله شفاپی، نشر اشک یاس، ۱۳۷۸.
۵. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انتشارات سراج، ۱۳۷۳.

اقدامات راهبردی شهید مزاری^(۵) برای مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی در افغانستان

■ حسین صالحی مالستانی *

۱. چکیده

تبعیض منفورترین پدیده در تاریخ زندگی اجتماعی بشریت به حساب می‌آید، مردم شریف افغانستان نیز در اثر ندانم‌کاری‌های حاکمان فاشیست و اجیران بیگانه، از ناحیهٔ ستم و تبعیض آسیب‌های جدی دیده‌اند. در این میان، رهبر شهید استاد مزاری^(۵) تنها شخصیتی است که در افغانستان، پرچم مبارزه با ستم و بی‌عدالتی را به بردوش کشیده، صادقانه و نظام‌مند با آن به مبارزه برخاسته، زمینه‌ها، علل و مصادیق تبعیض را به خوبی شناسایی کرده و راهبردهای مشخصی را برای رفع آن، ارائه کرده است. از آنجا که در بافت موزاییکی جمعیت افغانستان، هزاره‌ها بیشترین آسیب جانی، مالی و حیثیتی را از ناحیه سیستم تبعیض و حاکمان تبعیض‌گر تحمل کرده‌اند، منطقی است که در راهبردهای شهید مزاری^(۵) علیه تبعیض، این مردم نمود بیشتری یافته است و هزاره به عنوان دال مرکزی گفتمان عدالت‌خواهی و مبارزه با تبعیض در اندیشه عدالت‌خواهانه رهبر شهید مطمح نظر بوده است.

واژه‌های کلیدی: شهید مزاری، مبارزه با تبعیض، عدالت، بی‌عدالتی، افغانستان، هزاره‌ها،

حاکمان.

طرح مسئله

تبعیض از پدیده‌هایی است که انسان‌ها با هر نوع فرهنگ و اعتقاداتی از آن نفرت دارند. تبعیض در ساحات‌های گوناگون زندگی بشریت با انواع مختلف نمود یافته است؛ تبعیض نژادی، تبعیض اقتصادی، تبعیض سیاسی-اجتماعی و تبعیض جنسیتی و امثال آن قابل بحث و بررسی است که مجال طرح تفصیلی آن در این نوشته کوتاه نیست. از میان مصادیق، نمودها و گونه‌های مختلف تبعیض، یکی از گونه‌های تبعیض که در مقاطع مختلف تاریخ، بر انسان‌ها تحمیل شده و همواره بشریت را رنج داده است، تبعیض نژادی است، مانند تبعیض به شکل برده‌داری در آمریکا، تبعیض ناسیونالیستی هیتلر در

* فارغ التحصیل سطح چهار حوزه و کارشناسی ارشد رشته فقه و معارف اسلامی، جامعه المصطفی (ص)

آلمان نازی، تبعیض نژادی آپارتاید در آفریقای جنوبی؛ تبعیض نژادی و برده‌داری دوران عرب جاهلی، تبعیضی که در یونان باستان و روم حکومت افراد را به دو دسته فرادستان و فرودستان تقسیم می‌کرد، برخی را پست‌تر و فرومایه‌تر از انسان‌های آزاد دانسته و معتقد بودند که برخی برده متولد می‌شوند، بهتر است که آنان تحت تسلط قرار گیرند (گاتلیب، ۳۶۳). در مقابل، مبارزات چهره‌های آزادی‌خواهی را در جهان شاهد هستیم مانند مبارزات مارتین لوتر کینگ در آمریکا، برای دفاع از یک زن سیاه‌پوست، مبارزات نلسون ماندلا با نظام آپارتاید در آفریقا، تلاش‌های مهاتما گاندی برای استقلال هندوستان و مقاومت عدالت‌خواهانه شهید مزاری^(۵) علیه تبعیض و استبداد در افغانستان.

به لحاظ تاریخی، پیشینه تبعیض در افغانستان هم‌زاد شکل‌گیری کشوری با عنوان و جغرافیایی به نام افغانستان بدست احمد شاه ابدالی بوده است، در کشور افغانستان، تبعیض نژادی-جنسیتی و سیاسی-اقتصادی نمود بیشتری داشته و در این کشور از ابتدای شکل‌گیری با نام افغانستان، بنیان حاکمیت بر اساس تبعیض نهاده شده که بدیهی‌ترین تبعیض در نام کشور نهفته است؛ زیرا در عرف افغانستان کلمه افغان برابر با کلمه پشتون است و به پشتون‌ها اوغان یا افغان اطلاق می‌شود. حاکمان پشتون تبار، نام یک قوم را بر کشوری تحمیل کرده اند که این کشور متشکل از اقوام مختلف می‌باشد که مهم‌ترین این اقوام را، هزاره، ازبک، پشتون و تاجیک تشکیل می‌دهند البته اقوام دیگری هم هستند ولی چهار قوم یادشده از نگاه نفوس و تأثیر بر تحولات سیاسی-اجتماعی کشور، به گونه‌ای است که هیچ یک از اقوام یادشده، اکثریت قابل توجه نسبت به دیگری ندارند. گذشته از آن، در سیستم حکومتی از حدود ۲۷۰ سال بدین سو، همواره حاکمان اصلی بر مردم، از تبار افغان یا همان پشتون بوده و با تأسف، این قانون نانوشته و تبعیض‌آمیز در دوره جدید نیز اعمال می‌شود. اما با کشتار، خشونت و قتل عام‌های عبدالرحمن جنایت‌کار در ۱۲۸۸ تا ۱۸۱۰ش، به صورت برجسته و عریان نمود بیشتری یافته است؛ زیرا عبدالرحمن جابر، تبعیض سیستماتیک و نسل‌کشی را به اوج رسانده و اعمال تبعیض را از راه‌های گوناگون، علیه بخش‌های وسیعی از مردم افغانستان، به خصوص مردم هزاره، پایه‌گذاری کرد، که پس از او نیز روند تبعیض و ستم در حکومت‌های مختلف، در افغانستان تداوم یافت، تا زمان مقاومت غرب کابل به رهبری شهید مزاری(ره) که اولین مقاومت و دفاع مؤثر در برابر انحصارطلبی و بی‌عدالتی به صورت نظام‌مند، با حضور شهید مزاری ساماندهی و رهبری و گردید. اگرچه شهید مزاری(ره) خود، جان شیرینش را در این راه فدا کرد، اما مسیر چند قرن ستم و سلطه بر مردم را تغییر داد و راه و رسم ایستادگی در برابر ستم و حق‌طلبی را برای نسل امروز و فردا را با خون خود به تصویر کشید.

شهید مزاری(ره) برای مبارزه با تبعیض و برقراری عدالت، تمامی زندگی خود و خانواده را وقف جامعه و مردم کرد و برای زندگی مادی و شخصی خود، هرگز انرژی نگذاشت. او با ایثار و فداکاری و از خود گذری، در تمام زندگی خود، برای رفاه و عزت مردم و رفع تبعیض از زندگی آن‌ها، از هیچ

تلاش و زحمتی دریغ نکرد و بحران‌های بسیاری را از سر راه مردم محروم هزارستان برداشت؛ کوشش بی‌دریغ ایشان، در زنده کردن نام و آثار مقاومت‌گران علیه تبعیض و استبداد، مانند شهید بلخی، شهید عبدالخالق و ملا فیض محمد کاتب هزاره و ابراهیم خان گاوسوار، تلاش‌هایی قابل توجه برای ارتقای فرهنگی، مهار اختلافات ویران کننده درونی و تشکیل حزب وحدت اسلامی، و بالاخره مقاوت عدالت خواهانه در غرب کابل و شهادت افتخارآفرین و حیات بخش برای بارور کردن درخت عدالت خواهی، همه و همه در راستای رضایت خالق بزرگ و گام نهادن در راه مصلحان بزرگ الهی، برای منافع کلان مردم بود. هرکدام از مؤلفه‌های یادشده، یک پروسه بزرگ تاریخی، سیاسی- اجتماعی و فرهنگی است که باید در جای خود به تفصیل تحلیل و ارزیابی شود. بهر حال صداقت و بزرگ اندیشی شهید مزاری (ره) و پاکی و پاکدستی او باعث ماندگاری یاد و نام و راه شهید مزاری (ره) گردید. این نوشتار، به بررسی ابعاد مختلف تبعیض و ارائه چند نمونه و نمود عینی آن در افغانستان و راهبردهای مبارزه با تبعیض از دیدگاه رهبر شهید پرداخته است.

۱. مفهوم شناسی الف) تبعیض

تبعیض، از نظر لغت به معنای پاره پاره کردن استفاده شده است (دهخدا، ۵۵۹۳/۳) و در اصطلاح عام به معنای ترجیح دادن کسی یا چیزی به طور ناعادلانه بر دیگری است (انوری، ۱۶۱۰/۲). در علوم اجتماعی، از وضع محدودیت‌هایی ظالمانه توسط، آداب، رسوم و یا قرارداد غیر رسمی یا قانون بشری علیه شخص یا گروه خاص مانند یک گروه مذهبی یا نژادی، تبعیض اطلاق می‌شود (بابایی، ۱۶۴). عدم برقراری شرایط مساوی و حقوق همسان میان افراد جامعه و فرق‌گذاری بدون معیار بین آن‌ها، سبب تبعیض است (مطهری، مجموعه آثار، ۱/۱۲۵). بنا بر تعریف یاد شده، تبعیض نژادی برتر دانستن افراد یک نژاد نسبت به نژاد دیگر از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است (آشوری، ۲۵۶). و این نوع تبعیض از مشکلات دیرین بشریت به حساب می‌رود که قربانی‌های بی شماری را بر مردم جهان تحمیل کرده است. تبعیض نژادی از سوی حاکمان جنایت‌پیشه، هزاران قربانی را بر ملت افغانستان به خصوص هزاره‌ها تحمیل کرده است.

ب) راهبرد

«راهبرد» به معنای استراتژی «strategy» است؛ «راهبرد» یا «استراتژی» شاخه‌ای از علم مدیریت است که در فنون نظامی، اقتصاد، تجارت و به ویژه عرصه سیاست کاربرد دارد. «استراتژی»، علم برنامه‌ریزی و هدایت عملیات نظامی بزرگ در مقیاس کلان، با هدف تشخیص و یافتن بهترین موقعیت قبل از شروع درگیری واقعی با دشمن است. تفاوت «راهبرد» و «طرح» مانند تفاوت خرد و دانش است؛ راهبرد در مورد تشخیص «عمل درست» به کار می‌رود و طرح درباره نحوه انجام درست آن عمل استفاده می‌شود (خادم الرضا، ۶۰).

۲. مبانی دینی رهبر شهید در مبارزه با تبعیض

رهبر شهید^(ره) به عنوان یک عالم دینی، مؤمن و آشنا با مبانی و اندیشه‌های اسلامی به جهاد، مقاومت و مبارزه با تبعیض برخاست. در مکتب اسلام مبارزه با ظلم و تبعیض، یک آموزه اصیل دینی است؛ زیرا دین اسلام از همان آغاز، مبارزه با تبعیض نژادی و برتری‌طلبی‌های شیطانی را در رأس تعلیم اسلامی و انسانی خویش قرار داد. در قرآن تأکید شده است که هیچگونه تبعیض و تفاوت میان انسان‌ها (به لحاظ خلقت) وجود ندارد، ملاک برتری انسان در قرآن تقواست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات، ۱۳). در سیره پیامبر (ص) نیز هیچگونه تبعیض و تفاوتی میان صحابه و بردگان قائل نبود؛ به گونه‌ای که وی بلال حبشی برده‌ی را که تا آن روزگار متعلق به قشر پایین جامعه دانسته می‌شد، به عنوان نخستین مؤذن اسلام (ابن سعد، الطبقات الكبرى، ۲/ ۱۳۶-۱۳۷، ۳-۱۷۹/ ۲۳۴؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ۲/ ۶۶-۶۷) و خزانه‌دار انتخاب نمود (ابن اثیر، اسد الغابه، ۱/ ۲۴۳). در این جهت، یکی از اولین اقدام‌های مؤثر پیامبر اسلام (ص) ایجاد پیمان اخوت و برادری میان انصار و مهاجران بود (ابن هشام، ۵۴)، همان گونه که خداوند به پیامبر (ص) به ایجاد اخوت و برادری دستور داد (حجر، ۱۵ و ۴۷؛ عبس، ۳۴ و ۸۰؛ حجرات، ۱۰).

آن حضرت خود نیز بارها تأکید می‌نمود که: «إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ آبَاءَكُمْ وَاحِدٌ، وَدِينُكُمْ وَاحِدٌ، وَنَبِيُّكُمْ وَاحِدٌ، وَ لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ، وَ لَا عَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَ لَا أَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، وَ لَا أَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ، إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ» (کنز العمال، ۵۶۵۵)؛ همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی و دین شما یکی و پیامبرتان یکی. هیچ عربی را بر هیچ عجمی برتری نیست و هیچ عجمی را بر هیچ عربی و هیچ گندم‌گونی را بر هیچ سیاهی و هیچ سیاهی را بر هیچ گندم‌گونی، مگر به تقوا، و می‌فرمود: «النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ»؛ (صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹)؛ مردم مانند دندانه‌های شانه با هم برابرند. امام علی (ع) نیز برای تحقق عدالت و نفی زیاده‌خواهی و در راه مجاهدت با ظلم و تبعیض مبارزه کرد و در این راه به شهادت رسید.

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده: «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمَشْطِ وَالْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ (تحف العقول، ۳۶۸)؛ مردم، همانند دندانه‌های شانه با هم برابرند و انسان با برادرش پر تعداد (و پرتوان) می‌گردد.

پیش از اسلام آشکارترین اصل سنت قبیله‌ای، آداب و رسوم پدران و اجداد بود (ایزوتسو، ۸۷) این نوع عصبیت قومی و برتری طلبی حاد نژادی بر رفتار عرب جاهلی سلطه داشته که باعث تبعیض عربانی در جامعه می‌شد. اما با ظهور اسلام اندیشه‌های اخلاقی و قبیله‌ای در حجاز دچار تحولات

بنیادی گردید. جنگ‌های نژادی میان قبایل عرب جاهلی با ظهور اسلام خاتمه یافته و به روح برادری و اخوت مبدل شد (ابن کثیر، ۳۲۹/۲-۳۲۴). پیامبر اسلام (ص) از یک سو با ایجاد اخوت و برادری (آل عمران، ۹۲) و از سوی دیگر لغو اصول نژادی و قبیله‌ای و قرار دادن ایمان به جای آن (بقره، ۱۳۸) تحول عظیمی در فرهنگ جاهلی ایجاد نمود (قرطبی، ۳۴۲/۱۶).

حضرت امام علی (ع) نیز پس از رسیدن به حکومت، مهم‌ترین کار خود را ایجاد برابری و رفع هرگونه تبعیض در جامعه مسلمین عنوان کرد و از غربال جامعه پایین آوردن کسانی را که به ناحق بالا رفته و بالا آوردن کسانی که به ناحق و در سایه تبعیض، به پایین کشیده شده بودند، به صراحت سخن گفت و عملاً این تعدیل اجتماعی و اقتصادی را پیاده کرد (نهج البلاغه، خطبه ۱۵). امام علی (ع) در نخستین روز، بعد از بیعت مردم با ایشان، همگان را از فزون خواهی از بیت المال بر حذر داشته و با تقسیم غیر عادلانه بیت المال به مقابله برخاست، و به صورت عملی در سومین روز خلافت خویش بیت المال را بین مسلمانان به طور مساوی و بدون در نظر گرفتن امتیازات مادی و معنوی تقسیم کرد (همان، خطبه، ۱۲۶). پس از بیعت مردم با ایشان، رسیدگی به معیشت مردم و بازسازی توان اقتصادی شهروندان و مبارزه با کسانی که از موقعیت و منصب خود سوء استفاده‌های مالی می‌کردند را در دستور کار خود قرار داد (همان، خطبه ۳۹؛ ابن شهر آشوب، ۱۱۰/۲). آن حضرت در همان دوره کوتاه زمامداری در نامه‌ای به اسود بن قطبه فرمانده سپاه حلوان یاد آور شد که حکمران اگر در پی هوا و هوس باشد از عدالت باز می‌ماند، به همین جهت همه در برابر حق باید یکسان و برابر باشند (نهج البلاغه، نامه ۵۹). گرچند برخورد آن حضرت با تبعیض و اقدام عدالت خواهانه ایشان، هزینه‌های سنگینی بر امام عدالت تحمیل کرد و بالاخره علی علیه السلام به شهید عدالت مشهور شد.

۳. نمودهای تبعیض در برابر هزاره‌ها از دوران حکومت عبدالرحمن تا دوره حکومت مجاهدان

۱-۳. از دوره عبدالرحمن تا دوره جهاد

الف) هویت تحمیلی و حذف سیستماتیک

همانگونه که قبلاً یاد آور شد، نام گذاری کشور به افغانستان، خود حکایت‌گر تبعیض است. امروزه گرچه امروزه با شعار دموکراسی و قانون‌گرایی حاکمان رو برو هستیم، اما هنوز همان دعوا و ادعاهای کهنه با روش‌های نو در جریان است. همه شاهدیم که از ابتدای دهه هشتاد تا کنون (۱۳۹۶)، نزاع بر سر این است که در تذکره و شناسنامه ملی، همه اقوام افغانستان به نام «افغان» یاد شوند یا نه؟ در این دعوی دور از منطق، حکومت مانند گذشته، اما با ابزار جدید، گاه با تحکم و زورگویی تلاش دارند، کلمه افغان را به مثابه هویت ملی بر همه اقوام کشور تحمیل کنند؛ در حالی که تاریخ گواه است که در ادبیات اقشار مردم افغانستان، حتی در ادبیات حاکمانی که خود بانی و باعث این خط تبارگرایی بودند، کلمه افغان به عنوان هویت قومی، نه هویت ملی به کار رفته است؛ به عنوان مثال، عبدالرحمن جابر، علی‌رغم این که فاشیست‌ترین حاکم تباری در کشور شهرت دارد؛ زیرا وی دست به کشتار اقوام

مختلف افغانستان زد از جمله شصت و دو درصد هزاره‌ها را قتل عام کرد، او نیز کلمه افغان را به عنوان هویت قومی، نه ملی به کار برده است، از جمله درنامه او به عظیم بیک زاولی که برای فریب و وسوسه او نوشته شده است چنین آمده: «... اگر ما، بین رعایای خود فرق بگذاریم و «افغان» و «هزاره» را که هردو اهل یک قبله و امت یک پیغمبر و پیرو یک قرآنند، از یکدیگر جدا بدانیم، البته روز حساب نزد صاحب دین و کتاب، منفعل و لاجواب خواهیم بود» (کاتب هزاره، وقایع افغانستان، ۲۰۰-۲۱۲؛ دولت آبادی، هزاره‌ها... ۴۵). ما به محتوای این نامه کاری نداریم که از سر نفاق، و بر خلاف منویات و عمل نژادگرایانه عبدالرحمن جابر است؛ همو که برای قتل عام مردم هزاره، از مولوی‌های درباری فتوای قتل عام گرفت (که باید در جای خود بحث شود)، اما در این نامه عبدالرحمن نیز، کلمه افغان را در برابر کلمه هزاره، به عنوان هویت قوم پشتون به کار برده است. در سراج‌التواریخ، اثر تاریخی علامه فیض محمد کاتب هزاره، کلمه افغان به عنوان هویت قومی پشتون به کار رفته است، اما همانگونه که نام کشور با استیلای حاکمان پشتون، افغانستان گذاشته شده است، کلمه افغان نیز به صورت تحمیلی از سوی حکومت پشتونی، برای همه اقوام تحمیل گردیده است و این سیاست تا امروز دنبال شده است، سیاستی که تا امروز هزینه‌ها و فرصت‌های زیادی را بر دولت و مجلس تحمیل کرده است.

نمونه دیگر از تبعیض عریان و سخیف علیه هزاره، در نامه عبدالقدوس خان، مأمور عبدالرحمن جنایتکار برای تسخیر هزارجات ثبت شده است که مطالعه آن نگاه غلیظ تبعیض علیه هزاره را نشان می‌دهد. وی پس از تسخیر هزاره جات در اوایل سال ۱۳۰۹ ه. ق. مردم هزاره را با عنوان بهایم و چهارپایان برشمرده و این طرز تلقی خود را به عبدالرحمن هم نوشته است که مردم هزاره حیوان صفت اند؛ زیرا عبدالرحمن دستور داده بود که دختران زیباروی هزاره را برای استفاده دربار به کابل بفرستد؛ اما سردار عبدالقدوس خان، در جواب عبدالرحمن نوشته بود که زنان این مردم به درد دربار نمی‌خورد (دولت آبادی، هزاره‌ها... ۵۳). این‌ها به عنوان نمونه کوچک از نگاه تبعیضی در این کشور است که مجال طرح تفصیلی آن نیست.

رهبر شهید^(۵) در یک نگاه کلی دیگر به تأثیر سیاست تبعیض بر هزاره و اجبار آنان در تغییر هویت ملی و مذهبی مردم هزاره اشاره کرده و از خیلی از هزاره‌ها در ولایات غزنی و شمال و بادغیس حکایت کرده که خود را تاجیک خوانده و مذهب اهل سنت را پیروی می‌کنند. ایشان از جمعیت شصت در صد هزاره در منطقه کندز سخن گفته است که اصلاً نسل‌های بعدی آنان نمی‌دانستند هزاره هستند سپس یاد آور شده است: «در این جامعه پشتن بودن ننگ نبود، افتخار بُد؛ تاجک بودن ننگ نبود، افتخار بُد؛ از یک بودن ننگ نبود ولی هزاره بودن ننگ بود» استاد شهید با یادآوری دوره مقاومت و تأثیر آن بر شکستن نگاه تبعیضی تأکید کرده است که دیگر هزاره بودن ننگ نیست بلکه عزت است؛ «اگر افغان‌ها، تاجک‌ها و ترکمن‌ها به اسلام فخر می‌کنند ما هم مسلمان هستیم و به اسلام

فخر می‌کنیم؛ اما اگر آن‌ها به نژادشان فخر می‌کنند، ما هم یک نژاد هستیم و به نژاد خود فخر می‌کنیم؛ در هر صورتش ما در این خانه شریک هستیم» (همان، ۲۲۰-۲۲۱).

ب) غصب ملکیت‌ها و دارایی مردم هزاره

از مطالعه تاریخ به خوبی بدست می‌آید که اعمال تبعیض، ظلم و بی‌عدالتی بر مردم هزاره، در دوره مقاومت مردم علیه حکومت منحصر نبوده، در زمانی که مردم هزاره بدست قشون عبدالرحمن قتل عام و تسلیم حکومت شدند نیز به شکل فجیع‌تری ادامه یافت، مانند تعرض وسیع کوچی‌ها، که هم کشت و مزارع مردم را که تمام دارایی و زندگی آنان بود از بین می‌بردند، هم دست به کشتار مردم می‌زدند، هم به ناموس مردم تجاوز می‌کردند، اما در قبال این جنایات هیچ بازخواستی از سوی دولت صورت نمی‌گرفت. ستم و تبعیض علیه هزاره‌ها، اختصاص به دوران عبدالرحمن نداشت؛ پس از او نیز این روند به‌گونه‌های مختلف ادامه یافت، مانند اجباری کردن مالیات‌های سنگین، روغن شرکت یا روغن زرد کته‌پاوی که توسط هاشم‌خان عموی ظاهرشاه بر مردم هزاره وضع شد، قانون که تنها بر این قوم اجرا می‌گردید و تنها نعمت اولیه را از روی فرزندان گرسنه مردم گرفته بود (دولت آبادی، هزاره‌ها...، ۲۱۲، ۳۶۲). حتی بر گاو و گوسفند و الاغ و اسب و تمامی مواشی و حیوانات مردم هزاره و بچه‌های این حیوانات با تفکیک، مالیات گذاشته شده بود (کاتب هزاره، وقایع افغانستان، ۳۷۳، ۳۷۷؛ دولت آبادی، ۱۰۳-۱۱۰). ممنوع کردن ورود فرزندان هزاره به دانشگاه حربی و... همه و همه تبعیض‌هایی بود که هرکدام امان و طاقت از مردم می‌گرفت، وضعیت را بر مردم هزاره تحمیل کرده بود که آنان هرگز طعم آرامش روحی - روانی و آسایش جسمی را نچشند بلکه مرگ تدریجی را تجربه کنند.

ج) تبعیض در سیستم نظامی - امنیتی

افغانستان کشوری است که با توطئه استعمار انگلیس پاگرفته و تبعیض از شاخصه‌های مستمر نظام حکومتی آن بوده است. در این کشور هیچگاه حکومت عادلانه و خدمت‌گزار به مردم شکل نگرفته است. مخصوصاً هزاره‌ها در حدود سه صدسال همواره طعم تلخ تبعیض را چشیده اند. شهید مزاری با اشاره به نقش برجسته‌ی هزاره‌ها و توانمندی آنان در جنگ علیه دشمنان این کشور، یادآوری می‌کند که علی‌رغم همه فداکاری‌ها در عرصه نظامی، یک جنرال از بین هزاره‌ها در اردو نداشتیم، زیرا سیاست چنین تبعیض را اقتضا و علیه مردم ما تحمیل می‌کرد، سیاستی که یک قوم از مادر خود، جنرال متولد شوند، مردم دیگر در طول تاریخ یک جنرال هم نداشته باشند. ایشان از دوره ای سخن گفته که از طرف دولت، مکتوب رسمی داده می‌شد تا هزاره‌ها را در وزارت دفاع و حربی پوهنتون نگیرند، در ادامه داستان یک سترجنرال غیر هزاره نورستانی به نام محمد عیسی خان را حکایت کرده است که در پکتیا، از کاتبی تولی تا سترجنرالی را بر عهده داشت ولی یک هزاره با تجربه بالا و مسن، فقط در رتبه لمری برید من متوقف شده بود این در حالی بود که در مواقع عمل، وظیفه ستر جنرال را، همین فرد هزاره انجام می‌داد و ستر جنرال از انجام آن عاجز بود رهبر شهید، از اینکه در دوره حزب وحدت اسلامی به رهبری ایشان، در مقابل خود خیلی از جنرالان هزاره را مشاهده می

کند که رتبه جنرالی گرفته اند، ابراز خوشحالی کرده و این را حق مسلم آنان دانسته که در طول تاریخ این کشور، در اثر سیاست‌های تبعیضی از مردم هزاره گرفته شده بود (احیای هویت، ۷۴). این‌ها نمونه‌های از تبعیض عربیان در سیستم نظامی است، که تخصص در آن برای امنیت کشور حیاتی است و باید روی تخصص افراد تکیه شود، نه پارتی و قوم گرایی. (منشور برادری، ۱۶۳-۱۶۴).

شهید مزاری^(۵) با یادآوری رشادت مردم هزاره در تاریخ و حضور موثر آنان در دفاع از کشور در جنگ‌های تحمیلی و همچنین حضور فعال آنان در ۱۴ سال جنگ علیه متجاوزین شوروی سابق و عوامل آن، از اعمال تبعیض عربیان در اردوی ملی افغانستان سخن گفته است که در آن حق هزاره‌ها به‌طور آشکار نادیده گرفته می‌شد: «اینکه در طول تاریخ افغانستان یک جنرال برای مردم هزاره نبود طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارد. سیاست این‌طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد از مادر جنرال تولد شود و یک مردم دیگر در طول تاریخ یک جنرال نداشته باشد. حالا (در دوره حزب وحدت در دهه هفتاد) در اثر لیاقت و شایستگی مردم، ما دارای سی-چهل جنرال می‌باشیم. پس طبیعت این‌طور نیست که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد، یکی باید خدمتکار و عمه این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد» (احیای هویت، ۷۴). رهبر شهید مزاری^(۵) با مطالعه دقیق چنین تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های عربیان و متمدن که مغز استخوان هر انسان با وجدان را می‌سوزاند، وارد فاز مبارزه با تبعیض شد، راهبردهای منطقی و طرح‌های ملموس و عینی ارائه داد، استاد شهید برای رفع تبعیض راهبردهای مشخص و مختلف ارائه کرده است.

۲-۳ دوران مبارزه و حکومت مجاهدان

رهبر شهید، از جمله از سفر خود در سال ۱۳۵۷ به پاکستان و دیدار با رهبران گروه‌های جهادی خبر داده است. ایشان خاطر نشان کرده است؛ رهبران جهادی پیشاورنشین، قیام هزاره‌ها را در سال ۱۳۵۷ شنیده و با شور و شغف به عنوان یک خبر خوش و با ذوق زدگی گفته بود: «بعد از این انقلاب اسلامی تضمین پیدا کرده است و شکست نمی‌خورد» به دلیل اینکه مردم هزاره قیام کرده اند، استاد مزاری^(۵) نیز آن زمان در پیشاور بوده و در جواب گفته بود: «وقتی که مردم ما با انگلیسی‌ها مبارزه کردند، برای مردم ما لقب «غیرت زایی» داده بودند ولی بعد از اینکه دیگران به حکومت رسیدند دیگر هزاره‌ها آن لقب (غیرت زایی) را نداشتند، یا در زندان بودند یا تبعید!»، ایشان در دهه هفتاد از تکرار تاریخ یاد می‌کند (همان، ۳۶-۳۷، ۴۸).

همانگونه که خواننده به خوبی می‌داند، پیش بینی رهبر شهید، پس از ۱۴ سال عملی شد؛ زیرا آنان با اعلام تشکیلات حکومت جایگزین در پاکستان، هیچ نقش و سهم و جایگاهی برای همان هزاره‌ای که قیام آنان تضمین کننده انقلاب بود، قایل نشدند و با ورود به کابل، تبعیض و استبداد از سوی جهادی‌های پیشاور نشین، به شکل فجیعی علیه مردم اعمال گردید. شهید مزاری^(۵) در ادامه، نقش آفرینی هزاره‌ها در قالب حزب وحدت و جلسه تاریخی جبل السراج را مطرح کرده است که در

شکست حکومت کمونیستی نقش اول را ایفا کرده است (همان، ۴۹ - ۵۲). ایشان با تأسف از نادیده گرفته شدن مردم هزاره در کابینه دولت موقتی که در پیشاور تشکیل شد یاد کرده و این تبعیض آشکار را برای مردم کابل توضیح داده است (همان، ۵۴). رهبران جهادی پیشاور نشین، تعداد هزاره‌ها را دو تا سه درصد اعلام و تبلیغ کردند که حق سیاسی ندارند (همان، ۸۴). ایشان از حذف سه صد ساله هزاره‌ها و اعمال تبعیض‌های مستمر تاریخی علیه این مردم بارها در موارد و مقاطع مختلف سخن گفته است (همان، ۵۹).

حکومت نام نهاد شورای نظار، نقش تخریبی بالایی در ایجاد مشکلات پس از پیروزی انقلاب اسلامی افغانستان دارند. از جمله اقدامات غیر قانونی این اداره خود خوانده، تبعیض در استخدام نیروهای دولتی از جمله سفیران حکومت در کشورهای مختلف است که اکثراً از یک تبار و مربوط به جریان جمعیت اسلامی انتخاب شده بودند. رهبر شهید بر این تبعیض به طور آشکار اعتراض کرده و گفته است: «در نزدیک به شصت کشور، از حزب وحدت یک نفر نماینده هم نیست... پنجاه سفارتخانه تنها از جمعیت است» (همان، ۲۶۳). ایشان همچنین در باره اعاشه و اباته اردو به این تبعیض اشاره و تصریح کرده است: «۲۰۵ هزار اردو را امروز در کابل اعاشه و اباته می‌کند؛ بدون حوزه جنوبغرب. در اینجا یک نفر از حزب وحدت نیست؛ مگر ما می‌توانیم در این مسئله بی تفاوت باشیم؟» (همان، ۲۶۳).

استاد شهید برای این که هزاره‌ها از زیر تیغ تبعیض بیرون بیایند حضور یک پارچه و همصدایی هزاره‌های داخل و خارج کشور را برای حق خواستن فردا خوانده است (همان، ۶۱-۶۲). مردم و نخبگان جامعه ما به خوبی دریافته اند که چند پارچگی سران سیاسی و تفرق و تشتت جوانان ما در سال‌های اخیر و پس از حوادث زابل (جنبش تبسم) و دهمزنگ کابل (جنبش روشنایی) چه قدر بر پیکره جنبش عدالت‌خواهی و مبارزات ضد تبعیض اثر منفی گذاشته است. راه نجات از این مشکلات همان ندای وحدت بخش رهبر شهید است. هم برای مردم هزاره و نیز برای ملیت‌های محروم کشور. امروزه فاشیست‌ها دقیقاً از سیاست تفرقه برای اعمال تبعیض استفاده می‌کنند.

۴. راهبردها و طرح‌های شهید مزاری (ره) در مبارزه با تبعیض

۱-۴. بنیان‌گذاری جنبش عدالتخواهی

همان‌گونه که در مقدمه یاد آور شدیم، تبعیض در افغانستان ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی دارد؛ مبارزه با تبعیض نیز به مقتضی زمان و شرایط حاکم بر مردم، در هر دوره به دو شکل محسوس و ناملموس تداوم یافته است. مبارزه با تبعیض به شکل نامحسوس آن توسط علامه فیض محمد کاتب هزاره، یکی از مصداق‌های مبارزه است، که مورد توجه و اهتمام جدی رهبر شهید نیز قرار داشت؛ ملا فیض محمد کاتب هزاره مانند حضرت موسی^(ع) در کاخ فرعون زمانه‌ی خود، با ثبت جنایت‌های تاریخی عبدالرحمن، ثبت ماهرانه‌ی جنایت‌های لشکریان عبدالرحمن و قتل عام مردم هزاره، با تبعیض مبارزه کرد. کتاب‌های تاریخی «سراج التواریخ» و «تحفه الحبيب» و آثار اسناد جنایتی

عبدالرحمن ثبت تاریخ کرد و برای نسل بعد از خود به یادگار گذاشت، تا شاید روزی مردم با عبرت از تاریخ، گذشته‌ی خود، علل و عوامل شکست در برابر لشکر عبدالرحمن را بدانند و شاید روزی در فرصت مناسب کسانی علیه تبعیض و ستم تاریخی به مبارزه برخیزند. مبارزات ابراهیم خان گوسوار را می‌توان به عنوان نمونه دیگری از مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی برشمرد، که مغز استبداد نادرخانی را نشانه گرفت، تا نامش در تاریخ مبارزات جنبش عدالت‌خواهی ماندگار بماند. از مبارزات آزادخواهانیه شهید بلخی باید یاد کرد که برای تغییر نظام استبدادی و خاتمه دادن به نظام ستم‌شاهی، قیام کرد و ۱۴ سال به گونه‌ی در «زندان دهم‌زنگ» سپری کرد که حتی بسیاری از مردم ما از وضعیت او بی‌خبر بودند. این قیام‌ها و مبارزات ضد استبدادی به تدریج به اوج خویش رسیده تا اینکه در دهه ۷۰ و در نظام پسا پادشاهی، روند نوینی از تبعیض و حق‌کشی پا گرفت، در این دوره علیرغم ۱۴ سال انقلاب و تقدیم بیش از یک میلیون شهید، باز شرایط را طوری رقم زدند، که می‌خواستند استبداد و تبعیض، به شکل نوین دوام و استحکام یافته و مردم ستم‌دیده را در ژرفای محرومیت نوین فرو ببرد.

«حجت الاسلام والمسلمین استاد مزاری^(ه)» در این برهه حساس تاریخ، «جنبش عدالت‌خواهی» را به طور سامان یافته بنیان نهاد و سابقه عدالت‌خواهی سرکوب شده ملیت‌های مظلوم کشور را احیا کرد. شهید مزاری^(ه) همان گونه که در احیا و چاپ آثار علامه فیض محمد کاتب هزاره نقش فعال بازی کرد، زندگی‌نامه و تصویر عبدالخالق هزاره را به قیمت جان بیرون آورد و در اختیار مردم قرار داد و هم از شهید بلخی و تأثیرپذیری خود از وی به صراحت سخن گفت و هم از دیگر مبارزان علیه تبعیض به احترام یاد کرد و نهضت و جنبشی که شهید مزاری، بنیان آن را به خوبی گذاشت، فشرده ای از تمام سابقه عدالت‌خواهی ملیت‌های عدالت‌خواه افغانستان بود و این گونه بود که ملیت‌های منزوی و گوشه‌گیر از جمله هزاره‌های مظلوم را از حالت ناامیدی به خودباوری رساند و امروز «جنبش عدالت‌خواهی و مبارزه با تبعیض» توسط جوانان غیوری که با جرئت ستودنی در چوکات حرکت‌های اعتراضی مسالمت‌آمیز و مدنی، مطالبات عدالت‌خواهانه ملت افغانستان را در خیابان‌های پایتخت، فریاد می‌زنند، دامنه و شاخه‌ای از آن جنبش دیرینه عدالت‌خواهی است که ریشه و استحکام تاریخی در جنبش عدالت‌خواهی به رهبری استاد مزاری^(ه) دارد.

۲-۴. مشارکت عادلانه همه اقوام و احزاب در تصمیم‌گیری

شهید مزاری برای عبور از بحران و راه حل مسأله افغانستان همواره بر مشارکت عادلانه همه اقوام و احزاب در تصمیم‌گیر تأکید داشت و این خواست را بارها مطرح کرده است. سردار آصف احمد علی، وزیر خارجه وقت پاکستان و هیأت همراه در مقر حزب وحدت اسلامی با رهبر شهید دیدار کردند، ایشان از جمله در این دیدار تصریح کرد؛ همانگونه که در جهاد ۱۴ ساله همه احزاب، اقوام و مذاهب شرکت داشتند، در تشکیل حکومت و تصمیم‌گیری در باره آینده کشور باید همه شریک باشند. ایشان تشکیل حزب وحدت اسلامی را نیز برای تحقق همین خواسته تبعیض شکن و مصالح‌علیای کشور بر شمرده

است (منشور برادری، ۴۲۵-۴۲۷). ایشان در دیدار با محمود مستری، نماینده ویژه سازمان ملل در امور افغانستان، در ۱۵/۱/۱۳۷۳ نیز ضمن توضیح مشکلات کشور و تبیین حقایق جاری، راه حل مشکل کشور را دست برداشتن انحصارگرایان از انحصارطلبی و تأکید بر واقعیت‌های کشور بدور از هرگونه تبعیض بر شمرده و بر رعایت حقوق همه مردم از جمله حقوق زنان تأکید کرده است و محمود مستری نیز، فهم و دانش شهید مزاری را ستایش کرده است (همان، ۴۳۵، ۴۳۷-۴۳۸).

استاد مزاری^(ه) با اشاره به یک تکه تاریخی که در دوره عبدالرحمن همه با سیاست‌های دیکتاتوری وی مخالفت کردند ولی هزاره‌ها قتل عام شدند (احیای هویت، ۸۲) یاد آور شده است که این بدان معنا نیست که تبعیض فقط از طرف پشتون‌ها اعمال می‌شود. ایشان با اشاره به جنگ‌های تحمیلی علیه حزب وحدت و پیمان‌شکنی احمدشاه مسعود و نادیده گرفتن حق مردم، مخالفت خود را با تبعیض اعلام می‌کند. فرق نمی‌کند این تبعیض از طرف پشتون باشد یا غیر آن. به عنوان نمونه ایشان از آقای صبغت‌الله مجددی علیرغم پشتون بودن وی، به خاطر اینکه سخن حق گفته و اندیشه تبعیض نداشت به نیکی یاد کرده است (همان، ۸۸). شهید مزاری ضمن اشاره به مصادیق تبعیض در گذشته، در قالب غصیب سرزمین و معضل کوچی‌ها، بر استمرار سیاست تبعیض در دوره جهاد علیه روس‌ها انگشت گذاشت و مردم را به غنیمت شمردن فرصت برای تغییر وضعیت سیاسی اجتماعی از سیستم تبعیض به سمت تبعیض زدایی و عدالت خواهی فراخواند و در این راه بر اتکای بر قدرت لایزال الهی و هوشیاری نسبت به خیانت خائنین داخلی تأکید کرد (همان، ۳۴۳-۳۴۷).

۳-۴. نگاه ملی و اسلامی شهید مزاری برای رفع تبعیض و حل معضل کوچی‌ها

در کشورهای دیگر از جمله در کشور ایران کوچی‌ها و عشایر نماد مهربانی محبت و صمیمیت در جامعه شناخته می‌شوند. اما بر اساس سیاست تبعیض‌آمیز و به خاطر فشار بر مردم در هزارجات از زمان قتل عام مردم هزاره در دوره حکومت عبدالرحمن جابر، کوچی‌ها به عنوان وسیله فشار و نا امنی در این مناطق استفاده شده است. ستم‌هایی که حاکمان کشور از طریق کوچی‌ها بر مردم هزاره روا داشته شده است، اضلاع گوناگونی از جنایت و قساوت را در تاریخ ثبت کرده و تاریخ نویسان تنها برخی از جنایت آنان را گزارش کرده‌اند؛ که به یک نمونه اشاره می‌شود:

پس از قتل عام مردم هزاره توسط قشون عبدالرحمن در ۱۳۰۸-۱۳۱۰ ه. ق. / ۱۲۶۹-۱۲۷۱ ش. حاکمان ستم پیشه هرگز نگذاشتند آب خوشی از گلوی مردم هزاره پایین برود، آنان افزون بر غصب سرزمین مردم هزاره و اجبار مردم به مهاجرت و اسکان از سر اجبار بقیه‌السیف عبدالرحمن در مناطق کوهستانی مرکزی و محاصره سوق الجیشی، از یکسو مالیات‌های سنگین را بر مردم تحمیل کردند و از سوی دیگر کوچی‌های بی‌هویت و بدون شناسنامه را بر کشت و زراعت ناچیز مردم مسلط کردند و کوچی‌ها مانند مور و ملخ با مواشی خود بر سرزمین و کشت و کار هزاره ریختند، آنان وظیفه داشتند افزون بر از بین بردن زراعت مردم، دست به خشونت و کشتار و تجاوز بزنند. تاحدی که گاهی اگر با اندک مقاومتی از سوی مردم در دفاع از ملک و جان شان مواجه می‌شدند، فوری پیش حاکمان وقت

شکایت می‌بردند که هزاره‌های فلان منطقه فلان شخص کوچی را به قتل رسانده اند در حالی که این شخص اصلاً وجود خارجی نداشت ولی حکومت همواره حق را به کوچی‌ها می‌داد و خیلی از مردم به بهانه قتل یک کوچی موهوم گرفتار زندان و شکنجه و جنجال‌های دراز مدت می‌شدند مرحوم علامه کاتب هزاره نمونه از این تهمت قتل را حکایت کرده که کوچی‌ها در منطقه کُندلی مالستان (مرز میان مالستان و ناهور)، علیه مردم منطقه به حکومت شکایت کرده بود که این مردم، شخصی به نام فیروزشاه از کوچی‌ها را کشته اند. در حالی که چنین شخصی اصلاً وجود خارجی نداشته است (کاتب هزاره، وقایع افغانستان، ۳۷۸-۳۸۰؛ دولت آبادی، ۱۱۲، ۲۱۶؛ ابوحسان، مجله سراج، ۱۶ و ۱۷/ ۱۸۹). این معضل کوچی‌گری متأسفانه تا امروز از معضلات لا ینحل کشور به شمار می‌آید و همه ساله در مناطق مختلف هزارجات در بهسود و غزنی باعث کشتار، نا امنی و مشکلات زیادی می‌شود. اینها نه شناسنامه دارند و نه به قانونی پای بند هستند و نه هویت آنان مشخص است که از پاکستان سرازیر می‌شوند یا از نواحی پشتون نشین داخل کشور، بهر حال هنوز به عنوان ابزار فشار بر مردم تبعیض دیده هزاره از وجود بی‌هویت کوچی استفاده سیاسی می‌شود و طبق گفته دولت آبادی، وجود آنان از جمله در مسائل سیاسی و کرسی نمایندگی و سرشماری نفوس که هیچگاه حل و انجام نمی‌شود، دخیل است و از بی‌هویی آنان در این امور سوء استفاده شده و می‌شود (دولت آبادی، هزاره‌ها، ۱۱۲).

رهبر شهید این معضل را نیز از زاویه تبعیض و بی‌عدالتی نگاه کرده و به حل عادلانه آن تأکید کرده است: «... یکی از مشکلات این مملکت ... [که] از سوی حکومت‌های انحصاری و تبعیضی و بر اثر بی‌عدالتی تاکنون حل نشده است، مسأله کوچی‌ها است ما به کوچی‌ها احترام قایل هستیم و حقوق‌شان را محترم می‌شماریم اما مشکلی که در این میان تا هنوز حل نشده است نامعلوم بودن نفوس کوچی‌هاست حکومت‌ها که می‌خواستند در این مملکت ظلم کنند از این‌ها همیشه به عنوان یک حربه استفاده می‌کردند لهذا این یک معضل است که باید روشن شود تا نه حق اینها ضایع شود و نه به حق سایر ملت‌ها ظلم صورت بگیرد (احیای هویت، ۱۹۱).

نکات مهمی در همین سخنان رهبر شهید بیان‌گر دیدگاه ملی و اسلامی ایشان است که عبارت‌اند

از:

۱. معضل کوچی‌ها ریشه در حاکمیت تبعیض‌گرا دارد که در تاریخ کشور به عنوان ابزار استفاده شده است. و این نشانه مظلوم واقع شدن خود کوچی‌ها است، که اثر تخریبی آن هم بر کوچی‌ها بر می‌گردد، هم بر دیگران از جمله هزاره‌ها.

۲. نکته مهم‌تر دیگر این است که ایشان علی‌رغم اینکه از تبار هزاره‌ها است، که همواره از دست کوچی‌ها ستم دیده است، اما فوراً به رعایت حقوق عادلانه کوچی‌ها و احترام به آن‌ها تأکید کرده است. این نشانه بزرگی و بلند نظری رهبر شهید و دیدگاه ایشان نسبت به مسائل ملی کشور است.

۳. ایشان حتی برای دشمن نیز عدالت می‌خواست و همین نکته رمز ماندگاری نام و اندیشه آن بزرگ‌مرد تاریخ افغانستان است.

۴-۴. تعدیل واحدهای اداری بر مبنای معیار نفوس

از مشکلات جدی و مصداق بارز تبعیض در افغانستان، تقسیم ناعادلانه واحدهای اداری کشور است، که با شالوده تبعیض قومی و نژادی صورت گرفته و هزاران انسان را از حقوق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و علمی رهنگی مسلم‌انان محروم کرده است. شهید مزاری (ره) این شکل از تبعیض را مورد توجه و در رأس مطالبات سیاسی و اساسی خویش قرار داده و بر تعدیل واحدهای اداری همواره تأکید کرده است:

«همه می‌دانیم که در گذشته واحدهای اداری افغانستان عادلانه نبوده‌اند، اولاً امروز در سطح بین‌المللی مسأله نفوس، معیار و اصل پذیرفته شده است که تمامی برنامه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره بر مبنای آن صورت می‌گیرد» (همان، ۱۹۰).

رهبر شهید اولاً بر اصل تبعیض اداری به عنوان مسأله‌ای که همه مردم نسبت به آن آگاهی دارند اشاره می‌کند و به‌گونه‌ای شعور و آگاهی مردم را مورد توجه قرار می‌دهد. دوم اینکه مسأله تعدیل واحدهای اداری را از نظر جهانی و بین‌المللی یک امر پذیرفته شده اعلام می‌کند و منطق استدلال را برای مدعای خود کمک می‌گیرد که برنامه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و غیره و در حقیقت تمامی خدماتی که یک دولت و حکومت برای مردم ارائه می‌دهد مبتنی بر سرشماری دقیق نفوس و تعدیل واحدهای اداری است. ایشان در ادامه به قانون مملکتی در دنیا اشاره می‌کند که وقتی حکومت برنامه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت برای خدمات می‌ریزد مبنی بر تعداد نفوس است ولی مع الاسف که در افغانستان به دلیل سیاست‌های تبعیض‌آمیز، سرشماری از نفوس مردم صورت نگرفته است. ایشان تأکید می‌کند تاکنون حکومت‌گران بر مردم افغانستان، غیر از حکمرانی، درباره ترقی ارتقای فرهنگی و آبادانی کشور، هرگز فکر نکرده‌اند (همان، ۱۹۰).

رهبر شهید درباره تعدیل واحدهای اداری و پیامدهای آن، پس از اشاره به سرشماری ناقص در سال‌های ۱۳۵۱ و ۱۳۵۷ می‌گوید: «مسأله دیگر واحدهای اداری است طبق همین سروی (سرشماری) ناقص که صورت گرفته است یک واحد اداری را از سه هزار گرفته تا صد و شصت هزار نفر تشکیل کرده‌اند؛ به این مبنای بنا باشد که انتخابات دایر شود نتیجه‌اش این می‌شود که از سه هزار نفر هم یک نماینده بیاید و از صد و شصت هزار نفر هم یک نماینده تعیین شود. باز شما می‌بینید که این معیار از نگاه عدالت اجتماعی در عرف سیاسی، حتی در قرن حجر هم مورد قبول کسی واقع نمی‌شود چه رسد به امروز که قرن بیست است» (همان، ۱۹۰ - ۱۹۱). با توجه به طرح راهبردی و دقیق شهید مزاری (ره)، تا سرشماری نفوس و تعدیل واحدهای اداری در کشور اجرایی و عملیاتی نشود، مشکلات آن نیز به شکل بنیادین حل نخواهد شد؛ زیرا بودجه و امکانات بدون سرشماری نفوس، عادلانه توزیع

نمی‌شود و از سوی دیگر، مردم نمی‌توانند چشم بسته و کور کورانه تحکم و زورگویی و اعمال تبعیض‌های عربیان را بپذیرند. رهبر شهید با ارائه راه حل به‌دور از تبعیض در آینده کشور در قالب برگزاری «انتخابات عادلانه» به تبعیض در دوره ظاهرشاه اشاره کرده است که از تمام هزارجات که هر ولسوالی آن یکصد و شصت هزار نفر داشت، سی نفر وکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرقی که نفوس هر ولسوالی آن پانزده هزار نفر بود، نیز یک وکیل می‌آمد، تا دو هزار و هشتصد نفر هم یک وکیل داشت. شهید مزاری هم چنین از اعمال تبعیض مشابه در منطقه «دره صوف» حکایت کرده که از بین هزاره‌های منطقه، با ۴۳ هزار نفوس یک نماینده می‌آمد و از برادران اهل سنت که دوازده هزار نفوس داشتند نیز یک نماینده می‌آمد» (همان، ۷۰).

شهید مزاری (ره) با ذکر چنین تبعیض‌های آشکار، مکانیزم منطقی انتخابات و رفع تبعیضات را در دوره حکومت انتقالی خواستار شده است. مسأله‌ای که ما امروز، در دوره حاکمیت به اصطلاح دموکراسی نیز، که قریب به دو دهه از آن می‌گذرد، با همان مشکلات کهنه مواجه هستیم که همان مسأله سرشماری نفوس است، اما به دلایل تداوم تبعیض، این امر تحقق پیدا نکرده است. بحث ثبت یا عدم ثبت هویت اقوام در شناسنامه الکترونیک نیز بر پایه همان تبعیض استوار است. به خاطر دروغ تاریخی و اکثریت و اقلیت‌سازی جعلی می‌خواهند هویت مردم را کتمان کنند، از همه بدتر این که با تحکم و زورگویی می‌خواهند، یک هویت قومی را به‌عنوان هویت ملی، بر قومیت‌های دیگر تحمیل کنند، وگرنه چه منطقی دارد که یک هزاره در شناسنامه خود عنوان «افغان» داشته باشد. یا تاجیک و ازبک و دیگر اقوام کشور با نام افغان که در عرف و تاریخ افغانستان معادل پشتون است، شناخته شوند؟! در حالی که آن‌ها از تبار افغان نیستند.

شهید مزاری^(ره) با توضیح و طرح تقسیمات بر اساس نفوس در باب تبعیض در بخش تقسیمات اداری مناطق پشتون نشین و غیر آن می‌گوید: «ما در زمان ظاهر چهار دوره رأی‌گیری داشتیم، وکیل در پارلمان می‌آمدند، از تمام هزاره جات که هر ولسوالی‌اش یکصد و شصت هزار نفر داشت، سی نفر وکیل می‌آمد و از جنوبی و مشرق که نفوس هر ولسوالی‌اش پانزده هزار نفر بود یک وکیل می‌آمد تا دوهزار و هشتصد نفر هم یک وکیل داشت! یکبار که روی موضوعی که در پارلمان طرح شد و فارسی زبان‌ها یکجا شدند، اکثریت را در پارلمان تشکیل دادند ولی بلافاصله در دوره دوم هرچه علاقه داری بود به ولسوالی تبدیل شد تا اکثریت را افغان‌ها تشکیل بدهد» استاد شهید با یادآوری چنین سیاست تبعیض‌گرای در تاریخ کشور بلافاصله هوشیاری مردم را در مسأله فرمول برگزاری انتخابات خواستار شده است (همان، ۶۹).

منطق حق‌طلبی و ایستادن در برابر زورگویی حاکمان مستبد، در واقع میراث ماندگار شهید مزاری است. کشور افغانستان همواره در طول تاریخ مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته و همه اقوام کشور به خصوص هزاره‌ها از تمامیت ارضی و استقلال کشور جانانه دفاع کرده‌اند. از سوی دیگر در هیچ دوره

تاریخی این کشور حکومت واقعاً مردمی و نظام عادلانه شکل نگرفته است. در تحولات دهه‌های اخیر نیز از اشغال کشور توسط ارتش سرخ شوری هزاره‌ها پیش قدم مبارزه علیه متجاوزان بودند و در کنار دیگر ملیت‌ها از تمامیت ارضی کشور دفاع کردند و شهدای زیادی تقدیم کردند. رهبر شهید با اشاره به این مطلب خواسته‌اش این بود که در اداره جدید کشور نیز باید به همه سهم‌ها عادلانه تقدیم شود، همه در سرنوشت کشور و در تصمیم‌گیری سهیم باشند (همان، ۱۸۸ - ۱۸۹).

۵-۴. نگاه انتقادی به محرومیت مضاعف زنان در افغانستان و راهبرد مشارکت آنان در سرنوشت

در افغانستان، در طول تاریخ فقط حاکمان از تمامی امتیازات برخوردار بوده و حق و حقوق مردم در هیچ دوره، به معنای حقیقی آن رعایت نشده است، تبعیض مستمر در همه حکومت‌ها علیه مردم اعمال شده و بنای حاکمیت در افغانستان بر بنیان تبعیض نهاده شده است. با هزاران تأسف که تا امروز این روحیه فاشیستی در حاکمان تداوم یافته و تمامی اقشار مردم از تبعیض‌های عریان به شدت رنج می‌برند. در این میان زنان افغانستانی، رنج‌های بنیان بر انداز و ستم‌های استخوان سوز و مضاعفی از تبعیض‌ها را متحمل شده‌اند.

در تشکیل حکومت سران جهادی، شاید حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد مزاری، تنها تشکیلاتی بود که در آن زنان عملاً حضور فعال یافتند و از نقش و سهم زنان در حکومت آینده دفاع کردند. استاد مزاری در جواب سؤال خبرنگاری که درباره نقش زنان نظر ایشان را می‌پرسید می‌گوید: ما معتقدیم زنان نصف جامعه افغانستان را تشکیل می‌دهند و در طرح انتخاباتی که داشتیم گفتیم زنان هم انتخاب شوند و حق انتخاب نمودن را دارند، ولی دیگر احزاب یا علناً و یا تلویحاً با این مسأله مخالف هستند (مزاری، چراغ راه، ۲۷۸).

البته مشارکت زنان هزاره در تاریخ ثبت شده است و شهید مزاری این تاریخ را به دقت مطالعه کرده بود؛ از جمله زن میریزدان بخش بهسودی که به عنوان مشاور فعال، در کنار شوهر خود که از میران و سران دایزنگی بود فعالیت می‌کرد و حتی در میدان مبارزه نظامی، شوهر خود را همراهی و پشتیبانی می‌کرد (یزدانی، ۳۵-۳۷). هم‌چنین زنان و دختران شجاع و پاک دامنی که تاریخ چهل دختران را ثبت تاریخ کردند از مبارزات ماندگار زنان در تاریخ است. در این روند زنان جامعه در برابر تجاوز ارتش سرخ آغاز کننده مبارزه بودند چنان که رهبر شهید از نقش اساسی زنان در آغاز مبارزه علیه تجاوز ارتش سرخ شوروی سابق ستایش کرده و از این‌که پس از چهارده سال مبارزه، تعدادی از رهبران جهادی منکر نقش و حضور زنان - که به تعبیر رهبر شهید نصف جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند - ابراز تأسف کرده از جمله می‌گوید: «ولی وقتی این‌ها (سران جهادی) در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان، این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید» (احیای هویت، ۲۴۷). ایشان ضمن طرح حزب وحدت اسلامی برای برگزاری انتخابات، از جمله به نقش زنان اشاره کرده و تصریح کرده است که حزب وحدت تنها نهاد سیاسی است که بر نقش و لزوم حضور فعال

زنان در تعیین سر نوشت آینده شان تأکید کرده است (همان، ۱۹۵-۱۹۶). یکی از جنرالان حزب وحدت، یاد آور شده است که عده‌ای در حزب وحدت نقش ستون پنجم را بازی می‌کردند که در این قسمت وظیفه قطعه کشف خیلی حساس و حیاتی بود و زنان و خواهران، بیشترین خدمت را از جمله در این قسمت انجام می‌دادند (جنرال آصف خان مالستانی، خورشید عدالت، ۳۰۱/۲).

شهید مزاری برای زدودن زنگار تبعیض، طرح مفصل انتخاباتی ارائه کرد (احیای هویت، ۱۹۴) در این طرح رعایت حقوق اقشار جامعه، از جمله بر حقوق زنان تأکید شده است. ایشان تأکید داشت که: «مسأله دیگری که در این طرح گنجانیده شده است، رعایت حقوق همه مردم اعم از زن و مرد و پیر و جوان است. شاید بسیاری از تنظیم‌ها و رهبران، تا حالا نتوانسته باشند یکبار اعتراف کنند که نصف این جامعه را زن‌ها تشکیل می‌دهند و حق دارند که در تعیین سر نوشت آینده شان شرکت کنند و تصمیم بگیرند. در طرح حزب وحدت این مسئله رعایت شده است» (همان، ۱۹۵-۱۹۶). ایشان در ادامه مکانیسم انتخابات و سپس تعیین نماینده و وزرای دولت را با تأکید بر رعایت عدالت و بدور از هرگونه تبعیض مورد تأکید قرار داده و رعایت حقوق ملیت‌های ساکن در کشور و رعایت حقوق همه اقشار جامعه اعم از زن و مرد را از سیاست‌های حزب وحدت بر شمرده است (همان، ۱۹۶-۱۹۸).

۵- ۵. طرح شهید مزاری برای رفع تبعیض از مهاجران

در اثر جنگ و نا امنی چندین میلیون از جمعیت افغانستان به کشورهای همسایه و دیگر کشورها مهاجرت کردند. آنان با آن‌که از وطن دور بودند ولی نوع مهاجران، هرگز از مشارکت در رفع مشکلات مردم در داخل کشور فاصله نگرفتند و از طریق مساعدت مالی و فرهنگی برای آزادی میهن تلاش کردند و سران جهادی نیز بیشترین فعالیت خود را در خارج از کشور شکل داده و مبارزات در داخل کشور را پشتیبانی کردند. اما پس از پیروزی مجاهدان که باید زمینه بازگشت آبرومندانه مهاجران به وطن فراهم می‌شد. متأسفانه در اثر زیاده خواهی شورای نظار و جنگ‌های تحمیلی علیه مردم کابل به خصوص هزاره‌های غرب کابل، مسئله مهاجران، نه تنها حل نشد که سیل جدید مهاجرت شکل گرفت. استاد مزاری بر رعایت حقوق مهاجران و شرکت آنان در تعیین سرنوشت آینده کشور تأکید کرده است؛ رهبر شهید نا دیده گرفتن حق مهاجران را از مصادیق دیگر تبعیض بر شمرده و دولت مردان و مسئولین کشور را برای در نظر گرفتن جایگاه سیاسی اجتماعی مهاجران در سرنوشت آینده کشور فراخوانده است. ایشان از اینکه علیرغم پیروزی مجاهدان و گذشت بیش از چهارده ماه از این پیروزی، با تأسف و درد یاد آور شده است که هنوز بالاترین تعداد مهاجرانی را اتباع افغانستان تشکیل می‌دهند. ایشان ضمن اشاره بر مشارکت و مساعدت مهاجران در دوره مقاومت علیه متجاوزین شوروی سابق، بر رعایت حقوق مهاجران پافشاری کرده است (همان، ۱۹۲). رهبر شهید ضمن توضیح جنگ تحمیلی دوم علیه حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۷۲ تبعیض آشکار حکومت شورای نظار علیه مهاجران را یاد آور شده است: «بعد از این جنگ سه هزار مهاجرما بعد از ۱۴ سال مهاجرت، از ایران

حرکت کرده ... بین هلمند و قندهار، تار و مار می‌شوند! ما از جناب آقای ربانی به حیث رییس جمهور خواستیم که یکی دو هلیکوپتر بدهند، یک هیئت از احزاب برود که همین‌ها را به چه جرمی کشتند؟... اما آقای ربانی دو هلیکوپتر را نداد، تا امروز هم نمی‌دانیم این ۳۰۰۰، سه هزار نفر ما در کجا کشته شد و برای چه هم کشته شد؟... ما مگر انسان نیستیم، جزء افغانستان نیستیم؟» (همان، ۱۱۴-۱۱۵). رهبر شهید از این مسئله بسیار با درد یاد کرده و تصریح کرده است که اگر ۳۰۰۰ گوسفند مردم یکجا گم شود صدایش در سطح دنیا بلند می‌شود چه رسد که این‌ها انسان بودند و از اتباع همین کشور که آقای ربانی و مسعود خود را حاکم این کشور می‌پنداشتند ولی در برابر سرنوشت این جمعیت بزرگی که با یک تپشه نا معلوم قتل عام شدند، هیچ توجهی نشان ندادند. حالا اگر این ۳۰۰۰ نفر از تبار و بستگان حاکم خود خوانده بود باز چنین بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذشت؟ هرگز. رهبر شهید در برابر چنین تبعیض‌های آشکار مبارزه کرد. متأسفانه علیرغم تدوین قانون اساسی و تصریح بر عدم جواز تبعیض در آن، ثلی عملاً روند تبعیض در سیستم حکومتی تا کنون نیز تداوم یافته و تبعیض همچنان در بخشهای گوناگون به شکل عریان اعمال می‌شود و جای رهبر شهید خالی است ولی اندیشه او راهمناهی صادق برای نسل امروز و فردای افغانستان است. از سوی دیگر امروزه مردم افغانستان به خصوص هزاره‌ها، ادبیات عدالت خواهانه و مبارزه با تبعیض و بی‌عدالتی، مشارکت برابر همه اقوام و اقشار و احزاب در تعیین سرنوشت را به انواع مختلف فریاد می‌کنند و بی‌تردید این ادبیات را شهید مزاری (ره) خلق کرد که دوستان و مخالفان دیروزی شهید مزاری و سیاستمداران و مسئولین کشور به این واقعیت بارها اذعان کرده اند. راه مبارزه با تبعیض و دیکتاتوری که شهید مزاری ترسیم و مهندسی کرد، دیگر به شاه راه تبدیل شده و راه بی‌بازگشت است و این میراث ماندگار رهبر شهید استاد مزاری برای نسل‌های مردم این خطه، ماندگار، راهگشا و نجات بخش خواهد بود.

۶-۴. سیستم فدرالی برای جلوگیری از تداوم تبعیض

در دنیای امروز بیش از نیمی از کشورهای جهان با سیستم فدرالی اداره می‌شود، آن هم کشورهایی که برای دیگران می‌خواهند سیستم اداری تعریف کنند، مانند ایالات متحده آمریکا و... که مجال طرح مفصل آن نیست. رهبر شهید نیز از جمله طرح‌هایی که برای جلوگیری از تبعیض، تحقق حکومت عادلانه در افغانستان و احقاق حقوق همه ملیت‌ها ارائه داد، «سیستم فدرالی» است که به عنوان راه حل معضل افغانستان مطرح کرد، لوازم و ملزومات آن را نیز متذکر شده و استدلال کرده است که عملاً در افغانستان امروز، حکومت مرکزی بر ولایات تسلط لازم را ندارد پس چه بهتر که یک حکومت مرکزی تشکیل شود و در آن سیستم فدرالی که در آن، توافق ملیت‌ها در نظر گرفته شود، عنعنات مردم مورد توجه قرار بگیرد، تشکیل شود. ایشان در مقام دفع اشکال تراشی‌ها، خاطر نشان کرده که چطور برای کشورهایی مانند پاکستان، آلمان، هند و آمریکا سیستم فدرالی خوب است ولی برای افغانستان ناپسند؟! ایشان به خوبی یاد آور شده اگر سیستم فدرالی تطبیق نشود، در آینده هیچ تضمینی وجود ندارد که مردم قتل عام نشوند و خون آنان نادیده گرفته نشود (همان، ۷۱-۷۲). اتفاقاً

این مشکل هنوز هم وجود دارد و طرح رهبر شهید در افغانستان قابل تطبیق است؛ حکومت مرکزی بر ولایات تسلط ندارد، نه بر تروریست‌ها بلکه بر والیان خود نیز تسلط ندارد؛ نمونه آن در همین ایام (زمستان ۱۳۹۶) هست که دولت مرکزی به ریاست جمهوری اشرف غنی، نمی‌تواند عطا محمد نور را از پست ولایت بلخ بر کنار کند. و جالب این که عطا محمد نور حالا که فشار آمده خواستار سیستم فدرالی شده است و قبلاً این طرح از سوی لطیف پدram و دیگر اعضای هم‌فکر او مطرح شده بود، در حالی که در دهه هفتاد همین‌ها، این طرح رهبر شهید را با توپ و گلوله و تجاوز وحشیانه بر مردم بی‌گناه غرب کابل پاسخ گفتند. پیش بینی دیگر رهبر شهید نیز محقق شده که مردم ما به هر بهانه‌ای قتل عام می‌شوند، با بی‌شرمی تمام خون هزاران انسان در دوره حکومت وحدت ملی نادیده گرفته شده است. در هردو دولت حامد کرزی و اشرف غنی، از تروریست‌ها به خاطر تعلق شان به قوم پشتون، به انواع مختلف حمایت می‌شود. رهبر شهید با ذکر این نکته که هزاره‌ها یک سوم کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند در حالی که یک ولایت مستقل ندارند، خواستار تغییرات اساسی در سیستم اداری کشور بود تا جلو تبعیض گرفته شود: «...ما که ثلث مردم افغانستان را تشکیل می‌دهیم از سی ولایات یک ولایت در اختیار ما نیست این در کجای عدالت است در کجای قانون است...؟» (همان، ۷۳). البته در دوره جدید و در حکومت حامد کرزی فقط دایکندی از مناطق هزارجات تبدیل به ولایت شده ولی هیچ تغییری - مگر خیلی اندک و ناچیز - از طرف دولت برای وضع آبادی آن به وجود نیامده است، زیرا مردم آن به خاطر تعلق به قوم خاص (هزاره) مورد تبعیض آشکار قرار گرفته است. مسئله لین برق ۵۰۰ کیلو ولت که که با همین سیاست تبعیض‌آمیز از مسیر بامیان به سالنگ تغییر یافت، در اعتراض مسالمت‌آمیز، با عنوان «جنبش روشنایی» در دوم اسد ۱۳۹۵، حدود بیش از ۴۰۰ نفر از جوانان تحصیل کرده مردم به خاک و خون کشیده شدند، بدون اینکه مسئله حقوق آنان پیگیری شود، همچنین کشتارهای مساجد و راهگیری‌هایی مستمری که از مردم بی‌گناه ما هر روز قربانی می‌گیرد، همه و همه، ادامه همان سیستم تبعیض است که رهبر شهید از وقوع آن بیم داشته و هشدار داده بود. در نگاه شهید مزاری، سیستم فدرالی از جمله راه حل‌هایی است که می‌تواند از ملیت‌های محروم، تا حدودی رفع تبعیض کند. حقانیت این طرح نیز از این زاویه روشن می‌شود که امروزه به عنوان یک مکانیسم در فضای اداری سیاسی کشور مطرح است.

آخرین سخنان شهید مزاری^(۵)

شهید مزاری^(۵) در آخرین سخنرانی خود در ۲۴ دلو ۱۳۷۳ در جمع مردم غرب کابل، انواع تبعیض‌هایی اعمال شده علیه هزاره‌ها را یاد آوری کرده است ایشان، نقش خیانت‌خیزان را در دوره عبدالرحمن بسیار شکننده بر شمرده و یاد آور شده است:

«وقتی ۶۲٪ مردم با نابود شد، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می‌شود ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم، هزاره بودن عیب بود، شیعه بودن عیب بود، تعمد بود بر اینکه ما را نگذارند به

مکتبها ما را نگذارند به کار کردن و تجارتها، آنچه که در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم. در زمان شاه محمود خان، رسماً مکتوب می‌نویسد به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون، و مکتب‌های ارزش‌دار نگیرد» (همان، ۳۴۳). استاد شهید در همین سخنان خود توجه مردم را به دونکته جلب کرده است و به عنوان وصیت سیاستی برای نسل‌های بعدی به یادگار گذاشته است:

«حالا هم... شما دو چیز را مدنظر بگیرید؛ یکی توجه به خدا داشته باشید، که خدا از همه قوی است؛ هیچ‌کس در مقابل قدرت خدا قدرت نیست!... یک مسأله هم در این است که پیر، جوان، مرد، زن، کوچک، بزرگ متوجه باشید که در بین شما کسی خیانت نکند... اگر به این دومی مسأله توجه نکنید، یک بار دیگر تاریخ تکرار می‌شود و باز اگر این شانس گذشت، محروم شدید، صد سال دیگر وقت ضرورت دارد که شما در این موقعیت بیاوید» (همان، ۳۴۹-۳۵۰).

شهید مزاری^(۵) و یک عمر مبارزه با تبعیض

حجاب زمان و معاصر بودن شهید مزاری^(۵) را در باکس غرب کابل و یا حد اکثر از سال ۶۸ (تأسیس حزب وحدت اسلامی در بامیان) تا حوت ۱۳۷۳ (مقاومت غرب کابل) محصور کرده و بخش اولیه زندگی ایشان به خوبی گشوده و تحلیل نشده است ولی دقت در زندگی شهید مزاری^(۵) نشان می‌دهد که او از ابتدای زندگی خود عقل و درایت ممتاز داشته و به قول هم سالان و هم‌دوره‌های تحصیل ایشان در مدرسه نانوايي مزار شریف و مدرسه سلطانیه، یک سر و گردن از دیگران بالاتر بوده است. او در این دو مدرسه، علیرغم اینکه نوجوان بود، علیه تبعیض در تقسیم کمک‌ها بین طلاب مدرسه، برای تحقق عدالت قیام کرده و رفع تبعیض را عملی کرده بود. او از ابتدای زندگی رنج تبعیض را به خوبی درک کرده و به فکر چاره بوده است. فلسفه رفتن او به عسکری و دیدن وضعیت اقوام کشور و نیز سفرهای استاد مزاری^(۵) به کشورهای منطقه، مانند کشورهای پاکستان، ایران، عراق، لبنان و سوریه و ارتباط با مبارزین علیه تبعیض و استبداد، نشان از بلند نظری و نگاه کلان او به سر نوشت انسان و حساسیت نسبت به کرامت انسانی بوده است. شخصیت فکری و فرهنگی شهید مزاری^(۵) و تلاش عدالت خواهانه او در چارچوب تنگ قومی، کشوری و محدوده خاص جغرافیایی محدود نمی‌شد بلکه جهانی فکر می‌کرد و سفرهای مستمر او در کشورهای یادشده برای تحقق و عملیاتی ساختن چنین تفکر بلند و وسیعی بوده است. استاد مزاری^(۵) با این پیوست جهانی، گستره وجودی یافت و از همین بابت، نه مرعوب زور و زورگویی شد و نه مغلوب تزویر و نه به بند زر درآمد و نه شهوت و هوس او را به بند کشیده توانست بلکه او آزاد مرد خدا باور و انسان با عزت نفس و دارای خود باوری بالا بود که فقط به ندای مظلومیت انسان‌های در بند ستم و تبعیض لبیک می‌گفت و دفاع تمام قد او از اقوام محروم به خصوص مردم هزاره افغانستان نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است. شهید مزاری^(۵) برای تمامی ساکنین کشور، به عنوان یک آموزگار فهیم و دلسوز و یک شخصیت فرهنگی، چگونه زیستن عزت مندانه را درس داد و با ایستادن در برابر تبعیض و استبداد نوین، نگاه

مردم به رابطه یک طرفه دولت و ملت را از حالت پادشاه - رعیت به رابطه عزت مندانه انسانی تغییر داد. استاد مزاری^(۵) به مردم افغانستان به خصوص هزاره‌ها، جرئت حق طلبی از حاکمان را آموخت. شهید مزاری^(۵) همان‌گونه که در عرصه دین داری خردمندانه می‌اندیشید و دیندار متحجر و ریا کار نبود، او هیچ گاه رضای خالق را به رضای مخلوق خدا نفروخت. استاد شهید^(۵) برای زدودن تبعیض و برقراری عدالت در کشور، به نظام عادلانه اسلامی، می‌اندیشید و برای تحقق آن راهبردهای مشخص ارائه کرد. ایشان برای رسیدن مردم به عدالت و زدودن تبعیض نهادینه شده، راهبردهای اساسی و طرح عملی پیش روی مردم گذاشت و در این راستا، مکانیسم تدوین قانون اساسی عادلانه، برگزاری انتخابات عادلانه، سهم‌گیری اقوام و ملیت‌های محروم در عرصه‌های تصمیم‌گیری کلان، تعدیل واحدهای اداری و طرح سیستم فدرالی و چگونگی عملیاتی شدن هم‌پذیری و همزیستی اقوام کشور (وحدت ملی)، را از دل جنگ و باران گلوله و باروت ارائه کرد. نگارنده این سطور یقین دارد که اگر رهبر شهید استاد مزاری^(۵)، از شر جنگ طلبان وحشی شورای نظار و دولت نام نهاد کابل به ریاست آقای ربانی و تاریک اندیشان دور و بر او، در امان می‌ماند و کوتاه فکran متوهم قدرت پرست، به این پیر خردمند، فرصت عرض اندام می‌دادند، به یقین شهید مزاری^(۵) طرح‌های کارآمدتر و مکانیسم راهبردی و عملیاتی‌تری را برای نجات مردم از معضل تبعیض و بی‌عدالتی ارائه می‌داد و آن را عملی می‌کرد. ولی افسوس که زیست او همانند پیشوای عدل و عدالت، حضرت امام علی(ع)، خار در چشم و استخوان در گلو گذشت و حتی خیلی کسانی که شهید مزاری آنان را به نان و نام رسانده بود در سر سفره این بزرگ مرد نشسته بودند نمک می‌خوردند و نمکدان می‌شکستند. لکن طبق سنت الهی که حق نابود شدنی نیست، در اخیر این رهبر شهید استاد مزاری^(۵) است که هم خوب زندگی کرد و هم خوب رفتن از این دنیا را نصیب شد و امروزه یاد و راه و خط عدالت خواهی آن شهید شاهد، شکوه-مندانه‌تر از هر روز حماسه خلق می‌کند، موج می‌آفریند و قلب‌های میلیون‌ها انسان را تسخیر کرده به گونه‌ای که در گوشه و کنار جهان میلیون‌ها انسانی که او را در زندگی خود ندیده اند، بدون تبلیغات به پای تجلیل از مقام و اندیشه و راه عدالت خواهانه آن شهید بزرگ، برای مبارزه با مظاهر تبعیض و ستم تجمع می‌کنند و همه ساله در ماه حوت (سالگرد شهادت مظلومانه و افتخار آفرین رهبر شهید) طیف‌های مختلف از اقشار مردم ما به تعداد میلیونی و دزد گوشه و کنار جهان، برای مبارزه با تبعیض و رسیدن به عدالت با آرمان رهبر شهید مزاری^(۵) تجدید پیمان می‌کنند.

نتیجه

از نظر شهید مزاری^(۵) سیستم تبعیض در افغانستان از ناحیه حاکمان فاشیستی اعمال گردیده و مردم افغانستان به طور عموم، هزاره‌ها به شکل خاص به خاطر اعمال تبعیض سیستماتیک، آسیب‌های جدی دیده‌اند. از نظر شهید مزاری راه حل مسأله افغانستان برای عبور از بحران‌های ممتد و متوالی، استقرار یک حکوت عادلانه، اسلامی و مبتنی بر آرای مردم است. شهید مزاری برای ربع ستم

و تبعیض اقدام‌های مؤثری انجام داد، جنبش عدالتخواهی را تهداب‌گذاری کرد، راهکار مشخص و راهبردهای معین در جهت مبارزه با تبعیض و دستیابی به عدالت مطرح کرد. از دیدگاه رهبر شهید برای رفع ستم اولاً، سیستم اداری کشور تعدیل شود، دوم قانون اساسی بر بنیاد اتکا به حقوق شهروندان و انتخابات با رعایت حقوق فرد فرد نفوس افغانستان و مشارکت تمامی اقشار جامعه فارغ از جنس، نژاد، مذهب و هیچ امتیاز غیر منطقی دیگر، تدوین و طبق آن عمل شود، سوم سرشماری نفوس صورت بگیرد معیار بهره‌مندی از امتیازات و امکانات نفوس هر منطقه باشد، چهارم سیستم حاکمیت بر اساس انتخابات عادلانه و با رعایت نفوس در واحدهای اداری شکل بگیرد. برای تحقق عدالت و رفع ستم، مهم‌ترین طرح و راهبرد شهید مزاری این بود که نظام سیاسی بر اساس سیستم فدرالی تأسیس شود. شهید مزاری تمام تلاش و همت خود را معطوف به رفع تبعیض و تحقق عدالت به کار برد تا سیستمی در افغانستان به وجود بیاید که همه آحاد مردم افغانستان به عدالت و حقوق حقّه خویش دست‌یابند و در این راه تا آن‌جا به پیش رفت که جان عزیزش را فدا کرد و جنبش عدالتخواهی را به عنوان بزرگترین میراث معنوی خویش به‌یادگار گذاشت و راه رسم زندگی کردن، ایستادن و راه رفتن در مسیر پرپیچ و خم سیاسی را برای ما آموخت.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، نشر مروارید، تهران، ۱۳۸۷.
۲. -----، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مروارید، ۱۳۸۲.
۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، بی نا، ۱۴۰۲ق؛
۴. -----، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، قاهره، چاپ محمد ابراهیم بنا و محمد احمد عاشور، ۱۹۷۰-۱۹۷۳م.
۵. ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول فیما جاء من الحکم و المواعظ عن آل الرسول (ص)، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق؛
۷. ابن کثیر، اسماعیل، السیره النبویه، بیروت؛ دارالمعرفه، ۱۳۹۶ق.
۸. ابن هشام، عبدالملک، سیره النبویه، مصر، نشرمصطفی البابی، ۱۳۷۵ق.
۹. انوری، حسن، فرهنگ سخن، تهران، نشر سخن، ۱۳۸۹ش.
۱۰. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن، ترجمه: فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۸ش.
۱۱. جنرال آصف خان مالستانی، مصاحبه، چاپ شده در دومین ویژه نامه خورشید عدالت، به مناسبت بیست و دومین سالگرد شهادت بنیانگذار جنبش عدالت خواهی افغانستان، قم، مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت خواهی، حوت ۱۳۹۵.
۱۲. حبیبی، حسن، (ناظر)، گروه واژه‌گزینی «فارسی»، فرهنگ واژه‌های مصوب فرهنگستان، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، بی تا.
۱۳. خادم الرضا، علی، جعبه ابزار کارآفرینی. تهران، دیباگران تهران، ۱۳۹۶.

۱۴. دهخدا، علی‌اکبر، فرهنگ لغت دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۵. دولت آبادی، بصیراحمد، «گفتنی‌های ناگفته از گفتار و رفتار رهبر شهید»، زنده تر از تو کسی نیست، به کوشش حمزه واعظی، ایران؟، کمیسیون فرهنگی هفته نامه وحدت، ۱۳۷۸؛
۱۶. دولت آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵؛
۱۷. شاهد یاران، ماهنامه فرهنگی تاریخی، شماره ۵۹، تهران، بنیاد شهید و امور ایثارگران، ۱۳۸۹؛
۱۸. شهید مزاری، عبدالعلی، احیای هویت (مجموعه سخنرانیهای استاد شهید عبدالعلی مزاری (ره)، قم، سراج، ۱۳۷۴؛
۱۹. شهید مزاری، عبدالعلی، منشور برادری، مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و ملاقات‌های رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری، مقدمه و تحقیق از مرکز فرهنگی اجتماعی سراج، کویت، نشر فرهنگ هزاره، چاپ سوم، ۱۳۹۳
۲۰. صدوق، محمد، من لایحضره الفقیه، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه. ق؛
۲۱. ضیایی، رضا، چراغ راه (سخنرانیها و مصاحبه‌های بر گزیده از رهبر شهید بابه مزاری (ره)، اروپا، بنیاد رهبر شهید بابه مزاری، نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸؛
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۲۳. گاتلیب، آنتونی، رویای خرد یا تاریخ فلسفه غرب از یونان باستان تا عصر رنسانس، ترجمه لیلا سازگار، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴ ش.
۲۴. مالستانی، آصف، (جنرال)، مصاحبه، چاپ شده در خورشید عدالت، ویژه نامه بیست و دومین سالگرد شهادت بنیانگذار جنبش عدالتخواهی افغانستان، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری (ره)، قم، مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت خواهی، حوت ۱۳۹۵.
۲۵. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۸۲ ش.
۲۶. یزدانی، حسینعلی، صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان، قم؟، حاج کاظم، ۱۳۷۰.

بررسی عمل کرد هنر در تبیین ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵)

■ خالق داد ناصری*

۱. چکیده

در این مقاله، عمل کرد انواع هنر در رابطه با تبیین ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) مورد بررسی قرار گرفته است. بیش از هر هنری، نقش شعر در تبیین این ویژگی‌ها (ساده زیستی، مردمی، لقب باب‌ه، هویت بخشی و قدرت رهبری) برجسته است. اما هنرهای مثل نقاشی، سینما، مستند، انیمیشن، ادبیات داستانی و... تا کنون عمل کرد خوبی نداشته اند. اما ظرفیتی برای این گونه هنرها در تحقق اهداف فوق وجود دارد.

۱. تعریف، اجزا و اقسام هنر

هنر عبارت است از «هنر نوع فعالیت غیر معطوف به سود مادی و مبتنی بر برداشت‌های شخصی از محیط و طبیعت با استفاده از نیروی تخیل و قواعد زیبا شناختی» (انوری، ۱۳۸۱، ج ۸، ص ۸۴۲۹) تعریف هنر از نگاه کودک عبارت از «وسلیه‌ای جهت بیان احساسات و افکار است» (وائقی، ۱۳۸۱، ص ۷) بر اساس دو تعریف فوق، هنر از قدرت تخیل برخوردار است و جوهره هنر، تخیل است لذا «هنر نمی‌تواند خیال‌بندی را رها کند، چون خیال‌بندی، روح هنر، جوهر هنر و خصلت عمده آن است» (اوفسیانیکف، ۱۳۵۲، ۱۴۳) بنابراین، هنرمند به کسی گفته می‌شود که با استفاده از قدرت تخیل بتواند افکار و احساسات خود را به مخاطبان منتقل نماید.

یک اثری هنری در صورتی می‌تواند از ویژگی هنری برخوردار باشد که باید دارای سه جزء متناسبی بهم باشد آن اجزاء عبارتند از: ۱. محتوای فکری یعنی آن که اثر چه می‌خواهد بگوید؟ چه دردی دارد؟ از چه دفاع و چه چیزی را محکوم می‌کند؟ به چه چیز شما را فرا می‌خواند و هدفش چیست؟ ۲. مختصات بدیعی یعنی مجموعه اوصاف و تصاویر، چهره‌ها و سجه‌ها، نکات و تشبیهات و

تعبیرات هنری که هنرمند به کمک آن می‌تواند واقعیت و زندگی را هرچه کامل‌تر و گیرا تر منعکس کند. مختصات بدیعی را نمی‌توان در اثر تحصیل و ممارست کسب کرد بلکه ناشی از قریحه هنرمند است. اگر یک اثر هنری فاقد مختصات بدیعی باشد همه چیز هست بجز اثر هنری. ۳. مختصات فنی یعنی مجموعه قواعدی که برای بکار بردن مصالح اولیه هنر لازم است و بدون دانستن آن، هنرمند از عهده استفاده بجا از آن مصالح و ترکیب آن‌ها بر نمی‌آید. (طبری، ۱۳۸۲، ۱۶) باید به این نکته توجه کرد که هنر در واقع باز نمود طبیعت و جامعه است به صورت واقعی یا خیالی، دیدنی یا نادیدنی، عینی یا ذهنی که از رمزگان‌های طبیعت بهره می‌گیرند. (گیرو، ۱۳۸۳، ۹۸)

هنر با در نظر داشت تعریف و ویژگی‌هایی که برایش بیان شد، به هفت قسم تقسیم می‌شود که عبارتند از: ۱. نقاشی، ۲. موسیقی، ۳. رقص، ۴. معماری و مجسمه سازی، ۵. شعر و ادبیات، ۶. تأثیر، ۷. سینما. (زورق، ۱۳۹۰، ۱۸۶) برخی هنرمندان، انیمیشن یا پویانمایی را هنر هشتم معرفی کرده اند. اما منظور از هنر در این تحقیق هر وسیله‌ای است که برای بیان احساسات نسبت به ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) مورد استفاده قرار گرفته و یا قرار خواهد گرفت مشروط به این‌که با جامعه دینی و عمل کرد شهید مزاری^(۵) سازگاری داشته باشد برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱. شعر

برای شهید مزاری^(۵) اشعار زیادی سروده اند که هر کدام براساس تخیل شاعر، توانسته اند بخشی از ویژگی‌های رهبری وی را بازگو نمایند. تنها هنری که بیش‌ترین عمل کرد را هم در محتوا و هم در تنوع شعری و کثرت شاعری راجع به ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) داشته است، همین هنر است. برخی از ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) از نگاه شاعران عبارتند از:

۱-۱. ساده زیستی

شهید مزاری^(۵) از آغاز جوانی و دوران تحصیلش در ساده زیستی معروف بود. در هیچ دوره‌ای از حیاتش به دنبال ثروت اندوزی نبود. در میان طلاب معروف است که شهید مزاری^(۵) تنها طلبه افغانستانی بود که شهریه از مراجع نمی‌گرفت. در دوران جهاد و رهبری نیز برای خود هیچ‌گونه سرمایه‌گذاری شخصی نکرد. وی از زندگی ساده و بی‌آلایش برخوردار و مانند آئینه صاف و ساده بود. در برخی از اشعاری که در باره شهید مزاری^(۵) سروده شده است این ویژگی به‌خوبی برجسته است مانند این شعر:

مثل یک آئینه بود // ساده و بی‌کینه بود.

زندگی را دوست داشت // سادگی را می‌نگاشت.

مهربان و ساده بود // ساده و افتاده بود. (رجایی، ۱۳۸۷، ۶۹)

ساده زیستی برای شهید مزاری^(۵) به‌خاطر جبر روزگار نبود بلکه زندگی بی‌آلایش را خودش انتخاب کرده بود. هنر وی در این بود که با وجود این‌که قدرت انتخاب در تجمّل‌گرایی داشت در عین

حال لحظه‌ای از زندگی خود و خانواده اش را در رفاه قرار نداد لذا برخی از شعرا در کنار ساده زیستی از روشنایی باطن آن رهبر فرزانه سخن به میان آورده است که اشاره به همین معنا دارد:

مانند سپیده ساده و روشن بود // با تیرگی و تیره دلی دشمن بود
هرچند خلاصه بود و پرپینه، ولی // در باطن خود هزار و یک گلشن بود. (موحد بلخی، ۱۳۸۷، ۱۳۸)
حتی برخی از شعرا علت ماندگاری وی را در ساده زیستی می‌دانند مانند این شعر:
مزاری قهرمان جاودان است // شهید مردم بی‌خانمان است
شهید با وقار ملت ما // همیشه نام وی ورد زبان است. (قلندری، ۱۳۸۷، ۱۲۳)

۲-۱. مردمی

یکی از ویژگی‌های مهم رهبر شهید مزاری^(ه)، مردمی بودن آن است. بسیاری از رهبران دنیا برای رسیدن به قدرت تلاش می‌کنند وقتی به قدرت می‌رسند، درد و رنج مردم را فراموش می‌کنند اما شهید مزاری^(ه) از جمله رهبرانی است که عمرش را برای خواسته‌های مشروع و معقول مردم گذاشت و با مردم زیست. برخی از شاعران، این ویژگی رهبری شهید مزاری^(ه) را در شعرش برجسته کرده است:

رنج تمام مردم ما را کشیده است // یک کربلا مصیبت عظاماست در دلش
غم هرچه بوده، ریخته یکباره برسرش // داغ عمیق زینب کبراست در دلش. (رحیمی، ۱۳۸۷، ۷۷)
بدیهی است وقتی رهبر یک ملتی برخواسته از متن مردم باشد فقدان تمام غم‌های عالم را دامن گیر امتش نیز می‌کند زیرا رهبر مردمی و امتش غم‌های مشترک دارند که درد هر کدام به دیگری منتقل می‌شود.

شهید مزاری^(ه) برخواسته از متن مردم است. حتی دشت و صحرا و کوه و برزن هزاره‌جات او را می‌شناخت چون دشت‌ها و صحراهای هزاره‌جات آغشته به غم و اندوهی است که فرزندان آن دیار در طول تاریخ احساس می‌کردند. شهید مزاری^(ه) در متن این غم و اندوه قرار گرفت و عمر با برکت خود را برای التیام بخشی آن‌ها فدا نمود. در برخی از اشعاری که در باره شهید مزاری^(ه) سروده شده است، مضمون این واقعیت گنجانده شده است:

تورا پامیر و بابا می‌شناسد // تو را ای موج! دریا می‌شناسد
تو فرزند غریب این دیاری // تو را این قوم غم‌ها می‌شناسد. (رضایی، ۱۳۸۷، ۸۳)

۳-۱. لقب باب‌ه

«لقب باب‌ه» یکی دیگر از ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(ه) است لذا در هر مجلسی که سخن از باب‌ه به میان می‌آید، همه می‌دانند که منظور از باب‌ه کسی نیست جز شهید مزاری^(ه). این ویژگی بدین

معنا است که شهید مزاری نه تنها رهبر بلکه یک پدر برای مردم هزاره بود. برخی از شعرا نیز این واژه را در شعرهایش به خوبی استفاده نموده‌اند:

سال‌های سال

گوشه اتاق، روی تاقچه

جای عکس پیره مرد بود

بارها سؤال کرده بودم از پدر:

و او همیشه گفته بود: پدر است!

بابه من و تو و

تمام مردمی که خون شان

همیشه سرخ بوده و روان.

گفته بود:

آن زمان که بابه رفت

دل تمام سارهای کوچه باغ و هم

دل تمام کودکان این دیار

با دل بهارها

شکست و اشک دانه دانه ریخت روی گونه‌ها (رضایی، ۱۳۸۷، ۸۱).

برخی از شعرا واژه بابه را با زبان کودکانه برای عرض حال از آرزوهای کودکان هزاره بیان کرده است:

من نبودم تا ببینم بابه را // آن پدر، آن پیر، آن فرزانه را!

کاش بودم در کنارت ای پدر // گاه گاهی غمگسارت ای پدر! (عباس فیاضی ۲۳ حوت ۹۴، به درخواست دخترم طوبی فیاضی).

۴-۱. هویت بخشی

اگر تمام خدمات شهید مزاری^(۵) را کنار بگذاریم تنها همین ویژگی (یعنی هویت دادن به هزاره‌ها) کفایت می‌کند که بگویم از وی یک قهرمان استثنایی در میان رهبران جهادی ساخت زیرا حقارت تاریخی، هزاره‌ها را به جایی رسانده بود که آن‌ها باور داشتند، شایستگی برای رسیدن به جایگاه علمی، فرهنگی، هنری، مرجعیت و رهبری ندارند اما وی توانست در فرصت کوتاه نه تنها نگرش و رفتار قوم خود را از عمل کردهای منفی تغییر بدهد بلکه بسیاری از شایستگی‌های هزاره‌ها را به صورت عینی به رخ دیگر اقوام کشاند. لذا شهید مزاری^(۵) فصل جدید برای قومی به وجود آورد که قبلاً تجربه نکرده بود. این ویژگی در شعر محمد عزیزی به‌خوبی برجسته است:

این خانه بی‌حضور تو نور و نمک نداشت // آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت

تو آمدی کلید زدی فصل تازه را // بی‌تو بهار رخصتی از قاصدک نداشت

تو آمدی که کل «هزاره» به جزء خود // قدر- شکوه مندی چو تو- مشترک نداشت

تو آمدی که ایل غیور شناسه‌ای // جز «دار» و «ریسمان» ز جفای فلک نداشت

تو آمدی که سهم همه سنگ و سُرَب بود! // آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت. (محمد عزیزی)
به‌خاطر همین هویت بخشی است که برخی از شعرا از شهید مزاری^(۵) به‌عنوان نجات بخش نسل فردای هزاره نام برده است مانند این شعر:

شبیه ماه، زیبایی، مزاری! // چراغ رو به فردایی، مزاری!

برای قوم توفان دیده‌ما // تو چون فانوس دریایی، مزاری! (ابراهیمی، ۱۳۸۷، ۱۹)

شهید مزاری^(۵) با هویت بخشی برای قوم خود توانست جرم هزاره بودن را برای همیشه به فراموشی بسپارد و نه! گفتن را به آری! تبدیل کند:

همان که خواند سرود ستم گسستن را // شکست ظلمت «جرم هزاره بودن» را

همان که داد به نسل خموش «قرن خموش» // هزار حنجره جرئت گلوی گفتن را. (عزیزی، ۱۳۹۵، ۳۳۴)

۵-۱. قدرت رهبری

یکی از ویژگی‌های مهم شهید مزاری^(۵) را می‌توان قدرت رهبری نام برد زیرا وی از دو قدرت شخصی و مقامی برخوردار بود «فردی که در سایه مقام سازمانی خود قادر است فردی دیگری را به انجام کاری ترغیب کند گفته می‌شود قدرت مقام دارد و حال آن‌که فردی که قدرتش را از زیر دستانش می‌گیرد، قدرت شخصی دارد. بهترین وضعیت برای رهبر هنگامی است که او هر دو قدرت شخصی و مقامی را داراست» (علاقه، ۱۳۹۳، ۱۱۲) شهید مزاری^(۵) ضمن این‌که از قدرت مقامی به‌عنوان دبیرکل حزب وحدت اسلامی برخوردار بود از قدرت شخصی نیز برخوردار بود لذا در تصمیم‌گیری‌ها

قاطعانه عمل می‌کرد. یکی از زیباترین شعری که این ویژگی را بیان کرده است این شعر معروف است:

چه می‌شد سال‌های درد می‌ماند // کبوتر با خزان سرد می‌ماند
میان این همه آدم نماها // یکی می‌ماند اما مرد می‌ماند. (اعتمادی، ۱۳۹۵، ۳۵۷)

۲. ادبیات داستانی

داستان عبارت است از: «توالی حوادث واقعی و تاریخی یا ساختگی و ابداعی. خصلت بارز داستان این است که بتواند ما را وادار کند که بخواهیم بدانیم بعد چه اتفاق می‌افتد» (میرصادقی، ۱۳۹۴، ۳۰). بنابراین، داستان تسخیر عمل به وسیلهٔ تخیل را ارائه می‌دهد. (میرصادقی، ۱۳۹۴، ۴۳) علاقه به داستان به‌خاطر سرگرمی و در یافت اطلاعات است اما آن‌چه شاهکارهای ادبی آفریده، خصوصیت دومی است. (همان، ۵۳)

بر اساس تعریفی که برای داستان شد می‌توان گفت: یکی از ابزارهای اساسی برای آشنا کردن نسل جدید با اندیشهٔ شهید مزاری^(۵)، داستان است. داستان به‌خاطر سرگرمی که برای نسل جدید ایجاد می‌کند، از یک طرف می‌تواند بین خوانندگان و شخصیت‌های داستان (شهید مزاری^(۵)) و شخصیت‌های دوران مقاومت غرب کابل (هم‌ذات‌پنداری ایجاد نماید. از طرف دیگر ممکن است عمل کرد شخصیت‌های داستانی مربوط به مقاومت غرب کابل (به‌خصوص شهید مزاری^(۵)) در عمل کرد نسل جدید به گونه‌ای تأثیرگذار باشد که از راه‌های دیگر دشوار خواهد بود.

البته نقل ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) و جریان مقاومت غرب کابل می‌تواند به شیوه‌های مختلفی صورت گیرد. به این شیوه‌های مختلف اصطلاحاً «زاویهٔ دید» می‌گویند. (همان، ۶۴) نویسندهٔ داستان از طریق همین شیوه‌ها می‌تواند با مخاطبان رابطه برقرار کند و به آن‌ها بگوید که برای شخصیت‌ها (شهید مزاری^(۵)) و یارانش در صحنه (غرب کابل) چه اتفاقی افتاد؟ «نظم و ترتیبی این حوادث به عهده پیرنگ است. پیرنگ مواد و مصالح لازم را از داستان می‌گیرد و آن‌ها را بر اساس علت و معلولی تنظیم می‌کند و به آن آغاز و پایانه و میانی می‌دهد تا مضمون یا درون مایه را مجسم کند، یعنی فکر و معنای مسلطی که بر داستان حاکم است.» (همان، ۶۵)

متأسفانه جای ادبیات داستانی در تبیین ویژگی‌های شهید مزاری^(۵) و به طور کلی جریان مقاومت غرب کابل خالی است. این هنر به صورت جدی نتوانسته است در رابطه با مقاومت غرب کابل، شهید مزاری^(۵) و یارانش، عمل کرد خوبی داشته باشد. از آنجایی که داستان مقدمه‌ی برای فیلم‌نامه نویسی و ساخت فیلم است، شروع به کار و ترویج این بخشی از هنر برای بازگو کردن اهداف و اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) یک نیاز حتمی است. داستان نویسان دلسوز و علاقه مند به اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) به سمت استخوان‌بندی وقایع غرب کابل و بازگو کردن اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) حرکت کنند. بر همین کالبد و استخوان‌بندی وقایع غرب کابل است که داستان قهرمانان هزاره بنا می‌شود و

اولین گام در راستای نوشتن فیلم‌نامه نویسی و حرکت به سمت هنرهای تصویری نسبت به بازگ کردن ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(ه) به صورت حرفه‌ای برداشته می‌شود.

۳. نقاشی

در عرصه هنر نقاشی، می‌توان گفت: نقاشی‌های فراوانی از سیمای شهید مزاری^(ه) خلق شده است اما باید نسبت به عمل کرد این هنر نیز به چند نکته اساسی باید توجه کرد:

۳-۱. توجه به ویژگی‌ها

نقاشی‌هایی که در باره شهید مزاری^(ه) انجام گرفته است، بیش‌تر برگرفته از عکس‌هایی است که از شهید مزاری^(ه) به جا مانده و جنبه شخصی دارد در حالی که نقاشان علاقه‌مند به شهید مزاری^(ه) می‌توانند با قدرت تخیل، صحنه‌ها، فداکاری‌ها و دستاوردهای شهید مزاری^(ه) را نیز به تصویر بکشاند و از این طریق ویژگی‌های مانند مردمی بودن، روحانی بودن، مقتدر بودن رهبری شهید مزاری^(ه) به مخاطبانش منتقل گردد.

۳-۲. توجه به نوع رنگ‌ها

انتخاب رنگ مناسب یکی از عوامل تأثیرگذار در جذب مخاطب است. «رنگ‌ها به صورت مواد رنگین خالص، تیره، روشن و خاکستری وجود دارند و با نور منعکس شده از سطح اشیاء، توسط حس بینایی انسان درک می‌شوند و به روی سلسله عصبی، ذهنیت و روان آدمی تأثیر می‌گذارد.» (حسینی‌راد، ۱۳۹۱، ۱۱۹) هنرمندان قبل از خلق اثر هنر نقاشی در باره شهید مزاری^(ه) باید آشنایی نسبی با رنگ‌ها پیدا کنند و با در نظر داشت مخاطبان متفاوت، عکس‌های متنوعی نقاشی شوند. انتخاب رنگ‌ها در تنوع سازی، نقش مهمی دارد. بدیهی است عکس‌هایی که با ویژگی‌های خاص بر روان کودکان تأثیر می‌گذارد غیر از آن عکس‌هایی است که در ذهنیت بزرگسالان و جوانان اثرگذار است.

۳-۳. توجه به کومپوزیسیون

یکی از نکات اساسی که تا کنون در نقاشی‌های شهید مزاری^(ه) کمتر مورد توجه قرار گرفته است، کومپوزیسیون یا ترکیب بندی است ترکیب بندی نقش بسیار اساسی در تأثیرگذاری بر مخاطب دارد زیرا: «وقتی طرحی را به وسیله رنگ‌ها، شکل‌ها، خطوط، بافت‌ها، و اندازه‌هایی به وجود می‌آوریم و آن‌ها را در کارمان به یکدیگر مربوط می‌سازیم این کار در واقع کومپوزیسیون است که طراح به وسیله آن می‌خواسته منظور خود را بیان کند» (دونیس ا. داندیس، ۱۳۹۲، ۴۶) باید توجه داشته باشیم که هدف عمده از نقاشی‌های که برای شهید مزاری^(ه) کشیده می‌شود، انتقال پیام و ارزش‌های آن است و این کار بدون کومپوزیسیون مناسب و حساب شده امکان پذیر نیست.

اجرای کردن سه نکته فوق نیاز به یک هماهنگی میان نقاشان علاقه‌مند به اندیشه شهید مزاری^(۵) دارد که از طریق تشکیل انجمن‌های هنری و استفاده از جامعه شناسان و روان‌شناسان متعهد به آرمان‌های شهید مزاری^(۵) برای رسیدن به اهداف فوق امکان پذیر است.

۴. نویسندگی

یکی از هنرهای که نقش اساسی در معرفی ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(۵) دارد، هنر نویسندگی است. نویسندگان از طیف‌های مختلفی در باره ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(۵) مطالب زیادی در قالب ویژه‌نامه، مقاله، مجله و... نوشته‌اند و همه ساله به مناسبت سالگرد شهادت رهبر شهید، ادای دین نموده‌اند و نباید خدمات فکری و قلمی آن‌ها را نادیده گرفت اما تذکر چند نکته اساسی برای تقویت عمل کرد آن‌ها ضروری است:

۴-۱. سامان‌دهی آثار قلمی

آثار قلمی نویسندگانی که در باره شهید مزاری^(۵) وجود دارند، نیاز به سامان‌دهی است. ضرورت این کار به خاطر صرفه جویی در امکانات، دسترسی آسان به مطالب و جلوگیری از مطالب تکراری است. اگر این ویژه‌نامه‌ها، مجلات و مقالات، در یک مجموعه‌ای جمع‌آوری گردد هم به عنوان یک منبع قابل پذیرش برای خوانندگان به حساب می‌آیند و هم نویسندگان را در مسیر درست هدایت می‌کنند و در نهایت از مطالب تکراری نیز پیش‌گیری می‌گردد. منبع قابل پذیرش برای مخاطبان در صورتی معنا پیدا می‌کند که آثار قلمی در باره ویژگی‌های رهبر شهید که محتوای فکری این نویسندگان را تشکیل می‌دهند علاوه بر این که دچار تناقض‌گویی نباشند باید پاسخ‌گوی خط فکری نویسندگان مخالف نیز باشند. بدیهی است، این کار بدون ساماندهی آثار قلمی نویسندگان امکان پذیر نیست.

۴-۲. تنوع آثار بر اساس نیاز مخاطب

معرفی شهید مزاری^(۵) و اندیشه‌هایش اختصاص به گروه و صنف خاص ندارد بلکه همان گونه که شهید مزاری^(۵) یک رهبر مردمی و متعلق به همه طیف‌ها بود، اندیشه‌هایش نیز برای تمام مردم محرومی است که از جنس خودش می‌باشد. لذا نویسندگان باید آثاری را تولید نمایند که برای خوانندگان کودک، نوجوان، جوان و بزرگسال جذابیت داشته باشند. آن چه که تا کنون آثاری برای بیان ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(۵) عرضه شده است صرفاً قابل استفاده برای آن‌هایی بوده‌اند که در سطح صاحبان اثر مطرح هستند و تولید این نوعی از آثار بدان معنا است که بخش وسیعی از مخاطبان علاقه‌مند به اندیشه شهید مزاری^(۵) مورد توجه قرار نگرفته است و در نهایت اندیشه شهید مزاری^(۵) برای مخاطبان علاقه‌مند به درستی معرفی نشده است.

به عبارت دیگر همان گونه که هنر نویسندگی به محتوای اثر، اهمیت می‌دهد نسبت به شکل اثر نیز توجه می‌کند. اثر از نظر محتوا باید روان و متناسب با فهم مخاطب باشد و از نظر شکل باید دارای جاذبه باشد. نویسندگان پیر و شهید مزاری^(۵) باید مخاطبان خود را هم در شکل اثر و هم در محتوای اثر مورد توجه قرار دهند تا دایره معرفی و ویژگی‌های رهبر شهید مزاری^(۵) گسترش پیدا کند.

۶. ساخت فیلم

۶-۱. سینمایی

در رابطه با جریان مقاومت غرب کابل چه دردی بالاتر از این می‌توان تصور کرد که بعد از گذشت بیست و سه سال از سال‌گرد شهید مزاری^(۵) هنوز کوچک‌ترین اقدامی در ساخت فیلم سینمایی صورت نگرفته است. الگو سازی به صورت جذاب از شهید مزاری^(۵) برای نسل جدید فقط در پرده سینما امکان پذیر است زیرا ویژگی‌های که در سینما وجود دارد، در هیچ یک از هنرهای دیگر پیدا نمی‌شود.

یکی از ویژگی‌های مهم سینما، قدرت انتقال به وسعت جغرافیای جهان برای مخاطبان انبوه در کم‌ترین زمان است. فیلم سینمایی در باره شهید مزاری^(۵) می‌تواند مخاطبان خود را در سراسر جهان پیدا کند چنین ویژگی را نمی‌توان در شعر، نقاشی، نویسندگی و... پیدا کرد.

دومین ویژگی که برای سینما می‌توان نام برد، تأثیرگذاری است که از طریق «خلق منظره در جذابیت دیداری و شنیداری برای تأثیرگذاری بر حواس مخاطب انجام می‌گیرد» (گذر آبادی، ۱۳۹۳، ۸۹) به خاطر همین تأثیرگذاری است که ژان لوک کودار در باره سینما می‌گوید: «سینما باید سنگی باشد که سکوت را می‌شکند هم‌چون گلوله‌ای که نبرد را آغا می‌کند.» (پرویز شفا، ۱۳۵۸، ۳) مهم‌ترین هدف پیروان شهید مزاری^(۵) نیز تأثیرگذاری اندیشه‌های وی بر مخاطبان انبوه در کم‌ترین زمان است.

سومین ویژگی سینما، میزانسن است که به معنای «قرار دادن در صحنه ... و هر چیزی غیر از پیرنگ، شخصیت، افکار شخصیت، گفتگو، و باند موسیقی، میزانسن است» (پرویز شفا، ۱۳۵۸، ۳۴۵) به طور کلی هرچیزی که در صحنه فیلم اتفاق می‌افتد به آن میزانسن گفته می‌شود. بر این اساس اگر نسلی بعد از شهید مزاری^(۵) (ره) بدانند که برای مردم هزاره در غرب کابل در دهه هفتاد چه اتفاقاتی رخ داد؟ شهید مزاری^(۵) چگونه جامعه خود را رهبری نمود و چگونه محبوبیت کسب کرد؟ چه کسانی در شهادت شهید مزاری^(۵)، شکست غرب کابل، حادثه افشار نقش داشتند؟ همه این‌ها در یک میزانسن سینمایی می‌تواند قابل تعریف باشند و هم‌چنین پیرنگ یعنی «زنجیره‌ی علی معلولی وقایع و یا کنش و واکنش» (همان، ۷۳) نیز از همین طریق شکل می‌گیرد. نمی‌توانیم شهید مزاری^(۵) را جدای از غرب کابل و دشمنان و دوستانش تعریف کنیم. قضاوت در باره عمل کرد شهید مزاری^(۵) با ترکیبی از ابودر، مسعود، ربانی، انوری، محسنی و کلیه پدید آورندگان صحنه‌های دهه هفتاد، قابل تعریف است.

شکل‌گیری این تضاد در صحنه سینما باعث تعلیق یعنی «توسل به حدس و گمان در باره وقایع پیش‌رو و تأثیر آن‌ها بر شخصیت‌ها» می‌شود. (همان، ۱۰۳) تعلیق می‌تواند جذابیت‌های رهبر شهید مزاری^(۹) را در اذهان نسل جدید ماندگار کند زیرا «تعلیق هردو عنصر کنجکاوی و نگرانی را با هم ترکیب می‌کند» (همان، ۱۰۴) و از این طریق، هم‌ذات‌پنداری بین شهید مزاری^(۹) و پیروانش صورت می‌گیرد زیرا «هرگاه یک درگیری حسی و عاطفی عمیق، بین تماشاگر و شخصیتی در هر اثر هنری ایجاد شود، گفته می‌شود هم‌ذات‌پنداری صورت گرفته است. در این حالت، تماشاگر خود را به جای شخصیت مورد نظر تصور می‌کند تجربیات و احساسات آن شخصیت را در وجود خودش احساس می‌کند. در هم‌ذات‌پنداری هر کسی تا حدی به شخصیت مورد نظر شبیه می‌شود» (احمدزاد، ۱۳۹۲، ۱۲۸)

چهارمین ویژگی سینما، ملودرام یعنی «نمایش همراه با موسیقی» است. (پرویز شفا، پیشین، ۳۳۰) برخی از ویژگی‌های ملودرام عبارتند از: پرداختن به مسائل مهم اجتماعی، استفاده وافر از موسیقی برای تقویت احساسات، خط فاصل میان خیر و شر و پیروزی خیر بر شر، و در نهایت سربلندی شخصیت اصلی از ساختار قدرت و ایستادن در برابر نظام سلطه‌گر و مقابله با نژادگرایی و فاصله طبقاتی. (همان، ۳۳۱) برای تحریک احساسات نباید موسیقی را دست‌کم گرفت. با توجه به ویژگی‌های که برای ملودرام بیان شد، قدرت تأثیرگذاری یک فیلم از شهید مزاری^(۹) به مراتب بیش از هر اثر هنری دیگر خواهد بود بلکه می‌توان گفت: ساخت فیلم سینمایی در باره شهید مزاری^(۹)، همه ویژگی‌های هنری را دربر می‌گیرد.

۶-۲. مستند

فیلم مستند در یک تعریف کوتاه عبارت است از: «گزارش و تفسیر خلاق از واقعیت» (عزتی، ۱۳۹۱، ۹) جای بسی خوش‌بختی است که در سال‌های اخیر، نویسندگان و چهره‌های فرهنگی علاقه‌مند به آرمان‌های شهید مزاری^(۹)، به خاطره‌نویسی و مصاحبه با شخصیت‌ها روی آورده‌اند و این امر در مستندسازی کمک می‌کند. در بسیاری از موارد، فیلم مستند به مراتب تأثیرگذارتر از فیلم داستانی است. در دهه هفتاد حوادث و اتفاقات زیادی در غرب کابل رخ داده است که کوچک‌ترین آن‌ها از نظر زمانی و مکانی ارزش رسانه‌ای دارد. تمام ساختمان‌های که در جریان مقاومت غرب کابل ویران شده‌اند روایت‌گر تاریخ مقاومت مردم ماست. خوش‌حال نباشیم که غرب کابل بازسازی می‌شود بدون این‌که فیلم مستندی از صحنه‌های مربوط به دهه هفتاد ساخته شده باشد. مقرر حزب وحدت و فرماندهی شهید مزاری^(۹)، مراکز فرماندهی قومندان‌ها، مدارک و مکاتبات حزب وحدت در درون حزبی و بیرون حزبی، ابزار و آلاتی به‌جا مانده از حزب وحدت، شناسایی ثبت پایگاه‌های مخالفان و... همه اسنادی هستند که برای مستندسازی روز به روز اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کنند. ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۹) نیز از درون همین اسناد روشن‌تر می‌شود. هرچند زمانی زیادی را از دست

داده‌ایم اما هنوز فرصت باقی است. هنرمندانی که پیروان شهید مزاری^(۵) هستند و در مستندسازی مهارت دارند نباید رسالت خود را در انجام این وظیفه فراموش نمایند.

۶-۳. انیمیشن

ما نباید بچه‌ها و نوجوان را نسبت به جریان‌ات دههٔ هفتاد غرب کابل و ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) و یا رانش نادیده بگیریم. انیمیشن و یا پویانمایی که «تحرک بخشیدن به نقاشی یا اشیا و اجسام» (احمدزاده، ۱۳۹۲، ۴۱) است، ابزار مناسب برای انتقال افکار و اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) است. هرچند هنرمندان کار عملی در این راستا از خود نشان نداده‌اند اما با اعتماد به نفسی که در نسل جدید به‌وجود آمده است می‌توانند دست به اقدام عملی به بزنند.

نتیجه

شناختن و شناساندن ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) یکی از اساسی‌ترین نیازهای جامعهٔ امروزی است. هنر، مهم‌ترین ابزار برای رسیدن به چنین هدفی است زیرا تنوع، سرعت انتقال، جذابیت و فراگیری از ویژگی‌های مهم این ابزار است. هرچند تلاش‌هایی برای تبیین ویژگی‌های رهبری شهید مزاری^(۵) در شعر، نویسندگی و نقاشی صورت گرفته است اما در قسمت سینما، مستند و انیمیشن هیچ‌کاری عملی انجام نگرفته است. علاقه‌مندان به آرمان‌های شهید مزاری^(۵) با تشکیل یک بنیاد فراگیر که متشکل از نویسندگان، هنرمندان و صاحبان سرمایه باشند، می‌توانند در راستای تحقق این هدف گام عملی بردارند به دلیل این که تهیهٔ چهارچوب نظری اندیشه‌های شهید مزاری^(۵) توسط نویسندگان امکان‌پذیر است اما مراحل اجرایی آن به عهدهٔ هنرمندان است و در نهایت حلقهٔ وصل این روند، تدارکاتی است که توسط خیرین علاقه‌مند به شهید مزاری^(۵) چاره‌اندیشی خواهد شد. هرچند این ایده در مقام عمل نیاز به زمان دارد ولی ایجاد ادبیات چنین ایده‌ای می‌تواند در حرکت کردن به سمت اجرایی کردن کمک کند.

فهرست منابع:

۱. احمدزاده، علیرضا، فرهنگ واژگان سینمایی، تهران انتشارات افراز، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
۲. انوری، حسن، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۳. اوفسیانیکف، میخائیل، سیلایف، نیکلای، ایوان استاخف و دیگران، مسایل زیبا شناسی و هنر، ترجمه: محمد تقی فرامرزی، تهران، انتشارات پویا، چاپ اول، ۱۳۵۲.
۴. جبر روی مک بین، ترجمه پرویز شفا، سینما سلاح تئوریک، تهران، انتشارات کانون فارغ التحصیلان مدرسه عالی تلویزیون و سینما، ۱۳۵۸.
۵. حسینی راد، عبدالمجید، مبانی هنرهای تجسمی، تهران، انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۹۱.
۶. دونیس ا، دانیس، ترجمه: مسعود سپهری، مبادی سواد بصری، تهران، انتشارات سروش، چاپ سی و ششم، ۱۳۹۲.
۷. زورق، محمد حسن، مبانی تبلیغ، تهران، انتشارات صدا و سیما، چاپ دوم، ۱۳۹۰.
۸. طبری، احسان، مسایلی از فرهنگ و هنر و زبان، تهران، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۸۲.
۹. عزتی چهارقلعه، مهدی، مستند نمایی، تهران، نشر ساقی، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۱۰. گیرو، پی‌یر، ترجمه: محمد نبوی، نشانه شناسی، تهران، انتشارات آگه، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۱۱. واثقی، مینو، آموزش هنر، تهران، انتشارات پیام نور، چاپ پنجم، ۱۳۸۱.
۱۲. هرسی، پال، بلانچارد، کنت، ترجمه: علی علاقه‌بند، مدیریت رفتار سازمانی، تهران، انتشارات امیر، چاپ سی و نهم، ۱۳۹۳.
۱۳. دومین ویژه‌نامه‌ی «خورشید عدالت»، به مناسبت بیست و دومین سالگرد شهادت بنیان‌گذار جنبش عدالت‌خواهی افغانستان رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری، قم، ۱۳۹۵.

مهم‌ترین شاخصه‌های جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید

■ اسدالله ابراهیمی *

روزنه:

هر حادثه و تحولی که در جامعه بشری اتفاق افتاده است دارای زمینه‌های است که در پیدایش آن نقش مستقیم یا غیر مستقیم داشته است و جنبش عدالت‌خواهی که رهبر شهید قیادت و رهبری آن را بر عهده داشت نیز از این قاعده و قانون مستثنی نیست شناخت کامل و آگاهی درست و صحیح از جنبش عدالت‌خواهی مستلزم شناخت شاخصه‌ها و ویژگی‌های آن است زیرا بدون شناخت شاخصه‌ها و ویژگی‌های حرکت عدالت‌طلبی رهبر شهید شناخت آن میسر نخواهد شد بی‌شک رهبر شهید در برابر مستکبران به پا خاست وزیر بنای جنبش عدالت‌خواهی بر ضد تمامیت خواهان را پی‌ریزی نمود جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید دارای دو ویژگی اسلامی بودن و مردمی بودن بود دومولفه بنیادین اسلامی بودن و مردمی بودن جوهره‌ی جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید را تشکیل می‌دهد

الف- اسلامی بودن

از آنجا که ماهیت جنبش عدالت‌خواهی رهبر شهید، با منافع و اهداف سلطه‌گران و ستم‌پیشگان در تضاد بود. هیچ‌گاه این حرکت برای تمامیت‌خواهان زورگو، در افغانستان قابل تحمل نبوده است، این سردمداران فاشیست با تمام امکاناتی که در اختیار داشتند، به مقابله با آن برخاستند. مسلم است که جنبش عدالت‌خواهی که در غرب کابل رخ داد، دارای ماهیت اسلامی بود هر چند مستکبران سعی دارند ماهیت این قیام عدالت‌خواهی را غیر اسلامی، نژادی قلمداد کنند. رهبر شهید به خبرنگاری که از ایشان پرسیده بود: بزرگترین آرزوی شما چیست؟ فرمود: «بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه‌ی ملیت‌ها طبق اسلام به آنها اعاده شود.» (ضیائی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۵)

رهبر شهید بخاطر این که هزاره بودن در افغانستان جرم بود، هزاره هزاره می‌گفت فریاد او مصداق این آیه شریفه بود: «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَةَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ» (نساء/۱۴۸) نلسون ماندیلا گفته بود: آپارتاید را می‌بخشیم اما فراموش نمی‌کنیم این مشهورترین جمله اوست که در ادبیات سیاسی جهان به ضرب المثل تبدیل شده است. عاقل می‌بخشد اما فراموش نمی‌کند. رهبر شهید نیز می‌گفت: «صحت کردن قضایای تاریخی و صحت کردن درد یک مردم مظلومیت یک مردم معنایش جنگ نیست. معنایش حذف نیست». (ضیایی، ۱۳۸۸، ص ۱۵۴) برخی او را جنگ طلب معرفی می‌کنند: صد درصد جنگی که در کابل اتفاق افتاده بود نود نه درصد جنگها دفاعی بود، یعنی با اجبار در پاسخ به تهاجم دیگران به دفاع از خود و ملتش برخاست ایشان در این زمینه می‌گفت: «خدا را شاهد می‌گیریم که هر جنگی که بر سر ما تحمیل شد روز اول اعلامیه آتش بس را من یک طرفه امضا کردم. طرفدار جنگ نبودم و نیستم و بعد از این هم نخواهم بود؛ ولی این افتخار را دارم و تعهد گذاشته‌ام از مردم خود دفاع کنم. و حتی اگر یک مرمی هم داشته باشم برای دفاع مردم می‌دهم حالا اگر کسی یا کسانی بیاید و تبلیغ کنند و مرا جنگ طلب بگویند هیچ باکی ندارم». (ضیایی، ۱۳۸۸، صص ۸۲-۹۱) کسانی که ایشان را محارب لقب داده اند، به این فرمایش امام علی(ع) چه جواب دارند: مَا اخْتَلَفَتْ دَعْوَاتُنَا إِلَّا كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ضَلَالَةً (نهج البلاغه حکمت ۱۷۴) دو دعوت به اختلاف نرسد جزء این که یکی باطل باشد، این ظلم و بی انصافی به این شهید مظلوم نیست، همو که هدفش رسمیت مذهب تشیع، تغییر تشکیلات ظالمانه و مشارکت شیعه و هزاره در تصمیم گیری بود. براساس فتوای برخی کسی که این خواسته‌های برحق و منطقی و انسانی را داشته مفسد و محارب بوده است، تأسف بار تر این که با کسانی هم کاسه و همراه بودند که حاضر نبودند در قانون اساسی شان نام شیعه و تشیع را بیاورند. به فرمایش علی (ع) آنها مرتکب دوگناه شدند: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاحِلِ فِيهِ مَعَهُمْ وَعَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٍ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَإِثْمُ الرِّضَى بِهِ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۶) آن کس که از کار مردمی خوشنود باشد، چونان کسی است که همراه آنان بوده و هر کس که به باطلی روی آورد، دوگناه برعهده او باشد، گناه کردار باطل، و گناه خوشنودی به کار باطل. براساس مبنای امام علی (ع) یقیناً یکی از دوجبه‌های کابل بر حق و دیگری باطل بوده است. آیا جبهه‌ای که از هستی و ناموس و حیثیت مردم خود دفاع کرده باطل بوده است؟ به فرموده امام از روزی که حق برای من نمایان شد، هرگز دچار تردید نشدم «مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مُذْ أَرَيْتُهُ» (نهج البلاغه، حکمت ۱۷۵) برای عدالت‌خواهان مثل خورشید روشن است که جبهه مزاری بر حق بوده و جبهه مقابلش باطل، ما نباید مصداق این کلام علوی باشیم: «إِنَّ سَعْدًا وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ لَمْ يَنْصُرَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَخْذُلَا الْبَاطِلَ» (نهج البلاغه، حکمت ۲۶۲) نه حق را یاری کنیم و نه باطل را خوار سازیم (نهج البلاغه، ابن سینا بلخی برای اثبات روح و تجرد آن برهان هوای طلق یا انسان

پرنده را مطرح می کند انسان معلق در فضا یکی از دلایل فلسفی و تجربی ابن سینای بلخی برای اثبات وجود نفس و مغایرت آن با پیکر انسان است. بلخی در کتاب شفا و اشارات به طور مبسوط به بیان برهان هوای طلق پرداخته است یعنی بدون دخالت عوامل بیرونی به اثبات تجرد نفس می پردازد. (طوسی، ۱۳۸۳، صص ۳۷۴-۳۷۵ ج اول نمط سوم) ماهم برای شناخت رهبر شهید باید بدون حب و بغض، بدون پیش داوری به زندگی آن بزرگوار توجه داشته باشیم در خواهیم یافت که ایشان در تقوای سیاسی، تقوای اجتماعی، تقوای اقتصادی، نزدیکترین فرد به علی^(ع) در سیاست افغانستان بوده است

دومین مؤلفه‌ی بنیادین حماسه غرب کابل، مردمی بودن آن بود

وقتی به نهج البلاغه سر می زنیم، مشاهده می کنیم که چگونه امام با مردم راست و صادق و چهره به چهره مشکلات، نامالایمات، درد ورنج دولتش را با مردم در میان می گذارد. رهبر شهید نیز همانند مقتدایش مشکلات و سختی ها را با مردم چهره به چهره، صادق و بی تکلف در میان می گذارد. حالا کسی رهروان رهبر شهید را متهم نکنند که مزاری را در عرض و ردیف امام قرار دادند نه، پیروان مزاری معتقد به تشکیک هستند هرگز مزاری را در عرض امام علی قرار نداده و نخواهند داد بلکه معتقدند واثبات می کنند که شهید مزاری در صحنه سیاست افغانستان روش، گفتار، بیان و بنانش از همه به امامش علی^(ع) نزدیک تر بوده است. حالا اگر کسی دفاع از مزاری را نژاد پرستی می داند شعر معروف شافعی را باید در جواب ایشان گفت شافعی در اشعاری که در باره اهل بیت سروده پس از ستایش خاندان پیامبر و ابراز محبت نسبت به آنان، محبت به اهل بیت را فرضی از طرف خدا و قرآن می داند و همه را بدور از هر نوع تعصب قومی و مذهبی به احترام گذاشتن و ارج نهادن به آنان وامی دارد «ان کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی» (الشافعی، ۱۴۲۳، ص ۸۲) اگر حب اهل بیت بدعت و رفض در دین است، عالم و آدم، جنس و انس شهادت بدهید که من رافضی هستم. عمل کرد رهبر شهید در طول تاریخ افغانستان بیش از هر سیاست مداری رنگ الهی و علوی داشته صبغت الله و من احسن من الله صبغه و نحن له عابدون (بقره ۱۳۸) داستایوسکی نویسنده شهیر روسی در کتاب شب های روشن دل می گوید: «راستی خدای مهربان! آیا یک دقیقه خوشبختی کامل؛ برای یک عمر کافی نیست؟ (داستایوسکی، ۱۳۸۵، ص ۹۵) رهروان مزاری این حرف را در باره ایشان می گوید: برفرض محال که جنبش مزاری؛ هیچ دستاوردی هم، برای مردمش نداشته باشد راستی خدای مهربان! آیا همین محافل و مجالس بزرگی که در سراسر جهان ما را هر ساله، زیر یک چتر و یک سقف، گرد هم می آورند و فریاد رسای عدالت خواهی رهبر شهید را هر ۲۲ حوت به گوش عاشقان حق و تشنگان عدالت، نسل به نسل جار بزند کافی نیست؟ شاه بیت سخنان رهبر شهید مردم بود، او به نقش تعیین کننده مردم ارزش فراوان قائل بود و خود را برای محقق کردن آرمان های مردم، سرباز آنان می دانست چنان که می گفت: اگر مردم من را به عنوان یک سرباز قبول کنند این برایم افتخار است

(ضیائی، ۱۳۸۸، ص ۴۹) دکارت فیلسوف فرانسوی می‌گوید: می‌اندیشم پس هستم بنابراین، رهبران ما هم اگر می‌خواهند موجودیت اجتماعی و مردمی داشته باشند میان سنت و مدرنیته باید پلی بسازند تا بیش از این شاهد شقاق وصف بندی‌های جناحی بین مردم خود نباشیم نه این‌که هر وقت موجی ایجاد شد موج سواری کنند و یا این‌که پول و دیگر ظواهر فریبنده را مبنا قرار دهند ما در سراسر جهان شاهد حضور آگاهانه و چشم‌گیر مردم در مراسم یاد بود رهبر شهید هستیم این حضور، تفسیر این آیه سوره مریم است ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا (مریم/۹۶) قرآن از واژه سیجعل استفاده می‌کند که محقق شدن زود هنگام معنا را می‌رساند، نه یجعل که آینده‌های دور را نیز شامل می‌شود. یعنی به زودی. پاداش کسانی که ایمان دارند و عامل عمل صالحند. خداوند مهر و محبت شان را در دل‌ها قرار می‌دهد. ان الله لایضیع اجرالمحسنین (یوسف ۹۰) اگر کسی راه را، خدایی را و نیکو انتخاب کرد خداوند پاداش او را ضایع نمی‌کند. هدف شهید وحدت ملی آن قدر والا و ارزنده بود که در راه آن از جان گذشت.

ان الذين قالوا ربناالله ثم استقاموا تتزل علیهم الملائکه الا تخافوا ولا تحزنوا (فصلت ۳۰) تشییع جنازه باشکوه آن مرد بزرگ نشانه اخلاص و جای داشتن او در دل‌های مردمش بود که در تاریخ افغانستان بی‌نظیر است به فرمایش امام علی(ع) تَزُولُ الْجِبَالُ وَ لَا تَزُلُ، أَعْرِ اللَّهَ جُمُوعَتَكَ، (نهج البلاغه، خطبه ۱۱) اگرکوه‌ها از جای کنده شوند تو ثابت و استوار باش، کاسه سرت را به خدا عاریت ده. رهبر شهید مصداق این جملات بود مانند کوه مقاوم بود و در طول سه سال و سرانجام کاسه سرش را به خدا عاریت داد مقاومت سه ساله رهبر شهید در آن جغرافیای کوچک که از هر طرف محاصره بود حقیقتاً از او مصداقی برای این کلمات ارزنده‌ی امیرالمؤمنین(ع) ساخت در جواب آنان که ما را بخاطر بزرگداشت رهبرمان شماتت می‌کنند و ایراد گرفتند که برای مزاری روضه خواندن خدشه به جایگاه امام حسین است می‌گوییم: آیا بزرگداشت شهید مزاری چیزی جز بزرگداشت و نشان دادن عظمت امام حسین (ع) است؟ مگر غیر از این است که ما در روضه‌های امام حسین(ع) از یاران و رهروانش یاد کرده و آن‌ها را می‌ستاییم؟ و حال آن‌که مزاری پیرو راستین امامش حسین(ع) بود. تن به خواری و ذلت نداد حتی به بهای از دست دادن جان و نیز می‌گوییم خداوند برای مظلومیت مظلوم با نهیب پرسیده: **بای ذنب قتلت** (تکویر/۹) به کدامین گناه کشته شد. مارتین لوترکینگ می‌گوید: آن‌ها آنقدر ما را کاکا سیاه، دودی و موشی صدا کرده بودند که دیگر برای خود ما هم این القاب طبیعی و عادی شده بود. ما راضی نخواهیم شد؛ تا زمانی که عدالت هم‌چون سیل و نیکو کاری همانند رودی خروشان جاری شود. اقدامات لوترکینگ موجب لغو قانونی تبعیض نژادی در مکان‌های عمومی، آموزش و پرورش و لغو نابرابری سیاهان در رأی دادن شد (آنتونی، ص ۲۷۹-۲۷۷) منادی وحدت ملی نیز می‌گوید: آن‌ها از ما خدمت می‌خواهند، جوالی‌گری می‌خواهند. اما نمی‌خواهند از بیست و هشت وزارت‌خانه یک وزارت‌خانه کلیدی برای ما بدهند. (ضیائی، ۱۳۸۸، ص ۶۶) وزارت کلیدی یعنی این‌که قاعده بازی را دیگر

شما تنها تعیین نمی کنید یعنی این که دیگر وقت آن گذشته که فقط شما سرنوشت بازی را در دست بگیرید و تعیین گر و برهم زننده آن باشید حسن ختام این وجیزه را با فرمایش امام علی(ع) به پایان می بریم وَ لَمْ يَجْبُرْ عَظَمَ أَحَدٍ مِنَ الْأُمَمِ إِلَّا بَعْدَ أَزْلِ وَ بَلَاءٍ (نهج البلاغه، خ ۸۸) (هرگز استخوان شکسته ملت‌ای را بازسازی نکرد مگر پس از آزمایش‌ها و تحمل مشکلات فراوان، بازسازی استخوان خرد شده؛ و لگدمال شده مردم ما نیز ممکن نیست، مگر با تحمل سختی‌ها و مشکلاتی که در مسیر احقاق حقوق ما هست و ایجاد می کنند).

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- الطوسی، نصیرالدین، شرح الاشارات والتنبیها، ۱۳۸۳، بوستان کتاب
- ۴- داستابوسکی، فؤدور میخائیلویچ، شب های روشن و نازک دل، ترجمه قاسم کبیری، چاپ دوم، ۱۳۸۵
- ۵- گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، منوچهر صبوری، ۱۳۷۳، تهران، نشر نی،
- ۶- ضیایی، رضا، چراغ راه، ۱۳۸۸، ناشر بنیاد رهبر شهید بابیه مزاری
- ۷- الشافعی، الامام محمد بن ادريس، دیوان الشافعی، شرح عبدالقادر محمد مایو، ۱۴۲۳ه، ناشر دارالقلم العربی، الطبعه الاولى، سوریه، حلب.

دود، غبار، خون و موترهای شیشه‌دودی؛ بررسی و تحلیل رخداد‌های سیاسی و نظامی مقاومت غرب کابل

■ نسیم هزاره *

مقدمه

از روزهای پرشور آغاز دموکراسی فرمایشی ظاهرشاهی در دهه ی پنجاه شمسی کابل، تا طعم نمکی خون و خاک در دهان هزاره، در غرب کابل دهه ی هفتاد، واقعیاتی وجود داشتند که همیشه در جریان بودند ولی همیشه شرم مذهبی، مانع از بیان آنها بوده است!

روایت سوم شخص، تقدیم به نسل سوم و چهارم!

هزاره پس از دو قرن سکوت و سرکوب، پس از تحولات دهه ی پنجاه، وقتی به کوچکترین منافذ تنفسی دست پیدا نمود، وارد تحولات جدیدی شد که امروز خوب یا بد، ما میزان توان خود برای بهره‌گیری از آنچه بدان دسترسی داشته‌ایم را به نمایش گذاشته ایم.

تحولات نرم و کند دموکراسی ظاهرشاهی، با کودتای داوود، به سرایشی تند تحولانی وارد شد که بعد از چند سال افغانستان، گاهی در یک هفته رییس جمهور عوض می‌کرد. تهاجم شوروی به افغانستان، نقطه‌ی عطفی در تاریخ معاصر این کشور رقم خورد که سبب تحولات بزرگ و تغییرات گسترده‌ای گردید. شوروی و دولت وابسته به آن، تمام تلاش خود را بر اداره‌ی شهرهای بزرگ و نقاط مهم و استراتژیک افغانستان متمرکز نمود. نقاطی مانند هزاره‌جات را، که در پس از قرن‌ها ستم و محاصره، در بالاترین حد عقب‌ماندگی نگاه داشته شده بودند، بعد از چند جنگ و گریز به حال خود رها نمود، تا مردمان هزاره پس از خروج دولت و اشغالگران، تنها در منطقه‌ی خود مشق سیاست و رقابت کنند. هزاره‌ها با دسته‌جات و گروه‌های مختلف، ناگزیر از تجربه‌ی دورانی دردناک بود. در پس هر روز از زندگی بدون دولت و بدون سیستم سیاسی مرکزی، هزاره‌ها روزهای سختی را گذراند. ایدئولوژی‌های نو، رنگارنگ و وارداتی، میزان تعهدهای فطری روستایی هزاره به آن‌ها، احزاب و دسته‌های متعدد، سبب شد که گاه به راحتی اسلحه‌ی برادر روی شقیقه‌ی برادر خونی گذاشته شود و

بدون هیچ تردیدی سرفه‌ی خونین خود را با صدای شلیک گلوله و طنین آن در کوهستان، تعریف نماید.

هزاره‌ها در اواخر دهه‌ی پنجاه و شصت با تهییج و رقابت درونی و ریختن خون‌های زیادی از خود، برهه‌ای از تاریخ خود را ساخت که هرچند تلخ بود اما پس از قرن‌ها بی تجربه‌گی شاید ناگزیر به نظر می‌رسید.

۱. وحدت اولین تجربه و پختگی سیاسی هزاره‌ها

شاید تلاش وسیع، گسترده و خالصانه‌ی جمع از رهبران هزاره در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت، برای وحدت، اولین نشانه‌های حرکت هزاره‌ها به سوی پختگی سیاسی بود. تشکیل حزب وحدت ثمره و تجربه‌ی خون‌های زیادی بود، البته پنجره‌های جدیدی و تجربیات نویی هم به هزاره عرضه نمود. هزاره‌ها در رفتار و کنش سیاسی خود در عصر رهایی از قید و بند هر دولت و نظام سیاسی، ایستادن روی پایه‌های مذهب سیاسی را، بدون این‌که تعلق به خون و نژاد را از خود نشان دهد، تجربه نمودند. هزاره‌ها استوار و پرانرژی با شعارهای مذهبی، ابتدا دولت را در مناطق مرکزی به زانو درآوردند، سپس به جان خویشتن افتادند. رها شدن زمین هزاره بحال خود از طرف دولت و اشغالگران، سبب شد شورای اتفاق از درون منشعب شود و جن‌گهای خونینی رخ دهد. بعدتر حرکت اسلامی و سازمان نصر و سپاه پاسداران برای گسترش قلمرو خود به جان افتادند. در پس تمامی رقابت‌های خونین، علاقه‌ها و سلیقه‌های نهفته بود که هیچکس آن را بر زبان نمی‌آورد، اما عملاً در جهت آن گام بر می‌داشتند. هزاره‌ها در سال‌های پایانی دهه‌ی شصت، حزب وحدت اسلامی را تشکیل دادند و یکی از بزرگترین جریان‌های شیعی هزارگی که در رأس آن غیر هزاره قرار داشت، تحت هیچ شرایطی حاضر نشد به وحدت هزارگی - شیعی بپیوندد. حرکت اسلامی با پیاده نظام هزاره و اراکین غیر هزاره، از هضم شدن در درون هزاره واهمه داشت و این تنها دلیل مقاومت این گروه بود. شیخ آصف محسنی و شورای مرکزی اکثر غیر هزاره‌اش، می‌دانستند که حزب وحدت بر پایه‌ی رای و نظر شورای مرکزی اکثر هزاره، به مدد جمعیت شیعی هزاره، تاثیرگذاری اقلیت قدرتمند غیر هزاره را به نسبت بالایی کم خواهد کرد. اینگونه بود که حزب وحدت بدون سران غیر هزاره تشکیل شد و مهر پایان زد بر درگیریهایی داخلی میان هزاره‌ها و پس از آن هزاره‌ها آرامش نسبی و تجربیات جدید با حزب وحدت اسلامی آغاز نمود.

۲. شمال، نقطه عزیمت حوادث کابل

کاش هزاره‌ها می‌توانستند با حزب وحدت زمان و فرصت بیشتری را تجربه کنند، اما به‌زدوی تحولات جدید در کابل و شمال کشور با زمینه‌های قدرتمند، پای قومیت را بیش از هر زمانی به صحنه باز کرد. دولت مرکزی کابل، پس از اضمحلال قدرت ایدئولوژیک شوروی و عدم نظارت شوروی بر دولت تحت الحمایه‌اش، بسوی قومیت‌گرایی به‌شکل عربان پیش رفت. رئیس‌جمهور

افغان(پشتون) آن تلاشی را آغاز نمود تا برای آینده هرچه بیشتر قدرتهای مؤثر غیر پشتون در دولت را تضعیف نموده و افغانها(پشتونها) را در رأس امور قرار دهد و این، سرآغاز واکنش‌هایی گردید که هم سقوط دولت مرکزی را در پی داشت و هم آغازی شد بر تحولات دردناک دهه‌ی هفتاد. دکتر نجیب آخرین رییس جمهور تحت الحمایه‌ی شوروی، بعد از خروج نیروهای شوروی و کم شدن حمایت شوروی از دولتش، با کمک قوای متحد از اقوام مختلف، توانست مدتی را بخوبی از پس مجاهدان برآید و کشور را حتی بهتر از زمان شوروی اداره نماید. ولی این قدرت‌گیری دولت کابل و استفاده از اقوام غیر پشتون در ایجاد امنیت، بعد از رسیدن به مقصد نسبی سبب شد که روح قوم‌گرایی دکتر نجیب و بعضی اطرافیانش دوباره زنده شود و از دیدن ژنرال‌های قدرتمند غیر پشتون در اطراف خود به ستوه بیایند و امنیت و قدرت دولت خود را به ریسک نامعلوم سرکوب این ژنرال‌های قدرتمند بفروشند!

سلسله اقدامات دکتر نجیب در تضعیف نظامیان قدرتمند شمالی، نظم و مورال دولت کابل را دچار از هم گسیختگی نمود، او پیشتر موفقانه تکنوکرات‌ترین چهره‌ی دولتی(کشتمند) را که از قوم هزاره بود کنار گذاشته بود، ولی درکی از کنار گذاشتن قطعات نظامی قومی نداشت. ژنرال‌های تا بن دندان مسلح شمالی، با درک رفتار قومی دکتر نجیب دست به مقاومت برعلیه او زدند و البته راه ارتباط با دیگر مخالفان مسلح، بخصوص هزاره‌ها و تاجیک‌ها را گشودند. دومینوی اشتباهات نجیب سقوط او را قطعی نمود تا افغانستان سقوط دوباره بسوی قوم‌گرایی عریان را تجربه نماید.

۳. صبح‌گاهی هشت ثور؛ کابل خسته از خواب برخاست

تمام شب صدای رفتن‌ها و آمدنها و شلیک‌های پراکنده خواب کابل را پریشان کرده بود. صدای رفت و آمد قطعات سنگین نظامی در سحرگاه هشت ثور، خبر آورد که گاوی دیگر زمین کابل را شخم خواهد زد!

از شمال تاجیک‌ها، از غرب هزاره‌ها، از جنوب اوغان‌ها، از آسمان ازبک‌ها. همه به کابل آمدند تا مبدا سهم شان در قدرت و آینده کم باشد، یا آن‌که بتوانند سهم دیگران را هم بگیرند. دکتر نجیب به دفتر سازمان ملل پناه برد تا ریسمان دار خود را با حوصله تا روز موعود بیافد.

احمدشاه مسعود از شمال با بیشترین پیشنه‌ی شهرت و تبلیغ رسانه‌ای، پیروزمندانه وارد کابل شد. از جنوب قطعات نامنظم حکمتیار و سیاف تا نزدیکی مرکز کابل پیش آمدند. از غرب بی سرو صدا، هزاره‌ها با دو نیروی متفاوت حزبی قدم به کابل گذاشتند و البته نقاط وسیعی از غرب و جنوب غرب تا مرکز کابل را بدست گرفتند.

کابل چهره عوض کرده بود. شهر ژولیده و نامرتب به نظر می‌رسید ریش‌ها بلند شده بود، مردانی با سلاح‌هایی بردوش و قطارهای کروتوس و تنبان‌هایی با پاچه‌های تابه‌تا و نگاه‌های وق زده و هیز کابل را با نگاه‌هایی خود می‌خوردند. از پل کمپنی تا پل سوخته و دشت برچی چهره‌ی خاک آلود کابل با کوچه‌های تنگ و نامعیار، بدون کمترین امکانات، تصویری فقیر و پسمانده از هزاره بود. در پایتختی

که شمال و مرکزش گه‌گاه با آپارتمان‌های ساخت دوران شوروی، چهره‌ی شهر بخود گرفته بود، اما هزاره‌ها در ضلع غربی شهر بدون هیچ خواسته‌ای روی زمین خدا گسترده شده بودند و هیچ کس هم روی آن‌ها کدام محاسبه‌ای نداشت.

شهری که هر گوشه‌اش را دسته‌ای و هر کوچه‌اش را حزبی مالک شده بود، در تب و هيجان بسر میبرد. بوی خون در فضا پیچیده بود و سلاح بدستان رنگارنگ انگار برای تقابل لحظه شماری میکردند. هیچ نظامی مستقر و هیچ قانونی حاکم نبود، فقط عده‌ای از کوه‌ها پیاده آمده بودند تا حکومت اسلامی درست کنند همین. جرقه‌ای به باروتخانه‌ی کابل زده شد. حزب اسلامی و جمعیت در تقابل وسیع و سریع شهر را به آشوب کشاندند. همه فکر می‌کردند انگار همه جنگ‌ها و زورآزمایی‌ها در همین جنگ پایان خواهد یافت و شیر پنجشیر، گلاب دین را بیرون خواهد نمود. نهایتاً همچون زمان دولت نجیب گلاب دین! از کوه‌های جنوب و شرق کابل برکابل راکت خواهد زد. ولی این‌گونه نشد کابل به تعداد اقوام مطرح، مدعی داشت. ساکنان ضلع غربی کابل خوشنود از توافق با شیر پنجشیر، با دو حزب خود منتظر حضور و سهم خود در حکومت اسلامی مجاهدان بودند، آن‌ها باور داشتند روزهای خوبی پیش روست. شهید مزاری، مسعود، دوستم، ربانی و محسنی بدون هیچ تصویری از دشمنی، قطعاً و طبیعتاً باید کنار هم باشند، تا بتوانند قدرت اوغان‌ها را مهار کنند. ولی خیلی زود معلوم شد که خیلی از محاسبات اشتباه بوده و خیلی از توافقات زیر پا گذاشته شد. در جبهه‌ی اقوام محروم، تنش‌ها پدیدار شد و خیلی زود معلوم شد که افغانستان و گروه‌های اسلامی چه زیر پرده‌ی کعبه، چه اتاق‌های پیشاور، چه جبل‌السراج و هرجایی دیگر، تعهدی و پیمانی بینند فرقی نمی‌کند. در اولین فرصت آنرا زیرپا خواهند کرد. هزاره‌ها در پس سال‌ها اختلافات داخلی با ثمره‌ی حزب وحدت، به آرامشی نسبی دست یافته بودند و اینجا اولین تنش فراقومی را، در عین بی‌تجربگی تجربه می‌کردند. کابل آوردگاه اقوام افغانستانی شد، دین و مذهب رنگ باخت و بازی قومی روی صحنه، برهنه و بی‌تعارف نمایشی خونین را به اجرا گذاشت.

همان‌گونه که حکمتیار و احمدشاه مسعود سنی بروی هم آتش گشودند؛ نگاه مطمئنی بین محسنی و شهید مزاری هم وجود نداشت. همان روزهای اول حضور در کابل، شهید مزاری گفته بود «در افغانستان شعارها مذهبی ولی عمل کردها نژادی است». هزاره‌ها در کابل قلمرو قابل توجهی را تسخیر کرده بود، با ساختمان‌های مهم و نقاط نظامی حساس. و این هر روز که می‌گذشت بیشتر رقبای تاجیک و اوغان را حساس می‌نمود. به‌خصوص بعد از اختلاف شهید مزاری و مسعود در تعیین میزان سهم هزاره‌ها در کابینه و وزارت خانه‌ی کلیدی، شاید مهم‌ترین دغدغه‌ی مسعود بعد از حکمتیار، شهید مزاری شده بود. زمانی کوتاه نگذشته بود که حساسیت و نگرانی و رقابت بزرگان کم‌کم خود را در سرک‌های کابل نشان داد و تنش بخصوص بین سیاف و هزاره‌ها بالا گرفت. شاید غروبی بود که صدای صغیر گلوله آرامش نیم‌بند غرب کابل را برهم زد و به سرعت تمام

غرب کابل به میدان جنگی وسیع بین هزاره‌ها و سیاف بدل شد. ظاهراً گلوله‌های اولی بین قومندان فیضی از حرکت اسلامی محسنی و نیروهای سیاف آتش شده بود، ولی به دلیل هیجان شدید اوغانی - هزارگی، به سرعت گسترده شده و دیگر مهم نبود که بر سر چه، برای چه و چه کسی شروع کننده‌ی این جنگ بود. به همان سرعتی که جنگ آغاز شده بود، به همان سرعت هزاره‌ها نیروهای سیاف را در غرب کابل تارومار کردند. گردانندگان پشت صحنه‌ی جنگ، متعجب و نگران با صحنه‌ی جدیدی از قدرت نمایی هزاره‌ها روبرو شدند که نه تنها هیچ یک از اهداف آن‌ها را محقق نکرده بود، بلکه سطح مطرح شدن هزاره را در معادلات سیاسی به شدت بالا برده بود.

۴. عوامل پشت پرده جنگ بین حزب وحدت و حزب اتحاد

علیجان زاهدی چهره‌ی نزدیک به استاد اکبری تحلیلی از اولین برخورد داشت، مبنی بر این که پشت اولین برخورد هزاره و اتحاد اسلامی سیاف، سه نیروی شورای نظار به رهبری مسعود، حرکت اسلامی به رهبری محسنی و طیفی از بازماندگان حکومت کمونیستی قرار داشتند، که هر یک هدفی خاص را از جنگ‌ها پیگیری می کردند. مسعود و محسنی به قصد بیرون راندن حزب وحدت، یکی جرقه‌ی اولین جنگ را زد و دیگری با تمام توان اکمالات به سیاف رساند. البته بنا بر ادعای آقای زاهدی، در این بین کمونیست‌ها بدنبال بدنامی همه‌ی مجاهدان بودند.

۵. ناامیدی حزب وحدت از همکاری با مسعود

وقتی صدای گلوله‌ها در غرب کابل خاموش شدند، دیگر حزب وحدت امید همکاری با جمعیت و شورای نظار را بیشتر از هر زمانی از دست داده بود، با این حال مذاکرات ادامه یافت. توافقاتی برای حضور حزب وحدت در دولت بصورت نسبی بوجود آمد. ولی فضای نا آرام کابل و درگیری‌های هر لحظه‌ی در آن، هرگونه استقراری را برای دولت ائتلافی غیر ممکن می نمود. کابل دیگر هیچ آرامشی نداشت، هر روز گروهی با گروهی، یا چند گروه هم زمان در کوچه پس کوچه‌های کابل برای گسترش قلمرو خویش، بر روی هم آتش می‌کردند. مدت زیادی از جنگ اول هزاره‌ها نگذشته بود که اینبار مسعود فکر می‌کرد عملاً باید کمی به سیاف در این جنگ کمک نماید، بلکه قبل از آن که حزب وحدت بیشتر این قدرت بگیرد کار را یکسره نماید. خیلی زود جنگی وسیع با دخالت مستقیم نیروهای شورای نظار، با پیش قراولی اتحاد اسلامی به راه افتاد.

داستان غرب کابل، شاید برای تیم طراح جنگ‌ها قابل درک نبود. آن‌ها بخوبی نمی‌دانستند با مردمی روبرو هستند که به عمق خطرناک بودن وضعیت خود در افغانستان پی برده اند و در جنگ از تمام هستی خود مایه می‌گذارند و شکست دادن این مردم کار سختی است. جنگ بعدی با تدارکات وسیع و منطقه‌ی وسیع‌تر از قبل شروع شد. با مقاومتی حیرت انگیزتر و البته با عقب نشستن شورای نظار از بعضی مناطق تحت کنترل خود، پایان یافت. نکته جالب آن که آن‌چه بشکلی عجیب جنگ را به پایان خود نزدیک کرد، ورود ناگهانی و برق آسای نیروهای دوستم در یک منطقه بر علیه شورای نظار بود که سبب شد، شورای نظار شکست تلخی را تجربه کند. جنگ بصورت رسمی تمام می‌شد ولی

راکت‌ها و گلوله‌های سرگردان از بلندی‌های شمال کابل بر غرب کابل هرگز قطع نشد. جنگ‌های رخ داده همه‌ی محاسبات را برهم زده بود. در میدان نبرد، حزب وحدت و حرکتی وجود نداشت، هزاره‌ها بصورت یکجا دفاع می‌کردند. هیچ دستوری برای عدم دفاع را، از رهبری حرکت اسلامی نمی‌پذیرفتند. فرماندهان نظامی دو حزب بدون نگاه به احزاب خود، در کنار هم بودند و این سرآغاز تحولات جدیدی شد برای تغییر روش در جناح مقابل مزاری.

۶. انتقال شورای مرکزی حزب وحدت از بامیان به کابل

مرکزیت حزب وحدت در بامیان بود و برای اولین بار مطرح شد که چرا برای تسهیل در تصمیم‌گیری‌ها، مرکزیت به کابل منتقل نمی‌شود. ظاهراً پیشنهاد دهنده شخص استاد مزاری بود. با ورود اعضای شورای مرکزی از بامیان به کابل، اعضای شورای مرکزی با حزبی مواجه شدند که با حزب وحدت بامیان تفاوت جایگاه زیادی داشت. آن‌ها دیدند که حزب وحدت حالا در معادلات افغانستان یکی از اضلاع اصلی و تاثیرگذار است، قدرت مانور زیادی در رسانه‌های جهانی پیدا نموده است، و این آغاز وسوسه‌هایی شد که در سوی دیگر، افرادی مانند سید محمدعلی جاوید، روند جویدن حزب وحدت را از درون، با موثر شیشه‌دودی خود آغاز نموده بودند.

جاوید با ایجاد ارتباط با شخصیت‌های زاویه دار با استاد مزاری، در درون حزب وحدت، وسوسه‌هایی از جنس هزاره و غیر هزاره و احزاب منحل‌ه‌ی تشکیل دهنده‌ی حزب وحدت، اقدامات خود را شروع نموده بود. جاوید در خاطرات خود ذکر می‌کند که ابتدا کانال ارتباطی ایجاد نموده بود بین اعضای ناراضی شورای مرکزی حزب وحدت و شورای عالی نظارت حزب حدت، با مسعود و ربانی، توانست با انتقال آن‌ها با ماشین شیشه دودی خود به بیرون غرب کابل، برای دیدار با مسعود و ربانی، اولین گام مؤثر برای درهم شکستن حزب وحدت را بردارد. نکته‌ی قابل توجه این بود که گروه اطلاعاتی و نظامی حزب وحدت، هیچ‌گاه ماشین شیشه دودی جاوید را بخاطر احترام به یک شخصیت سیاسی شیعی، مورد بازرسی قرار ندادند و امثال جاوید آزادانه و با احترام مدت زیادی و آسوده خاطر با انتقال تعداد زیادی از اعضای کلیدی حزب وحدت، و فراهم نمودن زمینه‌ی دیدارهای پنهانی با مسعود و ربانی، به جویدن حزب وحدت از درون ادامه دادند.

قطعا جاوید تنها فرد فعال در این زمینه نبوده است، ولی تنها فردی است که به صراحت از اقدام خود در خاطرات خود یاد نموده و از آن دفاع کرده است. روند جنگ‌های حزب وحدت با اتحاد اسلامی و شورای نظارت تبدیل به یک امر روزمره شده بود. البته نقطه‌ی ضعف حزب وحدت قرار گرفتن در محاصره بود. غرب کابل از شرق و شمال در محاصره‌ی شورای نظارت بود، از غرب و جنوب در محاصره‌ی اتحاد اسلامی و حزب اسلامی.

روند فرسایشی جنگ بین اطراف مختلف در حال گسترش بود. تهیه ارزاق عمومی مردم غرب کابل یک مشکل جدی بود. تا آن زمان حزب وحدت برخورد جدی با حزب اسلامی پیدا نکرده بود و

این که هم‌زمان حزب اسلامی و حزب وحدت با شورای نظر درگیر بودند، رفته رفته مواضع تاکتیکی دو حزب را به هم نزدیک نمود. البته حزب اسلامی که روزگاری حتی وجود شیعه و هزاره را قبول نداشت، با پذیرفتن رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی، زمینه‌ی همکاری با حزب وحدت را فراهم آورد. با رسیدن ارزاق از راه چهار آسیاب مشکلات مردم غرب کابل را تا حدی بهبود یافت.

۷. زمینه‌های نفوذ و فعالیت مخالفان وحدت

تشکیل اتحادی از حزب اسلامی، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت اسلامی، جریان جنگ‌های کابل را دو قطبی نمود. تا حدی زمینه را برای نوعی توازن به نفع مخالفان مسعود تغییر داد، ولی عدم اعتماد به حکمتیار از طرف دوستم و استاد مزاری سبب شد کارایی اتحاد چندان موثر واقع نشود، جنگ فرسایشی و مرگ تدریجی وارد زندگی روزمره‌ی مردم کابل شود. بعد از جنگ‌های متعدد و پیروزی‌های زیادی که در دفاع، حزب وحدت بدست آورده بود، رفته رفته زمینه‌های فعالیت مخالفان آشکار می‌شد. در بحرانی‌ترین شرایط موضوع انتخاب دبیرکل جدید در حزب وحدت سبب بروز تنش‌هایی شده بود. سید محمدعلی جاوید در خاطرات خود ذکر می‌کند که بصورت پنهانی به دیدار آیت الله بهشتی رفته تا از او بخواهد در انتخابات دبیرکل حزب وحدت، به اعضای طرفدار خود دستور بدهد که به استاد اکبری رای بدهند. اتحادی در درون حزب وحدت برعلیه دبیرکل حزب در حال شکل‌گیری بود و این نشان می‌داد که چقدر حزب وحدت در نقطه‌ی خطر قرار دارد.

با تمام خطرات و تهدیدات، انتخابات دبیرکل برگزار شد. با احساس وضعیت خطرناک، اکثریت اعضای شورای مرکزی به دبیرکلی مجدد استاد مزاری رای دادند. این روند دموکراتیک و اساسنامه‌ای هم نتوانست روند تخریب حزب وحدت از درون توسط مخالفان داخلی را متوقف نماید.

کمی قبل از انتخابات دبیرکل، فاجعه‌ی افشار رد نفوذ به داخل هزاره بشکل خطرناکی آشکار شده بود. بعد از انتخابات دیگر حملات مسعود و سیاف خطر اصلی برای غرب کابل محسوب نمی‌شد، بلکه هزاره‌ها بشکل وسیع، به دلیل اختلاف‌ها و رقابت‌های درونی دچار مشکل شده بود. داستان رقابت بر سر دبیرکل و پیشتر فاجعه‌ی افشار، رفته رفته در نبود هیچ تلاش جدی و درستی در جهت ترمیم درونی حزب وحدت از سوی نخبگان جامعه، داستان ۲۳ سنبله را رقم زد و رقابت‌ها به نقطه‌ی غیرقابل بازگشت رسید.

۲۳ سنبله با سختی و مشکلات و خسارات فراوان گذشت. در همین زمان بود که جریان جدیدی از جنوب و شرق افغانستان به حرکت درآمد بود برای تغییر وضعیت افغانستان. حرکت طالبان با حمایت صریح و آشکار پاکستان. در زمانی که مردم از جنگ و تباهی مجاهدان به ستوه آمده بودند، حرکت طالبان شرایط افغانستان را بصورت آشکاری دستخوش تحولات جدید نمود. حزب اسلامی در حرکت طالبان نوعی همجنس بودن مطلق را می‌دید که نتیجه‌اش نهایتاً هضم کامل حزب اسلامی در درون طالبان بود، لذا در سطح رهبری حزب اسلامی برعلیه طالبان مقاومت دیده می‌شد ولی در سطح نیروها پیوستن وسیع به طالبان در حال رخ دادن بود.

۸. ظهور طالبان و استقبال مسعود و ربانی از آن‌ها

در سوی دیگر شور و شغف و هیجان در اردوگاه شورای نظار آشکارا از ظهور طالبان دیده می‌شد. استاد ربانی طالبان را شاگردان خود نامید و حتی میلیاردها افغانی کمک برای طالبان ارسال شد، تا بدین‌وسیله رقیبی چون حزب اسلامی هرچه زودتر در درون نیروی جدید هضم و نابود شود. شورای نظار با اعتماد بنفس فروان محاسبه نموده بود که چنین نیرویی رقبای اصلی او را از بین می‌برد و بعد در مذاکره تقسیم قدرت، نهایتاً با شورای نظار به توافق می‌رسد و یا در نبردی سریع از طرف شورای نظار نابود خواهد شد. شورای نظار فکر می‌کرد می‌تواند بعد از نابودی رقبای مجاهدش توسط طالبان، می‌تواند طالبان را به راحتی نابود نماید، ولی هیچ‌گاه فکر نکرده بود که این رقیب جدید، به همان سرعتی که رقبایش را از بین می‌برد می‌تواند خود او را هم از بین ببرد.

طالبان سفیدپوش، با نیروی جادویی هر روز به کابل نزدیکتر می‌شدند. در عین حال حزب اسلامی، بیش از هر زمانی بسوی از هم پاشیدن پیش می‌رفت. هم زمان جنگ‌های ممتد و فرسایشی شورای نظار و متحدانش از زمین و آسمان، برعلیه حزب وحدت و غرب کابل بدون هیچ توقفی در جریان بود.

حزب وحدت از ناحیه ی طالبان احساس خطر زیادی می‌نمود، به همین خاطر سعی نمود با شورای نظار و دیگر گروه‌های مجاهدان به نوعی توافق برعلیه طالبان برسد، ولی تلاش استاد مزاری و پیشنهاد کمربند دفاعی از جلال آباد تا جنوب کابل و شرق آن، از سوی شورای نظار قاطعانه رد شد. حزب وحدت مأیوسانه در حالی که در کابل، در بدترین شرایط محاصره قرار داشت، یکی از مهم‌ترین فرماندهان و نیروهای زبده‌اش را برای مقابله با طالبان به غزنی فرستاد. در اولین برخورد قومندان شفیع به طالبان تلفات سنگینی وارد نمود، ولی در عین تعجب هیچ همکاری از سوی نیروهای محلی هزاره و شیعه دریافت ننمود و همه نظاره‌گر نبرد نابرابر شفیع با طالبان بودند. حتی نیروهای حرکت اسلامی در غزنی، سلاح‌های خود را به طالبان واگذار نمودند تا از این غائله جان به دربند. شفیع بیشتر نیروهای خود را از دست داد و خود در شرایطی خطرناک جان به در برد، ولی دیگر هیچ‌گاه به کابل نرسید.

حالا غرب کابل همسایه‌ی طالبان شده بود. جو کابل پرتنش بود و از آسمان و زمین بر غرب کابل آتش می‌بارید. شورای نظار مشغوف از نابودی حزب اسلامی، برای نابودی مقاومت غرب کابل لحظه شماری میکرد. مسعود یکه و تنها با امید زیاد فقط با محافظانش در میدان شهر به استقبال طالبان رفت.

طالبان در تردید و اختلاف این‌که با مسعود سخن بگویند یا دستگیرش کنند، زمان را از دست دادند. ولی مسعود دریافت که طالبان مانند حکمتیار نیستند و انرژی و نیروی متراکمی پشت طالبان برعلیه کلیت مجاهدان جمع شده است. مسعود نگران به کابل برگشت. زمانی که طالبان برای

دستگیری او از دست داده بودند درست مانند فرصتی بود که او در بوجود آمدن یک اتحاد از مجاهدان بر علیه طالبان از دست داده بود.

۹. تلاش استاد مزاری برای کاهش خسارت و تلفات مردم غرب کابل

استاد مزاری پایان مقاومت غرب کابل را می دید. تمام تلاشش متوجه این بود که راهی بیابد برای کمترین خسارت و تلفات به مردم. فاجعهٔ افشار و رفتار وحشیانه شورای نظار و اتحاد اسلامی و دفاع طولانی در مقابل نیروهای شورای نظار و اتحاد، هرگونه پیامد مناسبی را در زمان تصرف غرب کابل از سوی شورای نظار و اتحاد اسلامی از بین می برد. استاد مزاری راه مذاکره با طالبان را در پیش گرفت، به امید این که خسارات کمتری متوجه مردم غیر نظامی شود. با این امیدواری که طالبان در نبردی طولانی با هزاره ها نبوده اند، شاید به همین خاطر غرب کابل بهتر بتواند از این دشواری عبور نماید. سنگرهای دفاعی غرب کابل به تصرف طالبان درآمد و خلع سلاح هزاره ها توسط طالبان به سرعت به جریان افتاد. طالبان بدون توجه به تهدیدهای شورای نظار، تمام نیروی خود را صرف خلع سلاح حزب وحدت نمودند. در تلاش نامعلوم برای خروج از غرب کابل یا مذاکره با طالبان، استاد مزاری به اسارت نیروهای طالبان درآمد. داستان مقاومت غرب کابل با مرگ سرخ استاد مزاری، با تلخی تمام به پایان تاریخی خود رسید. استاد مزاری پیشتر عبور امن و با واسطه‌گری سفارت ایران را از غرب کابل رد نموده بود و این گونه نشان داد که اگر شورای نظار و متحدینش تا آن لحظه خطر طالبان را درک نکرده‌اند، دیگر توافق با آنها فایده‌ی ندارد.

شورای نظار بصورت برق آسا غرب کابل را تصرف نمود و طالبان را بیرون راند. ولی طالبان در چهارآسیاب جای حزب اسلامی را پرکردند. با این تفاوت که اگر حزب اسلامی گاهی حتی از روی نقشه با شورای نظار به توافق می رسیدند ولی طالبان فقط به تحویل بی‌کم و کاست قدرت و کل کابل از شورای نظار می‌اندیشیدند، و هرگونه توافقی برابر و حتی متناسب را با شورای نظار با صراحت و قاطعیت رد می نمودند.

شاید آن روزها مسعود دلش برای حکمتیار تنگ شده بود. البته استاد مزاری، که حتی بعد از فاجعه‌ی افشار، در مذاکره با مسعود را هرگز نبسته بود. کابل ویران شده بود و غرب کابل بر اثر راکت‌باری‌های شورای نظار و بمباران‌های هوایی، شبیه جایی شده بود که انگار در آن بمب اتم منفجر شده باشد. غرب کابل تاوان سنگینی داد تا در تاریخ ثبت شود که انحصارگرایی در افغانستان مختص اوغانها نیست. هر قومی می‌تواند در زمان رسیدن به قدرت رفتاری انحصارگرایانه از خود بروز دهد.

۱۰. آثار و پیامدهای مقاومت غرب کابل برای هزاره‌ها

مقاومت غرب کابل برای اولین بار در منظر تاریخ و رسانه‌های جهان، هزاره‌ها را از درون مغاره‌ها و دل کوهستان‌ها در قلب پایتخت سرسخت و مقاوم، یکی از بازیگران اصلی سیاست و قدرت در افغانستان معرفی نمود، تا نشان دهد که به جز اوغان و تاجیک، دیگرانی هم در افغانستان وجود دارند که می‌خواهند سهم‌شان از زندگی و سیاست را داشته باشند.

مقاومت غرب کابل نشان داد افغانستان سرزمین سیاست مدارانی است که از سیاست، تنها فریب و ناجوانمردی را آموخته‌اند. افغانستان این سرزمین آه و افغان، تا رسیدن به توسعه و انسانیت فاصله‌ها دارد. شخصیت‌هایی مانند استاد مزاری، مسعود، محسنی، اکبری، حکمتیار و دوستم و در سطحی پایین‌تر، امثال سید محمدعلی جاوید و سید حسین انوری و آیت الله ابوالحسن فاضل، نقش‌هایی تاریخی بازی کردند که در تاریخ باقی خواهد ماند برای عبرت و نه، نفرت، برای همیشه ی تاریخ. برای آن‌که درک کنیم گاهی اشتباهات چقدر کوچک به نظر می‌رسند ولی تبعات مرگباری دارند.

۱۲. چهره‌ها و نقش‌ها

مسعود در جبل السراج با مزاری و دوستم پیمان بست که ملیت‌های محروم را کنار هم، تا مقصد برابری، پیش ببرند. ولی مسعود خیلی زود مقهور نگاه و توافق با برادر بزرگتر (اوغانها) شد و تمام سعی خود را بر این نهاد که با اوغانها به توافقی برسد و سهمی بیمه شده از قدرت برای خود و تاجیک بدست آورد، هزاره و ازبک یا هیچ، یا برادران ناتنی باشند. اما در پایان برادر تنی و بزرگتر، او را از کابل بیرون انداخت. بعدتر در پنجشیر مسعود را کشت، تا برای تاریخ اقوام محروم این پیام را داشته باشد که شاید تنها راه مهار قدرت برادر بزرگتر، اتحاد برادرهای کوچکتر است.

استاد مزاری ایستاد و پر هزینه ایستاد. با جانش بهای ایستادگی را پرداخت کرد. شهید مزاری خواست چهره‌ی هزاره را از درون کوهستان‌های سرد و سترون و از محاصره‌ی طبیعت نجات دهد. هزاره را در بالاترین سطح تصمیم‌گیری سیاسی افغانستان شریک سازد. مزاری تلاش نمود هویت هزاره را از ننگ و عار، به امری پذیرفته‌شده در سطح سیاست و اجتماع افغانی بدل نماید. مزاری خواست در تصمیم‌گیری و سرنوشت همه‌ی اقوام افغانستان شریک باشند. مزاری خواسته‌های زیادی داشت که در نبود یک سیستم با تجربه و منظم حزبی و نبود نیروی کارآمد تشکیلاتی، به مشکلات و اشتباهات جدی برخورد نمود، ولی نقشه‌ی راه و مسیر درست را برای هزاره‌ها ترسیم نمود، اگر ما اهل رفتن باشیم و اصلاح و عبرت!

حکمتیار سیاست را بازی کرد، اما شکست خورده و بدون هیچ اخلاقی. محسنی با شعار شیعه، هیچ‌گاه حاضر نشد جایگاه و موقعیت جمعیت و پتانسیل هزاره را چه در حرکت اسلامی، چه در دولت مجاهدان بپذیرد و هیچ‌گاه نتوانست نگاه قومی‌اش را به هزاره تغییر بدهد. آیت الله سید ابوالحسن فاضل و انوری و سید محمد علی جاوید، علی‌رغم شعار شیعه‌گری، تنها بدنبال تفوق و جایگاه ویژه‌ی

خود و جمعی از سادات بودند و برای رسیدن به هدف از هیچ کاری دریغ نکردند. اما حالا کسانی که نام بردن از قومیت هزاره را در دهه‌ی هفتاد، معارض با شیعه بودن می‌دانستند و فریاد وا اسلاما به آسمان می‌رسید، اکنون در دهه‌ی نود، برهنه و بدون هیچ حافظه‌ی از تاریخ، پرچم‌های سبز قوم سادات را در هوا می‌چرخانند، تا دورویی و دروغ در سیاست بیش از هر زمانی، چهره‌ی واقعی سیاست پیشگان را نشان دهد.

استاد اکبری بازنده‌ی بزرگ بازی، مردی که کوه به کوه، تپه به تپه برای تشکیل حزب بزرگ وحدت با استاد مزاری و شهید صادقی و ... تلاش کرده بود، برای اولین بار در همکاری با بزرگان هزاره، طعم قدرت یک‌دست هزاره را چشیده بود، در گردشی نابهنگام، در رقابتی خواسته یا ناخواسته، حزب وحدت را دچار از هم پاشیدگی نمود، تا مصطفی کاظمی و دیگران، بعدها حتی در کنار سفره خود او را خوش نداشته باشند. آن‌ها تمام اعتبار و جایگاه اکبری را به سرقت بردند تا بی وفایی در سیاست، تا عمق جان استاد اکبری نفوذ کند!

آری، در افغانستان هنوز شعارها مذهبی هستند و عمل کردها تا کوچکترین اقوام، قومی و نژادی.

رمز ماندگاری شهید مزاری

■ محمد نبی متقی

سال‌ها تلاش فکری و تشکیلاتی در داخل و خارج افغانستان و ده سال حضور مستمر و موثر در جبهات جهاد و مدت‌های طولانی جهت روشن‌گری، برگزاری همایش‌ها، جلسات و تشکیل هسته‌های فرهنگی و ایجاد کانون‌های آموزشی؛ چهره صبور و مهربان شهید مزاری را عریان نکرد؛ تا روشن شود که پشت آن نگاه‌های نافذ و لب خنده‌های شیرین و چشمان شوخ و آبی رنگش چه عزم فولادین و چه اراده آهنین و چه طرح‌های رهگشا و چه صداقت و صفای وصف ناپذیر پنهان بود

ولی: سه سال حضور شورمندانه و حماسه ساز در کابل چهره واقعی آن بلند پرواز را نشان داد که چه کسی بود؟!؛ شخصیت ممتاز و سیاستمدار اخلاق گرا، مصلح بزرگ اجتماعی و رهبر کاریزماتیک که در نخستین ظهورش در غرب کابل با مردم گفت: «آدم حقوق شما را بگیرم و در کنار شما بمیرم به خواسته‌های شما خیانت نکنم»؛ این جملات را بارها تکرار نمود و در آخرین روزهای حیات غرور آفرینش نیز تکرار کرد: «دوست دارم خونم در جمع شما بریزد».

قریب به مدت سه سال در غرب کابل چه گذشت؟

۲۵ جنگ رسمی و ثبت شده با دولت و جریان‌ها و احزاب مستقر در کابل رخ داد و نزاع‌ها چنان گسترده و فراگیر می‌شد که هیئت‌های خارجی را به سرعت روانه کابل می‌کردند از کشورهای همسایه گرفته تا کشورهای عربی تا آن طرف دریاها مانند آمریکا، اتحادیه اروپا، هند، چین و روسیه به نحوی در مسائل افغانستان درگیر بودند.

عمدتاً نگاه‌ها و توجه‌ها به نقطه‌ای بنام غرب کابل دوخته شده بودند. کابل با قرار داد اسلام آباد بنادیده گرفته شدن حزب وحدت اسلامی توسط عده‌ای از مجاهدان با عنوان ریاست جمهوری دوم‌ماه صبغت الله مجددی و چهار ماهه برهان الدین ربانی فتح شد و دولت اسلامی در کابل مستقر شد؛ از همان آغاز حضور رهبران جهادی در کابل جنگ‌های پیاپی و زنجیره‌ای در کابل شروع شد که بیش‌ترین جنگ‌ها بین حزب اسلامی و جمعیت اسلامی صورت گرفت، این جنگ‌های ویران‌گر شهروندان کابل را آواره ساختند؛ حتی قرارداد چند جانبه دوم در جلال آباد که نخست وزیری حزب اسلامی در کنار ریاست جمهوری ربانی از جمعیت اسلامی را، احتوا می‌کرد هم جنگ‌های ویران‌گر کابل را مهار نتوانستند؛ این‌گونه بود که تامین صلح و امنیت در کشور؛ مخصوصاً در کابل؛ به بن بست واقعی رسید این‌جا بود که نبوغ شهید مزاری خود را نشان داد؛ هم‌کاری نزدیک حزب وحدت با جنبش ملی اسلامی شمال و رابطه حسنه با حزب اسلامی منجر به ایجاد شورای هماهنگی شد که قدرت بزرگی این سه قوم، وزنه را به نفع شورای هماهنگی تغییر داد و لذا سازمان‌های بین المللی مانند نمایندگان سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، کنفرانس اسلامی، جنبش غیر متعهد، نهضت‌های

اسلامی، حسن ابوترابی رهبر نهضت اسلامی تونس، قاضی احمد حسین رهبر جماعت اسلامی پاکستان و نمایندگان ویژه ملل متحد و ندرل آلمانی محمود مستری و اخضر ابراهیمی و سایر نمایندگان نهادها و مجامع جهان بارها به حضور رهبر شهید مزاری شتافته و نقطه نظرات ایشان را در امور افغانستان جویا و راه حل مهار جنگ را، از ایشان خواستار شدند و نیز بارها نمایندگی خاص احزاب جهادی مانند حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حرکت اسلامی، جنبش ملی اسلامی شمال و اتحاد اسلامی به قصد رهنمای مهار جنگ و طلب مشوره مرتب به ملاقات شهید مزاری می‌رفتند که چه باید کرد؟ تلاش‌های صلح جویانه رهبر شهید مزاری کمی نتیجه داد؛ جنبش ملی اسلامی شمال از حمایت مزاری مشروعیت کسب نمود و با ابتکار مزاری حزب اسلامی از پشت کوه‌های چهار آسیاب به شهر آمدند و گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی با شهید مزاری پا به غرب کابل گذاشت و به ملاقات شهید مزاری شتافت.

غرب کابل هم نقطه مرکزی و میدان وسیع جنگ بود و هم قتلگاه مردم هزاره و هم کانون توجه خبرنگاران و هم نقطه امید صلح برای مردم و سیاستمداران. دفتر شهید مزاری شده بود پر ترافیک‌ترین مقصد سیاستمداران بین‌المللی و داخلی، روزها چندین ملاقات مهم با رهبر شهید مزاری انجام می‌شد و مشهورترین خبرگزاری‌های جهان قوی‌ترین خبرنگاران شان را به غرب کابل اعزام می‌کردند مانند: بی بی سی، که کسرا ناجی و لیز دوسیت را در آخرین روزهای اسارت شهید مزاری به کابل اعزام کرد این خبرنگاران مهم‌ترین اخبار سیاسی و تحولات جاری را از غرب کابل جویا می‌شدند همگی بنگاه‌های خبری دوست داشتند خبرها و تحلیل‌ها و نقطه نظرات رهبر شهید مزاری را بیش‌تر از سایرین منعکس کنند زیرا مزاری در صراحت گفتار و صداقت اخبار شهره عام بودند و پیامش را تمام رسانه‌های خبری جهان به سرعت نشر می‌کردند.

تحولات غرب کابل چنان شتابنده بود که گویا مهارآن غیر ممکن می‌نمود؛ نزاع‌های خشونت بار و درگیری‌های خونین بین جریان‌های مستقر در کابل به گونه‌ای بود که جنگی بی‌دلیل در این گوشه شهر آغاز می‌شد و درگیری در نقطه دیگر شهر به آتش بس می‌رسید. هیئت‌های صلح بدون وقفه از شرق کابل به غرب کابل از کابل به حومه‌های آن همیشه در حال رفت و آمد بودند و اغلب با یأس و ناامیدی به حوادث خون بار و پرسرعت می‌نگریستند.

در اکثر این نزاع‌ها حزب وحدت اسلامی مجبوراً کشانده می‌شد؛ گاهی به دفاع از سنگرها، گاهی به دفاع از مردم بی‌پناه خود، گاهی به دفاع از هزاره‌های اسماعیلی؛ همان‌گونه که سیر تحولات مهار ناشدنی افزایش می‌یافت؛ تلاش‌های شهید مزاری نیز سرعت می‌گرفت؛ طوری که به مدت سه سال دفترش محل پرفت و آمدجویندگان فوری‌ترین اخبار نظامی و سیاسی جهان شده بود؛ مشهورترین رسانه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای؛ و خبرگزاری‌های رسمی کشورها بیش از صد و پنجا مصاحبه‌ی ویژه با رهبر شهید مزاری انجام دادند.

حضور سخت و سنگین

حضور مؤثر و تعیین کننده شهید مزاری در غرب کابل معادلات نقش بازان داخلی و خارجی را بهم زد، نه دشمنان چنین انتظاری را داشتند که یک تنه طرح‌های چند جانبه را خنثی و بی‌اثر کند و نه دوستان تصور می‌کردند که این چنین غیرقابل مهار پیشاپیش عنان تمام تحولات را به دست گیرد با حضور شهید مزاری همه طراحان خارجی جنگ خسته شده و طرح‌های شان ناکام ماندند

شهید مزاری با این چهره درخشانش تمام قاعده بازی و رسم حزبی و قالب رهبری را بهم زد دیگر شورای عالی نظارت و سایر شوراها از چشم مردم و دید جریان‌های موثر افتاده بودند به گونه‌ای که نقش طبیعی و خاصیت حزبی خود را به کلی از دست داده بودند؛ این کشش و کوشش عاشقانه رهبری کاریزماتیک و ذوب شدن مردم به این چهره اسطوره‌ای تمام طرح‌های و چاره جوی‌های رسمی حزبی و سازمانی را به هم ریخته بود و سرعت تحولات سنگینی را که شهید مزاری در کابل کنترل می‌کرد هوشمندترین سیاستمداران را سرگردان و بی‌مضمون کرده بود که بعضی‌ها رسماً می‌گفت: جریان‌های مرتبط با مسائل افغانستان اغلب به دنبال تحولات و سیاست‌های شهید مزاری بالاجبار کشانده می‌شوند و کسی نمی‌تواند تاثیر قابل قبول روی تصمیم‌های شهید مزاری بگذارد، چون هر طرح و برنامه‌ای که خارج از افغانستان برای ساماندهی بحران روی دست گرفته می‌شد، طرح جامع‌تر، کارتر و قابل قبول‌تر را مزاری در کابل ارائه می‌داد و بلافاصله اجرایی می‌شد و همیشه شعار و فریادش این بود که: «جنگ راه حل نیست و روش حذفی مشکلات کنونی را رفع نمی‌تواند و تمام اقوام، قبایل و احزاب افغانستان همدیگر را باید تحمل کنند و حقوق همه رعایت شود.»

شهید مزاری در طول مبارزات خود بارها تا مرز شهادت فاصله نداشت ولی این چنین حوادثی هرگز عزم فولادین او را سست نکرد خاطره‌ای که عزیز رویش از شب غریب و تنهای غرب کابل بعد از حادثه ۲۳ سنبله روایت می‌کند دقیقاً روحیه آزاد مرد و رهبر فرهیمنده را به تصویر می‌کشد که همیشه در کوران چنین حوادثی زندگی کرده است تصویر غم انگیز آن شب و مضمون آن تلفن برای شهید مزاری نخستین بار نبوده است؛ بلکه در جبهات جهاد بارها چنین لحظاتی؛ (قرارگرفتن بین مرگ و زندگی) را تجربه کرده بود؛ حتی سخت‌تر و شدیدتر از آن شب در دوران جهاد با کاروان بزرگی که به سمت بامیان می‌رفت در اطراف «موسی قلعه» در کمین دشمن افتاده و تمام اموال و اسبابش به غارت رفت و خودش تک و تنها به مدت یک ماه مفقودالثر اعلام شد و نیز بارها در مسیر غور و میمنه به کمین دشمن مواجه گردیده و به گونه‌ای معجزه آسایی از حملات هوای و زمینی نجات یافت.

پس اگر ایشان را رهبر کاریزماتیک و اسطوره‌ای ندانیم؛ چه بنامیم؟ او که همیشه در اوج ایثار و قلعه غرور برفراز تاریخ می‌درخشد. گاهی صرف ملاقات با مزاری در غرب کابل مهم بود و نماینده خاص سازمان ملل متحد و بسیاری از چهره‌های دیگر در شرایط بسیار سخت جنگی که از زمین و

هوا غرب کابل بمب باران می‌شد بازهم به ملاقات مزاری باید می‌رفتند و یا در صف طویل منتظران حضور قرار می‌گرفتند.

غرب کابل و دفتر شهید مزاری شده بود مرکز هجوم لابی‌های دور و نزدیک از چهره‌ها از چهار گوشه جهان یا اقصا نقاط افغانستان سیاست‌مداران و مشاوران سیاسی، قوماندانان جهادی، سران اقوام و قبایل افغانستان و اندیشمندان و روشنفکران جامعه به هر نحو و به هر بهانه‌ای خود را به حضور شهید مزاری می‌رساندند و لحظاتی دل را به سخنان دردمندانه و امید بخش و افشاگرانه او می‌سپردند تا دوباره قدمی وگامی دیگر در مسیر دشوار صلح و امنیت بردارند. گویا کلید حل تمام مشکلات به دست این مرد تنها نشسته در غرب کابل بود تنها مزاری بود که گفتار صریح، طرح‌های جدید و دیدگاه‌های راهگشا داشت.

جنگ‌ها هرروز تلفات بیش‌تر و ضایعات گسترده‌تر از مردم می‌گرفت، مزاری در آخرین طرح بیرون رفت از شرایط بن بست؛ طرح جامع و ماندگار چهار جانبه را به عنوان تفاهم چهار قوم بزرگ ارائه داد، طرح ایشان این بود که اگر بخواهیم از این بن بست رهای یابیم؛ باید حزب اسلامی، جمعیت اسلامی، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی شمال به عنوان نمایندگان چهار قوم بزرگ با هم تفاهم کنند تا جنگ‌ها مهار گردد و دولت با ثبات مستقر شود و صلح و امنیت پایدار تامین گردد. این طرح در مجامع سیاسی و رسانه‌ای بارها بیان شد ولی عملی نگردید. با شهادت مزاری و سقوط طالبان همین طرح در بن آلمان با اندک اصلاحات تبدیل شد به قرار داد بین المللی بن آلمان و این شد سرآغاز فصل نوین تاریخ افغانستان.

چنین بود که تمام نمایندگان ویژه سازمان ملل متحد در امور افغانستان در گزارش‌هایش به این نکته بارها تاکید می‌کردند که بدون رضایت و حضور هزاره‌ها صلح و امنیت تضمین ندارد.

نسل امروز و آینده افغانستان مرهون تلاش‌های خستگی ناپذیر مردی است که صلح و امنیت را به ملت ارمغان آورد و به هزاره‌ها هویت و به مذهب شان رسمیت و به مردم محروم و ناتوان خود عزت و سربلندی آفرید مردمی که سال‌ها و قرن‌ها مورد ستم واقع شده اجرای سیاست‌های حذفی قومی مذهبی رمق حیات را از ایشان گرفته بود. اعتماد و توانایی‌های فردی جمعی شان را سرکوب کرده بود.

آری! رهبر نجات بخش به اندک زمانی کوتاه در غرب کابل چه کرد؟ و چه گفت؟ که به مردم هزاره، خود باوری عمیق و اعتماد به نفس آفرید و غرورها جوانه زد و گل کرد و اکنون گلستان از غرور و غیرت و شور زندگی را احساس می‌کنند با حیات شرافتمندانه با حضور شکوهمندانه با مشارکت سازنده در تمام میدان‌ها سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی نقش مثبت و سازنده دارند.

بر نسل امروز است که به پاسداشت زحمات طاقت فرسای این پدر شهید از خون و آرمان اوحراست و پاسداری نموده راه او را دامه دهند.

ب) مقالات حقوقي



حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام از دیدگاه شهید مزاری^(ه)

■ محمد عوض اعتمادی *

۱. چکیده

حقوق سیاسی، اجتماعی امروزه در علم سیاست و دانش حقوق جایگاه ویژه‌ی دارد. زیرا واقعیت آن است، از زمانی که بشر زندگی اجتماعی را آغاز کرده است، این دو مقوله، از نیازهای اساسی انسان به شمار رفته و می‌رود. از آیات قرآن و احادیث و سیره پیامبر اکرم^(ص) این مهم به‌خوبی قابل استنباط است و امیر المؤمنین علی^(ع) هم ارزش حکومت را در این می‌داند که حقی را برپا دارد و باطلی را براندازد. علی‌رغم این مسئله، در افغانستان همواره اقوام و ملیت‌ها از حقوق سیاسی و اجتماعی خویش محروم بوده‌اند و تنها قوم خاص بر مقدرات مردم و کشور حاکم و مسلط بوده‌اند.

پس از سقوط دولت کمونیست و پیروزی جهاد، مردم افغانستان به ویژه اقوام که در طول تاریخ رنج محرومیت را کشیده بودند، انتظار داشتند، در تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی خویش شریک باشند و بتوانند آزادانه تصمیم‌گیری نمایند و سرنوشت سیاسی خود را رقم زنند. اما با کمال تاسف و ناباوری، تبعیض، انحصارطلبی و خودخواهی در چهره دیگری نمایان گردید و طمع پیروزی را در کام مردم افغانستان تلخ‌تر از زهر گردانید.

در این میان تنها کسی که از حقوق سیاسی و اجتماعی اقوام موجود در کشور دفاع کرد و راست قامت در برابر دیو انحصارطلبی ایستاد، رهبر شهید استاد مزاری^(ه) بود. او جبهه‌ی عدالت‌خواهی را رهبری و سکان‌داری نمود که به مقاومت عدالت‌خواهانه غرب کابل مشهور گردید. نگارنده در این نوشتار به بررسی و مطالعه‌ی حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام و ملیت‌ها، در اندیشه‌ی رهبر شهید بابه مزاری^(ه) پرداخته است.

واژگان کلیدی: شهید مزاری^(ه)، عدالت‌خواهی، مقاومت غرب کابل، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، اقوام، افغانستان.

نگاه گذرا به تاریخ سیاسی افغانستان نشان‌گر این واقعیت تلخ است که در این کشور با توجه به حاکمیت سنت دیرپای نظام‌ها و حکومت‌های خاندانی و رژیم‌های استبدادی و سرکوب‌گر، هیچ نشانی از حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام دیده نمی‌شود. اقوام ساکن کشور علی‌رغم انجام تکالیف سربازی، دفاع از مرزها و پرداخت مالیات‌های بسیار سنگین و کمر شکن، از کم‌ترین حقوق اولیه انسانی خود برخوردار نبوده‌اند.

پس از پیروزی مجاهدان و شکست نیروهای متجاوز ارتش سرخ شوروی سابق، انتظار می‌رفت بر خلاف گذشته، نظام سیاسی فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در کشور تشکیل گردد و حقوق سیاسی، اجتماعی همه اقوام ساکن کشور، اقشار مختلف جامعه اعم از زن و مرد، به میزان حضور و شعاع وجودی شان تامین شود و همه‌ی مردم افغانستان در تعیین سرنوشت سیاسی خویش نقش داشته باشند. با کمال ناپوری و تاسف، سنت تبعیض، ستم، انحصارطلبی، استبداد و زورگویی، بار دیگر با چهره‌ی دیگری بازتولید شد و آرزوهای مردم افغانستان را بر باد داد و جنگ‌های خان‌مان سوزی از سوی شورای نظار و اتحاد سیاف بر بخش عظیم از مردم افغانستان (هزاره‌ها) تحمیل شد.

در این میان رهبر شهید باب‌ه مزاری^(۵) با درک این واقعیت که افغانستان کشور متشکل از اقوام مختلف است و تا زمانی که اراده همه‌ی اقوام از طریق حضور در تصمیم‌سازی‌های کلان کشور و مشارکت در ساختار حاکمیت سیاسی متبلور نشود و مردم افغانستان به حقوق و مطالبات سیاسی و انسانی خود نرسند، هیچ‌کسی به تنهایی توان حکومت و اداره کشور را نخواهد داشت. زیرا زمان استبداد و انحصارطلبی به سر رسیده است. ناگزیر باید جایی برای سایر اقوام در ساختار حاکمیت سیاسی کشور باز شود و حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام موجود در کشور، به رسمیت شناخته شود. از این رو، شهید مزاری^(۶) تنها رهبر سیاسی، جهادی در افغانستان بود که همواره از حضور اقوام در بدنه دولت و مشارکت فعال آنان در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور سخن گفت و فریاد زد: «ما خواهان احقاق حقوق کلیه‌ی ملیت‌های ساکن در کشور بوده و تلاش داریم، در افغانستان یک حکومت اسلامی، قانونی و مبتنی بر عدالت اجتماعی به وجود آید.» (فریاد عدالت، ص ۸۵) و در میدان عمل نیز با تمام توان در برابر زورگویی‌ها و انحصارگرایی‌های شورای نظار ایستاده و از حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام ساکن افغانستان دفاع کرد و برای اجرای عدالت و انسانی شدن سیاست در کشور مبارزه کرد. در این مقاله، به بررسی تامین حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام از دیدگاه شهید مزاری^(۷) پرداخته خواهد شد. ناگزیر برای درک و فهم بهتر موضوع، ابتدا تعریف و تبیین مفاهیم کلیدی، اهمیت و جایگاه بحث و سپس اصل موضوع بررسی می‌شود.

الف) مفهوم شناسی

منظور از مفهوم شناسی یا ترمینولوژی، تعریف و تبیین مفاهیمی است که نقش محوری و کلیدی در فهم دقیق مسایل مطرح در پژوهش ایفا می‌کند. بنابراین، مفاهیم مانند حقوق، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی، و...، تحت این عنوان مفهوم شناسی می‌شود.

۱. حقوق

واژه حقوق، جمع حق و آن، در لغت به معنای راست، درست، ثابت، ضد باطل، یقین، عدل، نصیب، بهره و ثبوت اسمای خداوند آمده است. (عمید، ۱۳۵۶، ۴۴۷) کلمه حقوق در زبان فارسی معانی مختلفی دارد که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) حقوق به مجموعه قواعد و مقررات الزامی گفته می‌شود که حاکم بر روابط افراد جامعه و تنظیم کننده روابط اجتماعی است. حقوق در این معنا که به عنوان حقوق ذاتی نیز می‌نامند، با واژه انگلیسی (*Law*) و لغت فرانسوی (*Droit* و *Droito begetif*) و نیز واژه عربی «قانون» معادل است. دو اصطلاح شریعت و شرع در حقوق اسلامی می‌تواند برابر این واژه باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۱۲)

ب) واژه حقوق در کاربرد دیگر، به امتیازات و اختیاراتی اطلاق می‌شود که افراد در جامعه از آن برخوردارند، مانند حق مالکیت، حق آزادی، حق رای و...، حقوق در این مفهوم که گاهی از آن به حقوق فردی نیز تعبیر می‌شود، مانند حقوق و آزادی‌های عمومی، حقوق ملت، حقوق و تکالیف مردم، معادل انگلیسی کلمه (*Rights*) و معادل فرانسوی آن، دو (*Droits* و *Droits sabgectifits*) است. فقیهان و حقوق‌دانان عرب زبان از واژه حقوق برای اشاره به همین معنا استفاده می‌کنند. (کاتبی، بی‌تا، ص ۱۲۶)

ج) واژه حقوق در سومین کاربرد شایع خود به معنای «علم حقوق»، به دانشی گفته می‌شود که در مورد قوانین و مقررات حاکم بر روابط اجتماعی بحث می‌کند. (علوی، ۱۳۴۸، ص ۷)

۲. حقوق سیاسی

حقوق سیاسی عبارت است از: حقوقی که به‌موجب آن‌ها شخص دارنده حقوق، می‌تواند در حاکمیت ملی خود (مانند انتخابات، تصدی شغل قضا و مشاغل رسمی دیگر یا عضویت هیئت منصفه و یا دارا شدن امتیاز روزنامه) شرکت کند. (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۱، ۲۳۶)

۳. حقوق اجتماعی

حقوق اجتماعی، حقوقی است که، مقنن برای اتباع خود در روابط با موسسات عمومی مقرر داشته است. مانند حقوق سیاسی، حق استخدام، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در مجالس مقننه و انجمن ایالتی و ولایتی و بلدی و در هیئت منصفه و ادای شهادت در مراجع رسمی، داور و مصدق واقع شدن. به این ترتیب این اصطلاح اعم از حقوق سیاسی است. (همان، ۲۳۰) در واقع حقوق اجتماعی، به حقوق طبیعی هرفرد گفته می‌شود. (گیدنز، ۱۳۷۳، ۳۲۸)

ب) جایگاه و اهمیت حقوق سیاسی، اجتماعی

۱. جایگاه و اهمیت حقوق سیاسی

بدون شک، حقوق و آزادی‌های سیاسی که عبارتند از: حق حاکمیت، حق انتخاب شدن، حق انتخاب کردن، رای دادن، عضویت در احزاب سیاسی و آزادی احزاب و تصدی مشاغل سیاسی، آزادی اجتماعات و تظاهرات و امثال آن‌ها، در همه نظام‌های حقوقی پذیرفته شده و مسلم است. در این میان، شاه بیت حقوق و آزادی‌های سیاسی، اصل حق حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت خویش است. در نظام حقوقی و ارزشی اسلام، حق حاکمیت اصالتاً از آن خداوند است و اصل اولی حاکم بر روابط انسان‌ها این است که هیچ‌کس بر دیگری حق حاکمیت ندارد، مگر با اذن خداوند. به اتفاق مسلمانان، رسول اکرم (ص) حق حاکمیت الهی داشت و از جانب خداوند ماذون بود.

در فقه سیاسی اهل سنت بعد از پیامبر (ص) حکومت با رای و بیعت مردم مشروع است و در فقه سیاسی شیعه بعد از رسول اکرم (ص) حق حاکمیت از آن امامان معصوم (ع) و در عصر غیبت هم از آن فقهای جامع الشرایط است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۰)

در حقوق بین الملل، حق حاکمیت یکی از پایه‌های اساسی در حقوق به شمار می‌رود؛ بدین معنا که مردم دارای حق انتخاب آزادانه‌ی نظام سیاسی، عضویت در احزاب سیاسی و آزادی احزاب، تصدی مشاغل سیاسی، آزادی اجتماعات، تظاهرات و... می‌باشند. (هاشمی، ۱۳۸۴، ۴۵۲) منشور ملل متحد یکی از مقاصد ملل متحد را توسعه روابط دوستانه، بر مبنای احترام به تساوی حقوق و حق حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت خویش اعلام می‌دارد. (منشور ملل متحد، ماده ۱، بند ۲) بر اساس بندهای ۱ مواد ۱ میثاقین مدنی و سیاسی و اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶م، کلیه ملل دارای حق حاکمیت بر سرنوشت خویش می‌باشند و بر اساس این حق، وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه تامین می‌کنند. با توجه به جایگاه و اهمیت حقوق سیاسی، در اسلام و حقوق بین الملل، به برخی از مصادیق آن در زیر اشاره می‌شود:

۱-۱) حق حاکمیت بر تعیین سرنوشت

حق حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت خود، یکی از اصول اساسی دموکراسی است. مفهوم اصلی حاکمیت مردم این است که حکومت‌ها قدرت و اقتدار خود را از منبع دیگری غیر از خواست، اجماع و رضایت عامه مردم، به دست نمی‌آورند. مردم می‌توانند حکومت را تغییر دهند یا از کار برکنار سازند. بنابراین، اقتدار غایی و نهایی از آن مردم است. (بشیریه، ۱۳۸۵، صص ۲۶۸-۲۶۹) با توجه به چنین جایگاه و اهمیتی، حق حاکمیت مردم در اسلام، حقوق بین الملل و افغانستان، بررسی می‌شود.

۱-۱-۱) حق تعیین سرنوشت در اسلام و حقوق بین الملل

از دیدگاه اسلام، حقوق بین الملل و قوانین اساسی مدرن، حق تعیین سرنوشت از حقوق اساسی و اولیه شهروندی است. بر اساس جهان بینی اسلام، حاکمیت مطلق بر جهان و انسان، از آن خداوند

است و خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. (المیزان، بی تا، ۲، ۳۴۲) بنابراین، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروه خاص قرار دهد. در باب حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت خود، در بند «ب» ماده ۲۳ اعلامیه اسلامی حقوق بشر، چنین آمده است: «هر انسانی حق دارد در اداره عمومی کشور خود، به طور مستقیم یا به طور غیر مستقیم، شرکت نماید و همچنین او می تواند تصدی پست های عمومی را بر طبق احکام شریعت عهده دار شود.»

از منظر حقوق بین الملل نیز همه ملل دارای حق خود مختاری هستند. به موجب این حق، ملل وضع سیاسی خود را آزادانه تعیین و توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... خود را آزادانه تأمین می کنند. حق تعیین سرنوشت از جمله حقوق و آزادی های انسانی به شمار می رود که بر اساس آن، همه افراد و گروه های اجتماعی صرف نظر از قومیت، نژاد، دین و مذهب یا جنسیت، بتوانند امور خویش را در حوزه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی راهبری کنند. (هاشمی، ۱۳۹۰، ۳۷۰) در یک کلام، آزادی های عمومی و مشارکت همگانی در تعیین سرنوشت سیاسی خود، یکی از پایه های دموکراسی است و منابع بین المللی نیز بر حق دسترسی تمام افراد با شرایط مساوی به مشاغل عمومی (ماده ۲ و بند ۲ ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی) تأکید می کند. (همان، ۲۷۵)

۲-۱-۱. حق تعیین سرنوشت در افغانستان

اقوام و مردم افغانستان به ویژه هزاره ها، به شهادت تاریخ، همواره از حق تعیین سرنوشت خویش، محروم بوده اند. یکی از مورخان معاصر در مورد محرمیت هزاره ها می نویسد: «مردم هزاره به بردگی کشانیده شده و مورد بی رحمانه ترین ستم ملی و طبقاتی قرار گرفته اند و در بسیاری از شؤون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و... حق اشتراک به آنان داده نشده است.» (فرهنگ، ۱۳۷۱، ۲، ۹۷) پژوهش گر دیگری در این زمینه می نویسد: «اقلیت شیعه همیشه از قدرت به دور بوده است. اکثریت، آن ها را تحقیر می کنند و تا سال ۱۳۴۲ ش (۱۹۶۳ م) عملاً زیر چتر حمایت قانون قرار نداشته اند، تظاهرات بیرونی این مذهب (اقامه نماز با دستان باز و عزاداری در ماه محرم) ممنوع بوده و حقوق جعفری از سوی دولت به رسمیت شناخته نشده بود و احراز مقامات سیاسی و نظامی به روی شیعیان بسته بود.» (آلیور، ۱۳۷۲، ۸۲)

دیدگاه های فوق تنها به بخشی از واقعیت تاریخی اشاره دارد؛ زیرا شیعیان و هزاره ها حتی پس از پیروزی به اصطلاح مجاهدان و استقرار حکومت اسلامی!! نیز از حقوق اجتماعی خویش محروم بوده اند. صبغت الله مجددی، رییس دولت موقت مجاهدان، در باره مشارکت سیاسی شیعیان می گوید: «مسئله واگذاری پست وزارت خارجه به برادران شیعه ما ممکن نیست؛ زیرا این یک پست مهم می باشد و آن ها در افغانستان، یک اقلیت هستند.» (ماهنامه البدر، سال چهارم، ش ۱۷ به نقل از: سجادی، ۱۳۸۰، ۱۶۳)

۱-۲) حق تصدی مناصب دولتی

۱-۲-۱. حق تصدی مناصب دولتی در اسلام و حقوق بین الملل

از دیدگاه اسلام و اسناد بین المللی ناظر به حقوق بشر، همه شهروندان یک کشور، در شرایط مساوی، از حق تصدی مناصب و مشاغل دولتی به طور یکسان برخوردارند. ملاک گزینش استعداد و توانایی افراد ملت است که امروزه از آن به شایسته سالاری تعبیر می‌شود. در ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است: «۱- هرکس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیم و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند شرکت جویند. ۲- هرکس حق دارد با شرایط مساوی به مشاغل عمومی کشور خود، نایل آید. ۳- اساس و منشاء قدرت حکومت اراده مردم است.»

ماده ۲۵ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و مواد ۲۳ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و ۱۳ منشور آفریقایی حقوق بشر در عباراتی مشابهی، موضوع را مورد تاکید قرار داده است: «هر شهروند این حق و امکان را خواهد داشت که بدون هیچ گونه تبعیضات ... و محدودیت‌های غیرمعقول:

الف) در اداره عمومی بالمباشرت یا بواسطه نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده اند، شرکت نماید.

ب) در انتخابات ادواری واقعی که از طریق رای گیری همگانی، مساوی و مخفی صورت می‌گیرد و تضمین کننده بیان آزادانه اراده انتخاب کنندگان باشد، رای بدهد و انتخاب شود.

ج) بر اساس شرایط عمومی یکسان، بتوانند به مناصب عمومی کشور خود نایل شود.

در ذیل بند «ب» ماده ۲۳ اعلامیه اسلامی حقوق بشر، در مورد حق تصدی مناصب و مشاغل دولتی چنین آمده است: «... و همچنین او می‌تواند تصدی پست‌های عمومی را بر طبق احکام شریعت عهده‌دار شود.»

۱-۲-۲. حق تصدی مناصب دولتی در افغانستان

در بیش‌تر قوانین اساسی افغانستان نیز به تساوی حقوقی تصریح شده است. اما با این وجود، در عمل مناصب عالی دولتی و مشاغل اداری عمدتاً در انحصار خانواده و قوم خاص قرار داشته و اقوام دیگر از رسیدن به این حق محروم بوده اند به ویژه هزاره‌ها و شیعیان که همواره از تصدی پست سیاسی و قدرت به دور نگهداشته شده اند. (آلیور، پیشین، ۸۲) یکی از پژوهش‌گران روشنفکر اهل سنت در این زمینه می‌نویسد: «اما نکته درخور یادآوری این است که در جریان این مدت، دولت‌های وقت کاملاً این مردم [هزاره‌ها] را از نظر انداخته بودند و در بهبود احوال شان کم‌ترین توجهی نشان نمی‌دادند و آنان از معارف و شفاخانه و پروژه‌های ساختمانی و زراعتی و استفاده از پست‌های دولتی و هرگونه حقوق و امتیاز دیگری به کلی محروم بودند و مورد تبعیض و تعزیر قرار داشتند.» (فرهنگ، پیشین، ۹۴، ۲)

این نگرش ناروا در بخش نظامی افغانستان، بیش‌تر جلوه می‌کند. ستم ملی و بهره‌کشی قوم حاکم از اقوام محکوم به‌خوبی نمایان است. یکی از نویسندگان معاصر در این مود می‌نویسد: «پرسنل

ثابت اردو، که از قوم و قبیله خاص تشکیل شده بود، بر اساس فرمان شاهانه از امتیازات ویژه، مانند تحصیل در مدارس نظامی، بورس‌های خارجی، تصدی پست‌های کلیدی، قوماندانی اردو، گرفتن مدال‌ها و... بهره‌مند بودند. آنان علاوه بر این امتیازات، از خدمت سربازی نیز معاف بودند. پشتون‌ها و به ویژه محمد زایی‌ها حق اولویت بلکه انحصاری داشتند و پست‌های اردو به آن‌ها تعلق می‌گرفت. کم‌ترین حقوق را در سوق و اداره اردوی افغانستان، اقلیت‌های ازبک و هزاره داشتند، در حالی که بیش‌ترین سربازان اردو را فرزندان آنان تشکیل می‌دادند.» (عظیمی، ۱۳۷۶، ۳۰، ۳۹ و ۴۰)

۲) جایگاه و اهمیت حقوق اجتماعی

در متون اسلامی به ویژه در بخش مالی اسلام مقررات سازنده‌ای در راستای حقوق اجتماعی، وجود دارد. در کلام و سیره پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) به حقوق اجتماعی توجه ویژه‌ای شده است و منابع اسلامی به ویژه نهج البلاغه از این جهت بسیار غنی است. (نهج البلاغه، نامه ۵۳) انسان به عنوان عضو جامعه، دارای خواست‌ها و تمایلات فراوانی است. خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت، سلامتی، تشکیل خانواده و دیگر امور رفاهی، از جمله حقوقی است که جامعه وظیفه دارد نسبت به این حقوق احترام بگذارد و در جهت تامین و تضمین آن‌ها تلاش نماید. (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۴۸۸)

در واقع از خدمات مانند فراهم کردن کار برای همه، بهبود شرایط کار و زندگی، تامین اجتماعی، خوراک، مسکن، بهداشت و...، امروزه با عنوان حقوق اجتماعی یاد می‌شود. (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۷۵، ۱۴۰)

امروزه اهمیت این خدمات برای هیچ‌کس پوشیده نیست. با توجه به اهمیت حقوق اجتماعی، به برخی موارد آن، در زیر اشاره می‌شود:

۱-۲) حق آزادی عقیده و مذهب

۱-۱-۲. حق آزادی عقیده و مذهب در اسلام و حقوق بین الملل

حق آزادی عقیده و مذهب از حقوق اساسی افراد است. در آموزه‌های دینی و سیره پیشوایان اسلام رعایت این حقوق به نحو بسیار دقیق آن، دیده می‌شود. چنان‌چه شهید مزاری (۱۵) به عنوان یک متفکر مسلمان می‌گوید: «ما معتقدیم که آن آزادی که اسلام و خلفای اسلام پذیرفته است، هنوز غرب هم به آن نرسیده اند. (فریاد عدالت، ۲۶۶) در حقوق بین الملل و اسناد بین المللی حقوق بشر، نیز توجه ویژه نسبت به آزادی عقیده و مذهب شده است. در اعلامیه جهانی حقوق بشر مواد ۲، ۱۸ و ۱۹ آزادی عقیده و مذهب را به رسمیت شناخته است. ماده ۱۸ چنین مقرر می‌دارد: «هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود.» ماده ۱۹ در مورد حق آزادی عقیده و بیان و دایره شمول آن، می‌گوید: «هرکس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که، از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد.» اعلامیه حقوق بشر اسلامی نیز در ماده ۲۴ کلیه حقوق و آزادی‌ها را مشروط به مطابقت با احکام شریعت اسلامی پذیرفته است. بنابراین، هم در آموزه‌های دین اسلام و هم اسناد حقوق بشر حق آزادی عقیده و مذهب دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای است.

۲-۱-۲. حق آزادی عقیده و مذهب در افغانستان

در قوانین اساسی گذشته افغانستان به مذهب حنفی به عنوان تنها مذهب رسمی کشور چند قومی و با خرده فرهنگ‌ها، آداب و رسوم مختلف، تصریح شده است. جالب این‌که به پیروان سایر ادیان از قبیل یهود و سیک که کمتر از یک در صد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، نیز آزادی اجرای مراسم در حدود قانون داده شده است. (دانش، ۱۳۷۴، ؟) اما از مذهب شیعه، حتی در ردیف آن‌ها نام برده نشده است!! این شیوه برخورد قانونی، بدان معنی است که شیعیان، حق آزادی مذهبی ندارند و باید از فقه حنفی پیروی کنند یا هم‌چنان در تقیه، قاچاق و خفقان زندگی نمایند. شهید فیض محمد کاتب هزاره می‌نویسد: «قاضی‌هایی که به هزاره‌جات فرستاده می‌شدند، تمام امور مذهبی، دینی و معاملات را طبق مذهب حنفی انجام می‌دادند. به زبان دیگر؛ کوشش به عمل می‌آمد در بین هزاره‌های شیعه مذهب، مذهب حنفی تأسیس و انکشاف یابد.» (کاتب، ۱۳۷۰، ۳، ۹۱۲-۹۱۴) وی در جای دیگر می‌نویسد: «قاضی محکمه شرعیه دایزنگی در نامه‌ای به امیر کابل می‌نویسد؛ تصمیم دارد در این منطقه مساجدی بنیان نهاده و احکام الهی را طبق مذهب حنفی اجرا نماید تا هزاره‌ها مذهب خویش را که اثنا عشری است رها نموده و به مذهب اهل تسنن در آیند و سعادت ابدی حاصل نمایند. امیر نیز با این پیشنهاد موافقت کرد.» (همان، ۳، ۱۰۶۵)

۲-۲. حق آزادی بیان و اندیشه

اندیشه و بیان از برترین نعمت‌های الهی بوده و بهترین وسیله‌ی برای رشد، ترقی و تکامل اجتماعی است. در اسلام آزادی اندیشه و بیان از ارزش والایی برخوردار است و در حقوق بین الملل نیز بر آن تأکید شده است. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، مواد ۱۸ و ۱۹) اعلامیه اسلامی حقوق بشر نیز در مورد آزادی بیان و اندیشه می‌گوید: «هر انسانی حق دارد که نظر خود را به هر شکلی که، مغایر با اصول شرعی نباشد آزادانه بیان دارد.» (اعلامیه اسلامی حقوق بشر، ماده ۲۲، بند الف)

در افغانستان گرچه حق آزادی اندیشه و بیان در مورد اکثریت شهروندان رعایت نشده و لکن در این ارتباط هزاره‌ها و شیعیان با محدودیت‌های بسیاری رو به رو، بوده‌اند. زندانی کردن روحانیان و روشنفکران این مردم، تخریب مساجد و حسینیه‌ها، گماردن پیش نماز سنی برای نماز جماعت مردم شیعه از سوی حاکمان، تعلیم اصول و مقررات مذهب حنفی در مکاتب و مساجد شیعیان، ممنوع کردن مراسم عزاداری امام حسین^(ع) توهین به عقاید شیعیان و از همه مهم‌تر تکفیر شیعیان، نمونه‌های بارزی از به بند کشیدن آزادی بیان و اندیشه است که در مورد هزاره‌ها و شیعیان اعمال شده است.» (کاتب، همان، ۱۷۱، ۱۶۵، ۱۰۶۵) (۴)

۲-۳. حق تعلیم و تربیت

تعلیم و تربیت سالم از حقوق بنیادین بشر برای ترقی و تکامل است. از منظر اسلام، طلب دانش یک فریضه است و آموزش و تربیت امری ضروری. در اهمیت تعلیم و تربیت همین بس که

قرآن، تعلیم و تربیت انسان‌ها را از مهم‌ترین اهداف پیامبران الهی می‌داند. (جمعه/۲ و آل عمران/۱۶۴) حاکمان وظیفه دارند در راستای تأمین این حق شهروندی اقدام اصولی انجام دهند. در اسناد حقوق بشری بین المللی نیز به آموزش و پرورش شهروندان و فراهم کردن امکانات و وسایل آن، به عنوان وظایف دولت‌ها و حقوق شهروندان تأکید شده است. (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۹)

اما در افغانستان در ارتباط با این حق شهروندی نسبت به همه مردم کشور، به ویژه، هزاره‌ها و شیعیان توجهی نشده است. یکی از نویسندگان معاصر می‌نویسد: «شیعه به‌طور عام و هزاره‌ها به‌طور خاص از ورود شان به دانشکده‌های افسری، سیاسی و اقتصاد جلوگیری می‌شد. هاشم خان فرمان شماره (۸۷۵) مبنی بر منع پذیرش فرزندان هزاره در دانشگاه‌ها و مراکز عالی را صادر کرد و در آن از وزارت معارف خواست که از ورود فرزندان هزاره به ویژه در دانشگاه افسری ممانعت شود.» (الفاضلی، ۱۴۲۷ق، ۱۵۴) عبدالحی حبیبی می‌نویسد: «برای فرزندان سه میلیون جمعیت هزاره، پنج باب مکتب ابتدائیه در هزاره‌جات وجود نداشته است. (همان)

ج) حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام از دیدگاه شهید مزاری (ع)

اداره امور هر جامعه دربرگیرنده‌ی تمامی افراد آن جامعه و ایجادکننده حق و تکلیف است. (هاشمی، ۱۳۸۴، ۴۳۰) اگر هدف اصلی اداره‌ی جامعه را استقرار نظم، امنیت و تأمین عدالت برای همه بدانیم، این نفع عمومی مستلزم مشارکت و مسئولیت همگانی در زندگی مشترک و جمعی است. از این رو، شهید مزاری (ع) به عنوان یک متفکر مسلمان و عدالت خواه در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در گفتار و رفتار از حقوق اقوام ساکن کشور با گرایش‌های مختلف مذهبی دفاع نموده و همواره خواهان حقوق اقوام محروم کشور بوده است. بنابراین، حقوق سیاسی، اجتماعی اقوام و راهکارهای تأمین آن‌ها در اندیشه رهبر شهید بابیه مزاری (ع) بررسی می‌شود.

۱. حقوق سیاسی اقوام از دیدگاه شهید مزاری (ع)

شهید مزاری (ع) تنها رهبر سیاسی است که همواره از حق حاکمیت مردم افغانستان و اقوام مختلف به ویژه اقوام محروم و رنج کشیده‌ی کشور سخن گفته است و در عمل نیز تمام قد در برابر انحصارطلبی، تبعیض و سیاست حذف ایستاده است. شهید مزاری (ع) تنها راه حل مشکل افغانستان و راه تأمین حقوق مردم را هم‌پذیری می‌دانست و در این زمینه می‌گوید: «این انقلاب، مال همه مردم است، مال همه اقوام است، مال همه احزاب است. بیایید یکدیگر را تحمل کنیم. ما اگر مسعود را

۱ «کان الشیعه عامه والهزاریین خاصه قد منعوا من دخول الکیلات العسکریه و کلیه السیاسه والاقتصاد. و کان هاشم خان قد اصدر قراراً حکومياً تحت رقم (۷۸۵) الی «وزارت المعارف» آنذاک یمنع فیه قبول ابناء الشیعه فی المعاهد العالیه فی کابل و خاصه فی المعاهد العسکریه و لایحق دخول مثل هذه المراكز التعليمیه.

اما عبدالحی حبیبی الذی کان ذا عصبیه خاصه للشیعه و کان یدافع عنهم فی کل مکان و یقف ضد هذه التمیيزات المذهبیه فقد کتب یقول: لاتوجد حتی خمس مدارس ابتدائیه فی مناطق هزاره جات لثلاثه ملايين نسمة من ابناء الهزاره.» (الشیخ حسین الفاضلی، الشیعه فی افغانستان، بیروت، دارالصفوه، چاپ اول، ۱۴۲۷ق، ص ۱۵۴)

نپذیریم و مسعود آقای حکمتیار را نپذیرد، مشکل افغانستان حل نمی‌شود. (احیای هویت، ص ۲۲۹) در جای دیگر ضمن تشریح و تبیین سیاست حزب وحدت اسلامی، می‌گوید: «مبنای سیاست حزب وحدت این است که همه مردم و اقوام مختلف افغانستان، در جهاد و آزادی این کشور سهم داشته‌اند، باید در تصمیم‌گیری‌های آینده اش هم شریک باشند. حزب وحدت مصمم است که از حقوق ملیت‌های ساکن در افغانستان و همه اقشار اعم از زن و مرد در سیاست آینده کشور دفاع کند. این موضع حزب است. تا حالا هم از این موضع حمایت کرده و آن را به دنیا و مردم افغانستان بیان می‌دارد و می‌خواهد در این‌جا حق هیچ حزبی، هیچ قومی و نژادی ضایع نشود و در حق کسی ظلم صورت نگیرد. (سخنانی از پیشوای شهید، ص ۷۰)

رهبر شهید بابه مزاری^(۵) در این سخنانش همواره از هم‌پذیری، حقوق ملیت‌ها، اقوام و حتی اقشار سخن گفته است و پذیرش آن را تنها راه حل برای بیرون رفت از معضل افغانستان دانسته است.

۱-۱) شهید مزاری^(۵) و حق حاکمیت بر تعیین سرنوشت

بدون شک مشارکت مردم در تعیین سرنوشت سیاسی عبارت است از حق که برای آن‌ها این امکان را فراهم می‌سازد تا زمامداران خود را انتخاب کنند. شهید مزاری^(۵) گام نخستین حق حاکمیت را تصویب قانون اساسی توسط مردم می‌داند و در این مورد تصریح می‌کند: «قانون اساسی باید توسط تعدادی از صاحب نظران کشور تدوین و پس از بحث و بررسی و نقد توسط دانشمندان و حقوق دانان به آرای عمومی گذاشته و توسط مردم به تصویب برسد. (منشور برادری، ص ۱۶۰) رهبر شهید حق رای و انتخابات را پایه و اساس حکومت دانسته می‌گوید: «پایه‌های اساسی و مردمی برای یک حکومت وقتی به وجود می‌آید که انتخابات عمومی برگزار شود و مردم آزادانه سرنوشت خود را تعیین کرده، قدرت سیاسی را به کسی یا کسانی تحویل دهند.» (احیای هویت، صص ۱۵-۱۶) در جای دیگر می‌گوید: «در افغانستان تمام ملیت‌ها در جهاد شرکت داشته‌اند، از ویرانی خانه و زندگی شان رنج کشیده‌اند ما می‌گوییم که این‌ها همه برادر یکدیگرند. همه از افغانستان‌اند و همه صدها سال برادروار زندگی کرده‌اند. بناءً برای تعیین سرنوشت آینده شان حق دارند که تصمیم بگیرند. این به معنی برادری ملیت‌هاست نه خصومت و دشمنی ملیت‌ها. (همان، ص ۲۱۰) و یا در جای دیگر به اقوام تصریح می‌کند و می‌گوید: «در افغانستان ملیت‌ها و نژادهای وجود دارد که هیچ‌کدام دارای اکثریت نمی‌باشند ولی در مجموع چهارتا قوم عمده وجود دارد؛ پشتون، هزاره، تاجیک و ازبک که ما نیز به عنوان یکی از اقوام عمده‌ی کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم‌گیری‌هایش نقش داشته باشیم. (همان، ص ۱۲۸)

چنان‌چه ملاحظه گردید، رهبر شهید بابه مزاری^(۵) حق حاکمیت مردم بر تعیین سرنوشت خود را برای همه‌ی مردم اعم از زن و مرد، پیر و جوان و اقوام مختلف هم‌چون؛ پشتون، هزاره، تاجیک،

ازبک، نورستانی، ایمان و...، خواستار بوده است. البته شهید مزاری^(ره) به دنبال مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کشور بود نه حضور سمبلیک و بی‌تاثیر؛ چرا که بسیار فرق است بین تصمیم‌گیرنده بودن و حضور مسافرگونه.

۲-۱) شهید مزاری^(ره) و حق تصدی مناسب دولتی

تصدی مشاغل و مناصب دولتی به‌طور مساوی و یک‌سان از پایه‌ها و اساس جامعه دموکراتیک است. اما متأسفانه در افغانستان مشاغل و مناصب دولتی در اختیار قوم و مردم خاص قرار داشت و اقوام دیگر از آن محروم بودند. شهید مزاری^(ره) با اشاره به این تبعیض و ستم می‌گوید: «در گذشته معمول بود که هر صاحب منصب، عسکری [را] از مردم هزاره به عنوان صادق‌ترین مردم، خدمتکار انتخاب می‌نمود و در پهلوی خانواده و ناموس خود می‌برد؛ چطور بود که این مردم برای ناموس این‌ها صادق بودند، ولی برای یک کاتبی تَوَلّی صادق نبودند.» (احیای هویت، صص ۷۴-۷۵) شهید مزاری^(ره) در یک سخنرانی در جمع جنرالان حزب وحدت اسلامی در غرب کابل می‌گوید: «امروز عزت، شرف و حیثیت مردم ما مسلماً در گرو دفاع جانانه شما بوده و امروز برای مردم ما روز بسیار عزت بخش و عزت‌آفرین است. شما می‌دانید وارث مردمی هستید و وارث کسانی هستید که در تاریخ افغانستان، از مقامات دولت گذشته، رسماً مکتوب نوشته می‌شد که از مردم هزاره و تشیع در وزارت دفاع و حربی پوهنتون (دانشگاه افسری) گرفته نشود. (همان، ص ۳۳۳)

رهبر شهید ضمن بیان شجاعت، جنگ‌آوری و حضور تاثیرگذار مردم هزاره در صحنه‌های دفاع از کشور، در پاسخ این پرسش که چرا جنرال نداشتیم؟ می‌گوید: «طبیعتاً چنین چیزی نبود که مردم هزاره لیاقت جنرال شدن را ندارند. سیاست این‌طور تجویز می‌کرد که از یک نژاد، از مادر جنرال متولد شود و یک مردم دیگر، در طول تاریخش یک جنرال هم نداشته باشد. پس طبیعت این‌طور نیست، سیاست‌هاست که چنین می‌کنند که یکی باید پادشاه باشد، یکی جنرال باشد؛ یکی باید خدمت‌کار و عمه این مملکت باشد و در سیاست حق نداشته باشد. (همان) رهبر شهید باور دارد که این تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها ریشه در تشکیلات ظالمانه‌ی گذشته دارد، از این رو، راه حل و راهکار بیرون رفت از مشکل، را تعدیل واحدهای اداری می‌داند و خواستار تعدیل و تغییر آن است. رهبر شهید در این مورد می‌گوید: «حرف ما این است که نیروهای اداری و نفوس شماری و تشکیلات گذشته در افغانستان عادلانه نبوده و می‌خواهیم در آینده روی عدل و انصاف تشکیل شود و همه به حقش برسند. این حرف ماست.» (همان، ص ۳۳۵) در جای دیگر رهبر شهید در مورد حق تصدی مشاغل و مناصب دولتی و حضور هزاره‌ها در بدنه دولت، به عنوان قوم محروم کشور، به طور مشخص خواهان یک چهارم سهم است و در این مورد چنین می‌گوید: «در افغانستان تا حال سرشماری دقیق بوجود نیامده و تا سرشماری دقیق صورت گیرد، ما خواهان یک چهارم سهم در تمامی ارگان‌های دولتی برای مردم شیعه و هزاره هستیم. (فریاد عدالت، ص ۱۳۴)

بنابراین، می‌توان گفت: شهید مزاری^(۵) در مورد تصدی و عهده‌دار شدن مناصب و مشاغل دولتی که یکی از مظاهر حقوق سیاسی افراد محسوب می‌شود، نیز خواستار نفی انحصارطلبی و حضور و مشارکت همه‌ی اقوام ساکن کشور بر اساس معیار نفوس شان در مشاغل دولتی است. اما این که مشخصاً از حضور هزاره‌ها و سهم و مشارکت آنان سخن گفته است هیچ‌گاه به معنی نفی دیگران نیست بلکه از این باب است که این مردم نماد و ممثل محرومیت، ستم دیدگی و... بوده است.

۲. حقوق اجتماعی، فرهنگی اقوام در اندیشه شهید مزاری^(۵)

شهید مزاری^(۵) همان‌گونه که از حقوق سیاسی اقوام و ملیت‌های ساکن افغانستان دفاع می‌کرد، از حقوق اجتماعی، فرهنگی اقوام نیز سخن گفته و در جهت تامین و تضمین آن‌ها گام برداشته و مبارزه کرده است. شهید مزاری^(۵) آزادی مطبوعات و رسانه‌های جمعی را که در واقع بستری برای آزادی عقیده، مذهب، اندیشه و بیان است امر پذیرفته شده و مسلم بین المللی می‌داند و تاکید می‌کند: «از نظر تمدن بشری و قوانین [اسناد] بین المللی من فکر می‌کنم که امروز یک مسئله پذیرفته شده در سطح جهان است که مطبوعات باید آزاد باشد و هرکس باید طبق برداشت‌های سیاسی و عقیدتی اش، عقیده خود را منعکس نماید. (فریاد عدالت، ص ۲۶۶) در جای دیگر می‌گوید: «کسی حق ندارد، حق دیگری را سلب کند. کاری کند که آزادی عقیده وی گرفته شود. حتی در باره مسیحی‌ها و ارمنی‌ها در مبانی فقه اسلامی آمده که برای عقیده داشتن و مراسم مذهبی، آنان آزاد است.» (همان، ص ۲۶۷) رهبر شهید در مورد حدود و قلمرو آزادی مطبوعات می‌گوید: «ما آزادی مطبوعات را طبق فرامین اسلامی می‌دانیم و نظر ما همین است که هرکس باید آزاد باشد منتهی مزاحمت به دیگران نباشد.» (همان) بنابراین، در اندیشه شهید مزاری^(۵) آزادی مطلق پذیرفته نیست. بلکه زمانی، آزادی مورد تایید است که، اولاً؛ در چارچوب مقررات اسلامی باشد. ثانیاً؛ به آزادی دیگران لطمه نزند. چنان‌چه امروزه نیز آزادی مطلق پذیرفته نیست.

رهبر شهید بابه مزاری^(۵) در مورد آزادی مذهب در افغانستان چنین باور و عقیده دارد: «مسئله شیعه و سنی یک واقعیت خارجی است که امروز هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند. چه کسی در قانون اساسی یک مذهب را به رسمیت بشناسد یا نشناسد، پیروان آن مذهب از مکتب شان پیروی می‌کنند. ما انتظار داریم که بعد از چهارده سال جهاد، مردم ما این شجاعت و شهامت را در دنیا اثبات کند و این مشکل جهان اسلام را در افغانستان حل بکنند و اعلام کنند که بین شیعه و سنی فرقی نیست. یکی هستیم، هردوی ما مراسم خود را رسمی انجام می‌دهیم. (همان، ص ۲۱۷) شهید مزاری^(۵) نژادگرایی و تعصبات قومی را مرهون سیاست استعمارگران دانسته، می‌گوید: «استعمارگران وقتی که در اولین برنامه‌هایش که در کشورها آمده، از دو چیز استفاده کرده است. یکی مسئله نژاد را مطرح کرده یعنی نژادپرستی را، یکی هم مسئله تعصبات مذهبی را مطرح کرده تا ملت‌ها را دارای جمعیت‌های مختلف بار بیارد تا خود شان بتوانند، حکومت کنند. (مزاری، بی‌تا، ص ۲۴۳)

شهید مزاری^(ه) ریشه‌ی همه‌ی محرومیت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و عمرانی مردم ما را حکومت قبایلی و سیستم انحصاری قدرت می‌داند. (همان، ص ۱۰۱) از این رو، خواستار برخورداری همه مردم افغانستان از امتیازات مادی و اجتماعی است و در این زمینه می‌گوید: «ما از کشورهای جهان و سازمان ملل می‌خواهیم که مردم افغانستان را در امر بازسازی و اعمار مجدد افغانستان یاری رسانند و با توجه به این که فعلاً در افغانستان حکومتی وجود ندارد، امکانات و کمک‌های بین المللی را به مناطق مختلف افغانستان گسیل دارند تا همه مردم افغانستان از آن بهره‌مند گردد. در غیر این صورت فقط یک گروه از این کمک‌ها استفاده کرده و بقیه را محروم نگه می‌دارند و این تجربه در دوران حکومت ربانی به خوبی نمایان بود. (همان، ص ۱۱۵)

بنابراین، می‌توان گفت: رهبر شهید مزاری^(ه) به عنوان مدافع حقوق سیاسی و اجتماعی اقوام محروم افغانستان، خواهان این مسأله بود که همه مردم افغانستان به حقوق خود برسند و روی معیار نفوس که یک معیار معتبر بین المللی است، پا فشاری داشت و بر اساس این معیار برای همه در دولت و حکومت آینده حقوق می‌خواست.

نتیجه

برایند این تحقیق و پژوهش نشان می‌دهد که تنها رهبر سیاسی که در افغانستان فراتر از قوم، قبیله، ایل، طایفه، جناح سیاسی و... فکر می‌کرد و برای عزت و حفظ کرامت انسانی مردم افغانستان، استقلال و تمامیت ارضی کشور می‌اندیشیده، شهید مزاری^(ه) بوده است. زیرا اولاً؛ او همواره و در هر شرایطی بر هم‌پذیری، تفاهم، حقوق مساوی، برادری و برابری اقوام و احترام به خواسته‌ها، باورها و عقاید یکدیگر تاکید کرده است. اصولاً یکی از خواسته‌های شهید مزاری^(ه) تامین صلح در کشور بود. مزاری جنگ را راه حل نمی‌دانست. او به صلح باور داشت. بنابراین، به قول محمداشرف غنی رییس جمهوری کشور؛ اندیشه و مفکوره‌های شهید مزاری^(ه)، برای دیروز، امروز و فردای افغانستان پیام دارد.

ثانیاً؛ شهید مزاری^(ه) به خوبی درک کرده بود که موجب درد و رنج مردم افغانستان انحصارگرایی و زیاده‌خواهی است. چه در قالب قوم و نژاد و چه در چهره مذهب از این رو، معتقد بود که حکومت آینده کشور نباید روی مذهب و نژاد به وجود آید. بلکه باید همه‌ی اقوام و پیروان مذاهب بر اساس معیار نفوس، در تعیین سرنوشت خود سهم داشته باشند و این امر را راه حل مشکل افغانستان می‌دانست.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه

۱. آلیور، روا، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۲. اعلامیه اسلامی حقوق بشر، مصوب ۱۴ محرم ۱۴۱۱ ق.

۳. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸م.
۴. الفاضلی، الشیخ حسین، الشیعه فی افغانستان، دارالصفوه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
۵. بشیریه، حسین، آموزش دانش سیاسی، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ ششم، ۱۳۸۵.
۶. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۱.
۷. _____، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، گنج دانش، چاپ سوم، ۱۳۷۲.
۸. دانش، سرور،
۹. سجادی، سید عبدالقیوم، جامعه شناسی سیاسی افغانستان، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۰. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر نشر اسلامی، [بی تا].
۱۱. طباطبایی مؤتمنی، منوچهر، آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۲. عظیمی، محمد نبی، اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان، پيشاور، مرکز نشراتی میوند سبا کتابخانه، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۱۳. علوی، رضا، کلیات حقوق، تهران، موسسه عالی حساب‌داری، ۱۳۴۸.
۱۴. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیر کبیر، ۱۳۵۶.
۱۵. فرهنگ، میرمحمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، قم، اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۱۶. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۲.
۱۷. کاتب هزاره، فیض محمد، سراج التواریخ، قم، چاپخانه نمونه، ۱۳۷۰.
۱۸. کریس، جانسون، افغانستان کشوری در تاریکی، ترجمه نجله خندق، تهران، نشر آیه،
۱۹. گیدنز، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، ۱۳۷۳.
۲۰. مزاری، عبدالعلی، احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، بکوشش محمدجاوید جاوید، کابل، انتشارات امیری، چاپ دوم، ۱۳۹۴.
۲۱. _____، سخنانی از پیشوای شهید، (مجموعه سخنرانی‌ها، گفتگوها و...، شهید مزاری)، اسلام آباد، کانون فرهنگی رهبر شهید، ویرایش: ارزگانی و عزیز رویش، چاپ اول، حوت ۱۳۷۴.
۲۲. _____، فریاد عدالت، (مجموعه مصاحبه‌های شهید مزاری)، بکوشش عبدالله غفاری لعلی، قم، موسسه فرهنگی، آموزشی و تحقیقاتی شهید سجادی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۲۳. _____، منشور برادری، (مجموعه سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و ملاقات‌های شهید مزاری^(ه))، کوپته، نشر فرهنگ هزاره، چاپ سوم، ۱۳۹۳.
۲۴. _____، خاطرات سیاسی شهید مزاری^(ه)، بکوشش حاج مصطفی محمدی، بی جا، مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری^(ه)، بی تا.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^(ه)، چاپ چهارم، ۱۳۷۸.
۲۶. هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی و ساختارهای سیاسی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۲۷. _____، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تهران، بنیاد حقوقی میزان، چاپ اول، ۱۳۸۴.

حق تساوی و برابری در اندیشه شهید مزاری^(۵)

■ حمید زکی*

چکیده

انسان فارغ از نژاد، زبان، رنگ، اقلیم و مذهب، دارای حق حیات، کرامت، حق امنیت و آسایش و نیز برخوردار از سایر حقوق انسانی خویش است، یکی از حقوق بنیادین انسان، حق تساوی و برابری است، حق تساوی انسان ریشه قرآنی دارد، و در اسناد حقوق بشر نیز مورد توجه قرار گرفته است. مساوات و برابری، تحقق عدالت و انصاف، از بین بردن ستم و تبعیض از اهداف مبارزان عدالتخواه در طول تاریخ بوده است.

شهید مزاری به عنوان چهره مصلح و عدالتخواه معاصر، با تکیه بر آموزه‌های قرآنی، و حقوق فطری و طبیعی انسان؛ خواستار تحقق برادری و برابری اقوام و پایان دادن به تبعیضات و نابرابری‌ها بود. در همین ارتباط دیدگاه او با مراجعه به سخنرانیها و مصاحبه‌های آن شهید^(۵)، مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است.

از دیدگاه رهبر شهید^(۵)، تنها راه حل بحران کشور تن دادن به تساوی و برابری و زدودن تبعیضات و امتیازات از میان اقوام و دستیابی ملیت‌ها به حقوق شان است.

کلید واژه: شهید مزاری، اقوام، حقوق فطری و انسانی، مساوات و برابری، تبعیض،

مقدمه

حقوق بشر به طور عام و حق برابری و نفی تبعیض به طور خاص، از مهمترین انگیزه و اهداف عدالت خواهان در طول تاریخ است. پیامبران الهی و مبارزان راه رهایی، افزون بر تحکیم حقوق بنیادین انسان، حق تساوی، مبارزه علیه تمام اشکال تبعیض و نفی هرگونه امتیازطلبی‌ها، سرلوحه پیکار شان بوده‌اند.

شهید مزاری^(۵) به عنوان فرد تربیت شده در مکتب رهایی بخش اسلام و برخاسته از حوزه علمیه، افزون بر خواهان استواری حقوق انسان؛ حق تساوی، و نفی ستم و انحصارگرایی از مهمترین اهداف و خواسته‌های آن شهید والا مقام بود.

* کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی - فارغ‌التحصیل سطح چهار

در این مقاله، نگاهی کوتاه به حق برابری و تساوی به عنوان یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق انسان، در اندیشه شهید مزاری^(۵) داریم. این مقاله می‌کوشد تا پاسخی به این پرسش باشد که شهید مزاری^(۵) به حق تساوی و برابری انسان در بخشی از جهان امروز مانند افغانستان، که از ستم و تبعیض و نابرابری به شدت رنج می‌بردند، چه نگاهی داشتند؟

این بحث در شرایط فعلی که اقوام و احزاب با فزون خواهی بر ستم و تبعیض خواسته و یا ناخواسته پای می‌فشارند، از اهمیت و ضرورت خاصی برخوردار است. مطالب مرتبط با حق تساوی و برابری در چهار بحث ارائه می‌گردد:

۱. مفهوم حق تساوی و برابری

تساوی و برابری؛ نفی تبعیض و برتری شخصی بر شخص دیگر بدون دلیل معقول و شرعی است. اگر پدری دو فرزندش را در برابری کاری که به طور یک‌سان و مساوی انجام داده، هدیه برابر دهد، پدر نگاه برابر و مساوی به دو فرزندش داشته است، ولی اگر یکی را بیشتر تشویق کند و دیگری را کمتر؛ چنین نگاهی، نگاه نابرابر و تبعیض‌آمیز است. مفهوم تساوی و برابری با مثال دیگر نیز روشن می‌شود؛ دو شخصی که تابعیت کشوری را داراست، شهروند حساب می‌شود، یا دو گروه قومی که هر دو در یک کشور زندگی می‌کنند و تابعیت اصلی کشور را دارد، ولی حکومت یا قانون نافذ، به دلایل خاصی مثل نژاد، قوم، رنگ، زبان و مذهب، یا به دیگر دلایل غیر معقول، شخص و قومی را بر قوم دیگر برتری دهد و زمینه رشد، توسعه، برخورداری از تحصیل، تعلیم و تربیه، و دسترسی به صحت، رفاه، و حضور در دولت و حکومت را برای آن فراهم نماید، ولی شخص و یا قوم دیگری از مردمان سرزمینش را محروم نماید، و یا کمتر برای آن‌ها فرصت بدهد، چنین رفتاری رفتار تبعیض‌آمیز بوده و تساوی و برابری رعایت نشده است.

پس منظور از تساوی و برابری این است که اگر قانون و حکومت نگاه مساوی و برابر بدون هیچ‌گونه تبعیضی نسبت به شهروندان داشته باشد، تساوی و برابری رعایت شده است. منظور از برابری این مفهوم مراد نیست که اشخاص و اقوام بدون هیچ معیاری پذیرفته شده‌ای مساوی و برابر باشد، مثلاً دولت برای همه مامورینش معاش مساوی و برابر بدهد، چه آن کسی که در یک ماه ۳۰ روز کار می‌کند و چه آن کسی که در یک ماه ۵ روز کار می‌کند. منظور این است که اگر مامورانی یک اداره مطابق مقررات آن اداره رفتار نمایند و مسئولیتش را انجام دهند ولی مسئول اداره دو نوع رفتار با آن‌ها داشته باشند، چنین رفتاری، رفتار نابرابر و تبعیض‌آمیز است. همچنین اگر در کشوری، اشخاص، افراد، و گروه‌های قومی، به دلایل انتساب به قوم، زبان، سمت، رنگ، یا به دلایل دیگر، مورد تبعیض از سوی قانون، یا حکومت قرار گیرد، یا اجرای قانون نسبت به آن‌ها تبعیض‌آمیز اجرا شود، در چنین وضعیتی تساوی و برابری رعایت نشده است.

بنا بر این، منظور از تساوی این است که اشخاص و افراد و یا کسانی که یک کشور را داراست؛ به جهت رنگ، نژاد، مذهب و زبان، مورد تبعیض نباشد، قانون و حکومت به همه آنها نگاه یکسان و برابر داشته باشد.

۲. شهید مزاری (ره)

شهید مزاری (ره) پیشوای عدالت‌خواهی در مبارزات رهایی بخشی در کشور و چهره آشنای حق‌خواهی در میان سایر چهره‌های مبارز و مصلح در نیم قرن اخیر جهان است. مبارزه شهید مزاری (ره)، مبارزه مکتبی، استوار بر اندیشه دینی و اهداف والایش برخاسته از بینش و درک عمیق او از اسلام و شرایط و اوضاع زمانش بود. او عالم وارسته و برخاسته از خانواده‌ی مذهبی و متدین بود که نخستین تربیت‌گاه او پس از خانواده، مدرسه دینی «نانوایی» در شمال کشور بود. (دولت آبادی، ۱۳۸۵، ۴۴۳) و از سایه سیاه نابرابری و تبعیض که کشور را فرا گرفته بود به شدت رنج می‌برد.

او گام‌های نخستین مبارزه علیه تبعیض و نابرابری را در نوجوانی پیش از دهه پنجاه در عصر و زمان نظام نابرابر قبیله‌ی و شاهی آغاز نمود و با روی کار آمدن نظام کمونیستی کودتاجیان ۷ ثور و اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی سابق، پرچم مبارزه آزادی کشور را برافراشته، حق‌خواهی و برابری اقوام مظلوم و شهروندان محرم که سال‌های سال طعم ناگوار ضربات شلاق نابرابری و تبعیض را چشیده بودند، فریاد کشید و بر احقاق حقوق انسانی و بشری مردمش پای فشرد. و در این راه یک لحظه نیاסود. با تمام توان مبارزه کرد. جای جای سرزمینش، چون مزار، کابل، بامیان، ارزگان، دایکندی فعلی، بدخشان، سمنگان، پروان، غزنی، هرات، فراه، هلمند، غور و... شاهد گام‌های استوار حق‌خواهی او بود. در دوران مقاومت در غرب کابل یک لحظه مردمش را تنها نگذاشت. بر سر احقاق حقوق انسانی مردمش، در قالب نظام مطلوب دینی و اسلامی استوار ایستاد. فریاد برابری و نفی تبعیض و انحصار را با تکیه بر اصل صلح و همزیستی، هم‌پذیری و گفتگو؛ با تمام وجود و توان فریاد کشید. او با این که جنگ را هیچ‌گاه راه حل نمی‌دانست، ولی در برابر تحمیل جنگ برمردمش، صبورانه ایستاد و با مقاومت و دفاع مشروع، تا آخرین لحظه در کنار مردم عزت‌مندش مقاومت نمود. با شهادتش سرنوشت عزت‌مندانه‌ی مردمش را بیمه کرد. امروز که بیست و سه سال از غروب ستاره سرخش می‌گذرد، تا هنوز فریاد حق‌خواهی، و فریاد تساوی و برابری اقوام و مردمان سرزمینش هم‌چنین طنین انداز است. شعار عدالت‌خواهی و نفی ستم‌گری و تبعیض، در همه محافل و گردهمایی‌های مردمش در بیست و سومین سال‌گرد او در افغانستان، پاکستان، ایران، عراق، ترکیه، لندن، آلمان، سیدنی، هلند، ناروی، یونان، مسکو، و ده‌ها جای دیگر جهان، با برگزاری محافل متنوع مردمی، برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها و نشست‌های علمی در دانشگاه‌ها و مؤسسات علمی، موجی از عدالت‌خواهی و برابری و نفی تبعیض را پدید آورده، و راه روشن احقاق حقوق انسانی و نفی تبعیض

و نابرابری را که از جوشش خون او به امتداد زندگی مردمش در بستر همیشگی تاریخ جاری است، فراراه عدالت خواهان ترسیم نموده است.

بی تردید بازخوانی مبارزات حق خواهی و اندیشه‌ی عدالت خواهانه، برابری و نفی تبعیض رهبر شهید، راهگشا و سرمشق همیشگی برای نسل امروز و فردای جامعه‌ی ماست. نسلی که در پی الگوی عدالت خواهی، برابری و نفی تبعیض در کشور است.

۳. حق تساوی در آموزه‌های اسلامی و اسناد حقوق بشری

در آموزه‌های اسلامی و اسناد حقوق بشری، حق تساوی همانند حق کرامت انسانی، حق حیات و زندگی، از مهم‌ترین مؤلفه‌های حقوق بشر به شمار می‌رود. همه‌ی انسان‌ها از حیثی که انسانند، در برابر قانون مساوی و برابرند. از حقوق و امتیاز یکسان برخوردارند.

در آموزه‌های اسلامی، انسان مخلوق خداوند است. در آفرینش، همه به ریشه و اصل واحدی بر می‌گردند و از نفس واحد آفریده شده‌اند. اختلاف در رنگ، نژاد، زبان، زادگاه و اقلیم منشأ امتیاز و برتری یکی بر دیگری نیست. همگی همانند دندان‌های شانه برابرند. برترین انسان‌ها، با تقواترین آن‌ها هستند. تقوا هم بستگی به فعالیت، رفتار و منش انسان دارد. و گرنه همگی به حسب فطرت و خلقت برابرند و از حق حیات، حق زندگی، حق تعلیم و آموزش، حق صحت و رفاه و آسایش، به‌طور مساوی برخوردارند و بدون ملاحظه زبان، مذهب، سمت، قوم و نژاد حق دسترسی به حقوق انسانی خویش را دارند.

از دیدگاه اسلام اصل برابری انسان‌ها با توجه به نگاه توحیدی اسلام به جهان و انسان، به عنوان یک حق بنیادین مطرح است. (سلیمی، ۱۳۹۲، ۳۶۶) و آفریدگار همه، خداوند واحد و یکتا است. «الْهَکُمُ اِلَهُ وَاحِدٌ» (بقره/۱۶۳، نحل/۲۲، کهف/۱۱۰، حج/۳۴). و از ریشه‌ی واحد آفریده شده‌اند: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحد» (نساء/۱) ای مردم از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید همان کسی که (همه) شما را از «نفس واحد» (یک انسان) آفرید.

نکته ظریفی که از آیه استفاده می‌شود این است که؛ رعایت حق تساوی و برابری و دفن تبعیض و نابرابری بدون پشتوانه تقوای الهی امکان پذیر نیست. در حالی که فرزندان آدم دارای اصل و ریشه واحدی هستند، در اصل همه مساوی و برابرند، نبایست دچار تبعیض، نابرابری بشوند، و در رعایت حقوق یکدیگر بایست دارای پشتوانه تقوا باشند. امتیازات و افتخارات موهومی که امروزه هر دسته‌ای از انسان‌ها برای خود درست کرده‌اند از قبیل امتیازات نژادی، زبانی، منطقه‌ای و مانند آن‌ها که منشأ هزاران گرفتاری‌های نظیر جنگ، خون ریزی، انتحار، ناامنی، فقر، مهاجرت و نظایر آن‌ها شده، همه نادرست است و نبایست در جامعه وجود داشته باشد؛ زیرا همه از یک اصل سرچشمه گرفته و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند. (مکارم، بی‌تا، ۳، ۷۹)

افزون بر اینکه همه دارای گوهر واحدند، دارای روح واحدند، روح واحد خدایی. همگی از استعداد و توان‌مندی گوش، چشم، دل و عقل برخوردارند. خداوند فرموده است: «ثم سواه و نفخ فيه من روحه و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلا ما تشكروه» (سجده ۹)؛ سپس (اندام) او را نظام بخشید و از روح خویش (= روح شریف و برجسته) در وی دمید. و برای شما گوش‌ها، چشم‌ها، دل‌ها (= عقل‌ها) قرار داد. همگی به‌طور یکسان و برابر از کرامت ذاتی برخوردارند «ولقد كرما بني آدم» (اسرى/۷۰). ما به فرزندان آدم کرامت بخشیدیم.

در آموزه‌های اسلامی، آفرینش انسان به یک مرد وزن بر می‌گردد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى) ولی در عین قبیله قبیله و دسته دسته هستند (وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا) ولی تفاوت‌های در قبیله، نژاد، زبان، ملاک امتیاز و برتری نیست، بلکه برای شناخت و شناسایی یکدیگر هستند، تقوا و رفتار پسندیده، ملاک کرامت و ارزش است (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ) (حجرات/۱۳)

رسول گرامی اسلام در مورد تساوی انسان در آفرینش و خلقت و نفی تبعیض و نابرابری فرموده است: «يا ايها الناس الا ان ربكم واحد، الا ان اباكم واحد، الا لا فضل لعربي على عجمي، و لا لعجمي على عربي، و لا لاسود على احمر و لا لاحمر على اسود الا بالتقوى ان اكرمكم عند الله اتقاكم». (طباطبایی، بی تا، ۱۸، ۳۳۴، هیثمی، ۱۴۰۸، ۳، ۲۷۲)؟ ای مردم خدای تان یکی است، پدران یکی، نه عربی بر عجمی برتری دارد و نه عجمی بر عربی، و نه سیاه‌رنگی بر سرخ‌رنگی و نه سرخ‌رنگی بر سیاه‌رنگی مگر به سبب تقوا. برترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شما است. در سخن دیگر فرموده است: «الناس كاسنان المشط» (ابن سلامه، ۱۴۰۵، ۱، ۱۴۵؛ هندی، ۱۴۰۹، ۳۸/۹) مردم مثل دندان‌های شاه برابرنند.

رسول گرامی اسلام در باره تساوی و برابری انسان در برابر حق و قانون فرموده است: الخلق في الحق سواء» مردم در برابر حق و قانون مساوی و برابرند. (میزان الحکمه ج ۴، ۳۳۹۴)

در فرازی از سخنان امام علی علیه السلام به هنگامی که ولایت مصر را به محمد بن ابی بکر داد آمده است: «ويكون القريب والبعيد عنده في الحق سواء...» (الحرانی، ۱۳۶۳، ۱۷۶) در نزد دور و نزدیک در برابر حق مساوی و برابر باشد. و در کلام دیگر فرموده است: «فان الله جعلكم في الحق جميعا سواء اسودكم و احمرکم...» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۲، ۳۵۶). خداوند همگی شما را در برابر حق (قانون) یکسان قرار داده اند، سیاه‌رنگ شما و سرخ رنگ شما...

این متون به خوبی بیانگر برابری حقوق انسان و لغو امتیازات و تبعیضات نژادی، زبانی قومی در اسلام است.

حق تساوی و برابری انسان در اسناد حقوق بشری نیز مورد توجه قرار گرفته و اعلامیه اسلامی حقوق بشر مصوب ۱۴۱۱ ق. در ماده یک بند الف همه مردم را در اصل شرافت انسانی و تکلیف بدون هرگونه تبعیضی از لحاظ نژاد، یا رنگ، یا زبان، یا جنس با اعتقاد دینی یا وابستگی سیاسی یا وضع اجتماعی و غیره برابر دانسته است، و در بند ب این ماده همه مخلوقات را به منزله عائله خداوندی خوانده و محبوبترین آدم‌ها را سودمندترین آدم‌ها بر شمرده است. برتری انسانی را بر انسانی به جز از در تقوا و کار نیکو نفی کرده است. و نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر، تمام افراد بشر را از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابر دانسته و مقرر کرده است: «تمام افراد بشر آزاد زاده می‌شوند، و از لحاظ حیثیت، و کرامت و حقوق با هم برابرند...». (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸، ماده ۱) در این اعلامیه برابری انسان‌ها، به لحاظ کرامت و حقوق مساوی دانسته شده است. ولی اشاره به تساوی انسان‌ها از حیث خلقت و آفرینش، تساوی بدون لحاظ رنگ و نژاد و زبان، منطقه و اقلیم نشده است.

حق تساوی در برابر قانون در ماده ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است: «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بی‌هیچ تبعیضی از حمایت یکسان قانون برخوردار شوند...» (اعلامیه جهانی حقوق بشر، ۱۹۴۸، ماده ۷) و نیز در همین ماده اشاره شده است که همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشند بر ضد هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید از حمایت یکسان قانون بهره‌مند گردند.

۳. حق تساوی و برابری در کلام شهید مزاری^(ه)

حق تساوی و برابری با استفاده از سخنان رهبر شهید که در مصاحبه سخنرانی‌های مکتوبش بیان شده قرار ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد:

الف - شهید مزاری^(ه) روایت‌گر نابرابری و محرومیت هزاره‌ها

شهید مزاری^(ه) حق برابری را برای شهروندان به خصوص برای ملیت‌های محروم، حق طبیعی، حق انسانی می‌داند، تبعیض، نابرابری را پدیده‌ی ظالمانه می‌داند. او همواره بر احقاق حقوق بنیادی و انسانی مردم و تاکید بر رعایت حقوق ملیت‌های محروم داشت. تحقیر، تبعیضات نژادی را مخالف حقوق انسانی و بشری می‌داند.

شهید مزاری^(ه) محرومیت از حقوق انسانی هزاره‌ها را این گونه روایت می‌کند: «وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شد، از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می‌شود، ما محروم بودیم، تحقیر می‌شدیم» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۲۱۳)

در دیدگاه رهبر شهید، مردمش بیش از یک‌صد سال از حقوق انسانی محروم بودند، و همواره مورد تحقیر و توهین قرار می‌گرفت. در حالی که توهین و تحقیر نوعی از تعرض به حقوق و کرامت انسان است.

شهید مزاری^(۹) همچنین روایت‌گر نوعی دیگر از تعرض به حقوق بشری و انسانی هزاره‌ها است و آن محرومیت از دسترسی به آزادی مذهبی و مناسک دینی هزاره‌ها، محرومیت و عدم دسترسی به تحصیل دانش، کار مناسب و تجارت است، محرومیت از حق شغل و کار، و نیز عیب بودن هزاره بودن که این خود نوعی از نابرابری و تبعیض در بدترین شکلش است. او می‌گفت: «هزاره بودن عیب بود، شعیه بودن عیب بود، تعمد بود که ما را نگذارند مکتب‌ها، ما را نگذارند به کار کردن و تجارت‌ها، آن‌چه که در این جامعه امتیاز به حساب می‌رفت ما محروم بودیم». (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۲۱۳) محرومیت از امتیاز، همان محرومیت از حقوق انسانی و بشری هزاره‌ها است. محرومیت از حقوق شهروندی است. عده‌ای از امتیازات و حقوق انسانی و شهروندی برخوردار باشد و عده‌ای به جرم نژاد خاص، به جرم داشتن مذهب خاص، به جرم تعلق به منطقه و سمت خاص، از حقوق و امتیازات محروم باشد، بدترین شکل از اشکال تبعیض و نابرابری است.

شهید مزاری^(۹) محرومیت هزاره‌ها را از حق تحصیل در مراکز تعلیمی و آموزشی که از اهمیت خاص برخوردار است این گونه روایت می‌کند: «در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نوید به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزار و شعیه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتب‌های ارزش دار نگیرد، شما این محرومیت را تیر کردید. شما غیر از اینکه جوالی کشی بکنید، بار پشت بکنید، در این مملکت دیگر ارزش نداشتید. (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۲۱۳) در حالی که حق دسترسی به شغل مناسب از حقوق انسانی هر شهروند است، ولی در رژیم‌های تبعیض‌گرای گذشته، بخشی از مردم قربانی نظام نژادی و فاشیستی تبعیض‌گرا بود. تبعیض و نابرابری نژادی و مذهبی آن قدر رنج آور بود که رهبر شهید در سخنرانیهای عمومی می‌گفت: «شما... در اینجا تحقیر می‌شدید، توهین می‌شدید، مسخره می‌شدید...» در حالی که تحقیر، توهین، استهزا و مسخره، افزون بر این‌که از گناهان کبیره و در آیات قرآنی به شدت نهی شده است؛ نوعی از نقض و تعرض به کرامت انسانی می‌باشد،

رهبر شهید راه‌هایی از اسارت، محرومیت و نابرابری را در هوشیاری و مقاومت و بیداری و در وحدت و هماهنگی مردمش جستجو می‌کرد، و می‌گفت: «اگر کوچک‌ترین غفلت کنیم، باز اسارت سه صدساله تکرار می‌شود و سه صد سال دوران تاریخ می‌خواهد تا بتوانیم چهارده سال جهاد کنیم و یک ابرقدرت را شکست بدهیم، و دنیا روی ما حساب بکند ما حقوق خود را طلب کنیم... هماهنگی داشته باشیم. اگر این پیوند را داشته باشیم می‌توانیم از هویت آینده خود دفاع کنیم» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۳۳)

منظور شهید مزاری از هویت، همان هستی و وجود مردمش هست. زیرا حقوق انسان با هستی انسان رقم می‌خورد، اگر کسی هویت و هستی داشت، از حقوق برخوردار است. و زمانی که شخص و یا هرکسی از هویت و هستی خود برید، از حقوق خودش نیز محروم است و به حساب نمی‌آید، هویت، و

وجود مردم در دیدگاه شهید مزاری ارزان به دست نیامده است، با سپری کردن یک دوران محرومیت سیصد ساله و با مقاومت چهارده سال در برابر بزرگترین قدرت جهانی و ایستادگی برای تثبیت و اثبات هویت، به دست آمده است، و حفظ هویت با هماهنگی و پیوند امکان پذیر است، لذا شهید مزاری برای نفی تبعیض و نقطه پایان گذاشتن به محرومیت و نابرابری سیصد ساله مردمش، بزرگترین حماسه را در تاریخ خلق کرد و احزاب و گروههای گوناگون مردمش را در سیمای حزب وحدت با تلاش دلسوزانه هم‌کاران و هم‌سنگران شان متحد و هماهنگ ساخت.

ب- تبعیض و نابرابری در تضاد با آموزه‌های قرآنی

شهید مزاری^(۵) تساوی و برابری مردم را در دسترسی به حقوق انسانی شان، امر طبیعی و جزء حقوق مسلم مردمش و تمام اقوام و نژادهای ساکن در کشور می‌دانست. او بر مبنای آموزه‌های اسلامی، همه اقوام و ساکنان کشورش را برابر و برادر می‌دانست، و هرگونه تبعیض و نابرابری، امتیاز و برتری خواهی را با آموزه‌های قرآنی و حقوق بشری در تضاد می‌خواند و می‌گفت: «اسلام... دین همه جانبه است و قرآن کریم را... برای نجات بشریت عرضه داشته است... قرآن صدا می‌زند «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم»^۱ یعنی اگر مسیحی... اگر مسلمان، اگر یهودی هستید، همه تان را از یک زن و مرد خلق کردیم، در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست... آنگاه شما را قبیله قبیله قرار دادیم... تا یکدیگر را بشناسید... اسلام این قوم و آن قوم را و این را که هرکس بنام قوم و طایفه اش یاد شود، صحنه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می‌گوییم: هزاره، تاجیک، یا پشتون، یا ازبک، این امر از نظر اسلام هیچ‌گونه محکومیتی ندارد» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۶۵) در دیدگاه شهید مزاری^(۵) بر اساس آموزه قرآنی همه انسان‌ها در انسانیت برابر و مساوی هستند، تبعیضی در آفرینش وجود ندارد، ولی در عین حال فرزندان آدم قبیله قبیله آفریده شده تا همدیگر را بشناسد، قبیله و قوم جرم نیست، خلقت خدا و آفرینش خداوند است. اگر کسی منسوب به قبیله خاص است خداوند خلق کرده، مستحق مجازات نیست، زیرا جرم نیست.

در دیدگاه شهید مزاری^(۵)، قوم و تبار برای شناسایی است نه ملاک فضیلت و برتری. کسی نمی‌تواند بر مبنای قومیت ادعای برتری و فضیلت کند (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۶۵). در دیدگاه شهید مزاری^(۵) ملاک برتری و امتیاز رعایت قانون و سنت الهی است. و «تقوا» ... خوبترین معنایش این است که: حالت و ملکه‌ای در انسان باشد برای رعایت کردن این قانون...» از دیدگاه شهید مزاری^(۵)، خداوند برای تکامل جامعه بشریت مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف، صورتهای مختلف، شکل‌های مختلف، زبان‌های مختلف، نژادهای مختلف، همه تان آزادید و هرکدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کند پیش ما با فضیلت‌تر است.^۲ می‌بینیم که در این‌جا هیچ امتیازی

۱. یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا... (قرآن کریم)

۲. ان اکرمکم عند الله اتقیکم (قرآن کریم)

بر مبنای تبعیض نیست. در دیدگاه شهید مزاری^(۵)، برابری و تساوی انسان‌ها، در خلقت و آفرینش انسان است که از یک گوهر است. تفاوت قبیله‌ای، زبانی و دیگر تفاوت‌ها هرگز ملاک امتیاز و برتری طلبی نیست. و عامل بحران و نزاع و مشکلات بشریت در نادیده، تبعیض، تجاوز و حذف حق یکدیگر بر مبنای مذهب، قوم و سمت است. (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۶۴).

شهید مزاری^(۵) با اشاره بر اینکه «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی نمی‌کنیم... همه آن‌ها... در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق شان برسند» معتقد بود که «اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد و دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین المللی است» (احیای هویت، ص ۳۳) و از دیدگاه او، تکیه بر نژاد و قبیله خاص و نفی دیگران، نوعی از تبعیض و نابرابری است که با آموزه‌های اسلامی و عرف بین الملل ناسازگار است.

ج- تبعیض و نابرابری عامل اصلی بحران و نزاع

از دیدگاه شهید مزاری^(۵)، تبعیض و نابرابری عامل اصلی بحران و نزاع در جهان و در افغانستان امروز است. اگر در دنیا نزاع و جنگی رخ می‌دهد، و یا بحرانی گوشه‌ای از عالم را فرا می‌گیرد، علت اصلیش این است که به حقوق یکدیگر تجاوز می‌کند. در دیدگاه شهید مزاری^(۵) مشکل اصلی افغانستان نیز بر سر این مساله است که اقوام ساکن در افغانستان هویت و حقوق همدیگر را نادیده گرفته و نفی می‌کند. علت جنگ و بحران در افغانستان، تبعیض، امتیازطلبی و حذف یکدیگر است. از دیدگاه رهبر شهید، آن‌چه که در افغانستان جریان دارد، تبعیض نژادی و تضاد قومی است. (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۶۶ - ۱۶۷).

د- حق خواهی و مبارزه با تبعیض و نابرابری

مهم‌ترین اهداف مبارزه شهید مزاری^(۵)، حق خواهی و از بین بردن تبعیض و نابرابری بود. او بارها و بارها، در سخنرانی‌ها، و مصاحبه‌هایش در دوره‌های مختلف مبارزه‌اش، تاکید بر حق خواهی و از بین بردن تبعیض و امتیاز طلبی‌های فاشیستی و قبیله‌ای داشت. او حق حیات و زندگی، حق دسترسی به تحصیل و مشاغل ارزشمند، حق برخورداری از کرامت و عزت، حق مشارکت در قدرت و نقش مردم و حضور نمایندگان مردم را در قانون‌گذاری، حق برابری مردم را در برابر قانون، حق آزادی در مناسک مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری را از حقوق طبیعی و شهروندی مردم می‌دانست و در عین حال تاکید بر حق خواهی تمامی ملیت‌ها و اقوام داشت. او سر زمین افغانستان را متعلق به همه‌ی مردم می‌دانست که برای آزادیش مبارزه کرده و بیش از یک میلیون شهید داده و وجب به وجب از خاک افغانستان دفاع کرده‌اند او بارها تاکید کرد که نه آغازگر جنگ است و نه طرفدار دار آن، ولی به مردمش تعهد سپرده که از حقوق انسانی آنان دفاع کرده و در برابر تبعیض و نابرابری بایستد.

شهید مزاری^(۵) در عین حالی که مدافع و خواهان حقوق مردمش بود، حق خواهی او هرگز به معنای نفی حقوق سایر اقوام ساکن در کشور نبود، او همیشه تاکید می‌کرد که ما اقوام دیگر را نفی

نمی‌کنیم، ترکمن، هزاره، تاجیک، افغان، ایماق ازبک، و دیگر اقوام، همه برادر وار بایست در کشور زندگی کنند و همگی به حقوق شان برسند. و ما برای همه حقوق مساوی و با تناسب نفوس و حضورشان می‌خواهیم.

شهید مزاری خود را مدافع حقوق ملیت‌های محروم در کشور می‌دانست. شهید مزاری از ستم‌ها و فسادهای نظام گذشته سخت بیزار بود و همواره تاکید بر برادری و اخوت اسلامی داشت. عدالت و برابری و برادری برای همه می‌خواستند. او رعایت حقوق اقوام و ملیت‌های موجود در کشور را تفسیر به برادری و اخوت اسلامی داشت و خودش را تنها متعهد به دفاع از حقوق همه ملیت‌ها می‌دانست. او تحقق زندگی و اخوت اسلامی را در پرتو برادری و از بین بردن نظام تبعیض و فاشیستی و انحصارگرا می‌دانست.

در این‌جا مروری به بخشی از گفته‌های رهبر شهید داریم که تاکید بر حق‌خواهی، برابری و برادری برای مردمش و سایر اقوام و ملیت‌های مختلف دارد: «باید این مردم محروم، حق زندگی کردن، حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشد ... روی این مسأله می‌ایستیم، پافشاری می‌کنیم». رهبر شهید در این قسمت از گفتارش اشاره به محرومیت مردمش از حقوق شان دارد، اساسی‌ترین حق انسانی مردم، حق حیات و زیستن است. حق مشارکت در تعیین سرنوشت سیاسی، و تصمیم‌گیری، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن داشته باشند.

شهید مزاری^(۵) سرزمین افغانستان را سرزمین و جای زندگی مردم می‌داند که برای آزادی و دهایی آن از اشغال ارتش روسیه مبارزه کرده و شهید داده‌اند، از این‌رو، حق حیات و زندگی در این سرزمین دارند و از حقوق انسانی و شهروندی برخوردار باشند و می‌گوید: «ما سرزمین افغانستان را سرزمین مان می‌دانیم... برای آزادیش بیش از یک میلیون شهید دادیم، وجب به وجب از این میهن را دفاع می‌کنیم و بدین معنا نیست که ما حق نداشته باشیم» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۲۱)

شهید مزاری^(۵) خودش را متعهد به دفاع از حقوق مردم می‌داند، چه حقوق سیاسی باشد، نظیر حق تعیین سرنوشت، حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن، و چه حقوق مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری، حق برگزاری مناسک و مناسبت‌های مذهبی به‌طور آزاد، و خود را متعهد می‌داند که هرگز روی حقوق مردمش معامله نکند و در خطاب به مردمش می‌گوید: «به شما مردم تعهد کردم که حق شما را می‌خواهم، و تعهد کردم که در رابطه با حقوق سیاسی و مذهبی شما مردم هیچوقت وارد معامله نشوم و خیانت نکنم... امیدوارم که در آینده هیچ کس نتواند سر شما معامله کند» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۶۳).

رهبر شهید تنها مدافع حقوق هزاره‌ها نبود که خواستار حقوق همه اقوام و خواهان حق زندگی همه آن‌ها بودند که همه در کنار یکدیگر برادر وار در صلح و آسایش زندگی کنند و می‌گفت: «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم. ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان است، ایماق است، و

دیگر اقوام هستند. همه... در این مملکت برادروار زندگی کنند. به حقوق شان برسند. و هرکس در باره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد. و اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد و دیگران را نفی بکند این فاشیستی است و خلاف رسوم بین المللی است» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۳۳)

او بارها تاکید بر برادری و برابری و تساوی حقوق شهروندان افغانستان داشت و خواهان حقوق اقوام و زندگی مسالمت آمیز و برادر وار در کنار یکدیگر بود و می گفت: «با برادری با همه ملیت ها می خواهیم زندگی بکنیم، با برادری زندگی بکند، این افغان باشد، تاجیک باشد، ازبک باشد، همه برادرند، حقوق مساوی می خواهیم» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۴۷)

رهبر شهید حقوق ملیت ها را به طوری مساوی و برابر به تناسب نفوس می دانست و او را نزدیک به عدالت می خواند، «حزب وحدت یک خواسته دارد و آن اینکه حقوق ملیت هایی که در افغانستان وجود دارند ... در حکومت ... در نظر گرفته شود ... ملیت ها به تناسب موجودیت ملی شان... افغان ها با هم زندگی بکنند... همه ما سهیم باشیم... یعنی خود ما این حکومت را تشکیل بدهیم طبق حقوق مساوی... اما همین رقم که حکومت بکنند یک طبقه ای یا یک نژادی عادلانه نیست. (فریاد عدالت، ۱۳۷۳، ۱۲-۱۱) ... در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که معیار بین المللی هست معتبر می دانیم.» (فریاد عدالت، ۱۳۷۳، ۱۳۴)

شهید مزاری^(۵) همواره منتقد مظالم و تبعیضات نظام های گذشته افغانستان بود و تکیه بر برابری، برادری و اخوت اسلامی در کشور داشت (فریاد عدالت، ۱۳۷۳، ۵۱) پایان نظام تبعیض و نابرابری، امتیازات و تفاخر قبیله ای، تحق عدالت، برادری و برابری از اهداف و خواست های کلان رهبر شهید بود، چنان که خود می گفت: «می خواهیم ستم های چندین قرنه در افغانستان پایان یابد و جامعه ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری گری، تفاخر و افزون خواهی خبری نباشد، و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زنگی کنند، حقوق حق تمام ملیت های افغانستان تأمین گردد... خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (فریاد عدالت، ص ۶۸-۶۹)

هـ - برابری و نفی تبعیض تنها راه حل بحران

در دیدگاه شهید مزاری^(۵)، همان طوری که علت اصلی نزاع و جنگ در جهان، تجاوز و نفی حقوق یکدیگر است، در افغانستان نیز علت اصلی بحران نابرابری و بی عدالتی است. اگر اقوام و ملیت ها، هویت و حقوق همدیگر را نفی و ضایع نکنند، جنگ و بحران پیش نمی آید، علت جنگ و نابسامانی کشور، تجاوز به حقوق یکدیگر است. امتیاز طلبی ها مذهبی، یا نژادی، سیاسی و اقتصادی. هر نوع امتیازی و تبعیضی که باشد، منشأ بحران و جنگ است. (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۱۶۷) و تنها راه حلی که وجود دارد، تن دادن به رعایت حقوق دیگران و از بین بردن سیستم تبعیض و نابرابری در کشور است.

در دیدگاه شهید مزاری^(۵) نظام فدرالی، بهترین مکانیسم و راه مناسب رعایت حقوق ملیتها و اقوام است. حقوق طبیعی و انسانی شهروندان در نظام فدرالی قابل رعایت و تحقق است. اگر قوم و یا اقوامی خواستار حقوق طبیعی و انسانی خویش باشد و بر آن ایستادگی کند، هرگز به معنای تجزیه کشور نیست. رهبر شهید، به طور صریح و روشن این خواسته را چنین مطرح کرده است: «تنها راه حل... این است که حقوق طبیعی مردم به آنها داده شود... رعایت حقوق ملیتها فقط در قالب حکومت فدرال عملی است... اگر ملیتی حقوق خود را طلب نموده ... به معنای تجزیه نیست.» (فریاد عدالت، ۱۳۷۳، ۴۵-۴۴).

شهید مزاری^(۵) نظام فدرالی را به این دلیل یگانه راه حل مناسب مشکل افغانستان می‌داندست که در این سیستم حقوق ملیتها بهتر تامین می‌شود. اگر ملیتها به حقوق شان برسد، تبعیض، نابرابری، امتیازهای ناروا وجود نداشته باشد، زندگی مسالمت آمیز، زندگی برادروار قومیتها در کنار یکدیگر فراهم می‌گردد. (فریاد عدالت، ۱۳۷۳، ص ۶۹) پس در دیدگاه شهید مزاری^(۵)، نظام فدرالی راهی به سوی رعایت حقوق مردم و راهی به سوی برادری و برابری است، رعایت حقوق ملیتها، چیزی جز تساوی و برابری ملیتها نیست. در این سیستم همه مردم می‌توانند در قانون و تدوین قانون سهیم باشند. ولی اگر مردم نقشی در تدوین قانون نداشته باشد، قانون‌گذاران همواره قانون را به نفع تفکر و قوم خاصی تدوین می‌کند. او ایده و نظرش را این‌گونه روشن مطرح کرد: «احقاق حقوق ملیتها تنها راهش سیستم فدرالی است... اگر نمایندگان ملیتها در ساختن قوانین دولت فدرالی نقش و سهم نداشته باشد، باز هم آن قانون طوری تدوین خواهد شد که ملیتها از حقوق خود محروم شوند... اگر آزادی و حقوق انسانها ارزش دارد باید برای همه باشد» (احیای هویت، ۱۳۷۴، ۴۲).

در دیدگاه شهید مزاری^(۵)، راه حل بحران رسیدن ملیتها به حقوق شان با در نظر گرفتن نفوس است، نفوس معیار بین المللی و پذیرفته شده جهانی است. ولی در نظر گرفتن تناسب نفوس هرگز محرومیت از حقوق و یا بخشی از حقوق نیست، اقوام و ساکنان کشور از هیچ حقی انسانی و شهروندی محروم نیست، همگی حق حیات، حق کرامت انسانی، حق دسترسی به صحت و آموزش، حق برخورداری از امنیت، آسایش، حق برخورداری از حقوق به‌طور یکسان و مساوی را دارد، ولی در داشتن حق واحدهای اداری، تعداد نماینده در پارلمان و حضور در هیئت دولت، و استفاده از منابع و امکانات دولتی، تناسب نفوس که معیار جهانی و بین المللی است بایست در نظر گرفته شود تا بر هیچ کسی ظلم نشود، و لذا حکومت نباید حکومت مذهب و یا نژاد خاصی تلقی شود. حکومت ملی، فراگیر و مردمی باشد و او اندیشه‌اش را این‌گونه بیان می‌کند: «حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود بیاید. در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که معیار بین المللی هست معتبر می‌دانیم... ما نمی‌خواهیم روی کسی ظلم کنیم و نخواهیم گذاشت کس دیگر بر ما ظلم کند»

(فریاد عدالت، ۱۳۴) و تنها راه حل بحران، و تحقق برابری و برادری، عدالت، انصاف، در نظر گرفتن حقوق اقوام و ملیت‌ها است.

نتیجه

حق تساوی و برابری، یکی از مؤلفه‌های مهم حقوق بشر و از مهم‌ترین انگیزه و اهداف مبارزان در طول تاریخ است. مبارزه با تبعیض، نابرابری، تحقق عدالت و انصاف، سرلوحه مبارزات پیامبران الهی در دوره‌های مختلف بوده است. شهید مزاری^(ره) با تکیه به حقوق فطری و طبیعی و با توجه به آموزه‌های قرآنی، خواستار حقوق طبیعی و انسانی مردمش بود و خواستار پایان یافتن تمام اشکال تبعیضات و نابرابری‌ها در نظام سیاسی افغانستان. شهید مزاری^(ره) با اعتقاد به اخوت اسلامی، تحقق برادری و برابری اقوام و ملیت‌ها را، در رسیدن به حقوقشان می‌دانست، و نظام فدرالی را بهترین مکانیسم برای تحقق حقوق اقوام و ملیت‌ها، و مهرپایان گذاشتن به تبعیضات و امتیازخواهی‌ها می‌خواند. در اندیشه شهید مزاری^(ره) تنها راه حل بحران کشور، رسیدن اقوام و ملیت‌ها به حقوق شان و از بین رفتن تبعیض و امتیاز طلبی‌های مذهبی، نژادی، زبانی و... است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن سلامه، محمد، مسندالشهاب، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵.
۳. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، تحقیق و تعلیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق، ۱۳۶۳ش.
۴. اعلامیه اسلامی حقوق بشر، مصوب ۱۴ محرم ۱۴۱۱ قمری مطابق با ۵ اوت ۱۹۹۰ میلادی و ۱۵ مرداد ۱۳۶۹ شمسی)، اجلاس وزرای امور خارجه سازمان کنفرانس اسلامی، قاهره.
۵. اعلامیه جهانی حقوق بشر، مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، مجمع عمومی سازمان ملل متحد.
۶. دولت آبادی، بصیر احمد، ۱۳۸۵، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۷. ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ویرایش دوم، ۱۴۱۶.
۸. سلیمی، عبدالحکیم، درسنامه حقوق بشر از دیدگاه اسلام، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی، چاپ اول، ۱۳۹۲.
۹. شیرازی، مکارم، بی‌تا، الامثل، بی‌نا.
۱۰. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳.
۱۱. هندی، المتقی، کنزالعمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹م.
۱۲. هیثمی، نورالدین، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸.

حقوق سیاسی، اجتماعی زنان در اندیشه شهید مزاری^(۵)

■ فرزانه ابراهیمی*

*مقدمه

شهید عبدالعلی مزاری^(۵) نامی، آشنا در ذهن‌های مردم افغانستان است. شاید این روزها کمتر کسی باشد که این بزرگ‌مرد را نشناسد، زیرا استاد مزاری برای خود زندگی نکرد بلکه تمام عمر با ارزش خود را صرف مردم کشورش کرد و تا آخرین نفس خود نیز دست از مبارزه و خدمت به مردم برنداشت.

شهید عدالت‌خواه، سرشار از اندیشه‌های ناب و آرمان‌های انسانی بود. تنها کسانی می‌توانند آرمان‌های استاد را درک کنند که با اندیشه‌های انسانی وی آشنایی داشته باشد و با مطالعه زندگی پرفراز و نشیبش می‌توانند پی به اهداف مبارزات ایشان ببرند.

شهید مزاری^(۵) به عنوان یک اندیشمند و متفکر نو اندیش و دارای اندیشه‌های ناب، عادلانه و برگرفته از آموزه‌های اسلامی که این اندیشه‌ها را می‌توان منادی آزادی و حمایت از حقوق زن دانست، با درک درست از دین و الهام از آموزه‌ها و تعالیم دینی و اقتدا به کلام پیامبر اسلام^(ص) که می‌فرمایند: ای مردم! بانوان شما بر شما حقوقی دارند و شما نیز بر آنان حقوقی دارید، من به شما سفارش می‌کنم که به زنان نیکی کنید، زیرا آن‌ها امانت‌های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده‌اند. (ابن هشام، ج ۴، ص ۲۵۱). جایگاه زنان را محترم می‌شمرد و زنان را دارای حقوق و جایگاه اجتماعی می‌دانست. در این مقاله نگاهی گذرا به پیشینه‌ی جایگاه زن در اسلام و افغانستان انداخته و سپس به بررسی حقوق زنان در اندیشه شهید مزاری^(۵) می‌پردازیم.

الف) سابقه و پیشینه‌ی حقوق سیاسی، اجتماعی زنان

۱. پیشینه‌ی حقوق سیاسی، اجتماعی زنان در اسلام

زن در عصر جاهلی موجودی برده و تبعی بود و هیچ‌گونه استقلال‌ی نداشت و قبل از ازدواج تحت ولایت و سرپرستی پدر بود و با اختیار وی ازدواج می‌کرد و پس از ازدواج نیز تابع اراده همسر و در اختیار وی بود و هدف از انتخاب همسر ارضای جنسی و بقای نسل به حساب می‌آمد و از حقوق و

منزلت انسانی خویش محروم بوده و نگرش‌ها و دیدگاه‌ها نسبت به زن همواره منفی بوده است و کسی سهم عمده زنان در خانواده، اجتماع و سیاست توجهی نداشته و با باورهای غلط سنتی، آنان را در چهاردیواری خانه و به گوشه نشینی وا می‌داشتند و حضور آنان را مایه ننگ و بی‌ارزش شدن زن می‌دانستند.

با ظهور پیامبر اسلام و طلوع فرهنگ دینی تغییر چشم‌گیری در موقعیت و شأن زنان به وجود آمد و ارزش آن‌ها را در ایجاد نقش سیاسی و فرهنگی در جامعه به اثبات رساند.

در دنیای متمدن امروزی، جامعه ملل و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از جمله نهادهایی هستند که از حقوق بشر و حقوق زنان دفاع می‌کنند اما در تاریخ سرزمین مان که در آن حقوق زنان مانند دوران جاهلیت نادیده گرفته می‌شد و مجاهدان آن را زیر پا گذاشته بودند، استاد شهید عبدالعلی مزاری^(ره) اولین کسی بود که در شرایطی که ظلم، ستم و وحشت بر کشور افغانستان حاکم بود با اندیشه‌های روشفکرانه خود از حقوق زنان دفاع کرد و صحبت تساوی حقوق میان زن و مرد را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی با رعایت حدود شرع مطرح کرد.

۲. پیشینه حقوق سیاسی، اجتماعی زنان در افغانستان

در طول تاریخ افغانستان، جز در بعضی از دوره‌ها هم‌چون زمان حکومت امان الله خان که زنان از حقوقی بسیار کم و اندکی برخوردار بودند، (فرهنگ، ۱۳۸۵، ۱-۲، ۵۷۹) در اکثر حکومت‌ها زنان محدود و در کنج خانه‌ها محبوس بودند و در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور هیچ‌گونه حق دخالتي نداشته، همواره قشر مظلوم و آسیب‌پذیر جامعه بوده و قربانیان اصلی خشونت بوده‌اند. (غبار، ۱۳۹۰، ۲، ۶۷۴) می‌توان عمده دلایل این خشونت‌ها را جنگ، بی‌سوادی، باورها و برداشت‌های نادرست از دین، فرهنگ و باورهای نادرست عمومی، از زن و عدم خودباوری و اعتماد به نفس زنان در اجتماع دانست.

امروزه با روی کار آمدن دولت جدید، اوضاع جامعه افغانستان از جنبه‌های مختلف، تغییر یافته و گامی به سوی بهتر شدن وضعیت زنان برداشته شده است. می‌توان تأسیس وزارت امور زنان در ساختار حکومت، عضویت زنان در شوراهای ملی و ولایتی، انتخاب اولین شهردار زن، اولین والی زن و... را نمونه‌های از بهبود جایگاه زنان در کشور دانست. زنان افغانستان تلاش‌های زیادی را برای احقاق حقوق خویش در جامعه کنونی افغانستان انجام داده‌اند و با ایجاد تشکلهای مدنی و شرکت در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی ثابت کرده‌اند که عضو مهم و مفید جامعه هستند که حذف شان از جامعه غیر قابل تصور است.

زنان تا حد زیادی توانسته‌اند مقابل اندیشه‌ها و باورهای غلط بایستند هرچند قربانی‌های زیادی در این راه تقدیم کرده‌اند با این همه توانسته‌اند حضور فعال و با ثمر خود را در جامعه پررنگ کنند. آنان با کسب مهارت و افتخارات در زمینه‌های مختلف علمی سیاسی، فرهنگی، ورزشی و... نشان داده‌اند سال‌هایی که به زنان جامعه تلقین می‌شد آنان برای امور بیرون از خانه ساخته نشده‌اند در اشتباه

بزرگی بودند. اما هنوز مشکلات و موانع زیادی برای حضور فعال زنان و برخورداری از حداقل حقوق آنان وجود دارد.

ب) حقوق و جایگاه زنان در اندیشه‌ی شهید مزاری^(ه)

شهید مزاری^(ه) تنها شخصیتی سیاسی و دینی در افغانستان بود که با درک و فهم درست دین و با الهام از آموزه‌های دینی، می‌کوشید تا باورهای غلط مردم را که مبتنی بر برتری مردان از زنان بود، اصلاح کند و مخالفت خود را با اندیشه‌های افراطی مرد سالار بارها اعلام داشت. وی از حقوق متوازن میان زن و مرد سخن می‌گفت و این نابرابری را بر خلاف عدالت و اندیشه‌های اسلامی می‌دانست. از این رو، حقوق زنان در اندیشه رهبر شهید بابه مزاری^(ه) در محورهای زیر بررسی می‌شود.

۱. شهید مزاری^(ه) و نقش زنان در مبارزات

شهید وحدت ملی و عدالت، زنان را در پیروزی انقلاب اسلامی دارای نقش مهمی می‌دانست چرا که زنان با تربیت فرزندان فداکار به صورت غیرمستقیم در این پیروزی نقش بسزایی دارند. شهید مزاری^(ه) بارها از زنان و مادران به عنوان قهرمانان و پرورندگان قهرمانان سرزمین یاد کرده اند. چنان که با یادآوری و تجلیل از نقش زنان در قیام سوم حوت کابل می‌گوید: «آنچه به ما گزارش داده‌اند، نقش بیش‌تر را هم در اینجا خواهران انجام دادند. این عجیب بود، بعد متأسفانه پس از چهارده سال مبارزه و جهاد و زجر و تکلیف، تعدادی از رهبران می‌گویند: نصف از جمعیت ما (زنان) حق ندارند برای سرنوشت شان حرف بزنند. ولی وقتی این‌ها در پاکستان و اروپا نشسته بودند، این خواهران قهرمان این حرکت را به وجود آوردند و مردم کابل جوشید.» (ضیایی، ۱۳۸۸، ۱۴۶)

۲. شهید مزاری^(ه) و حق دخالت زنان در تعیین سرنوشت

شهید مزاری^(ه) معتقد بودند که زن‌ها قشر موثری برای سرنوشت کشور شان هستند و حتی می‌توانند برای آینده سرزمین شان تصمیم بگیرند. شهید مزاری^(ه) با آگاهی از نقش زنان در اجتماع، آنان را یکی از عوامل مهم در تحولات اجتماعی می‌دانست. ایشان با توجه به آموزه‌های دینی، برای این باور بود که زن مانند مرد، حق دخالت بر سرنوشت خویش را دارد. شهید مزاری^(ه) زمان اندیشه‌اش را فریاد زد که باورهای منفی بر توانایی‌های زنان در جامعه وجه غالب بود، در واقع هنگامی که قدرت به دست نیروهای مجاهد افتاد و حکومت ائتلافی مجاهدان شکل گرفت حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به میزان بسیار قابل توجهی کمرنگ‌تر از گذشته شد. در چنین شرایطی استاد مزاری، بر نقش فعال زنان در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی تاکید داشت. اندیشه‌ی شهید مزاری^(ه) در رابطه با حقوق اجتماعی زنان بر خلاف میل سران و رهبران احزاب جهادی بود. با این اوصاف استاد مزاری همواره در سخنرانی‌هایش به صورت واضح، بر حق فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی می‌پرداخت. چنان که می‌گوید: «زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه‌ی

عرصه‌های حیات اجتماعی - سیاسی کشور فعال باشند.» (ضیایی، پیشین، ۳۳). شهید مزاری (ه) در جای دیگر می‌گوید: «در مورد خواهرها حقوقی را قایل هستیم که مطابق به موازین و معیارهای اسلام باشد و باید قوانین اسلامی را رعایت کنیم و بی‌حجابی را رفع کنیم.» (منشور برادری، ۲۲۶)

۳. شهید مزاری (ه) و حق کار و تحصیل زنان

در زمان و دوره‌ای شهید مزاری (ه)، مردان تاریخی زیادی زندگی می‌کردند اما تنها چیزی که این شهید بزرگ را از آنان متمایز می‌کند افکار و اندیشه‌های آزادی و عدالت خواهی ایشان بود. استاد مزاری نه تنها برای، احیای هویت مردم هزاره کوشش‌های فراوان کرد بلکه تنها فردی بود که در دوره‌ای که تبعیض میان زن و مرد در جامعه موج می‌زد سخن از حق کار و تحصیل زن به میان آورد و در حالی که در دنیا اقوام و ملل گوناگون چه متمدن و غیرمتمدن هرکدام در حق زنان ظلم و ستم روا می‌داشتند، او گفت: «زن با حجاب می‌تواند اداره برود، کار کند و تحصیل کند. ما برای زن‌ها غیر از محدودیت‌های اسلامی، هیچ محدودیتی را نمی‌خواهیم» (منشور برادری، ۲۲۶)

۴. شهید مزاری (ه) و حق شرکت زنان در انتخابات

یکی از مسایل مهمی که استاد مزاری بر آن اصرار داشت، شرکت زنان در انتخابات بود. اندیشه‌های رهبر شهید مزاری (ه) در باره حقوق زنان در زمانی مطرح شد که از انتخابات و مردم سالاری در کشور کمتر سخن گفته می‌شد. دولت اسلامی مجاهدان، حقوق زنان را کاملاً زیر پا گذاشته بودند ولی شهید وحدت ملی با صراحت اعلام کردند که زنان نیز حق انتخاب شدن و انتخاب کردن را در جامعه دارند و ایشان قانون اساسی را که در آن رسماً نوشته شده بود: تنها مردان حق کاندید شدن در مقام ریاست جمهوری را دارند و علناً زنان را به دلیل تبعیض نژادی، جنسی و...، از حق کاندید شدن محروم کرده بودند را منتفی دانست و هم‌چنان تاکید داشتند: زن و مرد از نگاه حقوقی کاملاً باهم برابر و مساوی هستند.

استاد شهید عبدالعلی مزاری (ه) در باره‌ی تساوی میان زن و مرد در تعیین نظام سیاسی جامعه و انتخابات و نفی هرگونه تبعیض چنین می‌گوید: «ما تنها راه حل مساله افغانستان را در انتخابات می‌دانیم... ما معتقد هستیم که انتخابات باید کاملاً آزاد باشد و همه‌ی مردم افغانستان بتوانند در آن شرکت کنند، ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن را رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن و مرد، پیر و جوان برای تعیین سرنوشت سیاسی شان هستیم. این عادلانه نیست که مردان حق شرکت در انتخابات را داشته باشند ولی زنان از این حق مسلم انسانی_اسلامی خود محروم باشند. همه حق دارند که در انتخابات شرکت کنند.» (فریاد عدالت، ۳۲)

وی با تأکید بر این نکته که زنان نیمی از جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهند، معتقد بود نادیده پنداشتن چنین جمعیت کلانی از جامعه ناعادلانه است و حق رأی، یکی از حقوق اساسی زنان در اجتماع است. وی با صراحت می‌گوید: «ما معتقدیم زنان نصف جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهند

و در طرح انتخاباتی که ما داشتیم، گفتیم که زن‌ها هم انتخاب شوند و حق انتخاب نمودن را دارند.»
(منشور برادری، ص ۲۷۸)

۵. شهید مزاری^(۵) و تشکیل کمیته زنان حزب وحدت اسلامی

استاد مزاری نه تنها در افکار و سخنان خود از حقوق زنان دفاع کرد بلکه در عمل نیز گام‌های بزرگی را در راستای احیا و دفاع از حقوق زنان برداشتند. ایشان با ایجاد کمیته‌ی زنان در میان کمیته‌های ده گانه حزب وحدت اسلامی، زمینه‌ی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی زنان را در جامعه بیش از پیش فراهم کرد. شهید مزاری^(۵) همان‌گونه که به جایگاه و حقوق زنان باور داشت، برنامه‌هایی را نیز در جهت تحقق حقوق زنان در جامعه روی دست گرفت و کمیته امور زنان را در حزب وحدت اسلامی افغانستان، با هدف پی‌گیری مطالبات زنان تعریف و نام‌گذاری کرد. چنان‌که می‌گوید: «شورای مرکزی حزب وحدت از ده کمیته تشکیل شده که یک کمیته‌ی آن به نام خواهران است. در تشکیلات حزب وحدت هیچ‌گونه ممانعتی در عضویت خواهران نیست، با همان شرایط برادران، خواهران را نیز در نظر داریم.» (همان، ۲۲۶)

در شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی که ارکان اصلی سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌ها به حساب می‌آمد زنان عضویت داشتند که بیان‌گر حقوق و جایگاه ویژه‌ی زنان در اندیشه شهید مزاری^(۵) است. بدون شک و تردیدی می‌توان مدعی شد که وجود چنین کمیته‌ای (کمیته امور زنان حزب وحدت اسلامی افغانستان) با محور به رسمیت شناختن حقوق سیاسی، اجتماعی زنان و فعالیت‌های آنان در چارچوب ارزش‌های اسلامی خود باعث تداوم بحث حقوق زنان در افغانستان شد و سرانجام در اجلاس «بن» آلمان، به تشکیل وزارت امور زنان در ساختار نظام سیاسی جدید، منتهی گردید.

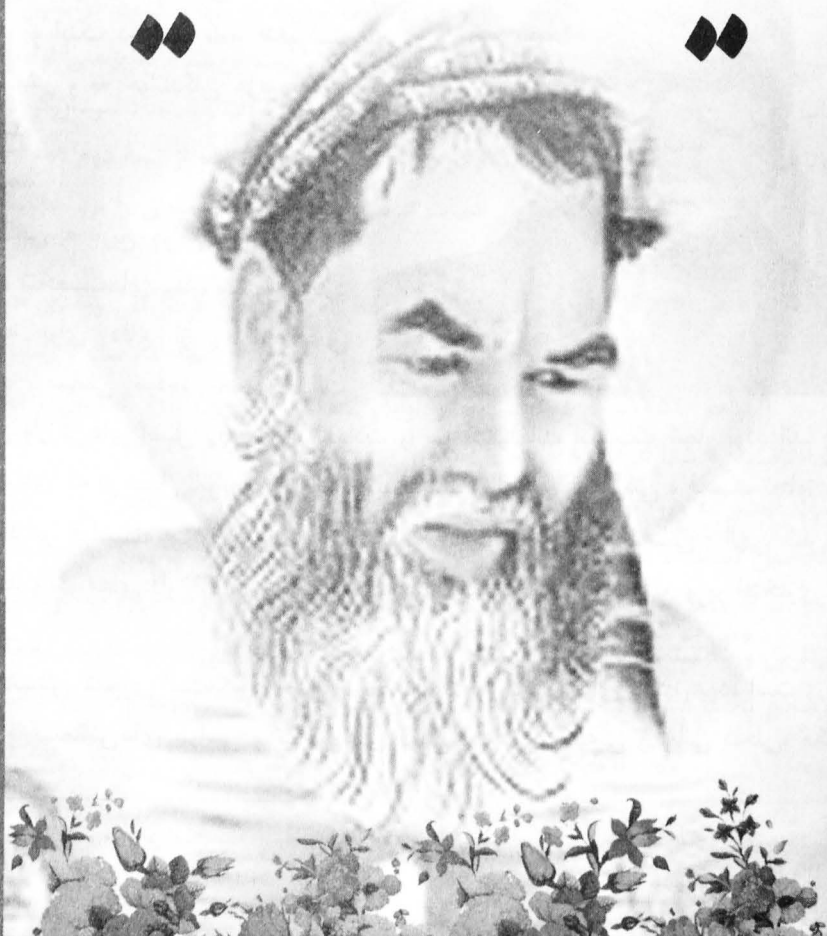
فرجام سخن

برایند تحقیق حاضر این است که، اگر امروزه در افغانستان، زنان دارای حقوق و جایگاه اند و در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، علمی، آموزشی، فرهنگی و اقتصادی حضور دارند، همه، نتیجه‌ی تلاش‌های صادقانه رهبر شهید وحدت ملی است. پس چه خوب است که ما هم به عنوان یک انسان و پیرو عقاید و راه رهبر شهید بابه مزاری^(۵)، برای تحقق کامل آرمان‌های استاد که دست یافتن به عدالت و حقوق اجتماعی و داشتن آینده خوب و روشن برای کشور افغانستان است، مانند؛ این شخصیت بزرگ بدون در نظر گرفتن منافع شخصی، صادقانه تلاش کنیم تا بتوانیم اندکی از زحمات بی‌شائبه این استاد بزرگ را قدر بدانیم و از پیروان راستین آن بزرگ مرد باشیم.

منابع

- (۱) ابن هشام، السیره النبویه، ج ۴
- (۲) احیای هویت، (مجموعه سخنرانی‌های شهید مزاری)، بکوشش مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، انتشارات سراج، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- (۳) ضیایی، رضا، چراغراه (سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های رهبر شهید مزاری)، بنیاد رهبر شهید مزاری، نمایندگی اروپا، ۱۳۸۸.
- (۴) غبار، غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۹۰.
- (۵) غفاری لعلی، عبدالله، فریاد عدالت، قم، موسسه فرهنگی، تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- (۶) فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، مؤسسه انتشاراتی عرفان، ۱۳۸۵.
- (۷) منشور برادری، (مجموعه‌ی سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، پیام‌ها و دیدارهای شهید مزاری)، قم، بنیاد رهبر شهید بابیه مزاری، چاپ اول، ۱۳۷۹.

بخش دوم:
یاران خورشید



آشنایی با زندگی، اندیشه‌ها و فعالیت‌های دانشمند شهید حجت الاسلام استاد بصیر مالستانی^(ره)

■ محمد ابراهیم شفق *

«اشاره»

زندگی‌نامه شهید بصیر به قلم برادر ارجمند، آقای ابراهیم شفق تدوین شد. علی‌رغم تلاش‌ها و زحمات فراوان ایشان و تهیه زندگی‌نامه نسبتاً جامع و خوب، بازهم برخی نکات در زندگی این دانشمند شهید، ناگفته و مکتوم مانده بود. از این رو، این حقیر (اعتمادی)، با اجازه از روان پاک شهید والامقام و نویسنده اصلی، نکات لازم را افزوده و اینک در ویژه نامه «خورشید عدالت» نشر و به خوانندگان عزیز تقدیم خواهد شد.

مقدمه

با نگاهی به تاریخ جوامع بشری در می‌یابیم که شخصیت‌های بیدار، مسئول و درد آشنا که برای دفاع از وطن، حقوق اجتماعی- سیاسی مردم، تحقق عدالت اجتماعی و ارزش‌های اصیل دینی، جام شهادت را سر کشیده‌اند، انگشت شمار بوده‌اند. به همین جهت افرادی که در مقابل نابرابری‌ها، ظلم و تبعیض‌ها، نظام‌های غیر دینی و فاسد، تجاوز بیگانگان و... قد بر افراشته و برای تحقق آرمان‌ها و رسیدن به اهداف انسانی- الهی شان اسارت، شکنجه‌ها و چوبه‌های دار را متحمل شده‌اند، در میان ملت‌ها از جایگاه رفیع و پر افتخاری برخوردار می‌باشند.

افغانستان کشوری است که در طول تاریخ، شاهد فراز و فرودهای زیادی بوده است و علاوه بر حوادث و کشمکش‌های سیاسی و تبعیض‌های قومی، طبقاتی، مذهبی و زبانی داخلی، مکرراً مورد

* فوق لیسانس علوم قرآن و تفسیر

تجاوز کشورهای بیگانه قرار گرفته است و به تبع آن بسیاری از شخصیت‌های ارزشمند و والامقام در راه آزادی کشور و قطع ایادی متجاوزان از افغانستان و برپایی نظام اسلامی، شایسته سالاری، عدالت اجتماعی، شکستن زنجیرهای تبعیض و تعصب، جان شیرین خویش را فدا کرده و در بستر شهادت آرمیده‌اند و تمام مردم افغانستان را، مدیون رشادت‌ها و فداکاری‌های ماندگار خویش نموده‌اند. جای تأسف است که پس از گذشت چندین دهه از عمر انقلاب اسلامی و عدالت‌خواهی، تا به امروز نه تنها هیچ تجلی‌ی شایسته از رشادت‌های پیش‌گامان انقلاب اسلامی افغانستان نشده است، بلکه تا هنوز ناشناخته و گمنام باقی‌مانده‌اند.

یکی از چهره‌ها و شخصیت‌های آگاه و با درد که از پایه‌گذاران اولیه انقلاب اسلامی افغانستان به حساب می‌آید، شهید حجت الاسلام والمسلمین استاد عوض‌علی بصیر^(ره) است. او به قول استاد ناطقی شفایی (کیو) نه تنها مبارز، بلکه مبارز ساز بوده است.^۱ در ادامه به صورت مختصر، با زندگی‌نامه، اندیشه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن شهید بزرگوار آشنا می‌شویم.

الف) زادگاه، تحصیلات و اساتید استاد شهید بصیر

شهید بصیر(ره) در قریه «بُغرا» ولسوالی «مالستان» ولایت غزنی، در یک خانواده متدین و مذهبی، به نام «استا ابراهیم» در حدود سال‌های ۱۳۳۰ش، دیده به جهان گشود. در سنین سه چهار سالگی، به فاصله کوتاهی پدر و مادر را از دست داده و مسئولیت تربیت و سرپرستی او را عمویش «محمد عیسی بزاز» به عهده گرفت، با ورود به مکتب‌خانه و با زکات و استعداد سرشار که داشت، در زمانی کوتاهی دروس مرسوم را در مکتب‌خانه قریه «بُغرا» فرا گرفته و از نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ش، وارد مدرسه علمیه شد. به فاصله کوتاهی ادبیات عرب، صرف و نحو و منطق را نزد حجت الاسلام الحاج استاد عارفی مالستانی، فرا گرفت.

از اواخر نیمه دوم ۱۳۴۰ش، وارد مدرسه مرحوم آیت الله حاج شیخ قربان‌علی وحیدی حوت قول جاغوری شد. مقداری از سطوح عالیّه فقه و اصول «اصول فقه، شرح لمعه، مکاسب و رسائل» را در این مدرسه تا اواخر ۱۳۵۲ش، فراگرفت و از اوایل ۱۳۵۳ش، برای ادامه تحصیل راهی کابل «پایتخت افغانستان» شد.

شهید بصیر با ورود به کابل، مدتی در مسجد «کارته سخی» اطاق داشته و به صورت آزاد مشغول تحصیل شدند، با شرکت در در امتحانات ورودی حوزه‌های علمیه کابل و موفقیت، در مدرسه «محمدیه» کارته سخی کابل با مدیریت سید سرور واعظ، راه یافتند. استاد شهید در کوتاه‌ترین زمان ممکن، بهترین و شایسته‌ترین استفاده‌ها را از امکانات و فضای تحصیلی موجود مدرسه محمدیه^(ص) و جامعه الاسلام تحت اشراف حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی^(دام ظلّه) نموده و ضمن جدیت وصف

^۱ - گفتگویی اختصاصی؛ با استاد ناطقی شفایی، توسط آقایان؛ اعتمادی و امینی، تابستان ۱۳۹۶.

ناپذیر در تحصیل سطوح عالیه فقه و اصول، و فلسفه اسلامی و تفسیر و شیوه‌های مبارزاتی انبیای الهی^(۴) و به‌خصوص شیوه‌های مبارزاتی پیامبر خاتم^(ص) و صحابه نامی و انقلابی آن حضرت، خود را به ادوات و ابزار ضروری دیگر، مانند تسلط بر زبان‌های محاوره‌ای عربی و انگلیسی، مطالعات و تحقیقات جدی پیرامون مکاتب فلسفی، فکری، فرهنگی جدید و... نیز مجهز کردند، تا در زمان فرصت‌های مناسب، از آن‌ها برای تحقق اهداف و آرمان‌های الهی و انسانی خود استفاده کند. شاخص‌ترین اساتید ایشان در کابل آیات و حجج اسلام: سرور واعظ بهسودی، آیت الله العظمی محقق کابلی، محمد امین افشار، صادقی پروانی و... بوده اند.

ب) تدریس و فعالیت‌های فکری - فرهنگی، در کنار تحصیل

نبوغ و رشد زائدالوصف استاد شهید بصیر در زمان اندکی، او را به کرسی تدریس و نظریه پردازی چه به شکل عمومی و چه به شکل خصوصی، نشانده بسیاری از متون درسی رایج حوزه‌های علمیه «مانند ادبیات، منطق، معالم، اصول فقه، شرح لمعه و...» را به صورت عمومی تدریس می‌کردند که از بسیاری از اساتید رسمی و معروف، شاگردان او بیش‌تر بود. تسلط و چیره دستی استاد شهید در حوزه‌های کلام، تفسیر، فلسفه «شرح منظومه و فلسفتنا» و فلسفه روز، او را بر آن داشت تا در آشنایی اوضاع فکری حاکم بر مجامع دانشگاهی و حوزوی کابل، افراد دردمند و متعهد را از هر دو طیف حوزوی و دانشگاهی دور خود جمع و کلاس‌های خصوصی کلام، تفسیر و فلسفه را برای آنان در همان اتاق خود که در مدرسه محمدیه داشت، به دو زبان عربی و انگلیسی دایر کند.

استاد شهید با اعتقاد به مسؤولیت خطیر روحانیت در جهت بیداری اسلامی جامعه و تربیت انقلابی دانشجویان و طلاب جوان، با قاطعیت و پشت‌کار، در دل‌های عطش‌ناک بسیاری از حوزویان و دانشگاهیان جوان، بذر انقلاب علیه نابسامانی‌های اجتماعی و فکری را در همان کلاس‌های خصوصی خود پاشید و در راه تحقق بخشیدن به اعتقادات و اهداف ناب اسلامی خود با نبود امکانات و شرایط مناسب، شبانه روز تلاش کرد و در این راه نه تنها از هیچ شاگردی مزدی نخواست؛ بلکه از همان شهریه ناچیز خود، بسیاری از شاگردان محروم و فقیر خود را کمک کرده و نیز کتاب تهیه می‌کرد. لذا استاد شهید، علاوه بر این که یک طلبه و روحانی متعبد، پایبند باورهای دینی و ولایت‌مدار بود، پا به بیرون از محیط حوزه نهاده و با برقراری ارتباطات فکری با دانشگاهیان و حوزویان جوان، ارتباط و هماهنگی میان این دو قشر و در واقع دو مرکز علمی، به‌وجود آورد. آقای فطرت مالستانی در این مورد می‌نویسد: «به حق باید گفت: ایشان بنیان‌گذار وحدت بین حوزه و دانشگاه، طلاب و دانشجوین در افغانستان است که حتی در آن وقت به فکر دیگران خطور نمی‌کرد.»^۱ استاد بصیر

^۱ - محمدعزیز فطرت مالستانی، «تحلیلی پیرامون شخصیت و اندیشه‌های شهید بصیر»، آماده چاپ در فصلنامه «سخن صبا».

علاوه بر وحدت بین طلاب و دانشجویان، نیازهای فکری، اعتقادی و کمبودهای موجود در محیط حوزه و دانشگاه را به خوبی دریافته و برای رفع آن چاره اندیشی‌های اساسی و ریشه‌ای می‌کرد.

استاد شفق بهسودی در مورد ارتباطات قوی و دیپلماسی فعال شهید بصیر می‌گوید: «ما در سال‌های آغاز مبارزات، روی هر شخصی مستعد و خوش فکر اعم از دانشجویان و طلاب که دست می‌گذاشتیم تا او را در حلقه‌ی مبارزان دعوت کنیم، می‌دیدیم که بسیار زودتر و قبل از ما شهید بصیر با او ارتباط برقرار کرده و او را جذب حلقه‌ی مبارزاتی کرده است.»^۱

یکی از فعالیت‌های فکری ثمربخش استاد شهید در بحرانی‌ترین شرایط فکری حاکم و در حال رشد و گسترش «اندیشه‌های مارکسیستی و کمونیستی» در مجامع علمی افغانستان، تبیین خطرات و جلوگیری از توسعه نظام‌های فکری تخریبی و جریان‌های چهارگانه متضاد چپی «خلق»، «پرچم»، «شعله‌ جاوید» و «اخوان المسلمین» بود که مستقیم و غیر مستقیم با صدها استاد، دانشجو، طلبه، معلم و متعلم در حوزه‌های علمیه و مدارس دینی، دانشکده‌ها و دبیرستان‌های کابل در ارتباط بود، کتاب‌های گوناگون از جمله: عقاید و فلسفه اسلامی را برای مطالعه در اختیار آنان قرار می‌داد. شهید ابوذر غزنوی در خاطراتش از شهید بصیر از این ویژگی او، چنین یاد می‌کند: «در مدرسه حوتقول با کتاب بیش‌تر آشنا شدم. خدا رحمت کند شهید بصیر مالستانی را، اولین کتابی را که به من داد، به نام «تشیع سرخ و تشیع سیاه» بود؛ دومین کتاب از «کجا آغاز کنیم؟» بود و سومین کتاب «چه باید کرد؟» و چهارمین کتاب «ابوذر مرد ارزنده» بود. شهید بصیر بعد از هرامه که از کابل به مدرسه‌ی حوتقول می‌آمد، این کتاب‌ها را که اکثراً به قلم نوشته شده (دست نویس) بود، به من تحویل می‌داد و نتیجه مطالعه‌ی مرا می‌گرفت.»^۲

شهید بصیر برای برخی از دانشجویان، طلاب، معلمان، متعلمان و... در جاهای مختلف اتاق مدرسه، منزل دوستان، مساجد و... هفته چندین ساعت جلسه درس عقاید و فلسفه دایر می‌کرد. در قسمت فعالیت‌های فرهنگی، ایشان علاوه بر تدریس عمومی و خصوصی در رشته‌های مختلف ادبیات، منطق، فقه، اصول، کلام، تفسیر و فلسفه، با استفاده از مهارت تبلیغی خود، ارزش‌های دینی را در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اخلاقی و سیاسی از منابر، مساجد و حسینیه‌ها برای مردم به زبان ساده و همه فهم تبیین می‌کردند که با تأسف به جز چند سخنرانی ایشان باقی نمانده است. یکی از شیوه‌های فعالیت‌های فرهنگی و دینی ایشان، بهره‌گیری از روش گوش دادن به شبهات اقشار مختلف جامعه و پاسخ دادن به آن‌ها و اقناع مخاطب بوده است.

^۱- گفتگویی اختصاصی استاد شفق بهسودی با فصلنامه «سخن صبا» در سفر که زمستان سال ۱۳۹۵ به مناسبت بیست و دومین سال یاد رهبر شهید استاد مزاری^(ره) به ایران داشتند.

^۲- احمدبخش اخلاصی، زندگی جهادی و حوزه مطالعاتی شهید ابوذر غزنوی؛ آماده چاپ در سومین ویژه‌نامه «خورشید عدالت»، زمستان ۱۳۹۶.

یکی از فعالیت‌های مهم و اساسی استاد شهید با همکاری دیگر هم‌فکرانش، تأسیس دو باب کتابخانه به نام «کتابخانه سیار فتح» و «کتابخانه سیار بلال قهرمان مالستان» است که در اواسط دهه ۵۰ این دو کتابخانه با توجه به اشتیاق شدید و نیازهای مبرم فکری و فرهنگی نسل جوان و تحصیل‌کرده، تأسیس و افتتاح گردید که امروز با کمال تأسف از کتاب‌های این دو کتابخانه، تعدادی اندکی باقی‌مانده است، اما قسمت عمده آن‌ها مفقودالثر است و مقداری از آن کتاب‌ها در دوران اختناق حاکم دفن خاک شده است.

ج) اخراج از مدرسه و توفیق دیگر

در شرایطی که جریان‌های چپی و انحرافی داخلی با پشتوانه‌های خارجی، زمینه‌های مساعد دانشگاهی و غیر دانشگاهی و وجود شکاف ملموس بین دو قشر حوزوی و دانشگاهی، تبلیغات گسترده را برای منحرف ساختن جوانان و نیروهای تحصیل‌کرده به راه انداخته و به جذب افکار مشغول بودند، بر خلاف انتظار، شهید بصیر و تعدادی از طلاب جوان همسو، هم‌فکر و مبارز، به اتهام بی‌تقوایی، دخالت در مسائل سیاسی و ارتباط با دانشجویان و دانشگاہیان که در آن روزگار از مصادیق بی‌تقوایی شمرده می‌شد، از مدرسه محمدیه سید سرور واعظ، اخراج شدند و این مسأله هرچند از نگاه روحی، روانی و اجتماعی ضربه سختی بر روح، روان و شیوه فعالیت‌های فکری، اعتقادی و سیاسی استاد شهید و هم‌اندیشان او بود، اما چون اراده‌ها مستحکم و مبارزه از روی آرمان و عقیده بود، نه تنها موجب عقب نشینی و دست کشیدن از اهداف شان نشد؛ بلکه جدی‌تر از گذشته مسیر مبارزه را طی کردند.

بعد از اخراج شهید بصیر^(ره) و هم‌فکرانش از مدرسه محمدیه^(ص) سید سرور واعظ، مدت‌ها مخفیانه و در خانه‌های برخی هم‌فکران و آشنایان، فعالیت‌های فکری، اعتقادی و سیاسی خود را ادامه دادند، تا در مدرسه «جامعه الاسلام» حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی واقع در پل سوخته کابل، پناه داده شدند که این کار خود بیان‌گر شهامت و شجاعت حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی در چنین شرایط خفقانی است؛ زیرا حضرت ایشان با اطلاع از اوضاع، شرایط و فعالیت‌های او و هم‌فکرانش، آن‌ها را در مدرسه جای داد.

این اخراج هرچند به اهدافی نامقدس، اتهامات و برچسپ‌های ناروای به ظاهر با رنگ دینی بود، اما فراهم آورنده زمینه‌های موفقیت بیش‌تری برای اخراج شدگان انقلابی و خستگی ناپذیر گردید که استاد شهید تحصیلات سطوح عالیه فقه و اصول را در شورا شور مبارزات و رهبریت انقلاب فکری و اعتقادی، با عالی‌ترین نمرات امتحانی و افتخار کسب جوایز، به پایان رساند در حالی که پرشورترین کلاس‌های درسی حوزوی و غیر حوزوی را به خود اختصاص داده بود و جزو شخصیت‌های علمی و مبارز محسوب می‌شد. آیت الله فاضلی بهسودی در این مورد چنین می‌نویسد: «حوزه علمیه کابل، در سطح حوزه‌ها و مدارس علمیه سراسر کشور چه شیعه و چه سنی، پیشرفته‌ترین و بالنده‌ترین حوزه علمیه بود و با حضور فقها، مجتهدان و دانشمندان برجسته در این حوزه همانند؛ آیت الله العظمی

محقق کابلی، آیت الله شهید سید سرور واعظ بهسودی، آیت الله شهید شیخ محمد امین افشار، اندیشمند شهید استاد اسماعیل مبلغ، متفکر و انقلابی بزرگ شهید استاد بصیر، فیلسوف وارسته شهید سید علی احمد عالم، خطیب توانا شهید سید عبدالحمید ناصر و سایر بزرگان و اندیشمندان، حوزه علمیه کابل می‌رفت که در سطح کشورهای اسلامی و در کنار حوزات علمیه نجف اشرف، قم و مشهد مقدس درخشیده و به‌صورت حوزه علمیه غنی و مرکز بزرگ آموزش علوم اسلامی در جهان اسلام تبارز نماید که کودتای ننگین مارکسیستی به وقوع پیوست.» (فاضلی بهسودی، ۱۳۹۵، ۳۵۶-۳۵۷)

ه) هم اندیشان و هم‌سنگران استاد شهید بصیر

به جز دوستان و هم‌فکران استاد شهید بصیر، افراد و شخصیت‌های دیگری، به نحوی مستقیم و یا غیرمستقیم، با ایشان آشنایی داشتند و به‌گونه‌ی مجذوب تفکرات و اندیشه‌های ناب اسلامی و انقلابی استاد شهید بصیر بودند، از مدرسه و هم‌درسی‌ها گرفته تا اساتید دانشگاه‌ها، لیسه‌ها، مکاتب، دانشجویان و سایر آگاهان مؤثر و ذی نفوذ جامعه، اصناف مختلفی را به سمت اهداف و آرمان‌های بلند خود جلب کرده بود. از جمله‌ی هم‌اندیشان و هم‌فکران ایشان می‌توان این افراد را نام برد: حجت الاسلام شهید ایمانی بهسودی، رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری^(۵)، مرحوم استاد سیدعباس حکیمی غزنوی، استاد شفق بهسودی، استاد محمدکریم خلیلی، شهید معلم غلام‌حسن اخلاصی مالستانی، استاد علیزاده مالستانی، حجت الاسلام شهید محمدعلی فیاض مالستانی، شهید ضامن‌علی واحدی بهسودی، استاد شهید علامه محمد اسماعیل مبلغ، شهید اسحاق رضایی قره باغ، شهید قوماندان ابوذر غزنوی، شهید عبدالله مالستانی، عزیز نوری مالستانی (فطرت)، شهید انجنیر امینی، ناظر حسین زکی و ...

و) شهید بصیر و حلقه‌ی مبارزان کابل

شهید بصیر مالستانی یکی از شخصیت‌های مؤثر، فعال و جزء هسته‌های اولیه حلقه‌ی مبارزان کابل بود که این مجموعه «حزب حسینی» را در کابل پایه‌گذاری کردند که بعدها فعالیت‌هایش گسترش یافت و به «سازمان نصر افغانستان» تغییر نام داد. برای تایید این ادعا، خاطراتی، از شهید مزاری^(۵) نقل می‌شود. رهبر شهید استاد مزاری^(۵) در مورد فعالیت‌های جمعی حلقه مبارزان کابل، چنین می‌گوید: «...خوب جلسات مکرری در آن‌جا داشتیم. در این جلسه که با آقای صادقی [پروانی] شان بود، موضوعاتی را مطرح کردیم که هرکس روی یک موضوع مطالعه کند و یادداشت نماید یک‌ماه بعد جمع می‌شویم مقالات را بررسی می‌کنیم در نشریه که بنا بود در خارج چاپ شود، منتقل بکنیم تا در نشریه هم چاپ شود.

در آن‌جا مرا وظیفه دادند که در رابطه‌ی «شرایط کنونی مبارزه در افغانستان و شرایط اجتماعی آن»، چیزهای را تدوین کنم، بصیر و حکیمی در رابطه با مسئله «حقوق و قضاوت در اسلام» بررسی بکنند و آقای صادقی [پروانی] هم در رابطه «حقوق زن در اسلام»، همین‌طور موضوعات مختلف

سپرده شد. از جمله یک منشی انتخاب شد و یک مسئول پیگیری که تخلفات را بررسی بکنند. این‌ها را دسته بندی کردیم، مسئله همین‌طور ادامه پیدا کرد تا وقتی که کودتاه روی کار آمد، وقتی کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به وجود آمد، این تجمع ما همین‌طور ادامه داشت، ماه یک‌بار در کابل جمع می‌شدیم، بررسی می‌کردیم. مسئول پیگیری هم آقایان؛ حکیمی با بصیر را قرار داده بودیم که این‌ها پیگیری بکنند. (خاطرات سیاسی شهید مزاری، صص ۱۸-۱۹)

رهبر شهید در جای دیگری می‌گوید: «آخر سال ۱۳۵۵ یا اول ۵۶ کابل آمد، واحدی شان هم پاکستان را منسجم کرده بود. شبکه‌ها مخفی، مخفی و گروه، گروه بود. با بچه‌های دانشجو مرتبط بود و یک‌سری کتاب دادن و شناسایی بچه‌ها و کارهای فرهنگی انجام می‌شد. بچه‌های ما هم که اعلامیه می‌داد بدون اسم و رسم اعلامیه می‌داد که اعلامیه‌ها در رابطه به داوود و عمل کرد حکومت داوود داده می‌شد. من که کابل آمدم بچه‌ها را جمع کردم که بیاییم الان اسم‌گذاری بکنیم، مرامنامه ترتیب بدهیم و نشریه به وجود بیاوریم و ارگان نشراتی داشته باشیم. در آن جمع من بودم، آقای صادقی بود، آقای شفق بود، آقای حکیمی بود، آقای خلیلی بود، آقای بصیر بود. یکی دیگر علی‌یاور بود علی‌یاور نام داشت، از بچه‌های ترکمن بود همین انجنیر کریم بود که در نفت و گاز شبرغان کار می‌کرد. این جمله‌ها جمع می‌شدیم.» (همان، صص ۱۶-۱۵)

ز) برخی از ویژگی‌های اخلاقی استاد شهید بصیر

۱- وقار و متانت

مهم‌ترین ویژگی اخلاق اجتماعی هر فردی از نگاه دینی، برخورداری از ملکه وقار و متانت در برخورد های اجتماعی است که نمونه‌های فراوانی از آیات و روایات را در جهت تأکید بر اهمیت این ویژگی می‌توان، درقرآن کریم و متون دینی، نامبرد. استاد شهید بصیر، مطابق گزارشات و نقل قول‌های موثق، از همان دوران کودکی بیش از سایر همسالان خود، این ویژگی را داشته و با ورود به مکتب‌خانه و مدرسه، هم‌چنان این خصوصیت اخلاقی را به‌صورت یک منش، در زندگی خود، حفظ و تقویت می‌کند و لذا در سخت‌ترین شرایط زندگی و دشوارترین برخوردهای دیگران با او، هرگز وقار، سنگینی و متانت خود را از دست نداده و حتی یک مورد برخورد خشونت‌آمیز او با دیگران هم گزارش نشده است. به همین دلیل او همیشه پیروز و کامیاب میدان‌های گوناگون تحصیلی، اجتماعی و سیاسی بوده است.

۲) تواضع، حلم و ساده زیستی

استاد شهید بصیر یکی از الگوها و نمونه‌های برجسته اخلاقی در این سه حوزه بوده است. او هر مقدار به علم و دانش، موقعیت‌ها و شخصیت اجتماعی و سیاسی‌اش افزوده شد، فروتنی، بردباری و ساده زیستی‌اش جلوه بیش‌تری پیدا کرد و به همین دلیل در پوشیدن لباس، خوردن غذا و سایر مصارف روز مره زندگی نهایت سادگی را رعایت می‌کرد و بخشی از شهریه ماهانه طلبگی‌اش را، بین طلاب فقیر تقسیم می‌کرد و بخش دیگرش را برای دو کتابخانه که قبلاً نام بردیم، کتاب‌های ضروری

تهیه کرده و در اختیار علاقه‌مندان به مطالعه و تحقیق قرار می‌داد. از پرسش‌های علمی و شبهات اعتقادی و فلسفی با آغوش باز و کمال فروتنی استقبال کرده، به سخنان سؤال‌کنندگان تا آخر با دقت گوش میداد و بعد با کمال احترام به شخصیت طرف، پاسخ می‌داد و تا سؤال‌کنندگان قانع و کاملاً متوجهه مطلب نمی‌شدند، از تکرار، توضیح و استدلال، هرگز از گفتگو، بحث خسته و ناراحت نمی‌شد. به‌طور خلاصه از هرنوع خودستایی، فخرفروشی و تجمل‌گرایی پرهیز و تنفر داشت و همیشه در عین این‌که یک طلبه جوان و دارای تمایلات و غرایز گوناگون نفسانی، همچون دیگر جوانان بود، ساده و بی‌آلایش می‌زیست.

۳- تفکر و مطالعات

یکی از سفارشات و دستورهای اکید قرآن و روایات اسلامی، توصیه عمومی به مطالعه، تفکر و اندیشیدن در آیات و نشانه‌های پروردگار، است و در سایه همین تفکرات و تعمقات درونی، اندیشه، استعداد و خلاقیت‌های فکری انسان شکوفاتر شده، اسرار آفرینش را بهتر درک کرده و نظام فکری و اعتقادی‌اش مستحکم‌تر خواهد شد. بدون شک، شهید بصیر از چنین ویژگی برخوردار بود. مورخ شهیر کشور، حاج کاظم یزدانی در مورد خلاقیت‌های فکری و توانایی‌های شهید بصیر چنین می‌گوید: «من استاد بصیر مالستانی را برای مدت کوتاه سه، چهار مرتبه در اواخر سال ۱۳۵۶ در کابل دیدم؛ بار اول در قلعه شاده کابل که من تازه از ایران به کابل رفته بودم. او با جمعی از طلاب روشنفکر کابل به دیدن من آمده بود و استاد شفق و استاد حکیمی نیز حضور داشتند و بحث‌های در رابطه با مسایل گوناگون اجتماعی از جمله خمس در میان آمد. من بر این باور بودم که خمس مختص غنائم جنگی است و خمس بر ارباب مکاسب به‌طور قطع و یقین در زمان پیامبر اکرم(ص) نبوده. بحث شدیدی در گرفت. در این هنگام استاد بصیر وارد بحث شد و با بیان بسیار زیبا، موضوع بحث را به سوی مسایل اجتماعی و تامین مایحتاج عموم جامعه سوق داد. من در آن مجلس از تسلط، بیان شیوا و پختگی استدلال او بی‌نهایت مشعوف گردیدم. او به نظر من یک «نابغه» بود. افسوس که این خورشید درخشان خیلی زود غروب کرد. رحمت خدا بر روان پاک او باد!»^۱

۴- جذابیت چهره، سادگی و متانت گفتار

ایمان، صداقت، اخلاص، تقوا و سایر اوصاف نیک تأثیر مثبتی در زندگی فردی و رفتار اجتماعی انسان دارد. یکی از عمده‌ترین آثار آن‌ها از جهت فردی، تأثیر جدی بر شیوه اعمال، رفتار، گفتار و شخصیت انسان است. پای بندی عملی به ایمان، تقوا و... جذابیت و نورانیت ملموس و حقیقی به چهره انسان می‌دهد، رفتار فردی و اجتماعی او را معتدل و استوار و گفتارش را در عین سادگی، متین، معقول و دل‌نشین می‌سازد.

^۱ - گفتگویی اختصاصی استاد حاج کاظم یزدانی با «فصلنامه سخن صبا»؛ توسط آقای دکتر امینی.

استاد شهید بصیر که سراسر وجودش را مهد پرورش اوصاف و کمالات ارزشی قرار داده بود و کوچک ترین حرکت، فعالیت و گفتارش را همراه با ایمان به خداوند یگانه، تقوا، اخلاص، با هدف بیداری و خدمت رسانی تربیتی و فرهنگی، کرده بود و تمام احساسات، عواطف و شور ایام جوانی اش را وقف خدمت به مکتب و آرمان‌های ارزشی می‌دید، ویژگی جذابیت چهره و زبان گفتاری اش را در بین خاص و عام کم نذیر ساخته بود. به نظر می‌رسد خاطره ایام کودکی من از دیدن چهره دلربای استاد شهید، مکمل این فراز باشد: «بهار ۵۵ یا ۵۶ بود که استاد از کابل آمده بودند، من که حدوداً ۸ یا ۹ ساله بیش نداشتم، در یک مراسم عروسی ایشان را هنگام ظهر در حال وضو گرفتن مشاهده کردم که از همان کودکی مجذوب چهره و سیمای نورانش شدم و از آن روز تا هنوز که سال‌های زیادی سپری شده است، هر جا یادی از ایشان به میان می‌آید و یا خاطرات کودکی ام را مرور می‌کنم، گویا همین حالا او را در همان مکان در حال وضو گرفتن با همان چهره زاهدانه، جذاب و نورانی اش نظاره می‌کنم».

استاد شهید به حق، یک عالم فرهیخته، متدین، متواضع، روشنفکر، سخت‌کوش، و سیاست‌مدار بود و از پیش تازان انقلاب در میان علما و روحانیت شیعه است و با ویژگی‌های ممتاز علمی، اخلاقی و رفتاری که داشت در میان مردم منطقه، علما و طلاب جوان از احترام ویژه‌ی برخوردار بود.

ح) دستگیری، زندان، شهادت و عروج

یکی از جنبه های مبارزات سیاسی استاد شهید و هم‌فکرانش، با توجه به سابقه دیرینه تهاجم فکری و فرهنگی مارکسیستی و کمونیستی در افغانستان، تبلیغ و تلاش جدی برای بیدارسازی عموم جامعه و به خصوص محافل حوزوی، دانشگاهی و مکاتب نسبت به خطرات و پیامدهای شوم اجتماعی، سیاسی و اعتقادی آن بود. به همین دلیل سردمداران اندیشه‌های ضد دینی در افغانستان، کینه و خشم شدید از هر جنبش، حرکت بیدار کننده و رهبران مبارزات اسلامی داشتند و از هر راه و وسیله برای سرکوبی فکر و جریان اسلام‌خواهی، استفاده می‌کردند که شکل‌گیری احزاب خلق، پرچم، شعله جاوید و مشروعیت بخشیدن به نظام‌های فاسد و دین ستیز در افغانستان، از جمله راه‌های رسیدن به این هدف بود.

با گذشت چند ماه از کودتای ننگین ۷ ثور سال ۵۷ و بحرانی شدن اوضاع پایتخت، استاد شهید و کلیه سران جنبش، طی جلسات سری و بررسی اوضاع کابل، به این نتیجه و توافق نظر رسیدند که ماندن در پایتخت برای هیچ یک از اعضا و سران به صلاح نیست و باید مبارزه را در مناطق امن ولایات، ادامه دهند و به همین دلیل هریک موظف شدند به زادگاه شان برگشته و به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی خود تا بازگشت آرامش در کابل، ادامه دهند. اما با کمال تأسف این طرح به ثمر نرسید؛ زیرا جاسوسان مزدور نظام کمونیستی «خلق‌ها و پرچمی‌ها» که از مدت‌ها پیش فعالیت‌های اعضای جنبش را زیر نظر داشتند، وقتی از این اسرار آگاهی یافتند، به تعقیب و دست‌گیری سران و اعضای جنبش پرداختند.

استاد شهید بصیر را از کابل تا جاغوری خلقی‌ها و پرچمی‌های غزنی، جاغوری و مالستان که شناخت دقیق از او داشتند، تعقیب کرده و در بازار «غُجور» به بهانه شکستن چوکی موتوری که با آن به طرف مالستان می‌آمد و یا به جرم دفاع از مظلومی که بی‌هیچ جرمی مورد ضرب و شتم سرباز کمونیستی قرار گرفته بود، پس از اندک درگیری لفظی، دستگیر کرده و بلافاصله به طرف غزنی او را منتقل، مدتی در محبس «کوه باد غزنی» زندانی کرده و بعد هم به کابل انتقال دادند. مزدوران وفادار و غلامان حلقه به گوش داخلی نظام کمونیستی، پس از آسودگی خاطر از ناحیه استاد شهید بصیر، بی‌درنگ به سراغ دانشجویان مسلمان، روحانیت مبارز و تمام افرادی که به نحوی با استاد بصیر در ارتباط بودند و از اندیشه‌های او الهام می‌گرفتند، رفتند و به جز تعداد انگشت شماری که موفق به فرار شدند، همگی را یکی پس از دیگری دستگیر و زندانی کردند تا جایی که خود کمونیست‌ها در سوم عقرب لیست دوازده هزار نفری از این دستگیر شدگان زنده به گور شده را، منتشر کرد که اسامی هزارن تن از استادان دانشگاه، آموزگاران، دکترها، افسران اردو، پلیس افغانستان، علمای بزرگ، روحانیان مبارزی امثال استاد شهید بصیر، تاجران ملی، شاعران، نویسندگان، روشن‌فکران، شخصیت‌های متنفذ قومی و... از اقوام مختلف افغانستان در میان این لیست، مشاهده می‌شد که رژیم خلق و پرچم پس از شکنجه‌های وحشیانه روحی و جسمی، این ستارگان همیشه پر فروغ آسمان کشور مسلمان افغانستان، در مدت کمتر از یک‌سال، همه را به‌صورت دسته جمعی و با وحشیانه‌ترین روش‌ها، زنده به گور کردند. یاد و نام همه شهدای گمنام افغانستان و به‌خصوص یاد و خاطره استاد شهید بصیر و همراهانش را گرامی می‌داریم. یاد شان گرامی و روح شان شاد باد!

منابع

- (۱) اخلاصی، احمدبخش، زندگی جهادی و حوزه مطالعاتی شهید ابوذر غزنوی.
- (۲) ربانی خلخالی، علی؛ شهدای روحانیت شیعه در یک‌صد ساله اخیر، قم، پیام اسلام، ۱۳۶۱.
- (۳) سایت اینترنتی شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان: www.afghanpaper.com.
- (۴) شریفی علی‌مدد؛ روز شمار انقلاب، قسمت ۷، بنیاد وحدت، سال دوم، شماره ۵۹ (مشهد، ۱۳۷۵).
- (۵) شفایی، حسین، زندانیان روحانیت تشیع، چاپ شهر، قم.
- (۶) شفق بهسودی، عزیزالله، گفتگویی اختصاصی؛ با فصلنامه «سخن صبا» در سفر که زمستان سال ۱۳۹۵ به مناسبت بیست و دومین سالید رهبر شهید استاد مزاری (ره) به ایران داشتند.
- (۷) عزیزاده مالستانی، عزیزالله؛ مصاحبه اختصاصی؛ با فصلنامه «سخن صبا».
- (۸) فاضلی بهسودی، محمدباقر، مجمع الاحکام؛ به ضمیمه زندگی‌نامه آیت الله العظمی محقق کابلی، قم، انتشارات دارالنشر، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- (۹) فطرت مالستانی، محمدعزیز، «تحلیلی پیرامون شخصیت و اندیشه‌های شهید بصیر»، (آماده چاپ).
- (۱۰) فیاض، محمد حسین؛ زندگی‌نامه سردار شهید بستانعلی مجاهد و هم‌زمانش، بخش فرهنگی پاسداران جهاد اسلامی، زمستان ۱۳۶۸.
- (۱۱) کریمی مالستانی، محمدعلی؛ وبلاگ علمی، فرهنگی جانباز: <http://janbazafg.blogfa.com>.
- (۱۲) مزاری، عبدالعلی، خاطرات سیاسی شهید مزاری، بکوشش حاج مصطفی محمدی، مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری (ره)، بی‌تا، بی‌جا.
- (۱۳) ناطقی شفایی، گفتگویی اختصاصی؛ با فصلنامه «سخن صبا»؛ توسط آقایان؛ دکتر اعتمادی و دکتر امینی، تابستان ۱۳۹۶.
- (۱۴) یزدانی، حسینعلی، (حاج کاظم)، گفتگویی اختصاصی؛ با فصلنامه «سخن صبا»؛ توسط آقای دکتر امینی.
- (۱۵) استفاده از اطلاعات شفاهی برخی اهل خبره و اطلاع.

زندگی جهادی و حوزه‌ی مطالعاتی شهید ابوذر

■ احمدبخش اخلاصی*

«شهید ابوذر»

باز هم قلم، سوگوارانه به یاد شهیدی از تبار هابیل مظلوم و حسین مقتول می‌گیرد و می‌نگارد که آبروبخش دوران جهاد و مقاومت مردم افغانستان بود. با این باور، وسعتی که در روح و روان این شهید است، نه در ظرفیت واژه‌ها می‌گنجد و نه در تصور انسان‌ها و نه در حجم زمان‌ها. به‌ویژه هنگامی که چنین روح بزرگی از سکویی به رفعت «شهادت» به معراج حق پر می‌کشد و در بی‌کرانه‌ای به وسعت «لقاءالله» بال می‌گشاید. این جاست که دیگر نه قلم را یارای تعریف است و نه قلمزن را توان توصیف.



این قلم، اکنون به یاد شهیدی وامی از واژه‌ها می‌گیرد، تا یاد و خاطره‌ای او را زنده نگه دارد، تا ادای حقی باشد از آن شهید جهادگر و کتاب‌دوست.

اسمش حسین‌علی بود؛ حسین‌علی ابوذر. طلبه بود و زادگاهش سبزسنگ پاتو، یکی از بخش‌های ولسوالی جاغوری. در سال ۱۳۳۶ش، کودکی در خانه‌ی گلین و محقر پا به عرصه وجود

نهاد، که در نگاه نخست فقر، مظلومیت و محرومیت را به نظاره نشست. هنوز شور و نشاط کودکی از وجودش رخت بر نبسته بود که روانه‌ای دیار غربت برای کسب تحصیل علوم دینی شد، تا شاید دردی از حجم دردهای وسیع انباشته‌ای مردمش را درمان کند. او از کودکی شلاق فقر، محرومیت و مظلومیت را بر بازوان ستر خویشتن احساس می‌کرد و شرنک تلخ زندگی در کامش فرو می‌چکید و روح پاک و زلالش را می‌آزرد. در حقیقت شهید ابوذّر، در همان دوران نوجوانی، لحظه لحظه زندگیش همرا بود با آه و ناله. هر روز هزاران آه و ناله بر دل غم‌زده‌اش می‌گذشت و با نگاه پر معنا که بر صفحات تاریخ زندگی مردمش داشت، با صفحات خونینی روبه‌رو می‌گشت.

اهل مطالعه و تحقیق بود و با اشتیاق می‌خواند؛ گاهی با بزرگان دانش و آگاهی به‌شدت بحث می‌کرد. موضوعات مورد مطالعه‌اش تاریخ، شعر، ادبیات، سیاست و غیره بود. از جمله به مولوی، فردوسی، بیرونی، اقبال لاهوری و سایر شعرای بلند آوازه‌ای پارسی علاقه‌ی زیادی داشت و گاه گاهی با صدای بلند و رسایش اشعاری از شاهنامه فردوسی را می‌خواند و گاه اشعار عرفانی مولانا را به زمزمه می‌نشست. طلبه، دانشجو و هر کسی که اندک سواد بی‌همراه داشت، مورد احترام وی بود.

هیبت فرماندهی و شجاعت شهید ابوذّر

او حلقه گمشده‌ای خویش را در جهاد و مبارزه با استعمار خارجی و استبداد داخلی می‌جست. با تجاوز نیروهای شوروی سابق در افغانستان، مبارزات چریکی و مسلحانه‌ی او نیز آغاز شد و در فرایند جهاد و مبارزه حماسه‌ها آفرید. هیبت فرماندهی، او را هیچ‌گاه از هدفی که برگزیده بود، غافل نساخت و همیشه با احترام از قوماندانان و سرداران جهادی یاد و تشکر می‌کرد: «از سرداران جهادی، از قوماندانان و عیاران انقلابی، از کسانی که مسئولیت‌های سنگین جهاد و مقاومت را بر دوش کشیده‌اند، کوه به کوه، سنگ به سنگ، دمن به دمن رفتند، زحمت کشیدند، حماسه‌ها آفریدند و امنیت را برای مردم فراهم نمودند تشکر می‌کنم.»^۱ او با اراده‌ای پولادین مجاهدان راه خدا را در نبردها و مبارزات حق‌طلبانه همراهی می‌کرد. وی جسور بود و از هیچ‌کس، جزء خداوند باکی نداشت و در تمام صحنه‌های نبرد در دستی کتاب و در دست دیگر تفنگ داشت و علم و شجاعت را در پرتو سیره‌ای علوی باهم در آمیخته بود. همان‌گونه که در صحنه جنگ و نبرد چون شیر می‌تازید و دشمن را به زانو در می‌آورد، در عرصه‌ی مطالعه و تحقیق نیز بیش از بیست و پنج‌هزار صفحه مطلب در حوزه‌های مختلف از خود به یادگار گذاشت.

فعالیت‌های فرهنگی و نظامی

شهید ابوذّر بعد از انحلال احزاب کوچک سیاسی و تشکیل حزب وحدت اسلامی، هم‌چون پروانه‌ای عاشق دور شمع اهداف و آرمان‌های مردم خویش می‌سوخت و حضور عاشقانه در صحنه‌های

^۱ - برگرفته از آخرین سخنرانی شهید ابوذّر در مرکز جاغوری.

سیاسی، نظامی و فرهنگی داشت. او شب نمی‌گفت، روز نمی‌گفت، یا در میدان نبرد بود و یا مشغول مطالعه و تحقیق. تا شاید راهی برای تحقق اهداف و آرمان‌های مردم افغانستان به خصوص شیعیان مظلوم پیدا کند. گاه به گذشته‌ای مردم خویش می‌نگریست و گاه گوشه چشمی به آینده می‌افکند و راهی را می‌پیمود که تابلوی راهنمای آن عدالت اجتماعی بود.

وی بارها از اهداف و آرمان‌های محدود احزاب کوچک سیاسی در میان شیعیان می‌نالید و آنان را در مسیر مطالبه‌ی حقوق اساسی خویش ناتوان می‌دید و می‌گفت: «تجارب انقلابی به ما آموخت، تجارب انقلابی به ما یاد داد که احزاب کوچک سیاسی، کمیته‌ها و حلقه‌های کوچک محلی که بر

اساس اهداف و آرمان‌های محدود شکل گرفته‌اند، باید به یک وحدت همه جانبه برسند و وحدت فراگیر ملی مبتنی بر معیارهای اسلامی به وجود آورند. زیرا وحدت، حقوق سیاسی و مدنی را تضمین می‌کند، طوق عبودیت و بردگی را از گردن ملت برمی‌دارد و عدالت اجتماعی را در لحظه



لحظه‌ی زمان و آینده‌ی کشور تضمین می‌نماید.^۱

بعد از شکل‌گیری حزب وحدت و مطالبه حقوق ملیت‌های محروم افغانستان به وسیله‌ای این حزب، شهید ابوذر بارها افتخار می‌کرد و می‌گفت: «ما افتخار می‌کنیم که حزب وحدت، حزب پیشاهنگی است که علم‌بردار عدالت اجتماعی و تأمین حقوق سیاسی و مدنی ملیت‌های محکوم در کشور است.»^۲ او استراتژی اصلی حزب وحدت را در چهار محور اصلی می‌پنداشت: «تأمین حقوق سیاسی و مدنی ملیت‌های محروم به‌خصوص شیعیان، رسمیت مذهب جعفری در قانون اساسی، تغییر واحدهای اداری و تصمیم مساعی مشترک در قبال افغانستان.»^۳ او با درک صحیح و تحلیل درست به‌خوبی دریافته بود که حق گرفتنی است و برای گرفتن حق باید تاوان زیادی پرداخت نمود. بدین جهت بود که: «شهید ابوذر هیچ‌گاه نگفت مرا چه به تفنگ به‌دست گرفتن؟ دیده بود که سرزمینش اشغال شده است، لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت. اگر تپه، تپه و وادی، وادی هزاره‌جات، شمال، جنوب، کابل

^۱ - همان.

^۲ - همان.

^۳ - همان.

و سایر ساحات افغانستان زبان داشت، از حماسه‌ها و رشادت‌های او سخن می‌گفت. او در باره‌ای کسانی که در برابر مردم خود احساس مسئولیت نمی‌کردند و از مسیر اهداف مردم خویش فاصله گرفته بودند، این سروده‌ای «علی معلم» را به‌خوانش می‌گرفت:

چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما

تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما.»

در سنگر جهاد و مبارزه

زندگی شهید ابوذّر در جهاد و مبارزه با ظلم و استبداد خلاصه شده بود. وی خوب می‌دانست که زندگی در کنار خانواده زیباست، اما مجاهدت در راه خدا زیباتر. سلامت تن زیباست، اما پرنده‌ای عاشق، تن را قفسی می‌پندارد که در باغی نهاده باشد. بالاتر، راز خون را جز شهید در نمی‌یابد. گردش خون در رگ‌های زندگی بس شیرین است، اما ریختن آن در پای محبوب خویش شیرین‌تر است. نگو شیرین‌تر بگو: بسیار شیرین. شهید ابوذّر انگار به جای قلب، آتش در سینه داشت، هنوز که هنوز است سخنان داغ و آتشین او تازگی دارد و تا ابد تازگی خواهد داشت.

شهید ابوذّر، در آخرین روزهای زندگی‌اش از مظلومیت غرب کابل، یتیمان افشار، بازار سوخته‌ی چنداول و غیره فریاد می‌زد و چون ابر بهاران اشک می‌ریخت. راستی آن روز چه حس روز غریبی بر او دست داده بود؟ خیلی‌ها، غرب کابل را با غروبش می‌شناسند. غروب که می‌شود، سرخی آسمان که جای خورشید را می‌گیرد، حُزن عجیبی در دل‌ها می‌ریزد. عشق به مردم، عشق به جهاد و عشق به مبارزه با ظلم، استبداد، در دل شهید ابوذّر به‌گونه‌ای دیگری ریشه دوانده بود، به همین جهت هرگاه آتش عشق خدا در قلب آدمی شعله‌ور گردد، در بستر سرخ شهادت می‌آرمد و در منتهای آرزوی خود می‌رسد. ابوذّر آتش عشق خدا در سینه داشت و خود را محو تماشای رخ یار می‌انگاشت و همیشه فریاد می‌زد:

برخیز جانا وقت ایثار است برخیز	برخیز وقت رزم و پیکار است برخیز
برخیز وقت خشم و فریاد است برخیز	هنگام مرگ خصم شهادت است برخیز
برخیز و اندر جبهه‌های خون گذر کن	قلب تجاوز پیشه‌گان را پر شرر کن
در راه آزادی بخون خفتن چه زیباست	با لاله‌ها راز درون گفتن چه زیباست ^۱

با رهبر شهید در غرب کابل

آدم‌هایی که به‌جای قلب، آتش در سینه دارند، اهل یکجا ماندن نیست، مثل نسیم در هر کوی و برزن می‌پیچند، به آن‌ها جان می‌دهند و می‌گذرند. شهید ابوذر به پیروی از ابوذر غفاری، صحابه‌ی بزرگ رسول خدا هم که نسیم بود، حتی سبک‌تر از نسیم، رفت بامیان، مزار، ارزگان، و جب، و جب سرزمین هزارستان... و روح ناآرام او نمی‌توانست در باتلاق سکون و سکوت قرار گیرد و در برابر سرنوشت غمبار مردمش آرام بگیرد و تن به زندگی آرام و راحت بیاساید. او آن‌چنان با دریای خروشان مقاومت مسلحانه مردم خویش پیوند خورده بود که راه غرب کابل را در پیش گرفت تا در کنار رهبر شهید مرهمی باشد بر دل کودکان غم گرفته و داغ‌دیده‌ی افشار.

مقاومت غرب کابل و ایجاد جبهه‌ی عدالت‌خواهی به رهبری مزاری شهید، در تداوم همان خون‌های پاک ریخته شده در دامن تاریخ است و نماد سرخ و جاودانه‌ی امام حسین^(ع) در صحرای کربلاست. شهید ابوذر تمام حرفش این بود: «عَلَمی را که هابیل مظلوم بر دوش کشید و حسین مقتول ادامه داد و حال بر دوش تو ملت پا برهنه، گرسنه و مظلوم در حال حرکت و اهتزاز است.»^۱



حال کربلا را مپندار که شهرست میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. نه! کربلا حرم حق است؛ هر شهیدی کربلایی دارد و برای ما کربلا بیش از آن‌که یک شهر باشد یک افق است.

شهید ابوذر در آخرین سخنرانی خود در زادگاهش، تراژدی افشار و چنداول را در

ادامه‌ای تراژدی کربلا می‌داند و با صدای گرفته و با چشمان اشک‌آلود فریاد می‌زند: «ای حسین عزیز! ای زینب بزرگ! ما در ادامه‌ی قیام شما قتل عام شده‌ایم. دختران ما به اسارت رفتند، فرزندان ما را سر بریدند، جوانان ما را دست بسته قتل عام کردند.» حادثه‌ای افشار بر شعله‌های آتشی که در سینه‌ی شهید ابوذر شعله‌ور شده بود، افزود و بارها تکرار می‌کرد: «از کدامین درد بنالیم و از کدامین رنج شکایت کنیم.» او که از حادثه‌ی غرب کابل بسیار متأثر گردیده بود، چنان فریاد حزن و اندوه سر می‌داد، که انگار قلبش پاره می‌شود: «سخن از کابل، کابل، کابل، کابل که نامش را می‌گیرم قلبم پاره

می‌شود. کابل عزیز، کابلی که اسمش ترانه‌ای زندگی ما بود. کابلی که آوای شعرای آن، ورق ورق کتاب زرین نویسندگان آن، بند بند و سطر سطر دفتر ادیبان آن و سخنان علما و سروران دینی آن فریادگر حق و حقیقت بود. سخن از کابل، از کجای کابل، از افشار، افشاری که دخترانش را پراکنده کردند، فرزنداناش را چون مرغی بساتین سر بردند، گاوآن شکم پاره به گلزارش چریدند، گرگان ز پی یوسف اغیارش دویدند، دست بسته به بازارش بردند و فروختند و...»^۱

شهید ابوذّر فریاد مظلومیت رهبر شهید را بیش‌تر درک می‌کرد و در سخت‌ترین شرایط در کنار رهبر شهید باقی‌ماند و در جنگ‌هایی که بر مردم ما تحمیل گردیده بود، حضور فعال داشت. او جنگ‌های تحمیلی را که به جرم هزاره بودن، شیعه بودن و حق خواستن تحمیل شده بود، چنان وحشتناک توصیف می‌کند، که نمی‌توان آن را «با شعر، با داستان، با خطابه، با قصه و افسانه تفسیر کرد».^۲

شهید ابوذّر بعد از حادثه افشار به فرمان رهبر شهید به غزنی رفت، و همگام با صدها جوان سلحشور و غیور غزنی که با سخنان‌گیرا و آتشین وی به دریای خروشان جبهه‌ی مقاومت پیوسته بودند، راهی کابل گردیدند و تا آخرین نفس در کنار رهبر شهید باقی‌ماند و در نهایت به هدف خویش رسید و در کنار رهبر شهید از رودبار معشوق سیراب گشته و آتش عشقی که در سینه داشت با وصال به معشوق خاموش گردید.

کتاب؛ یار همیشگی شهید ابوذّر

تمام عکس‌هایی که از شهید ابوذّر به‌جا مانده است، یا کتاب را در در دستان او نشان می‌دهد و یا این‌که گوشه‌ای کتاب از لبه‌ای جیب اورکتش نمایان است. این ویژگی از سن ده سالگی تا آخرین روزهای زندگی‌اش در غرب کابل و در کنار رهبر شهید به چشم می‌خورد. افرادی که شهید ابوذّر را از نزدیک دیده است و یا او را می‌شناسد، این حقیقت را به درستی تأیید می‌کنند. ممکن است شهید ابوذّر در ذهن بسیاری از افراد به عنوان یک فرمانده‌ای متهور، شجاع و جسور، خطور کند و او را همانند سایر قوماندان‌های نظامی به حیث یک فرمانده‌ای نظامی لایق بشناسد و با این ویژگی از وی تعریف و تمجید نماید. گرچند این مساله کاملاً درست است که شهید ابوذّر یک قوماندان نظامی لایق، دلیر، شجاع و شناخته شده در سطح افغانستان بوده است؛ ولی نباید فراموش کرد که ایشان در عین حال که یک فرمانده‌ای لایق و شجاع محسوب می‌گردید، در عصر خودش به عنوان یک پژوهش‌گر فعال، مبلغ توانا، معلم دلسوز و مربی چیره‌دستی نیز به شمار می‌رفت.

^۱ - همان.

^۲ - همان.

یکی از ویژگی‌های بارز شهید ابوذر در طول دوران زندگی‌اش این بود که همیشه با کتاب سروکار داشته و از دورانی که خود را شناخته است، با کتاب دوست و مأنوس بوده است و از کوچک‌ترین لحظات عمر خویش به‌خوبی استفاده کرده و به مطالعه می‌پرداخته است. این ویژگی در سن ده سالگی در وجود شهید ابوذر ریشه دوانده و در ایام طلبگی و در طول دوران مهاجرت رشد نموده و در سال‌های جهاد و مقاومت به بار نشست است. شهید ابوذر در مورد نخستین کتابی که مطالعه کرده است، از آن در خاطرات خود سخن می‌گوید و این‌گونه تعریف می‌نماید: «اولین کتابی که مطالعه کردم، کتاب «حسین کیست؟» بود. پدرم در سن ده سالگی‌ام برایم خریده بود. فراموش نمی‌کنم که این کتاب را بیش از ۵۰ بار خواندم.» از خاطرات مکتوب شهید ابوذر روشن می‌شود که این کتاب تاثیر عمیقی بر اندیشه و نگرش وی بجا گذاشته است؛ به‌طوری‌که خود در این مورد می‌نویسد: «کتاب «حسین کیست؟» اثر عمیقی بر من گذاشت و روحیه‌ام را قوی کرد. وقتی که در کتاب حسین کیست؟ خواندم که امام حسین^(ع) حاضر شد جان خویش را در راه پیروزی حق و یا ایجاد یک افتخار بزرگ در تاریخ اسلام و یا به اثبات رساندن یک پدیده مثبت در تاریخ بشر، فدا کند، با یک اقدام برجسته، این نقش را بازی کرد، در همان سن پایین‌ام اثر عمیقی بر من برجای گذاشت.»

شهید ابوذر در مدرسه علمیه حوتقول

با توجه به این که شهید ابوذر استعداد فطری و ذاتی برای تحصیل علوم دینی داشت، برای انکشاف و شکوفایی این ویژگی منحصر به‌فرد، راهی مدرسه آیت‌الله وحیدی در حوتقول جاغوری گردید. در مدرسه حوتقول روزنه‌ی بزرگ‌تری برای شهید ابوذر گشوده می‌شود و در آن‌جا با شهید بصیر مالستانی که در کابل مشغول تحصیل بوده است، آشنا می‌گردد. آشنایی با شهید بصیر مالستانی باعث می‌شود که رمق تازه‌ی بر مطالعات شهید ابوذر دمیده شود و عشق و علاقه‌ی وی نسبت به کتاب و کتاب‌خوانی مضاعف گردد. شهید ابوذر در مورد آشنایی خود با شهید بصیر مالستانی می‌گوید: «در مدرسه حوتقول با کتاب بیش‌تر آشنا شدم. خدا رحمت کند شهید بصیر مالستانی را، اولین کتابی را که به من داد، به نام «تشیع سرخ و تشیع سیاه» بود؛ دومین کتاب از «کجا آغاز کنیم؟» بود و سومین کتاب «چه باید کرد؟» و چهارمین کتاب «ابوذر مرد ارزنده» بود. شهید بصیر بعد از هر ماه که از کابل به مدرسه حوتقول می‌آمد و این کتاب‌ها را که اکثراً به قلم نوشته شده (دست نویس) بود به من تحویل می‌داد و نتیجه مطالعه‌ی مرا می‌گرفت.»

شهید ابوذر در مدرسه علمیه کابل

روح ناآرام شهید ابوذر در مدرسه حوتقول آرام نمی‌گیرد و تصمیم می‌گیرد که برای تحصیل علوم دینی راهی کابل شود. شهید ابوذر در کابل با دنیای جدیدی از کتاب آشنا می‌شود و چنان ذوق‌زده می‌شود که این امر را در خاطرات خویش این‌گونه به‌تصویر می‌کشد: «در کابل با دنیای جدیدی آشنا

شدم دگه‌های کتابفروشی سرچوک و بازار انبارهای کتاب را دیدم، «زهی خوشی و زهی سعادت.» حال احساس می‌کنم که من هم مردوار در جامعه راه می‌روم و خوشحالم که چهار کلمه را همانند سایر هم‌سن و سالانم یاد دارم و ... هرچه کتاب می‌خواندم درد اجتماعی‌ام بیش‌تر می‌شد و با مردم دوستانه‌تر برخورد می‌کردم. ملاحظات ظالم و مظلوم، رعیت و حاکمیت، سرمایه‌دار و غریب، استثمارگر و استثمار شده در نزد من زیاد و زیادتر می‌شد. وقتی که مطالب خوب را مطابق روحیات مردم خویش می‌خواندم، سعی می‌کردم، که آن را به رُخ این و آن بکشم. طلبه‌هایی بودند که هنوز این روزنه برای شان باز نشده بود و به جز از برنامه‌های درسی خود مطالعه دیگری نداشتند؛ ولی آن‌ها شنوندگانی خوبی برایم بود و اعتقاد به من پیدا می‌کرد و پشت سرهم از من سؤال می‌کرد که این چیزها را از کجا یاد گرفتی؟ این سؤال‌ها بیش‌تر حس شجاعت، مناعت، غرور و علاقه‌ی مرا به کتاب بر می‌انگیخت و ما را متوجه می‌کرد که برای نیل به هدف‌های بعدی کتاب بیش‌تر بخوانم و بیش‌تر مطالب یاد بگیرم به همه جا نقل کنم. در آن روز من فقیر بودم نمی‌توانستم کتاب بخرم، در این زمینه بسیار فکر کردم؛ تا کشف جدیدی به ذهنم رسید که با شهریه‌ی خود در اول ماه کتاب بخرم و مواد غذایی را به قرض (نسیه) بیاورم، در پایان ماه کتاب را بفروشم و قرض دکان‌دار را پرداخت نمایم.

شهید ابوذّر در کابل آن‌چنان به کتاب و کتاب‌خوانی علاقه پیدا کرد، که تا نیمه‌های شب به مطالعه می‌پرداخت. گاهی اتفاق می‌افتاد که در طول یک شب و بدون وقفه مطالعه‌ی یک کتاب را به پایان ببرد. وی در خاطرات خود در این زمینه چنین می‌نگارد «از یادم نمی‌رود، شبی، کتاب آدم‌فروشان قرن بیستم را یا جنایات قرن بیستم را که دوستی به من داده بود تا بخوانم که در دنیا چه می‌گذرد. من بعد از صرف غذای شام شروع نموده و تا صبح آن را تمام کردم و در طول مطالعه‌ی آن کتاب، بارها گریستم؛ زیرا من انسان را دوست داشتم و سرگذشت انسان‌ها، آن‌طور که در آن کتاب به‌تصویر کشیده شده بود، بی‌اندازه برایم غیرقابل قبول بود. وجدانم را تکان می‌داد و بر احساساتم اثر می‌گذاشت. در آن روزهایی که بی‌نهایت حساس بودم، از مسایل بسیار کوچک رنج می‌بردم. هرچه بیش‌تر به جلو می‌رفتم، درد بیش‌تر، رنج و آلام بیش‌تری را درک می‌کردم و کتاب مرا به سوی جهان دیگر فرا می‌خواند تا هنوز ذهنم خوب انکشاف نیافته بود که فاجعه هفت ثور به‌وقوع پیوست، همان بود که با ذهن حساس وارد گوی مبارزه مسلحانه شدم.»

حوزه‌ی مطالعاتی شهید ابوذّر

مطالعات مورد علاقه شهید ابوذّر در کابل آثار دکتر علی شریعتی، استاد شهید مطهری، آیت الله مکارم شیرازی، دکتر بازرگان و سید قطب بوده است. وی در این باره می‌نویسد: «کتاب‌های دکتر علی شریعتی، استاد مطهری، ناصر مکارم شیرازی، بازرگان، سید قطب را بیش‌تر می‌خواندم. علاقه‌ی مفرط به تاریخ داشتم؛ کتاب‌های تاریخی را بیش‌تر دوست می‌داشتم.» شهید ابوذّر در ادامه از تاثیرات عمیق کتاب بر اندیشه و نگرش خود می‌گوید: «هرکدام از این کتاب‌ها از قدرت منطق و تشخیص زیبایی،

درد انسانی مرا یاری می‌کرد. ثروت معنوی تازه‌ی بود که در مقابل دیدگانم باز می‌نمود. این کتاب‌ها مرا چنان سرمست از باده‌ی آگاهی عشق نسبت به کتاب کرده بود که کتاب را زیباتر، محبوب‌تر، عاشق‌تر و نزدیک‌تر از پدر و مادرم به‌خود احساس می‌کردم. اگر در آن‌روز کسی گران‌بهارترین چیزی را به من می‌داد و کتاب را از من می‌گرفت، حاضر نبودم که آن را بدهم.»

شهید ابوذری در سال ۱۳۵۷ وارد مبارزات نظامی شد و در تمام صحنه‌های نبرد در دستی کتاب و در دست دیگر تفنگ به همراه داشت. وی وارد شدن خود را به صحنه‌ی مبارزات مسلحانه این‌گونه توصیف می‌نماید: «دقیقاً فراموش نمی‌کنم هفده روز بعد از فاجعه‌ی هفت ثور ۱۳۵۷ من دست به عملیات مسلحانه زدم. فراموش نکنم که سخن از آشنایی با کتاب و رفاقت با این پرنده‌ی زیبا بود. در همان روز که دست به تفنگ بردم و فهمیدم که دیگر خواندن درس معنا ندارد؛ ولی در کنار تفنگ باید کتاب را فراموش نکرد، از آن روز به بعد (دوران جهاد) متصل اگر در یک دستم تفنگ بوده در دست دیگرم کتاب بوده است. هرچه کتاب خواندم، زندگی انسانی برایم روشن شد و تلاش برای زندگی بهتر مردم اهمیت بیش‌تری یافت؛ ولی همیشه در این اندیشه بودم که باید برای تغییر زندگی مردم خویش تلاش کرد و زندگی مردم را باید در مسیر رشد و بالندگی رهنمون ساخت.»

مطالعات شهید ابوذری در سال‌های جهاد

مطالعات شهید ابوذری در سال‌های جهاد و مقاومت به صورت هدایت شده انجام می‌گرفت و بیش‌ترین حوزه‌ی مطالعاتی او را مباحث تاریخی، اجتماعی و ادبی تشکیل می‌داد و منابع دینی و غیردینی را به دقت به‌خوانش می‌گرفت. «من کتاب را دوست دارم. از این‌که مواد مطالعاتی کم است و هر نوشته‌ی که بدستم آید، باید آن را تا آخر بخوانم. نوشته‌های تاریخی، اجتماعی و ادبی را بیش‌تر دوست دارم، تا کتاب‌های فلسفی و علمی. تصمیم دارم که یک مدت برای حل معضلات علمی و درک مفاهیم فلسفی و تشخیص نظریات دانشمندان مطالعات بیش‌تری انجام دهم.»

از میان کتاب‌های ادبی، علاقه‌ی زیادی به شاهنامه فردوسی، بینوایان ویکتور هوگو و آثار ماکسیم گورکی داشته است. «وقتی که در میان موتر می‌نشینم دائم ادبیات فردوسی را با لحن زیبای محلی می‌خوانم، زیرا اشعار و ساختارخواندن آن حماسی و تاثیرگذار است.» وی به گفته‌ی گورکی استناد می‌کرد که «من کندوی از داستان‌ها، افسانه‌ها، قصه‌ها و شعرهای مادر شده‌ام. من هم کندوی عسل هستم که در خود تمام داستان‌ها، قصه‌ها و افسانه‌های فردوسی را جا داده‌ام.» شهید ابوذری در ادامه می‌نویسد: «بیش از ۷۰ جلد کتاب راجع به شرح و تفسیر شاهنامه خوانده‌ام و خواستگاه شاهنامه را زابلستان قدیم و یا غور و غرجستان امروزی می‌دانم و در یکایک کوه‌ها، دشت‌ها و مناطق مختلف هزاره‌جات آن را تطبیق می‌نمایم.»

همان گونه که اشاره گردید، شهید ابوذّر علاقه‌ی زیادی به کتاب داشت. هرگاه فرصت کوچکی می‌یافت، مشغول مطالعه می‌گردید. در سنگر، در حال راه رفتن، در میان موتر، در مسافرت، در داخل پایگاه، در بیرون پایگاه و بالاخره در هرجایی که فرصت می‌یافت از لحظه، لحظه‌ی عمر خویش استفاده می‌کرد و کتاب می‌خواند. بهترین و شادترین تفریحات او را مباحثه و مشاعره با دیگران تشکیل می‌داد. بدین لحاظ بود که هرگاه طلبه یا دانشجویی از ایران و یا جاهای دیگر می‌آمد، چنان خوشحال می‌گردید، که از او به هدیه‌ی الهی تعبیر می‌نمود و بلافاصله با وی به بحث و گفتگو می‌نشست و یا از او درخواست می‌نمود که تقریراتش را بنویسد و یا نوشته‌هایش را مرتب و تنظیم نماید.

باز خورد مطالعات شهید ابوذّر

حاصل مطالعات شهید ابوذّر بیش از بیست هزار صفحه یادداشت در زمینه‌های مختلف علمی، اجتماعی، تاریخی، فرهنگی و ادبی است، که در حال حاضر از بزرگ‌ترین منابع و گنجینه‌های علمی، تاریخی و فرهنگی کشور به شمار می‌رود. شهید ابوذّر بیش از صد قطعه شعر سروده است، که بیش‌تر متأثر از ابیات شاهنامه فردوسی است. وی خود در این زمینه می‌نویسد: «من صد قطعه شعر در دوران جهاد سروده‌ام و قسمت اعظم آن را نابود کرده‌ام.»

لذا شهید ابوذّر، یگانه فرماندهی است که در سال‌های جهاد و مقاومت به مطالعه پرداخته و با کتاب سر و کار داشته است و حاصل تحقیقات و مطالعات خویش را به رشته‌ی تحریر در آورده است. از میان یادداشت‌های شهید ابوذّر، بیش از دو هزار صفحه به‌خاطرات دوران جهاد اختصاص دارد، که در حقیقت ذخیره‌ی بزرگی برای فردای تاریخ جهاد مردم افغانستان محسوب می‌شود. هم‌چنین بیش از پانصد صفحه در باره‌ی سرداران جنبش قرن نوزده هزاره‌جات نوشته است که شهید ابوذّر در خاطرات خود در این زمینه می‌نویسد: «بیش از پانصد صفحه فیش راجع به بیوگرافی سرداران جنبش اواخر قرن نوزده هزاره‌جات که مشخصاً عبارت بود از: فیض محمدخان، حیدرخو، میرزا اقبال، تاج محمدخان، قاضی عسکر، یزدان‌بخش، سید جعفر، میر عظیم بیگ، سلطو، میرایلخانی و... را نوشتم. داستان تاریخی شیرین دختر حیدرخو را با استفاده از اطلاعات تاریخی خودم و متن یادداشت‌های میرزا اقبال توسط خانم باختری و نیز نوشته‌های تحقیقی، تاریخی، ادبی را توسط اعضا و پرسنل پایگاه تنظیم نمودیم.»

شهید ابوذّر از این که یازده دفترچه یادداشت صد برگی وی را حزب اسلامی به غارت برده بود، بسیار ناراحت بود و همیشه به‌یاد می‌آورد و می‌گفت: «در حمله‌ی ناجوانمردانه حزب اسلامی به خانه‌ام یازده دفترچه‌ام به غارت رفته که بسیار رنج می‌برم.» متأسفانه در دوران حکومت طالبان نیز این مساله تکرار شد و بیست دفترچه صد برگ حاوی یادداشت‌های شهید ابوذّر به وسیله‌ی عمال گروه طالبان از سنگماشه به سرقت رفت، که تا به حال از سرنوشت آن‌ها خبری نیست.

نقش تعلیمی و تربیتی شهید ابوذر

یکی از ویژگی‌های دیگر شهید ابوذر، تعلیم و تربیت طلاب و نظامیان بود. مقرر فرماندهی شهید ابوذر در «نی‌قلعه» قره‌باغ از مربوطات ولایت غزنی بود. در مدتی که در «پایگاه شهید رضایی» نی‌قلعه حضور داشت، تأثیرات عمیقی بر افکار و اندیشه‌های طلاب، فرماندهان و نظامیان این پایگاه برجا گذاشت. شهید ابوذر در طول مدتی که در نی‌قلعه حضور داشت، وجودش بسیار موثر واقع شده بود و در کنار فعالیت‌های نظامی به تعلیم و تربیت طلاب و نظامیان نیز می‌پرداخت. دیری نپائید که خدمات و فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی شهید ابوذر به ثمر نشست. البته ناگفته نماند که تأثیرگذاری شخصیت، تفکر، اندیشه، نگرش، منش و شیوه‌های برخورد شهید ابوذر منحصر در «پایگاه شهید رضایی» نبوده است؛ بلکه این تأثیرگذاری بر سایر «پایگاه‌های سازمان نصر افغانستان» در سطح ولایت غزنی کاملاً مشهود بوده است، به گونه‌ای که همه را مجذوب خویش ساخته بود.

در خاطرات شهید ابوذر آمده است: «در پایگاه شهید رضایی بزرگ‌ترین کتابخانه ایجاد کرده بود، در دست فرد فرد از مجاهدان او کتاب به چشم می‌خورد. واقعاً مجاهد پایگاه شهید رضایی و ماحول آن با مجاهد مناطق دیگر فرق داشت. با عادی‌ترین افراد این پایگاه وقتی که صحبت می‌کنی، با درک ابتدایی می‌بینیم که آن‌ها صاحب مطالعه بوده و با کتاب سر و کار داشته است. مجموعه افرادی که با وی گشت و گذار داشت، همیشه با خود کتاب داشت. خودش متصل کتاب می‌خواند و متصل می‌نویسد. وی (شهید ابوذر) گفت: «روزی در پایگاه شهید رضایی دوازده حلقه فرهنگی در ایام که برف می‌آمد و کارهای نظامی بطل می‌گردید، وجود داشت. روی تاریخ، جغرافیا، مسایل سیاسی، اخلاق، فقه، حدیث، فلسفه و غیره کار می‌شد در بسیار از موارد برنامه‌های مقاله‌نویسی و خطابه داشتیم. هریک از قوماندانان جهادی ما دایم دفتر با خود داشت و خاطرات روزمره را الزاماً قید دفتر می‌کرد.»

در این‌جا خوب است به یک نمونه اشاره کنم. فردی به نام «عزیز» که از هزاره‌های شمال افغانستان به حیث نظامی در پایگاه شهید رضایی فعالیت می‌کرد، در ابتدا هیچ‌گونه سواد خواندن و نوشتن به‌همراه نداشت. همین شخص بعد از مدتی که در فضای فرهنگی پایگاه شهید رضایی در نی‌قلعه قرار گرفت، بر اثر فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی شهید ابوذر و نیز تلاش‌های خود وی، علاوه بر سواد خواندن و نوشتن به یک سخنور ماهر و توانا تبدیل شده بود که در بسیاری از مراسم‌های دینی و مذهبی به سخنرانی می‌پرداخت.

شهید ابوذر در تمام مراسم‌های دینی و مذهبی و نیز برنامه‌های که برای تشییع جنازه‌های شهدا و یا مراسم سالگرد شهدا تدارک دیده می‌شد، برای نظامیان و طلاب مدارس تحت پوشش سازمان نصر، از جمله مدارس شهید بلخی، شهید رضایی و شهید جوادیه برنامه‌های تعلیمی و تربیتی داشت. در تمرین‌های سخنرانی طلاب شرکت می‌کرد و همانند یک طلبه‌ی تشنه به معارف اسلامی به پای

صحبت‌ها و سخنرانی‌های طلاب در حال تمرین می‌نشست و به دقت گوش می‌داد و بعد از پایان رسیدن سخنرانی‌ها، تمام سخنوران را مورد تشویق قرار می‌داد و نکات لازم و ضروری را در جهت رشد و شکوفایی طلاب در راستای سخنوری مطلوب به‌صورت مشفقانه و همراه با ادبیات وزین و زیبا گوشزد می‌کرد و در پایان اگر فرصتی داشت، دقایقی را در جهت تشویق و ترغیب طلاب به سخنرانی می‌پرداخت.

همان‌گونه که اشاره شد، در مراسم تشییع جنازه‌ی شهدا و یا سالگرد شهدا از نظامیان با سواد و هم‌چنین طلاب علوم دینی متواضعانه تقاضا می‌کرد که خاطرات سفر و برگزاری مراسم هر شهید را به رشته‌ی تحریر در آورند و در اختیار وی قرار دهند. گاهی طلاب مدرسه را گرداگرد خود جمع می‌کرد و یکی دو تا سؤال دینی و مذهبی و یا یک سؤال علمی در حد توان علمی طلاب حاضر مطرح می‌کرد. در حقیقت چاشنی کارهای دینی، فرهنگی و علمی شهید ابوذ، تشویق و ترغیب بود که علاوه بر اهدای جوایز مادی، احترام زیادی به افراد با سواد و اهل علم داشت. شخصاً به یاد دارم که روزی طلاب «مدرسه شهید بلخی» که در حدود بیست و پنج نفر بود، همه را در داخل مدرسه به اطراف خود فراخواند؛ وقتی که همگی جمع شدند، از جمله این پرسش را مطرح کرد که از میان بیست و هشت حرف الفبای فارسی، چند تای آن به زبان عربی اختصاص دارد. هنگامی که یکی از طلاب مدرسه، جواب صحیح را گفت: به تمام طلاب حاضر جایزه داد و همه را با الفاظ و واژه‌های زیبا مورد تشویق و ترغیب قرار داد.

مبارزه با اندیشه‌های انحرافی

در حوزه فعالیت‌های دینی و اعتقادی بیش از همه چیز همت می‌گذاشت. افرادی که دارای افکار و اندیشه‌های انحرافی بودند، با مباحث و گفتگوهای دوستانه، به سمت درست اندیشیدن و درست فکر کردن هدایت می‌نمود. عسکران و سربازان دولتی و یا افرادی که دارای رتبه‌های نظامی بالاتری بودند، توسط مجاهدان «سازمان نصر افغانستان» دستگیر می‌شدند، اکثراً با مباحث و گفتگوهای دینی و اعتقادی شهید ابوذ روبه‌رو و به راه راست هدایت می‌گردید. از جمله می‌توان به جگرن رجب‌علی اشاره کرد که از پُسته‌ی لومان دستگیر شده بود. مباحث و گفتگوهای که شهید ابوذ با وی داشت، باعث گردید که این شخص در مسیری گام بردارد که در سال‌های مقاومت مردم ما در غرب کابل، یکی از افراد تاثیرگذار به شمار می‌رفت.

علاقه زیاد به نظامیان و فرماندهان خود

شهید ابوذ فرماندهان و نظامیان خود را بسیار دوست می‌داشت و هرگاه یکی از یاران و فرماندهانش را از دست می‌داد، بسیار ناراحت می‌گردید. از جمله هنگامی که شهید میثم و شهید جنرال احمد به شهادت رسیدند، بیش از حد ناراحت شده بود و در نوشتار و گفتار خویش چنان مویه می‌کرد که مادری برای از دست دادن فرزند خود چنین ناله‌یی سر نمی‌داد. در یادداشتی که به یاد آن دو شهید نوشته است، از ناب‌ترین و خالص‌ترین واژه‌ها استفاده کرده است، که در این‌جا به قسمتی از یادداشت

مذبور اشاره می‌شود. در باره‌ی شهید میثم می‌نویسد: «کسی که او را در پایگاه بزرگ کرد و در جهاد شخصیت یافت، در کوره‌ی انقلاب پخته شد و چگونه این چنین آسان بمیرد. دوست، یاری، همسنگری که دوران سخت جهاد را باهم بوده، تلخی و سردی، شکست و پیروزی را یکجا دیده از این مرگ مطلع شود. اینک که این سطور را می‌نویسم در آستانه‌ی آن روز قرار گرفتیم که ما را در بامیان خبر دادند و به سوگ عزیز دل مان نشانند. مرگ او غبار کدورت و غم را بر در و دیوار زندگی‌ام مستولی نمود. یک‌سال از آن روز سیاه می‌گذرد که خشم قهار طبیعت و سیاهی نابکاری به ظاهر سفید به نام کولاک، آن خائن که مظهر سیاهی، ظلمت، تاریکی، دیو، دد، شیطان و... بود و با ظاهر فریبنده، لباس سفید بر تن کرده بود ما را چنین داغدار نمود، از آن می‌گذرد؛ ولی بسیار سنگین. جانکاه و درد آلود. ما او را خوب شناختیم. در همه جا دیده بودیم، در سنگر، در اجتماع مردم، در روزهای فتح و پیروزی، در لحظات شکست، در مسیر خطابه، در نماز، در دعا، در خلوت، در جلوت و... او در هجوم تند صاعقه آسمانی و کولاک خائن با قامت بلند، سرافراز، با شکوه، با عظمت و با وقار نقش زمین شد.»

هم‌چنین در مورد شهید جنرال احمد می‌نویسد: «او که چون عقاب در قله‌ها جان داد چون فرشته راه آسمان‌ها را در پیش گرفت و روز و روزگاری با قد بلند و رسا، بازوان ستبر، ریش انبوه، موهای بلند، کمر باریک چون شیری بود که در نیستان و کوه‌های سر به فلک کشیده و مغرور چنان گشت و گام می‌نمود که روباه‌ها و شغال‌ها از فرط وحشت به سوراخ‌ها می‌خیزیدند و دائم تفنگ به شانه داشت، مرمی در خشاب و دست به ماشه، کسی را یارای آن نبود که تن به یم فولاد بدهد و رویاروی شیر مجهز با شمشیر یا عقاب صدرنشین و شاهین بلندپروازی بود که چون صاعقه‌ی اجل از قله‌ها و بلندای طبیعت خشن، خود را بر فرق نیروی خصم فرود می‌آورد. مغز او را با چنگال‌های آهنین از هم متلاشی می‌کرد.

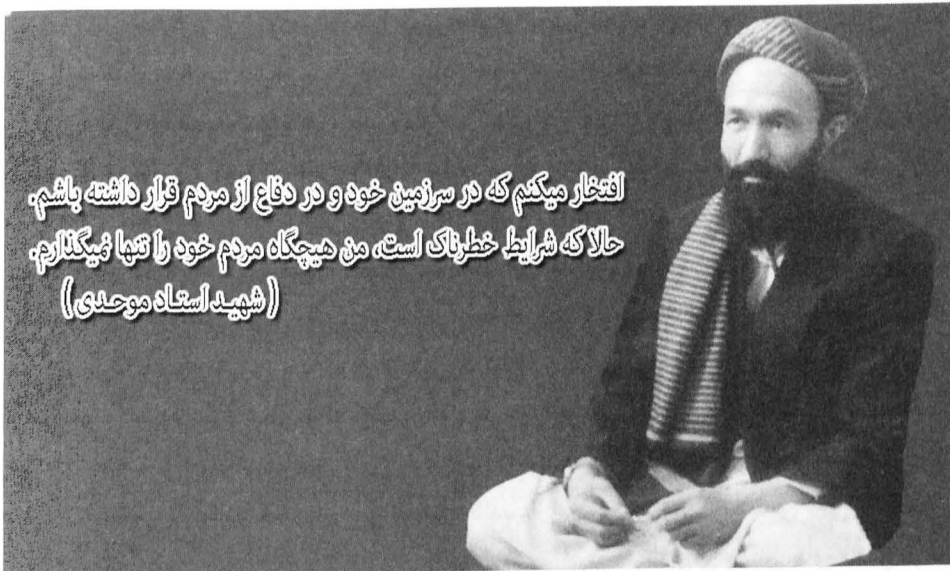
نام مزاری، ابوذر و سایر شهدای جبهه‌ی مقاومت، هیچ‌گاه از دل تاریخ فراموش نمی‌شود و همیشه در قلب تاریخ می‌تپد و هم‌چون ستاره‌ای درخشان در قلب تپنده‌ای تاریخ مردم خویش می‌درخشند.

منابع

۱. زندگی‌نامه شهید ابوذر.
۲. زندگی‌نامه شهید میثم.
۳. زندگی‌نامه شهید جنرال احمد.
۴. پیام مستضعفین، ارگان نشراتی سازمان نصر افغانستان - خارج از کشور.
۵. سخنرانی‌های شهید ابوذر.

زندگی نامه شهید استاد موحدی

استاد موحدی یکی از چهره‌های درخشان جهاد و مقاومت و یکی از یاران وفادار و همسنگران رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری^(ره) بود. وقتی زندگی نامه این شخصیت بزرگ را ورق می‌زنیم، دیده می‌شود که این ابر مرد تاریخ برای آزادی و خدمت به مردمش تلاش‌های داییم و خستگی ناپذیر را انجام داده است. مطالعه‌ی زندگی نامه این شخصیت‌ها ما را وادار می‌کند تا از شجاعت، ایثار و فداکاری



آن‌ها درس‌های بزرگ و ارزشمندی را فرا گرفته و راه سبز عدالت‌خواهی آن‌ها را با دیده باز و ذهن آگاه ادامه بدهیم. در این‌جا گوشه‌های از زندگی، ویژگی‌های شخصیت و فعالیت‌های شهید استاد موحدی را به‌طور مختصر به معرفی می‌گیریم.

۱. دوران کودکی، نوجوانی و تحصیلات

امان الله موحدی فرزند عبدالله در سال ۱۳۲۸ش، در منطقه وطمه دره خودی مربوط ولسوالی خدی، ولایت دایکندی در یک خانواده مومن و مذهبی چشم به جهان گشود. امان الله موحدی در کودکی پدرش را از دست داد. آموزش و تحصیل برایش میسر نبود. مشکلات اقتصادی و اجتماعی موانعی بودند که سد می‌شد در برابر تعلیم و تحصیل او. با وجود این همه مشکلات و صدها موارد دیگر، هیچ مشکل و هیچ نامالایمات نمی‌توانست تا ذره‌ای ناامیدی در دل این نوجوان ایجاد نماید. امان الله موحدی روزها حیوانات را به چراگاه می‌برد. شبانگاه با سر و صورت خاک آلود و تن خسته به خانه بر می‌گشت. وقتی به خانه می‌آمد با استقبال گرم مادری رو به رو می‌شد که در وصفش هرچه

گفته شود کم است؛ مادری که واقعاً یک مادر بود. مادری که از نگاه تحصیل، دین‌داری، مردم‌داری، رهبری خانم‌های قریه و ده‌ها موارد دیگر، ممتاز روزگار خود بود.

خدا می‌داند، دشت، کوه و صحرا همه و همه می‌دانند که امان الله موحدی در آن بیابان‌ها و صحراها چه رازهای را با خدا و مخلوقاتش در میان می‌گذاشت. همه روزه مقداری نان خشک را در بین کیف کتاب‌هایش جابجا کرده، برای چراندن رمه‌ها روانه کوه‌ها می‌شد. برخی همسایه‌های امان الله به تمسخر می‌گفتند: «بچه عبدالله در کوه‌ها بز و گوسفندان را درس می‌دهد!!» اما قضیه این‌گونه نبوده بلکه موضوعی در میان بوده که هیچ‌کس قدرت درک آن را نداشته اند. او واقعاً عاشق علم و دانش بود. در آن وادی پر راز، در آن کوه‌ها و صحراها، رهگذران عالم، استاد این نوجوان بودند. او از هرکسی که یک کلمه خواندن را بلد بود، آن را فرا گرفت. علم گوهر گمشده او بود که در هرجا می‌یافت، آن را برمی‌داشت.

با گذشت زمان، برازندگی امان الله موحدی بهتر و بیش‌تر شده می‌رفت. او اولین درس‌ها را از مامای بزرگوارش ملاکلی حسین فرا گرفت و برای کسب بیش‌تر علم و دانش، بسیاری مناطق دایکندی را سفر نمود. از منطقه بوزی گرفته تا سنگ‌تخت و بندر، از بسیاری مناطق خدیر گرفته تا نیلی و قخور سفر نموده و از فیض عالمان عصر خویش بهره‌مند گردید. با گذشت زمان امان الله موحدی دیگر امان الله موحدی قدیم نبود؛ حالا او شخصیتی شده بود که هرکس به علم، درایت، صبر، صداقت و دین‌داری وی اعتماد و اعتراف می‌کردند. امان الله موحدی برای ادامه تحصیل و کسب علوم بیش‌تر روانه جمهوری اسلامی ایران شد.

مرحوم شادروان استاد اعتمادی یکی از نزدیک‌ترین و صمیمی‌ترین همسنگران استاد موحدی می‌گوید: «شهید موحدی هیچ‌گاهی متکی به درس‌های مدرسه نبود و بیش‌تر اوقاتش را صرف مطالعه کتاب‌های بیرونی می‌کرد. با آن‌که در آن زمان خواندن کتاب‌های فلسفه در ایران جرم بود، نمی‌دانم موحدی این کتاب‌ها را از کجا پیدا می‌کرد. او این کتاب‌ها را به اتاق می‌آورد و شب‌ها می‌خواند...»

۲. فعالیت‌های سیاسی در گروه مستضعفین، سازمان نصر و حزب وحدت اسلامی

طوری که یاد آوری شد امان الله موحدی در ایران رفت تا به تحصیلاتش ادامه دهد. وی در ایران هم درس‌های حوزوی و سیاسی را به پیش می‌برد و هم دست به فعالیت‌های می‌زد که واقعاً نیاز عصر و زمانش بود. او با جمعی از دوستان از جمله آقایان اعتمادی (بوزی) سجادی، صابری لعلی، رضایی، معینی، صالحی، مهدوی و بقیه دوستان در مشهد اقدام به تأسیس گروه «مستضعفین» کردند. آن‌ها با این کار عملاً نابسامانی‌ها و مشکلات افغانستان را در نشریه‌ای که به همین نام مسمی بود نشر و پخش می‌کردند. بسیاری پیام‌های شان سخنان، اشعار و عکس‌های شهید بلخی و آرمان‌های کسانی بود که، در طول تاریخ در افغانستان از مردم شان دفاع کرده و جانانه جان نثاری‌ها کرده بودند.

با گذشت زمان، فعالیت‌های گروه «مستضعفین» بیش‌تر و بهتر می‌شد. در اثر ارتباطات و گفتگوهای صمیمانه و دوستانه که بین استاد عبدالعلی مزاری و اعضای گروه مستضعفین انجام شد، همگی بر این امر توافق کردند که با هم یکجا شده، سازمان نصر را تاسیس نمایند و نشریه سازمان نصر هم با نام «پیام مستضعفین» به نشرات خود ادامه دهد، تا از این طریق نام گروه «مستضعفین» نیز احیا گردد.

امان الله موحدی پس از سال‌ها تحصیل در ایران، طبق برنامه‌ها و تقسیمات «سازمان نصر افغانستان» با جمعی از دوستان در افغانستان آمده و در ولسوالی خدیر (دایکندی سابق)، برنامه‌های فرهنگی و سیاسی شان را آغاز نمودند. آمدن استاد موحدی در زمانی بود که حکومت کمونیستی وقت در کشور حاکم بود و روی عقاید مردم نیز پا می‌گذاشتند. حکومت کمونیستی را عقیده بر این بود که خدایی وجود ندارد، پیغمبر دروغ است، مردم مثل علف و گیاه اند و...، وقتی استاد موحدی و دوستان شان به دایکندی آمدند، فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی شان را شروع کردند. در اولین اقدام شان پایگاه نظامی درست کرده و درس‌های عقاید را برای مردم می‌داد. درس‌های سیاسی و عقیدتی را که استاد موحدی در ولسوالی خدیر تدریس کرده است، نسخه‌های دست نویس آن به غزنی، بامیان، غور و دیگر ولایات نیز فرستاده شده است. چند نسخه آن هم اکنون نزد محترم خداداد غفاری، داکتر زارع خدیر و دیگر دوستان موجود است.

فعالیت‌های این سازمان در دایکندی با وجود مشکلات فراوان، به روش عادی به پیش می‌رفت تا این که استاد عبدالعلی مزاری به دایکندی آمده، برنامه‌ها و فعالیت‌های ایشان را از نزدیک مشاهده و بررسی نمود. در این سفر استاد عبدالعلی مزاری یک راس قاطر را که خودش بر آن سوار می‌شد برای امان الله موحدی به عنوان تحفه تقدیم کرد.

با گذشت زمان «سازمان نصر افغانستان» به رهبری استاد عبدالعلی مزاری با دیگر جریان‌های سیاسی وارد بحث شده، پس از تلاش‌های زیاد موفق شدند تا «حزب وحدت اسلامی افغانستان» را تاسیس نمایند. امان الله موحدی یکی از اعضای برجسته شورای مرکزی این حزب بود. او در تمامی تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌های کلیدی این حزب نقش فعال، برجسته و کلیدی را ایفا می‌کرد. استاد موحدی برای تطبیق و تحقق تصامیمی که از طرف «حزب وحدت اسلامی افغانستان» به رهبری استاد عبدالعلی مزاری ارائه می‌شد، همگام با استاد مزاری در بسیاری ولایات کشور سفر نمود و در کوه و دره جانانه از خاک و مردم دفاع نموده است.

۳. استاد موحدی و دوران طالبان

امان الله موحدی با جمعی از دوستان صمیمی اش، از زمان تشکیل گروه «مستضعفین» تا تاسیس «سازمان نصر افغانستان» و تا دوران به‌وجود آمدن «حزب وحدت اسلامی افغانستان» و به‌ویژه بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان، فعالیت‌های شان را هرچه بیش‌تر از پیش گسترش دادند. با گذشت هر روز فعالیت‌ها و کارکردهای امان الله موحدی بهتر و بیش‌تر می‌شد. از آن‌جا که در سابق

ولسوالی دایکندی مربوط ولایت ارزگان بود و استاد موحدی از ارزگان دایکندی بود، همگان او را استاد موحدی ارزگانی خطاب می‌کردند.

استاد موحدی و جمعی از دوستانش برای پیش‌برد کارهای مهم و برنامه‌های که حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد شهید مزاری^(۵) در پلان داشتند در بسیاری از ولایات کشور سفر نمودند. از دایکندی و بامیان گرفته تا دره صوف و مزار شریف، از بغلان و میدان وردک گرفته تا کابل، غزنی، فراه، هرات و نیمروز؛ همه جا را سفر نمود. که بامیان، مزار و میدان وردک فعالیت‌های چشم‌گیری داشته است. او در یکی از خاطره‌هایش می‌نویسد: «زمانی که در کنار پل دریای آمو ایستادم به یاد هزاران شهید، مجروح و آواره کشورم افتادم ...»

در سال‌های که طالبان در افغانستان در حال قدرت گرفتن بود، استاد موحدی به زیارت بیت الله الحرام مشرف شد و به ایران برگشت. در چند مدتی که استاد موحدی در ایران به سر می‌برد، طالبان به پیشروی‌ها و جنایات بیش‌تری دست یافتند. آن‌ها بامیان را که آخرین سنگر مقاومت در برابر طالبان بود از سر راه برداشته، هزاران انسان را شهید، مجروح و آواره ساخته، آن‌جا را در تصرف شان در آوردند.

۴. آمدن استاد موحدی به افغانستان در اوج قدرت طالبان

استاد حاج محمد محقق معاون ریاست اجراییه جمهوری اسلامی افغانستان چند سال قبل در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: در زمان که طالبان اکثریت مناطق افغانستان را به دست گرفتند من ایران بودم. رفته تهران، همه اعضای شورای مرکزی حزب وحدت جمع بودند و در این مورد حرف می‌زدند تا یک رهبر انتخاب کنند. آقای محقق می‌گوید: من به همه اعضای شورای مرکزی گفتم: انتخاب رهبر هم خوب است، ولی تعداد از ما آماده شویم تا برویم افغانستان و از مردم خود دفاع کنیم. من که روان هستم افغانستان هرکس از شما که می‌خواهند بروند من آماده هستم. به گفته استاد محقق؛ در بین حدود صد نفر از اعضای مرکزی تنها صابری لعل و موحدی دایکندی حاضر شد با هم افغانستان بیاییم. ما سه نفر از تهران حرکت کردیم و آمدم به مشهد. صابری نظر به برخی مشکلات و کارهای که برایش پیش آمد در مشهد ماند، من و آقای موحدی به تاجیکستان رفتیم و از آن‌جا رفتیم نشست با احمدشاه مسعود داشتیم. آقای مسعود از ما استقبال کردند. ما گفتیم: بودن ما کنار شما سودی ندارد. ما می‌خواهیم به مناطق خود برویم و از مردم خود دفاع کنیم. محقق می‌گوید: من از آن‌جا به سمت شمال رفتم و موحدی به بامیان و دایکندی. متأسفانه روزی خبر شدم که موحدی هم شهید شده است.

جنرال جمعه خان از غزنی (رییس امنیت ملی در سال‌های اول تاسیس دایکندی) در مورد آمدن استاد موحدی به افغانستان می‌گوید: «من و استاد موحدی دوستان واقعاً صمیمی بودیم. قرار بود که من گلویم و استاد موحدی پایش را جراحی نماید. جراحی گلویم شش ماه و جراحی پای استاد موحدی

یک سال زمان را در بر می گرفت. اول جراحی گلولی من شروع شد. دست و پایم در تخت بیمارستان محکم بسته بود. هر روز استاد موحدی به دیدار من آمده، آب میوه را درست کرده در دهانم قرار می داد و شوخی می کرد. در شوخی هایش می گفت: «جمعه خان دیدی زوره! دیگه در جنگ طالب می روی؟! دیگه در جنگ طالب پیش پیش خیز می زنی؟! دیدی?!».

جمعه خان در ادامه می گوید: وضعیت شوخی های ما همه روزه به همین منوال تکرار می شد، تا این که یک روز استاد موحدی به دیدارم آمد که حالش متفاوت از تمام روزها بود. از من سؤال کرد که آیا اخبار را شنیدی؟ گفتم: نه. استاد موحدی گفت: «بامیان هم به دست طالبان سقوط کرده است... من پایم را جراحی نمی کنم. به افغانستان می روم تا به ملا عمر کور نشان دهم که هزاره ها شیر هستند. برای ملا عمر یک شیر را هم نشان بدهم.» استاد موحدی با گفتن این حرف ها از من خدا حافظی کرد. دیگر هرگز و هرگز ندیدمش... یک وقتی خبر شدم که دیگر هرگز استاد موحدی ارزگانی را نخواهیم داشت.

۵. استاد موحدی در رهبری جبهه هزاره جات

نیمه دوم سال ۱۳۷۷ بود که جنگجویان طالبان در دورترین نقطه کشور یعنی در دایکندی نیز رسیدند. با آمدن طالبان در منطقه و آغاز برنامه های حکومتی شان، وضعیت امنیتی، معیشتی، صحتی و در مجموع تمام امورات زندگی به مشکلات بسیار جدی مواجه گردید. بسیاری مردم خانه و کاشانه شان را ترک گفته، به دیار غربت مهاجر شدند. دل های مردم شکسته شده و از وضع موجود کاملاً ناامید شده بودند. دستگیری های زیاد، شکنجه های خطرناک و تهدیدها، موارد بودند که مردم ما را از هرطرف در تنگنا قرار داده بودند.

روزها هم چنان می گذشت تا این که روزنه امیدی گشوده شد. آوازه برگشت استاد موحدی و آوردن کمک ها و تجهیزات در گوش ها و در محافل مردم زمزمه می شد. روحیه و جرأت مردم زنده گردید. این امر باعث شد که مردم علیه طالبان قیام کرده و با یک درگیری بسیار مختصر چند نفر از طالبان را کشته و زخمی، تعدادی از مردم ما را که اسیر طالبان بودند آزاد و طالبان را مجبور به فرار از ولسوالی نماید.

دیری نگذشت که استاد موحدی با جمعی از دوستان از راه رسیدند. با آمدن او اوضاع منطقه بهتر و مردم مطمئن تر شدند. همه روزه صدها نفر به دیدن استاد موحدی آمده، سفر حج را برایش تبریک گفته، در جریان آخرین برنامه ها و پلان های ایشان قرار گرفته و با گرفتن پولی (که از طرف حزب وحدت اسلامی برای کمک مردم آورده بود)، دوباره به منطقه شان برمی گشتند. استاد موحدی دقیقاً در زمانی در منطقه آمد که قحطی مردم ما را سخت در تنگنا قرار داده بود. با توزیع مقادیر زیاد پول، مردم توانستند مواد غذای و اسلحه مورد ضرورت شان را تهیه نمایند.

با گذشت هرروز، طالبان مجبور می شدند که از مناطق مختلف فرار کرده و دایکندی را ترک نمایند. در یکی از درگیری های که در منطقه کیتی (کرمسرای) اتفاق افتاده بود؛ چند تن (۶ تا ۸ نفر) از

مردم ما در مقابل صدها نفر از طالبان چنان مردانه جنگیدند که طالبان با تحمل خسارات مالی و جانی، راهی جز ترک منطقه نداشتند. یکی از فرماندهان این گروه که به دیدار استاد موحدی آمده بود در سخنانش می‌گفت: «ما برای دفاع از مردم خود آماده هرنوع فداکاری هستیم. برای ما سرما، گرما، گرسنگی و مشکلات هیچ تاثیری ندارد. ما در سنگرها نان خشک را جویده و همراه برف نوش جان می‌کنیم، ولی از مقاومت دست بر نمی‌داریم.»

موجودیت استاد موحدی دایکندی زنگ خطری بود برای طالبان در مرکز ولایت ارزگان. آن‌ها می‌گفتند: «در دایکندی محقق لنگ آمده، کار را برای طالبان دشوار کرده است.» طالبان برای دوباره گرفتن دایکندی تصمیم گرفتند که افراد سرشناس و رهبران هزاره را در دایکندی از بین ببرند که نام استاد موحدی در صدر این جدول قرار داشت.

روزگار هم‌چنان می‌گذشت. دوستان استاد موحدی بارها به ایشان یادآوری کرده بودند که منطقه را ترک کنید، زیرا اوضاع بسیار خطرناک است. استاد موحدی در جواب شان می‌گفت: «من در مکه با خدایم عهد بسته‌ام که در بین مردم، در خاک خودم و در دفاع از مردم جان دهم. در شرایطی که طالبان همه جا را تصرف کرده است و مردم ما در خطر است، من مردم را هرگز رها نخواهم کرد. امروز موضوع بسیار مهم موضوع طالبان است و مردم ما نباید تنها گذاشته شود.»

طالبان در اجرای تصمیم شان قاطع و جدی بودند. تصمیم شوم طالبان و اختلافات درون منطوقی مواردی بودند که دست به دست هم داده، جفای بزرگی را در حق مردم و ملت ما کردند که هرگز جبران نخواهد شد.

۶. شهادت و عروج

دقیقاً روز ۲۱ سرطان سال ۱۳۷۸ بود که نامردان روزگار، راد مردی را هدف گرفتند که تاریخ نظیرش را در دایکندی نداشته، ندارد و نخواهد داشت. استاد موحدی سه روز مجروح بود. ارتباط با استاد خلیلی و استاد محقق برقرار شد، اما به اثر نقض فنی مخابره، دیگر تماس با مرکز ممکن نبود. سرانجام صبح روز ۲۴ سرطان ۱۳۷۸ استاد موحدی بر عهده‌ای که با جانان بسته بود وفا نمود و به کویتی دوست شتافت. روحش شاد و بهشت برین جایگاهش باد!

مختصری از زندگی نامه مجاهد شهید الحاج شیخ دولت محمد رفیعی

■ حاج احمد کریمی دره صوفی

۱- مقدمه

علمای افغانستان در طول تاریخ پر فراز و نشیب کشور، همواره نقش هدایت‌گری و رهبری داشته اند و در مواقع حساس و خطرناک و در برابر توطئه‌های دشمن مردم را دست‌گیری کرده اند. پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ توسط حزب «خلق» و «پرچم» و سقوط نظام جمهوری داودخانی و در پی آن اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ

شوروی سابق، علمای دین دست به بیدارگری زده و مردم را از عواقب خطرناک نفوذ اندیشه‌ی الحادی سوسیالیستی و حاکمیت نظام کمونیستی در کشور آگاهی بخشیدند. علما در مبارزه با روس‌ها و نوکران داخلی آن نقش کلیدی داشته اند و همواره از طریق سنگرهای معنوی، مساجد، تکیه خانه‌ها و... مردم را به جهاد علیه روس‌های اشغال‌گر تشویق و ترغیب می‌کردند و خود نیز با برداشتن سلاح به میدان‌های رزم و جهاد با دشمن می‌شتافتند. از جمله علمایی که در جهاد مردم افغانستان و انسجام مردم نقش تعیین کننده‌ی داشته است، حاج شیخ دولت رفیعی بود، که با تشکیل جبهه



آزادی بخش وارد مبارزه علیه اشغال‌گران گردید و تا آخرین لحظات عمر خویش در کنار مردم بود و از هیچ‌گونه خدمت به جامعه و مردم کوتاهی نکرد. اینک گوشه‌های از زندگی، فعالیت‌ها و شخصیت ایشان را در قالب محورهای؛ تولد، کودکی و تحصیل، فعالیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی، ویژگی‌های شخصیتی و سرانجام وفات و عروج ایشان، مرور می‌کنیم.

الف) تولد، کودکی و تحصیل

الحاج دولت محمد رفیعی مشهور به شیخ دولت حسین رفیعی فرزند غلام محی الدین در سال ۱۳۱۹ش، در قریه جنگ آغلی از مربوطات ولسوالی دهنه غوری ولایت بغلان چشم به جهان گشود.

خانواده رفیعی یک فامیل متدین و مذهبی بود و سه برادر بزرگتر دولت محمد نیز از عالمان دینی مشهور در منطقه بودند.

۱. آغاز تحصیل در منطقه

دولت محمد رفیعی علوم ابتدایی حوزوی را از نزد برادر بزرگ خود شهید شیخ غلام حیدر مدرس فرا گرفت و برای ادامه تحصیل به دره صوف رفته در مدرسه حسنی و مدرسه سراولنگ که توسط حاجی محمد حسین آخوند اداره می‌شد، مشغول به تحصیل شد. استاد رفیعی بدلیل استعداد سرشاری که خداوند برایش عطا فرموده بود، در تمام دوران تحصیل هم‌زمان برای دیگر طلاب نیز تدریس می‌نمودند.

۲. ادامه تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف

شهید رفیعی برای تکمیل دروس خود در سال ۱۳۴۸ ش، عازم نجف اشرف در کشور عراق شد و از محضر علمای بزرگ دینی از جمله آیات عظام حضرت امام خمینی^(ره) و حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی^(دام عزه) کسب علم نمود تا این که در سال ۱۳۵۴ حکومت حسن البکر، استاد رفیعی و تعداد زیادی از علمای مبارز و انقلابی را از عراق اخراج نمود.

ب) بازگشت به وطن و فعالیت‌های علمی، سیاسی و اجتماعی

۱. تدریس، تربیت طلاب و تشکیل جبهه آزادی بخش

الحاج استاد رفیعی پس از بازگشت به وطن و کشور، اداره و تدریس مدرسه کهنه مسجد پل خمیری را به عهده گرفته و تعداد زیادی طلاب تشنه معارف و علوم اهل بیت^(ع) را از ولایات بغلان، تخار، کندز و سمنگان تربیت نمودند. با کودتای خونین و ننگین کمونیستی در سال ۱۳۵۷ ش، شهید رفیعی مدرسه کهنه مسجد را تعطیل نموده و طلاب را به سوی جهاد فرستاد.

جبهه آزادی بخش اولین تشکیلاتی بود که حاجی رفیعی و چند تن از علمای سنی و شیعه بغلان در سال ۱۳۵۷ تاسیس نموده و جهاد را آغاز کردند که قیام مشهور ثور ۱۳۵۸ باغ شمال پل خمیری از نتایج فعالیت‌های جبهه آزادی بخش بود که توسط عمال دولت مزدور به شدت سرکوب شد و صدها نفر دستگیر و شهید شدند.

پس از آن شهید رفیعی پایگاه جهاد را در قریه جنگ آغلی تاسیس نموده در اولین اقدام علاقه‌داری دهنه غوری را تصرف نمودند که متأسفانه، در اثر کمبود امکانات و مداخله فرقه ۲۰ سبب شد دوباره علاقه‌داری از تصرف مجاهدان خارج شود.

حفیظ الله امین رییس جمهور دولت کمونیستی کابل، مجبور شد به‌خاطر سرکوب جبهه جنگ آغلی، برادرش عبدالله امین را به بغلان فرستاد. عبدالله امین دوازده هزار نفر را جمع‌آوری نموده به جنگ آغلی هجوم آوردند که پس از چند روز جنگ و درگیری بسیار شدید نیروهای دولت کمونیستی، موفق شدند جنگ آغلی را تسخیر و مردم آن را در جوی ۱۳۵۸ قتل عام نمودند. در این قتل عام

جمعاً ۱۳۰ نفر را به شهادت رساندند که شیخ غلام حیدر مدرس، غلام نبی کربلایی و غلام علی، سه برادر بزرگ الحاج شهید رفیعی نیز از جمله شهدا بودند.

۲. مبارزه در قالب سازمان نصر افغانستان

این مصایب و حوادث ناگوار نتوانست عزم شهید رفیعی را کمرنگ نماید و انگیزه مبارزه و جهاد را در استاد رفیعی از بین ببرد یا کاهش دهد. بلکه شهید الحاج شیخ دولت رفیعی از سال ۱۳۵۹ مصمم‌تر و قاطع‌تر از گذشته به مبارزه علیه ارتش سرخ شوروی سابق و نوکران داخلی اش، ادامه داد. شهید الحاج رفیعی در این برهه‌ای از مبارزه شامل تشکیلات سیاسی- نظامی «سازمان نصر افغانستان» شد و با شخصیت‌ها و چهره‌های هم‌چون؛ شهید مزاری^(۵)، آیت الله صادقی پروان، استاد شفق بهسودی و...، آشنایی پیدا کرد. در این زمان یکی از مشهورترین جبهات جهاد را در ولایات بغلان، سمنگان و کندوز با مرکزیت پایگاه توحید واقع در کوه‌های چنغار پایه‌گذاری نمود.

جبهه الحاج شیخ دولت حسین رفیعی در بغلان نام آشنا در تاریخ جهاد ملت افغانستان است و کمتر کسی را می‌توان یافت که آوازه آن را شنیده باشد و از شجاعت و جهاد بی‌امان استاد رنجبر (تخلص جهادی شهید رفیعی) بی‌خبر باشد.

۳. فعالیت در حزب وحدت اسلامی افغانستان

با تشکیل «حزب و حدت اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۶۸ استاد حاجی رفیعی به حزب وحدت اسلامی افغانستان، پیوست. او تا آخر عمر به این حزب وفادار ماند و مسؤولیت‌های زیادی را از سوی حزب وحدت و رهبری آن رهبر شهید استاد مزاری^(۴) عهده‌دار بود که از آن جمله می‌توان به عضویت وی در شورای مرکزی و ریاست شورای ولایتی حزب وحدت در بغلان، اشاره کرد. شهید حاجی دولت محمد رفیعی یک عمر در نهایت پاک‌دامنی و صداقت در میان مردم زندگی نمود و در طول دوران مقاومت و جهاد تنها یک‌بار آن هم در زمان تسلط گروهک تروریستی طالبان بر شمال افغانستان مجبور شد برای مدت کمتر از یک‌سال به خارج از کشور مهاجر شود، اما به زودی دوباره به جبهات مقاومت بازگشته و به عنوان معین امنیتی وزارت امور داخله دولت اسلامی افغانستان در جبهه تخار مشغول به فعالیت شد.

۴. فعالیت در سمت معاونت ولایت بغلان

با سقوط حاکمیت طالبان و تشکیل دولت انتخابی در افغانستان شهید رفیعی کمر خدمت برای مردم بسته و دروازه تک تک ادارات دولتی و موسسات امدادی را کوبید تا شاید قطعه زمینی برای سرپناه و کمکی برای اعمار مکتب، احداث سرک و ساختن پل و پلچک پیدا کند، به‌خاطر محبوبیت و شهرت نیکی که الحاج شیخ دولت رفیعی، در میان مردم ولایت بغلان داشت، به تاریخ ۱۳۸۳/۳/۵ از سوی حامد کرزی رییس جمهوری اسلامی افغانستان به حیث معاون والی ولایت بغلان تعیین و مقرر گردید. بدلیل صداقت و امانتی که در کار حاجی رفیعی وجود داشت علی‌رغم تحولات و تغییرات زیاد در ولایت بغلان وی تا لحظه‌ای که دار فانی را وداع نمود در همین سمت باقی ماند.

۵. فعالیت‌های اجتماعی

احداث ۱۲ باب مسجد بزرگ در قریه‌های جنگ آغلی، گوهرگان، غروشاخ، بی بی گهواره، قره سایی، قینر و کل محمد ولایت سمنگان از حسنات شهید رفیعی می‌باشد که با دست خود تک تک آن‌ها را پایه‌گذاری، تکمیل و فرش نمودند. که به شهادت مردم همین مساجد وسیله نجات مردم از زیر تیغ تکفیر گروهک تروریستی طالبان شد.

آخرین آرزوی شهید الحاج رفیعی تکمیل ساختمان مدرسه و مسجد جامع امام جعفر صادق^(ع) در مرکز شهر پل‌خمري بود که شیخ شهید شب و روز برای آن تپید و تلاش کرد. اگرچه اجل مهلت نداد که به این آرزو نایل شود، اما موفق شد که امسال (۱۳۸۶) ساختمان اصلی مسجد را تکمیل کرده و آن را به مرکز مهم مردم شهر پل‌خمري برای اجتماعات و عزاداری‌های ماه محرم تبدیل نماید.

ج) ویژگی‌های شخصیتی حاج رفیعی

ایمان، اخلاص، تعهد، پاک دامن، صداقت و سازش ناپذیری با کفر و فساد از اوصاف و ویژگی‌های شخصیتی شهید رفیعی بود که در طول دوران جهاد ولو به مصلحت هم حاضر به معامله با دولت مزدور کمونیستی نشد و تا آخر عمر هم نپذیرفت که لشکر زیاد اما فاسد داشته باشد.

حتی گروهک طالبان که به دنبال کوچک‌ترین بهانه‌ی برای از میان برداشتن و سر به نیست کردن افراد حزب وحدت و مردم هزاره بودند، نیز نتوانستند که در پرونده زندگی سیاسی اجتماعی شهید الحاج رفیعی لکه‌ای از تعصب و شبهه‌ای از انحراف و فساد در اداره و عمل شان را پیدا کنند. از این رو، گروه طالبان مجبور شدند پس از سه ماه زندان و اسارت وی از حاج شیخ دولت رفیعی عذرخواهی نموده و وی را از زندان قندهار آزاد نمایند.

وحدت‌خواهی و همدلی اقوام و برادران ساکن در بغلان و افغانستان و تامین عدالت اجتماعی از دیگر ویژگی‌ها و آرزوهای حاجی رفیعی بود که تا آخرین لحظات عمر شریف خویش با تمام توان و صادقانه در این راه تلاش نمود.

د) وفات و عروج

با کمال تأثر و تأسف، آن عالم مجاهد، فداکار، دلسوز، خدمت‌گذار به دین اسلام و یاران وفادار رهبر شهید استاد مزاری^(ه) روز یکشنبه ۱۳۸۶/۱۱/۲۸ در حالی که عازم شهر مولاعلی^(ع) (مزار شریف) بودند، در کوتل رباطک ولایت سمنگان دچار حادثه‌ی ناگوار ترافیکی شده و به عمر ۶۸ سالگی همراه با غلام سرور ناصری یکی از نزدیکانش داعی حق را لبیک گفته و به شهادت رسیدند.

استاد رفیعی به پیشنهاد مردم شریف شهر پل‌خمري، در داخل محوطه‌ی مسجد جامع امام جعفر صادق^(ع) شهر، به خاک سپرده شد. یاد شان گرامی و رضوان الهی نصیب شان باد!

منبع: وبلاک دره صوف من، به آدرس: <http://daresufman.blogfa.com>

یادنامه سردار رشید اسلام شهید «عبدالطالب زکی» والی ولایت بامیان

■ عبدالعلیم برهانی*

اشاره؛

شهید حجت الاسلام والمسلمین «عبدالطالب زکی» یکی از فرماندهان دوران جهاد و از راست قامتان دوران مقاومت «جنبش عدالت خواهی» مردم ما در بامیان بود. در دوران جهاد، از بنیان گذاران



«سازمان نصر افغانستان» در بامیان و فرمانده «پایگاه توحید» این سازمان را در «دره فولادی» به عهده داشت. در فتح نهایی ولایت بامیان در سال ۱۳۶۶ش، از اشغال کمونیست ها نقش برجسته داشت. در سال ۱۳۷۴ نیز نقش موثری در دفاع و آزادی بامیان از اشغال نیروهای مهاجم اداره نظامی مسعود - ربانی داشت. پس از استقرار کامل حزب وحدت اسلامی در بامیان، به عنوان والی آن ولایت منصوب گردید. شهید زکی علاوه بر حضور مداوم در سنگرهای جهاد و مقاومت، علی رغم کمبود منابع و فرصت ها، در عرصه های ساخت و سازندگی، صحت و تعلیم و تربیت در بامیان نیز نقش مؤثر داشت و خدمات ماندگاری

را از خود به یادگار گذاشت. شهید زکی پس از سقوط بامیان به دست طالبان در تابستان سال ۱۳۷۷، بلافاصله به سنگرهای مقاومت بامیان برگشت. در زمستان همان سال، در ولایت غزنی به دست این گروه اسیر و مفقودالاثر گردید.

اینک، به پاس یک عمر جهاد و مقاومت خستگی ناپذیر آن عالم مجاهد و برای ادای دین در پیشگاه آن شهید همیشه جاوید، با نگاشتن این سطور، تنها یاد و خاطرات رشادت ها و فداکاری های

او را گرامی می‌داریم. باشد که در فرصت دیگر، ابعاد مختلف زندگی سیاسی و مبارزاتی، نقش‌ها و کارکردهای او را به بررسی بگیریم.

۱. دوران ولادت و تحصیل

مجاهد شهید «عبدالطالب زکی» فرزند عبدالواحد، در سال ۱۳۳۹ش، در دامنه‌های قله‌های پر غرور بابا، در قریه «میانه قد» تیکر، در دره‌ی خرم و سرسبز «فولادی»، مرکز ولایت بامیان قدم به عرصه گیتی نهاد. تحصیلات ابتدای را به شکل سنتی آن نزد علمای آن دیار به اتمام رسانید. در دوران جوانی زندگی طلبگی را برگزید و برای ادامه تحصیل عازم جمهوری اسلامی ایران گردید. سالیانی را در اصفهان به تحصیل علوم دینی ادامه داد. با آغاز دوران جهاد علیه ارتش سرخ شوروی، بی‌درنگ از حجره‌های طلبگی به سنگر جهاد و مبارزه شتافت.

۲. دوران جهاد

شهید زکی در آغازین سال‌های جهاد علیه ارتش سرخ شوروی (سابق)، به صف نیروهای جهادی «سازمان نصر افغانستان» پیوست. او در واقع از بنیان‌گذاران اصلی این سازمان در مرکز بامیان به شمار می‌رفت. «پایگاه توحید» سازمان نصر را در «دره فولادی» تأسیس کرد و مسئولیت فرماندهی نیروهای آن را به عهده گرفت. این پایگاه در فاصله پانزده کیلومتر با مرکز بامیان و مقر حکومت کمونیستی فاصله داشت. شهید زکی نقش بی‌بدیلی در پاسداری از مردم و منطقه، سهم بارزی در عملیات‌های نظامی و چریکی علیه رژیم کمونیستی و نقش اساسی در آزادسازی نهایی بامیان از اشغال کمونیست‌ها در سال ۱۳۶۶ داشت.

«پایگاه توحید» تنها پایگاهی در بامیان، شاید هم در میان تمامی پایگاه‌های مجاهدان بود که دو قشر علما و روشن‌فکران به صورت متحد و مشترک اداره آن را به عهده داشتند. از این جهت پایگاه توحید، نمادی از تعامل علما و دانشگاهیان در بامیان و در میان مجاهدان محسوب می‌شد. از علمای بامیان، چهره‌های مانند شهید زکی، مرحوم استاد فهیمی کربلایی، شهید مدقق، شهید مهدوی، حجج اسلام ابوالحسن فاضلی و عبدالرحمن مبلغ (معاون ولایت در دوره حزب وحدت و رئیس فعلی قضایی دولت در بامیان) و از میان دانشگاهیان و روشن‌فکران چهره‌های برجسته مانند معلم شهید عبدالرحمن جویا، عضو کمیته فرهنگی حزب وحدت، مامور احمدی (معاون کمیته مالی حزب وحدت در دوره مقاومت و فعالاً موظف در مستوفیت بامیان)، مرحوم معلم اندیش، رضایی و معلم همدرد در اداره امور سازمان نصر افغانستان و مدیریت پایگاه توحید نقش داشتند.



شهید زکی در تمامی دوران مقاومت در بامیان حضور داشت و در این دوران مسئولیت‌های مختلف سیاسی و نظامی را به عهده گرفت. به‌طور کلی خدمات و فعالیت‌های سیاسی و نظامی شهید زکی در دوران حزب وحدت اسلامی و تصدی امور ولایت بامیان، در ابعاد و عرصه‌های مختلف قابل بررسی است

۱-۳. در عرصه فعالیت‌های نظامی

پس از تشکیل «حزب وحدت اسلامی افغانستان» در سال ۱۳۶۸، قطعات نظامی این حزب در بامیان در قالب سه کندک تنظیم و جابجا گردید؛ «کندک امامت»، «کندک عدالت» و «کندک نبوت». در ابتدا مسئولیت کندک امامت و بعدها مسئولیت کل نیروهای فرقه امام حسین (ع) را شهید زکی به‌عهده داشت. پس از سقوط غم‌بار غرب کابل و شهادت رهبر شهید استاد مزاری (۵) هنوز از انتقال پیکر رهبر شهید به بامیان و سپس یکه‌ولنگ و مزار شریف، یک‌ماه و اندی نگذشته بود که اولین تهاجم نیروهای دولت نام‌نهاد ربانی در بامیان آغاز گردید. پس از آن شهید زکی در تمامی مراحل جنگ، از استوانه‌های مقاومت بامیان به‌شمار می‌رفت. او در چندین مرحله آزادسازی بامیان از اشغال نیروهای شورای نظار و هم‌پیمانان مسعود و ربانی نقش بی‌بدیل داشت. پس از شکست نیروهای شورای نظار از یکه‌ولنگ و مقاومت چند ماهه آنان در مرکز بامیان، اداره سوق و عملیات نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی، در استقامت دره فولادی را شهید زکی به‌عهده داشت. در مرحله نهایی آزادی بامیان از اشغال دولت نام‌نهاد ربانی، در تابستان سال ۱۳۷۴، شهید زکی نقش کلیدی داشت. به پاس این رشادت‌ها و فداکاری‌ها از سوی رهبری حزب وحدت اسلامی و شورای مرکزی رتبه دگرجنرالی، طی مراسم رژه نیروهای مسلح حزب وحدت در نیمه شعبان، در زمستان ۱۳۷۴، به‌طور رسمی به وی اعطا گردید.

۲-۳ در عرصه حاکمیت و زمام‌داری

با استقرار کامل حزب وحدت اسلامی در بامیان، ولایت بامیان به شکل اداره مستقل در آمد. شهید زکی از سوی شورای مرکزی و رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، به عنوان والی ولایت بامیان منصوب شد و طی محفل رسمی از سوی رهبری حزب وحدت اسلامی به این مقام معرفی گردید. ساماندهی و فعال کردن تمام بخش‌های اداری ولایت، بدون پیشینه و زمینه و در آن شرایط جنگی به طور حتم کاری دشواری بود، اما شهید زکی با عزم راسخ بخش‌های مختلف ولایت را فعال و ساماندهی کرد. در مدت سه سال و نیم دوره تسلط حزب وحدت بر بامیان سال‌های (۱۳۷۴-۱۳۷۷) تا لحظه سقوط بامیان توسط طالبان، اداره امور ولایت بامیان را به خوبی به پیش برد. علی‌رغم شرایط جنگی بامیان، محاصره اقتصادی هزارستان، کمبود منابع و فرصت‌ها، شهید زکی در کنار اداره امور ولایت بامیان، خدمات ارزنده و ماندگاری را در عرصه سازندگی، تعلیم و تربیت و راه سازی انجام داد.

۳-۳ در عرصه ساخت و سازندگی

شهید زکی در شرایطی به عنوان والی ولایت بامیان منصوب گردید که نبردهای شدیدی در اطراف بامیان، در چندین استقامت ادامه داشت. سال ۱۳۷۴ تا زمستان ۱۳۷۵ ش، جنگ با نیروهای مهاجم اداره مسعود و ربانی در خطوط «شیخ‌علی» و «دره شکاری» دوام یافت. با سقوط کابل و دولت نام‌نهاد ربانی در خزان ۱۳۷۵، مقاومت در برابر طالبان آغاز گردید و تا لحظه سقوط بامیان در تابستان ۱۳۷۷ دوام یافت. در تمامی این مراحل، شهید زکی از کم‌ترین فرصت‌ها و کم‌ترین امکانات موجود، نهایت استفاده را به عمل آورد و خدماتی ماندگاری را انجام داد که آثار آن تا امروز در زندگی مردم بامیان ملموس و محسوس است.

به طور کلی خدماتی را که شهید زکی به طور مستقیم انجام داد، یا ایشان یکی از عوامل مؤثر در اجرای آن‌ها بوده است، عبارتند از:

الف) سهم فعال در تأسیس بازار بامیان

بامیان مرکز هزاره‌ها بود، اما به دلیل حاکمیت‌های ستم‌پیشه و روند تبعیض علیه شیعیان و هزاره‌ها، مردم این ولایت در اداره سیاسی و فعالیت‌های اقتصادی بامیان، از جمله در بازار کوچک‌ترین سهمی نداشت. در گام نخست شهید زکی، در بازار قدیمی بامیان، که به طور کامل در مالکیت و انحصار تاجیک‌های بامیان قرار داشت، جای حدود صد باب مغازه، چندین سرای و هوتل را خریداری نمود. برای اولین بار مردم شیعه و هزاره از این طریق به طور مستقیم و مستقل در تجارت و فعالیت‌های اقتصادی بازار بامیان شریک گردید.

در گام دوم، پس از تهاجم نیروهای شورای نظار به بامیان و شکست دولت نام‌نهاد ربانی از این ولایت، تاجیک‌ها نیز بامیان را تخلیه نمودند. آن‌ها با ترک بامیان، بازار بامیان را به صورت کامل مسدود و اموال شان را نیز با خود به ولایات دیگر منتقل نمودند. شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی

نمی توانست بازار قدیمی بامیان را که ملکیت تاجیک ها بود، به زور تصرف و اقدام به بازگشایی دکان های آنان نماید. از سوی، بازار قدیمی بامیان و دکان های آن کاملاً فرسوده شده بود. بر این اساس، شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی تصمیم گرفت که بازار جدید «غلغله» را در ساحه زراعت، که ملکیت دولتی بود، تأسیس کند. عملیات اجرایی تأسیس بازار غلغله در سال ۱۳۷۵ آغاز گردید. این پروژه حیاتی با کمترین امکانات موجود، درکمترین فرصت، به مرحله اجرا درآمد. شهید زکی یکی از عوامل اجرایی ساخت و ساز بازار بامیان بود و نقش اساسی در تأسیس بازار، بسیج امکانات و جلب همکاری مردم بامیان داشت.

ب) ایجاد خطوط مواصلاتی

به دلیل کوهستانی و صعب العبور بودن بسیاری از مناطق بامیان، تعدادی زیادی از قریه ها تا دوره زمامداری شهید زکی، از داشتن سرک و جاده محروم بودند. مردم تمامی مایحتاج زندگی، از جمله محصولات کچالوی شان را در بسیاری از قریه ها توسط مرکب جابجا می کردند. شهید زکی در یک اقدام اساسی، برای اولین بار در بسیاری از مناطق مرکز بامیان به اعمار جاده های فرعی اقدام نمود. تمامی قریه ها را به خطوط اصلی و مواصلاتی متصل کرد. مناطق بامیان از استقامت های مختلف به هم متصل گردید.

۱- دره فولادی: «دره فولادی» که از پرجمعیت ترین مناطق مرکز بامیان است، از مسیرهای مختلف به هم دیگر، به جاده اصلی، به کوه بابا و به دره شهیدان وصل گردید. از استقامت دره سیاه - لایک تا کمتی، از کوتل عزیز و دشت پخته بولاغ به سمت شهیدان، از سرک اصلی علی بیگ و سرخجوی به سمت کتوک و بند جمیل، برای اولین بار سرک کشیده شد. در این میان، سرک کوتل عزیز که منطقه شهیدان را به فولادی وصل می کرد، نقش اساسی در تأمین تدارکات «حزب وحدت اسلامی افغانستان» در دوره مقاومت ایفا کرد. در دره قاضان فولادی، سرک به سمت گندم شاه، دشت سیاه خار بولاغ، قاضان و نوروزی کشیده شد.

۲- دره سادات: در «دره سادات» برای اولین بار مردم در قریه های صعب العبور خولنکاش، دالک و جوکار صاحب سرک گردیدند و این سرک تا دامنه های کوه بابا امتداد یافت. در چپ دره، از قریه ده هزاره تا آخر سرقل چپدره نیز برای اولین بار مردم صاحب سرک گردیدند. در دره دکانی از قریه گندا به سمت ارگاش و جوزری سرک کشیده شد.

۳- شهیدان: در منطقه «شهیدان» پروژه سرک سازی از نال شیره پایین به نال شیره بالا تا قریه ی دروازه در انتهای دره شهیدان، و نیز از نال شیره پایین به سمت قریه لادوی بالا کشیده شد. همین گونه از خوش دره و سرک اصلی شهیدان، پروژه سرک سازی به سمت جمعه قلعه کشیده شد. بسیاری از قریه های «اچه قل» شهیدان به هم وصل گردید. سرک کوتل اقرباط که مرکز بامیان را به ولسوالی سیغان وصل می کند، تعمیر و بازسازی گردید.

۴. مرکز بامیان: در مرکز بامیان، قبل از این که شهید زکی به عنوان والی منصوب گردد، موترهای مردم فولادی و سادات، نمی توانست از بازار بامیان مستقیم به سمت فولادی و سادات برود. باید از بازار بامیان ده کیلومتر به سمت سرخدر و نوآباد تا دوسرکه فولادی (میدان قانون اساسی) را طی می کرد، با دور زدن از سمت تی بوتی و شین تپه، دوباره به جاده اصلی فولادی بر می گشت. در حالی که از دهن دره فولادی و قریه میرهاشم به سمت بازار جدید غلغله و نیز بازار قدیمی بامیان، یک کیلومتر بیش تر فاصله نداشت، اما کسی جرأت نداشت، همین یک کیلو متر مسیر را بر تاجیک ها بقبولاند، و دره فولادی را مستقیم به بازار وصل کند. مردم تنها با پای پیاده یا الاغ از این مسیر حق عبور و مرور داشتند.

شهید زکی در یک اقدام جسورانه، سرک را از دهن دره فولادی و از استقامت میرهاشم، مستقیم به بازار غلغله وصل کرد. پس از آن دیگر مردم مجبور نیست فاصله ده کیلومتری نوآباد و سرخدر را طی کند و دوباره به سمت فولادی برگردند. هم چنین سرک اصلی فولادی و سادات، در قسمت قریه (تاجیک نیشین) ترناوه، بسیار تنگ و باریک بود. شهید زکی آن را نیز توسعه داد. جر عمیق ترناوه را با انتقال صد موتر سنگ و خاک، به سرک هموار تبدیل کرد. سرک دشت عیسی خان را به جاده اصلی فولادی وصل نمود و نیز این سرک تا آخر دشت عیسی خان و دشت برسونه امتداد یافت.

در یک جمله شهید زکی در بخش سرک سازی و اتصال خطوط مواصلاتی، به اندازه تمامی دولت های گذشته در بامیان کار کرد و خدمات ماندگاری را از خود به یادگار گذاشت که امروز مردم بامیان از آن ها به نیکویی یاد می کنند.

ج) نقش شهید زکی در اجرای پروژه دو میدان هوایی مرکز و شیرتو

در دوران مقاومت علیه طالبان، بامیان از چندین استقامت در محاصره اقتصادی قرار گرفت. هر دو میدان هوایی مرکز و شیرتو در تأمین تدارکات و مهمات برای نیروهای حزب وحدت اسلامی نقش اساسی داشت. میدان هوایی مرکز بامیان قدیمی، با کمی برد و کمی وسعت مواجه و در بسیاری موارد خطر آفرین بود. این میدان با پر کردن جری عمیق که در انتهای میدان هوای قرار داشت، به طول چند کیلومتر توسعه داده شد. بعدها به دلیل تهدید هوایی و بمبارد این میدان از سوی طالبان، ضرورت تأسیس میدان هوایی شیرتو مطرح شد. این میدان نیز در مدت کوتاهی، با کم ترین امکانات و با بیل و کلنگ ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت. شهید زکی در ساخت، تکمیل و توسعه ی هر دو میدان هوایی از عوامل اجرایی آن بود، در تهیه امکانات و تدارکات و بسیج مردم، نقش اساسی داشت.

د) تأسیس کلینیک

در دوران جهاد، در کمتر منطقه بامیان، مردم به خدمات صحی دسترسی داشتند. اما به یاد دارم که شهید زکی در دوران جهاد «کلینیک صحی فولادی» را با جلب همکاری یک مؤسسه فرانسوی تأسیس کرد. این کلینک تا چندین سال به مردم فولادی و اطراف آن خدمات صحی رایگان ارائه می -

داد. در دوران مقاومت نیز، با همکاری مردم و افراد خیر منطقه «کلینیک صحتی دره سادات» را فعال نمود که این کلینیک تا هنوز در حال ارائه خدمات صحتی به مردم دره سادات است.

ه) پروژه نهال شانی

در شرایط کنونی به واسطه تبلیغات زیاد تا حدودی مردم به اهمیت سرسبزی و نهال شانی واقف اند و به آن اهمیت می‌دهند. اما تا بیست سال پیش کمتر کسی به این مسأله اهمیت می‌داد. یکی از اقدامات ارزشمند شهید زکی در دوران زمامداری‌اش، اجرای پروژه نهال شانی در مناطق فولادی، سادات و شهیدان بود. البته در برخی مناطق به دلیل عدم اهتمام مردم و نیز دوام جنگ‌ها و هجرت مردم این پروژه موفق نبود. اما در برخی مناطق با موفقیت اجرا گردید و به سرسبزی منطقه افزوده شد. بسیاری از ساحات مرکز بامیان، که در آن دوران به دلیل تداوم جنگ و قطع بی‌رویه جنگلات و تهیه سوخت از آن، تبدیل به محیط خشک و خشن گردیده بود، پس از چند سال دوباره سرسبزی خود را باز یافت.

۳-۴. خدمات آموزشی

شهید زکی در بخش فرهنگی و آموزشی نیز خدمات مؤثر و ماندگاری را از خود به یادگار گذاشت، که ثمرات آن امروز آشکار گردیده است. در این میان تأسیس چندین مکتب در مرکز بامیان، از بنیادی‌ترین اقدامات شهید زکی محسوب می‌شود.

الف) مکتب ابتدایی شیرین هزاره، که امروز به «لیسه شیرین هزاره» ارتقا یافته است، از بهترین و منظم‌ترین مکاتب دخترانه، نه تنها در فولادی و بامیان، که در تمامی هزارستان به شمار می‌رود. این مکتب برای اولین بار توسط شهید زکی، در بدترین شرایط جنگی تأسیس و افتتاح گردید. پیش از آن هیچ مکتب دخترانه در مرکز بامیان و شاید در هزارستان فعال نبود. با تأسیس این مکتب، نه تنها زمینه تعلیم و تربیت بانوان در بامیان فراهم گردید، که زمینه حضور دختران در جامعه نیز کم از کم از طریق این مکتب مهیا گردید. شاهد بودیم که برای اولین بار در سال ۷۴ شاگردان مکتب شیرین هزاره در سالگرد شهادت رهبر شهید، به خواندن اشعار، سرود و مقاله همت گذاشتند. پس از آن دختران و زنان بامیان در بسیاری محافل و مجالس رسمی حضور می‌یافتند. البته در این میان، معلم شهید عبدالرحمن جویا (رئیس کمیته فرهنگی حزب وحدت اسلامی در آن دوران) نیز، در هدایت و رهبری این مکتب نقش بی‌بدیل داشت.

ب) «مکتب خولنکاش» یکی دیگر از مکاتبی بود که در آن روزگار با هدایت و حمایت شهید زکی و با همکاری خیران و موسفیدان محل تأسیس گردید. این مکتب نیز امروز یکی از بهترین لیسه‌های بامیان به شمار می‌رود. برخی از مدیران و مسئولان دولتی بامیان، شاگردان دیروز این مکتب‌اند.

ج) «مکتب رابعه بلخی» نیز از جمله مکاتبی بود که در مرکز بامیان، در منطقه چونی تأسیس گردید؛ و امروز آن مکتب جای خود را به لیسه دخترانه سیدآباد داده است.

۴. اسارت و شهادت

سرانجام با سقوط مزار شریف در تابستان سال ۱۳۷۷ش، تقریباً تمامی مسیر پیشینانی و تدارکات حزب وحدت اسلامی افغانستان بسته شد. بسیاری از جنرالان، فرماندهان نظامی و نیروهای دفاعی حزب وحدت اسلامی در مزار شریف به شهادت رسیدند. سایر نیروهای حزب وحدت نیز از قبل در چندین استقامت مشغول دفاع از بامیان و خطه‌ی «هزارستان» بودند. در استقامت شیخ‌علی ولایت پروان، در دو استقامت سیاه‌خاک و دایمرداد ولایت میدان وردک، در قره‌باغ غزنی جنگ به شدت ادامه داشت. طالبان که دیگر از نبرد در مزارشریف و خطوط سمت شمال فارغ گردیده بودند، به سرعت برای فتح بامیان جبهه جدیدی را از مسیر ولسوالی سیغان به سوی بامیان گشودند. مسئولان حزب وحدت بلافاصله تعدادی از نیروهای بازمانده از نبرد مزارشریف و تعدادی از نیروهای مردمی را به فرماندهی دگرجنرال شهید زکی، استرجنرال مرحوم علی‌یار کربلایی (که تازه از مزار برگشته بود) و جنرال جوهری در مسیر سیغان و کوتل اقرباط سوق دادند. جبهه‌ی دفاعی جدیدی در این استقامت شکل گرفت. اما به دلیل عدم استحکام این سنگر و فقدان نیروهای رزمی و مجرب حزب وحدت در این استقامت، خط اقرباط پس از چند روز دفاع شکست و طالبان از این مسیر وارد بامیان گردید.

با آن‌که فرماندهان مختلفی در این جبهه حضور داشتند، اما متأسفانه سیل تهمت‌ها از سوی رقبیان، تنها شهید زکی را نشانه رفت. با آن‌که هرکسی کم‌ترین شناخت از زکی می‌داشت، می‌دانست که ننگ و غیرت و عرق هزارگی شهید زکی، اجازه هیچ‌گونه خیانت و معامله با سرنوشت مردم و حزب وحدت را به او نمی‌داد. شهید زکی پس از سقوط بامیان در سال ۱۳۷۷ش، توسط طالبان، با جمعی از مسئولان و رهبران حزب وحدت اسلامی به ایران هجرت کرد، اما پس از مدت کوتاهی دوباره به سنگرهای مقاومت بامیان برگشت. سرانجام، در زمستان سال ۱۳۷۷ با جنرال بهرامی، آمر قطعه کشف حزب وحدت اسلامی، توسط طالبان در ولایت غزنی اسیر و مفقودالاثر گردید. مع‌الاسف تا امروز کسی نه از طالبان و نه از رهبران و همسنگران شهید زکی و جنرال بهرامی، اطلاعاتی دقیق از سرنوشت شهید زکی، چگونگی شهادت و محل دفن ایشان به مردم و به خانواده‌های آنان نداده‌اند.

شهید زکی فرمانده جسور، پرغور و دارای روحیه انقلابی بود. من هر وقت مصرع ذیل از شعر «یحیی جواهری» در توصیف بامیان را جایی می‌خوانم یا می‌شنوم، ناخودآگاه تصویر شهید زکی در ذهنم مجسم می‌شود، اما افسوس که امروز جای او را در بامیان خالی می‌بینیم

یک‌جهان اعجاز دارد بامیان سینه پر راز دارد بامیان
...کوه بابا مظهر آزادیش شیر پرور دره فولادیش

یاد و نام این سردار دلیر و نام‌دار خطه بامیان و قله‌های پرغور «شاه فولادی» را گرمی می‌داریم.

آشنایی با زندگی، شخصیت و فعالیت‌های نظامی، فرهنگی معلم شهید قوماندان نیک محمدخان بادغیسی.

■ محمدعوض اعتمادی *

۱ مقدمه

فرزندان دلیر هزاره در طول تاریخ افغانستان برای دفاع از استقلال، تمامیت ارضی کشور و



ارزش‌های دینی، ملی و میهنی، مانند دیگر اقوام ساکن این مرز و بوم سلاح برداشته و پا به میدان جهاد نهاده اند. در این میان هزاره‌های سنی نیز مردانه‌وار برای دفاع و نجات کشور از چنگ اشغال‌گران روسی رزمیده اند و سرداران بزرگی هم‌چون؛ آمر معلم نیک محمدخان بادغیسی، آمر عبدالحی حقجو، شهید عبدالله قرمقول، شهید منصور، شهید ملا محمد صادق سالکی، شهید انجینیر محمد سلیم، جک تورن عبدالحنان نوری، وکیل عبدالغفار و مولوی نورالله را در راه دفاع و نجات کشور تقدیم کرده است.

یکی از آن سرداران نامدار، قوماندان شهید معلم نیک محمدخان بادغیسی از هزاره‌های

سنی ولایت بادغیس و یکی از ستارگان دانش و جهاد در آسمان افغانستان بوده است. او شخصیت صادق، فداکار و دلسوز بود. نیک محمد یکی از خوش‌نام‌ترین فرماندهان جمعیت اسلامی بود که در پاکی، صداقت، مردانگی و مجاهدت، از شهرت بالایی در سطح افغانستان برخوردار بود. او همیشه در کنار مردم ایستاده و درد، رنج و محنت آنان را با تمام وجود لمس می‌کرد و از آن رنج می‌برد. اینک

* دانش پژوه دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی

گوشه‌های از زندگی پربار این شهید والا مقام را در محورهای زیر، به خوانندگان محترم تقدیم می‌کنم.

الف) تولد، کودکی و تحصیل

نیک محمدخان معلم قوماندان عمومی جبهات جهادی ولایت بادغیس و فرمانده عمومی جمعیت اسلامی در حوزه غرب، فرزند میرکلان در سال ۱۳۳۳ش، در قریه تگاب اسماعیل مرکز ولایت بادغیس در یک خانواده مسلمان و متدین چشم به جهان هستی گشود و در سن هفت سالگی شامل مکتب ابتدایه «حنظله بادغیسی» گردید.

نیک محمدخان، بعد از فراغت از صنف دوازدهم از مکتب لیسه حنظله بادغیسی به درجه عالی وارد دارالمعلمین عالی هرات گردید و دوره‌ی تربیت معلم را با موفقیت در این دارالمعلمین، به پایان رساند.

ب) فعالیت فرهنگی

نیک محمد خان پس از پایان موفقانه دارالمعلمین عالی هرات وظیفه مقدس معلمی را به‌منظور خدمت به جامعه آغاز کرد. به مدت چهارسال به عنوان معلم و سرمعلم در ولسوالی غورماچ، منطقه آبکمری و مرکز بادغیس ایفای وظیفه نمود. اعمار ۵۰ باب مدرسه دینی به‌منظور یادگیری و فراگرفتن دروس دینی در منطقه نشانه‌ی علاقه این شهید فرهنگی و علم دوست، به علم و دانش است. شهید معلم نیک محمدخان بادغیسی، تا پیش از کودتای سیاه کمونیستی هفت ثور ۱۳۵۷ مشغول آموزش فرزندان مردم بادغیس بود.

رهبر شهید بابه مزاری^(ه) در مورد برنامه‌های فرهنگی و وضعیت سوادآموزی در بادغیس چنین می‌گوید: «یک چیزی عجیبی که ما در این‌جا دیدیم از نگاه فرهنگی باز خیلی مسئله با ارزشی بود، مسئله سواد آموزی بچه‌های کوچک بود که یک سنت دیرینه این‌ها داشتند که از این جهتش واقعاً قابل تقدیر و تمجید بود برای این‌که این‌ها خرد و بزرگ بچه‌های خرد، دختر و پسر را نزد ملا می‌فرستند و قرآن شریف و کتاب‌ها در کل در مساجد شان تدریس می‌شد که این واقعاً یک برنامه‌ی فرهنگی بسیار مفید بود.» (خاطرات سیاسی شهید مزاری، ص ۲۱۰)

بدون شک نقش شهید معلم نیک محمد و امثال وی در چنین برنامه‌های فرهنگی برجسته و غیر قابل انکار است. چاپ و نشر جریده رسمی «فروغ انقلاب» که فعالیت‌های مجاهدان را در بین جامعه بازتاب و انعکاس می‌داد و نیز اعمار ۲۰ محراب مسجد نمونه‌های از فعالیت‌های فرهنگی است که در کارنامه معلم شهید نیک محمد بادغیسی ثبت است.

موصوف که از اخلاق نیک و عقیده راسخ به اسلام عزیز برخوردار بود، همواره مردم مومن و مسلمان بادغیس را به حرکت انقلابی علیه نظام کمونیستی وقت تشویق می‌کرد.

ج) فعالیت‌های سیاسی، نظامی شهید معلم نیک محمد

شهید نیک محمدخان معلم، بعد از وقوع کودتای خونین و ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ توسط «خلق» و «پرچم»، همراه با سایر برادران مجاهدش مشغول فعالیت‌های سیاسی و انقلابی علیه رژیم کودتا شد و یک سازمان جهادی منظمی را تشکیل و به فعالیت‌های مخفیانه آغاز کرد تا این که به تاریخ ۲ حمل ۱۳۵۸ قیام عمومی و مردمی مردم غیور ولایت بادغیس را علیه حکومت کمونیستی وقت به راه انداختند که منجر به فتح ولایت بادغیس شد.



ولایت بادغیس در همان روز فتح شد و به تصرف مردم مبارز و مجاهدان تحت امر قوماندان معلم نیک محمدخان، درآمد اما بعد از هفت روز حکومت مرکزی توانست بادغیس را از مردم و مجاهدان پس بگیرد و مجاهدان به کوه پایه‌ها پراکنده شدند. شهید نیک محمد معلم، مجاهدان را دوباره منسجم ساخت و به جهاد مسلحانه علیه نظام کمونیستی و متجاوزان روسی آغاز کرد.

شهید نیک محمدخان معلم، در طی مدت

ده سال از جهاد مقدس مردم افغانستان فداکاری‌ها و جان نثاری‌های زیادی از خود نشان داد. به‌خاطر رشادت‌ها، فداکاری‌ها و توانایی‌های مدیریتی‌اش، به عنوان «امیر جمعیت اسلامی» ولایت بادغیس منصوب شد و تا هنگامی که به تاریخ ۲۸ ثور ۱۳۶۸ خورشیدی به شهادت رسید، این مسئولیت را به‌خوبی انجام داد.

شهید نیک محمدخان توانست، تشکیلات عظیم جهادی را در سطح فرقه به وجود آورد. قابل یادآوری است که تشکیل فرقه سیدالمرسلین^(ص) در ولایت بادغیس سه غند داشت که عبارت بود از: غند حضرت خالد بن ولید، غند ابودجانه و غند حضرت یاسر که در حدود هفتاد کمیته جهادی تحت پوشش این تشکیل جهادی، قرار داشت. تشکیل امارت اسلامی در بخش ملکی، از فعالیت‌های دیگر او به شمار می‌آید.

د) رابطه صمیمی با شهید مزاری^(ه)

قوماندان معلم نیک محمد شهید رابطه‌ی بسیار صمیمی و نزدیکی با رهبر شهید استاد باب‌ه مزاری^(ه) داشته است. وی یکی از یاران فداکار و شیفته‌ی شهید مزاری^(ه) بود. برای تأیید این مدعا خاطره‌ی را از زبان مرحوم حجت الاسلام استاد قربانعلی عرفانی یک‌ه و لنگی نقل می‌کنم که این خاطره، عمق علاقه، دوستی و صمیمیت این دو شهید والا مقام را نشان می‌دهد.

استاد عرفانی می‌گوید: «سال ۱۳۶۵ همراه شهید مزاری^(۵) عازم افغانستان بودیم، در مسیر راه کاروان ما به کمین روس‌ها برخورد و پراکنده شدیم. من و چند نفر دیگر قبل از مزاری راه افتادیم. در حالی که وسط روز آفتاب گرم و سوزان بود. در همین لحظه، یک سوار از دور مانند موشک خود را به ما رساند و گفت: مزاری کیست؟ ما خوف داشتیم که دشمن است، لذا چیزی نگفتیم و سکوت کردیم. دوباره گفت: مزاری زنده است یا نه؟ خودش را معرفی کرد قوماندان نیک محمدخان بادغیسی مسئول منطقه است. وقتی که متوجه شدیم از مجاهدان است، خیال ما راحت شد و گفتیم: مزاری زنده است. نفس عمیقی کشید و خدا را شکر نمود.» این برخورد سرآغاز دوستی صمیمانه بین این دو شهید گردید. خداوند روح آن دو شهید والا مقام را با اولیای الهی قرین و محشور سازد.

شهید مزاری^(۵) در مورد همکاری‌های نیک محمدخان و شرح ماجرای کمین خوردن کاروان نظامی «سازمان نصر افغانستان»، می‌گوید: «بارهای حیوانات را همراه ظاهر جان، منظم و مرتب کردیم و راه افتادیم. هوا کم کم روشن شد. نماز مان را خواندیم و دوباره حرکت کردیم. در وسط راه افرادی را دیدیم که ما را به طرف قرارگاه نیک محمدخان راهنمایی کردند. باز در راه چند نفر مجاهد را پیدا کردیم. به این ترتیب به قرارگاه قوماندان نیک محمد رسیدیم. قوماندان در قرارگاه نبود اما با شنیدن خبر آمدن ما، خود را رساند. تعدادی زیادی از مجاهدان گروه به ما پیوستند. آتش باری و کمین تمامی منطقه را تکان داده بود و نیروهای قوماندان نیک محمدخان چهار طرف به حالت آماده باش بودند و تعدادی زیادی از مجاهدان را آن‌ها جمع کرده بودند.» آقای ناطقی در ادامه می‌نویسد: قوماندان نیک محمد بادغیسی، انسان شریف بود و مزاری را بسیار دوست داشت، مزاری هم اعجوبه‌ی زمان خود بود و جاذبه حیرت‌انگیزی داشت. (ناطق، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۲۴۲)

آقای ناطقی ماجرای کمین زدن کاروان نظامی «سازمان نصر افغانستان» و همکاری‌های بی‌شائبه قوماندان معلم نیک محمدخان بادغیسی را چنین تعریف و تشریح می‌کند: «به همین ترتیب راه می‌رفتیم، اما نمی‌دانستم که به کجا بروم؟ تنها دو هدف را در نظر گرفته بودم: اول این که؛ هرچه بتوانم از صحنه درگیری دور شوم و دوم این که؛ خود را به طرف شرق و آبشاره برسانم. شنیده بودم که آبشاره محل اقامت و سنگر معلم نیک محمد، دوست استاد مزاری است.» (همان، ص ۲۳۷)

به طرف قرارگاه نیک محمدخان حرکت کردم حوالی ساعت ۱۱ به یک بازار رسیدم. چهار نفر مجاهد مسلح سوار بر اسب، به من نزدیک شدند و بدون سؤال و جواب، گفتند: سوار شو! تا به طرف بالا پیش مجاهدان برویم، من یقین کردم که از مجاهدان نیک محمدخان، دوست استاد مزاری هستم. بر اسب سوار شدم. آن‌ها گفتند: ما سی نفر مجاهد را جمع کرده ایم که شش نفر آن‌ها زخمی اند. استاد مزاری هم در پایگاه نیک محمدخان در مرکز هست. تعدادی زیادی از مجاهدان با اموال و امکانات شان همراه استاد مزاری در قرارگاه مرکزی هستند. (همان، ص ۲۴۰)

در همین سفر، قوماندهان نیک محمدخان در مورد وضعیت بادغیس، به شهید مزاری گفته بود: آبشاره به شدت خطرناک است و جاسوسان دولت و روس‌ها فعال شده اند تا به نیروهای شما ضربه بزنند. در شب کمین بیش از صد تانگ، نفربر زرهی و دیگر تجهیزات نظامی راه تان را گرفته بودند و خبرچین‌ها به گونه‌ی دقیق از ورود شما گزارش داده بودند. لذا استاد مزاری در پیامی که به من داد، گفته بود: زخمی‌ها را به طرف قرارگاه مرکزی قوماندهان نیک محمدخان بفرستید و خود تان امشب به طرف بالامرغاب حرکت کنید. (همان، ص ۲۴۵)

این ماجرا می‌تواند علاقه و دوستی بین این دو شهید بزرگوار را نشان دهد و بدون شک، همکاری قوماندهان معلم نیک محمدخان و نیروهای تحت فرمانش آن هم در چنین شرایطی، با کاروان کمین خورده «سازمان نصر افغانستان»، مرهون رفاقت صمیمی و رابطه‌ی نزدیک شهید معلم نیک محمدخان بادغیسی بوده است.

۵) شهادت و عروج

سرانجام قوماندهان معلم نیک محمدخان بادغیسی، پس از سال‌ها جهاد و مبارزه بی‌امان و خستگی ناپذیر در سنگرهای مختلف فرهنگی و نظامی، بالاخره به تاریخ ۲۸ ثور ۱۳۶۸ ش، در یک جنگ رویارو، در مقابل دشمنان قسم خورده اسلام و خود فروختگان روس توسط فیر هاوان به درجه‌ی رفیع و اعلا‌ی شهادت نایل گردید. در حالی که ۲۷ سال از شهادت این مجاهد بزرگ می‌گذرد، اما یاد و خاطرات نیک وی در اذهان مردمش باقی است. روحش شاد و یادش برای همیشه در دل‌های مبارزان راستین و مدافعان جان برکف حق و آزادی جاودانه باد!

منابع

۱. مزاری، عبدالعلی، خاطرات سیاسی شهید مزاری، بکوشش؛ حاج مصطفی محمدی، مرکز تهیه و نشر آثار شهید مزاری (۹)، بی تا، بی جا.
۲. محمدیوسف وفا، «زندگی‌نامه شهید قوماندهان معلم نیک محمدخان بادغیسی»، سایت هرات آنلاین، به آدرس: <http://www.heratonline.com>: تاریخ نشر ۵ حمل ۱۳۹۴.
۳. محراب‌الدین شیرزاد، «جایگاه سرداران مجاهد هزاره سنی در پیروزی ۸ ثور ۱۳۷۱ ش».
۴. عرفانی یک‌ه ولنگی، قربانعلی، خاطره شهید معلم نیک محمدخان بادغیسی.
- ۵- ناطقی، محمد، سال‌های تغییر؛ روایت نیم قرن زندگی، کابل، موسسه تاریخ شفاهی افغانستان، چاپ اول، تابستان ۱۳۹۶.
۶. سایت خبرگزاری فارس، به آدرس: <http://af.farsnews.com>

آشنایی با زندگی، شخصیت و فعالیت‌های فسیحی مالستانی

■ محمدصادق فیاض

۱. مقدمه



علماء، دانشمندان و نخبگان آگاه و دلسوز جامعه همواره و در طول تاریخ به عنوان مرزبانان عقاید، باورها و ارزش‌های دینی، مذهبی و ملی، پیش‌گام و پیش‌قدم بوده‌اند. آنان هرگاه احساس خطر کرده‌اند نه تنها مردم را در صحنه رها و ترک کرده‌اند بلکه سینه خویش را سپر بلا، قرار داده و مردانه تا پای جان ایستاده‌اند و از کیان دین و ارزش‌های دینی، مذهبی و ملی دفاع نموده‌اند، چنان‌که دانشمند معاصر، دکتر علی شریعتی می‌گوید: «پیشاپیش هرنهضت ضد استعماری چهره یک یا چند عالم مذهبی که در اتاق‌های تاریک مدرسه‌ی دینی درس خوانده‌اند مانند سید جمال الدین [افغانی] دیده می‌شود.»

یکی از این شخصیت‌ها و چهره‌های ماندگار، روحانی آگاه و مبارز «مرحوم فسیحی مالستانی» است که پس از کودتای خونین هفت ثور ۱۳۵۷ به سنگرهای جهاد مسلحانه شتافت و در راستای انجام رسالت دینی، مذهبی و میهنی پا به میدان مبارزه نهاد. اینک به‌منظور آشنایی بیشتر، گوشه‌های از زندگی‌نامه ایشان به خوانندگان عزیز ارایه می‌شود.

الف) طلوع، تحصیل و تبلیغ

۱. طلوع و تحصیل

مرحوم شیخ محمدظاهر فسیحی، فرزند کربلای محمدهاشم، در قریه ورده مکنک از مربوطات ولسوالی مالستان ولایت غزنی، در سال ۱۳۳۵ش، دیده به جهان گشود. هشت سال از بهار عمرش گذشته بود که به مکتب‌خانه محل در همان قریه ورده، پا گذاشت تا سواد خواندن و نوشتن را فرا

گیرد. وی، توانست درس‌های مقدماتی را در همان مکتب‌خانه قریه، به زودی و با موفقیت به پایان برساند. فسیحی از آن پس، در سال‌های ۴۷ و ۴۹ وارد حوزه علمیه در «علوم بلقسان» مالستان گردیده و افتخار شاگردی حضرت حجت الاسلام والمسلمین استاد الحاج شیخ یوسف عارفی، را پیدا نمود. در سال ۱۳۵۴ به همراه حجت الاسلام والمسلمین شهید محمدعلی فیاض، رهسپار شهر کابل شد و در حوزه علمیه قلعه شاده، در درس‌های حضرت آیت الله استاد تقدسی، شرکت کرد. در آن دوره، مدرسه حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی^(دام عزه) در پل سوخته، دایر بود که تحصیل در آن وجهه خاص و امتیاز فوق العاده‌ای برای طلاب داشت. مرحوم شیخ محمد ظاهر فسیحی همراه با شهید محمدعلی فیاض، به زودی در این مدرسه راه یافتند؛ این هر دوی استعداد سرشار و پشت کار توانستند در امتحانات و ارزیابی‌ها، نمره‌های عالی گرفته و به دریافت جوایز نفیس، مفتخر گردیدند. شهید فیاض توانست در امتحان عمومی در میان ۱۲۰ نفر از طلاب، با کسب بالاترین امتیاز، نمره اول را از آن خود کند.

۲. تبلیغ

در روزهای پایانی ماه عقرب ۱۳۵۵، مرحوم شیخ محمدظاهر فسیحی همراه با شهید فیاض به مزار شریف رفتند تا در محرم آن سال ضمن آشنایی با مناطق شمال کشور، به تبلیغ مسایل و احکام دینی، بپردازند. در این سفر، مرحوم شیخ سلطان مزاری، قریه‌ای را به نام «کورگاه» به آن‌ها معرفی کرد تا در محرم همان‌جا مانده و مردم آن محل را ارشاد نمایند اما شهید فیاض و مرحوم فسیحی، ترجیح دادند در فرصت تبلیغی که داشتند در قریه‌های دور دست و قشلاق‌ها میان مردم بروند تا از این طریق با روحیات و رسوم مردم و احیاناً نیازهای تبلیغی آن‌ها، هم آشنایی بیش‌تر پیدا نمایند. در همین سفر، مرحوم استاد فسیحی و شهید فیاض در نظر داشتند با رهبر شهید استاد مزاری^(ره) هم ملاقاتی داشته باشند که به هر علت، موفق نشدند.^۱

ب) کودتای ۷ ثور و آغاز فعالیت‌ها

۱. فعالیت‌های سیاسی، مبارزاتی

سال ۱۳۵۷ که از راه رسید با کودتای کمونیست‌ها در ۷ ثور، اوضاع عمومی برای اکثر مردم، دشوار گردید. مسئولان محلی «سازمان نصر افغانستان» در آن وقت در یک‌خانه، مشغول آموزش مبارزه و مسایل جنگ شدند که مرحوم فسیحی و شهید فیاض از جمله اعضای فعال این تیم بودند. در همان روزها، شهید استاد بصیر مالستانی که از رهبران «جریان روشن‌فکری» در کابل و از بنیان‌گذاران «سازمان نصر افغانستان» بود، به دست نیروهای کمونیستی، دست‌گیر و در نهایت به شهادت رسید.



^۱ - مبلغ مالستانی، گفتگوی اختصاصی توسط آقایان؛ اعتمادی و امینی، کابل، تابستان ۱۳۹۶.

جاسوسان و مزدوران کمونیست‌ها برنامه داشتند تا دیگر اعضای فعال «سازمان نصر افغانستان» را نیز، دستگیر نمایند. در این شرایط استاد فیاض و مرحوم فصیحی، کابل را ترک کرده و به مالدستان در میان اقوام برگشتند. جو مالدستان آن روز سرشار از خفقان و ارباب بود تا این که مردم مجاهد پرور مالدستان علیه رژیم، قیام کردند؛ مرحوم فصیحی در کنار شهید فیاض از پیش‌گامان و رهبران اصلی این قیام مقدس، بود. شاه‌دان عینی در آن تحولات، از مجاهدت‌های شبانه روزی این دو یار همیشگی، خاطره‌های به یادماندنی نقل می‌کنند. مرحوم فصیحی علاوه بر این که در سقوط ولسوالی مالدستان نقش بارز و پیش‌گام را داشت در فتح ولسوالی جاغوری هم، تفنگ به دست در کنار دیگر مجاهدان، حضور فعال داشت.

۲. فعالیت‌های علمی، فرهنگی

مرحوم فصیحی در سال ۱۳۶۰ براساس هدایت شهید فیاض در پایگاه فرهنگی «سازمان نصر افغانستان» در «نی‌قلعه» قره‌باغ مشغول تدریس سطوح مقدماتی و مبارزه گردید؛ با طراحی و سازماندهی همین پایگاه استاد فصیحی و دیگر هم‌زمانش توانستند یک کاروان مهم نظامی دولت را در سرک پخته، مورد ضربات کوبنده قرار دهند و تعدادی تانک و زره‌دار از آن‌ها به غنیمت بگیرند. برخی از این اقلام غنیمتی هنوز هم در قره‌باغ نگهداری می‌شود.

۳. مسئولیت «پایگاه شهید اعتمادی» و حضور در «شورای هماهنگی» مالدستان

استاد فصیحی مانند دیگر هم‌زمان فداکارش که در قالب تشکیلات «سازمان نصر افغانستان» مشغول مجاهدت و مبارزه مستمر با دشمنان دین و وطن در عرصه‌های مختلف بود مدتی در مالدستان مسئولیت «پایگاه شهید اعتمادی» را بر عهده داشت. وی با تشکیل شورای هماهنگی در داخل مالدستان، از طرف دفتر سازمان نصر افغانستان در آن حضور داشت. مسئولیت این شورا تصمیم‌گیری‌های کلان و اداره مالدستان به نمایندگی از احزاب جهادی بود. فصیحی قبل از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان، بر اساس مکتوب رسمی شورای مرکزی «سازمان نصر افغانستان»، به ایران و پاکستان، همراه با شهید میثم، مسافرت کرد.

آقای صادقی در مورد این مسافرت چنین می‌نویسد: «آقای عبدالحکیم میثم قره‌باغ، آقای سیدحسن صالحی سراب، آقای احسانی جاغوری، آقای فصیحی مالدستان و آقای ظفری مالدستان با تعدادی از قوماندانان نی‌قلعه و تمکی قره‌باغ به پیشاور پاکستان اعزام شدند. این هیئت بنا به تصویب شورای ولایتی سازمان نصر منحل، برای رساندن پیام به جناب آقای استاد خلیلی و داکتر رسول طالب فرستاده شدند. هیئت، آقای خلیلی و داکتر طالب را از پیوستن همه‌ی مناطق مخصوصاً مسئولان ولایت غزنی به حزب وحدت اسلامی افغانستان در جریان گذاشتند. (صادقی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۰)

مرحوم فصیحی پس از انجام ماموریت در پیشاور و ابلاغ پیام شورای ولایتی سازمان نصر افغانستان، با دعوت رهبر شهید استاد مزاری^(۵) به منظور شرکت در مجمع شیعیان افغانستان عازم ایران گردید.

آقای صادقی در این مورد نیز می‌نویسد: «چند روزی در پیشاور پاکستان بودیم. استاد مزاری تلفن کرد و کارت دعوت به مجمع شیعیان افغانستان را برای آقای میثم، آقای فسیحی، من [صادقی] و آقای رحمتی با تعدادی از قوماندانان فرستادند.» (همان)

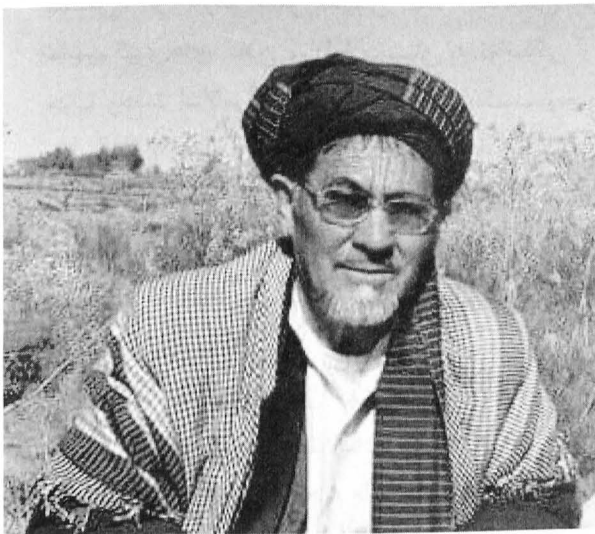
۴. سمت ولسوالی فولادی مالستان

با شروع حکومت مجاهدان، مرحوم فسیحی هم در غزنی در کنار دیگر هم‌زمان «حزب وحدت اسلامی افغانستان» در شورای مجاهدان، مشغول فعالیت گردید. فسیحی بعد از تحولات غرب کابل و شهادت رهبر شهید استاد مزاری^(۵) که مرکزیت حزب به بامیان منتقل گردید، تا زمان تسلط طالبان، از طرف «حزب وحدت اسلامی افغانستان» به عنوان ولسوال در ولسوالی فولادی مالستان، ایفای وظیفه می‌نمود و بعد از تسلط طالبان و جواسیس آن در منطقه مدتی به جمهوری اسلامی ایران، مهاجرت کرد. در این مدت برای تشکیل هسته‌های مقاومت علیه طالبان، مشغول مطالعه و برنامه ریزی بود تا این که حوادث یازده سپتامبر، تحولات را به صورت غیرقابل پیش بینی، رقم زد.

۵. فعالیت‌های استاد فسیحی بعد از سقوط طالبان

مرحوم شیخ فسیحی بعد از سقوط طالبان و قبل از استقرار ولسوال رسمی در ولسوالی مالستان، با دیگر مسؤولان محلی در شورای ولسوالی مالستان، برای حل و فصل امور حقوقی مردم و نیز اداره مالستان، همکاری می‌کرد. فسیحی بعد از سقوط طالبان، مدتی کوتاه در «ولسوالی جغتو غزنی» در سمت سارنوالی انجام وظیفه کرد و در این اواخر عضو شورای ولایتی حزب وحدت اسلامی افغانستان در غزنی بود و همزمان در سارنوالی مرکز، مسئولیت داشت.

ج) ویژگی‌های شخصیتی استاد فسیحی



تلاش، پشت کار قوی، جدیت، شجاعت، ایمان، اخلاص، تقوی، عزت نفس، حلم، بردباری، متانت، وقار، گشاده رویی، اخلاق نیکو و پسندیده، ایثار و فداکاری از ویژگی‌های بارز «مرحوم فسیحی» محسوب می‌گردد. در این زمینه به نقل خاطراتی از زبان یاران و همسنگران مرحوم فسیحی بسنده می‌کنم. شهید میثم غزنوی در خاطرات خویش از سفر به ایران، ماجرای را نقل می‌کند که بیان گر عمق اخلاص، ایثار و

فداکاری استاد فسیحی مرحوم است. او می‌نویسد: «ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز دوشنبه ۱۳۶۹/۱۲/۱

توسط بلندگو اعلان شد که میثم افغانی به دفتر اردوگاه بیاید. ... به هرصورت آقای فصیحی رفت. یک تن از مسئولان دفتر حزب وحدت اسلامی در زاهدان، تشریف آورده بود و گفته بود که شما سه نفر (فصیحی، صادقی و میثم) بیایید به دفتر برویم، برای شما مشکلی نیست. فصیحی به او گفته بود که ما می‌خواهیم این‌جا بیش‌تر بمانیم و با باقی مجاهدان و غازیان یک‌جا خارج شویم.» (میثم، ۱۳۹۵، صص ۳۹۴-۳۹۵)

رهبر شهید استاد مزاری^(۵) می‌خواست مرحوم فصیحی را به پاس خدمات، مبارزات و مجاهدت‌هایش، برای زیارت بیت الله الحرام به حج، بفرستد، اما آقای فصیحی بر اساس روحیه جهاد، ایثار و فداکاری که داشت رفتن به سنگر مبارزه و جهاد را بر سفر حج ترجیح داد و از رفتن به مکه خودداری نمود با این‌که زمینه برایش فراهم بود. آقای حاج صادقی در این مورد چنین می‌نویسد: «رهبری حزب وحدت اسلامی استاد مزاری سه نفر؛ آقای میثم، آقای فصیحی مالستان و مرا به دفتر وزارت خارجه ایران در ارتباط به افغانستان برای مناسک حج معرفی کردند و وزارت خارجه ایران ما را در جمع اعزامیان به حج قرار داد، اما آقای میثم و آقای فصیحی از رفتن به بیت الله صرف نظر کردند.» (صادقی، پیشین، ۱۵۳-۱۵۴)

(د) غروب خورشید حیات استاد فصیحی

مرحوم استاد فصیحی، در آغاز سال ۱۳۹۶ به بیماری صعب العلاج گرفتار گردید. وی، برای معالجه و درمان بیماری اش، چندین بار به پاکستان و یک‌بار هم به هند مسافرت کرد اما سرانجام، در شب ۱۵ قوس، سال جاری در کابل خورشید حیات استاد فصیحی غروب کرد و او به هم‌زمان شهیدش، پیوست. روحش شاد و یاد و خاطره مبارزاتش گرامی باد! سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَبْعَثُ حَیًّا.

منابع

- (۱) صادقی، غلام‌حسن، خاطرات دوران جهاد و حماسه، قم، انتشارات مهر امیرالمؤمنین^(ع)، چاپ اول، بهار ۱۳۹۲.
- (۲) مبلغ مالستانی، حاج عقیل، «گفتگوی اختصاصی»، توسط آقایان؛ اعتمادی و امینی، تابستان ۱۳۹۶.
- (۳) میثم غزنوی، عبدالحکیم، یادداشت‌های میثم، کابل، موسسه تاریخ شفاهی افغانستان، چاپ اول، زمستان ۱۳۹۵.
- (۴) استفاده از اطلاعات اهل خبره و اطلاع
- (۵) اطلاعات شخصی نگارنده.

آشنایی با زندگی و فعالیت‌های بریدجنرال رازق داد گوهری

جنرال رازق داد گوهری فرزند خالقداد در قریه پاواز ولسوالی شیخ‌علی از توابع ولایت پروان پا به جهان هستی گشود. پس از سپری نمودن دوران کودکی، ایشان از سن ۱۵ سالگی فعالیت‌های نظامی شان را در قالب چریک شهری «سازمان نصر افغانستان» در کابل شروع نمود.

وی در دوران اشغال افغانستان توسط روس‌ها، رشادت‌های زیادی در شهر کابل از خود نشان داد. بعد از سقوط دولت کمونیستی کابل و خروج نیروهای متجاوز شوروی سابق، جنرال گوهری با ورود حزب وحدت اسلامی افغانستان مخصوصاً رهبر شهید بابۀ مزاری^(ه) به کابل، محافظت از شخص استاد مزاری را بر عهده گرفته و با نیروهای تحت امر خویش به محافظت از رهبر شهید بابۀ مزاری^(ه) پرداخت.

جنرال گوهری از لحظات ورود حزب وحدت و رهبر شهید بابۀ مزاری^(ه) می‌گوید: «وقتی رهبر شهید بابۀ مزاری^(ه) وارد کابل شد، حزب وحدت در «غرب کابل» حضور نظامی نداشت. زیرا مرکزیت حزب

وحدت در «بامیان» بود و در کابل کسانی بودند که قبلاً در دولت کمونیستی وقت فعالیت داشتند و با آمدن شهید مزاری^(ه) همه گردهم جمع شدند و به نام حزب وحدت فعالیت خود را به رهبری شهید مزاری^(ه) آغاز کردند.

رهبر شهید وقتی وارد کابل شد که احزاب دیگر اکثر مناطق حساس و کلیدی کابل را تصاحب کرده بودند. در واقع غرب کابل به یک منطقه‌ی کاملاً محاصره شده تبدیل شده بود. رهبر شهید بابۀ مزاری^(ه) با درایت، قاطعیت، صداقت، شجاعت و پای مردی که داشت در آن شرایط خاص در ساختمان «علوم اجتماعی» مستقر شد و رهبری و مدیریت را بر عهده گرفت. مقاومت و صداقت شهید مزاری^(ه) باعث شد که ده‌ها هزار نفر به نام حزب وحدت اسلامی پروانه وار دور بابۀ مزاری^(ه) در غرب کابل جمع شوند.»



آقای جنرال گوهری در دوره حکومت آقای صبغت الله مجددی موفق به کسب رتبه‌ی بریدجنرالی از دست با کفایت استاد مزاری^(۵) می‌شود. ایشان در دوران سه سال مقاومت غرورآفرین غرب کابل به رهبری پیر خردمند استاد مزاری، با فعالیت‌های شبانه روزی اش حماسه‌های زیادی می‌آفریند و در اثر لیاقت و شایستگی، به سمت معاونت قطعه کشف «حزب وحدت اسلامی افغانستان» دست می‌یابد.

جنرال آصف خان مالستانی در این مورد چنین توضیح می‌دهد: «بعد از سقوط علوم اجتماعی و حادثه غم‌بار افشار رهبری حزب وارد مرحله تازه‌ی شد. تشکیلات قول اردو را به‌جای کمیته نظامی پیشنهاد کردیم و استاد شهید هم از طریق جلسه شورای مرکزی موافقت کردند. طرح تعیینات هیئت رهبری قول اردو، به رهبری حزب تقدیم شد. در این تعیینات، شهید جنرال بهرامی آمر کشف قول اردو، جنرال رازق داد گوهری معاون و نوری، جنرال یاور بامیانی و جنرال سخی شهید از افسران کشف بودند.» (دومین ویژه‌نامه خورشید عدالت، ۱۳۹۵، ص ۳۰۱)

جنرال گوهری تا آخر در کنار رهبر مقاومت عدالت‌خواهانه مردم هزاره هم‌چون؛ کوه استوار ایستاد.

بعد از سقوط غرب کابل، به دست دشمنان مردم ما وی عازم جبهه مقاومت «بامیان» گردید. جنرال گوهری در مورد آخرین لحظات مقاومت غرب کابل چنین می‌گوید: «ساعت ۱۲ همان روز



[سقوط غرب کابل] بود که در خدمت استاد مزاری رفتم. آن‌جا شهید ابوذر غزنوی هم بود. استاد به

من و ابوذر فرمان داد تا در لوای سه برویم. در بین راه موتر ما خراب شد و شهید ابوذر به تنهایی موتر را تا ایستگاه هل داد. فرمان را اجرا کردیم و دوباره خدمت استاد شهید آمیدیم.

استاد برای کار دیگری به من فرمان داد تا به ده قابل بروم. ساعت سه بعد از ظهر وقتی از ده قابل برگشتم، استاد به طرف خط مقدم رفته بود و دیگر نتوانستم استاد را پیدا کنم. به طرف گلباغ رفتم آنجا اسیر طالبان شدم و پس از مدتی موفق به فرار شدم و به طرف چهارآسیاب رفتم. بعد هم به سوی «غزنین» و «هزاره جات» تا این‌که از رادیویی که همیشه همراه داشتم، تلخ‌ترین خبر عمرم را که استاد مزاری به دست طالبان به شهادت رسید، شنیدم.

متأسفانه در روز آخر غیر از یاران شهید مزاری^(۵) که همراهش شهید شدند، شخص دیگری نبود و بیش از یک صدو شصت نفر از اعضای مرکزی حزب وحدت صحنه را ترک کرده بودند.

من از منطقه‌ی جرمه توی «غزنین» همراه جنازه شهید مزاری^(۵) به طرف «هزاره جات» رفتم و تا «مزار شریف» همراه تشییع کنندگان رهبر شهید بودم.

جنرال گوهری بعد از تجاوز و حمله شورای نظار در «بامیان» و «یکه ولنگ» و عقب زدن دشمن متجاوز، از بامیان، بنا به دستور دبیرکل حزب وحدت استاد خلیلی، عازم منطقه‌ی «شیخعلی» گردیده و در آنجا به عنوان قوماندان غند فعالیت می‌کند. البته قبل از رفتن موفق به دریافت رتبه دگرجنرالی از سوی حزب وحدت افغانستان می‌گردد.

جنرال گوهری پس از سقوط جبهات مقاومت عدالت‌خواهانه هزارستان اسلامی، به دست گروهک تروریستی طالبان راه مهاجرت را در پیش می‌گیرد و به کشور ایران پناه می‌گیرند وی الآن در اصفهان به‌خاطر تامین معاش و زندگی اهل و عیالش به کارگری مشغول است.

بخش سوم:

خورشید در آینه خاطرات



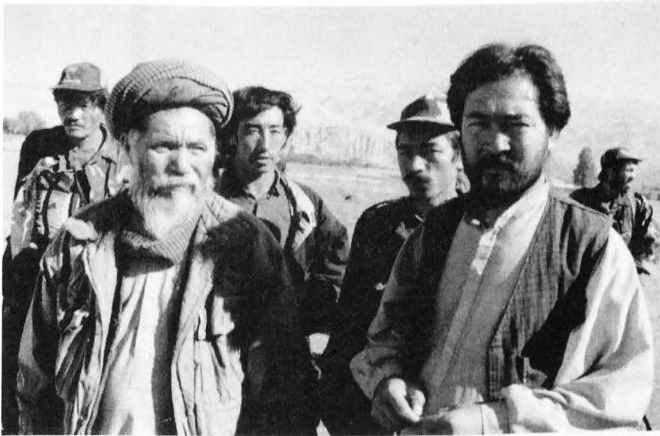
«صاعقه بهاری»

یادی از نبرد سرنوشت ساز سترجنرال «بابه علی یار» در «کُوی کینک»

■ عبدالعلیم برهانی*

«اشاره»

بنا بود در سومین شماره از ویژه نامه «خورشید عدالت»، کارنامه درخشان سردار سرافراز جهاد و مقاومت «جنبش عدالت خواهی افغانستان»، سترجنرال مرحوم «بابه علی یار کربلایی» را به خوانش بگیریم. اما به دلیل نرسیدن به موقع کارنامه سیاسی و مبارزاتی ایشان از سوی دوستان، از انتشار آن در این شماره محروم ماندیم. امید



که در آینده نزدیک توفیق رفیق راه جمع ما گردد تا در کنار سایر سرداران جهاد و مقاومت، به روایت سراسر افتخارآمیز از زندگی این پیر طریقت جهاد و جنبش عدالت خواهی نیز دست یابیم. اینک، تنها برای ادای دین به پیشگاه روح بلند آن مجاهد

صدیق، مدافع راستین و سنگردار امین مردم مان، با ذکر یک خاطره، از یک مقطع حساس و سرنوشت ساز، یاد و خاطرات نیم قرن حضور با شکوه مرحوم «بابه علی یار» را در سنگرهای جهاد و مقاومت، گرامی می داریم.

۱- یاد و نام نیک مرحوم سترجنرال «بابه علی یار» در اذهان مردم ما تداعی کنندهی روزهای دشوار جهاد و روزگار سخت مقاومت است و تصویر ماندگار او نمادی از شجاعت و غیرت و صلابت. او به حق از پیشگامان جهاد رهایی بخش و از چهره های نیک نام و نامدار مقاومت عزت بخش مردم ما بود و در تاریخ حیات سیاسی و مبارزات عدالت خواهی مردم ما جایگاه بس بلند و برجسته ای دارد. در این میان، تداوم مسیر جنبش عدالت خواهی و سه سال و نیم مقاومت بامیان، مرهون حضور مؤثر و مداوم و حماسه آفرینی های بابه علی یار و گام های استوار و پرصلابت او است. بر این اساس، معتقدیم که بررسی تاریخ جهاد و مقاومت مردم ما، به ویژه تاریخ مقاومت جنبش عدالت خواهی مردم ما در بامیان، بدون نام بردن از «بابه علی یار» ناتمام است.

* دانش پژوه دوره دکتری قرآن و علوم سیاسی

۲- نام «بابه علی‌یار» در میان مردم، مجاهدان و فرماندهان دوران جهاد و مقاومت توأم بود با صداقت، شجاعت و صلابت. مناعت طبع و عزت نفس او زبان زد خاص و عام بود. گام‌های استوار او در سنگرهای جهاد و مقاومت، همواره به خوش یُمی تعبیر و به فتح و نصرت الهی تفسیر می‌شد. حداقل دو مرحله از فتح سرنوشت‌ساز بامیان، در سال ۱۳۶۶ از اشغال حکومت کمونیستی، در سال ۱۳۷۴ از اشغال دولت نام‌نهاد ربانی، مرهون رشادت و درایت بابه علی‌یار است. پیر مردی که با ریش و محاسن سفید، اما با قامت رسا و گام‌های استوار، تا آخرین لحظه‌های زندگی برای عزت و سربلندی مردمش طپید. تمامی کوه‌ها و دره‌های هزارستان و تپه‌ها و دشت‌های بامیان را دوید. از زادگاهش یک‌ه و لنگ تا دشت‌های «خَم نیل»، «قرغنه‌تو» و «شهیدان»، از سنگر سرخش در «قرارگاه والفجر» و «خواجه‌علی» تا تپه‌های «اژدر» و «مارخور» در مرکز بامیان، از سنگرهای «شیر» و شیخ‌علی و پروان، از بهسود و سیاه خاک در میدان، تا دشت‌های لاله گون مزار و بلخ و سمنگان را رزمید. هرجا احساس خطر بود و احساس تکلیف، بی‌درنگ در صحنه حضور می‌یافت. «بابه علی‌یار» مرد نبرد و سنگر بود، مرد روزهای پَله و روزهای دشوار مردمش.

۳- هیچ‌گاه از یاد نمی‌بریم و شاهدان حضور از یاد نمی‌برند روزگار سخت مقاومت پس از سقوط بامیان، به دست نیروهای مسعود، ربانی و هم‌پیمانانش را، روزهای سخت و نفس‌گیر «نیک» را. روزگاری که غرب کابل تازه سقوط کرده بود، مردم بامیان، تازه با پیکر مطهر رهبر شهید خویش وداع کرده بود. یتیمان بابه مزاری هنوز سر و سامان نیافته و در ماتم او قامت راست نکرده بودند. نیروهای مثلث مسعود، ربانی و هم‌پیمانانش، سرمست از بادۀ پیروزی‌های غرب کابل، با اردوی منظم، با روحیه‌ی عالی، با بهره‌مندی از تمامی تجهیزات جنگی، با پشتیبانی توپ و تانک و بمب افکن فاتحانه به سوی بامیان به پیش می‌تاختند. سنگرهای مقاومت از «شَنبُل» و «جُولا» و «شش پل» تا مرکز بامیان درهم شکسته بود. شورای مرکزی و رهبری حزب وحدت صبح‌گاهان خودشان در «نیک» و «یکه و لنگ» یافتند. پس از سقوط غرب کابل، اینک بامیان نیز در کام نیروهای خون آشام دشمن سقوط کرده بود. اما برای مسعود، ربانی و هم‌پیمانانش فتح بامیان فتح آخرین سنگر نبود. شامگاه سقوط بامیان، «سیدهادی هادی» از طریق رادیو کابل اعلام کرد که هدف نهایی آنان فتح یک‌ه و لنگ و سرانجام، تسخیر تمامی هزاره‌جات است!!

۴- «یکه و لنگ» در تمامی دوران جهاد، منظم‌ترین نیرو، مستحکم‌ترین قرارگاه‌ها و منسجم‌ترین اداره را داشت. در واقع یک‌ه و لنگ، در آن روزگار مرکز انسجام و اقتدار نیروهای «سازمان نصر افغانستان» محسوب می‌شد. هیچ‌گاهی دست مخالفان به این منطقه مهم و استراتژیک نرسیده بود. اما این بار، دشمن مغرور عزم راسخ‌شان را برای فتح نهایی آخرین قرارگاه‌ها و تسخیر آخرین سنگرهای «نیک» اعلام کرده بود. چند روزی از سقوط بامیان نگذشت که مارش نیروهای تا به دندان مسلح مسعود، ربانی و هم‌پیمانان شیعی‌اش، از مرکز بامیان به استقامت یک‌ه و لنگ آغاز شد.

نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی خسته و مسئولان درمانده شده بودند. روزگار غریبی بود، نظامیان مردم ما توپ و تانک نداشتند، تنها اسلحه دست داشته‌ی شان در آن روزگار کلاشینکوف، آر پی جی (R.P.G) و توپ ۷۲ م. م بود. حزب وحدت تنها یک عراده B.M ۴۰ و یک پایه B. M ۱۲ داشت. B.M ۴۰ مهمات نداشت، بلا استفاده مانده بود. استراتژی دشمن هم این بود که نگذارند نیروهای شکست خورده حزب وحدت نفس تازه و قامت راست کنند. به زودی نبرد در دامنه‌ی دشت‌های «شیرتو» و «قرغنه‌تو» از سر گرفته شد. توپ‌ها و تانک غول پیکر نیروهای دشمن، از استقامت تپه‌های «شیرتو» تا آخرین نقطه در تپه‌های منتهی به «خَم نیل» را در هم می‌کوبید. به راستی مقاومت سخت و دشوار بود. سرانجام، سنگرهای نیروهای حزب وحدت اسلامی در استقامت‌های شهیدان، شیرتو و قرغنه‌تو نیز در هم شکست. در یک نبرد رویارو دشمن از «کوتل قبر افغان» هم گذشت. روزی که دشمن به دشت «خَم نیل» رسیده بود، من شاهد بودم که استاد خلیلی از ساختمان دو طبقه‌ی که رو به روی گدام «نیک» قرار دارد، پایین آمد. با شتاب سوار بر موتر داتسون خاکستری‌اش به سوی دشت «خَم نیل» رفت، اما خیلی زود و مأیوسانه برگشت. شکست در سیمای استاد خلیلی و همراهان آشکار بود. «جنرال سید خادم یکه ولنگی» را می‌دیدم که در پیش گدام یا همان «هَنگَر» با B.M ۱۲ ور می‌رفت. من کنارش ایستاده بودم. کسی پرسید: چرا امروز به خط نرفته‌ای؟ آهسته گفت: «کار از کار گذشته است!!» آن روز خط حزب وحدت در «کوتل قبر افغان» شکسته بود. تا نزدیکی‌های غروب نیروهای مسعود، انوری و مصطفی کاظمی دشت‌ها و تپه‌های «خَم نیل» را پشت سر گذاشتند و تا «کُوی کینک»، در فاصله بیست کیلومتری «نیک» مرکز یکه ولنگ رسیدند. تنها تپه‌های «سیاه لایک» و «سُرُخْ کوتل» بین مقر حزب وحدت اسلامی و نیروهای دشمن فاصله بود. دشمن برای فتح «نیک» و تسخیر کامل هزارستان لحظه شماری می‌کرد. تاب و توان مقاومت تمام شده بود، دیگر نفس‌ها به شماره افتاده بود. شام‌گاه آن روز می‌دیدم که «نیک» نیز مثل شام‌گاه سقوط مرکز بامیان کَم کَم از نیروها تخلیه می‌شود. شب هنگام ما جمعی از خانواده‌های مهاجران بامیان دوباره بار هجرت را به دوش کشیدیم. مسیر «بند پیتاپ» و در نهایت مسیر «دره صوف» را در پیش گرفتیم. وقتی از «نیک» خارج می‌شدیم یک لحظه برای آینده حزب وحدت و سرنوشت تاریک مردم خود فکر کردم. شهادت رهبر شهید، سقوط غرب کابل، سقوط بامیان و اینک سقوط یکه‌ولنگ. در مسیر راه می‌دیدم نیروهای که تازه از شمال برای دفاع آمده بودند، آن‌ها نیز با پای پیاده مسیر «بند پیتاپ» را در پیش گرفته بودند. در طول مسیر موتر ما را چندین مرتبه متوقف کردند. گاهی تهدید و گاه تمنا می‌کردند که ما را نیز سوار کنید. استدلال می‌کنیم که میان این همه زن و کودک امکان ندارد. شام‌گاه بود که به کوتل «بند پیتاپ» رسیدیم، عبور از آن کوتل سخت و دشوار بود. موتر کاماز ما نتوانست با بارهایش، که کوچ چند خانواده مهاجر بود، از سینه کوتل بالا رود، نیمی از بارها را پایین کردیم. در این بین می‌دیدم که موتر کاماز شش پای حزب وحدت نیز مهمات بار است، خزیده خزیده از سینه کوتل بالا می‌رود. آخر کوتل را با پای

پیاده پشت سر گذاشتیم. نیمه‌های شب به بیلاقی رسیدیم، همان‌جا پناه گزیدیم. نظامیان شمال نیز گروپ گروپ از کنار ما به سمت دره صوف عبور می‌کردند. دیگر همه کار را تمام شده تلقی می‌کردند. تنها موثر نوع کاماز شش پای حزب وحدت، مرتب مهمات را از «نیک» به کوه‌های «بند پیتاب» می‌رساند، در میان تپه‌ها خالی می‌کرد و بر می‌گشت. گویا رهبری و مسئولان حزب برای مقاومت پس از سقوط «نیک» نیز آمادگی می‌گرفتند. شب را خسته و کوفته در بیلاقی سپری کردیم. صبح تازه



آفتاب از نوک تپه‌ها سر برآورده بود که به یک‌باره تعدادی از نیروهای فراری و نظامیان شمال، داخل بیلاقی شدند. شروع کردند به خلع سلاح تعدادی دیگری از نیروهای نظامی که آن‌ها نیز شب به همان بیلاقی پناه آورده بودند. گروپ تازه وارد، تمامی سلاح‌های همسنگران دیروز شان را جمع‌آوری و بیلاقی را ترک کردند. در این میان تعدادی از

همسفران ما نیز مسلح بودند، اما اسلحه‌شان داخل موتر و در میان بارها بود، از دسترس آنان به دور ماندند. ما و خانواده‌ها برای این که در مسیر راه دو باره با این نیروهای بی‌نظم و بی‌رحم مواجه نشویم، تا ظهر معطل کردیم. در این میان تعدادی از همسفران و همراهان ما مردد شدند که به سوی دره صوف برویم. آن‌ها تصمیم گرفتند یک‌بار تا نزدیک‌های «نیک» برگردند، از آخرین تحولات جنگ خبری بگیرند. شب هنگام وقتی همسفران برگشتند، خوشحال بودند، ناگهانی ورق برگشته و صحنه‌ی اعجاب‌انگیزی رقم خورده بود. سخن از پیروزی بود که تا حد زیادی غیر متظره بود. اما ورق چگونه برگشت؟ و پیروزی یک شبه حزب وحدت چگونه رقم خورده بود؟

۵- آن روزگار دیگر حوزه مقتدر «شورای حوزه یکه ولنگ» و نیروهای منظم آن پس از سال‌ها اقتدار و اتحاد، دچار انشعاب و دو دستگی شده بود. مرحوم «بابه علی‌یار» با نیروهای نظامی مربوطه خود از «نیک» به زادگاهش «نیطاق» رفته و قرارگاه نظامی خویش را در «نیطاق» مستقر کرده بود. شورای حوزه یکه ولنگ و پایگاه خاتم‌الانبیاء(ص) را استاد محمدی و مرحوم استاد سعیدی اداره می‌کردند، اما دیگر آن شکوه و اقتدار گذشته را نداشت. پس از سقوط بامیان و استقرار حزب وحدت اسلامی در یکه ولنگ، استاد خلیلی بلافاصله به سراغ مرحوم «بابه علی‌یار» رفت، از او برای دفاع و مقاومت در برابر هجوم سیل آسای دشمن استمداد کرد. مرحوم علی‌یار کربلایی نیز، بدون کم‌ترین بها و بهانه، با محاسن سفید و قامت استوارش، به سوی سنگرهای درهم ریخته و صفوف درهم شکسته‌ی

نیروهای حزب وحدت اسلامی در منطقه‌ی «خَم نیل» شتافت. آخرین لحظه‌های که نیروهای دشمن در «کُوی کینک» رسیدند، بابه علی‌یار به مصاف دشمن رفت. شب هنگام آن‌چنان رعد آسا به سنگرهای دشمن هجوم بردند که در یک لحظه قریه‌ی «کُوی کینک» و اطراف آن را به کمین‌گاه دشمن مبدل ساخت. شعله‌های آتش هم‌چون صاعقه از هر طرف زبانه می‌کشید و بر فرق دشمن فرود می‌آمدند. تعدادی زیادی از نیروهای دشمن و فرماندهان برجسته آنان در کوی کینک کشته شدند. تا صبح‌گاهان دشمن نه تنها از «کُوی کینک» و اطراف آن، بلکه از تمامی دشت‌ها و تپه‌های «خَم نیل»، «قرغنه‌تو» و «شیرتو» تا به «شهیدان» در فاصله ۲۵ کیلومتری مرکز بامیان رسیدند. روزی بعد، بابه علی‌یار و نیروهای حزب وحدت خود را در «قرارگاه والفجر» در تنگی «سرخ‌در» رساندند. قرارگاه والفجر، مرکز فرماندهی بابه علی‌یار در دوران جهاد بود، که حدود ۱۵ کیلومتر با مرکز بامیان فاصله دارد.

عمر پس از پیروزی‌های متوالی دشمن و شکست‌های پی‌درپی نیروهای حزب وحدت، از لحظه سقوط غرب کابل تا سقوط بامیان، آن شب برای اولین بار بود که ماشین جنگی دشمن در «کوی کینک» از حرکت ایستاد. در آن نبرد غرورآفرین و سرنوشت ساز چندین دستگاه توپ دی سی و چندین چین تانک غول پیکر دشمن به دست نیروهای حزب وحدت افتاد. تعدادی از تانک‌های دشمن طعمه حریق گردید و نیروهای حزب وحدت دو باره خود را در صحنه جنگ پیدا کردند.

آری، در آن لحظه‌های ناامیدی و شب‌های سیاه و تیره بختی، «بابه علی‌یار» آخرین نقطه روشنی‌بخش و امید آفرین مردم و مسئولان گردید. با آن حضور به موقع و پیروزی غرورآفرین، دوباره روحیه امید به پیروزی و فتح و نصرت الهی را در دل مردم و رزمندگان زنده ساخت. در آن شرایط، جنرالان مغرور پنجشیری، تخاری و بدخشانی، در کنار چهره‌های چون سید حسین انوری و مصطفی کاظمی، هرگز تصور چنین شکست مفتضحانه و یک شبه را نداشتند.

۷- بدون تردید، این پیروزی، محصول فداکاری و از خودگذشتگی مرحوم «بابه علی‌یار» و درایت و صلابت او بود که در آخرین لحظه‌ها، حزب وحدت اسلامی را از یک شکست قطعی دیگر رهایی بخشید. دست دشمن را از حریم پاک هزارستان کوتاه کرد. به مردم دل شکسته ما امید و به نیروهای نظامی جان و روحیه تازه بخشید. با همین روحیه بود که پس از چندی بامیان به‌طور کامل از اشغال نیروهای مثلث مسعود، ربانی و هم‌پیمان شان به صورت کامل آزاد گردید. این بار، نیروهای مسعود، انوری و کاظمی تا نزدیکی‌های «کتارخاک» در ولایت پروان عقب نشستند. بازهم در این جنگ، اسلحه و تجهیزات بیش‌تری نصیب نیروهای حزب وحدت اسلامی گردید و به عنوان یک قدرت نظامی در بامیان و کوه پایه‌های هزارستان ظهور کرد. پرچم به خون غنوده رهبر شهید، این بار در قله‌های سربلند و سر به فلک کشیده «بابا» به اهتزاز در آمد و عزت و غرور غرب کابل دو باره در مردم ما زنده شد و مقطع دیگری از تاریخ مقاومت مردم ما در بامیان رقم خورد.

۸- به پاس حضور مؤثر و به موقع مرحوم «بابه علی یار» و فداکاری و جان فشانی او در آن شرایط خطیر، در اولین مراسم رژه‌ی نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی افغانستان، در روز نیمه شعبان سال ۱۳۷۴، رهبری حزب وحدت اسلامی او را در کنار خود داشت. استاد خلیلی در حضور هزارن نفر از مردم و مجاهدان، به محاسن سفید «بابه علی یار» بوسه زد. در میان تمامی فرماندهان و جنرالان، تنها بابه علی یار را به رتبه «سترجنرالی» مفتخر ساخت. البته که بابه علی یار خود هرگز در حیات سیاسی خود، پای بند القاب و عناوین این چنینی نبود. او در میان مردمش مفتخر به شجاعت، صداقت و نیک‌نامی، زهد و ساده زیستی بود. حتی شنیدیم که صبح پیروزی سرنوشت‌ساز «کُوی کینک» وقتی



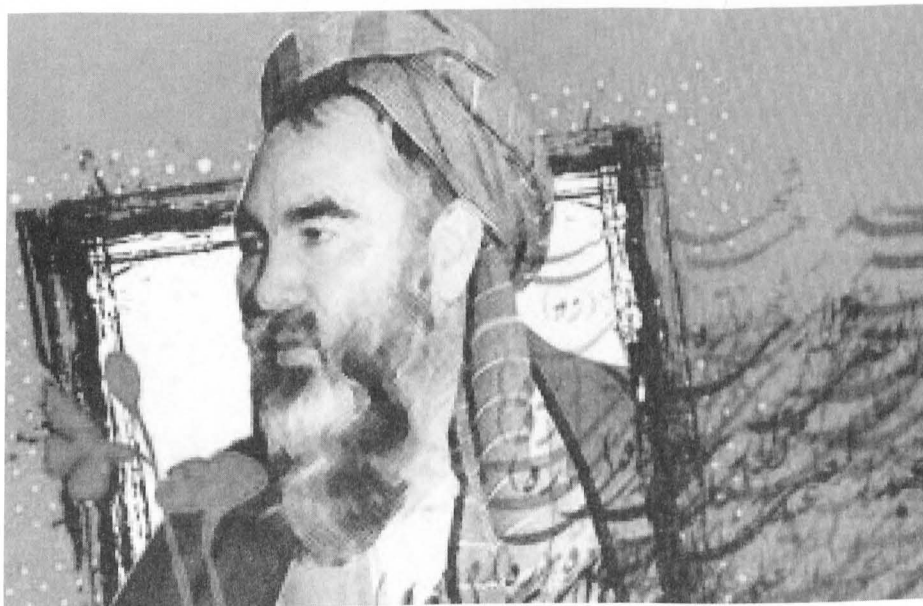
رهبری حزب به او مقداری پول فرستاد، او در مقابل، پیام داد که «فعلاً به پول احتیاج نداریم، مرمی و مهمات نیاز داریم».

۹- در یک کلام، بابه علی یار حق بزرگی به عهده تمامی رهبران سیاسی و جهادی، مردم، و نسل امروز و فردای ما دارد. او به راستی مجاهد حقیقی، مدافع راستین، سنگردار امین، و سپر مطمئن بلاهای مردمش در روزهای خون و خطر بود. تاریخ حیات سیاسی مردم ما و مقاومت جنبش عدالت‌خواهی، حماسه آفرینی‌های این فرمانده نستوه و سردار سترگ را هرگز از یاد نخواهند برد. قلعه‌های سربلند بابا در بامیان تا دامنه‌های هندوکش در پروان، تپه‌ها و صخره‌های میدان تا دشت‌های لاله گون مزار و بلخ و سمنگان، حضور پرشکوه و گام‌های استوار آن فرزند صدیق میهن و مدافع راستین مردم را فراموش نخواهند کرد. روحش شاد و یاد و خاطرات جان فشانی‌ها و حماسه آفرینی‌های او گرامی باد!

اعلام بهت و حیرت

■ عزیززاده مالستانی

شب ۲۳ حوت ۱۳۷۳ از کوتل بلند «اسپی کوتل» پوشیده از برف عبور کرده، در قریه‌ای «جوشو» ناهور، منزل جناب انورخان مهمان شدم. تازه سفره پهن شده و ظرف‌های غذا را گذارده بودند که رادیو (B.B.C)، شهادت شهید مزاری توسط طالبان را اعلام کرد. بهت و حیرت حاکم شد، غذا در گلو گیر کرد؛ تشنج در اعضای همه پدید آمد. و فضای خانه و جلسه غم آلود گردید. با فاصله‌ای سه دقیقه فتوای مفتی اعظم بر این که «این آدم به هزار و یک دلیل جنایت کاراست» پخش گردید و نمکی بر زخم‌های دل‌های ما پاشیده شد، سوزش آن تا هنوز باقی است؛ زیرا به گفته



شاعر عرب، زخم‌های شمشیر و نیزه مرهم پذیر است، اما زخم زبان مرهم نمی‌پذیرد. به مدت ده روز در قریه‌های «جاغه شیو» ناهور در گشت و گذار بودم، برف و بارندگی زیاد بود و طی کردن مسیر از این قریه به قریه‌ای دیگر در آن فصل سال، کار آسان نبود. به هر قریه‌ای که وارد می‌شدم، مردم به محض شنیدن در مساجد و حسینیه‌ها خود جمع می‌شدند، برای شان سخنرانی می‌کردم، همه اشک می‌ریختند، تأسف می‌خوردند؛ گویی پدر واقعی و یگانه دلسوز و غم‌خوار خود را از دست داده بودند و به روح پدر غم‌خوار شان درود می‌فرستادند و نذر و خیرات می‌کردند. اما حالت بهت زدگی و حیرت در همه جا حاکم بود. فضای هر منطقه، فضای غم آلود بود.

دو خاطره از حجت الاسلام والمسلمین آقای حلیمی جاغوری

۱. شهید حجت الاسلام والمسلمین استاد مزاری^(ه) و نظام فدرالی؛

تبعیض، واقعیت تلخ و پدیده ریشه‌دار در تاریخ افغانستان است. عنصر محوری در مبارزات رهبر شهید نیز عبور از تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی بود. شهید استاد مزاری^(ه) به‌خوبی متوجه بود که ستم‌های اجتماعی ناشی از تبعیض در حوزه سیاست و قدرت می‌باشد، به همین دلیل؛ تأکید جدی بر



مشارکت اقوام در قدرت نموده و خواهان «نظام فدرالی» و یا «تعدیل واحدهای اداری» در کشور بود. در منازعات و مذاکراتی که با «اداره نظامی مسعود- ربانی» داشت راجع به این موضوع پا فشاری می‌نمود. روزی در علوم اجتماعی بودم، توسط داکتر «طالب» مطلع شدم که مرحوم «آیت الله صادقی پروانی» می‌خواهد مرا ببیند، خدمتش رسیدم، فرمود: شما را «استاد مزاری» خواسته است. وقتی در خدمت ایشان رفتم تعدادی از دوستان دیگر نیز بودند. استاد شهید^(ه) فرمود: شما با هیئتی از «افغان‌ها» به سرپرستی مولوی محمد نبی و هیئتی از «ازبیک‌ها»، بروید با اداره ربانی مذاکره نمایید. جنبش ملی شمال از ابتدا در این مذاکره شرکت نکرد و ما صرفاً یک جلسه دوجانبه با مولوی محمد نبی داشتیم که بعد از آن، آن‌ها نیز نیامدند. هیئت «حزب وحدت اسلامی» به تنهایی وارد مذاکره با اداره ربانی در کابل گردید. نظر استاد شهید^(ه) در ابتدا این بود که راجع به «فدرالی شدن نظام سیاسی» مذاکره شود اما قبل از این که جلسه با اداره ربانی شروع گردد، فرمود: «فدرالی شدن نظام یک حق است، متأسفانه ما در شرایطی قرار داریم که دیگران موجودیت ما را قبول ندارند، در ابتدا باید خود را ثابت کنیم که هستیم، پس از آن نوبت به حق‌خواهی می‌رسد، شما فعلاً مسئله فدرالی را مطرح

نکنید و تأکید بر تعدیل واحدهای اداری نمایید، چون بر اساس تشکیلات ظالمانه موجود از یک ولسوالی از مناطق مرکزی با صدو بیست هزار جمعیت یک نماینده می‌آید و از اداره شش هزار نفری در برخی از مناطق دیگر نیز یک نفر نماینده انتخاب می‌گردد، در چنین وضعیتی ما هرگز به حقوق خود نمی‌رسیم.» دلیل دیگری که باعث شد رهبر شهید^(۹) تعدیل واحد اداری را تبدیل به اولویت کاری نماید تلاش اداره ربانی برای تشکیل شورای حل و عقد بود. به هر صورت مذاکراتی که با هرکدام از نام زد «وزیران» راجع به تعدیل واحدهای اداری داشتیم، با نظر حزب وحدت اسلامی موافقت نمودند، چند دور مذاکره با شخص ربانی داشتیم و در نهایت ایشان نیز تعدیل واحدهای اداری را در ظاهر قبول نمود. پس از این موافقت‌نامه بود که هیئت‌های برای تعیین و انتخاب نمایندگان مناطق برای شرکت در شورای حل و عقد به ولایت‌ها فرستاده شد، بنده نیز به عنوان عضو هیئت بودم که به غزنی رفتم و این برای اولین بار در تاریخ افغانستان بود که هر منطقه متناسب با نفوس و جمعیتی که داشت نماینده انتخاب می‌کردند، به عنوان نمونه جاغوری قبلاً یک نماینده در مجالس ملی می‌فرستاد اما بر مبنای توافق انجام شده جاغوری مستحق چهار و نیم نماینده بود. کارها به خوبی پیش می‌رفت تا این که استاد به ما پیام داد: «اداره ربانی صداقت ندارد، مذاکرات ما با اداره ربانی شکست خورده و نمایندگان حزب وحدت نباید در این شورا شرکت نمایند.»

۲. حساسیت نسبت به بیت المال

در اوایل انقلاب، شاید در سال ۱۳۵۸ بود که استاد مزاری^(۹) در پایگاه «سازمان نصر افغانستان» در «نی‌قلعه» آمد. روزگار سختی بود، امکانات و حتی مواد غذایی کافی نداشتیم، دوستان برای غذای شب برنج تهیه کرده بودند، موقع صرف غذا، استاد متوجه یک تکه دنبه گوسفند در میان کاسه برنج شد، فرمود: «شما غذای طاغوتی می‌خورید!» در آن زمان هنوز شخصیت «استاد شهید» برای ما به خوبی شناخته شده نبود، به همین دلیل سرزنش ایشان برای دوستان ما که همگی سرشار از غرور جوانی بودند اندکی سنگین آمد و تصمیم گرفتیم؛ چند روزی که در خدمت استاد هستیم غذای ساده‌تر از غذاهای ساده قبلی تهیه کنیم، استاد بدون این که کم‌ترین توجه به کیفیت غذاها داشته باشد از آن میل می‌نمود. استاد شهید یکی یا دوتا پتلون (شلوار) آورده بود و یک بسته اسکناس به من و «شهید احمدزاده» برای مصارف پایگاه داد و گفت: یک لگ افغانی است. ما خجالت کشیدیم که بشماریم، نشمرده در زیر تشک گذاشتیم. وقتی استاد بیرون رفت آن را شمردیم، هشتاد هزار افغانی بود، با ایشان در میان گذاشتیم و هرچه اصرار نمودیم قبول نکرد، فرمود: باید در همان موقع می‌شمردید. خدایش رحمت کند! در کابل نیز برای مصرف بیت المال بسیار دقیق و سخت‌گیر بود، هرگز اجازه نمی‌داد که ذره‌ای از مال «بیت المال» بی‌مورد مصرف شود، مواردی زیادی را شاهد بودم که حتی شخصیت‌های مهمی حزب، جرئت نمی‌کردند مصارف خود و همراهانش را با استاد در میان بگذارند چون او با سخت‌گیری و دقت، مصارف نیروها را محاسبه نموده و در مواردی حسابرسی می‌کرد.

دیدار دور از انتظار

■ بصیر احمد دولت آبادی، لندن - کانادا

اواخر تابستان ۱۳۶۴ ش بود. بیش تر کاروان های حج به ایران برگشته بودند. ما تقریباً جزو آخرین کاروان های بودیم که باید به تهران بر می گشتیم. ما و احمد رفعت شولگره ای در کاروانی بودیم که از بچه های منزل دشتیار کسی دیگری در آن کاروان نبود. همان طوری که اشاره شد، دوستان دیگر قبلاً به تهران رسیده و مورد استقبال آشنایان قرار گرفته بودند. ما و احمد نخواستیم که به منزل خبر دهیم چرا که توقع نداشتیم کسی به استقبال ما دو نفر آخری بیاید. اصلاً در ذهن ما نمی رسید و توقع نداشتیم که کسی به استقبال ما هم خواهد آمد. اما زمانی که از طیاره بیرون شدیم، هنوز ساک ها نرسیده بود که دچار غبطه شدیم. چرا که با دیدن دیگران که استقبال می شدند آب از چشمان ما جاری شد، احساس غربت و بی وطنی کردیم.

به احمد گفتیم: برو به منزل تماس بگیر خبر بده که ما هم رسیده ایم! او رفت در صف تلفن، پس از مدتی انتظار بدون تماس برگشت و گفت: نوبت نمی رسد. همان طور که دیگران را نگاه می کردیم چگونه استقبال می شوند اشک شادی از چشمان همه جاری بود، ما هم کنار ایستاده ناخودآگاه به یاد خانه، خویش، قوم و آشنایان افتادیم. اشک های خود را از همدیگر مخفی می کردیم. هردو در این فکر بودیم اگر ما هم در این جا خویش و قومی می داشتیم، حتماً به استقلال ما می آمدند.

به نرده های آهنی که حجاج را از استقبال کنندگان جدا می ساخت تکیه داده بودم تا احمد بیاید و بیرون شویم که سید علی صدا زد کربلا کربلا! کجایی؟ باب به یک ساعت است منتظر شماست! از این که، به دلم گشته بود که کسی به استقبال ما نمی آید، بسیار خجالت کشیدم و از شوق فریاد زدم ما این جااییم. در آن هوای گرم باب به غرق عرق از دور نمایان شد، از شوق طرفش دویده همدیگر را در بغل گرفتیم.

حسین اسحاقی ضمن بغل کشی گفت: زود شوید که باب به با ولایتی قرار دارد، دیر می شود. همه به همان جیب نخودی سوار شده به منزل دشتیار رفتیم. با این که نزدیک به یک ساعت از وقت قرار باب به با ولایتی وزیر خارجه ایران گذشته بود، باب به اصلاً اظهار ناراحتی نکرد. از این واقعه ها سال ها می گذرد، ولی بزرگواری باب به مزاری روز به روز برای مردم ما روشن تر می گردد که چه شخصیتی بوده است. آیا دیگر بزرگان نیز با زیر دستان خود همین طور رفتار می کنند؟ روح باب به شاد، راهش پر راهرو باد. والسلام

«جانم به فدایش، او مزاری است»

■ حمید زکی - قم، ۱۳۹۶/۱۰/۲۷

سال ۱۳۵۹، پس از آزادی از زندان پلچرخی در زمان حکومت ببرک کارمل، سومین رئیس جمهور دست نشاندۀ اتحاد جماهیر شوروی سابق؛ در حالی که سن و سالی کمی داشتم، راه مهاجرت به ایران را در پیش گرفتیم. در مشهد مقدس، مدتی در دفتر سازمان نصر افغانستان بودم، شهید عبدالحمید سجادی، مرحوم افتخاری (معروف به افتخاری سرخ) آقای ناطقی پنجاب از افراد مهم و تاثیرگذار دفتر مشهد به حساب می‌آمدند. برنامه‌های فرهنگی، مطالعاتی و نیز مباحث داغ سیاسی روز، مثل مسایل اشغال افغانستان و موضوعات روز انقلاب ایران، زمان ریاست جمهوری آقای بنی صدر؛ اولین رئیس جمهور انقلاب اسلامی ایران؛ بسیار داغ بود.

یک روز با پیدا شدن مهمان‌های تازه حال و هوای دفتر به کلی تغییر کرد، جوش و نشاط و شور و شوق خاصی در سیمای دوستان به وجود آمد، همه در محور سیمای شخص جدید که برایم ناشناخته بود، جان تازه گرفته بودند، از دوستی، که به آن طاهر خطاب می‌کردند، سؤال کردم، این شخصیت کیست که این قدر مهم است و مورد احترام خاصی قرار دارد. او در پاسخ گفت: «نمی‌شناسی؟! جانم به فدایش او «مزاری» است.

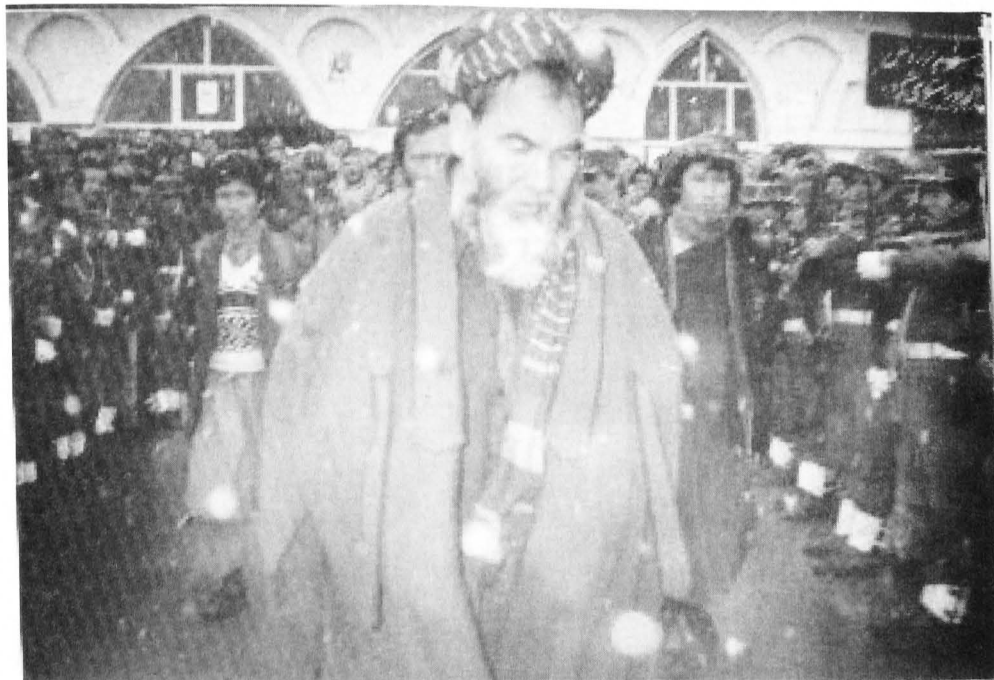
به‌خاطر جو پلیسی شدید در کابل، به خصوص مدتی که در زندان بودم، بسیاری از چهره‌های مؤثر سازمان را نمی‌شناختم. فقط چند بار پیش از زندان نام «مزاری» را از «شهید واحدی» شنیده بودم. عبارت «جانم به فدایش او مزاری است» مرا متوجه شخصیت استثنایی و دوست داشتنی «رهبر شهید، مزاری سترگ» نمود.

از جمله کارهایی که شهید مزاری^(۱) در مدت بسیار کوتاهی که در دفتر مشهد انجام داد، برگزاری محفل گرامیداشت شهادت علامه سید اسماعیل بلخی^(۲) در مسجد گوهر شاد، در حرم مقدس حضرت امام رضا علیه السلام در ۲۴ سرطان ۱۳۵۹ بود. سخنان شهید مزاری در باره تحلیل انقلاب مردم افغانستان و تجلیل از مبارزات علامه سید اسماعیل بلخی برایم بسیار تازگی داشت. رهبر شهید پس از سه یا چهار روز، به سوی افغانستان عزیمت نمودند و با خود محموله مقدار کتاب و وسایل فرهنگی داشت.

این نخستین باری بود که شهید مزاری^(۳) را می‌دیدم، و تا هنوز واژه «جانم به فدایش او مزاری است» در خاطره و ذهنم هم‌چنان باقی است. و رفتار می‌کنند؟! روح بابۀ شاد، راهش پر راهرو باد!

◆ اسکندر عباس زاده

بخاطر تعیینات مرحوم استاد زاهدی رییس هیئت از کابل آمده بود تا تعیینات جدید را ابلاغ نماید ایشان اول از تهران کار را آغاز نمود و بعد دفاتر اصفهان و قم نوبت مشهد که رسید متأسفانه، حادثه ۲۳ سنبله پیش آمد ایشان ماموریت را نا تمام کابل رفت یکی از اعضای هیات شهید والامقام سید محمد سجادی بود که ایشان روز سوم شعبان سالروز ولادت امام حسین^(ع) با تعداد از علمای مشهد حضرت استاد محمدعلی واثق که از جانب شورای مرکزی مسئولیت نمایندگی حزب وحدت اسلامی در مشهد را احراز نموده بود با ذکر صلوات وارد دفتر گردید مسئولان سابق که از جناح مخالف بود فوراً دفتر را ترک و بعضی‌ها با دفتر اتباع تماس گرفتند که عده علیه دفتر کودتا شده است. از دفتر اتباع کسی بنام آقای سلطانی وارد دفتر گردید سؤال نمود: چند نفر کشته شده است و چند دست و پا شکسته است گفتم: هیچ! گفت: گزارش شده که این‌جا درگیری رخ داده ایشان را هدایت نمودم اطاق کمیسیون اطلاعات آقای سید عوضعلی صادقی و شهید سجادی هم تشریف آوردند و موضوع را صحبت نمودند و یک برگ کاپی شهید سجادی از نامه شورای مرکزی را به وی تحویل داد که من رسماً ماموریت شورای مرکزی را انجام دادم. ادعای جناح مقابل این بود که امکانات ما در غرب کابل مانده است و ما امکانات و دفتر را تخلیه نمی‌کنیم! سرانجام فیصله شد بخاطر جلوگیری از نزاع هردو



جناح دفتر را تا اطلاع ثانوی تخلیه نماید دو نفر بحیث محافظ و مسئول اموال دفتر بمانند. حقیر و مسئول اطلاعات دفتر شب دفتر ماندیم خوف و هراس وجود داشت. فردای آن روز جلسه منزل انجینر

جدیر که از خطه دلاور مردان شهرستان بود، رفتم که شهید سجادی تعارف نمود کنار وی نشستم گزارش دفتر را دادم. تعداد زیادی از علما و اعضای دفتر منزل جدیر بودیم مدت دو روز شده بود که تماس با کابل قطع بود. شهید سجادی دو نمبر سترلایت از رهبر شهید داشت که رخ نمی‌شد با پیشاور دکتر طالب که مخبره داشت هرساعت تماس می‌گرفتیم ایشان هم اطلاع نداشت در یک وضع بالاتکلیفی و همه نگران بودیم و از همه نگران‌تر شهید سجادی بود تا آخر روز تلاش‌ها بی‌نتیجه بود. شب، آدم منزل رادیو (B.B.C) اخبار شهادت را پخش نمود به اتفاق سلمانعلی دوست‌زاده که با ایشان همسایه بودیم راهی کتابخانه رسالت گلشهر شدیم قبل از ما دوستان وارد کتابخانه شده بودند و گریه و ناله بلند بود. آقای قانع‌زاده که یکی از مبارزان بود و اکنون در فنلاند است وارد شد همه گریه می‌کردیم که آقای ابراهیم کربلایی یکه ولنگی که مرد عارف و انقلابی بود، وارد شد و گفت: نصری‌ها چه شده؟ هر یکی از شما مزاری است وی از اقوام استاد عرفانی مرحوم بود همه را دعوت به آرامش نمود فردای آن روز کوی صاحب الزمان مسجد موس بن جعفر^(ع) مراسم گرفته شد. به حدی خبر شهادت سنگین بود که چندین نفر در اثر گریه و شیون غش نمودند و با آمبولانس به شفاخانه انتقال داده شدند. شهید سجادی هم اشک می‌ریخت واقعاً فاجعه‌ی عظیمی بود. بعد از آن، کتابخانه رسالت تبدیل شد به دفتر و پایگاه مردمی و بعد از چند روزی نظامیان و یتیمان بابه وارد ایران شدند با چه استقبال گرم مهاجران رو به رو می‌گردیدند و کمک‌های مالی مردمی حمایت دلسوزانه از آوارگان غرب کابل، همه گوش به دهان آن‌ها بودیم که خاطرات خود را از بابه می‌گفتند. خدایش همه را اجر و پاداش عنایت فرماید که با قلم، تفنگ و گفتار از خط عدالت‌خواهی حمایت نمودند.

یادی از روزهای غم‌انگیز سقوط غرب کابل و شهادت رهبر شهید!

■ ابراهیمی غرجستانی

چند روزی بود که از مدرسه مرکز لعل به خانه رفته بودم و شب‌ها با پدرم با حساسیت اخبار (B.B.C) را پیگیری می‌کردیم به خوبی به یاد دارم که قبل از سقوط غرب کابل نیروهای ربانی و مسعود با حملات گسترده‌ای با تمام توان برای سرکوب حزب وحدت وارد عمل شدند و هرچه توانستند بمب و باروت بر سر مردم غرب کابل ریختند. اما تقریباً پس از هرحمله، رادیو (B.B.C) از شکست سنگین نیروهای متجاوز خبر می‌داد تا این‌که با نزدیک شدن طالبان ورق برگشت و شبی، (B.B.C) خبر اسارت رهبر شهید را پخش کرد با شنیدن این خبر همه در شوک و وحشت فرو رفتند. اضطراب و دلهره عجیبی حاکم شد همه دعا می‌کردیم استاد آزاد شود من یک جریده خبری حزب وحدت دستم بود که نیروهای نظامی منطقه ما از کابل آورده بودند قطعه شعری در باره شهادی افشار در آن بود «تو رفتی در اسارت ما در آتش / تو آغشتی به خونت من جفا کش» من که ذهنم درگیر خبر اسارت رهبر شهید بود ساعتی بعد ناخودآگاه همین شعر را با خود غریبانه زمزمه می‌کردم یک دفعه که متوجه شدم تکان خوردم و بر خود نهیب زدم که وای! این چه حرفی است؟ خدایا مرا ببخش! ۲۴ ساعت در وحشت و اضطراب گذشت. تا این‌که شب دیگر خبر شهادت استاد را از (B.B.C) شنیدیم. گویا تمام غم‌های عالم بر ما فرود آمده بود (B.B.C) با پخش خبر غارت خانه‌های غرب کابل، شیون و ناله زنان و مادران غرب کابل هر دم بر دل ما نیشتر می‌زد خبر نگار می‌گفت: سربازی را دیدم که زیر بار سنگین اموال غارت شده دولا شده بود، دیگری با جست و جوی خانه‌ها می‌گفت: ما تشنه به خون هزاره‌ها هستیم و....

فردایش آمدیم مرکز لعل، «پایگاه» سیه پوش بود مردم به تمام معنی خود را بی‌پناه و درمانده احساس می‌کردند. مراسم برگزار شد. مجری کسی بنام قاسمی بود، رفت مصاحبه رهبر شهید را با (بی بی سی) با استفاده از یک ضبط صوت کوچک پخش کرد که می‌گفت: ما با طلبه‌ها مذاکره داریم و.... مردم بی‌اختیار به ناله و شیون افتادند.

نمی‌دانم کسی نوارهای از اخبار آن زمان دارد یا نه؟ اگر نزد کسی هست آن‌ها را تبدیل کنند. خیلی‌ها آن زمان اخبار (B.B.C) را ضبط می‌کردند. یکی از مصاحبه‌های که آن زمان خیلی تاثیرگذار و نیروبخش بود مصاحبه استاد خلیلی از پیشاور بود که با موضع‌گیری بسیار به‌موقع تا حدی امید ایجاد کرد. ایشان گفت: ما تنها در غرب کابل نبودیم، جبهات ما در غور، ارزگان، بامیان و شمال پاجراست. جالب این‌که استاد خلیلی طوری مصاحبه کرد که انگار هیچ تحت تاثیر فاجعه غرب کابل قرار نگرفته است.

■ جلیل رضایی

ماه حوت سال ۱۳۷۳ به عنوان غمبارترین ایام بر عموم مردم هزاره و مخصوصاً بر مردم غرب کابل سپری شد، با رسیدن طالبان در غرب کابل و بالا گرفتن مشاجرات شان با نیروهای شورای نظار بر سر مناطق که تحت تسلط حزب اسلامی قرار داشت، با تخلیه‌ای آن‌ها به تصرف شورای نظار در آمده بود، جنگ سه روزه که با تمام امکانات و قوا توسط دولت ربانی و متحدان آن برای بر چیدن و



محو حزب وحدت اسلامی به رهبری استاد مزاری انجام گرفته بود متوقف شد. شورای نظار که تمام انرژی جنگی خودش را در مدت سه شبانه روز وقف جنگ علیه مدافعان غرب کابل نموده بود، از درگیر شدن با طالبان اجتناب نموده، سنگرهای مربوط به حزب اسلامی را به طالبان واگذار کرد. نیروهای خودش را به عقب کشید و مناطق تخلیه شده حزب اسلامی در اختیار طالبان قرار گرفت. طالبان با تصرف سنگرهای حزب اسلامی و عقب نشینی شورای نظار به خلع سلاح جبهات و خطوط حزب وحدت اقدام کرد. اول چند پسته اطراف لوای سه را خلع سلاح و افراد

آن را با خود به اسارت برد. در لوای سه در سنگر (B.M.12) بیم دوازه بودم، بعد از آن همه غرش و صدای انفجار و آتش باری، سکوت همه جا را فرا گرفته بود، حتی یک فیر کلاشینکوف هم شنیده نمی‌شد، ساعت ۹ شب بود تصمیم گرفتم به قوماندانی قول اردو بروم تا ببینم اوضاع از چه قرار است. با چراغ قوه‌ای کوچکم براه افتادم، وقتی آن‌جا رسیدم، همه افسران بلند رتبه‌ای قول اردو جمع بودند؛ جنرال آصف، جنرال خداداد، جنرال غلام‌سخی، سید اعلا رحمتی و...، جنرال آصف هر دم توسط مخابره با مقر استاد مزاری صحبت می‌کرد، صحبت‌ها پیرامون وضعیت خطوط جنگی بود. جنرال آصف از وضعیت خطوط دفاعی گزارش می‌داد. وقتی از او پرسیده شد، که وضعیت لوای سه چطور است؟ پاسخ داد: پسته‌ای تپه‌ها و بلندی‌های مشرف بر قول اردو را تصرف نموده، افراد آن را اسیر کرده با خود بردند و اکنون بر لوا تسلط یافته‌اند، از مقر استاد مزاری فرمان صادر شد، که وسایل مهم تان را جمع کنید، از لوا بیرون شوید. دیگر نگفت: کجا بروید، صحبت خاتمه یافت و جنرال آصف با جمع کردن سیم مخابره آن را برداشته گفت: بچه‌ها یا الله لوا را ترک کنید!

با شنیده شدن این پیام یک‌بار وحشت همگی را فرا گرفت و سراسیمه از جا حرکت نمودند، آن‌ها همه وسیله داشتند، هر کدام سوار موترهای شان گردیده با سرعت لوا را ترک کردند. خیلی از افراد داخل لوا بودند و از وضعیت خبر نداشتند، من با عجله دویده آمدم، پرسنل بلوک سیاسی را که ۳۰ نفر بودند، همه را خبر نموده باهم پیاده به سوی قصر دارالامان و به مقصد قلعه‌ای شهاده به راه افتادیم، وقتی به دروازه‌ای نظام قرول رسیدیم در حدود ۱۰ نفر در پسته‌ای نظام قرول نگهبانی می‌دادند، رفتن موترها به دنبال هم و آمدن ما آن‌ها را نگران کرده بود، دو نفر با موهای بلند، جلو آمده از من پرسیدند: چه خبر شده کجا می‌روید؟ من آن‌ها را در جریان سقوط پسته‌ها و اسیر شدن عده‌ای از نظامیان قول اردو گذاشتم تا بی‌خبر نباشند، یک وقت دیدم یک از آنان شروع کرد با دو دست بر سر و صورتش زدن، و موهای شان را می‌کند و می‌گریست، گاهی بر زمین می‌نشست و گاهی بر می‌خواست، پیش ما التماس می‌کردند که برگردید، نروید، بیایید بجنگیم، و الا اگر لوا را بگیرد، در قدم دوم وارد خانه‌های ما شده نوامیس ما را می‌برند.

هر دم فریاد می‌کشید، و ناله می‌کرد، می‌گفت: نروید!

شما را به خدا بر گردید!

خدایا، خدایا!

نروید که باز حادثه افشار تکرار میشه!

موهایش را می‌کند و می‌نالید، اما نه سلاح داشتیم، و نه اجازه جنگیدن، و نه فرماندهان حضور داشتند. جوان می‌نالید، و بی‌تابی می‌کرد. ماه براه افتادیم و پیاده تا قلعه شهاده آمدم و همه ۳۰ نفر شب را در خانه‌ای عموم سپری و فردا صبح هر کسی به سوی رفت، که تا امروز هم دیگر را ندیدیم.

«یاد آن روزها»!

■ محمد امینی مالستانی

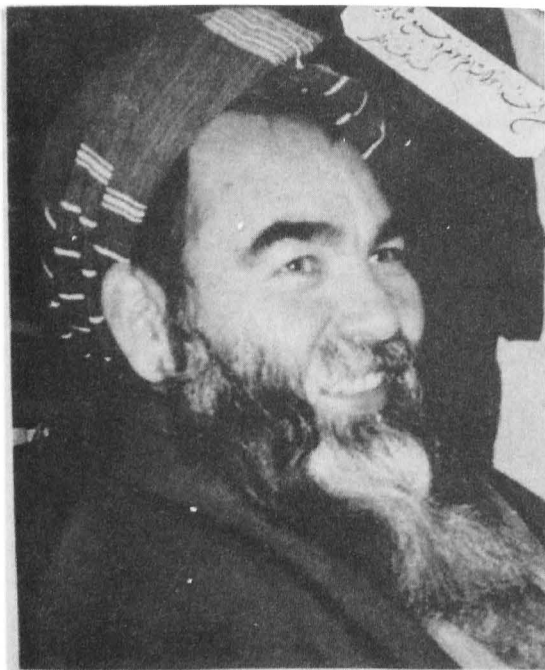
آن ایام دوران تحصیل ما در حوزه علمیه قائم (عج) چیدر تهران بود. روزی به سوی شهر قم در حرکت بودیم، بعد از رسیدن مقابل عوارضی قم، راننده اتوبوس رادیو را روشن نمود که داشت اخبار صبح‌گاهی را می‌گفت. به دقت به اخباری که مربوط به افغانستان بود گوش می‌دادیم، آن روزها، داغ‌ترین خبر، مسئله پیشروی طالبان و رسیدن به دروازه‌های کابل بود، اما در این اثنا از دستگیری استاد مزاری خبرداد! این خبر شوک عجیبی را به من وارد کرد ...



در ادامه خبر، صحبت‌های آقای خلیلی را پخش کرد که از طالبان خواسته بود تا امنیت جان آقای مزاری را باید تضمین کند... اما این صحبت‌ها از سنگینی خبر دستگیری رهبر شهید چیزی نکاست... چند روزی گذشت که از رادیوی بی بی سی، خبر شهادت شهید مزاری و یارانش پخش شد. این احساس در من به وجود آمد که دیگر مردم هزاره، بدون رهبر و سرکرده شدند... مهاجران در سوگ و ماتم عظیمی فرو رفته بودند. هر جمعی برای برپایی مراسم تجلیل و سوگواری فعالیت شان را آغاز نمودند. ما و مجموعه‌ای از طلاب افغانستانی که حدوداً ۱۰ نفر در حوزه قائم چیدر بودیم، نیز تصمیم گرفتیم برای آدای مسئولیت در قبال این فاجعه عظیم، مراسمی در این حوزه برپا نماییم... همگی به اتفاق آرا تصمیم گرفتیم مبلغی پول جمع کنیم برای تهیه و چاپ اطلاعیه، پلاکارت، پوستر و... با مسئولان حوزه صحبت کردیم و اجازه برپایی این محفل را گرفتیم. تمامی طلاب همشهری با

گرایش‌های مختلف، هرکدام مأموریت خاصی را به عهده گرفتیم و در برگزاری مراسم صمیمانه و فعالانه اجرای وظیفه نمودیم.

با همکاری یکی از استادان خوشنویس همشهری بنام آقای نجاتی که در سازمان جهاد سازندگی مشغول کار و فعالیت بود، متن اطلاعیه با خط زیبایش نوشته و آن را چاپ و تکثیر نموده و در میان مهاجران در نقاط مختلف تهران توزیع کردیم. عکس و پوسترهای از شهید مزاری را در درب مدرسه و داخل مسجد نصب نموده و مجلس را آماده نمودیم.



اما نگرانی داشتیم از این که مهاجران که جمعیت اصلی را تشکیل می‌دهند، معلوم نیست که به صورت گسترده شرکت نمایند. چون موقعیت مدرسه در یک مکانی بود که مورد دید عموم نبود تا به سادگی آدرس آن را یافته و شرکت کنند. از طرف دیگر تبلیغات ما هم خیلی گسترده نبود. بالاخره وقتی برنامه از ساعت ده قبل از ظهر شروع شد، مهاجران کم کم از راه رسیدند.

طلاب ایرانی و اساتید را نیز دعوت کرده بودیم، آنان در ابتدای جلسه به صورت چشم‌گیر شرکت کردند. تلاوت قرآن شروع شد. بعد از حدود نیم ساعت، سخنران اول محفل آقای محمد ناطقی

سخنگوی حزب وحدت در تهران، سخنان خویش را آغاز نمود و پیرامون شخصیت شهید مزاری و تحولات جاری کشور صحبت نمود که خیلی از اهل مجلس خصوصاً مهاجران را متأثر ساخت.

سخنران بعدی آقای حمیدی بود که در سخنوری معروف و مشهور بود. وی با تحلیل مفصل و جامع و با بیان رسا، خلاصه از تاریخ مظلومیت مردم هزاره و تحولات اخیر افغانستان را به بحث گرفت و یک سخنرانی بسیار جذاب و پرشوری را ارائه نمود که بعد از مراسم، اساتید حوزه می‌گفتند: عجب سخنران قدرتمندی داشته اید؟ با این بیان ایشان ما با حقایق تلخ افغانستان بخوبی آشنا شدیم. آیت الله هاشمی متولی مدرسه به من گفت: ای کاش ما را در جریان می‌گذاشتید که برای شرکت کنندگان در مراسم، غذا و ناهار تهیه می‌کردیم!

خاطره‌ی از یکی از استادان ایرانی؛

محمد امینی — ۹۵/۱۲/۷



استاد عسکری همدانی که انسان شریف، مخلص و با تقوا و در عین حال یک عالم برجسته بود، کتاب رسائل و مکاسب را تدریس می‌کرد. روزی از من پرسید: آقای امینی از افغانستان چه خبر؟ من بعضی از اخبار و مسایل روز را به ایشان گفتم. بعد گفت: این آقای مزاری خیلی آدمی مخلص بوده! گفتم: استاد چطور؟ گفت: یک شب در خواب دیدم آقای مزاری را که در یک جای بسیار زیبا و سرسبز روی تختی نشسته بود و جمعیت زیادی در حضورش نشسته بود. من هم وارد آن جمع شدم. آقای مزاری از جای خود برخاست و احترام نمود و من هم با ارادت خاص با ایشان مصافحه نمودم و ایشان از من تشکر کرد که در مراسم تجلیلش شرکت نموده بودم. از این پیداست که خیلی آدمی بزرگواری بوده. با بیان این مطلب ما را خیلی تحت تأثیر قرار داد.

■ محمد علی جعفری

در سال‌های ۶۵ یا ۶۶ بود که مجاهدان در داخل کشور مراسم‌های به مناسبت قیام مردم چن‌دال کابل و هم قیام حوت مردم هرات می‌گرفتند و مراسم به همین مناسبت در پنجاب برگزار گردید از طرف دو جریان نصر و سپاه آن زمان حاکمان پنجاب شیخ علی‌داد الهامی و عباس احسانی بودند که هردو پسر عمو هم هستند. یکی از سخنران‌ها من بودم در همان زمان در ولسوالی لعل جنگ بین این دو جریان و بچه ملنگ که از خوانین منطقه لعل بود، شده بود و من در آن سخنرانی نسبت به این جنگ مطالبی را گفته بودم. این سخنرانی به خان پنجاب که در جلسه بود برخورد بود و بعد از مراسم شکایت‌نامه را تنظیم کرده به یک‌ه ولنگ که اعضای شورای مرکزی آن‌جا بود فرستاده و گفت بود ما را به مراسم شان دعوت می‌کنند اگر نیاییم ضد انقلاب می‌شویم و اگر بیاییم این‌گونه ما را توهین می‌کنند. خان آدم معروف و سرشناسی بود. شورای مرکزی برای بررسی قضیه هیئت به سرپرستی

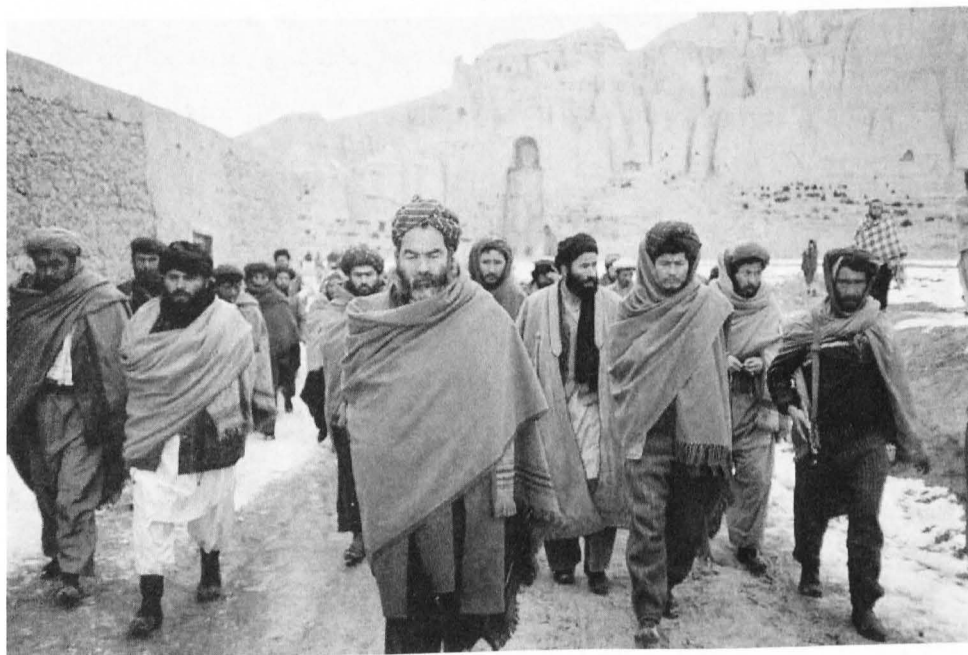


استاد شفق بهسودی
فرستاد. پیام رهبر
شهید خطاب به
الهامی که مسئول
پنجاب بود به این
مضمون بود. که ما
داریم تلاش می‌کنیم
این مردم را از کوه‌ها
پایین کنیم همه را
دور هم جمع کنیم
وحدت به‌وجود بیاریم
اما شما با یک
سخنرانی احساسی و
نایخته همه را متفرق

و دور می‌کنید. اگر این مساله واقعیت داشته باشد شما و سخنران تان را مجازات می‌کنم. این وحدت طلبی رهبر شهید در وقت بود که دیگران تلاش در جنگ و نفاق داشتند. البته با بررسی که استاد شفق انجام داد شکایت خان بر خلاف آن چیزی بود که شکایت کرده بود و نتوانست مدعی خود را ثابت کند و با بررسی نوار سخنرانی من محکوم نشدم. استاد شفق به او گفت: خان صاحب شما را توهین نکرده و شما هم نباید از قشر خان دفاع کنید. سالروز شهادت رهبر تسلیت باد.

■ استاد علیجان زاهدی

مرحوم استاد علیجان زاهدی، یکی از چهره‌های برجسته‌ی جهادی و از شخصیت‌های دردمند هزاره و ارادتمندان به رهبر شهید بود. او همراه با دیگر شخصیت‌های هزاره، در تشکیل حزب وحدت اسلامی، نقشی فعال داشت و زمانی که حزب وحدت در بامیان تشکیل شده و به فعالیت پرداخت، مرحوم زاهدی به عنوان یکی از اعضای فعال شورای مرکزی این حزب، با رهبر شهید استاد مزاری^(ره) همکاری نزدیک و صمیمانه داشت. نوشته‌ی زیر، حکایت یکی از پست‌های استاد زاهدی در فیس بوک است که از یکی از دوستان غزنی، به نام ناصر عارفی شنیدم و در این جا آن را باز نویسی کرده و خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می‌کنم.



برار جان تورفتی!

آقای عارفی می‌گفت: چند سال قبل استاد زاهدی ناهوری پستی را در صفحه‌ی فیس بوک خود گذاشته و در آن، از زمان حضور خود در بامیان با رهبر شهید یاد کرده بود. عنوان پست وی خطاب به رهبر شهید این‌گونه انتخاب شده بود. «برار جان تو رفتی!». استاد زاهدی می‌گوید: یک‌روز مغرب در اطاق خود مشغول نماز بودم که شهید مزاری^(۵) سراسیمه وارد اطاق شد. فهمیدم که حتماً مسئله‌ای اتفاق افتاده است که استاد مزاری این‌گونه سراسیمه، پیش من آمده است؛ از این رو، نماز را زود تمام کرده و پرسیدم: مسئله‌ای اتفاق افتاده است؟ شهید مزاری^(۵) گفت: مسئله فتح کابل در میان است اگر در آن‌جا حضور نداشته باشیم معلوم نیست چه برسر مردم ما می‌آید. گفت: یا باید خود به کابل بروی یا اجازه دهید من بروم. عرض کردم، شما امروز محور حزب وحدت و مردم هزاره به شمار می‌روید و اگر خدای ناکرده بلایی بر سر شما بیاید، شیرازه‌ی حزب وحدت از هم می‌پاشد. من به عنوان یک خدمت‌گذار و عسکر کوچک این مردم، به کابل می‌روم. بالاخره توافق شد که من لباس مبدل کلینری پوشیده با یک موتر به طرف کابل بروم. استاد زاهدی از این‌جا به زندگی شخصی و دوران کودکی خود گریزی زده و یاد آور شده بود که: خداوند در خردسالی، پدر و مادرم را از من گرفت. لذا در خانه‌ی خاله و تحت سرپرستی او زندگی می‌کردم. طبق معمول، پس از چندی مکتب رفتیم. پس از مدتی ملای مکتب، متوجه شد که استعداد فوق العاده دارم و نسبت به دیگر شاگردان با هوش‌تر و چالاک‌ترم؛ از این رو مرا به عنوان دستیارش در امور حضور و غیاب شاگردان انتخاب کرد و سپس، تدریس برخی درس‌ها را به من سپرد. هر روز ارتقای رتبه می‌گرفتم. تا آن‌که ملا وقتی به خانه‌ی شاگردان دعوت می‌رفت، مرا نیز با خود به مهمانی‌ها می‌برد. کارم بدان حد بالا گرفت که حتی در زمان برداشت خرمن و دریافت مزد، ملا مرا با خود سر خرمن گرفتن برد به این امید که مردم وقتی مزد ملا را پرداخت می‌کنند، به من نیز کمک نمایند. مردم نیز، در حقم از لطف‌شان کم نگذاشتند وقتی مزد ملا را حساب می‌کردند، هر کدام، یک سیر دو سیر جو یا گندم به من نیز می‌دادند. سرانجام، روزی که به خانه برگشتم، چندین بار الاغ گندم را با خود به خانه بردم. خاله‌ام با چشمان اشکبار سر راهم ایستاده بود و خطاب به مادر مرحومه‌ام می‌گفت: «خوار جان تو رفتی. کاش زنده بودی و می‌دیدى که علی‌جان، صاحب درآمد شده!» استاد زاهدی، بعد از نقل این داستان از زندگی شخصی خود، خطاب به رهبر شهید می‌نویسد: برار جان تو رفتی! کاش زنده بودی که می‌دیدى آرزوهایت برآورده شده. هزاره در افغانستان عزت و آبرو پیدا کرده، معاون رئیس جمهور شده، نماینده‌ی پارلمان شده، وزیر شده، ژنرال ارتش شده، رئیس اداره شده، نویسنده، محقق و استاد دانشگاه شده و...

خاطرهای از مراسم تشیع جنازه رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری در یکه ولنګ

■ دکتر حسین محمدی از یکه ولنګ.

استاد عبدالعلی مزاری یکی از چهره‌های روشن و نامدار تاریخ و یک رهبر کاریزماتیک با برنامه‌های روشن، مشخص و مدون برای آینده‌ی افغانستان و قومش بود او با بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌ها و ظلم و بیدادگری مبارزه می‌کرد و صدای رسا و حامی هزاران انسان مظلوم و بی‌چاره در برابر نابرابری‌ها و نابسامانی‌ها بود. او منافع شخصی خویش را فدای منافع مردم و کشورش کرد و از جان خود گذشت تا مردمش با افتخار و سربلند زندگی کند. او در شناسایی و هویت بخشیدن به مردمش در افغانستان سخت تلاش کرد و می‌گفت: «هزاره بودن نه تنها جرم بلکه باید افتخار باشد که هست.» درست بیست و سه سال قبل در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ خبر شهادت شهید وحدت ملی استاد مزاری^(۱) در گوشه و کنار افغانستان طنین انداز شد این یک حادثه تلخ و عظیم تاریخی، حادثه باور نکردنی برای دنیا، افغانستان و خصوصاً به رهروان راه عدالت‌خواهی استاد مزاری بود. در آن زمان دوازده ساله بودم و هیچ شناخت قبلی از استاد مزاری نداشتم فقط همین قدر می‌دانستم که یکی از رهبران بزرگ و



سیاستمدار افغانستان؛ خصوصاً هزاره‌ها است و تنها مصاحبه‌هایش را از طریق رادیوها شنیده بودم که همیشه حرفش عدالت، برابری و تامین حقوق شهروندی همه‌ی اتباع افغانستان خصوصاً اقلیت‌های مذهبی، قومی، نژادی و زبانی بود و بر هم‌پذیری، اتحاد و اتفاق بین همه‌ی ملیت‌های موجود در افغانستان، دوری از جنگ، ویرانی، ظلم و ستم، چنان صادقانه، محکم، استوار و با اعتماد تأکید می‌کرد؛

به گونه‌ای که در قلب میلیون‌ها انسان جا گرفته بود.

در این ایام دانش آموز بودم. در قریه‌ی دهن کیچ رستم مدرسه می‌رفتم. طبق معمول باید هر صبح ساعت هفت از خانه حرکت می‌کردم، بعد از یک ساعت پیاده روی، به مدرسه می‌رسیدم. تاریخ ۲۲ حوت بود وقتی رسیدم به مدرسه، وضعیت هم‌کلاسی‌ها و معلم را خیلی دگرگون دیدم هر کس در گوشه‌ای غمگین نشسته بود. از درس و صحبت خبری نبود. بعد از سلام، پیش یکی از هم‌صنفی‌ها رفتم و پرسیدم چرا امروز همه غمگین‌اند؟ چه اتفاقی پیش آمده است؟ گفت: نمی‌دانی، استاد عبدالعلی مزاری همراه تعدادی از قوماندان‌های حزب وحدت در کابل شهید شده. هزاره‌ها بعد از این

بی سرنوشت و بد بخت شد. راستش به هر کس که نگاه می کردی واقعاً در چهره های شان غم و اندوه، بی چارگی، نا امیدی و پریشانی از آینده ی شان دیده می شد. معلم مدرسه ی مان که شب از خبر شهادت استاد مزاری و یارانش اطلاع یافته بود تمام شب بیدار مانده و در وصف رهبر شهید، شعر سروده بود. قرار شد یک تیم سرود از مدرسه ی مان تشکیل شده و در نیک مرکز ولسوالی یکه ولنگ، در مراسم تشییع جنازه ی شهدا و تجلیل از آنان، اجرا نماید. آن روز در مدرسه ی ما از درس خبری نبود. همه ی مردم منطقه ی رستم، در تکیه خانه گرد آمده بودند. غمگین، نگران، مضطرب و پریشان از سرنوشت هزاره های کابل و در کل مردم هزاره که بعد از این چه برسر مردم ما خواهد آمد؟! ما دانش آموزان سرود را تمرین می کردیم. فردای آن روز با مردم منطقه ی سیاده و رستم عازم مرکز ولسوالی شدیم و می دیدم که مردم از پیر و جوان، مرد و زن و کوچک و بزرگ با چه عشق و علاقه ای از سراسر یکه ولنگ، با مشقت و سختی، فاصله های زیاد و راه های صعب العبور را با گل و لای برف و باران پیاده طی کرده و خود را به مرکز ولسوالی رسانده بودند. همه چشم در راه، منتظر بودند تا بار دیگر با اخلاص، صفا و صداقت همیشگی، با رهبر شهید خود تجدید پیمان نمایند و بگویند: رهبر عزیز! تو تلاش و زحمات فراوان را به جان خریدی تا به مردم هویت بخشیدی و ثابت کردی که هزاره ها در افغانستان شعاع فیزیکی گسترده دارد و حذف ناپذیر است. اینک برماست که با صداقت و بگوئیم: رهبر عزیز! راحت هم چنان ادامه دارد. مرکز یکه ولنگ (یعنی نیک) در آن ایام میزبان ده ها هزار انسان عدالت خواه از نقاط دور و نزدیک ولنگ بود. انسان های که تمام سختی های زمستان (سرما، برف، باران، بی جایی و بی سرپناهی در شب ها و روزها) را فقط به عشق دیدار و وداع با رهبر شهید و دیگر شهدای محبوب شان تحمل می کردند. چیزی که مایه ی امیدواری بود، عزم راسخ به ادامه راه شهدا، استواری، اتحاد و اتفاق مردم نسبت به سرنوشت شان بود. دقیق یادم نیست که بعد از چند روز شهدا را از کابل به یکه ولنگ رساندند ولی مردم شاهانه از شهدای شان در یکه ولنگ تجلیل کرده و به تشییع پیکر شهدا به طرف مزار شریف ادامه دادند.

فوق‌العاده بی‌آلایش و دارای وسعت نظر بود.

جوادی یکه ولنگی

■ تهیه‌کننده: عمران حلیمی

«اشاره»

حجت الاسلام و المسلمین جوادی یکه ولنگی، بخشی از عمر و فعالیت‌های سیاسی - جهادی خود را در سازمان نصر افغانستان، سپری کرده است. ایشان یکی از مجاهدان است که در سال ۱۳۶۲، با کاروان نظامی سازمان نصر از ایران به افغانستان اسلحه انتقال داد و از ۱۳۶۳ - ۱۳۶۷ به عنوان شاروال (شهردار) یکه ولنگ خدمت و انجام وظیفه کرده است. آقای جوادی با بسیاری از حوادث و رویدادهای سال‌های جهاد از نزدیک آشنایی دارد. ایشان در زمان حضورش در سازمان نصر، رهبر شهید را هم در ایران و هم در افغانستان بارها از نزدیک دیده و از خصلت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی و طرح‌ها و اندیشه‌های راهبردی ایشان به خوبی آگاهی دارد.



اینک، در آستانه بیست و سومین سالروز شهادت رهبر شهید^(ه) و یاران باوفایش، از جناب آقای جوادی خواسته شد تا خاطرات خویش را از سال‌های حضور در محضر رهبر شهید، پیرامون ویژگی‌های اخلاقی، برجستگی‌های مدیریتی، طرح‌ها و اندیشه‌های راهبردی رهبر شهید^(ه) خدمت خوانندگان سومین ویژه‌نامه‌ی «خورشید عدالت» تقدیم نماید؛ که جناب آقای جوادی در پاسخ، خاطرات خود از رهبر شهید را در دو بخش ذیل ارائه کرده است:

یکم: برخی ویژگی‌های اخلاقی رهبر شهید

رهبر شهید انسانی ساده‌زیست، فوق‌العاده بی‌آلایش و دارای وسعت نظر بود. در نظر ایشان، مقام و موقعیت افراد اهمیتی نداشت و با همه، چه یک عسکر عادی و چه یک مسئول بلند پایه، یکسان رفتار می‌کرد. شهید مزاری از تجملات مثل لباس کدایی، غذای آن‌چنانی و... به شدت دوری می‌جست.

نوع لباس و غذایش با مردم عادی و پائین‌ترین افراد جامعه فرقی نمی‌کرد. بدون در نظر داشت مقام و موقعیت خود، به مقررات پایبند بود. به استعداد، شایستگی‌ها و تخصص افراد توجه می‌کرد. بنده چندین باری که ایشان را از نزدیک زیارت کردم و در خدمتش بودم این موارد را در زندگی ایشان با چشم خود دیدم و مشاهده کردم.

۱- پایبندی به مقررات: رهبر شهید به شدت به مقررات پای‌بند بود و با وجود جایگاه بالایی که در سازمان نصر داشت، حاضر نمی‌شد مقررات را زیر پا بگذارد. در سال ۶۲، مجموعه‌ای از دوستان سازمانی در طبقه‌ی دوم دفتر مشهد سازمان نصر، جلسه‌ای داشتیم، محمد کریمی، یکی از بچه‌های یکه‌ولنگ را به عنوان محافظ دم در گذاشته بودیم. بعد از دقایقی بنده به‌خاطر کاری از طبقه‌ی دوم پائین آمدم، در طبقه‌ی همکف یک سالن برای جلسات عمومی در نظر گرفته شده بود. رهبر شهید را دیدم که در آن سالن پشت میز تنها نشسته است. گفتم استاد چرا بالا نمی‌آئید؟ با لبخند جواب داد که پیره‌دار شما اجازه نمی‌دهد و می‌گوید: بالا جلسه است!

۲- موقعیت‌شناسی: یکی دیگر از خصایص رهبر شهید، زیرکی و موقعیت‌شناسی ایشان بود. در سال ۶۳ تعدادی از نیروهای حرکت انقلاب از پاکستان اسلحه آورده بودند و مسیر شان از یکه‌ولنگ به طرف بلخاب بود. تعداد نیروهای این کاروان تقریباً چهار صد نفر بود. در آن ایام رهبر شهید در پنجاب اقامت داشت. نمی‌دانم چگونه و از کجا اطلاع یافته بود که چنین کاروانی در راه است، به حوزه‌ی یکه‌ولنگ زنگ زد که وقتی این کاروان به یکه‌ولنگ رسید خلع سلاح کنید. چون حرکت انقلاب پیش از آن تعداد شصت نفر از نیروهای سازمان نصر و سپاه را در شولگر دستگیر کرده بود. بنا به دستور ایشان، حوزه‌ی یکه‌ولنگ این کاروان نظامی را با یک ترفندی خلع سلاح کرد و به حرکت انقلاب پیام فرستاد که تا نظامیان هزارگی را از اسارت رها نکنند، نیروهایش در یکه‌ولنگ خواهد ماند. بدین طریق آن ۶۰ نفر آزاد شد.

۳- عنایت و احترام به تمامی افراد: در اواخر سال ۶۰ بود که به عنوان یک عضو عادی سازمان نصر از افغانستان به ایران آمدم، رهبر شهید در آن زمان در دفتر تهران مشغول فعالیت بود، خدمت ایشان رفتم. بدون آن که ما را بشناسد، یا از هویت منطقه‌ای ما سئوالی بکند، از ما به گرمی استقبال و پذیرایی کرده و برای هر نفر در آن زمان (سال ۶۱) مبلغ چهار هزار تومان سفر خرج داد. این خصلت را من در هیچ‌یک از رهبران سازمان نصر مشاهده نکردم که با کسانی که هیچ آشنایی قبلی نداشته باشد به این گرمی استقبال نماید.

۴- بی‌آلایشی: رهبر شهید، انسان بی‌آلایش بود. او به فکر این نبود که من کی هستم و باید در چه جایگاهی باشم و به کجا برسم. بلکه تمام سعی و همتش جمع کردن نیروهای خودی بود. او به هیچ‌یک از زخارف دنیا پای‌بندی نداشت. در زمستان سال ۶۲ به مرز تایباد رفته بودیم برای آموزش نظامی و آماده می‌شدیم برای انتقال اسلحه‌ای که از سوی جمهوری اسلامی به مجاهدان شیعه داده

شده بود. رهبر شهید نیز، جهت هماهنگی کاروان‌ها با ما رفته بود. ایشان در همان خیمه‌ی که ما ساکن بودیم، اقامت داشت. یکی از شب‌ها ایشان جهت سرزدن از دیگر خیمه‌ها و بچه‌های دیگر، بیرون شدند و تا پاسی از شب برنگشتند. بچه‌ها خوابیدند. فردا جهت وضو گرفتن و اقامه‌ی نماز از خیمه بیرون شدم، رهبر شهید را دیدم که پتویی روی خود گرفته جلو خیمه خوابیده است. گفتم استاد چرا داخل خیمه نیامدید. جواب داد شب آمدم دیدم بچه‌ها خوابند، نخواستم مزاحم خواب‌شان شوم. همین‌جا خوابیدم.

۵- ساده‌زیستی: تا زمانی که من در یکه‌ولنگ مشغول انجام وظیفه بودم، رهبر شهید دوبار به آن‌جا آمد در سال ۶۴ و ۶۵ هر بار مدتی طولانی در حوزه‌ی خاتم‌الانبیاء اقامت می‌کرد. یکبار کل زمستان (تقریباً پنج ما) در یکه‌ولنگ ماند و یک بار دیگر هم دو سه ماهی ماند. در این دو نوبت که بنده از نزدیک با ایشان حشر و نشر داشتم، ساده‌ترین غذاها را می‌خورد. در یکی از آن مسافرت‌ها، ماه رمضان هم بود. ایشان کل ماه رمضان را ماست با نان خشک یا حد اکثر شوربای گوشت مرغ می‌خورد، هیچ‌وقت برنج و خورشت نمی‌خورد. رهبر شهید از بس ساده و بی‌تکلف زندگی می‌کرد، عده‌ی از مسئولین بالا رتبه‌ی یکه‌ولنگ که تا حدودی با غذاهای نیمه اشرافی عادت کرده بودند، از حضور ایشان خسته شده و مقر خود را در یک مکان دورتر از رهبر شهید برده بودند. چون رهبر شهید وقتی نوع لباس، کفش و غذاهای آنان را می‌دید، مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت: شما اشرافی‌منشانه زندگی و اسراف می‌کنید. رهبر شهید با آن همه برجستگی که در سازمان نصر داشت، در یکه‌ولنگ وقتی به این طرف و آن طرف می‌رفت، هیچ عسکری با خود نمی‌برد. در حالی که مسئولان یکه‌ولنگ وقتی جای می‌رفتند، هرکدام دو سه نفر عسکر با خود می‌بردند. ما وقتی اصرار می‌کردیم که عسکر باخود ببرید، خطرناک است. جواب ایشان این بود که چه کسی مرا می‌کشد؟

۶- توجه به شایستگی و تخصص افراد: رهبر شهید به دانشجویان و افراد دارای شایستگی‌های علمی، توجه و عنایت خاصی داشت. در یکه‌ولنگ با چند تن از دانشجویان دوره‌ی سابق ملاقات کرده و به مسئولان حوزه‌ی یکه‌ولنگ (جناب استاد سعیدی و استاد محمدی) توصیه کرده بود که آنان را به حوزه آورده و از علم و تخصص‌شان استفاده کنند. از جمله کسانی که رهبر شهید با ایشان دیدار کرده بود، شخصی به نام ابراهیم‌خان بود که قبل از انقلاب در دانشگاه کابل درس می‌خواند. شهید مزاری به مسئولان یکه‌ولنگ توصیه کرد که ایشان را به حوزه دعوت کرده و از هنر و تخصص‌شان استفاده کنند.

۷- برخورد یکسان با اطرافیان: یکی دیگر از ویژگی‌های بارز رهبر شهید این بود که در برخوردهای خود میان افراد به لحاظ موقعیت اصلاً تمایزی قائل نبود، همان نوع برخوردی را که با یک مسئول بلند پایه‌ی سازمان نصر داشت؛ همان برخورد را با یک عسکر عادی، یا هر آدم معمولی دیگر هم داشت. این خصیصه را هم در آن دو نوبت که در یکه‌ولنگ اقامت داشتند و بنده در خدمتش

بودم، با چشم می‌دیدم. او حتی با چند نفر زندانی که از ورس داشتیم با احترام و مؤدبانه بر خورد می‌کرد.

دوم: طرح‌های راهبردی رهبر شهید

۱- رهبر شهید^(ه) طرح‌های راهبردی زیادی در سر داشت. در خصوص یکه‌ولنگ و ولایت بامیان چندین طرح مهم و بنیادی داشت. یکی از طرح‌هایش این بود که می‌گفت: بعد از آن که بامیان را از چنگ حکومت کمونیستی در آوردیم، باید مقر ولایت را به یکه‌ولنگ انتقال دهیم. چون در میان ولسوالی‌های بامیان، یکه‌ولنگ هم موقعیت مرکزی دارد و هم به لحاظ قومیتی، خالص هزاره نشین است.

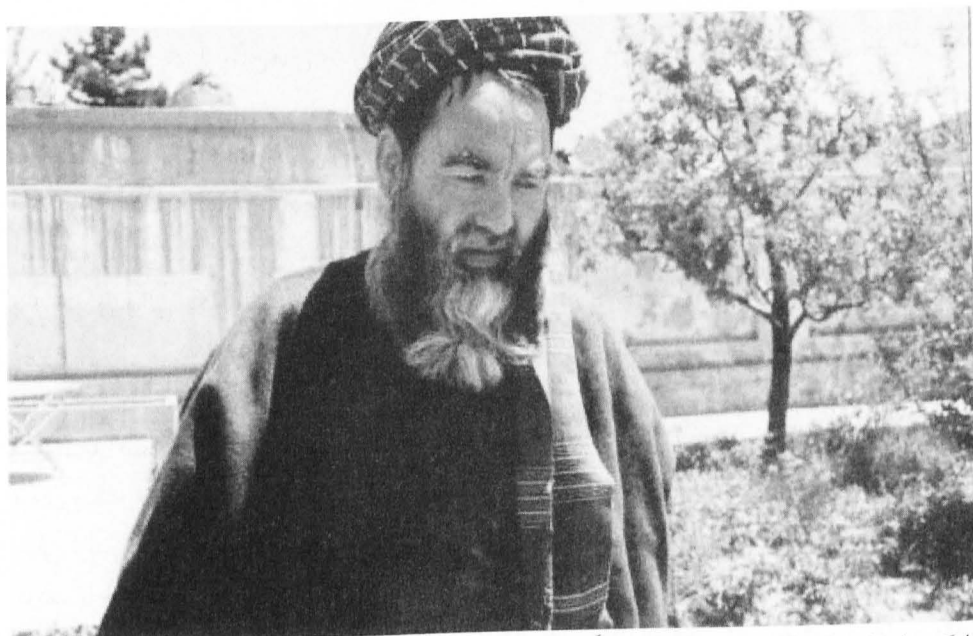
۲- یکی دیگر از طرح‌های رهبر شهید، ایجاد یک سد در منطقه‌ی «پرجویک» دهن بند امیر یکه‌ولنگ جهت تولید برق بود. برای احداث این سد، دو سه نوبت تعدادی از مهندسان را برده و منطقه را به اصطلاح سروی کرده بود. در زمستان ۶۴، یکی از مهندسان ژاپنی را جهت بررسی منطقه به آنجا برد. در آن هیئت آقایان استاد عرفانی یکه‌ولنگ، آقای استاد شفق بهسودی، آقای ناطقی کیو و آقای آیت الله پروانی نیز حضور داشتند. مهندس ژاپنی می‌گفت: اگر در این‌جا یک سد خوب احداث گردد، برق دو ولسوالی یکه‌ولنگ و پنجاب را تأمین می‌کند. با این‌که طرح به تصویب رسیده بود و باید شروع به کار می‌شد. اما رهبر شهید در بهار آن سال طرف ایران آمد، آقایان؛ طرح را دنبال نکردند و لذا مسکوت ماند.

۳- بار دوم شهید مزاری در سال ۶۵ به یکه‌ولنگ آمد. در این سفر طرح ایشان این بود که در تپه‌ی پشت «آخوندای» نیک، باید یک دانشگاه تأسیس شود. در این منطقه یک جوی آب است که از خیلی ارتفاع بالا سرازیر می‌شود. رهبر شهید می‌گفت باید در گلوگاه این جوی یک حوض بزرگ ایجاد گردد، تا آب آن از طریق لوله به دانشگاه انتقال داده شده و آب دانشگاه را تأمین نماید. این طرح ایشان هم متأسفانه از سوی دیگر مسئولان سازمان نصر مورد استقبال قرار نگرفت و بعد از رفتن ایشان طرف مزار مسکوت ماند. به نظر می‌رسید عده‌ای از روی حسادت، عمداً در برابر طرح‌های ایشان سنگ‌اندازی می‌کردند. آن‌ها نمی‌خواستند که از شهید مزاری اثری باقی بماند.

۴. در قسمت بهبود کشاورزی یکه‌ولنگ هم ایشان طرح‌های بسیار ارزشمندی داشت. یکی از جمله طرح‌هایش، راه اندازی کشت تیرماهی بود. همیشه در جلسات خود به یکه‌ولنگی‌ها توصیه می‌کرد که شما باید به سمت کشت تیرماهی بروید.

■ صالحی مالستانی

در یکی از مراسم‌ها، وقتی شاگردان مدرسه علمیه امام صادق (ع) مالستان با شعارهای حماسی وارد مجلس شدند. بغض همه حاضران ترکید و اشک شان جاری شده بود گویا عزیزترین فرد خود را از دست داده اند. مصیبت از دست دادن رهبر شهید آن قدر سنگین و طاقت فرسا بود که دیگر مردم تعصب‌های گروهی را فراموش کردند و همه در ماتم فرو رفتند. من در یکی از حسینیه‌های منطقه، حسینیه نیزار در باره شخصیت و جایگاه مردمی شهید مزاری صحبت کردم. تا رستم روی منبر و شروع به عرض تسلیت کردم از اتاق زنانه صدای بلند گریه مادران و خواهرانی که از غرب کابل



تازگی‌ها برگشته بودند بلند شد و اصولاً کسانی که از کابل آمده بودند و شهید مزاری را از نزدیک دیده بودند. حال بسیار مصیبت‌باری داشتند، دنبال بهانه بودند تا عقده‌های فروخته خود را در فقدان مراد خود خالی کنند. از گریه آن‌ها کل مجلس به ماتم کده تبدیل شده بود. یادم هست پس از ختم سخنرانی وقتی از منبر پایین آمدم یک برادر که قبلاً در حزب حرکت بود، با چشمان اشک آلود آمد دستم را به گرمی فشرد و تشکر کرد. او از تأثیر شدید خود سخن گفت و این که قبلاً اصلاً تحمل سخنان امثال ما را نداشته و لی حالا دیگر کاملاً عوض شده است. شهید مزاری بلا فاصله پس از شهادت خود دل‌ها را تسخیر و رشته انسجام و همدلی را در بین مردم از اقشار و سلاقی مختلف محکم کرد. ارواح شهدای عزیز راه عدالت گرامی. راه رهبر شهید پر رهرو باد. خدای بزرگ در کنار دانش به ما بینش روشن و خرد فعال ارزانی نماید.

■ صادق ابراهیمی

من هرچند آن موقع ۱۲ سال بیش‌تر نداشتم اما کمتر از هزاره‌ی بالغ، شیفته و عاشق بابه شهید نبودم. خوب به‌خاطر دارم لحظه‌ای را که (B.B.C) خبر شهادت استاد شهید را اعلان کرد. در مدرسه علمیه شهیدان بودم. در اتاق عمویم مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین فاضلی شهیدانی. هردو تنها بودیم طلبه‌ها رفته بودند برای استراحت. همین‌که خبر شهادت را شنیدیم عموی مرحومم چنان فریادی از دل کشید که همه طلبه‌ها از اتاق‌های شان بیرون شدند سراسیمه به اتاق ما آمدند. تا صبح گریه و زاری کردیم. عاشقان و پیروان بابه همان نصف شبی به مدرسه شتافتند و همگی دور عموی مرحومم را گرفته و اوپلتای عجیبی بلند شد. تا صبح این وضع ادامه یافت. فردا صبح عمویم مدرسه تا اطلاع ثانوی تعطیل اعلام کرد و به حاج وکیل عبدالرحمان شهیدانی که آن روز از فرماندهان حزب وحدت بود، دستور داد همه را در مدرسه جمع کنند و کمیته فرهنگی تشکیل شد تا اوضاع را مدیریت کنند و در حسنیه‌ها و قریه‌ها عزرا بر پا کنند.

این وضع تا روزی که پیکر مطهر رهبر شهید به بامیان رسید ادامه داشت. روز ورود پیکر مطهر



رهبر شهید همه مردم پیر و جوان با چنان شور حماسه برای تشییع رهبر شهید شان شتافتند که زمین و زمان متحیر مانده بود. تا شش پل بامیان جمعیت متلاطم با پای پیاده رفتند. ازدحام جمعیت چنان بود که جای سوزن انداختن نبود. تاجیکان بامیان با آن منظره که مواجه شده بودند تماماً از وحشت تا چندین روز آفتابی نمی‌شدند.

دو خاطره‌ی جالب از جنرال رازق داد گوهری

۱. من در علوم اجتماعی یکی از شب‌ها مشغول گزمه (گشت زنی) بودم، آمدم کنار تانک آب و دیدم که رهبر شهید باب‌ه مزاری^(ه) مشغول لباس شستن است. رفتم کنار استاد، خواهش کردم و گفتم: «استاد اجازه دهید من این لباس‌ها را بشویم.» از جایش بلند شد، خنده کرده و گفت: «آره، تو می‌شویی ولی من بهتر از تو می‌شویم.» هرچه اصرار کردم، قبول نکرد. وقتی لباس‌ها را شست و آب کشید و می‌خواست روی طناب پهن کند، باز هم اصرار کردم که من پهن می‌کنم. ولی قبول نکرد!

چون شهید مزاری^(ه) هیچ‌گاه کارهایش را به کسی واگذار نمی‌کرد و به کسی متکی نبود بلکه همه کارهایش را خود انجام می‌داد.

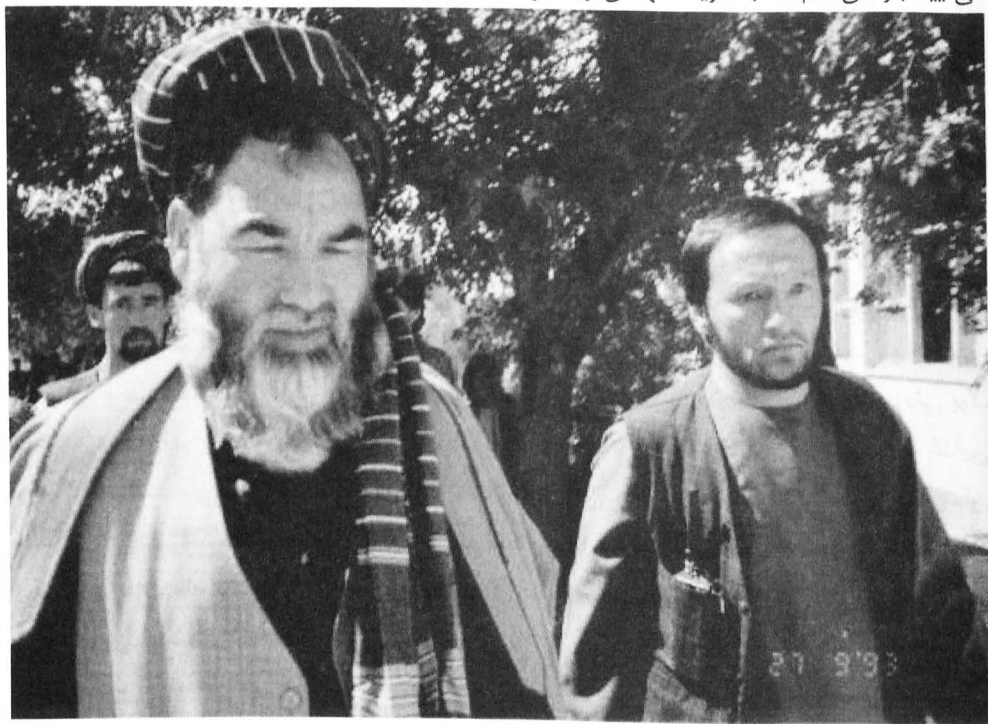


۲. تابستان هوا خیلی گرم شده بود. کفش روسی در پای شهید مزاری^(ه) بود. آن هم بسیار کهنه. روزی یک کسی یک جفت کفش چرمی بسیار خوب به من داد و گفت: این کفش را به استاد بدهید! من آن کفش را نزد استاد بردم ولی رهبر شهید باب‌ه مزاری^(ه) آن کفش را قبول نکرد و دوباره به من داد و گفت: «این کفش را در فلان سنگر به یکی از مجاهدان که کفش ندارد، بدهید.» من نیز رفتم در سنگر همان مجاهد که کفش‌هایش پاره بود و آن کفش را به او دادم. این صداقت و پاکی رهبر شهید باب‌ه مزاری^(ه) را می‌رساند.

شهید مزاری و بیت المال

■ حبیب الله رحیمی

در تابستان سال ۱۳۶۱ در دفتر تهران چهار راه ولیعصر(عج)، مدتی بودم روزها برای مراجعان و پرسنل دفتر نهار می‌داد، غذا به مقدار کافی نبود. اکثریت شورای مرکزی سازمان نصر هم در دفتر تهران بود به شمول شهید مزاری، شهید مزاری در وزارتخانه‌ها کار داشت روزها گاهی ساعت دو گاهی زوتر و گاهی دیرتر می‌آمد. در سفره گاهی تیکه‌های نان می‌ماند. یک‌روز دیر وقت آمد و از آشپز خواست اگر نان مانده برایش بیاورد، آشپز با ناراحتی گفت: استاد هیچ نان نمانده. شما دیر می‌آیید باز نان هم طلب دارید؟ مهمان زیاد بود به ما هم چندان نرسید. سر چهار راه قهوه‌خانه است



بروید غذا بخورید! استا شهید با آن سبک و لهجه خاص خودش که توجه همه را جلب می‌کرد، گفت: آتیمه شوی قهوه‌خانه و هتل بدم که رفته هر نوع غذا بخورم ولی بچه‌های مجاهد ما در سنگر هم می‌توانند چنین غذای بخورند؟! مجاهدان در سنگرها با شکم گرسنه می‌جنگند، ما در هتل نان بخوریم؟ چند دقیقه صحبت کرد همه متأثر شدند و گریه کردند. خودش برای جهاد و مجاهدان کار می‌کرد و پیاده بین دفتر و وزارت کشور و سایر وزارتخانه‌ها رفت و آمد می‌کرد، این‌گونه خالصانه خدمت کرد، شد رهبر و محبوب قلوب مردم حتی برای مخالفینش هم شهید مزاری رهبر است.

ساده زیستی رهبر شهید استاد مزاری

■ احمدی لعلی *

۱۳۹۵/۱۲/۱۵ -

سال ۱۳۶۶ آن زمان حجاج افغانستانی از طریق احزاب سیاسی مستقر در ایران به حج اعزام می‌شدند من با مرجع عالیقدر حضرت آیت الله العظمی موحدی نجفی (حفظ الله) تصمیم گرفتیم دیدن استاد شهید در تهران برویم البته آن زمان ویزای حجاج افغانستانی از طرف عربستان معطل شده بود دلایلش را نمی‌دانستیم.



با حاج آقا به طرف تهران جای استاد شهید رفتیم. رهبر شهید در منطقه چیدر شمال تهران در یک خانه محقر زندگی می‌کرد. من با حاج آقا رفتیم جای شهید مزاری یک نفر از محافظان شخصی شان دم در ایستاده بود از ایشان سؤال کردیم استاد است ما را راهنمایی کرد رفتیم و وارد اطاق استاد

شهید شدیم و با استقبال گرم شهید مزاری مواجه شدیم. کمی احوال پرسى شد نیم نگاهی به اطراف دفتر ایشان کردم جز یک فرش کهنه فرسوده و چند جلد کتاب خیلی ساده چیزی دیگری نبود. واقعاً تحت تأثیر این وضعیت قرار گرفتم شهید مزاری این گونه بود در حالی که یک رهبر سیاسی و مردمی بود و می‌توانست خانه‌های لوکس و مجلل داشته باشد ولی سادگی و بی‌آلایشی ایشان مثال زدنی بود. ساعت نزدیک ظهر را نشان می‌داد فکر می‌کردم امروز که مهمان یک رهبر سیاسی هستیم چه غذایی تهیه کرده باشند. ولی هنگامی که سفره پهن گردید، یک چای جوش چای، مقداری شکر و چند نان سنگک را آوردند. استاد شهید با حاج آقا (آیت الله العظمی موحدی نجفی) رفیق قدیم بود از نجف قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و عراق دوره صدام. استاد مزاری به شوخی گفت: حاج آقای موحدی نان ما همین است، نان مجاهدانی. من خیلی جوان بودم از این سادگی رهبر شهید اشک از چشمم سرازیر شد و با خود می‌گفتم: اگرچند نفر مثل ایشان در افغانستان در رأس امور باشد، تمامی مشکلات و معضلات کشور ما حل خواهد شد.

بخش چهارم:

خورشید در آینه ی هنر و ادب

الف) اشعار و سروده ها

ب) نقاشی ها و نگاره ها



رهبر شهید

۱- تبلور توحید

با دل گر گرفته از فریاد شکوه از شب زمستان داشت
 قصه‌ها ز برف و بهمن و باد در هجوم گرگان داشت
 پای پُرآبله و خون و خار، گردن گره شده بر دار
 درد و رنج و غم بسیار زخم ریسمن فراوان داشت
 بوسه آفتاب بر ابرو، زخمه‌های طناب بر بازو
 توشه شتاب بر زانو قامتی بلند چون چناران داشت
 در نگاهش تجلی خورشید، گفته‌هایش تبلور توحید
 گام‌هایش تلاطم امید همتی چو کوهساران داشت
 قامتش قیام عدل و داد، یک غرور سرکش کوهزاد
 سرو نورس آزاد نسبتی به باغ و بستان داشت
 سبز و سربلند چون بابا هیئت آذرخش در سیما
 با دلی چو یک دریا پای در رکاب توفان داشت
 چهره پرغبار آمده بود از دل یک حصار آمده بود!
 همچو یک نوبهار آمده بود زمزم زلال باران داشت!

■ محمدعزیزی

۲- سپیدار ستبر

آن ابرمرد که آتش به شب یلدا زد
 بیرق سبز سحر بر افق فردا زد
 آن "تہمتن" که به هر خوان خطر رفت غیور
 بال در عرصه ممنوعه چو یک "عنقا" زد
 همچو یک "نوح" به درد آمده از دنجی قرن
 طرح "توفان" گران در دل یک دریا زد
 در تگرگ تبر و آهن و آتش چو "خلیل"
 سایه سرو روان بر چمن گل‌ها زد
 جور "فرعون" بود و "بلعم" و بلواهایش
 "ید بیضا" به لب "یلہٹ" هر "فتوا" زد

کوهوار از دل پر درد، فروزان و وزان
شعله ور، رعد به بر، صاعقه بر "سینا" زد
"سوزنی" با خود ازین خاک به افلاک نبرد
بر چلیپای "هویت" نفس "احیا" زد
سبز و "صلصال" تر از قامت "بودا"ی بلند
سخن از غربت دیرینه یک "بابا" زد
چون سپیدار ستبر دل یک جنگل سبز
داد از همت "آزاد" درین دنیا زد!

■ محمدعزیزی

این خانه بی حضور تو نور و نمک نداشت
آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت!
بی تو هرآنچه جاده به بُن بست می‌رسید
این شهر کوچه داشت ولیکن سرک نداشت
بی تو فضای باغ و چمن در خزان همیشه
پر از کلاغ و زاغ ولی شایرک نداشت
بی تو تفنگ روز مبادای خشم و جنگ
گم‌گشته در فشنگ جری و جوک نداشت
بی تو به شام قرن پر از برف و ابر و گرگ
چشمان زهر خورده ما آتشک نداشت
تو آمدی کلید زدی فصل تازه را
بی تو بهار رخصتی از قاصدک نداشت

تو آمدی و حس شکفتن شروع شد
در قلب کوهساری که یک پیمک نداشت
تو آمدی که کُل «هزاره» به جزء خود
قدر- شکوهمندی چو تو- مشترک نداشت
تو آمدی که ایل غیورت شناسه‌ای
جز «دار» و «ریسمان» ز جفای فلک نداشت
تو آمدی که سهم همه سنگ و سُرَب بود!
آینه‌ای برای «هویت» درک نداشت!
۱۳۹۶/۱۱/۳ ■ محمدعزیزی



۴- سرو سبز

رفتی به خاک تا که به سوی خدا شوی
از پای بست جسم رها و جدا شوی
کردی غروب در افق لاله گون خون
تا چون سپیده بر شب یلدا رها شوی
هر نوبهار همدم هرچه شمیم گل
بر زورق نسیم روان هرکجا شوی
چون سرو سبز از رگ و ریشه های خود
در هفت ربع خاک به نشو و نما شوی
فارغ ز فرش رنج و غم این هوسکده

با یار "حق" و "عدل" به عرش آشنا شوی
در نبض هر نگاه برویی و هر نفس
منشور در تضارب اندیشه ها شوی
در محشر معطری از یادهای خلق
صددهزار گونه سرود و صدا شوی
بر ختم کار هرچه زمستان روزگار
پیک بهار و باد وزان صبا شوی
■ محمد عزیزی

آن مرد که جز لباس پشمینه نداشت

آن مرد که جز لباس پشمینه نداشت
در سینه بغیر زخم دیرینه نداشت
در زندگی از مال و منال دنیا
جز رنج من و تو هیچ گنجینه نداشت

ای روح تو در غرور، بیرون از وهم
مانند تو کس نکرد عزت را فهم
تو رفتی و رفت همراکبت غیرت
بعد از تو کسی نبرد از مردی سهم

بالا نرود پس از تو دیگر سر مرد
مانده‌ست به روی دست پیکر، سر مرد
آن په که سری خمیده را دفن کنیم
تا مثل علف بروید از سر، سر مرد

یک روز نداد سرفرازی مان دست
ما را نرسید غیر خواری و شکست
یعنی که پس از تو، روزگار نامرد
پرونده‌ی هرچه مرد را یکسر بست

مردی که شکست هرچه زنجیر و قفس
مردی که در او خلاصه شد مردی و بس
دیگر نتوان مثیل او پیدا کرد
هرگز نتوان تکیه زند جایش کس

بعد از تو زمین، در گرو سردی‌هاست
بعد از تو زمان، بستر بی‌دردی‌هاست
مردانگی از میان ما کوچیده‌ست
در شهر هرآن‌چه مانده، نامردی‌هاست

بعد از تو نکرد قد کسی دیگر راست
چون شعله نکرد یک قلم پیکر راست
کی پرچم آه برفرازد بی‌درد؟
تا شمع نسوزد، نتواند سر راست

برخاست پس از تو چارسو گرد این‌جا
گردن‌ها قد کشید هر فرد این‌جا
کم کم سرها به خاک مالیده شدند
خشکید پس از تو ریشه‌ی مرد این‌جا

■ بشیر رحیمی

تقدیم به پیشگاه مردی که نامش نشان ما و آرمانش عزت و آزادی ماست.

(بطلان چلیپا)

عدالت را تو نقش لوح دل‌ها کردی و رفتی!
 شهامت را چه زیبا شرح و معنا کردی و رفتی!
 تو بر نیرنگ و تزویر و دوئیت‌ها خروشیدی
 و دینت را به یک تاریخ، ادا کردی و رفتی!
 تو اندر قله سار غیرت ایل و تبار خود
 درفش عزت و آزادی برپا کردی و رفتی
 پس از طوفان پائیزی و سرمای زمستانی
 هویت نامه ما را تو احیا کردی و رفتی!
 ازین هویت افتاده درگرداب آفت‌ها
 سرانجام آمدی رفع چلیپا کردی و رفتی!
 طومار سبز آزادی قوم دردمندت را
 به قطره قطره خون سرخت امضا کردی و
 رفتی!

به گوش نسل بیدار وطن در عصر آزادی
 سرود هم‌صدایی را تو القا کردی و رفتی!
 برای رویش سرو و سنوبرهای رنگارنگ
 تو غرب کابلستان را «مهیا» کردی و رفتی!
 قفس را در شب سرد زمان بشکستی ای باب‌ه
 سحر، گلگون تن آهنگ خدا کردی و رفتی!
 ■ غلام‌عباس فیاضی.

۳ عقرب ۹۶ قم

شعر آتشین!

تو شعر آتشین قصه‌هایی
 سرود صبح‌گاه لاله‌هایی
 سکوت سرد و سوزان را شکستی
 تو فریاد تمام ناله‌هایی
 در این گلشن سرای درد و احساس
 تو آهنگ تمام نغمه‌هایی!
 در این پیکر که رنجور است از درد
 دواى رنج و درد و غصه‌هایی!

■ غلام‌عباس فیاضی، ۹۶/۹/۹ قم

شهید راه آزادی

تو با جهل خشونت، در نبردی
 نشان، دادی برای ما تو مردی
 ز نامت کوه بابا، جان، گرفته
 بهار؛ با عشق تو سامان، گرفته
 بنا کردی چنان، آینده‌ی مان
 نمی‌ترسیم و ما از خشم گریان
 همیشه صلح و آشتی آرمانت
 عدالت، موج می‌زد، در بیان
 درخت هویت، با تو ثمر داد
 خدا از عشق پاک تو خبر داد
 خدای تو خدای گل‌بهاره
 شرف، دادی به مردم هزاره
 ■ مهدی شفیق

از اول تو علی را یار بودی
 فدایی حیدر کرار بودی
 مخالف بودی با اصل عدالت
 و با تبعیض و با زور و شقاوت
 تو زنجیر اسارت، را نخواستی
 تو تزویر و حقارت را نخواستی
 طلب کردی همان، حقی که داریم
 نه بیشتر، ما از آن، حقی که داریم
 برای گفتمان؛ آماده بودی
 به پای آرمان، ایستاده بودی
 تو آن جام شهادت سرکشیدی
 بسوی آسمان‌ها پر کشیدی
 تو هستی باغبان این گلستان
 و خورشیدی برای هر زمستان

در سوگ خورشید و ستاره‌ها... از: قارلوق.

.....

دیگر آن پایداری نیست ما را
عقابان شکاری نیست ما را
وطن جولانگه جغد جسور است
که خورشید مزاری نیست ما را

..

وطن پرگشته از دود و شراره
کجا رفتند انبوه ستاره؟
کجا خوابیده فریاد عدالت؟
کجا آسوده بابای هزاره؟

..

نوای عاشقی را ساز کردند
همه سوی خدا پرواز کردند
پرستوها همه واصل بحق شد
رهی سوی عدالت باز کردند

..

به گردن داشتیم زخم قداره
شیاطین کرد مارا پاره پاره
یکی هم گفت: قانون شریعت
محارب است این قوم هزاره!!

..

چو آتش وار کردند بر سر ما
بریدند شاخه‌ها و پیکر ما
تبانی کرد خفاشان عالم
بدست دیو کشتند رهبر ما

..

نداریم ما عقابان شکاری
شکوه و انقلاب گاوسواری
نداریم خالقوی تک تیرانداز
زند بر چشم قاتل مزاری

..

نداریم ما ابازرهای دیگر
علی داد و نصیر و شاه سرور
نشان و آدرس سید علی را
ستاره در کنار ماه بنگر

..

کجا رفته شفیع جان دوانه
ز تیغ او کشد آتش زبانه
تمور بگ جهانی در کجا شد
تبر گیرد در جنگ شبانه

..

به پاسازد غوغای دره صوف
به میدان، نه به تسلیم و تعارف
کند اثبات مردی هزاره
تبر پیروز گردد بر گرینوف

..

هویت با شدت با خون آجین
می جوشد خون از جای تبرزین
شهادت گرچه فرهنگ جمال است
بها دادیم، بهای خیلی سنگین

..

که زخم ریسمان داریم بر دوش
غم افشار کی گردد فراموش؟!
به کشتار شما در غرب کابل
ز یوم المرحمه انداخت سرپوش

..

به فتوای همان کاکای طالب
هزاره جملگی باشد محارب
خون و اموال و ناموست هدر شد
چه تاجیک بکشد تو را چه طالب

..
 که از افشار و چنداول و برچی
 گرفته درمیان لب‌های قیچی
 درو کردند تو را از پای تا سر
 ربودند دست شان افتاد هر چی

..
 ندانم راه فردایت چه باشد
 پیام خون بابایت چه باشد
 بریده ریشه ات ظلم تبرزین
 جواب این تبره‌ایت چه باشد

..
 ز یوم المرحمه باشد برادر!
 به قلبم مثل زهرآلوده خنجر
 او کف می‌زد به هم می‌گفت: تبریک!!
 تو بودی در میان خون شناور

..
 پدر اون خورشید صد پاره پاره
 میان کهکشانی از ستاره
 پیامش می‌رسد هرگاه و بی‌گاه
 چه خواهد شد فردای هزاره...

طلعت صبح

ای گشوده نگهت پیش تر از طلعت صبح
 زنگ بیداری این قوم، سر ساعت صبح!
 طاق‌ت تنگ شب فاجعه را بشکسته
 افق روشن چشمان تو ای وسعت صبح!
 پیشوای صف خونین عدالت بودی
 در نماز دل این طایفه در طاعت صبح
 تو چنان خوب سرآورده ای تاریکی را
 که قیام تو شده لازمه رکعت صبح
 ایستادی سر میثاقی که با ما بستی
 ذره ای کم نشد از عهد تو در بیعت صبح
 تو چنان زود زپیش نظرم رد شده ای
 که شده گم رد پای تو در این سرعت صبح
 فقط این قدر از آن روز به یادم مانده
 که نهان شد تن بی جان تو در خلعت صبح
 می شد ای کاش زمانی که تو بر می گردی
 مثل خورشید که باز آمده با رجعت صبح
 پرچمی را که در این راه بر افراشته ای
 شده اینک علم قافله تا رفعت صبح

مادر رهبر شهید

۱- در دست تو یافت پختگی جوهر مرد

در دست تو یافت پختگی جوهرِ مرد
تا رفت بلند هفت گردن، سرِ مرد
بعد از تو اگر جنس زن اعجاز کند
مادر شود اما نشود مادرِ مرد
...

■ بشیر رحیمی

۲- مادر سلام

مادر سلام، مادر پر درد و داغ ما
ای ماه در مُحاق، ای چلچراغ ما
شمشاد زخم خورده یک قرن درد و غم
سنگ صبور خاطر غربت فراغ ما

■ محمد عزیزی



در رثای ابوذر غزنوی

ز هر دشت و دمن گل می‌کند هر لحظه یاد تو
خروش افکنده در هر بیشه فریاد جهاد تو
پلنگ پردل خون خفته کوهسار آزادی
ستبر سینه هر صخره میهن نماد تو
شکوه همتت را اوج هر شمشاد می‌داند
تب توفان طنین گام همچون تندباد تو
به اندوهی که کاج قامتت از دوش کوه افتاد
هزاران سرو سبز ایستاده اندر امتداد تو
عقاب سرخ بال آسمان غیرت بابا
ستیغ قله ها پر از غرور کوهزاد تو
قیام قامتت گلپرچم آزادی میهن
درفش سبز پیروزی، تفنگ خونچکاد تو
"ابوذر" آه ای سردار سر در ابر کوهستان
ز هر دشت و دمن گل می‌کند هر لحظه یاد
تو

این روزها چقدر بدون "ابوذر" ایم
بی آن شهاب روشن شب های سنگریم
بی آن عقاب سبز فلکتاز خشم و درد
بی آن یل بزرگ رشید و دلاوریم
بی آن غیور گردن ایل و غرور سرخ
■ محمد عزیزی

بی آن خروش صاعقه آن خشم تندریم
بی آن سوار رخس خطرهای خوان خون
بی آن شرار سرخ و فروزان اخگریم
بی افسران بیشه "بابا"ی سر به ابر
بی کاروان مُتَدِ سروِ صنوبریم
بی بازوان بارور از برنو خطر
هر دم شهید گشته و در خون خود تریم
یاران کوهپیکر دیروز مان کجاست
اینک که زخم خورده به رسم کبوتریم
اینک که در جهانی سیاه از کلاغ و زاغ
بی بال شاهباز و شاهین و شهپریم
اینک که در زمانی دروغ و فریب و رنگ
چون شیشه های مانده به سنگ مکرریم
در بزم سرخ جنگ، تهیدست و بی تفنگ
بی چاره، بی چریک شده بی تکاوریم
با دیگران ز آب روان نیز نرمتر
اما به خویش نشتر و خار و خنجریم
خرمهره حریف زده راه حذف و نفی
بی تاس و آس و پاس مهبیای ششدریم

شهید اخلاصی

قدم نهاد و نترسید و خون رکاب وزید
به عشق حق و عدالت ز خاک تا به خدا
چو یک شقایق در خون خود خضاب وزید
ز پای‌بست جهان وجود سبز و بلند
رها چو عطری که برخیزد از گلاب وزید

به رنگ صبح بهاری سپید و روشن بود
چو یک شقایق پر درد و داغ میهن بود
به گاه واقعه هم‌چون شهاب در دل شب
سوار رخس خطر بود یک تهمتن بود
چه سال‌های درشت و زمخت و سرد و سیاه
که ماند در دل بهمن؛ مگر که آهن بود!
چه روزگار خطیری که با مزاری عشق
شریک درد و نبرد و تپ و تپیدن بود
نگاه آخری کاز شهر بر گرفت و برفت
شبیبه هرچه گل سرخ باغ و گلشن بود
به لحظه‌های رسیدن ز خاک تا به خدا
سپید و ساکت و گلگون پر از شکفتن بود
برون ز ورطه‌ی این آب و خاک آن شاهین
همیشه عاشق پرواز و پر گشودن بود
سفر گزید و گزین شد به گلزمین خدا
که سخت لایق دیدار آن مهیم بود
دریغ قامت سرو ستر بازویش
که شد خزان به بهاری که فصل بودن بود
به واپسینه درود و به آخرین بدرود
چقدر گرم و گرمی، شریف و روشن بود

■ محمد عزیزی



شراره‌ای که به شب‌های انقلاب وزید
به شام تیره میهن چو یک شهاب وزید
چه سال‌های شگفتی ز چشم برنو خشم
به قلب جور چو یک آهن مذاب وزید
چو یک ستاره پر از پلک‌های پی درپی
بلند و روشن و بیدار و پر شتاب وزید
به واحه‌های عطش‌ناک سال‌های سال
بسان جلگه جاری و سبز آب وزید
گرسنه تشنه به کوهسار درد و نبرد
چه شام‌های سیاهی که چون عقاب وزید
چه روزگار غریبی به پای پرچم عشق
چو ابر و باد وزید و چو آفتاب وزید
به هرچه خوان خطر سر به کف سردار

۱- زخم افشار

افشار، آن زخمی که بر روح و بدن مانده است،
آه جگرسوز است، از رنج کهن مانده است
افشار، نه آن اتفاق تلخ در کابل؛
دردی که بر افکار لیلا، یاسمن مانده است
در لابلای قصه‌ها گشتم ولی تا حال
کی چون غم افشار در شعر و سخن مانده است؟
شهر حلبچه، کوره لبریز از مردم
این جا خجل از ماه‌چشم نسترن مانده است
این جا نه رومی بود و نه زنگی ولی بودند
جمعی که از جنس همه در این وطن مانده است
اما چرا گلچهره‌ای موی سرش با پوست
از سر جدا گردید، بیرون از کفن مانده است؟

■ محمدحسین فیاض

۲- روایت یک درد !!

میان باروت و مرمی تنی افشار آتش زد
گل گهواره را حتا در این بازار آتش زد
گذار سال ها هرگز! نخواهد برد از یادم
میان خون و آتش، پیکرم صدمه‌آتش زد
به دیوار زمان باید نویسیم نام قاتل را
چراکه این وطن را خودی واغبار آتش زد
پیام خون را من از رگ بیریده دانستم
که انصاف و عدالت را عدو تکرار آتش زد
بلی تکرار یک کرب و بلا افشار باید خواند
که اینجا خانه و کاشانه را چند بار آتش زد
بداند دشمنان ما زمرگ سرخ ترسی نیست
دهه هفتاد ما را کشت و سال پار آتش زد
نمک پاشید بر زخم، هلاهل ریخت در کامم
جسدهای شهیدان را پس از رگبار آتش زد
هلا ای نسل افشارم، بیا بنویس تاریخ را
که باید با قلم بر فرق استکبار آتش زد

■ شفق-کابل ۱۳۹۵/۱۱/۲۳



به بهرامی شهید؛ سرداری که بر قلب اعتماد خویش، خنجر خیانت خورد و به دست طالبان اسیر و شهید شد!

کدام دست حرامی ز پشت خنجر زد!
شغاد گشت و تبر بر تن برادر زد!

کدام چشم حسادت به رخس دید ترا؟
سوار صاعقه چون آذرخش دید ترا؟

کدام دست خیانت ترا به دشمن داد
گرفت راه ترا و به دست رهزن داد!

کدام قلب سیاهی به زر فروخت ترا
به دست دیو، ترا آه ای تهمتن داد!

کدام ناکس نامرد نابردار دون
به پای سکه چندی ترا به کشتن داد!

کدام بزدل بی درد بیوطن، سردار!
ترا هدیه به خصم پلید میهن داد؟

کدام سنگ سیه دراعتماد ترا
شغادگونه شکست و به دست دشمن داد!

۱۳۹۶/۱۲/۶

محمد عزیزی





مردار

مردار

که مرکب است
خداست

بشتمت مردی از آسمان

ز آسمان زمین حسنم و تخم سم من است

از این زمین نه قطه سنگ و نه تخم سم من است

اگر کسی را می بینم که در راه
خداست

اگر کسی را می بینم که در راه
خداست

تبارک و تعالیٰ

تورای شعرونین شقایق
فقط دیوان کلامی شمس



تورای می شناسد حق و غرضش
تورای یاران — فرمای شناسد

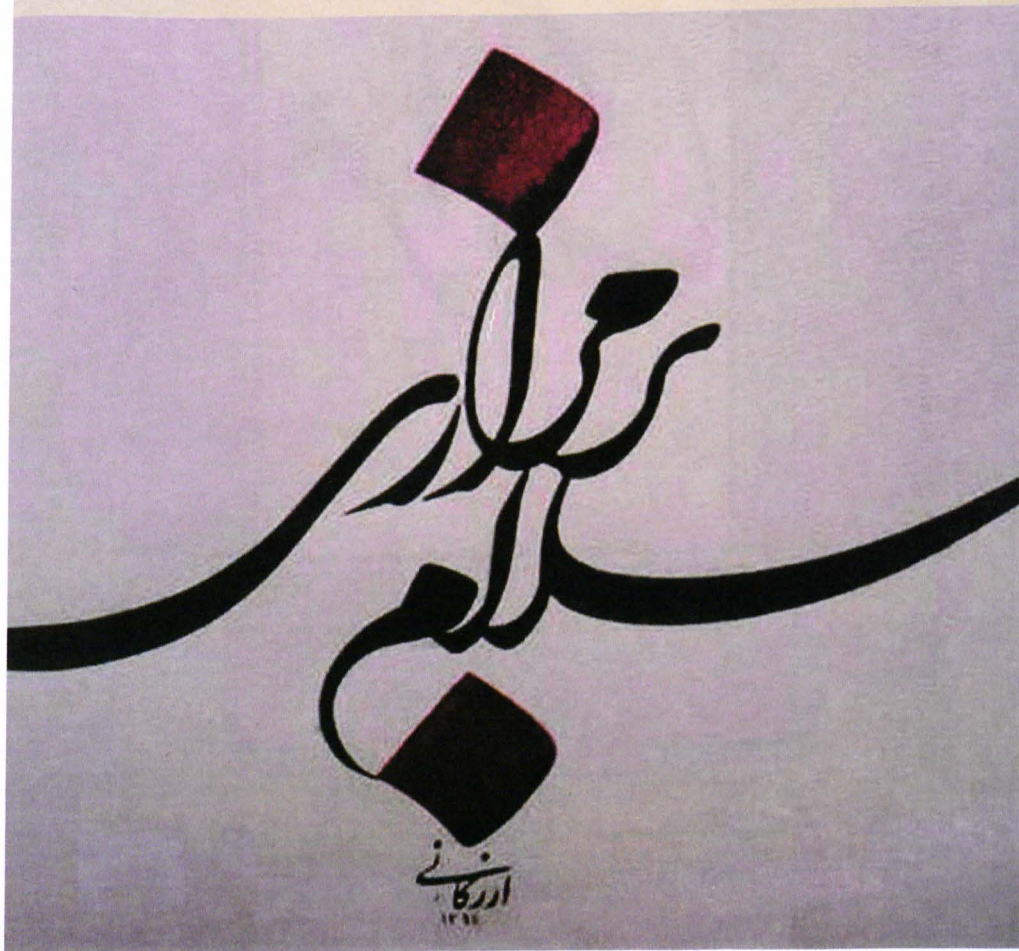
تو را بخ و در می سنا
کرد روز شاد است گفتند

بهار ماستیم تو ست ای گل

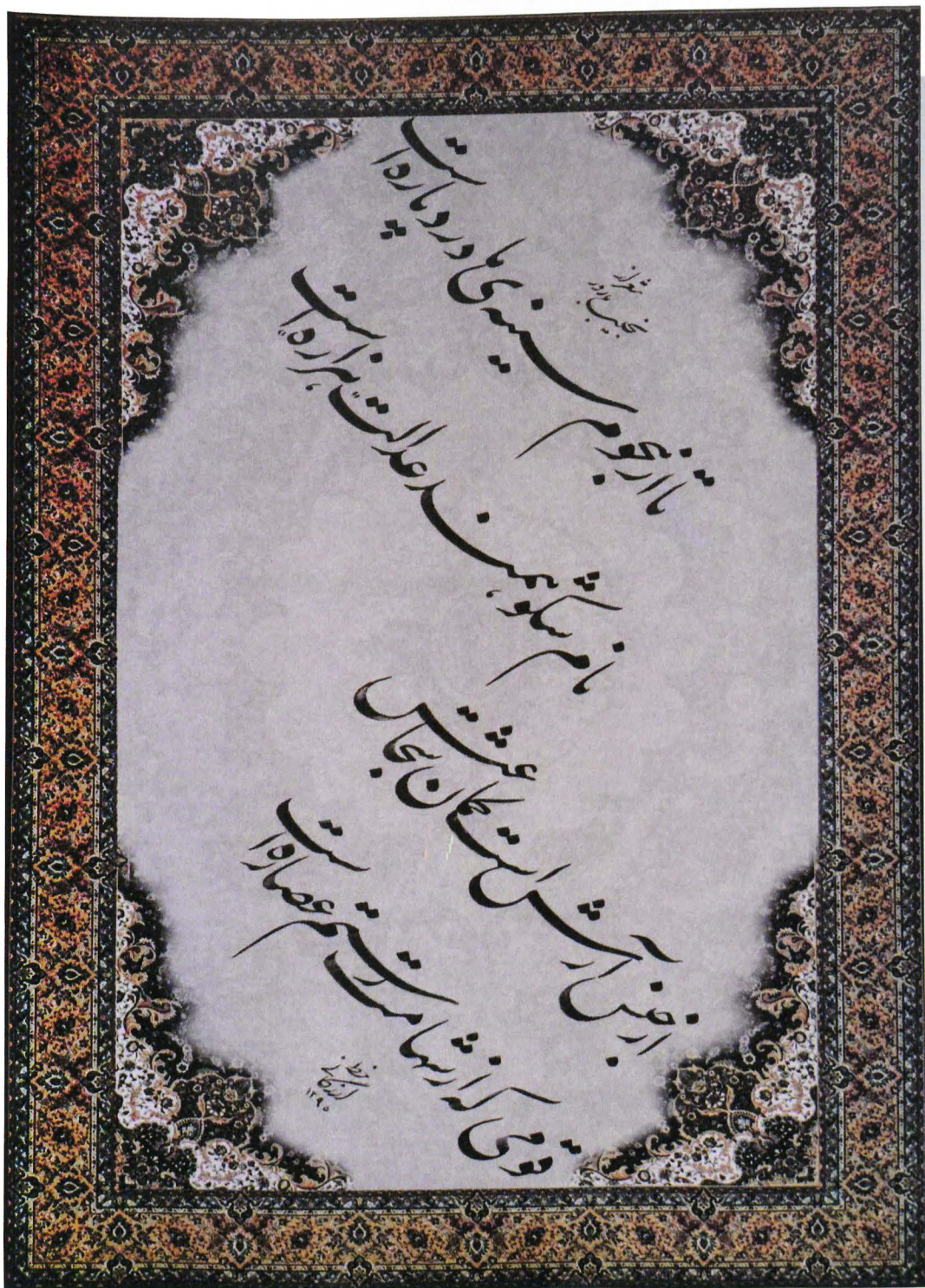
[illegible]



مانی خواهی‌م‌ن‌خ‌ص‌ار‌ن‌ب‌اش‌د‌و‌ح‌ل‌و‌م‌ت‌ف‌را‌ک‌ی‌ر‌م‌ز‌ب‌ن‌ب‌ای‌ع‌د‌ل‌ت‌ت‌ق‌ر‌ار‌ی‌ا‌ب‌د



This image shows a single page from a manuscript, characterized by its elaborate calligraphy and decorative elements. The central focus is a large, diamond-shaped medallion containing the word 'مرا' (Mara) in a bold, black script. The background of the page is a light, aged parchment color, adorned with a border of white, star-shaped motifs. The text is written in a highly stylized, cursive script, with some words in gold ink. The overall composition is balanced and visually striking due to the contrast between the black and gold text and the light background.

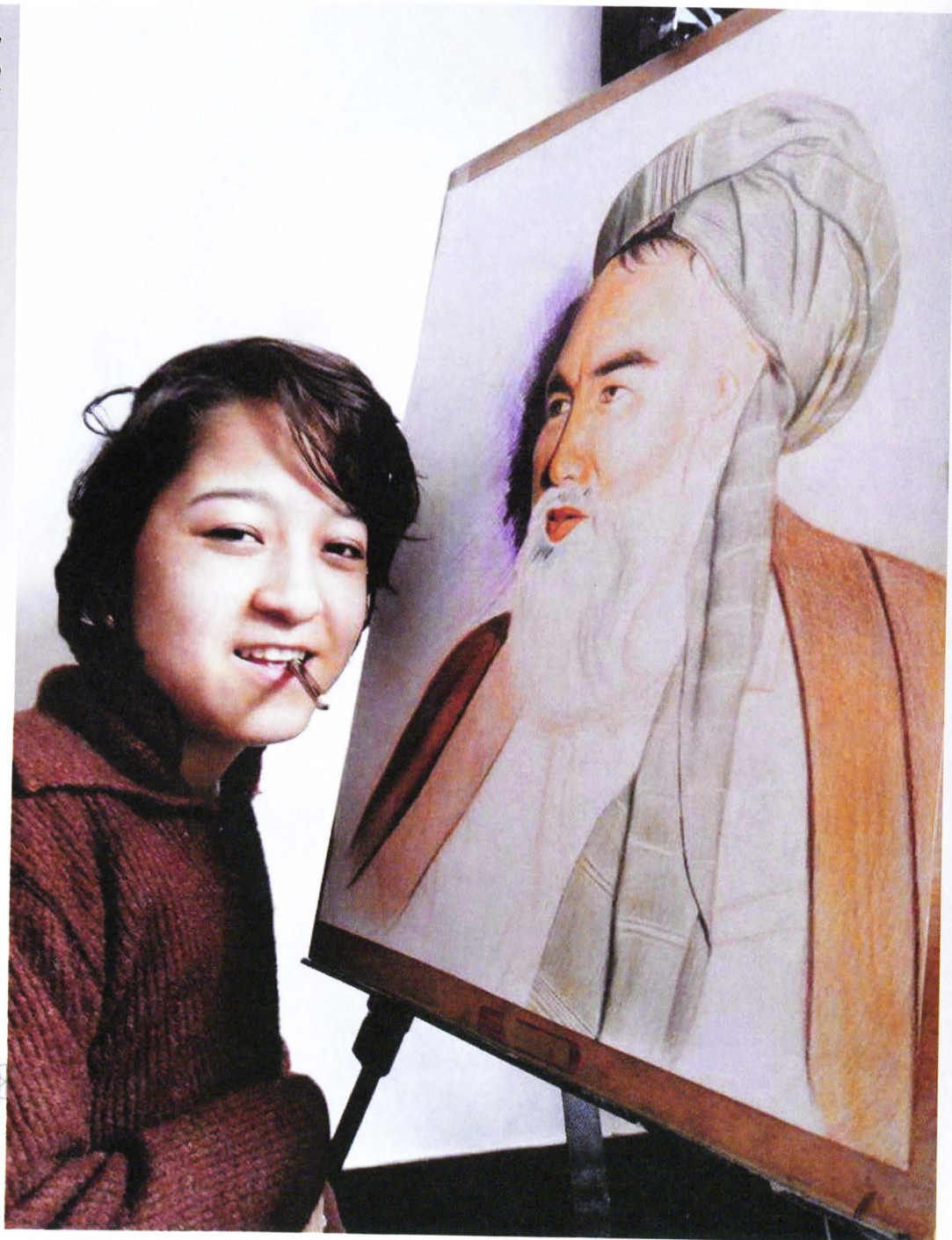






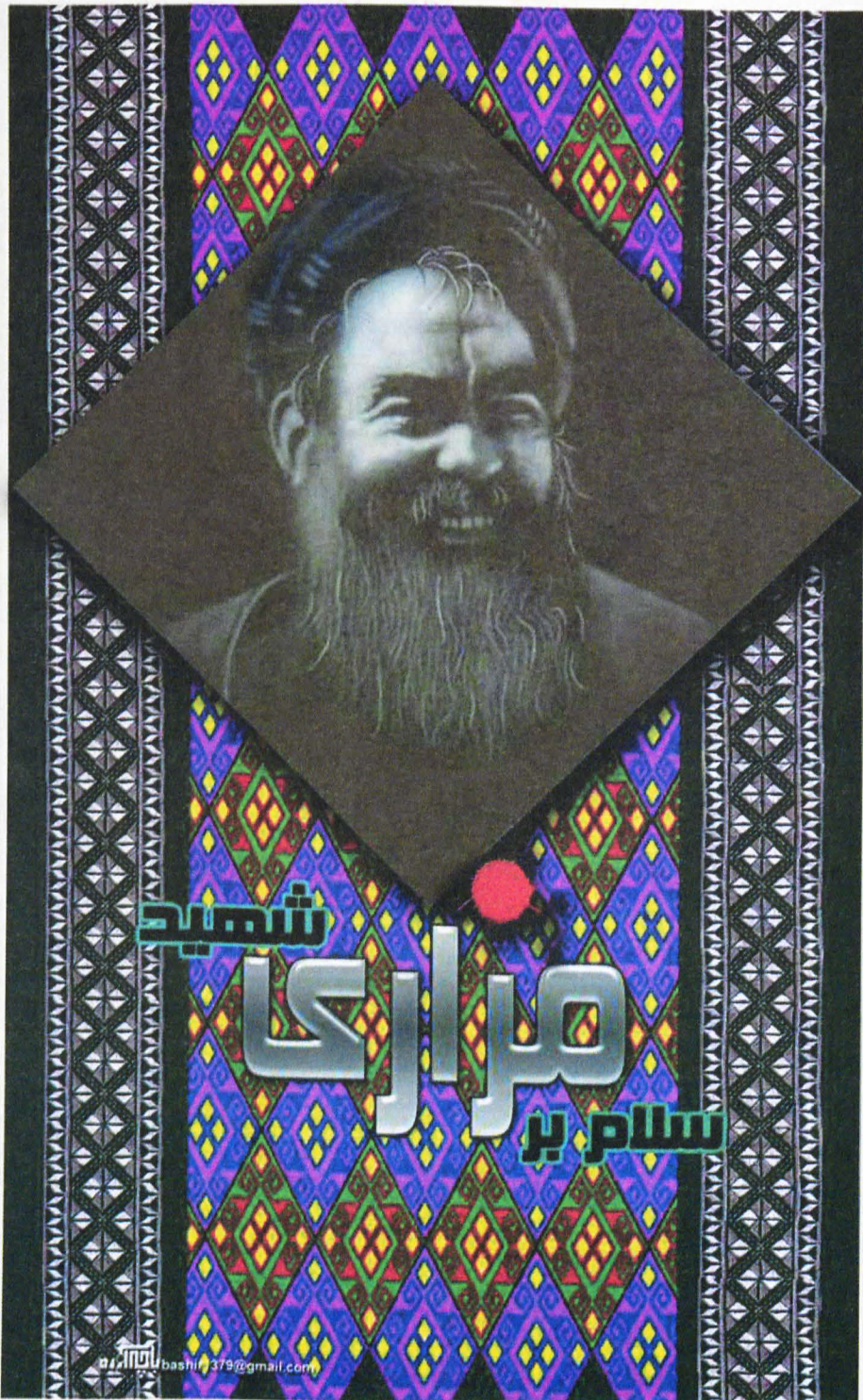
آثار ربابه محمدی

سومین ویژه نامه خورشید عدالت/ حوت ۱۳۹۶

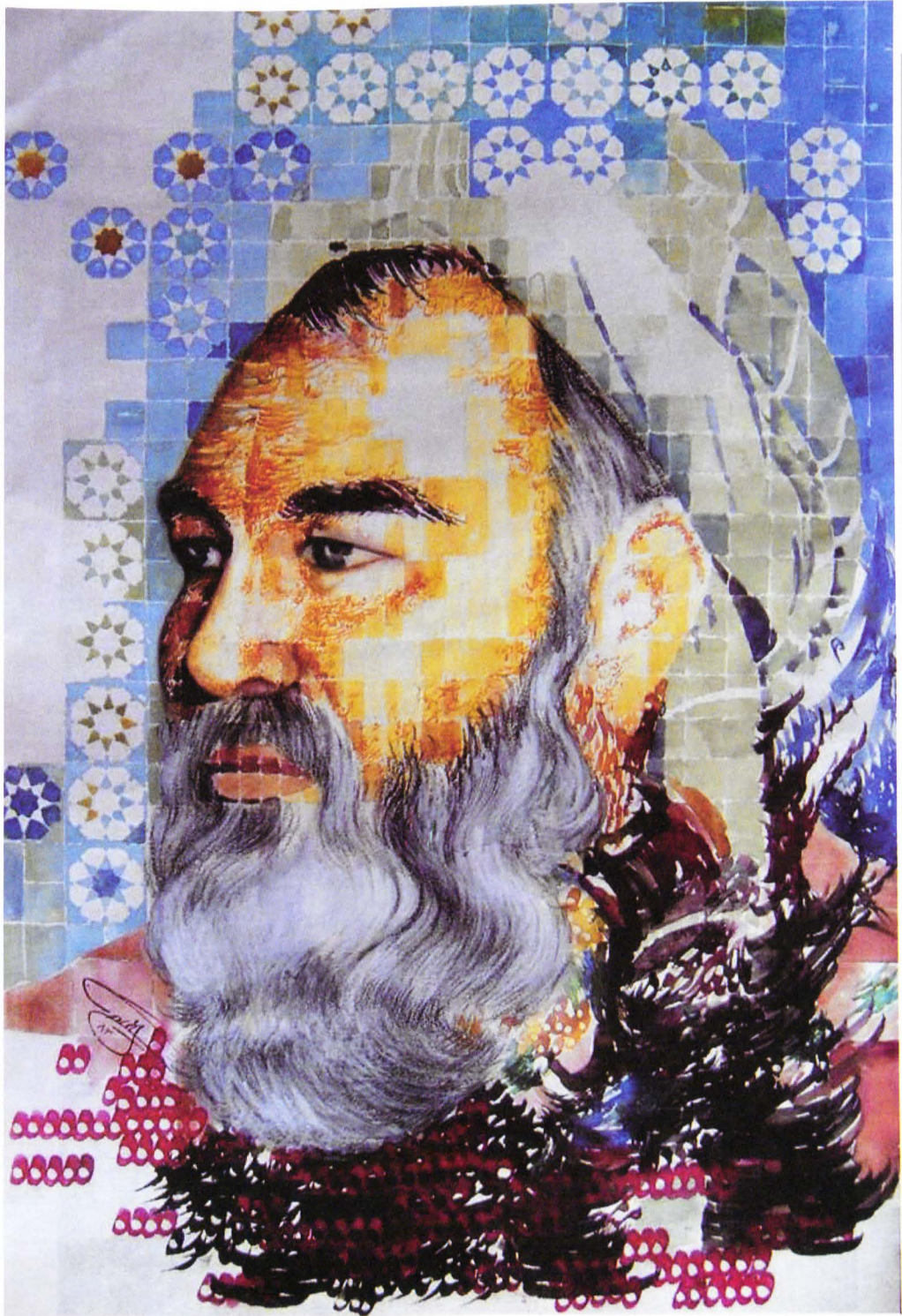




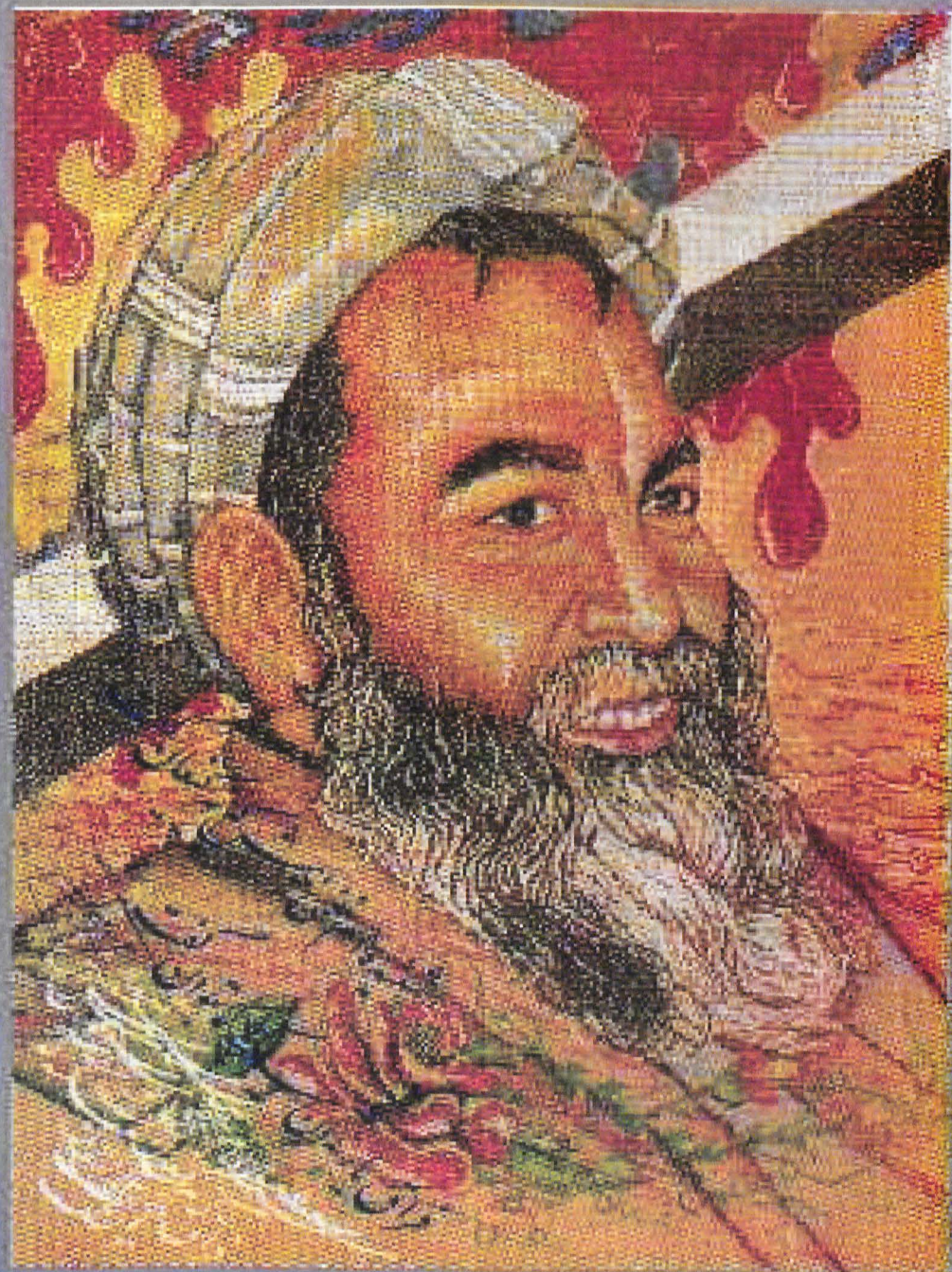
سومين ويژه نامه خورشيد عدالت / حوت ۱۳۹۶



آثار استاد علی بابا اورنگ



خورشید در آینه‌ی هنر و ادب / ب نقاشی و نگاره‌ها



انجمن مردمی شهید مزاری شیراز

خورشید در آینه‌ی هنر و ادب / ب نقاشی و نگاره‌ها



باصب باد چمن لاله سحر میکشتم
که سحرش را بشناسم
خویر که چرخ را بداند
که شهیدان که اند این چرخ خویر کفشان
تقدیم به ارواح والای همه شهداء و استاد فرزانی
محمدنایب حمیدری

بخش پنجم:

خورشید در نگاه کودکان



یاد یار مهربان

◆ تهیه کننده: آمنه غفاری



■ زهرا حسینی، کلاس نهم.

چه شیرین است ...

شنیدن صدای انسان‌های بزرگ وقتی ما را به «وحدت» فرا می‌خوانند که «وحدت» رمز ماندگاری دین است.
دین که ماندگار باشد.
صدای خداوند از زبان انسان‌های بزرگ شنیده خواهد شد.





■ راضیه زکی کلاس هشتم.

دلمان تنگ می‌شود

کوچه در کوچه شهر پر است از حزنی ابهام آمیز ...
دلمان تنگ می‌شود برای غربت مردی که سال‌ها پیش وجودش برای غریبی شیعه راهی آسمان شد.
رفت تا خدا

در مسیر سفر ثانیه‌ها قصه‌ای آغاز شد از هجران تا عاشقانه‌ترین دیدار





■ محمد رضا صادقی کلاس ششم ابتدایی.

مردی بزرگ

من یازده ساله‌ام. چند سال می‌شود که همراه پدرم در مراسم سالگرد شما شرکت می‌کنم. پدر می‌گوید: شما مرد بزرگی بودید کارهای بزرگی کردید. پدرم می‌گوید: محمد رضا خوب گوش کن! مزاری بزرگ باید الگوی زندگی تو باشد.

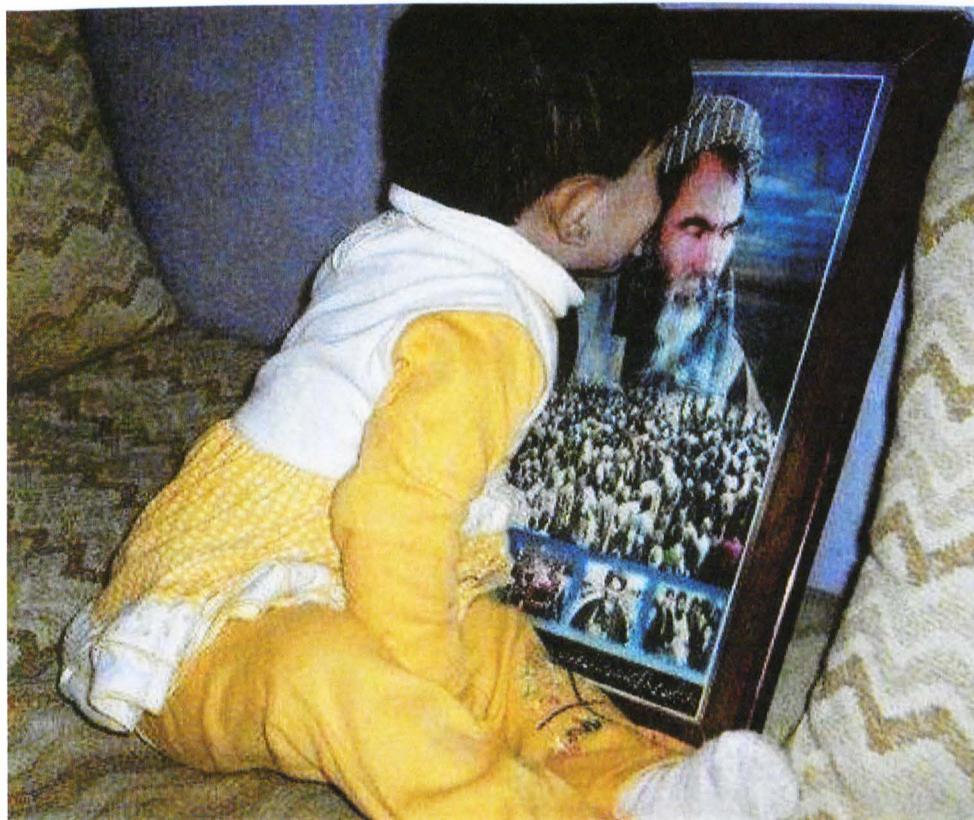




■ زهرا صمدی کلاس سوم ابتدایی.

ماندگاری در دل‌ها

بسیارند انسان‌هایی که می‌روند. اما رفتن شان گونه‌ای دیگر است می‌روند تا خطی ابراهیم گونه آغاز شود در تداوم عدالت و آزادی ...
عجیب نیست که این انسان‌ها در دل‌ها می‌مانند تا راه شان ادامه یابد.

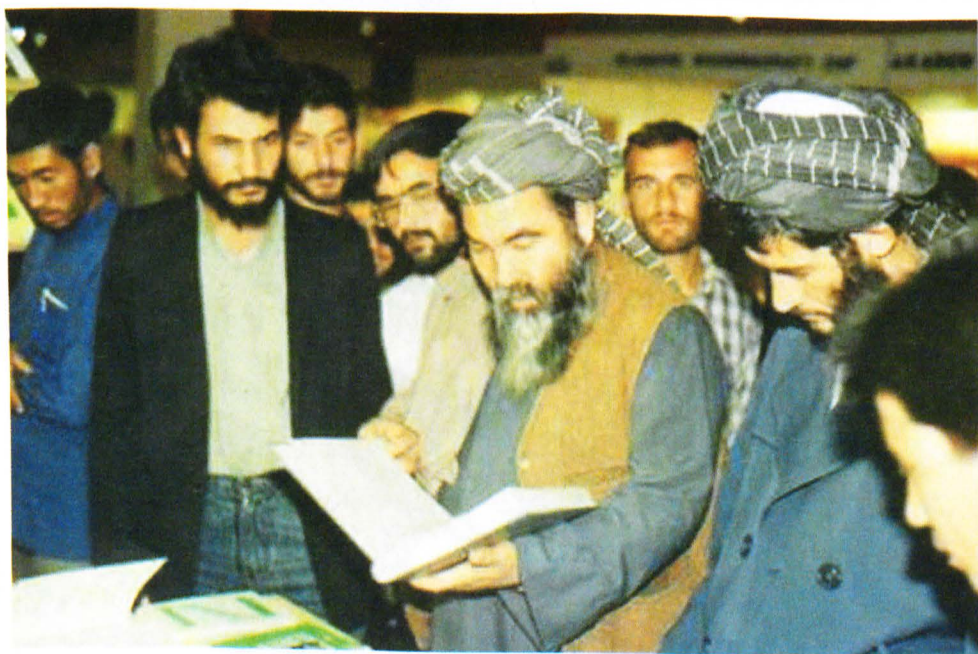




■ سحر کاملی کلاس چهارم

پشت کار عجیب در تحصیل

استاد مزاری به نقل دوستان شان پشت کار عجیبی در تحصیل داشتند ایشان دروس مقدماتی حوزه را در کمترین زمان تمام کردند و برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفتند.





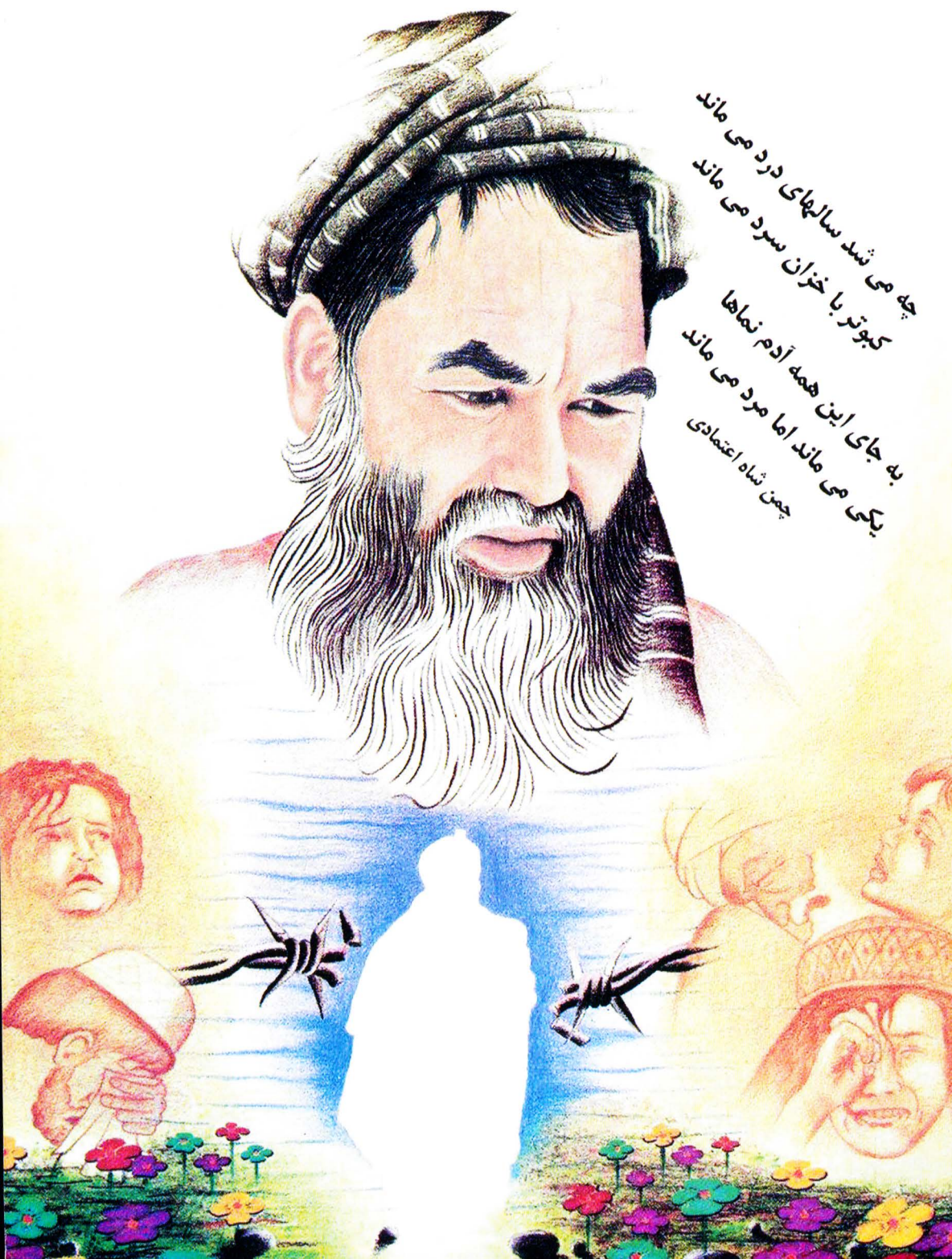
■ محمد رضا زکی کلاش ششم.

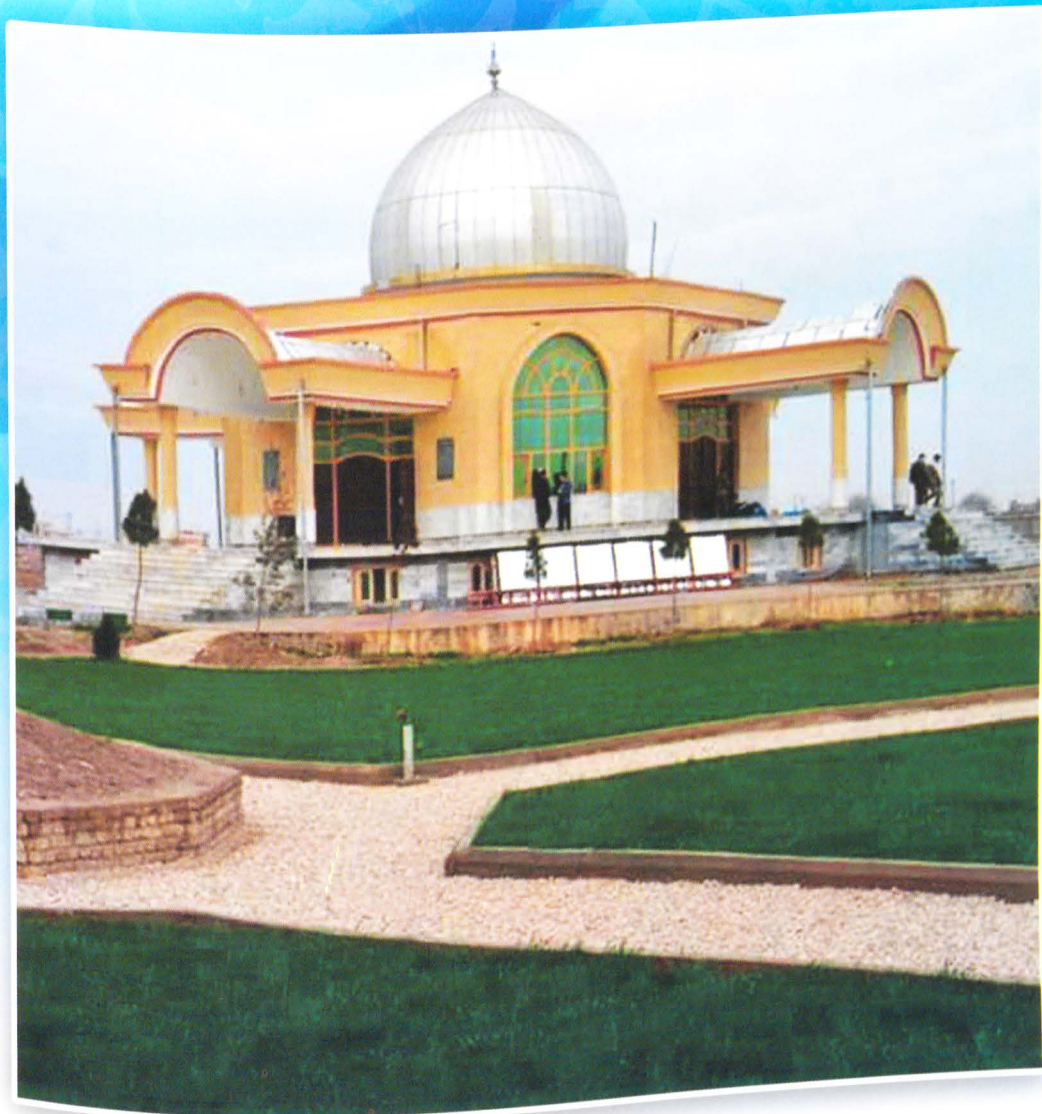
مراقب مادر باشید!

شنیده ام استاد بسیار مادرشان را دوست داشتند. ایشان همیشه خانواده را سفارش می کردند که؛ مراقب مادرشان باشند.
روح این بانوی بزرگ شاد ...



چه می شد سالهای درد می ماند
کیبوتر با خزان سرد می ماند
به جای این همه آدم نماها
یکی می ماند اما مرد می ماند
چمن شاه اعتمادی





ما می خواهیم، کلیه ی ملیت های این سرزمین هویت سیاسی داشته باشند.

رهبر شهید (ره)